سید محمد تقی سجادی

تاریخ و جغرافیای تاریخی رامسر



تاریخ و جغرافیای تاریخی

رامسر

سید محمد تقی سجادی

انتشارات معین
تهران، ۱۳۷۸

سجادی، محمدتقی، ۱۳۱۴-
تاریخ و جغرافیای تاریخی رامسر / نوشته محمدتقی سجادی -
تهران: معین، ۱۳۷۸.
۶۴۵، ص. [۲۵] ص. نمونه: نقشه، جدول، نمونه .
ISBN 964-5643-51-1
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. رامسر. الف. عنوان.
۳ س الف / ۲۰۸۹ DSR ۹۵۵/۲۲۷۷
کتابخانه ملی ایران ۷۸-۱۹۹ م

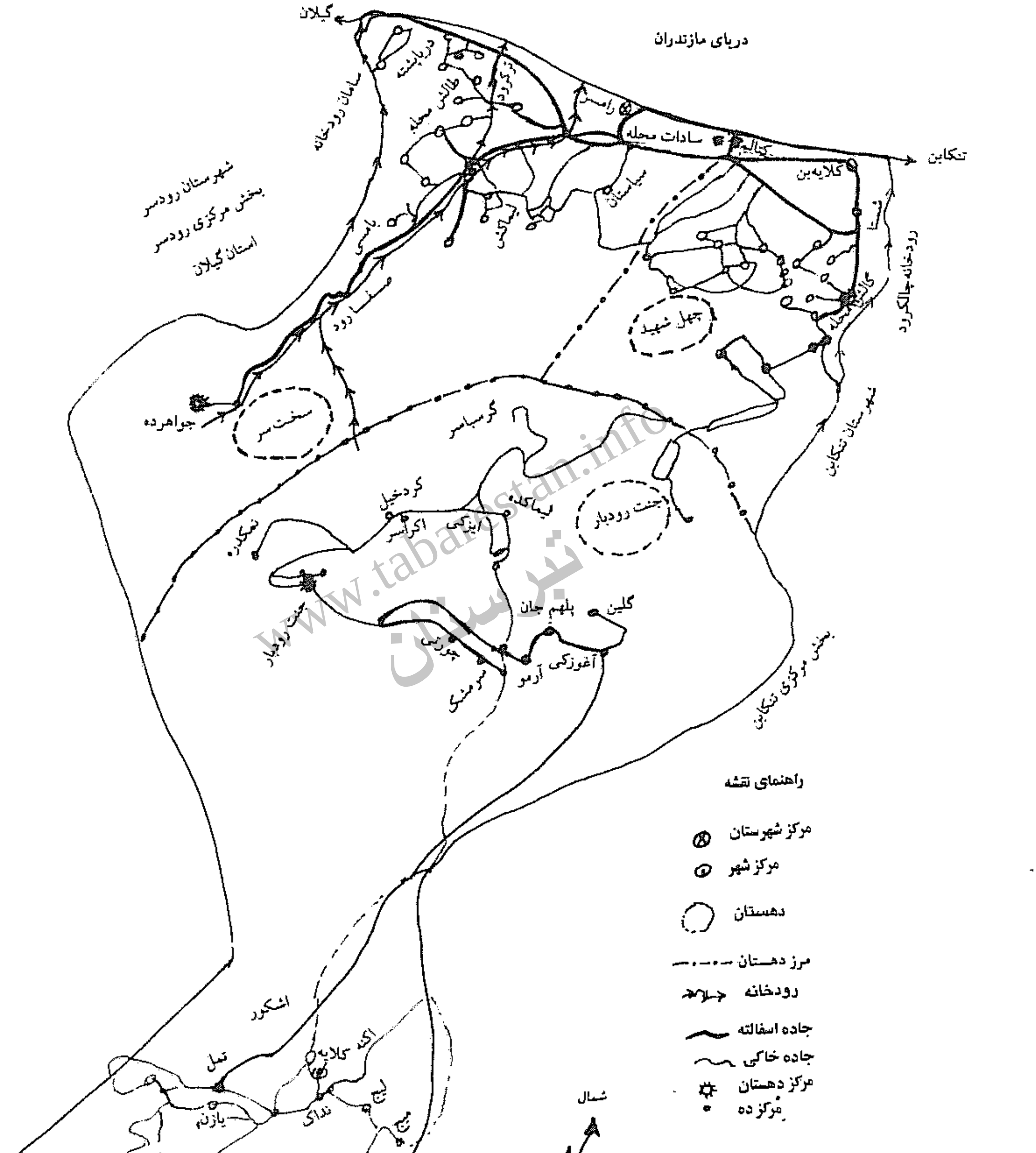
انتشارات معین
روبروی دانشگاه تهران، خیابان فروردین، پلاک ۱۱۹، طبقه دوم
صندوق پستی ۷۷۵-۱۳۱۴۵ تلفن ۶۴۰۵۹۹۲

سجادی، سیدمحمد تقی
تاریخ و جغرافیای تاریخی رامسر
چاپ اول: ۱۳۷۸
شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه
حروف‌نگاری: اخلاص (قم)
نمونه‌خوان: سید یعقوب سجادی
لیتوگرافی: صدف
چاپ: مهارت
صحافی: خوش‌قامت

شابک ۱-۵۱-۵۶۴۳-۹۶۴
ISBN 964-5643-51-1
تلفن مرکز پخش: ۶۴۱۴۲۳۰

فهرست مطالب

«بخش دوم»



این نقشه از روی نقشه‌های اداره آمار ایران - جهاد سازندگی وزارت نیرو و نقشه‌های موجود رامسر تهیه شده است.

ترسیم از

آقای میرعباس شفیعی قدس‌ه‌دبیر جغرافیای شهرستان رامسر

به اندیشمندان و پژوهندگانی که در راه شناساندن تاریخ و تمدن کهن ایران و فرهنگ اسلامی این سرزمین به‌ویژه کرانه‌های جنوبی دریای خزر تلاش می‌کنند.

پیشگفتار

کرانه های جنوبی دریای خزر که سرزمینی کم وسعت است حد فاصل دریای خزر وسلسله جبال البرز می باشد و گیلان، مازندران و گرگان را در بر می گیرد ووسعت آن نزدیک به $\frac{1}{27}$ مساحت تمامی سرزمین ایران است.[1]

بر پایه تقسیمات جغرافیایی موسی خورن مورخ وجغرافی دان معروف ارمنی که در نیمه دوم قرن چهارم قبل از میلاد مسیح ﷺ متولد گردید کشور ایران به چهار کوست یعنی چهار ناحیه بزرگ تقسیم شده است. در کتاب جغرافیای جهان که تألیف آن را به وی نسبت می دهند چهار کوست یاد شده به نام های زیر ذکر گردیده است:

کوست خور بران، کوست نیمروز، کوست خراسان، کوست کاپکوه (قفقاز) که گیلان، شانجان (لارجان وشیرجان)[2]، تبرستان (طبرستان)، رُوان (رویان)، امل (آمل) در آن قرار گرفته اند.[3]

سراسر این چهار کوست، اقلیم چهارم از اقالیم هفتگانه جهان را تشکیل می دهد وتقسیم جهان به اقالیم هفتگانه به خاطر وجود اختلاف در عرض وطول جغرافیایی از مشرق تامغرب است. این هفت اقلیم عبارتند از:

---

۱. تحقیقاتی در باره ساسانیان، ص ۱۱۶.

۲. حوزه‌ای که رودخانه شیرود تنکابن از آن می گذرد سابقاً به شیرجان معروف بوده است (سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۲۳۱.)

۳. تاریخ تمدن ایران ساسانی، صص ۳۲۰ الی ۳۲۲.

۱ . سرزمین هند.

۲ . سرزمین اعراب وحبشه (اتیوپی) از قبیل بلاد بربر، آفریقا، مغرب دریای قلزم، مکه ومدینه.

۳ . سرزمین مصر وشام.

۴ . سرزمین ایران.

۵ . سرزمین صُقلاب وروم.

۶ . کشور ترك ویأجوج ومأجوج.

۷ . سرزمین چین وماچین.[1]

اطلاعات تاریخی مربوط به دوره باستانی کرانه های جنوبی دریای خزر به لحاظ مجزا بودن از دیگر ایالات اندك است. مردم این نواحی که کوههای البرز وجنگلهای انبوه از یک سو ودریای خزر از سوی دیگر ونیز وجود باتلاق های زیاد آنان را چون دژی استوار ونفوذ ناپذیر در برگرفته است، در مواردی استثنایی در صفحات تاریخ نمایان می گردند.

هرچند در برخی آثار بعضی از نویسندگان یونانی نکاتی در باره اقوام ساحلی دریای خزر به چشم می خورد اما در هیچ یک از آنها از لحاظ فرهنگ وتاریخ، ارزش چشمگیری مشاهده نمی شود.

اطلاعات واخبار تاریخی مربوط به بعضی از ایالات یاد شده درقرون اولیه هجری به میزان قابل ملاحظه ای در آثار بعضی مورخان اسلامی به چشم می خورد اما در مقایسه با دیگر بلاد اسلامی، این اطلاعات اندك است.

مضافاً این که اخبار تاریخی همه این ایالات یکسان نیست، چه بعضی از آنها نظیر گرگان که در واقع دروازه شرقی مازندران وطبرستان بوده وگلوگاه سرزمین پهناور خراسان قدیم به شمار می آید ونیز طبرستان ورویان تا چالوس وکلار وهمچنین مغرب سفید رود در کتب تاریخی بیشتر مطرح است ومورخان اسلامی اطلاعات مبسوط وگسترده ای در باره این ایالات به مادداه واز جنگ ها وفتوحات مسلمین ونیز کشمکش ها ونزاع های امرای این مرز وبوم سخن به میان آورده اند، اما در مورد غرب رویان از تنکابن تاملاط (از توابع گیلان شرقی) ونیز از ملاط تا ساحل شرقی سفید رود وبخش کوهستانی

---

۱ . تاریخ بناکتی، ص ۳۱۶.

تنکابن اطلاعات کمی به مارسیده است.چیزی که هست لاهیجان وهوسم در این میان نامی آشنا در منابع تاریخی است اما در عین حال اطلاعات تاریخی مربوط به آندو در مقایسه با بلاد دیگر کمتر است وعلل آن را می توان در موارد زیر خلاصه کرد :

۱ . همان طوری که در منابع وکتب تاریخ مضبوط است دیلمیان از دوران قبل از اسلام مردانی جنگجو وسرکش بوده وملوك فارس پیوسته از ایشان سخت هراس داشتند وبرای آن که بتوانند در برابرشان ایستادگی کنند دژی مستحکم در چالوس بنا نهادند ونگهبانانی دلاور در آن گماردند تا سرزمین خودرا از تجاوز ودستبرد آنان حفظ کنند.[۱] در قزوین که به فارسی آن را کشوین می گفتند[۲] نیز برای ایمنی از مزاحمت دیلمیان دژی نفوذ ناپذیر بنا کردند وسلحشورانی را در آن مستقر ساختند تا در صورت لزوم به دفع دشمن پرداخته واز سرزمین خود در برابرهجوم دیلمیان محافظت نمایند.[۳] بدیهی است که وجود چنین دژهای مستحکم که حاکی از تیرگی روابط دیلمیان با همسایگانشان بوده است دلیل بارزی بر این مدّعاست که مورخان کمتر جرأت ورود به قلمرو آنان را داشتند وهمین امر باعث گردید که اطلاعات کمی به ما برسد. این وضع همچنان ادامه یافت تا آن که در آغاز قرن چهارم هجری ناصر کبیر به دنبال یورش به دژ چالوس توانست آنجارا تسخیر نموده وبا خاك یکسان کند.[۴]

۲ . گرچه وجود این گونه دژها یکی از علل مهم بی خبری ما از وقایع وحوادث تاریخی این ناحیه بوده است اما مورخانی هم از همین مرز وبوم برخاسته وبه وقایع نگاری وثبت رویدادهای عصر خویش پرداخته اند که متأسفانه هیچ اثری از نوشته های آنان باقی نمانده است وعلّت عمده آن را می توان شرایط خاص اقلیمی واوضاع جوّی این منطقه دانست، چه در بیشتر فصول سال هوا بارانی است ووجود دریا وتبخیر آب آن از یک سو وجنگل های پر پشت وانبوه از دیگر سو ریزش باران را زیاد نموده وبه بالاتر از هزار میلی متر در سال می رساند وباعث می شود که رطوبت هوا زیاد گشته تاجایی که میزان آن گاهی به صد در صد می رسد.

---

۱ . مروج الذهب،ج ۴ ،ص ۳۷۳ ؛ الکامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۴۶ .

۲ . مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۷۵.

۳ . فتوح البلدان، ص ۱۵۵ ؛ شهر یاران گمنام، ص ۱۹ .

۴ . مروج الذهب، ج ۴ ، ص ۳۷۳.

۳ . اغلب خانه های منطقه از قرن ها قبل تا دهه قبل از ۱۳۳۰ش زگالی واز چوب وگل باپوششی از لَت یا لَته وگالی[۱] بود وباپوسیده شدن تدریجی تخته های چوبی وگالی که به موقع تعویض نمی شد آب باران به داخل نفوذ می کرد. خانه های آن زمان که به وسعت وگستردگی عصر حاضر نبود مردم ناگزیر بودند که بخشی از اثاثه را روی بام که تاشیروانی دارای فضای خالی وگستردگی مناسبی بود بگذارند وبرای کسانی که اهل مطالعه وقلم بودند وجایی برای نگهداری کتاب ها در داخل خانه خود نداشتند چاره ای جز این نبود که آنها را در پشت بام محافظت نمایند. چه بسا عالمانی بودند که با برجای نهادن آثار ارزشمند قلمی ازخود، از دنیا رفتند وبر اثر بی کفایتی، جهالت، سهل انگاری ویا بی تفاوتی وارثان، نفوذ تدریجی آب باران وآبگرفتگی ونیز به خاطر رطوبت شدید هوا وکرم خوردگی، اغلب این گنجینه ها از میان رفت.

۴ . نکته دیگر آن که علی القاعده ردیابی تاریخ این بخش از سواحل جنوبی دریای خزر ومناطق کوهستانی ونواحی مجاور را می بایست از آثار وعلایم موجود در گورها

---

۱ . در گذشتهٔ نه چندان دور بیشتر خانه های غرب مازندران به ویژه تنکابن وسخت سر وبخش اعظم خانه های روستایی گیلان شرقی لته پوش وبرخی از آنها نیز گالی پوش بود. اما خانه های مناطق جنگلی وکوهستانی جملگی لته پوش واغلب بناهای شهری گیلان وشمار کمی از خانه های شهری وبعضی مساجد سخت سر وتنکابن سفال پوش بودند.

لَت ولَته به فتح لام تخته های چوبی با ابعاد ۲۰ × ۵۰ وقطر دوسانت را گویند که از تنه وسرشاخه های ضخیم درختان جنگلی تهیّه می گردد وبا مهارت خاصی به وسیله استاد کار ورزیده ردیف گشته وبه طرزی خاص، طوری روی خانه ها چیده می شود که آب باران ⟵ ⟶ با هر شدتی که فرو بریزد نمی تواند به داخل نفوذ کند وبرای آن که تخته ها در موقع وزش باد از جای کنده نشود در فواصل معینی قطعات سنگ نهاده می شود وهرچند سال یک بار تخته های پوسیده تعویض می گردد. در گوشه وکنار نقاط جنگلی وکوهستانی هنوز شماری از این گونه خانه ها مشاهده می شود، که با همان سادگی برجای مانده وروستائیان وکوه نشینان بدون بی پیرایگی وبا سادگی در آن زندگی می کنند.

گالی نیز نوعی پوشش روی خانه های زگالی است که از ساقه های بازمانده در مزارع برنج تهیه می شود آنهارا پس از درو کردن خوشه های برنج از زمین جدا می کنند وسپس دسته کرده وبانظمی خاص روی خانه های زگالی که دارای شیب تندی است می چینند. یکی از مزایای لته پوش ویاگالی پوش آن است که مانع نفوذ سرما وگرما به داخل خانه ها می شوند.

ودخمه هایی که شمار آنها در نقاط مختلف کوهپایه ها، جنگل ها وکوهستانها زیاد ودرخور توجه است، به دست آورد اما متأسفانه باید اذعان کرد که کندوکاوهای بی رویّه ونابخردانه حفاران غیر مجاز محلی واحیاناً برخی افراد غیر بومی که شمار آنان رو به تزاید است سبب گردید که اسرار زیادی از تاریخ تمدن منطقه برای همیشه از صفحه روزگار محو ونابود شود.

۵. آن که شرایط خاص اقلیمی مبنی بر بارندگی های زیاد ورطوبت بیش از حدّ هوا سبب گردید که بسیاری از تپه ها وپشته ها زیر پوشش گیاهان خود رو ودرختان جنگلی قرار گیرد ودر نتیجه گورهای گبری، دفینه ها وبعضی قلاع وآثار باستانی زیر انبوهی از گیاهان ودرختان جنگلی ناپدید شوند.

۶. بروز اختلافات میان حکام وامرای محلی که هریک محدوده کوچکی را متصرف بوده وبه عنوان مملکت تلقی می کردند ونام سلطان بر خویشتن می نهادند ویا اشغال این نواحی به دست سلاطین قدرتمندی چون تیمور وغیره را می توان یکی از عوامل مؤثر نابودی کتاب در ادوار گذشته دانست. این گونه امرا وحکام پیوسته به قلمرو دیگران چشم دوخته ومترصد هجوم بودند وبه دنبال بهانه می گشتند تا به جنگ وستیز وکشور گشایی بپردازند. در این میان شهرها، روستاها وآبادی ها مورد تجاوز قرار می گرفت ومردم بی گناه برای نجات جان وناموس خویش از خانه وکاشانه وهمه مال ومنال دست شسته وفرار را بر قرار ترجیح می دادند وبه حالت آوارگی وسرگردانی برای یافتن جان پناه به دیار دیگر پناهنده می شدند وچه بسا جان خودرا در این راه از کف می دادند ودر نتیجه شهر ودیارشان غارت شده وکتاب های شان لگدکوب ستوران می گردید وگنجینه های ذیقیمتی که هر کدام آن ها راه گشای بسیاری از نکات تاریک تاریخی محسوب می شدند برای همیشه در دل خاك مدفون گردیدند. نمونه بارز آن هجوم عسکر خان برادر هدایت اللّه خان فومنی در قرون اخیر به جواهر ده است که سراسر محل را چنان غارت وچپاول نمود که حتی نوشته ها وقباله ها از دستبرد او مصون نماند.

خوشبختانه چندین منبع ارزشمند تاریخی به یادگار مانده است که از آثار مورخانی است که باید بدانها ارج نهاد. این مورخان وآثارشان عبارتند از: ابن اسفندیار کاتب مؤلف تاریخ طبرستان، مولانا اولیاء اللّه آملی مؤلف تاریخ رویان، سید ظهیرالدین

مرعشی مؤلف دو کتاب «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» و «تاریخ گیلان و دیلمستان» (که متأسفانه از فرجام کار او هیچ اطلاعی در دست نمی‌باشد و معلوم نیست که در کجا مدفون است)، میرتیمور مرعشی مؤلف تاریخ خاندان مرعشی مازندران، علی‌بن شمس‌الدین بن حاجی حسین لاهیجی مؤلف تاریخ خانی، عبدالفتاح فومنی مؤلف تاریخ گیلان، ملاشیخ علی مؤلف تاریخ مازندران و ده‌ها نویسنده دیگر که آثار برجای مانده‌شان حاکی از گرانقدری آنان است و نیز از سفرنامه نویسانی چون رابینو، ملگونف، فریزر و... باید یاد کرد که کتاب‌ها و مقالاتی درباره ایالات ساحلی جنوبی دریای خزر به رشته تحریر درآوردند. همچنین جای آن دارد از نویسنده توانا و محقّق فرزانه دکتر منوچهر ستوده که با عشق و علاقه‌ای وافر به تحقیق درباره این ایالات پرداخت و حق بزرگی به گردن مردم این مرز و بوم دارد و شادروان شیخ محمد مهدی سعیدی مهدوی لاهیجانی، دکتر ابوالفتح حکیمیان، چراغعلی اعظمی و... که در این راه زحمت فراوانی کشیده و آثار ذیقیمتی از خود برجای نهاده‌اند قدردانی نمود.

نیز جای قدردانی از آقایان شیخ محمد سماعی حائری، مؤلف کتاب‌های «بزرگان رامسر» و «بزرگان تنکابن» و مصطفی حلاجی ثانی، مؤلف کتاب «توریسم در رامسر» و علی اصغر یوسفی‌نیا، مؤلف کتاب «تاریخ تنکابن» است، گرچه این آثار خالی از ضعف نبوده و کاستی‌هایی در آنها وجود دارد، با این حال گامی بزرگ برداشته شد.

* * *

کتابی که در اختیار خوانندگان گرامی قرار می‌گیرد شامل دو بخش است:

در **بخش نخست** مختصری از جغرافیای تاریخی و سیر مذهب در گیلان، دیلم، رویان و طبرستان و نکاتی در مورد علویان، مطرح گردیده است.

بخش دوم مربوط است به رامسر (سخت‌سر سابق) که زادگاه نگارنده می‌باشد.

در این بخش که روزگاری حکومتی مستقل داشت و دارای امیر و سلطان بود تحقیقات گسترده‌ای به عمل آمده و در آن مباحثی چون جغرافیای تاریخی، ولایات گمشده، قلاع و مواضع سوق‌الجیشی، شهرها و آبادی‌هایی که روزگاری معمور بوده و اکنون اثری از آن‌ها برجای نمانده است، امرا و فرمانروایانی که روزگاری در آنجا حکومت داشتند مطرح گردیده و تبار نمای سادات حسینی پلاسیدی آخوند محله رامسر نیز در پایان آن آمده است. همچنین در این کتاب نکاتی درباره موقعیت دریای خزر، سلسله جبال البرز، آداب و رسوم منطقه و... به رشته تحریر درآمده است. هرچند این کتاب نتیجه تحقیق ناچیز نگارنده می‌باشد، در عین حال می‌تواند زمینه‌ای برای تحقیق محققان باشد.

در پایان این پیشگفتار وظیفه خود می‌دانم که از همهٔ دوستان، آشنایان و عزیزانی که کتباً و شفاهاً با بردباری هرچه تمامتر اطلاعات ذی‌قیمتی اعم از نوشته، عکس، سند و غیره در اختیار مؤلف قرار دادند که در جای خود به نام از آنان یاد شده است. خاصه از آقایان حاج سید محمد شیخ‌الاسلامی و حاج محمد لاریجانی و فرزندانم سید مهدی و سید یعقوب سجادی که در تدوین این اثر نگارنده را یاری دادند تشکر و سپاسگزاری کنم.

در فرجام از مسئولین و کارکنان انتشارات معین خاصه از دوست بسیار عزیزم آقای صالح رامسری که خود از اهل قلم می‌باشد سپاسگزارم، که دستِ یاریم را با صمیمت هرچه تمامتر فشردند. امید این گامی که برای معرفی زادگاهمان برداشته‌ایم بهانه‌ای شود برای گام‌های بعدی دیگر دوستان و علاقه‌مندان این خاک پرگهر.

سید محمد تقی سجادی



تصویر هتل رامسر در پنجاه سال پیش هتل جدید هنوز ساخته نشده بود.
با تشکر از موسی عطوفت شمسی

بخش اول

نگاهی به گذشته

ایالات ساحلی جنوب دریای خزر

پیش از ورود آریان ها به ایالات ساحلی جنوب دریای خزر وفلات ایران که در قرن چهاردهم قبل از میلاد مسیح شروع به مهاجرت نموده وتا قرن ششم پیش از میلاد ادامه یافت[1] اقوامی در ان ایالات سکونت داشتند. ظاهراً آنان انسانهای اولیه این نواحی بوده اند: کادوسیان در گیلان، تپورها در مازندران وطبرستان وماردها یا آماردها که در حد فاصل گیلان ومازندران اقامت داشتند. شایان ذکر است که در آن عصر سفیدرود را نیز آمارد می نامیدند.[2]

در سرودهای مذهبی اوستا نام وَرنَ مشاهده می شود که با مازَن در یک جا وکنارهم آمده است. در آن روزگار گیلان را وَرنَ ومازندران را مازَن می نامیدند[3] ودارای تشکیلات خانواده وقبیله ای بودند وبرای تنظیم روابط میان افراد وسازش منافع فرد با مصالح اجتماعی وقومی، مقرراتی متناسب بازمان خود وضع نموده بودند.[4]

در پی کاوشهایی که کاوشگران وزمین شناسان در غار هوتو از توابع شهرستان بهشهر مازندران انجام دادند به استخوانهای فسیل شده انسانهایی دست یافتند که متعلق به ۷۵ هزار سال قبل بود.[5] این کشفیات وسیله هیأتی به ریاست دکتر کارلتون کون در سال ۱۳۳۰ خورشیدی که از سوی دانشگاه پنسیلوانیا اعزام شده بودند انجام گرفت.

---

۱. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲. همان منبع، ج ۱ ص ۱۵۷.

۳. نشانیهائی از گذشته دور گیلان ومازندران، ص ۳۱.

۴. همان منبع، ص ۳۸.

۵. همان منبع، ص ۸۰.

آنان در غارهای کمربند وهوتو به کاوش پرداختند وطیّ چهار هفته تلاش باحفر کف آهکی غار توانستند به آثاری از تمدنهای عصر آهن خام وبرنز ودر عمقی پایین تر به عصر مس وپایین تر از آن به عصر سفال وسنگ تراشیده دست یابند. در این عملیات موفق به کشف آثاری شدند که نشان می دهد انسانهای آن عصر چگونه از مرحله شکار حیوانات گذشته وبه دوران شبانی ورام کردن حیوانات اهلی رسیدند واین اکتشافات بیانگر آن است که از چه دوره ای به زراعت پرداختند وبه گرد آوری محصولات دست زدند.

بیست پا پایینتر از طبقات مذکور زیر یک قشر از سنگریزه های دور یخچالها، استخوانهای فسیل شده انسانهایی به دست آمد که گویی دایره وار گردهم نشسته وطاق غار روی آنها فرو ریخته است. از مطالعه آثار سنگی واستخوانی موجود در آن چنین به نظر آمد که شاید اولین بار بشر کامل در این بخش از جهان کشاورزی نموده وبساط تمدن را گسترانده باشد.

از مشخصات انسان غار هوتو این بود که اسکلت آنان از لحاظ استخوان بندی ودست وپا فرق محسوسی با انسان کنونی نداشت. طول قدشان ۱۷۰ سانتیمتر بود، چیزی که هست جمجمهٔ آنان کوچکتر ودندانهایشان سر پهن بوده است. خلاصه آنکه اسکلت جمجمه انسان غار هوتو متعلق به انسانهایی است که تا آن زمان فقط در جنوب دریای خزر یافت شده وچنین به نظر می آید که آنان نیای بشر امروزی بوده اند.

لوئی واندنبرگ استاد دانشگاههای بروکسل در این باره می گوید: «درواقع در هیچ یک از نقاط ایران اطلاعات مبسوطی راجع به تمدنهای گذشته مردم این مرز وبوم نظیر اطلاعات به دست آمده در غارهای هوتو وکمربند به مانرسیده است.»[۱]

در مورد سرزمین اصلی آریانها اختلاف است. در بدو امر این عقیده رواج داشت که جمعی از قوم آریانی از محلی که منشأ آنها بود حرکت کرده وقسمت های غیر مسکون نیم کره شمالی را مسکون ساخته اند، اما امروز عقیده بر این است که پیش از ورود آریان ها نژادهای دیگری در آنجا سکونت داشتند وناحیه ای مسکون بوده است. آنچه که مسلم است آریان ها در سرزمینی سکونت داشتند که جلگه بوده وجنگل وکوه نداشت وفقط بعضی اشجار نظیر قان (غان) وبید در آنجا بوده است. گروهی بر این باورند که

۱. تارخ ایران باستان، ج ۲، ص ۸۰.

مسکن اصلی آریان ها بیابان های وسیع شمال خراسان بوده که ظاهراً در آن ایام حاصلخیزتر از امروز بوده است.

بعضی دیگر گویند که جنوب روسیه که مجاور ومشابه بیابان شمال خراسان بود وآب فراوانتری داشت جایگاه اصلی آریان ها به شمار می آمد. عقیده دیگر آن است که منشأ اصلی آنها جنوب غربی دریای خزر بود.[۱] اما در اوستا آمده است که مملکت اصلی آریان ها ایران واج یعنی مملکت آریان ها بوده است که کشوری خوش آب وهوا بوده وزمین های حاصلخیز داشت، اما ناگهان زمین سرد شد وآنان نتوانستند آذوقه خویش را از چنین زمین هایی تأمین کنند از این رو ناگزیر از مهاجرت شدند وشاید هم ازدیاد جمعیت وتنگی جا در واقع علت مهاجرت آنان بود.[۲] بعد از آن که وارد ایران شدند به صورت ملوك الطوایفی حکومت کردند واین از ویژگی های آنان محسوب می شد.[۳]

***

موقعی که آریان ها قدم به سواحل دریای خزر وفلات ایران نهادند بامردمی روبرو شدند که چهره ای زشت داشته واز حیث نژاد، عادات، اخلاق ومذهب از آنان پست تر بودند[۴] (شاخه ایرانی آریانها جلوتر از همه متمدن شده وقائل به وحدانیّت پروردگار بودند.)[۵]

آریانها مردم بومی را دیو وتور می نامیدند[۶]، رفتارشان بابومیان مانند رفتار غالب ومغلوب بود وبرای آنان هیچ حقی قائل نبودند وپیوسته با این تیره بختان می جنگیدند.

---

۱. تاریخ ایران، تألیف سرپرسی سایکس، ج ۱، صص۱۲۶ ـ ۱۲۷.
۲. تاریخ ایران باستان، ج ۱، صص۱۵۶ ـ ۱۵۷.
۳. همان منبع، ج ۲، ص۱۵۳۳.
۴. تاریخ ایران باستان، ج ۱، صص۱۵۶ ـ ۱۵۷.
۵. تاریخ ایران، تألیف سرپرسی سایکس، ج ۱، ص ۱۲۷.
۶. این دو واژه در گویش محلی رامسری متداول است وکسانی را که خل یا دیوانه باشند (دیو) و (تور) گویند.

بعد از آنکه خطر بومیان از نظر آریانها رفع گردید، به کارهای پر زحمتی نظیر کشاورزی، دامداری وخدمتگزاری در خانه های آریان ها وادار شدند.

آریان ها برای آنکه بتوانند در سرزمین جدید باقی بمانند ودوام بیاورند ناگزیر می شدند اراضی بومیان را متصرف شوند وبرای رسیدن به این هدف بعد از جنگیدن با ایشان قلعه ای بنا می کردند ودرون قلعه را دونیم نموده نیمی را مسکن خود ونیم دیگر را جایگاه احشام قرار می دادند. شب ها در داخل قلعه آتشی می افروختند واز این کار دو هدف داشتند، یکی آن که مورد استفاده مردم قرار گیرد ودیگر آن که اگر بومیان قصد شبیخون داشته باشند نگهبانان آتش را افروخته کنند تا مردان قلعه برای جنگ از آنجا خارج شوند ودشمن را از اطراف آن پراکنده سازند. بعدها که خطر حمله مهاجمان رفع شد، همه این قلاع مبدل به شهر وروستا گردید.[۱]

مردم گیلان ومازندران در حمله اسکندر به سرزمین اجدادیشان زیر سلطه وی قرار گرفتند اما پس از مرگ اسکندر سر به شورش نهاده وبا قیام خود توانستند میهن خویش را از تصرف جانشینان اسکندر بیرون آورده وکشوری تأسیس نمایند که تازمان اردشیر ساسانی از منزلت واعتبار خاصی برخوردار بود.[۲]

در عهد هخامنشیان گیلان ومازندران از لحاظ اقتصادی دارای اهمیت خاصی بود وآهن وشمشاد مهمترین کالای تجارتی آنان را تشکیل می داد.[۳]

در اواخر دوره پارت ها[۴] ساکنان این نواحی در زمره سپاهیان اشکانی[۵] به شمار می آمدند وساسانیان نیز از اهالی این مناطق به عنوان گروه های رزمنده وجنگجو

۱. تاریخ ایران باستان، ج ۱، صص۱۵۷ـ ۱۵۸.

۲. نشانه هائی از گذشته دور گیلان ومازندران، ص ۴۴.

۳. تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۱۵۱۱.

۴. پارت میهن قومی بود که قسمتی از خراسان واستراباد کنونی را تشکیل می داد ومرز غربی آن هیرکان (بخشی از مازندران کنونی ویک قسمت از استراباد) بوده است وپایتخت آن در حوالی دامغان قرار داشت که در قرون وسطی به نام قومس خوانده می شد واین همان اسم تاریخی کومس است. تاریخ ایران (تألیف سرپرسی سایکس، ج ۱، ص ۴۰۹.)

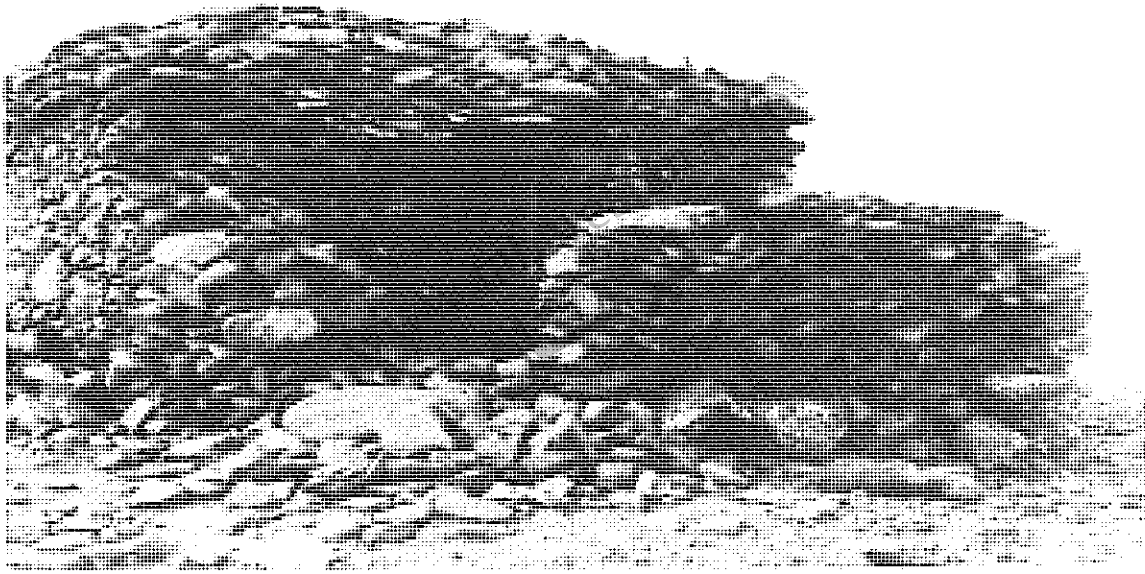
۵. اشکانی ها از نژاد آریا واز مهاجمین تورانی واز طوایف صحرانشین بودند که مسکن اصلی ایشان در مشرق دریای خزر در جایی بوده است که ترکمن های یموت کنونی در آن اقامت دارند (تاریخ ایران، تألیف سرپرسی سایکس، ص ۴۱۱).

استفاده می کردند. پروکوپیوس وآگاثیوس از مردم این ناحیه به نام جنگاوران کوهستانی واجیرانی که برای ساسانیان پیاده می جنگیدند یاد می کنند. در دوره حکومت قباد اول وانو شیروان مردم این ایالات بیش از بیش تابع حکومت بودند وهرگاه اوضاع سیاسی ایران دچار هرج ومرج می‌شد فعالیت هایی از خود نشان می دادند.[۱]

آنچه که مسلم است در اواسط دوره ساسانی نواحی جنوبی دریای خزر را به امیر زادگان ساسانی داده بودند. چنان که بهرام اول پیش از سلطنت حکمران گیلان بود وگیلانشاه لقب گرفت وامارت طبرستان نیز به پسر مهترش کائوس (کادوس یاکاووس) داد.[۲]

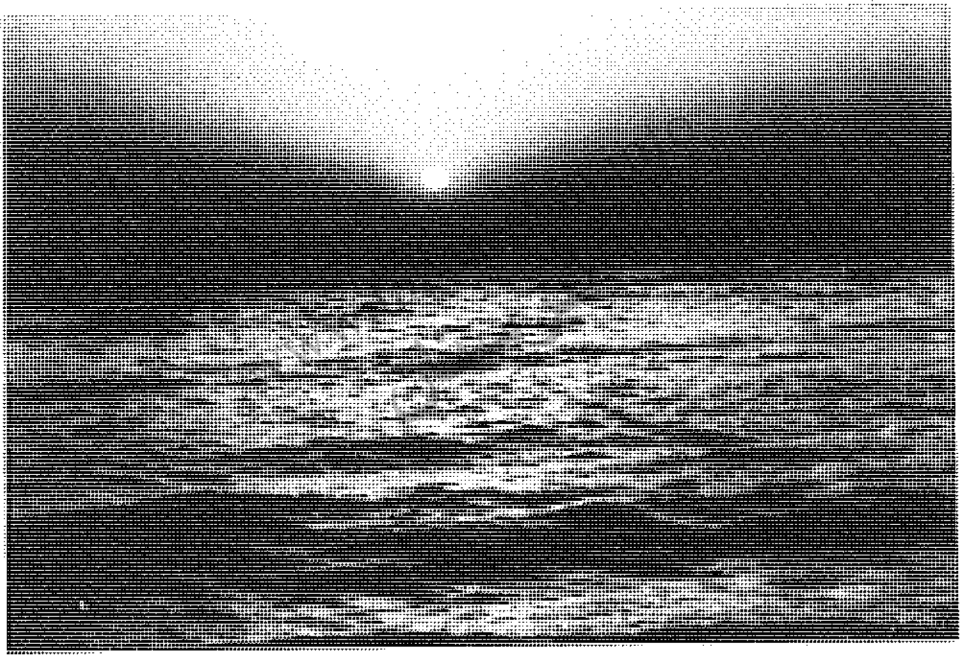
۱. تحقیقاتی در بارهٔ ساسانیان، ص ۱۱۷.

۲. تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۳۲۰.



آستانه رستم‌سر
واقع در ارتفاعات جنوب شرقی جواهرده

مختصری از
جغرافیای تاریخی گیلان و مازندران



منظره‌ای از غروب دریای خزر در رامسر

گیلان و مازندران یا هند ایران

شرایط آب وهوایی وطبیعی گیلان ومازندران و هند شباهت های زیادی بایکدیگر دارند وجهانگردانی که از نزدیک این سرزمین ها را مشاهده کردند بدان معترفند.

ملگونف سفرنامه نویس روسی در این باره چنین می نویسد: «سیّاحانی که سواحل جنوبی دریایی خزر را گردش نموده اند از روی قیاس وتجربه گویند که هوای آنجا باهوای هند یکسان است. حاصلی که از هند بر می خیزد در آنجا نیز به عمل می آید چون پنبه ونیشکر وبرنج وجانورانی چون ببر وپلنگ وگوسفندان. گویند در زمان پیشین فیل نیز در مازندران یافت شده. [1] بلکه مردان آنجا را چنانچه عادت هندوان است عادت آن بود که پاره ای چیزها را به چوب ها انداخته از این سوی به آن سوی بردند واین جز در مازندران وهند ودر ممالک عثمانیهٔ دیده نگردیده» [2] این رسم هنوز در میان گالش ها، چوپانان وبعضی از روستائیان منطقه رامسر متداول است وچوبی راکه کوله بار را بر آن می آویزند وبه دوش می کشند در زبان محلی بالسی به کسر لام می نامند. در سابق که تهیه هیزم از جنگل مجاز بود کسانی که برای تهیه هیزم می رفتند از این شیوه برای حمل آن استفاده می کردند.ظاهراً سهل ترین وساده ترین روشی بود که به کار می گرفتند.

---

۱. دمُرگان دربارهٔ وجود فیل در مازندران می نویسد: «در آمل در خاك رسوبی شن دار دندان کرسی (آسیابی) یکنوع فیل وجود داشت که ده ها هزار سال است نژاد آن منقرض شده است. (تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۴۴ به نقل از کتاب تمدنهای اولیه.)

۲. سفرنامه ملگونف، ص ۲۴.

طبرستان ، تپورستان (مازندران)

طبرستان یا تپورستان نام پیشین ایالت مازندران است که در ساحل جنوبی دریای خزر قرار دارد. یاقوت حموی می نویسد: [۱] طبرستان به مازندران شهرت دارد ومعلوم نیست از چه تاریخی بدان موسوم گشت، چه در کتب قدیمه نامی از آن برده نشده وتنها از زبان مردم شنیده می شود وبدون شک مفهوم هردو واژه یکی است واین سرزمین در مجاورت گیلان ودیلم ومیان ری، قومس[۲] ، دریا وگیل وسرزمین دیلم واقع است.

همین نویسنده مازندران را واژه نووجدید می داند ودر باره آن می نویسد: [۳]
به گمانم مازندران واژه‌ای است جدید، زیرا ندیدم در کتب پیشینیان ذکری از آن به میان آمده باشد.

جای شگفتی است که یاقوت حموی با آن همه عظمت واطلاعات گسترده اش چنین سخنی را بر زبان رانده است درحالی که فردوسی شاعر ملی وحماسه سرای ایران در شاهنامه از مازندران سخن به میان آورده ودر باره آن چنین می سراید:

که مازندران شهر ما یاد باد — همیشه برو بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گل است — بکوه اندرون لاله وسنبل است
هوا خوشگوار وزمین پرنگار — نه گرم ونه سرد وهمیشه بهار [۴]

ممکن است گفته شود به جز مازندران شمال ایران مازندران دیگر وجود داشته ومازندرانی که فردوسی از آن یاد کرده همان باشد اما در پاسخ می توان گفت: که در قدیم، به ناحیه شمالی ایران که کناره های جنوبی دریای خزر تاگیلان را شامل می شد مازندران می گفتند ونام آن در افسانه های قدیمی آمده ودر شاهنامه نیز از همین مازندران

---

۱. وطبرستانُ في البلاد المعروفةُ بمازندران ولا ادري مَتى سُمِّيَتْ بمازندرانَ فإنَّه لم نَجِدْهُ في الكُتُب القديمة وانّما يُسْمَعُ مِن أهْلِ تلكَ البلاد ولاشَك أنَّهُما واحدٌ وهذه البلادُ مجاورةُ لجيلانَ وديلمانَ وهيَ بَيْنَ الري وقومسَ والبحر وبلاد الديلم (معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۳).

۲. قومس معرّب کومس سرزمینی است پهناور مشتمل بر شهرها وروستاها وکشتزارها که در دامنه کوهستان طبرستان قرار دارد وشهر مشهور آن دامغان است که میان ری ونیشابور واقع شده است (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه قومس).

۳. وما اظُنُّ الاّ إسْماً مُحْدَثاً لَها فَإنّي لَم أرَهُ مَذكوراً في كُتُب الاوائل (معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۱).

۴. شاهنامه فردوسی.

یاد شده است وبعدها به خاطر مسکن قوم تپور، تپورستان یاطبرستان خواندند.[۱]

مازندران را دیوسار نیز نامیدند واین بدان سبب بوده که در زمان حضرت سلیمان ابن داود طایفه دیوان، طبرستان را آباد کردند، از این رو آنجارا دیوسار نام نهادند.[۲]

تا قرن هفتم هجری طبرستان بر سراسر این ایالت اطلاق می شد، از آن به بعد بود که همزمان با آغاز فتنه مغول این واژه از استعمال افتاد ومازندران جایگزین آن شد[۳] اما از واژه طبرستان جز در کتب تاریخ نامی برده نمی شود.

لسترنج در کتاب خود تحت عنوان سرزمینهای خلافت شرقی می نویسد: «در حقیقت این دو اسم یعنی طبرستان ومازندران مترادف وبه یک معنی بوده اند، اما در همان حال که اسم طبرستان بر تمام نواحی کوهستانی واراضی پست ساحلی اطلاق می شد کلمه مازندران بر منطقه اراضی پست ساحلی که از دلتای سفید رود تاجنوب شرقی بحر خزر امتداد دارد اطلاق می گردید وامروز دیگر طبرستان استعمال نمی شود».[۴] از نظر منوچهری شاعر برجسته ایران، مازندران شامل بخش کوهستانی نیز می شد.

وی ضمن توصیف ابر مازندران به این نکته اشاره نموده ومی گوید:

بر آمد زکوه ابر مازندران — چو مار شکنجی ومازاندر آن
بسان یکی زنگی حامله — شکم کرده هنگام زادن، گران
همی زاد این دختر سر سپید — چون پیران فرتوت پنبه سران
جز این ابرو جز ما در زال زر — نزادند چونین پسر مادران[۵]

شاعر در بیت اول به این نکته ظریف اشاره کرده است که ابر مازندران مانند مار چنبر زده از کوهستان برخاسته است.

حدود طبرستان

طبرستان (مازندران) در روزگاران دیرین گسترده تر از محدوده امروزی بوده

---

۱. فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۸۷۴.

۲. بستان السیاحه، ص ۳۸۲.

۳. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۲۲.

۴. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۹۴.

۵. دیوان منوچهری، ص ۴۵.

است. قاضی نور اللّه شوشتری در مجالس المؤمنین به نقل از کتاب ابانه که مؤلف آن یکی از علمای زیدی است می نویسد: «مسطور است که از کنار آب سفید رود تا آنجا که از توابع تنکابن است تاجرجان، طبرستان خوانند واز آنطرف سفید رود تا فومن جیلان گویند».[۱] لسترنج نیز در کتاب سرزمین های خلافت شرقی حد غربی آن را دلتای سفید رود دانسته است.[۲]

اما بیشتر مورخان حدود طبرستان را از جانب شرق، دیناره جاری واز طرف غرب‌ملاط واقع در چهار کیلومتری شرق لنگرود نوشته اند. ملاّ شیخعلی مؤلف تاریخ مازندران می نویسد: «وحد غربی طبرستان قریه ملاط گیلان است وَرای هوسم، که اکنون به رودسر اشتهار یافته وسامان شرقی دیناره جاری مازندران که اهالی آن دیار دوناچال می خوانند قریب به شهر سارویه واقع است. استندار بالتمام داخل طبرستان است»[۳] تعیین این حدود را به منوچهر نوه ایرج ونبیره فریدون نسبت می دهند.

بعد از آنکه منوچهر از افراسیاب شکست خورد وبه عراق آمد افراسیاب اورا دنبال کرد، منوچهر ناگزیر به فرار شد وخودرا به تمیشه طبرستان رساند اما در آنجا نیز از تعقیب افراسیاب مصون نماند وبه رستمدار آمد[۴] ودر قریه چَلَندَر واقع در کورشید رستاق فرود آمد وبرای آنکه ازتعرض افراسیاب در امان باشد دستور داد خندقی عظیم میان نوشه ده وقریه کنس حفر کردند ومنوچهر ولشگرش بدانجا پناه بردند وخانواده اش به قریه موز که به مانهیر شهرت داشت فرستاده شدند. در دامنه کوه، غاری بزرگ بود ومنوچهر فرمان داد همه ذخایر وبار وبنه را در آن غار پنهان سازند، آنگاه دستور داد قلعه ای در آن ساختند که به دژ منوچهر شهرت یافت.

افراسیاب دست از تعقیب منوچهر برنداشت وپیوسته اورا دنبال می کرد، تختگاه منوچهر که در این زمان در قسمت بالای کوش واقع در صحرای کجور قرار داشت قسمت پایین آن دچار آبگرفتگی شد ورودخانه موز که در آن حوالی جاری بود بر اثر انباشته شدن گل ولای وسنگهای درشت‌بند آمده وراه خروج نداشت، منوچهر فرمان

---

۱. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۹۷.

۲. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۹۴.

۳. تاریخ مازندران، ص ۲۹.

۴. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، قسمت مقدمه، ص ۱۰۹.

داد مسیر آب را لایروبی کردند وآب باشدّت هرچه تمام تر جریان یافت وسنگ های درون رودخانه را از جای کند وبه حرکت در آورد وبه ساحل دریا آورد وآن موضع، سی سنگان نامیده شد.

بعد از آن که دهانه رودخانه موز گشوده شد وآب های راکد تخلیه گردید اراضی مستعد زراعت زیر کشت رفت ومنوچهر شهر رویان را بنا نهاد وآباد ساخت.[۱]

پیشقراولان افراسیاب در تعقیب منوچهر تا کنار خندق خودرا رساندند ودر آنجا فرود آمدند. دوازده سال میان طرفین زد وخورد بود ومنوچهر واتباعش طی این مدت از نظر طعام وپوشاك هیچگاه دچار مضیقه نشدند، چون جنگ به درازا کشید میان طرفین صلح برقرار شد ومنوچهر در آن مقیم شد وحدود طبرستان را چنین معین کرد: حد شرقی دیناره جاری وحدّ غربی قریه ملاط[۲] وحد جنوبی قلّه هر کوهی که جریان آب رودخانه اش به سوی دریای خزر باشد وحدّ شمالی دریای خزر.[۳]

رابینو می نویسد: «حدود مازندران از تمیشه وجنگل انجدان در مشرق تا نمک آبرود در مغرب بوده است»[۴] به عقیده ابن اسفندیار، طبرستان داخل فرشواد گراست وفرشوادگر شامل آذربایجان، گیلان، دیلم، ری، قومس، دامغان وگرگان می باشد. بعضی از مردم طبرستان فرشوادگر را مرکب از سه کلمه فرش+واد+ گر دانسته وآن را چنین معنی می‌نمایند: فرش دشت وهامون، واد کوهستان وگر (جر) به معنای دریا. وپادشاه فرشواد گر یعنی پادشاه دشت وکوه ودریا واین معنایی است جدید، در حالی که پیشینیان «گر» را به معنای کوهستانی دانسته اند که قابل کشت وزرع بوده ودارای درخت وجنگل باشد. درارتباط با این معنی است که سوخرائیان را جرشاهیان خواندند به حکم آنکه جر، کوهستانی را گویند که بر او کشت توان کرد وکوهستان آنان جملگی معمور وسراسر آن مزارع بود.[۵]

---

۱. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، قسمت مقدمه،صص۱۰۹ـ ۱۱۱.

۲. ملاط در آن عصر یکی از قرای رود سر محسوب می شد (مقدمه تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۱۰).

۳. همان منبع.

۴. سفرنامه مازندران واسترآباد، ص ۲۴.

۵. تاریخ طبرستان، صص ۵۶ و ۱۸۳.

به عقیده بعضی فرشوادگر جمله امری است وبه معنای: عِشْ سالماً یعنی «به سلامت زندگی کن» می باشد[۱].

مؤلف بستان السیاحة می گوید: «وجمعی گفته اند بناء آن ولایت را طهمورث دیوبند نموده وبعد از آن هرصاحب ایالتی ولایتی بر آن افزود. اکثر اراضی آنجا جنگل پر درخت وتردد مسافران بسیار سخت است وکوه عظیم در وسط مایل به طرف جنوب آن واقع وبعضی مازندران را عقب کوه گرفته اند وآن کوه را جبل عام گویند.»[۲]

تپورستان یاطبرستان

درباره معنای طبرستان میان مورخان اختلاف است. یاقوت حموی می گوید: طبر به معنای تبر[۳] استان به معنای موضع یاناحیت است[۴]. ملاّ شیخ علی در باره معنای این واژه می نویسد: طبر سپید موله باشد که عوام بید معلق گویند. استان اضافت مکانی است مثل خرماستان وگلستان.[۵]

لسترنج می گوید: این سرزمین نزد جغرافی نویسان عرب به طبرستان معروف بود وکلمه طبر در زبان بومی بمعنای کوه. بنابر این طبرستان یعنی ناحیه کوهستانی.[۶] رابینو سفرنامه نویس انگلیسی نیز بر همین عقیده است ومی گوید: طبرستان مترادف باکوهستان است.[۷] طبرستان را معنای دیگری است که ظاهراً بر معانی یاد شده رجحان دارد، چه نیک می دانیم که این ناحیه پیش از هجوم آریانها مسکن تپورها بود وتپورها مانند ماردها وکادوسها از اقوام ماقبل آریان ها هستند که از سوی آریانهای مهاجم به نواحی کوهستانی رانده شده وبر اثر گذشت زمان فرهنگ وآیین ایرانیان را پذیرفتند. از این رو می توان گفت طبرستان، تپورستان بوده وتپورستان از تپور وپسوند مکان ستان ترکیب شده است وبه معنای کشور تپورها می باشد.[۸]

۱. تاریخ رویان، ص ۲۸.

۲. بستان السیاحة، صص۳۸۳ـ۳۸۲.

۳. تبر آلت آهنی است با دسته جوبی که برای شکستن درخت وچوب به کار می رود (فرهنگ عمید).

۴. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۳۰.

۵. تاریخ مازندران، صص۳۰ـ۲۹.

۶. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۹۴.

۷. سفرنامه مازندران واسترآباد، ص ۲۱.

۸. برهان قاطع، تصحیح دکتر معین، ذیل واژه طبرستان.

روایتی دیگر هست که تپورها پیش از سرازیر شدن آریان‌ها به سوی فلات ایران در نواحی شمالی ایران از باکتریا (بلخ) تا آتروئن (آذربایجان) پراکنده بودند، سپس در نواحی جنوبی دریای خزر در کنار آماردها سکونت اختیار کردند و در زمان اشکانیان (فرهاد اول- اشک پنجم) حدود سال ۱۷۶ ق.م سرزمین مازندران امروز در اختیار این قوم قرار داشت و آنان نام خود را بر آن نهادند و به تپورستان و طبرستان شهرت یافت.[۱]

ظاهراً در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) مقارن حمله مغول نام طبرستان متروک شد و از آن به بعد مازندران عنوان عمومی این ایالت گردید. چیزی که هست برای مدتی کوتاه بین سالهای ۱۲۵۰-۱۲۹۰ هـق به مناسبت سکه‌هایی که در ساری ضرب می‌کرده‌اند واژه طبرستان به کار برده شده بود.[۲]

چرا مازندران نامیده شد؟

مازندران، مازندر و مازند هر سه به یک معنی به کار رفته و سرزمین طبرستان را گویند.[۳] درباره معنای واژه مازندران اختلاف است. ابن اسفندیار کاتب علّت نامیده شدن این ولایت را به مازندران چنین بیان می‌دارد: «منسوب این ولایت را موزاندرون گفتند به سبب آنکه موز نام کوهی است از حدّ گیلان کشیده تالارِ قصرآن که موز کوه گویند، همچنین تا به جاجرم یعنی این ولایت درون کوه موز است».[۴]

دارمستتر مازندران را صفت تفضیلی می‌داند و می‌نویسد: «مازندر نظیر شوش و شوشتر است».[۵] نولدکه می‌نویسد: «مازندران از مازن در تشکیل شده و به معنای در و دروازه‌بان است. مازن موضع مخصوصی است که از دیگر بخش‌های ناحیه که موسوم به تپورستان (طبرستان) بود مشخص بوده است».[۶]

مؤلف لغتنامه آنندراج می‌نویسد: «ماز مطلق کوه است چنانکه مازیار ملک الجبال را گویند. شهریار یعنی حاکم و حاکم شهر. واللّه اعلم».[۷]

---

۱. سفرنامه ملگونف، صص ۲۸۷-۲۸۸، به نقل از تاریخ طبرستان پیش از اسلام.

۲. سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۲۲.

۳. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه مازندران.

۴. تاریخ طبرستان، ص ۵۶.

۵. از آستارا تا استارباد، ص ۵.

۶. برهان قاطع، حاشیه دکتر معین، ذیل واژه ماز.

۷. لغتنامه آنندراج، ذیل واژه ماز.

سید ظهیر الدین مرعشی در این باره می‌نویسد: «مازیار که از نژاد سوخرائیان بود وسخن او به شرح خواهد آمد دیوار، خود فرمود ساختند از جاجرم تا به جیلان، هنوز آن عمارت برجای است وچند دروازه فرمود ساختند ودربان نشاندند تاکسی بی اذن او آمد وشد نتواند کردن وآن دیوارها را ماز خوانند ودرون آن را ماز اندرون می گفتند».[۱]

عنصری شاعر پارسی گوی ایرانی واژه مازند را در بیت زیر به کار برده ومی گوید:

به شاهنامه چنین خوانده ام که رستم زال

گهی بشد زره هفتخوان به مازندر[۲]

نگارنده را در معنای مازندران نظری دیگر است وآن این است که: مازندران مرکب است از ماز به معنای پیچ وخم + پسوند مکان اندر + ضمیر اشاره آن، به معنای موضعی است که در آن پیچ وخم باشد واین کاملاً منطبق باسرزمین مازندران است که مناطق کوهستانی وجنگلی آن پر از پیچ وخم می باشد. مؤید این مدّعا این بیت استاد سخن وشاعر پارسی گوی ایرانی منوچهری دامغانی است که در توصیف ابر مازندران سروده است:

بر آمد زکوه ابر مازندران چو مار شکنجی ومازاندران[۳]

در این بیت ماز به معنای پیچ وخم آمده است.

موقعیت جغرافیائی مازندران

استان مازندران باجمعیتی بالغ بر چهار میلیون نفر ومساحتی معادل با چهل وشش هزار وچهارصد وپنجاه وشش کیلومتر مقام چهارم را از نظر جمعیت ومقام یازدهم را از لحاظ وسعت در بین استانهای کشور دارا می باشد[۴] وبین ۳۵ درجه و ۴۷ دقیقه تا ۳۸ درجه و ۳۸ دقیقه عرض شمالی از استواء، ۵۰ درجه و ۱۶ دقیقه تا ۵۶ درجه و ۱۰ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار دارد.

حدّ شمالی آن دریای خزر وجمهوری ترکمنستان، حدّ جنوبی، استانهای

۱. مقدمه تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۱۲.

۲. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه مازندران.

۳. دیوان منوچهری، ص ۴۵.

۴. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۶۶۱، ص ۱۷؛ جغرافیای کامل ایران ج ۲ ص ۱۱۱۶.

زنجان، تهران وسمنان، حدّ شرقی، استان خراسان وحدّ غربی، گیلان است[1] وسورخانی رود که در رامسر آن را سامان رودخانه می نامند مرز آبی میان دو استان مازندران وگیلان می باشد.

این استان دارای ۲۰ شهرستان، ۴۵ بخش و ۴۷ شهر است.[2] شهر ساری تا زمان روی کار آمدن زندیه مرکز ایالت مازندران بود اما بعد از فتح مازندران به دست ایشان بابل مرکز آن شد وهمین که آغا محمد خان قاجار پایه حکومتش را در این ایالت استحکام بخشید ساری دوباره مرکز آن شد واین مرکزیت تا عصر حاضر برقرار است.[3]

شکل ناهمواریهای مازندران

جلگه کناره ای دریای خزر سرزمین هلالی شکل همواری است که شیب آن از کوهستان به سمت دریاست. بقایای چین خوردگی های دوران سوم در کوهپایه های مازندران ووجود تپه ها، شواهدی از بقایای آبرفت های قدیمی اند که کوهستان را به جلگه مرتبط می سازند. رودهای متعددی سطح جلگه را شیار داده وبا شاخه های فراوان به دریا می ریزند.

از پدیده های چشمگیر این جلگه وجود یک رشته تپه های ماسه ای ساحلی است که به علت غلبه نسیم دریا در ساحل کشیده وسدی طبیعی وکم ارتفاع بین دریا وجلگه به وجود آورده اند[4] که متأسّفانه در سالهای بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد باهجوم زمین خواران به طرف اراضی ساحلی، همه این تپه های ماسه ای را که بهترین مانع پیشرفت آب دریا به طرف اراضی وتأسیسات مردمی وبندری بود بابولدوزر با زمین هموار کردند که امروزه مردم با پیشروی تخریب آمیز دریا روبرو هستند ومتأسفانه بعضی مقامات ناآگاه محلی در شهرستان ها با واگذاری اراضی به مردم فقیر یاکم بضاعت باعث بی خانمانی آنان گردیدند.

---

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۶۶۱، ص ۱۷؛ جغرافیای کامل ایران ج ۲ ص ۱۱۱۶.

۲. همان منبع. (قبلاً استان یاد شده، ۱۷ شهرستان داشت اما در سال ۱۳۷۴ ش. شهرستان‌های نکا، محمودآباد و چالوس بر آن افزوده شد.)

۳. سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۹۳.

۴. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۱۱۷.

مازندران از نظر ارتفاع ومحصولات

مازندران را می توان از لحاظ ارتفاع ومحصولات به چهار ناحیه تقسیم کرد واین چهار ناحیه عبارتند از:

۱ . قلل مرتفع کوه ها که ارتفاع آن بیش از چهار هزار متر بوده وپوشیده از برف است . در تابستان ها روی سنگ ها گلسنگهایی یافت می شود .

۲ . در ارتفاع چهار هزار تا هزار متر مراتع گسترده ای است که در فصل تابستان احشام طوایف چادر نشین در آنها چرا می کنند .

۳ . از هزار متر به پایین ناحیه جنگل ها ودرّه های حاصلخیز شروع می شود واین قسمت دارای نواحی متفاوتی است .

۴ . ناحیه پست ساحلی که اغلب دارای رطوبت زیاد بوده ودر بعضی از آن نقاط مزارع برنج وجود دارد .[۱]

استان مازندران دارای ۳۴۱ هزار و ۳۷۹ هکتار زمین زیر کشت گندم، ۶۴۶/۵ هزار هکتار جو، ۲۸۵ هزار و ۴۳۰ هکتار برنج، ۴۰۲ هزار هکتار حبوبات، ۵۰ هزار و۱۵ هکتار انواع سبزی ها و ۲۱۰ هزار هکتار انواع زراعت های صنعتی از قبیل پنبه، توتون، تنباکو ودانه های روغنی سویا می باشد وبا این حساب این استان یکی از قطب های مهم کشاورزی در سطح کشور محسوب می گردد .[۲]

آب وهوای مازندران

در مازندران سه نوع آب وهوا وجود دارد واین سه نوع عبارتند از:

۱ . آب وهوای معتدل جلگه ای که جلگه های مرکزی وغربی مازندران دارای این نوع آب وهوا می باشند، در این نواحی به خاطر نزدیک بودن جلگه با دریا رطوبت زیاد بوده وریزش سالانه باران در حدود ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ میلمتر می باشد . وجود رطوبت، اثر آلودگی مداوم هوا ومحصور بودن میان کوه ودریا دمای هوارا معتدل کرده وحد اکثر وحد اقلّ دما بسیار اندك است . این نوع آب وهوا به آب وهوای معتدل خزری شهرت دارد .

---

۱ . لغت نامه دهخدا، ذیل واژه مازندران .

۲ . روزنامه کیهان، شماره ۱۴۶۶۱، ص ۱۷ .

۲ . آب وهوای کوهستانی (معتدل وسرد) : دامنه های شمالی ونواحی مرتفع البرز دارای این نوع آب وهوا می باشند . در ارتفاعات بسیار بلند از نوع کوهستانی سرد بوده ودر سایر نقاط از نوع معتدل کوهستانی است . این نقاط به علت فاصله زیاد از دریا دارای رطوبت کمتری است ومیزان بارندگی آن نیز کمتر از نقاط جلگه ای می باشد وبه خاطر افزایش ارتفاع ، دمای آن کاهش یافته وبیشتر نزولات جوّی به صورت برف است .

۳ . آب وهوای نیمه بیابانی : آب وهوای قسمتی از جلگه گرگان (شمال گرگان تا مرز ترکمنستان) از این نوع می باشد که به لحاظ دوری از دریا ، کاهش ارتفاعات البرز شرقی ومجاورت باصحرای ترکمنستان ، از بارندگی کمتری برخوردار است به نحوی که بارندگی نواحی گنبد کاووس به میزان پانصد میلیمتر در سال می رسد وکاهش رطوبت ، سبب افزونی دامنه گرما بوده تابستان آن گرمتر از سایر نقاط مازندران است وتعداد روزهای یخبندان در فصل سرما بیشتر می باشد .[1]

عوامل مؤثر در آب وهوای مازندران

عوامل مؤثر در آب وهوای مازندران عبارتند از: وجود کوههای البرز ، جهت قرار گرفتن آنها ، ارتفاع مکان ، نزدیکی به دریا ، پوشش گیاهی ، بادهای محلی ، عرض جغرافیایی وپیش آمدن توده هوای شمالی وغربی که هرکدام از آنها در آب وهوای این استان تأثیر می گذارند اما تأثیر کوهها ودریای خزر بیش از سایر عوامل است .

به طور کلی دو جریان هوا در این منطقه تأثیر می گذارد: جریان اول هوایی که از شمال وشمال شرقی از سیبری به سوی مازندران می آید واین توده در زمستان باعث سردی هوا وریزش برف وباران شده ودر تابستان که به ندرت جریان می یابد سبب خنکی هوا می گردد . جریان دوم همان بادهای غربی است که از طرف اقیانوس اطلس ودریای مدیترانه می وزد که در زمستان سبب ریزش باران گشته ودر تابستان بر رطوبت هوا می افزاید ونیز باعث شرجی شدن آن می شود . البته بادهای محلی معروفی نیز می وزند که باد سورتوك (از سیبری در زمستان) ، باد خوش آباد درّه نور «أورزوا» ، گیل وباد سام از آن جمله اند .[2]

---

۱ . جغرافیای استان مازندران ،صص۴ و ۵ .

۲ . همان منبع .

هوای مازندران از دیدگاه مورخان وسفرنامه نویسان

ابو ریحان بیرونی دانشمند مشهور ایرانی هوای مازندران را اینگونه وصف می کند: «هرچه شهری به مازندران نزدیکتر باشد هوای آنجا رطوبی است وبارانش بیشتر. وجبال مازندران به اندازه ای رطوبت دارند که گفته اند در قله های آن اگر سیر بکوبند باران می آید» ونایب آملی صاحب کتاب غرّه، این مسأله را چنین تحلیل می کند: «هوای مازندران مرطوبی وبه بخارات راکدی که در آنست متکاثف است وچون بوی سیر میان آن پراکنده شود از آنجا که حادّ است تکاثف هوارا فشار می دهد وتحلیل می کند وبه دنبال آن باران می آید».[1]

سفرنامه نویسانی که از سواحل جنوبی دریای خزر بازدید به عمل آورده اند در مورد هوای مازندران به اظهار نظر پرداختند که ملگونف ورابینو از آن جمله اند. این دو سفر نامه نویس خارجی در تهیه سفرنامه خود بسی رنج برده وگیلان ومازندران را زیر پا گذاشتند وتحقیقات جالبی نمودند که درخور اهمیّت است. ملگونف می نویسد: «آنچه ما در نارنجاستانها وگرمخانه ها به تدابیر عملیه پرورش می دهیم هوای آنجا این تدابیرات می پرورد، برف بسیار کم است که جز در کوهستانها در جائی نبارد واگر بارد نماند. درختان آنجا را از سرما خزان نبود جز آنکه در سرمای سخت اندکی پژمرده گردند ودرماه ژانویه باز سر سبز وشاداب شوند.»[2]

وی پس از توصیف میوه ها، درختان مرکبات وبی توجهی رعایا ودهقانان نسبت به حفظ ونگهداری باغ ها ومزارع چنین می نویسد: «اگرچه طبیعت در آبادی وعمارت این ولایت از حیث اشجار واثمار وفواکه وگیاهها به هیچ روی فرو گذاشت ننموده ولی هوای آنجا بسیار ناسازگار وناملایم دیده می شود. چه در ماه دسامبر وژانویه بادهائی که از جانب شمال برخیزد کوه البرز مانع عبور وسدّ وزیدن آنهاست وسبب باریدن بارانهای سخت وطوفانهای عظیم می شود ودر فوریه که برفها آغاز گداختن نمایند به سبب کثافت آن ولایات از آبهائی که در گودالها وچاهها جمع شود بخاری متصاعد شود به طریق میغ پیوسته، در اطراف آنجا پیچیده، موجب تب ولرز وناخوشیهای دیگر می گردد. باوجود

---

۱. آثار الباقیه، ص ۳۸۰.

۲. سفرنامه ملگونف، ص ۲۴. ملگونف از اهالی روسیه است که در سال ۱۸۵۸ میلادی ودو سال بعد از آن با «ب. دورن» استانهای شمالی را زیر پا گذاشت. (مقدمه همین سفرنامه، صفحه ۱۲).

این، شعرا ومدح سرایان ایران مازندران را به خوش هوائی وشادابی گیاه ها وخرمی وسبزی درختان وفراوانی مرغان وعندلیبان ودیگر اوصاف می ستایند که همیشه هوای آنجا به اعتدال، درختان وگیاهها را پرورش می نماید، ولی چنانچه دیده شد نه تنها همان سیاحان وغربا وخارجه مبتلا به تب ولرز آنجا هستند بلکه ساکنان واهالی آنجا را کم است کسی که تب ولرز ننماید». [۱]

رابینو سفرنامه نویس انگلیسی نیز هوای مازندران را چنین شرح می دهد: «... هوای آنجا (مازندران) بسیار متغیّر است واز روی میزانی طبیعی، به فصل های مرطوب یاخشک وسرد یاگرم تقسیم نشده است، یکسال چنین اتفاق می افتد که مدت یکماه بدون انقطاع باران می بارد ودرهمان ماه سال بعد هوا بکلّی خشک باشد، باوجود این که مازندران بقدر گیلان مرطوب نیست باز باید آن را اقلیمی نمناك محسوب داشت، زیرا در تمام مدت سال هیچ روزی امکان ندارد اهالی بتوانند به مساعد بودن هوا اطمینان حاصل نمایند. میزان بارندگی این ایالت پنج برابر جنوب ایران است واز ماه دسامبر تا آوریل (آذر ـ اردیبهشت) پر باران ترین وسردترین ماههاست. تابستان مازندران بسیار گرم است وهمین گرمی هوا نیز ثباتی ندارد وغالباً موجب ناخوشی می شود. در زمستان گاهی اهالی مجبور می شوند که از شدت گرما، لباس زمستانی را از تن دور سازند وگاهی نیز در تابستان ناچار، پوستین وخز می پوشند.

برف غالباً می بارد وبا آنکه مانند نواحی بلند جنوبی زیاد دوام نمی کند باز درست نیست بگوئیم که هیچ دوام ندارد. سرمای تابستانی مازندران نمناك وبرای سلامت بدن خطرناك است وتولید ناخوشی های مختلف می کند. روماتیسم ومرض استسقا در آنجا شایع وتراخم بسیار فراوان است وسکنه اکثراً رنگ ناخوش وپریده دارند ولی بعضی ها تنومند وقوی هستند». [۲]

از توصیفی که رابینو در مقدمه کتاب خود تحت عنوان مازندران واستراباد در باره مازندران نمود چنین به نظر می آید که وی تاچه اندازه تحت تأثیر زیبایی های مازندران قرار گرفته است.وی در این باره می نویسد: «از سال ۱۹۰۶ میلادی تا سال ۱۹۱۲ شش سال در رشت بوده ام در آن اثنا در سال ۱۳۰۸ ـ ۱۳۰۹ دوبار به مازندران

---

۱. سفرنامه ملگونف، صص۲۴ ـ ۲۵.

۲. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۳۳.

سفر کرده وکلّیةً شانزده سال در باره مازندران به جمع آوری اطلاعات صرف اوقات نموده ام. مازندران از حیث حسن طبیعت وآب وهوا از بهترین نقاط ایران است».

وی آنگاه به ذکر ابیات زیبای فردوسی درباره مازندران پرداخته ومی نویسد:
«فردوسی در ستایش آن چه نیکو گفته است:

که مازندران شهر ما یاد باد — همیشه برو بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گل است — بکوه اندرون لاله وسنبل است
هوا خوشگوار وزمین پرنگار — نه گرم ونه سرد وهمیشه بهار
نوازنده بلبل بباغ اندرون — گرازنده آهو به راغ اندرون
گلاب است گوئی بجویش روان — همی شاد گردد زبویش روان
دی وبهمن وآذر وفرور دین — همیشه پر از لاله بینی زمین
کسی کاندر آن بوم آباد نیست — بکام از دل وجان خود شاد نیست»

نویسنده یاد شده در ادامهٔ سخنان خود می گوید: «برای آنانی که شیفته تاریخ هستند مازندران یک جاذبه مخصوص دارد».[۱]

وضعیّت رودهای مازندران

رودهای مازندران از لحاظ مسیر حرکت به دو گروه تقسیم می شوند:

۱. رودهایی که از جنوب به سوی شمال در جریانند. این رودها از کوه های البرز سرچشمه گرفته وارد دریای خزر می شوند. به طور کلی صد وده رود خانه بزرگ وکوچک در این ایالت جاری است که مهمترین آنها رودهای هراز، تالار، تجن، نکا، چالوس، سه هزار، چالکردد، نسا رود، صفا رود وترك رود هستند.[۲]

هُلمس در کتاب خود تحت عنوان مناظری از سواحل دریای خزر می نویسد:
«تمام رودخانه های ساحلی مازندران مصبّ شن زار طویلی دارند که از غرب به سوی شرق امتداد می یابند ودر محل تغییر مسیر اصلی وپیش از ریختن به دریا موازی با ساحل دریا جریان پیدا می کنند. این وضع حتی در موقعی دیده می شود که رودخانه ها از جهت جنوبی یا جنوب غربی به دریا می رسند واز این جریان آشکار می گردد که وزش باد از طرف مغرب وشمال غربی قویتر است وچون فشار موجها از یک جهت ورودخانه از

۱. سفرنامه مازندران واستراباد، صص ۱۵ ـ ۱۶.
۲. جغرافیای مازندران، ص ۶.

سمت مقابل است به این سبب رفته رفته بین آنها ساحلی پیدا شده است». [۱]

به طور کلی رودخانه هایی که در مازندران از دامنه شمالی کوه های البرز فرو می ریزند طول هیچکدام از آنها زیاد نیست ودر حقیقت فقط سیلابند وبیشتر آنها نیز موقع خشکی هوا بسیار کم عمق هستند اما در فصل آب شدن برفها ممکن است ناگهان طغیان کرده وبه صورت خطرناکی در آیند. [۲]

۲. رودهایی که مسیر شرقی غربی دارند مانند رودهای اترك، گرگان وقره سو که از کوههای خراسان غربی والبرز شرقی سرچشمه می گیرند. [۳] گرگان رود به طول ۳۵۰ کیلومتر از دامنه شمالی رشته کوههای البرز شرقی واز ارتفاعات خراسان غربی سرچشمه گرفته وارد دریای خزر می شود ورود اترك به طول ۵۰۰ کیلومتر از هزار مسجد خراسان سرچشمه گرفته وپس از دریافت ده شاخه فرعی وجویبارهای موقتی به سوی دریای خزر سرازیر می شود. [۴]

راه های مازندران از دیدگاه سفرنامه نویسان

رابینو در باره راه های مازندران چنین می نویسد: «از آمل تاتمیجان در رانکوه جاده سنگ فرش از میان جنگل می گذرد. شنیده ام که یک قسمت آن بین دانیال وپیشمبر در کلارستاق بطول تقریباً پنج فرسخ هنوز پابرجاست. از تمیجان راه مزبور از دامنه تپه ها واز میان ملاط عبور نموده تا لاهیجان ورشت ودشت مغان امتداد دارد. آثار آن را فقط در گیلان در ملاط ودر نزدیکی گوراب گسکر میتوان دید. یگانه راه نسبتاً قابل استفاده از رود سر در گیلان تا بار فروش که چارو داران انتخاب می کنند در صورت امکان راه شنی دریاست. اما راهنماهای باتجربه لازم است که مسیر رودخانه های متعددی را که پر از ریگ روان است نشان بدهند. اگر این عدهٔ زیاد رودخانه ها را درست درنظر بگیریم می توان حدس زد که عبور ازآنها تا چه اندازه خستگی وزحمت دارد».

«اما به کوره راههای این سرزمین کسی جز اهالی آنجا نمی تواند پی ببرد، زیرا مانند حصاری ضخیم ودیواری از درختان خاردار وشمشاد است که باپیچک صحرائی

---

۱. سفرنامه مازندران و استراباد، ص ۲۹ به نقل از هُلمس.

۲. همان منبع، ص ۲۸.

۳. جغرافیای مازندران، صص ۷-۸.

۴. همان منبع، ص ۶.

سخت بهم پیوسته اند وهمچنین گیاههای خزنده دیگری که از تنه درختان بالا رفته واز رأس آنها نیز می گذرد. این حصارها با ضخامتی زیاد غالباً تاسی متری کنار آب می رسند ومنتهی به باتلاقها وجنگلهائی که شرح داده ام می شود، هیچ ذی شعوری نباید قصد گذشتن از میان آنها بکند، ولی افراد بومی شکافی را که مانند سوراخ خرگوش است از میان حصار یافته واز آنجا راهی نشان می دهند که ابتدا چندان آشکار نیست، مثل ماری در میان بیشه ها رفته رفته پهنای آن زیاد می شود. در هر صورت عبور از آنها خالی از اشکال نخواهد بود، زیرا حین عبور لا اقل چندین نهر طبیعی راه انسان را قطع می کند ومسافر باید از میان گل ولای وآب لغزان که در آن است وممکن است درغلطد، ترسان عبور کند وممکن است شخص، خطر عبور از پل های کوچک چوبی را نادیده بگیرد وهمچنین من باب تنوع وراه پیمایی می توان از میان چاکه ها[1] که برای آبیاری است عبور کرد. آنها از نهرهای طبیعی عمق کمتری ندارند واسب بیچاره با بار سنگین غالباً باید از میان آنها عبور کند. این چاکه هاکه تمام اطراف خود را پر از آب ساخته ومسافرناگزیر است در میان گل وآب که تا زیر تنگ اسبش را گرفته است مسافت طولانی را طی کند وبا این تفصیل اگر جان بسلامت برده باشد پس از سیر خطرناکی، به محله یا قریه ای وارد شود». [2]

فریزر در باره راههای مازندران می نویسد: «راهها وجاده های مازندران پیچیده اند وهرگز یک تن بیگانه آنها را نمی تواند کشف کند ودر زمستان وبهار برای همه جز خود اهالی غیر قابل عبور است». [3]

وی آنگاه مازندران را از لحاظ نظامی مورد توجه قرار داده وبه جاده شاه عباسی نیز اشاره می نماید ومی نویسد: «از نظر نظامی هرگز سرزمینی نیرومندتر از شهرستانهای مازندران ندیده وتصور آن را نکرده ام. در اینها راهی که ساخته باشند وجود ندارد مگر راه سنگفرشی که از قدیم شاه عباس ساخته است واکنون این راه تقریباً چنان ناپدید شده است که برای یافتنش مردی راهنما لازم است وحتی اگر پیدا شود از لحاظ نظامی فاقد اهمیت بوده وبی فایده است.

---

۱. منظور از چاکه ها جویهایی است که برای آبیاری مزارع برنج از رودخانه به طرف این مزارع کشیده است ودر گوش محلی آنها را جوب می نامند.

۲. سفرنامه مازندران واستراباد، صص ۳۱ الی ۳۳.

۳. سفرنامه فریزر، ص ۵۵۲.

از بس شکستگیها وشکافهای فراوان در مسیر آن رخ داده است وجنگلهای نفوذ ناپذیر آن را در میان گرفته، که پوششی برای هرگونه کمین کردن وحمله ناگهانی می باشد». [1]

راههای ایالات جنوبی دریای خزر

در مورد راههای این ایالات اختلاف است. ابن حوقل واصطخری از منزلگاههای راهی که از ری به شمال تا ناتل وچالوس واز آنجا تاسرحد گیلان (دیلم) کشیده شده بود یاد کرده اند.

لسترنج معتقد است که در منطقه گرگان وطبرستان راههای زیادی وجود نداشت وعلت آن وجود کوههای طبرستان بود که مانع از آن می شد که راهی از آنجا بگذرد. به عقیده اصطخری ومقدسی تنها راهی که از ری به شمال کشیده شده از کوهها می گذشت [2] اما ظاهراً آنچه که به نظر می رسد راه ری به گیلان وطبرستان همان بود که حالا هست. [3]

جاده شاه عباسی

جاده شاه عباسی به سال ۱۰۳۱ هـ. ق برابر با ۱۶۲۱ میلادی در مازندران به دست شاه عباس بنا شد. [4] این جاده در امتداد ساحل دریای خزر از استراباد تا گرگانرود (هشتپر) کشیده شد ودر شمال جاده امروزی قرار داشت وبرای رفتن از مازندران به رشت مستقیماً مسیر ساحل را در قسمت شمالی جاده فعلی می پیمودند. [5] چیزی که هست این جاده در رامسر به لحاظ نزدیکی بیش از حدّ کوه به دریا در قسمت لَپاسَرَك، اردوگاه وسفید تمشک از جنوب جاده فعلی می گذشت. اما در قسمتهای دیگر، از دامنهٔ کوه عبور می کرد. هنوز پلهای جاده شاه عباسی در کوزه گر محله وابریشم محله رامسر (جنب منزل آقای نصرالله افتخاری) که چندین قرن از عمر آنها می گذرد، سالم وقابل عبور ومرور است.

---

۱. سفرنامه فریزر، ص ۵۵۳.

۲. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۶.

۳. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۵۲.

۴. سفرنامه ملگونف، ص ۵۵.

۵. گیلان و آذربایجان شرقی، ص ۱۵۸.

شاه عباس هفت سال بعد یعنی در ۱۹ جمادی الاول ۱۰۳۸ هـ. ق بعد از چهل سال فرمانروایی در فرح آباد ساری که در آن زمان بندر بود در گذشت.[۱]

گیلان

گیلان به معنای سرزمین مردم گیل است، چنانکه شادروان عباس اقبال آشتیانی گوید: «گیلان معنی سرزمین قوم گیل را دارد. الف ونون آخر دیلمان وگیلان گاهی مفید معنی مکان است چنانکه گوییم: فلان بدیلمان یا به گیلان رفت وگاهی مفید معنی جمع، چنانکه گوییم دیلمان وگیلان به او گرویدند».[۲]

وَرنَ یا وارنا واژه‌ای است که در اوستا آمده وبر ناحیه ای از کوه البرز نام اطلاق می شده منَطبق باگیلان می باشد.[۳]

در وندی دات که کتاب قانون ودستور موبدان می باشد وبیان عبادات، آداب طهارت وکفاره گناهان می نماید[۴] آمده است که: وَرنَ چهار گوش به عنوان چهاردهمین کشور بانزهت می باشد وزادگاه فریدون کشنده ضَحّاك است.[۵]

مؤلف بستان السیاحه درباره واژه گیلان می گوید: گیلان معرّب آن جیلان است وجیل بن ماسل بن آشور بن سام بن نوح ﷺ ساخته ونام خویش بر آن نهاده است.[۶]

فردوسی شاعر پارسی گوی در شاهنامه زادگاه فریدون را کوهسار جنگلی البرز

---

۱. نسب نامه خلفا وشهریاران، ص ۳۸۸ (در روضه الصفا تاریخ فوت شاه عباس ۲۴ جمادی الاولی آمده است، لغت نامه دهخدا، ذیل واژه عباس.)

۲. مقدمه تاریخ گیلان نوشته عباس کدیوَر، ص ب. شایان ذکر است که ارزش این کتاب فقط در مقدمه هفده صفحه ای آن است وحاوی مطالب سودمندی می باشد اما متن کتاب اغلب مندرجاتش از کتاب تاریخ گیلان (ولایات دار المرز ایران) نوشته سفرنامه نویس انگلیسی رابینو استنساخ شده حتی کمترین تغییری در متن وجود ندارد. چیزی که هست بعضی مطالبِ آن از تحقیقات نویسنده کتاب می باشد. خلاصه آن که: بسیاری از مندرجات آن رونویسی شده است.

۳. پاورقی تاریخ گیلان رابینو (ولایات دار المرز ایران)، ص ۳.

۴. تاریخ ایران، نوشته سر پرسی سایکس، ج ۱، ص ۱۳۹.

۵. نشانیهائی از گذشته دور گیلان ومازندران، ص ۳۳.

۶. بستان السیاحة ، ص ۲۳۸.

ومجاور دریا ذکر کرده است ، که می توان آن را منطبق با وَرنَ چهارگوش دانست .[۱]

در گیلان ومازندران اسامی واعلامی وجود دارد که از آنها وَرنَ ویا تحریف شده آن به چشم می خورد :

الف : در دهستان هزار پی که در فاصله ۱۶ کیلومتری آمل قرار دارد ناحیه ای است به نام وَرن .

ب : وَرن آباد ناحیه ای جنگلی است که در حد فاصل رستمدار وتنکابن واقع است[۲] اما وَرنَ به صورت تحریف شده در نقاط جنگلی وکوهستانی رامسر و اشکور گیلان زیاد به چشم می خورد که به ذکر بعضی از آنها به عنوان نمونه بسنده می گردد .

یک : نارنا مرتعی جنگلی است که در شهرستان رامسر قرار دارد .

دو : نارنه نام قریه ای است در بالا اشکور از توابع شهرستان رامسر .

سه : بارنا قریه ای است با یازده نفر جمعیت که از روستاهای دهستان سخت سر شهرستان رامسر می باشد .

مؤلف کتاب نشانیهایی از گذشته دور گیلان ومازندران ولنی وگلَین را دو واژه تحریف شده وَرن می دانسته ومی نویسد : «ولنی بامبدل شدن راء به لام که میان رحیم آباد رودسر وشوئیل اشکور قرار دارد . گلین از توابع شهرستان رامسر که در قسمت جنوب شرقی جَنَدَه رودبار [جنت رودبار] رامسر قرار دارد وبا تغییراتی که در تلفظ وثبت آن روی داده است یاد آور نام وَرن می باشد . واژه هائی چون گل ، گلی ، گلای ، گلن وگلین نیز یاد آور نام وَرن می باشد» .[۳]

در تفسیر یک فقره از وندی دات چنین آمده است که : وَرن از پتشخوار گر وپتشخوارگر از دیلم است . این بدان معناست که در عهد ساسانیان سلسله جبالی را که حد فاصل گیلان ومازندران از یک سو وفلات ایران از سوی دیگر است در محدوده دیلم به حساب می آورند .[۴] شود زکو که سالهای ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۰ میلادی کنسول روس در گیلان بود در کتاب خود تحت عنوان تاریخ گیلان می نویسد : «گیلان از واژه گل

---

۱ . نشانیهایی از گذشته دور گیلان ومازندران ، ص ۳۵ .

۲ . همان منبع .

۳ . همان منبع .

۴ . همان منبع ، ص ۴۵ .

به کسر گاف ساخته شده وگل در زبان بومی خاك آلوده به آب را گویند وگیلان وگیلانات جمع همین کلمه است» .[۱]

کادوسیان

در بارهٔ نژاد مردم گیلان نظرها متفاوت است آنچه که مسلم است کادوسیان مردمی بودند که در سرزمین گیلان سکونت داشتند . به عقیده بعضی از محققان ، کادوسیان از بومی های ایران بودند که پیش از آمدن آریانها به ایران در گیلان وشمال شرقی آذربایجان می زیستند[۲] وآماردها همسایه شرقی آنان محسوب می شدند .

کادوسیان قومی پس انبوه در زمان باستان بودند که در کوهستان شمالی ایران نشیمن داشتند وچون بارها به گردنکشی برخاستند وباشاهان هخامنشی از درنا فرمانی در آمدند لذا نام ایشان در تاریخها آمد .[۳]

بعضی بر این گمانند که کادوسیان نیاکان طالشیهای امروزی بوده اند وکادوس همان تحریف شده تالوش است که بعدها مبدّل به تالش ویا طالش شد اما به اعتقاد مؤلف تاریخ ایران باستان برای تأیید این مدّعا مدرك یا دلیلی وجود ندارد .[۴]

جمعی از محققان می گویند که : گیلانیان از تبار کادوس (کادوز) قدیم اند که در زمان ژوستینین امپراطور روم پس از دفع حمله آماردها بر ارتفاعات شرقی گیلان مسلط شده اند وسلاح شان سپر ، نیزه وشمشیری بود که از شانه آویزان می شد وسه زوبین ویک خنجر به دست چپ می گرفتند .[۵]

سر آرنولد ویلسن کادوسیان وگیل ها را از ساکنان اولیه وبومی به شمار آورده ومی گوید : «آنان ساکنان اولیه ایران اند که اولاد آنان هنوز در گیلان ومازندران در نواحی جنگلی سواحل خزر یافت می شوند . این مردم به وسیله اقوام بادیه نشین آریایی زبان از سرزمین خود رانده شدند واین امر از دو هزار سال پیش از میلاد آغاز شد وقرن ها

---

۱ . تاریخ گیلان ، ص ۶ .

۲ . تاریخ ایران باستان ، ج ۲ ،صص ۱۱۲۳ ـ ۱۱۲۹ .

۳ . لغت نامه دهخدا ، ذیل واژه کادوس .

۴ . تاریخ ایران باستان ، ج ۲ ،صص ۱۱۲۳ ـ ۱۱۲۹ .

۵ . نشانیهایی از گذشته دور گیلان ومازندران ، ص ۳۵ .

ادامه یافت.[۱]

پلو تارك مورخ یونانی در توصیف ولایت کادوسیان چنین می نویسد: «این، مملکتی است کوهستانی وصعب العبور وهمیشه ابرها آسمان آن را فرا گرفته. این سرزمین نه غله می رویاند ونه درخت میوه، قوت سکنه جنگلی آن غالباً گلابی وسیب جنگلی (وحشی) است».[۲] به عقیده بطلمیوس (قرن دوم قبل از میلاد) گیل از تیره های ماد بوده ویا با آن نسبتی داشته اند.[۳] در باره نژاد مردم گیلان شادروان عباس اقبال آشتیانی را عقیده دیگری است، وی مردم گیلان را از نژاد آریایی می داند ودر این باره چنین می نویسد: «طایفه گیل یاجیل یا گیله یا گیلک وقوم دیلم که امروز به فتح لام تلفظ می کنند دو تیره از ایرانیان آریائی نژادند که در ازمنه خیلی قدیم در قسمت غربی ولایات ساحلی بحر خزر سکونت داشته وقدرتی بهم رسانده بودند تا آنجا که دامنه استیلای آنان از مشرق تاحدود گرگان واز شمال تا ولایت ارّان (ماوراء ارس) واز جنوب تاحوالی قزوین امتداد یافته بود»[۴] وی در این باره که گیل نام سکنه بومی گیلان است می نویسد: «گیل یا جیل یا گیله یاگیلک نام سکنه بومی گیلان یعنی مردم جلگه ساحلی دریاست. اینان همانهایی هستند که بعضی از نویسندگان قبل از اسلام مغرب زمین ایشان را گیل یا جیل نوشته اند. هنوز هم در کلاردشت وکلارستاق سکنه اصلی راگیل می گویند ودر مقابل، ایشان طوایف خارجی وغیر اهل بلد را که سلاطین از خارج کوچانده وبه آنجا آورده اند ایل می خوانند».[۵]

نبرد اردشیر باکادوسیان

به روایت پلوتارك مورخ یونانی، کادوسیان در زمان اردشیر مانند بسیاری از ایالات دیگر ایران سر به شورش نهادند واردشیر برای سرکوبی این شورش با سپاهی مرکب از سیصد هزار پیاده وده هزار سوار به سال ۳۸۴ق.م حرکت کرد[۶] اما مسکن کادوسیان که امروز گیلان نامیده می شود به سبب وجود جنگلهای انبوه، کوههای

---

۱. نشانیهایی از گذشته دور گیلان ومازندران،صص۱۰۶ـ۱۰۷.

۲. تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۱۱۲۹.

۳. شهر یاران گمنام، ص ۱۸.

۴. تاریخ گیلان کدیور، ص الف.

۵. مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره یک، ص ۳۵.

۶. تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص۱۱۲۹.

صعب العبور وبسیاری رودخانه ها وجنگ وگریز کادوسیان وسخت شدن کار خواروبار بر پارسیان، به دست سپاه دشمن نیفتاد وتحت شرایطی میان طرفین پیمان صلح منعقد شد ولشکر ایران به سلامت بی آنکه کاری از پیش برده باشد بازگشت نمود.[۱]

داریوش که بر ایران فرمانروایی داشت ولایت کادوسیان یا گیلان وولایات آماردها وتپورها (تنکابن ومازندران) نیز تابع حکومت وی بودند.[۲]

گیلان قدیم

در مورد وسعت گیلان قدیم برخلاف محدوده کنونی که اندك است می توان گفت که از گستردگی بیشتری برخوردار بوده واز استارا، لنکران، شیروان واسپهبد تا مغان واز مشرق تا کلار مازندران را شامل می شد[۳]

بنا به نوشته مولانا قطب الدین شیرازی در کتاب دُرّة التاج لغرّة الدباج (۹۱۰هـ.ق) وسعت گیلان از کنار رود اردبیل وخلخال تاکلاردشت مازندران بوده است.[۴]

در کتاب حدود العالم گیلان به ۱۸ ناحیه تقسیم گردیده وپس از ذکر نام آنها چنین آمده است: «هر ناحیتی را از این، ده ها بسیار است واین ناحیت گیلان آبادان وبانعمت وتوانگر است وکار کشت وبرز همه، زنانشان کنند ومردانشان را هیچ کاری نیست مگر کی حرب، وبه همه حدّ گیلان ودیلمان هر روز بهر دهی یکبار ویا دوبار حرب کنند هر دهی باده دیگر وروز بود کی مردم کشته شوند به عصبیت وآن عصبیت میانشان همی ماند وحرب همی کنند تا آن کی از آنجا بروند به لشکری کردن تا بمیرند یا پیر شوند وچون پیر شدند محتسب گردند، ایشان را محتسب معروفگر خوانند واکنون اندر همه ناحیت گیلان کسی را کی دشنام دهد یا نبید خورد یا گناههای دیگر کند، چهل چوب یا هشتاد چوب بزنند وایشان را شهرکهاست با منبر ... وطعام این ناحیت برنج است وماهی واز این ناحیت گیلان جاروب وحصیر ومصلّی نماز وماهی ماهه افتدکی به همه جهان

۱. تاریخ ایران نوشته سرپرسی سایکس، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۶۹۱.

۳. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۱۷.

۴. نشانیهایی از گذشته دور گیلان ومازندران، ص ۸.

برند». [1]

یاقوت حموی می گوید: «گیلان نامی است برای بلادی که در آن سوی طبرستان قرار گرفت ودر گیلان شهر بزرگی وجود ندارد، بلکه بصورت قریه هائی است که در مراتع، میان کوه ها قرار دارد». [2]

پرفسور گیرین باستانشناس معروف فرانسوی که به مدت ۴۰ سال (۱۳۴۰ ـ ۱۳۰۰ خورشیدی) در نقاط مختلف ایران به ویژه نواحی شمالی ایران به جستجوی آثار باستانی مشغول بود درباره عادات وروحیات این سرزمین مطالعه کرده ونتیجه مشاهدات ومطالعاتش را در چندین مجلّد جمع آوری نموده است. وی می گوید: «ساکنین شمال ایران به ویژه گیلان از نظر تکامل نوعی وابزار کار بسیار شبیه مردم جنوب فرانسه هستند مانند ریسه کردن سیر وپیاز به شیوه شمالی ها، استفاده از ظرف گلی مخصوص جهت ساییدن مغز گردو وچیزهای دیگر (نمک کار) به جای ظروف سنگی وچوبی وهمچنین وجود کندوج وکوپا از ویژگیهائی هستند که ساکنین شمال ایران را شبیه بومیان فرانسه جلوه می دهند واحتمال می رود که ساکنین کنونی قسمتهای جنوبی فرانسه از بازماندگان مهاجرین شمال ایران به آن ناحیه باشند». [3]

مورخان وجغرافی دانان قدیم اراضی ساحلی خزر را هامون یا سهل ونواحی کوهستانی سلسله جبال البرز را کوهستان وجبل می نامیدند، که از دو قوم گیل ودیلم، طایفه اول در هامون وطایفه دوم در کوهستان بودند. [4]

ابو القاسم عبدالله ابن علی بن محمد القاشانی (کاشانی) ضمن شرح وقایع سنه ۷۰۶هـ. ق می نویسد: «ابتدا اول ملک زمین گیلان که دوازده هزار (دو هزار امروزی تنکابن) است بعد از آن کوچیان [گرجیان] پس کلاجه کوه[5] که اکنون پسر حیدر کیا

---

۱. حدود العالم، صص۱۴۹ ـ ۱۵۰.

۲. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰۱.

۳. چالوس، صص۶۰ ـ ۶۱.

۴. تاریخ گیلان کدیور ص الف.

۵. کَلاجه کوه همان کَلیج کوه امروزی است که در جنوب کوه قلعه بند رامسر واقع است ودارای سکنه بوده واز روستاهای کوهستانی است وبارمک رامسر فاصله چندانی ندارد. جمعیت آن حدوداً دویست نفر می باشد.

متصرفست بر شرقی سفید رود که مدعی ایشانست وبه جای امام ناصر که حسن اطروش علوی بود»[۱] مؤلف بستان السیاسة می نویسد: «گیلان محدود است از طرف شمال به دریای خزر ودیار طالش واز جنوب به ولایت عراق واز جهت مشرق به ارض طبرستان ومازندران واز سمت راست به خاك مغان وآذربایجان. طولش از رستمدار الی مغان پانزده فرسخ وعرض از دیلمان الی طالش دوازده فرسخ، بغایت معمور واکثر مشتهیات در آنجا موفور واقسام مرغ ومرغابیش نامحصور است».[۲]

موقعیت جغرافیائی گیلان

گیلان بین ۳۶ درجه و ۲۸ درجه و ۲۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۴۴ دقیقه طول شرقی واقع است واز غرب به خلخال، از شرق به مازندران، از جنوب وجنوب غربی به قزوین وازشمال به دریای خزر محدود است.

طول گیلان از شمال غربی تاجنوب شرقی ۲۵۵ کیلومتر وعرض آن از قله کوه تا دریا ۲۵ تا ۱۵۰ کیلومتر است[۳] ووسعت خاك آن ۱۴۷۰۹ کیلومتر مربع می باشد.[۴]

کوههای البرز گیلان را به صورت نیم دایره در بر گرفته ودو سر این نیمدایره در رامسر وآستارا به دریا نزدیک می شود ودر محدوده رشت از دریا فاصله می گیرد.

آب وهوای گیلان

ارتفاع کوه ها از یک سو ومجاورت با دریا از سوی دیگر سبب تغییر ودگرگونی هوا در گیلان شده وتوده های غلیظ مه از دریا به کوه ها واز کوه ها به دریا پیوسته در حرکت است ودر نتیجه هوای منطقه مرطوب ونمدار می باشد.

جهت وزش باد بیشتر از شمال وشمال شرقی است وغالباً در زمستان برفهای

---

۱. تاریخ اولجایتو، ص ۶۰. رابینو متن بخشی از این کتاب را که مربوط به گیلان می باشد در آخر کتاب فرمانروایان گیلان آورده است اما بعضی جملات واسامی، مغایر با متن کتاب تاریخ اولجایتو است. در کتاب فرمانروایان گیلان چنین آمده است: «ابتدا اول ملک زمین گیلان زوار دو هزار است بعد از آن گرجیان پس کلاجه کوه ...». ص ۱۸۶.

۲. بستان السیاحة، ص ۲۳۸.

۳. تاریخ گیلان، ص ۱۲.

۴. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۰۱۱.

سنگینی به ارتفاع بیش از یک متر بر زمین می نشیند.

دمای متوسط گیلان نوزده درجه ودر سردترین ایام به هفت درجه زیر صفر وگرم ترین اوقات تا به ۳۲ درجه بالای صفر می رسد.[۱]

خالی از لطف نیست توصیفی که مؤلف بستان السیاحه در بازدید از شمال ایران به سال ۱۲۴۷هـ. ق دربارهٔ گیلان از جمله آب وهوای آنجا نموده در اینجا ذکر شود. وی در این باره چنین می نویسد: «جیلان که آن را گیلان نیز گویند ولایتی است معروف، به کثرت آب وخضرت زمین ورطوبت هوا موصوف است ومشتمل است بر بلاد معموره وقصبات مشهوره وجبال پر درخت. مسالک، بسیار سخت وجمیع بلاد آن دیار از اقلیم چهارم ودر جنگل واقع شده، آب گیلان از رود وبسیار، وهوایش ناسازگار است ومختلف آثار. ساکنان آن دیار قدیم الزمان گبر ومجوس بودند، بعد از ظهور ملت بیضا مانند سایر اهل ایران اسلام قبول نمودند».[۲]

گیلان بیه پس وگیلان بیه پیش

در ازمنه قدیم گیلان به دو قسمت غربی وشرقی تقسیم شده وهریک دارای حکومت وامیر جداگانه بود. قسمت غرب سفید رود را بیه پس وشرق آن را بیه پیش می خواندند. بیه در اصطلاح محلی رودخانه یا ساحل آن را گویند وبا افزوده شدن پسوند پس وپیش به آن بر مناطق دو سوی سفید رود اطلاق گردید از این رو قسمت غرب سفید رود به بیه پس، روپس وپسا گیلان اشتهار یافت وقسمت شرق سفید رود به نام بیه پیش یا رو پیش نامیده شد.[۳] مرکز حکومت بیه پیش لاهیجان ومقر حکومت بیه پس رشت وگاهی فومن بود.

سرزمین دیلم وحدود آن

دیلم تیره ای ایرانی بود که در دیلمستان سکونت داشت وتا قرن هشتم هجری

---

۱. تاریخ گیلان، ص ۱۲.

۲. بستان السیاحه، ص ۲۳۸.

۳. تاریخ گیلان، رابینو، ص ۴؛ شاه اسماعیل، قسمت پاورقی، ص ۳۰۴؛ تاریخ گیلان ودیلمستان، اغلب صفحات.

مستقل وجدا از تیره گیل بوده است.[۱] دیلمان مأخوذ از دیلم وشاید همان «دلمون» باشد که بهشت سومریان است،[۲] این نام به لحاظ خرّمی وسرسبزی این ناحیه بر آن نهاده شد که با گذشت ایام به صورت دیلمان در آمده ومحتمل است که الف ونون دیلمان پسوند مکان وبه معنای جایگاه مردم دیلم باشد.[۳] گرچه دیلم ناحیه ای جدا از گیلان بود اما سادات کیائی ملاطی پس از روی کار آمدن در نیمه دوم قرن هشتم هـ. ق بسیاری از ایشان را کشتند وظاهراً آنچه بازماندند با مردم گیل درهم آمیختند وگیلکان امروزی فرزندان وبازماندگان هر دو تیره اند.[۴]

گویند: پیش از آن که اعراب نام الدیلم بر این سرزمین نهند، دیلوم خواندهمی شد وشامل چالوس، طارم وشاهرود بود.[۵]

ابن حوقل چالوس را حد شرقی دیلم دانسته ومی نویسد: «مدخل دیلم از طبرستان چالوس است. این شهر در سینه دریاست واگر شحنه ای به نگهداری آن بگمارند بس استوار است چه راه دخول از دیلم به طبرستان دشوار است».[۶]

در کتاب حدود العالم دیلم به دو بخش جلگه ای وکوهستانی تقسیم شده است: بخش جلگه ای که شمال آن ممتد به دریای خزر است مشتمل بر ده ناحیه کوچک بوده وبخش کوهستانی آن سه ناحیه بزرگ را در بر می گیرد واسامی آنها در کتاب یاد شده چنین آمده است: «دیلم کی [که] از این ناحیت باشد میان طبرستان وجبال گیلان ودریای خزران نهاده است واین مردمان دو گروه اند: یک گروه بر کران دریا باشند ودیگر گروه اندر کوهها وشکستگیها وگروهی اندر میان هردو قوم است.

اما این کی برکران دریاست ایشان را ده ناحیه است خرد چون لترا[۷] ووارپوا

۱. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۵۵۰.
۲. نشانی هایی از گذشته دور گیلان ومازندران، ص ۵۹.
۳. مقدمه تاریخ گیلان، کدیور، ص ب، به قلم عباس اقبال آشتیانی.
۴. ایران در عهد باستان، ص ۲۳.
۵. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۵۵۰.
۶. سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورة الأرض)، ص ۱۲۰.
۷. لترا:ظاهراً همان لَتَر می باشد که در ضلع جنوبی گالش محله رامسر واقع است وروستایی است کم جمعیت واغلب اراضی آنجا که دارای شیب نسبتاً تندی است زیر کشت مرکبات قرار دارد آثاری قدیمی در آنجا وجود داشت که امروزه هیچ نشانی از آنها به چشم نمی خورد.

ولنگاو مرد[۱] وجالک رود[۲] وکرک رود[۳] ودینارود وجودا هنجان[۴] وسلان رودبار وهوسم[۵] واز پس کوه برابر این ده ناحیت سه ناحیت بزرگ است: چون وَستان وشیرو پژم[۶] وهر ناحیتی از این ناحیتها، ناحیتها ودهاء بسیار است واین، همه اندر مقدار بیست فرسنگ اندر بیست فرسنگ. واین ناحیت دیلم ناحیتیست آبادان وباخواسته. ومردمان وی همه لشکری اند یابرزیگر وزنانشان نیز برزیگری کنند». [۷]

رابینو می نویسد: «دیلم نام طایفه ای است که در ناحیه کوهستانی مشرق سفید رود زندگی می کردند، وسعت این ناحیه تا بیش از یک منزلی مغرب ناحیه کلار مازندران نبوده است. اما زمانی که فرمانروایان دیلم طبرستان را اشغال کردند مخصوصاً در زمان آل بویه ودر اوج اقتدار آنها به نظر می رسد که این نام به تمام نواحی کوهستانی از شمیران

---

۱. مَرد: مترادف مارد، مار، آمارد است ونام مردم بومی است که پیش از ورود آریان ها در این نواحی سکونت داشتند. ظاهراً در عصر نویسنده ناحیه ای به همین نام در این حوالی وجود داشت ومار کوه (واقع در ضلع جنوب شرقی کتالم رامسر) مؤید آن است.

۲. جالک رود (چالکرود امروزی): شهرکی است در منتهی الیه شرق رامسر که رودخانه چالکرود از کنار آن می گذرد.

۳. کرکرود: گرگرود تنکابن.

۴. جود آهنجان؛ جورده آهنجان منطبق باجواهر ده است که شرح آن در بخش جواهر ده این کتاب خواهد آمد.

۵. سلان رودبار= فلامرودبار= پلرودبار واقع در منطقه رحیم آباد رودسر. هوسم= رودسر امروزی.

۶. پَژم: بَژم ظاهراً همان بژم دشت امروزی است که در حاشیه راه ارتباطی مالرو جواهرده به اشکور واقع است و در محدوده شهرستان رامسر قرار دارد وناحیه ای است کوهستانی وامروزه یکی از مراتع بزرگ منطقه به شمار می آید. سید ظهیر الدین در شرح مسافرت میرزا علی سلطان بیه پیش از آن نام برده ومی نویسد: «... روز مذکور عنان عزیمت به تفرج قله های کوه گرجی وتنهج (تنهج همان تلیج کوه جنت رودبار رامسر است) مصروف فرموده شب جمعه سر بژم که آب وهوا لطیف بود در خیمه اقبال وسرادقات اجلال همانجا بسر بردند وروز مذکور به قریه جورده وَسْکو (یکی از روستاهای اشکور) فرود آمدند...) تاریخ گیلان ودیلمستان ص ۴۴۵. بژم دشت کمی بالاتر از اِشْکَر سرویَس دره نرسیده به پیش چاك واقع است وازلَپّا سر تا آنجا را می توان نیم ساعته پیمود ودر حقیقت چهار راهی است که راه های مالرو جواهر ده، جنت رود بار، بالا اشکور واشکور سفلی از آن می گذرد.

۷. حدود العالم، صص۱۴۷ ـ ۱۴۶.

در طارم تا دشت گرگان اطلاق می شده است». [۱]

مقدسی، گیلان را منتسب به دیلمان می داند، با این فرق که گیل ها در دشت و دیلمیان در کوهها سکنی دارند. وی که در قرن چهارم هـ. ق می زیسته در باره دیلمان چنین می نویسد:

«دیلمان ناحیه ای است کوهستانی باشهرهای کوچک که در مردم آن زیرکی، دانش ودیانت به چشم نمی خورد، در آنجا کسانی هستند صاحب مکنت وخدم وحشم وثابت قدم وبامهابت ودارای آداب ورسومی شگفت انگیز ودیه های فراوان. گیلان را بدان منسوب داشتیم چه اکثر مردم میان آن دو فرقی نمی نهند». [۲]

لسترنج در باره این نکته که ایالت دیلم در عصر آل بویه علاوه بر گیلان، طبرستان ،گرگان وقومس را شامل می شد می نویسد: «هنگامی که مقدسی در قرن چهارم کتاب خودرا می نوشت میزان نفوذ وقدرت آل بویه در حد کمال بود. تمام گیلان وولایات کوهستانی که در مشرق گیلان ودر دامنه سواحل دریای خزر قرار داشت، یعنی طبرستان وجرجان وقومس جزء ایالت دیلم بود. ولی بعدها این نواحی از هم تفکیک شد ورفته رفته خود نام دیلم از زبانها افتاد ونام سرزمینهای دلتای سفید رود که جیلان باشد بر تمام ناحیه مجاور اطلاق گردید، در حالیکه در واقع جیلان اراضی ساحلی ودیلم کوهپایه مشرف بر آن اراضی ساحلی است، اما هریک از ایندو نام گاهی به تمام سرزمینی که در جنوب غربی دریای خزر واقع بود اطلاق می گردید». [۳]

این که در عصر آل بویه سراسر ایالات جنوبی دریای خزر را دیلمان می نامیدند امری مسلّم وانکار ناپذیر است چه در حدود العالم که در قرن چهارم نوشته شد دیلمان سرزمینی پنهاور معرفی گردید ومیان آن ودیلم که در بالا معرفی گردید ومحدوده کوچکی را در حد فاصل طبرستان وگیلان شامل بود فرق نهاده شد. در این کتاب در توصیف دیلمان چنین آمده است: «دیلمان ناحیتی بسیار است بازبانها وصورتهائی مختلف. مشرق این ناحیت خراسان است وجنوبش شهرها وجبالست ومغربش حدود آذر بادگان است وشمالش دریای خزران است واین ناحیتی است با آبهائی

۱. تاریخ گیلان (ولایات دار المرز ایران)، ص ۳۲۲.

۲. احسن التقاسیم في معرفة الاقالیم، ص ۲۷۲.

۳. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۸۶.

روان وآبادان ...»[۱]

جرجی زیدان نویسنده مسیحی عرب نیز دیلم را با گیلان یکی دانسته ومی نویسد: «دیلم (گیلان) کوهستان مشرف به دریای خزر است. از جنوب به قزوین وقسمتی از آذربایجان، از شمال به دریای خزر واز مشرق به قومس واز مغرب به آذربایجان محدود است. مردم دیلم بعضی در کوهستان وبعضی در دشت اقامت دارند. ری، البرز، زنجان، طالقان، قزوین ورویان ازتوابع دیلم است».[۲]

مقدسی وسرزمین دیلم

مقدسی با دقت وباریک بینی خاصی سرزمین دیلم را مورد بررسی وتحقیق قرار داده واطلاعات ذیقیمتی به ما می دهد که نظیر آن در آثار دیگران کمتر به چشم می خورد. وی در توصیف این سرزمین می نویسد: «این است سرزمین پیله ابریشم با آن صنعتگران ماهرش. میوه های آنجا به نقاط دیگر صادر می شود واقمشه آن در مصر وعراق مشهور است. باران در آن سرزمین زیاد ونرخها متناسب می باشد.شهری است نظیف ورفتار مردم آن ملاطفت آمیز. بزرگان را محترم می شمارند وضعفارا مورد رحم وشفقت قرار می دهند. در فقه وحدیث بزرگانی از آنجا برخاستند ومردانشان رزمجو وجملگی عفیف وپاکدامن اند. آداب ورسوم شان نیکو وعادات شان پسندیده است.در آنجا دریا ژرف با چندین شهر ساحلی، ماهی های آن سرزمین فراوان واملاك آنجا بزرگ ووسیع با میوه های خوشمزه واشیاء گوناگون می باشد. برنج فراوان است ودر آنجا انجیر، زیتون، ترنج ودرخت لیلکی به عمل می آید. در آنجا عناب فراوان، انگور مرغوب، وروستاها وسیع، شهرها تمیز وکنف ها شگفت انگیز، نان آنجا برزگ، آب به حد وفور، درآمد زیاد ودارای اقمشه گرانبها است ...».[۳]

دیلم در مثنوی ویس ورامین

فخر الدین اسعد گرگانی شاعر پارسی گوی ایران در باره دیلم ودلاوریهای دیلمیان در مثنوی ویس ورامین ابیاتی سروده است که خالی از لطف نیست. واین مثنوی

---

۱. حدود العالم، ص ۱۴۳.

۲. تاریخ تمدن اسلام، ج ۲، ص ۲۵۶.

۳. احسن التقاسیم في معرفة الاقالیم، ص ۲۷۱.

که در اصل به زبان پهلوی نوشته شده است فخر الدین آن را به فارسی به نظم در آورده وضمن شرح فرار ویس ورامین به کوهستان دیلم به ذکر ویژگیهای این سرزمین پرداخته است. وی آنجا را سرزمینی نفوذ ناپذیر وغیر قابل دسترس معرفی کرد که هیچ امیر وفرمانروایی نتوانست بدان دست یازد واین سرزمین به خاطر پاسداری لشکر گیل ودیلم از زمان حضرت آدم تاکنون دست نخورده وبکر باقی مانده است.

زمین دیلمان جائی است محکم — برو در، لشگری از گیل ودیلم
به تاری شب از ایشان ناوك انداز — زنند از دور مردم را به آواز
گروهی ناوك استبر دارند — به زخمش جوشن وخفتان گذارند
بیندازند زوبین راگسته تاك — چو اندازد کمانور تیر پرتاب
چو دیوانند گاه کوشش ایشان — جهان از دست ایشان شد پریشان
سپر دارند ایشان را گه جنگ — چو دیواری نگاریده به صد رنگ
ز بهر آنکه مرد نام وننگ اند — زمردی سال ومه باهم بجنگ اند
از آدم تاکنون شاهان بی مر — کجا بودند شاه هفت کشور
نه آن کشور به بهروزی گشادند — نه باکشور بر آن مردم نهادند؟
هنوز آن مرز دوشیزه بماندست — بدان یک شاه کام دل نراندست[1]

نژاد دیلمیان

اگرچه درباره منشأ ونژاد مردم دیلم نمی توان اظهار نظر صریح وقطعی نمود چون که نظرها در این مورد متفاوت است، اما از آنجا که سرزمین آنان بین کادوسها وتپورها واقع است می توان گفت که از تبار آماردها هستند، آنان از پارسیان چادر نشینی می باشند که در این ناحیه می زیستند[2] چیزی که هست مرحوم اقبال آشتیانی قوم گیل ودیلم را از آریانها به شمار می آورد.[3]

بعضی بر آنند که دیلمیان از تیره های ماد می باشند. بطلمیوس (قرن ۲ بعد از میلاد) که از آن جمله است، می گوید: مردم دیلم از تیره های ماد بوده ویا باآن نسبتی داشته‌اند.[4]

---

۱. شهر یاران گمنام، ص ۲۰.
۲. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۲۲۷؛ ج ۳، ص ۲۶۴۰.
۳. تاریخ گیلان کدیور، ص الف.
۴. شهریاران گمنام، ص ۱۸.

بیشترین اطلاعات در باره دیلمیان از دوره ساسانیان است. انوشیروان در لشگرکشی های خود از آنان استفاده می کرد ولشگر کشی وَهْرِز دیلمی به یمن که به فرمان انوشیروان انجام گرفت از آنجمله است.[1]

به نظر می رسد که دیلمیان در زمان ساسانیان وپیش از آن دارای حکمرانانی از خود بوده اند ویاقوت حموی از «موتا» سپهسالار جنگ واجرود تحت عنوان حکمران وپادشاه یاد کرده است.[2]

دیلمیان یا دلیران جنگ آزموده

بر خلاف مردم گیل که به اقتضای نوع زندگی، مردمی بالنسبه آرام طبع وپای بند بازرگانی بوده وکمتر به جنگ وستیز می پرداختند، دیلمیان مردمی سخت کوش وجنگ آزموده ودلیر بودند وبه اقتضای کوه نشینی پیوسته باطبیعت در پیکار بودند، از این رو بسیار جسور بوده واز سختی ها باك نداشتند.[3] مهمترین سلاحشان زوبین وسپر بلند منقش به رنگهای روشن بود. جنگاوران دیلمی این سپرهارا کنار یکدیگر قرار می دادند ودیواری در برابر دشمن به وجود می آوردند. مخصوصاً مردان، زوبین ونفت سوزان پرتاب می کردند وزنان مانند مردان به کشاورزی می پرداختند. گویند در اداره کارها با مردان برابری می کردند.[4] گرچه مردمی لاغر ونحیف بودند اما سبک وخوش سیما به شمار می آمدند.[5]

دیلمیان واسلام

به دنبال گسترش اسلام در ولایات مرکزی وبخش اعظم گرگان وطبرستان، دیلمیان از خود ایستادگی ومقاومت نشان دادند وبه طغیان وخودسری در داخل ولایات مرکزی ادامه دادند وپیوسته به غارت وراهزنی می پرداختندموجود کوه های سر به فلک کشیده البرز که موانعی طبیعی به شمار می آید سبب گردید که آنان در برابر لشکر اسلام ایستادگی کنند وتا مدت ها بعد از انقراض ساسانیان همهآنان‌درکیش زردتشتی

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه دیلم.
۲. شهر یاران گمنام، ص ۳۷.
۳. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه دیلم.
۴. دائرة المعارف فارسی، ص ۱۰۲۶.
۵. شهر یاران گمنام، ص ۳۷.

باقی بمانند.

مسلمانان با آنکه چندین بار برای تسخیر سرزمین دیلم بدان سو یورش بردند اما نتوانستند بر سراسر قلمرو دیلمیان که در آن زمان از شرق سفید رود تا آمل امتداد داشت به طور کامل تسلط یابند.[۱]

خود سری ویاغیگری دیلمیان منحصر به قرون اولیه اسلام وورود مسلمین به ایران نبود بلکه احتمالاً به دوران اشکانیان وهخامنشیان بازمی گشت ودر آن روزگار نیز مردمی خود سر وياغی بودند که گهگاه از سرزمین خود بیرون آمده ودر شهرها وولایات هرکجا که می توانستند به غارت وچپاول دست می زدند.[۲]

فرمانروایان وحکمرانان ایران زمین که از عهده شان بر نمی آمدند وقدرت مقاومت در برابرشان نداشتند برای ایمنی از یاغیگری آنان دژهایی ساخته ولشکرهایی در برابرشان می نشاندند[۳] که دژهای قزوین وچالوس از آن جمله اند. در دژ قزوین که به فارسی کَشوین می نامیدند پیوسته گروهی از جنگجویان را می گماشتند تا از شهرشان دفاع کنند واگر میان ایشان ودیلمیان جنگی رخ می داد به بیرون راندن دیلمیان می پرداختند ودر هنگام صلح از ورود ودستبرد دزدان وراهزنان جلوگیری می کردند[۴] ونیز در دژ چالوس که ملوك فارس آن را بنا نهاده بودند پیوسته مردان جنگی ونگهبانان بی باك می گماردند تا در برابر دیلمیان ایستادگی کنند. این دژ تا زمان ناصر کبیر برقرار بود وناصر آنرا ویران کرد.[۵]

دیلمیان به خاطر ایستادگی در برابر سپاه اسلام ونپذیرفتن آیین اسلام تا مدتها در ردیف کفّار حربی بودند وجنگ با دیلمیان در حکم جنگ با کفّار بود چنان که امیر المؤمنین علی ﷺ موقعی که به قصد جنگ با معاویه عازم صفین بود به همراهان خود فرمود: کسی که از جنگ با معاویه اکراه دارد وظیفه خودرا بگیرد وبه سوی دیلم رود وبا دیلمیان بجنگد.[۶]

---

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه دیلم.

۲. شهریاران گمنام، ص ۱۹.

۳. همان منبع.

۴. فتوح البلدان، ص ۱۵۵.

۵. مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۷۳؛ الکامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۴۶.

۶. مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره یک، ص ۳۶، به قلم اقبال آشتیانی.

دیلمیان وحمایت از مسلمانان در جنگ جلولاء ومدائن

با آن که مردم دیلم در ردیف کفار حربی قرار داشتند در عین حال گروهی نیز بودند که در اوایل ظهور اسلام به یاری مسلمانان شتافتند. این گروه متشکل از چهار هزار سوار جنگ آزموده بودند که در زمان خسرو پرویز جملگی خدمه وخواص او به شمار می آمدند وخسرو پرویز آنان را از سرزمین دیلم به دربار خود آورده بود. بعد از مرگ وی نیز در همین مقام بماندند تا آن که در جنگ قادسیه شرکت جسته ورستم فیروزان را در جنگ بر ضد مسلمانان یاری می رساندند. اما همینکه رستم کشته شد وسپاه ایران روی به هزیمت نهاد، این سپاهیان از جنگ کنار گرفته وگفتند: «ما چون دیگر، مجوسان نه ایم، مارا پناهگاهی نیست وایشان ارج مارا نشناسند. رأی صواب آن است که به آئین تازیان در آئیم وبدیشان عزیز گردیم».

مغیرة بن شعبه نزد ایشان رفت وجویای حال آنان گردید، جملگی گفتند: «به آئین شما در آئیم» مغیره نزد سعد وقاص سردار سپاه اسلام رفت واورا از وضع دیلمیان آگاه کرد، سعد آنان را امان داد وهمگی به اسلام گرویدند ودر جنگ جلولاء ومدائن سعد را یاری کردند وبعد از پایان جنگ به کوفه آمدند ودر کنار دیگر مسلمانان سکنی گزیدند.[1]

عمر بن سعد وسرزمین دیلم

مهمترین انگیزه ای که عمر بن سعد را واداشت تا به جنگ حضرت سید الشهداء حسین بن علی ﷺ برود وفرماندهی سپاه کوفه را بر عهده گیرد، وعده ای بود که از سوی عبیدالله بن زیاد به او داده شده بود.

عبیدالله فرمانی در این باب نوشت که به موجب آن در صورت پیروزی بر حسین بن علی ﷺ امیر وحاکم ری ودَستَبی ودیلم باشد[2]، اما به دنبال واقعه خونین کربلا وبه شهادت رسیدن امام حسین ﷺ، فرزندان وبرداران، برادر زادگان، خویشان وجمعی از یاران آن حضرت، هیچگاه به آرزوی خود نرسید ووعده حکومت ری ودیلم هرگز جامه عمل به خود نپوشید. وسرانجام به مکافات عملش رسید ودر سال ۶۶هـ.ق به امر مختار ثقفی در کوفه به قتل رسید.[3]

---

۱. فتوح البلدان، ص ۸۵.

۲. اخبار الطوال، ص ۲۹۹.

۳. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۱۴۳؛ لغت نامه دهخدا، ذیل واژه عمر بن سعد.

حجّاج ودیلمیان

حجاج بن یوسف از سال ۷۵ تا ۹۵هـ. ق فرمانروای عراق وایران بود ودر این حکومت بیست ساله لحظه ای از قتل وخونریزی بی گناهان فارغ نبود وپیوسته در تعقیب مخالفان به ویژه علویان که به حکومتش گردن نمی نهادند بود. در حقیقت لحظات خوش زندگی وی آن زمانی بود که سرهای کشته شدگان در پیش پایش نهاده باشند. وی با آن همه درنده خویی ودد منشی که داشت ومردم از شنیدن نامش سخت به وحشت می افتادند نتوانست سرزمین دیلم را به چنگ آورد. گویند حجاج زمانی که نمایندگان دیلم (وَفدُ الدَیلم) نزد وی آمده بودند خطاب به آنان گفت: اسلام را بپذیرید ویا جزیه به گردن بگیرید وچون ایشان هیچ یک از این دو پیشنهاد را نپذیرفتند حجاج دستور داد صورت (نقش) دیلم را که از پیش تهیه کرده بودند به آنان نشان دهند. آنگاه گفت: با کمک این نقشه کوه ها وراه های ولایت شمارا شناخته ام. اکنون به آن چه که پیشنهاد داده ام بپذیرید وگرنه لشکر می فرستم تا ولایت شمارا خراب کنند.

دیلمیان گفتند: امیر! این نقشه کامل نیست زیرا سوارانی که از این کوهستان ها وراه ها نگهبانی می کنند دیده نمی شوند، هرگاه لشگر بدانجا فرستادی این سواران را نیز خواهی دید.

حجّاج که برای بلعیدن دیلم دندان تیز کرده بود در فواصل میان قزوین وشهر واسط عراق منظرهایی (دیده بانی) ساخت که هرگاه در قزوین جنگ با دیلمان رخ می داد در منظرها اگر شب بود آتش می افروختند واگر روز بود دود برمی انگیختند تا یکدیگر را آگاه کنند وبدین سان به اندك زمانی خبر به واسط، مرکز امارت حجاج می رسید وحجاج لشکر به کمک می فرستاد.

حجاج مصمّم به تسخیر سرزمین دیلم شد ولشکری به سرکردگی پسرش بدانجا گسیل داشت وبا آن همه تدابیری که اتخاذ کرده بود نتوانست کاری از پیش ببرد وسرزمین دیلم را تسخیر کند.[۱]

اما همین دیلم که مردم آن در برابر مطامع حجاج از خود مقاومت نشان داده وپیشنهاد وی را مبنی بر پذیرش اسلام نپذیرفته بودند، بعدها علاوه بر پذیرش اسلام جایگاه امنی برای پناه جویان به ویژه علویان گردید. بعد از نفوذ وگسترش اسلام در

۱. جنبش زیدیه در ایران، صص ۳۰ ـ ۳۱.

ایران، مخالفان خلفای عباسی از بیم پیگرد عباسیان به دیلم پناه می جستند وآنجارا مناسب ترین وبهترین پناهگاه می دانستند وبدین سبب بود که هرکدامشان اگر وارد این سرزمین می شدند مأموران ولشکریان عباسی امکان دستگیری ویا دست رسی به آنان بر ایشان وجود نداشت. دیلمیان که دل خوشی از عباسیان نداشتند، علویان پناهنده را با آغوش باز می پذیرفتند. در حقیقت سرزمین دیلم مبدل به پایگاه امنی برای علویان گردید وآنان بعدها توانستند قیام خودرا از آنجا آغاز کنند.وجود بقاع متبرکه علویان در این سرزمین گواهی است صادق بر مهمان نوازی دیلمیان ونشان دهنده پایمردی وجوانمردی ودر عین حال آشتی ناپذیری شان با خلفای ستم پیشه عباسی می باشد.

دیلمیان و مختاربن ابی عبیده ثقفی

مختار بن ابی عبیده ثقفی در سال ۶۴هـ.ق به خو نخواهی حسین بن علی ﷺ برخاست ودر کوفه قیام خودرا علیه امویان آغاز کرد. کوفه از دیر باز تحت تأثیر تمدن وفرهنگ ایرانی ویکی از مراکز هواداران حضرت علی بن ابی طالب ﷺ بود که در آن گروه کثیری از ایرانیان مسلمان از جمله بیست هزار تن از دیلمیان سکونت داشته که زمانی در جنگ قادسیه همراه سپاه ایران با مسلمانان می جنگیدند واین بار به ندای مختار لبیک گفته وبه یاریش شتافتند.[۱] مختار توانست با پایمردی دیلمیان ودیگر رزمندگان، دمار از روزگار قاتلان شهدای کربلا برآورد.

جستانیان،فرمانروایان دیلم

از فرمانروایانی که در دو قرن اول ودوم بر سرزمین دیلم امارت کرده اند هیچ اطلاعی در دست نیست اما از اواخر قرن دوم به بعد از جستانیان به عنوان حکمرانان مسلمان دیلم در تواریخ اسلام وبعضی کتب تاریخ فارسی نام برده می شود. این خاندان در اواسط قرن پنجم هـ.ق منقرض گردیده وطومار حکومت سیصد ساله شان درهم پیچیده شد.

اسامی هفت هشت تن از ایشان وکم وبیشی از داستان وسرگذشت هرکدامشان به چشم می خورد.

نخستین آنان مرزبان بن جستان بودکه تحت نفوذ عباسیان قرار داشت ودر سال ۱۸۹ هـ.ق از دست هارون الرشید که به ری سفر کرده بودجامه ومال دریافت کرد. از جستان بن مرزبان که جانشین پدرشد هیچ اطلاعی دردست نیست. پس از وی وهسودان بن

---

۱. ابو مسلم سردار خراسان، ص ۱۹.

جستان به سلطنت رسید ودست‌بیعت با حسن بن زید که در سال ۲۵۰ هـ. ق‌خروج کرده بود داداما یکسال بعدسر از بیعت برتافت و دیری نپایید که چشم از جهان فروبست.

پس از وهسودان، جستان بن وهسودان سلطان شد ونزدیک به پنجاه سال فرمانروایی کرد.وی معروفترین سلطان جستانی است وبا حسن بن زید وجانشینانش بیعت داشت وتوانست باکمک وپایمردی احمد بن عیسی قاسم بن علی، عراق، ابهر، زنجان، ری وقزوین را به نام داعی کبیر فتح کند.[1] وی در سنه ۲۸۹ هـ. ق با همدستی حسن بن علی معروف به داعی وملقب به ناصر کبیر به خوانخواهی محمد بن زید برخاست[2]. سرانجام برادرش علی اورا کشت وبرجای او به فرمانروایی نشست اما پدر زن جستان به خوانخواهی دامادش برخاست وعلی را به قتل رساند وخسرو فیروز بن وهسودان جانشین برادرش علی شد وپس از وی مهدی بن خسروفیروز جای پدر را گرفت و با مرگ وی طومار حکومت سیصد ساله این خاندان در هم پیچیده شد.[3]

رویان

رویان به ضم اول وسکون دوم کوره وشهرستانی وسیع در جبال طبرستان بوده است وبه گفتهٔ یاقوت حموی آمل بزرگترین شهر جلگه ای ورویان بزرگترین شهر کوهستانی طبرستان به شمار می آمد.[4]

رویان در اقلیم چهارم واقع است وطول جغرافیایی آن ۷۶ درجه وبیست وپنج دقیقه وعرض آن ۳۷ درجه وده دقیقه می باشد وفاصله اش با گیلان ۱۲ فرسنگ است[5] وروزگاری از توابع دیلم به شمار می آمد. بعضی بر این عقیده اند که این سرزمین خارج از طبرستان بوده وخود جدای از طبرستان ولایتی پهناور می باشد.[6] چنانکه ابن رسته

---

۱. شهر یاران گمنام، از صفحهٔ ۳۸ تا صفحه ۴۶.

۲. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه جستان.

۳. شهر یاران گمنام، از صفحه ۳۸ تا صفحه ۴۶.

۴. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۴.

۵. فرسنگ = فرسخ: ۱۲ هزار گز است (منتهی الارب، ج ۲، ذیل واژه فرسخ، ص۹۵۵.)
گز = متر (لغتنامه دهخدا ذیل واژه فرسخ.)

۶. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۴.

(۲۹۰هـ. ق) رویان را جزء طبرستان به شمار نمی آورد بلکه آن را کوره وشهرستانی جداگانه می داند ومی نویسد: «رویان جزء طبرستان نیست بلکه کوره جداگانه ای است وشهرهای وسیعی دارد و کوه آن را احاطه کرده ودر روزگار گذشته از بلاد دیلم بوده است وعمر بن علاء آن را فتح کرد ودر آن شهری بنا نمود ومنبری در آن ساخت وآن را به ناحیت طبرستان ضمیمه نمود. رویان وروستاها وقریه های آن مابین دو کوه قرار دارد وتنها از یک قریه بین چهارصد تا هزار مرد جنگی بر می خیزد وخراج آن بر حسب قرار هارون الرشید ۴۵۰هزار درهم است».[۱]

در زمان مأمون خلیفه عباسی مالیات رویان، طبرستان ودماوند مشترکاً به خزانه خلیفه عباسی فرستاده می شد واین مالیات عبارت بود از: ششصد میلیون وسیصد هزار درهم، ششصد تخته فرش مازندرانی (طبری)،دویست طاقه عبا، پانصد دست جامه، سیصد جام وسیصد دستمال.[۲]

یاقوت حموی رویان را شهرستانی قلمداد می کندکه کوه های بزرگ، شهرها، نهرهای جاری، باغهای وسیع وعمارات بهم پیوسته آن را احاطه کرده است.[۳]

ابن خردادبه رویان را بخشی از طبرستان دانسته ودر این باره چنین می نویسد: «در طبرستان شهرهای رویان وآمل وساریه وشالوس [چالوس] ولازر وشرز وطمیس ودهستان وکلاّر وگیلان وبدشوارگر می باشد..»[۴] وی رویان را روستا به حساب آورده ومیزان مالیات آن را دوهزار ودویست وبیست درهم ذکر کرده است.[۵] بلاذری می نویسد: «... یزید [یزید بن مهلّب] رویان وانبار را فتح کرد ودر برابر مال وجامه وظرف، اهل آن را امان داد وآنگاه به گرگان رفت».[۶]

اصطخری نیز رویان را در شمار شهرهای طبرستان آورده است.[۷]

---

۱. الاعلاق النفیسة، ص ۱۷۷.
۲. تاریخ تمدن اسلام، ج ۲، ص ۲۶۵.
۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۴.
۴. المسالک والممالک، صص ۳۱ و ۹۶.
۵. همان منبع.
۶. فتوح البلدان، ص ۹۰.
۷. مسالک وممالک، ص ۱۶۹.

فریدونورویان

ابن اسفندیار کاتب می نویسد: «ابتدای زمین رویان بعهد فریدون بود».[۱] سید ظهیر الدین در مقدمه تاریخ طبرستان ورویان ومازندران در فصل «ذکر عمارت رویان» می نویسد: «غرض که به قول مورخان‌اول عمارت رویان را شاه فریدون که به فریدون فرخ وفریدون گاو سوار شهرت دارد، کرده است».[۲]

چرا رویان نامیده شد؟

گویند: چون فریدون ممالک خودرا میان سه پسرش: سلم، تور وایرج تقسیم کرد وایران را سهم ایرج قرار داد.سلم وتور بر برادررشک بردند و اورا کشتند[۳] فریدون پیر از خدا خواست خون فرزندش ایرج به هدر نرود لذا دختر ایرج را به برادر زاده خود داد وبر اثر این ازدواج پسری به دنیا آمد که شباهت زیادی به ایرج داشت. نامش را منوچهر (مینوچهر) نهادند. فریدون همین که اورا دید گفت: رو مانند روی آن یعنی ایرج است.از این رو نام این سرزمین را روی آن (رویان) نام نهادند.[۴] شایان ذکر است که: تنکابن، کلارستان، چالوس، کجور، طالقان ورودبار در محدوده رویان قرار داشت.[۵]

رستمدار

رستمدار نامی است که بر سرزمین رویان نهاده شد وحدود وثغور هردو یکی است وغرب مازندران از آمل تا سخت سر را شامل است.[۶] چیزی که هست تغییراتی که باگذشت زمان در حدود این سرزمین پدید آمد حدّ شرقی آن سی سنگان نزدیک مصبّ رودخانه کجور وحد غربی آن ملاط معین گردید.[۷]

---

۱. مسالک وممالک صص۷۵ ـ ۷۴.

۲. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۰۷.

۳. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه ایرج.

۴. تاریخ تبرستان، ج ۲، صص۱۰ ـ ۱۱.

۵. همان منبع، ج ۲، ص ۱۰.

۶. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۱۱.

۷. سفرنامه ملگونف، ص ۲۶۹.

مؤلف لغت نامه آنندراج به ذکر حدود رستمدار پرداخته ومی نویسد: «رستمدار نام ولایتی است که از مازندران وطبرستان مابین گیلان ورشت وبارفروش (بابل امروزی) ونور وکجور وتنکابن در آنجا واقع شده وسابقاً ملوك آنجا نسب، به پادشاهان می رسانده اند». [۱]

قاضی نور الله شوشتری رستمدار را در زمره ولایات خوش آب وهوا به شمار آورده ومی نویسد: «رستمدار ولایتی است مشتمل بر آب وهوای خوشگوار ودرختان میوه دار وکوههای فلک مدار وقلعه های بلند واستوار که دست وهم از دامن آن کوتاه وپای خیال در سپردن مسالک آن گمراه است، قلعه نورش توأمان شاهق طور وحصن کجورش چون بیت المعمور، از حوادث دوران، دور واهالی آنجا مانند رستم مشهور ودر مذهب تشیع به غایت راسخ اند ومحکم». [۲]

رابینو می گوید: تنکابن،کلارستاق وکجور سابقاً جزء رستمداربوده وسکنه این نواحی خودرا مازندرانی محسوب نمی دارند ومازندرانیهانیز آنان راگیلک می شمارند. [۳]

وی نام دیگری را برای این سرزمین ذکر نموده ومی نویسد: «رستمدار را استندار یا استندر (بدون الف) نیز نامیده اند. این یا از اُستن (به ضم الف) که به معنای کوه است مشتق شده ویا از استن که نام یکی از فرمانروایان پیشین آن حدود است می باشد». [۴] سید ظهیر الدین می گوید: استندار در لغت طبری استان کوه را گویند چون کوههای بسیار بزرگ در آن ولایت بود بدان نام باز خواندند ونیز گویند: استندار به معنای آستان دار است یعنی آستان ایشان پناهگاه مردم از کار افتاده بوده وبه رسم دیلم هیچکس را از طعام وغذا بی نصیب نمی کردند. [۵]

ملگونف سفرنامه نویس روسی معتقد است که رستمدار واژه ای است که در عهد مغول پدید آمد [۶] وبه عقیده رابینو رستمدار بیش از دوره مغول رویان

---

۱. آنندراج، ذیل واژه رستمدار.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۰۱.

۳. سفرنامه مازندران واستر اباد، ص ۶۳.

۴. همان منبع، صص ۵۷ و ۶۳.

۵. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، مقدمه، ص ۱۱۲.

۶. سفرنامه ملگونف، ص ۲۹۵.

نام داشت .[۱]

حدود رستمدار

تا قبل از سنه ۵۹۰هـ. ق حد غربی رستمدار ملاط بود اما در زمان هزار اسب بن شهر نوش که یکی از ملوك پادوسپانی است تغییر یافت وبر خلاف عم خود استندار کیکاوس بن هزار اسب که پیوسته با ملاحده منازعه داشت ، خطرشان را جدی نگرفت وبا آنان سازش نمود وبه دنبال اختلافی که با ملک اردشیر پادشاه مازندران پیدا کرد با ملاحده صلح نمود واز ایشان مدد طلبید وبیشتر قلاع را در تصرف آنان قرار داد. در این میان ملک اردشیر یکی از بزرگان را به نصیحت نزد وی فرستاد واورا از ادامه این کار بر حذر داشت وگفت: «هزار اسف (هزار اسب) را بگو که کارهای تو بر وفق مصلحت نیست واز تهوّر وبی خویشتنی باز گرد وکودکی مکن که عاقبت جز ندامت حاصلی نخواهد داشت» امّا هزار اسب نصایح ملک اردشیر را نپذیرفت وبه راه خلاف ادامه داد واز ملاط تا سخت سر را به ملاحده تسلیم کرد وبا این عمل خود بخشی از سرزمین موروثی خود را از دست داد، در حالی که سلف وی استندار کیکاوس همه روزه با ملاحده در ستیز بود وهیچ روزی نبود که از اسب به زیر آمده باشد. ملاحده که از وی حساب می بردند جرأت آن را نداشتند به قلمرو او تجاوز نمایند وکیکاوس در طول ۳۷ سال حکومت خویش بر رستمدار[۲] همچون دژی استوار ونفوذ ناپذیر در برابر آنان ایستادگی کرد تا آن که دیده از جهان فرو بست وبرادر زاده اش هزار اسب جانشین وی شد وحکومت این سرزمین را بر عهده گرفت وتمام زحمات ۳۷ ساله عم خود کیکاوس را به هدر داد وبخشی از اراضی غرب رستمدار را در اختیار دشمن متجاوز قرار داد وخود سرگرم شرب خمر شد .[۳]

ملک اردشیر نه تنها سلطان مازندران بود بلکه ایالت دیلمان نیز در قلمرو حکومت وی قرار داشت ، از این رو داعی ابو الرضا بن الهادی را به حکومت آن ایالت برگزید ومردم اطاعت او می کردند اما هزار اسب در یک شبانگاه بر او تاخت واو را به قتل رساند . این عمل ناصواب هزار اسب بر ملک اردشیر گران آمد وسوگند یاد کرد که

۱ . سفرنامه مازندران واسترآباد، صص ۵۷ و ۶۳.

۲ . تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۵۹ .

۳ . همان منبع، مقدمه، صص ۲۷ و ۱۱۱.

انتقام خون سید را از او بگیرد. هزار اسب که از تصمیم ملک اردشیر آگاه شده بود از برابر او گریخت، اما سرانجام به دست هژبرالدین که از سوی ملک اردشیر والی رویان (رستمدار) بود به قتل رسید وطومار عمر این حاکم هوسران پس از ۲۶ سال حکومت[1] درهم پیچیده شد[2] سخت سر به مدت ۵۰ سال مرز غربی رستمدار (رویان) بود تا آن که استندار شهر آگیم بن نام آور به امارت رستمدار نایل آمد. این استندار باملوك گیلان به مخالفت برخاست وکارشان به منازعه انجامید واستندار چون در خود تاب مقاومت ندید چاره ای جز عقب نشینی نداشت، لاجرم لشکرگاه بگذاشت وتانمک آبرود عقب نشست ودر آنجا به تحکیم مواضع خویش پرداخت. ملوك گیلان هرچه تلاش کردند نتوانستند اورا از آن موضع بیرون برانند وسرانجام نمک آبرودحدّ غربی رستمدار شد.[3] وحدّ شرقی آن رودخانه مانهیر واقع در سی سنگان گردید.[4]

گاوبارگان پادوسپانی

آل پادوسپان که از سال ۴۰هـ.ق بر رویان ورستمدار حکمروایی می کردند از مردم گیلان بودند وبه گاوبارگان پادوسپانی شهرت داشتند، آنان از نوادگان گیل بن گیلان بودند. گیل نخست فرمانروای گیلان شد، اما خیال حکومت طبرستان لحظه ای اورا آرام نمی گذاشت.سید ظهیر الدین در این باره می نویسد: «جیل بن جیلان زمانیکه زمامدار گیلان شد به خیال حکومت طبرستان افتاد، خواست در این خصوص وقوفی حاصل کند، بعد از تفکر زیاد رأیش بر آن گرفت که نایب کافی که محل اعتماد بود به گیلان نصب کند وامور مملکت را بدو سپارد وخود متوجه طبرستان گردد، بنابر این چند سرگاوان گیلی را بار کرده، مانند کسی که به سبب ظلم وتعدی دیده جلای وطن کرده باشد پیاده متوجه طبرستان گردیده وپیوسته با مردم آن سامان صحبتها داشتی وبا ملوك وحکام اختلاط نمودی».

«چون خاص وعام از او بزرگی وعلوّ همت مشاهده می کردند، همه با او موافقت نمودند واورا گاوباره لقب دادند، واز شدت دانش در حروب وتدبیرهای باصواب که در

---

۱. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۵۹.

۲. همان منبع، صص ۲۹-۲۸.

۳. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، مقدمه ،صص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۴. همان منبع.

وقایع مهمه از گاوباره بروز کردی ورأی های نیکی که از وی در مقام قتال وجدال وشجاعتهای بی مثال دیدند اورا در طبرستان نزد بزرگان، مشارالیه ومعتمد علیه، مقامی حاصل گشت... »[1] واین آغازی بود برای ورود خاندان پادوسپانی به طبرستان.
گاوباره پس از چندی به دنبال رشادتها ولیاقت هایی که ابراز داشت نزد آذرولاش حاکم طبرستان مقام ومنزلتی یافت وموقعی که طبرستان مورد هجوم وتاخت وتاز ترکان قرار گرفت به مقابله برخاست وخودرا به قلب لشکر مهاجم زد وآنان را منهزم ساخت. بر اثر این پیروزی آوازه شجاعتش به تمام طبرستان رسید وبر موقعیتش افزود، سرانجام از سوی آذر ولاش به توصیه یزدگرد، حکومت رویان به وی سپرده شد. چندی بعد مرگ آذرولاش فرا رسید وگاوباره بر سراسر گیلان ورویان وطبرستان مستولی گشت، اما دار الملک او همچنان گیلان بود. گاوباره پس از پانزده سال حکومت دیده از جهان فرو بست ودر گیلان به خاك سپرده شد، دو پسر از وی باقی ماند یکی دابویه ودیگری پادوسپان، دابویه در گیلان وپادوسپان در رویان به حکومت دست یافتند[2]. عبدالله بن وندا امید ششمین فرمانروای سلسله پادوسپانی است که بعد از پدر به حکومت رسید وحکومتش ۳۴ سال دوام یافت.وی در روی کار آمدن علویان نقش عمده ای ایفا نمود.

پادوسپانیان از سال ۴۰هـ. ق تا سال ۱۰۰۶هـ. ق در رستمدار که قبلاً رویان نام داشت حکومت داشتند اما با ظهور شاه عباس بساط حکومتشان به دست این پادشاه مقتدر برچیده شد.

ملوك پادوسپانی هیچگاه مستقل نبودند بلکه گاهی از امرای عرب وزمانی از امرای خراسان ودر دوران اقتدار علویان از آنان اطاعت می کردند[3] ودر عهد آل بویه وآل باوند مطیع آنان بودند ودر واقع از دست نشاندگان ایشان به شمار می آمدند[4]، از این رو پادسپانیان همیشه استندار بودند. اگرساحل دریا ورویان در بعضی مواقع به دست امرای عرب یا داعیان علوی ویا امرای خراسان می افتاد، قسمت کوهستان تا حدود دیلم همیشه در تصرف پادوسپانیان بود ودیالمه وملوك گیلان بیشتر اوقات باحکومت سلاطین

۱. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۸.
۲. همان منبع ،صص۹ ـ ۱۰.
۳. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران ،مقدمه دکتر مشکور ،صص۲۴ و ۲۵.
۴. از آستارا تا استارآباد، ج ۳ ، ص۱۵.

پادوسپانی موافقت داشتند.[۱][۲]

دابویه که بر گیلان حکومت داشت بعداً به امارت طبرستان نایل آمد وپس از مرگ وی فرخان که اورا ذو المناقب می گفتند جای پدر نشست.[۳]

تنکابن

تنکابن ناحیه بالنسبه بزرگی است که میان گیلان ومازندران قرار دارد وامروزه از لحاظ تقسیمات کشوری تابع استان مازندران است ومشتمل بر شهرستان های تنکابن ورامسر می باشد.

در باره نامیده شدن این ناحیه به تنکابن رابینو می گوید: «تنکابن یعنی پایین تنکا، وتنکا شهری بود که در سال ۷۸۹هـ منهدم گشت. در آن وقت قلعه ای بنام دزتنکا در محل شهر سابق بوده. یکنفر انگلیسی که خرابه های قصبه را در جنگل تنکابن دیده بود نتوانست محل واقعی آن را برای من بیان کند وخود نیز نتوانسته ام کسب اطلاعی در این باب بنمایم. در صورتهای مالیاتی دهکده بلده هنوز هم محل عمده تنکابن ثبت است».[۴]

ژاك دومورگان سیاح معروف اروپائی معتقد است که تنکابن نام دژی بوده که در حمله تیموریان از میان رفته است.[۵]

امروزه تنکابن ناحیه ای را گویند که حدّ غربی آن رودخانه سورخانی است واز قدیم نزد مردم این منطقه به سامان رودخانه معروف است واز نظر جغرافیایی مرز آبی مازندران وگیلان به شمار می آید. نمک آبرود که فاصله چندانی با چالوس ندارد، حدّ

۱. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۴.

۲. ملوك پادوسپانی رستمدار (رویان، نور وکجور) جمعاً ۵۱ تن هستند وآخرین ایشان ملک محمد بن جهانگیر است. ۳۶ تن بر رستمدار حکومت کردند، هشت تن بر نور حاکم بودند وهفت تن بر کجور فرمانروایی داشتند. (تاریخ طبرستان ورویان ومازندران مقدمه دکتر مشکور از ص ۳۰ تا ص ۳۵)

۳. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۱.

۴. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۲۳.

۵. جغرافیای مازندران ص ۲۵.

شرقی تنکابن محسوب می شود. دریای خزر حدّ شمالی وقزوین وطالقان حد جنوبی آن است.

تنکابن بخشی از سرزمین ماردها

مارد، آمارد، مرد وماربه یک معنی هستند و مادرها به مردمی اطلاق می شد که پیش از ورود آریانها در منطقه ای واقع در حدّ فاصل سرزمین کادوسی ها وتپورها [تنکابن امروزی وحوالی آن] سکونت داشتند وورود آمل حد شرقی آن سرزمین است.[۱]

آنان از پارسیان چادر نشینی بودند که در این ناحیه می زیستند[۲] وبه عادت ولایت شان خُودهایی بر سر می نهادند که مانند زره بافته شده بود وسلاحشان را زوبین وسپرهای کوچکی از پوست تشکیل می داد.[۳] کورش پسر چوپانی از ایل «مردها» بود که در ایام جوانی به کارهای پست اشتغال می ورزید.[۴]

کنت کورث در باره خصوصیات ماردها می گوید: این قوم مردمی جنگاورند وعادات واخلاقی دارند که باعادت سایر مردم پارس مغایر است. آنان غارهایی در کوه می کنند ودر آنجا باعیال واطفال خود زندگی می کنند، غذای ایشان از گوشت احشام ویا حیوانات وحشی است وزنانشان فاقد صفاتی هستند که معمولاً یک زن آن را دارا می باشد (یعنی ظرافت ولطافت ندارند)، لباس آنان تا زانو نمی رسد، موهای سرشان ایستاده وفلاخنی بر سردارند که هم سلاحشان محسوب می شود وهم وسیلهٔ زینت آنان به شمار می رود. این قوم مانند اقوام دیگر مطیع اسکندر شدند.[۵]

ماردها لباس سیاه بر تن می کردند ومردانشان موی بلند داشتند.[۶] تیر اندازان ماردی در اطراف داریوش بودند ودر نبرد با اسکندر اورا یاری می رساندند.[۷]

---

۱. تاریخ ایران باستان، ج۳، صص ۲۲۱۶ و ۲۶۴۰.

۲. همان منبع، ج۱، صص ۲۲۷ و ۲۴۰.

۳. همان منبع، ج ۱، ص ۷۳۷.

۴. همان منبع، ج ۱، صص ۲۲۷ و ۲۴۰.

۵. همان منبع، ج ۲، ص ۱۴۲۶.

۶. نشانیهایی از گذشته در گیلان ومازندران، ص ۱۱۰.

۷. تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۱۳۸۷.

یورش اسکندر به سرزمین ماردها

عطش لشگرکشی اسکندر وتسخیر شهرهای ایران به دست وی پیوسته رو به فزونی می نهاد، ایالات جنوبی دریای خزر در معرض تهدید جدی قرار گرفته بودند این بار نوبت سرزمین ماردها بود. ماردها که مردمی جنگاور به شمار می آمدند وبلند قامتی ودلیری آنها جالب توجه بود از هجوم سپاه اسکندر نهراسیدند وحاضر نشدند رسولانی نزد وی گسیل دارند تا اظهار انقیاد نمایند. این قضیه بر اسکندر سخت گران آمد وگفت: «خیلی غریب است که یک مشت مردم مَرد[1] نمی خواهد مرا فاتح بداند. آنگاه اسکندر از قشون خود عده ای از سپاهیان زبده را برگزید وقصد آماردها کرد ودر یک سپیده دم در مقابل ایشان ظاهرشد. ماردها گرچه تا لحظه ورود قوای مهاجم از این حمله آگاه نشده بودند اما انتظار این یورش را داشتند، از این رو بلندیها را اشغال کرده ودر کوه ها به جاهای سخت پناه بردند.

پیش از اسکندر هیچ مرد جنگی به این ناحیه نیامده بود، چرا که ولایت آنان محل هایی سخت بوده[2] ومردم در فقر وناداری به سر می بردند، لذا انگیزه ای برای حمله وجود نداشت.

بعد از آنکه حمله اسکندر به سرزمین ماردها آغاز شد اسب مورد علاقه وی به چنگ ماردها افتاد واین باعث فزونی خشم اسکندر گردید، چه انتظار نداشت که به این آسانی اسبش به دست دشمن گرفتار آید.

اسکندر که نمی توانست بر خشمش غالب آید فرمان داد جنگل ها را بسوزانند. ماردها که از این فرمان سخت به وحشت افتاده بودند رسولانی نزد وی گسیل داشتند وباپس فرستادن اسب نسبت به اسکندر اظهار انقیاد کردند و ۵۰ نفر به رسم گروگان نزد وی نگه‌داشتند.

اسکندر پس از تسخیر سرزمین ماردها آنجا را به خاك تپورستان که والی آن اُتُ فرادات بود ضمیمه کرد.[3] چندی بعد ماردها مغلوب اشکانیان گشته ودر قرن دوم

---

۱. بنا به نوشته حدود العالم مَرد یکی از نواحی دهگانه ساحلی دیلم بود که ظاهراً در حوالی چالکرود امروزی رامسر قرار داشت. حدود العالم، ص ۱۴۶.

۲. شاید انتخاب نام سخت سر بر همین اساس باشد یعنی چون این ولایت در محلی سخت قرار داشت لذا آن جا را سخت سر نامیده اند.

۳. تاریخ ایران باستان، ج ۲، صص ۱۶۴۵ الی ۱۶۴۷.

میلادی در حوالی ری سکونت داده شدند.[1]

ماردها ودولت ماد

مادها را می‌توان پیشاهنگ دولت آریایی وهخامنشی دانست[2] که به طرف دریای خزر هجوم آورده بودند واین ماردها بودند که از رسیدن دولت ماد به دریای خزر جلوگیری به عمل آوردند.[3]

جنگ فرهاد اول (اشک پنجم) با ماردها

بعد از آنکه فرهاد اول جانشین پدر شد (از ۱۸۱ تا ۱۷۴ق.م) یورش خودرا متوجه سرزمین ماردها کرد. ماردها که از بومیان منطقه میان کادوسی ها وتپورها (تنکابن فعلی‌وحوالی آن) بودند اگرچه مردمی فقیر به شمار می‌آمدند اما قومی نیرومند وجنگ آزموده بودند. جنگ فرهاد اول با آنان سخت بوده وچند سال به طول انجامید وبا آنکه سرزمین ماردها اسماً یکی از ایالات تابعه سلوکی ها بود اما سلوکی ها در این جنگ دخالت نمی کردند وشاید علتش ضعف آنها بود وماردها مردمی نبودند که به آسانی تحت تابعیت بمانند، از این رو به سلوکی ها بی اعتنا بودند، اما در جنگ با فرهاد شکست خورده وسرزمینشان به تسخیر او درآمد.[4] پس از فرهاد برادرش مهرداد اول (اشک ششم) پارت را که دولت کوچکی بود واز ولایت ماردها وری تا هریرود امتداد می‌یافت توانست در طول مدت ۳۷ سال فرمانروایی مبدل به دولتی کند که بعدها رقیب دولت جهانی روم شد.[5]

تنکابن بعد از اسلام

به نظر می رسد که بسط وتوسعه اسلام در سرزمین دیلم که تنکابن بخشی از نواحی جلگه‌ای آن را در قرون اولیه هجری تشکیل میداد[6] از زمان داعیان علوی

۱. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲۳۴.

۲. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه ماد.

۴. تاریخ ایران باستان، ج ۳، ص ۲۲۱۶.

۵. همان منبع، ج ۳، ص ۲۲۲۰.

۶. حدود العالم، ص ۱۴۶.

وبه دست ایشان به ویژه ناصر کبیر صورت گرفت [۱] وظاهراً پیش از ظهور این داعیان ناحیه ای گبر نشین بوده است.البته نمی توان منکر آن شد که ورود اسلام به سال ۲۲هـ به طبرستان، در همسایه های غربی اش دیلم ورویان بی تأثیر نبوده وقطعاً بیش وکم افرادی به آئین جدید گرویدند.مؤید این مدّعا قیام یحیی بن عبدالله ابن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب ﷺ است که در عصر هارون الرشید به سال ۱۷۵هـ.ق به سرزمین دیلم پناهنده شد ویک سال بعد در آنجا خروج کرد [۲] وبه قول بیهقی: «مردی علوی خروج کرد وگرگان وطبرستان بگرفت وجمله کوه گیلان. وکارش سخت قوی شد. هارون بی قرار وآرام گشت که در کتب خوانده بود که نخست خلل که آید در کار خلافت عباسیان، آن است که به زمین طبرستان ناجمی پیدا آید ازعلویان...» [۳] یحیی علوی برجستان ملک دیلم که از نسل رستم زال بود وارد شد ودعوی امامت کرد [۴] اما سرانجام هارون الرشید باتوسل به حیله ونیرنگ اورا فریفت وبه بغداد فراخواند وبه زندان افکند وسیّد چند ماه در آن بماند تا از دنیا برفت. [۵]

از جمله کسانی که بر این سرزمین حکومت کردند ماکان بن کاکی، اسفار بن شیرویه ومرداویج بودند وعلاوه بر تنکابن، رویان نیز زیر نگین حکومت ایشان بود [۶] البته در آن عهد تنکابن نامی نداشت واین رویان بود که اهمیّتی به سزا داشت چرا که وسعتش زیاد بود وتنکابن، کلارستاق وکجور بخش شمالی وورود بارو طالقان بخش جنوبی آن محسوب می شد. [۷] بعدها رویان نامش تغییر یافت ومبدل به رستمدار گردید [۸] وحد غربی تامَلاط امتداد یافت [۹] ونور، کجور وتنکابن در محدوده آن

---

۱. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۴۰.

۲. تاریخ طبری، جزء دهم، ص ۵۳.

۳. تاریخ بیهقی، ص ۵۳۴.

۴. تاریخ گزیده، صص ۳۰۴ و ۷۹۰.

۵. همان منبع.

۶. سرزمین ومردم ایران، ص ۲۳۰.

۷. تاریخ طبرستان، ج ۲، ص ۱۰.

۸. آنندراج، ذیل واژه رستمدار.

۹. سفرنامه ملگونف، ص ۲۶۹.

قرار گرفت.[۱]

محال ثلاث والحاق تنکابن به مازندران

در عهد کریم خان زند مهدی بیگ خلعتبری به شیراز رفت واز بد رفتاری قوی حصارلو که حاکم تنکابن بود نزد کریم خان شکایت برد وخواستار عزل او شد.

کریم خان فرمان عنوان خانی وحکومت تنکابن را به نام مهدی بیک صادر کرد وقوی حصارلو معزول شد. مهدی بیک تامدتی از فرامین کریم خان تبعیت می نمود اما ناسپاسی کرد وبه آغا محمد خان که بازندیه دشمنی داشت ملحق شد ودر زمره هواداران سرسخت او قرار گرفت وبه سپاهیانی که آغا محمد خان به ضدیت باهدایت الله خان حاکم گیلان گسیل داشته بود پیوست.[۲] حکومت گیلان در زمان کریم خان به دست هدایت الله خان بود (۱۱۶۰ تا ۱۱۹۵هـ.ق) وهدایت الله خان سالی ۲۵۰۰ من ابریشم به رسم مالیات به دولت مرکزی می داد.[۳]

بعد از آنکه مهدی خان در اردوکشی آغا محمد خان به گیلان شرکت جست عداوت سختی میان سکنه رشت ومردم تنکابن به وجود آمد. مهدی خان چاره ای اندیشید تا تنکابن از گیلان جدا شود، از این رو از آغا محمد خان خواست تنکابن ضمیمه مازندران گردد وبا موافقت وی تنکابن از گیلان منتزع وبه خاك مازندران ملحق شد وکلارستاق وکجور نیز به مهدی خان واگذار گردید واز آن تاریخ به بعد این سه ناحیه به محال ثلاث شهرت یافت.[۴]

اما میرزا حسن خان اعتماد السلطنه می نویسد: «تنکابن قسمتی از خاك گیلان است وتقریباً هشتاد پارچه ده کوچک وبزرگ ییلاقی وقشلاقی است، این ناحیه را با دو ناحیهٔ دیگر که کلارستاق وکجور باشد محال ثلاث گویند».[۵]

مرکز حکومت محال ثلاث خرم آباد تنکابن بود، یک نایب الحکومه به کلاردشت

---

۱. آنندراج، ذیل واژه رستمدار.

۲. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۵۱.

۳. سرزمین ومردم ایران، ص ۱۶۴.

۴. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۵۱.

۵. مرآة البلدان، ج ۱، ص ۸۱۰.

وچالوس ویک نایب الحکومه به کجور فرستاده می شد. کلاردشت به مرکزیت حسنکیف منطقه ای است ییلاقی که چالوس قشلاق نشین آن است وتمام این منطقه را کلارستاق نامند.[۱]

کجور که منطقه ای کوهستانی وییلاقی نشین است مرکز نایب الحکومه بوده است[۲] واکنون تابع شهرستان نوشهر می باشد. نایب الحکومه دیگری به سخت سر که اکنون رامسر نام دارد فرستاده می شد.

اُبت که درسال ۱۲۵۹ هـ. ق از تنکابن بازدید به عمل آورد می نویسد: «رودخانه میان ده که سفید تمیش نیز خوانده می شود بخش را نکوه وتنکابن را از یکدیگر جدا می کند. تنکابن جزء خاك مازندران است ولی حکمران آن از تهران تعیین می شود. حاکم فعلی حبیب الله پسر ولیخان است که سرکرده قشون بود که در تسخیر هرات، نزدیک شهر کشته شد.[۳] درباره حدود تنکابن میرزا حسن خان اعتماد السلطنه می نویسد: «بالجمله خاك تنکابن از سفید تمیش تا نمک آبرود که رود خانه ای است مشترك میان تنکابن وکلارستاق هفت فرسخ است واز طرف دیگر حدّ این خاك کاسه گر محله است وآبادی قرای تنکابن مجاور کوهی است که در ساحل بحر خزر ممتد وفاصله کوتاه تا دریا بعضی جاها نیم فرسخ است وبه جائی می رسد که این فاصله به دو منزل می رسد».[۴]

محمد معصوم شیرازی که در سال ۱۳۱۴ هـ. ق از گیلان وتنکابن بازدید به عمل آورده بود می نویسد: «در فاصله سه کیلومتری سخت سر به طرف گیلان گمرکخانه وجود داشت وتنکابن دارای شش بلوك به شرح زیر بود. سخت سر، گلیجان، نشتا، لنگا، خرم آباد وچالکرود وحاکم نشین تنکابن خرم آباد»[۵] مؤلف دائرة المعارف فارسی می نویسد: «مرکز قشلاقی تنکابن خرم آباد وییلاقی دوهزار بود».[۶]

---

۱. خاندان خلعتبری، ص ۷.

۲. همان منبع.

۳. از آستارا تا استار باد ج ۳، ص ۲۳.

۴. مرآة البلدان، ج ۱، ص ۸۱۱.

۵. طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۶۱۸.

۶. دائرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۵۱۵.

به گفتهٔ زین العابدین شیروانی : تنکابن به ضم تاء وسکون نون وکاف عربی مع الالف وضم باء وسکون نون ثانی قصبه ای است از گیلان ومحلی است جنگل توأمان وهوایش بد وآبش فراوان وخاکش ابریشم خیز وزمینش عفونت انگیز، برنج بسیار دارد وچندان تعریف ندارد، مؤلف کتاب تحفة المؤمنین (تحفه حکیم مؤمن) از آنجا بوده، راقم مشاهده ننموده است.[۱]

آنچه که مسلّم است مورخان اسلامی وطبرستانی پایان خاک کلار (کلارستاق) را آغاز خاک دیلم می دانند لذا باید گفت تنکابن امروز بخشی از ده له مایوی پیش از اسلام والدیلم اسلامی است.[۲]

۱ . بستان السیاحه، ص ۲۲۲ .

۲ . تاریخ تبرستان، ج ۲ ، ص ۱۲ .

دریای خزر



منظره‌ای از غروب کرانه‌های خزر در رامسر
که کوه ایلمیلی در آن نمایان است.

دریای خزر بزرگترین دریاچه شور بسته جهـان است که بین آسیا واروپا قرار گرفته وعمیق ترین گودال واقع میان قفقاز وآسیای مرکزی می باشد که گاهی به آن گودال اُرال ـ خزر گفته می شود.[1]

این دریا در آسیای غربی بین سی وشش درجه و سی دقیقه تا ۴۷ درجه و ۲۰ دقیقه عرض شمالی و۴۴ درجه و ۲۰ دقیقه تا ۵۴ درجه و ۳۵ دقیقه طول شرقی قرار گرفته است؛[2] ترکمنستان در مشرق، آذربایجان در مغرب، روسیه فدراتیو در شمال غربی قزاقستان در شمال وشمال غربی و ایران در جنوب آن واقع اند. قسمت ایرانی دریای خزر محدود است از شمال به خط مرزی آبی، از غرب به دهانه رودخانه آستارا واز شرق به خلیج حسینقلی واز مجموع ۶۵۵۰ کیلومتر طول محیط دریای خزر تنها ۹۹۲ کیلومتر مربع از آستارا تا رود اترك متعلق به ایران است.[3]

در سال ۱۹۶۰ میلادی سطح متوسط این دریا ۲۸ متر پایین تر از سطح دریای آزاد اعلام گردید.[4] این دریا بازمانده ای از دریای کم عمق وپهناوری است که در اعصار اولیه، سرزمینهای بین دریای سیاه تا آنسوی آرال وهمچنین فلات ایران را فراگرفته ودنباله مدیترانه محسوب می شد. این دریای بزرگ که «تتیس» نام داشت به دنبال وقوع

---

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه خزر.

۳. جغرافیای مفصل ایران، ج ۱ـ۲، ص ۱۳۰.

۴. همان منبع، ج ۱ـ۲، ص ۱۳۵.

یک سلسله حوادث طبیعی از قبیل چین خوردگی زمین، آتش فشانی وزمین لرزه دچار دگرگونی گردید. به زعم زمین شناسان، در اواخر دوران اول زمین شناسی قسمتهایی از شمال وجنوب ایران از آب خارج شد ودر دوران سوم کوههای البرز در شمال وسلسله جبال زاگرس در غرب ایران سر از آب بیرون آورد.

در دوران چهارم ذوب یخ های «اوراسیا» مقدار زیادی بر آب خزر افزود وسبب بالا آمدن سطح آن گشت تاجایی که در اواخر این دوران سطح آب دریای خزر حدود ۷۵ متر بالاتر از سطح امروزی بود.[۱]

بر آمدن کوهها وپشته ها سبب رانده شدن آنها به سوی شرق یا غرب وقطعه شدن دریا وپدید آمدن جزایر وباطلاقها طی اعصار وقرون گردیده ودر نتیجه دریاچه ها تنگ وباتلاق ها خشک تر وسرزمین های جدا افتاده به یکدیگر نزدیک تر وموجب به وجود آمدن دشت های هنگری وسرزمین های قزاقستان ومناطق مجاور آن وهمچنین نجد ایران گشت. ونیز در بخش جنوبی این دریا گدازه های آتش فشانی زیادی قابل مشاهده است که بزرگترین آن در جمهوری های آذربایجان وترکمنستان به وجود آمده وبرخی تا سیصد متر ارتفاع دارند.[۲]

استرابون جغرافی دان معروف یونانی که حدوداً در سال ۵۰ق.م متولد ودر سال ۲۱م درگذشت معتقد است که دریای خزر بحر عظیمی بود که به اقیانوس منجمد شمالی اتصال داشت.[۳]

مسیو الیویه در سفرنامه خود می نویسد: درحقیقت دریای خزر غیر از دریاچه شوری نیست زیرا امروزه باهیچ دریائی اتصال ندارد اما محض تطبیق وموافق کردن قول خودمان با اصطلاح عامه واشاره نمودن به این نکته است که زمانی با دریای سیاه اتصال داشته وبه واسطه این اتصال، دریای سیاه به دریای مرمره ومحیط پیوند داشته است که اکنون به نام دریا خوانده می شود.[۴]

به عقیده کارشناسان: دریای خزر گودال عظیمی است باقیمانده از دریای وسیعی

---

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. نشانیهائی از گذشته دور گیلان ومازندران، ص ۱۰.

۳. تاریخ سیاسی واجتماعی اشکانیان، ص ۵.

۴. سفرنامه اولیویه، ص ۱۳۹.

که روزگاری سراسر خاك ایران امروزی، ترکیه، جنوب غربی شوروی سابق ودریای مدیترانه کنونی را فرا گرفته بود که پس مانده های آن دریای سیاه، دریاچه ارال ودریای خزر می باشد.[۱]

سر هنری، اولین جغرافی دان مشهور معتقد است که رود جیحون بدون شک برای چندین قرن به دریای خزر می ریخته است.[۲]

نام های دریای خزر

دریای خزر در طی قرون واعصار میان جغرافی نویسان به نام های مختلف مشهور بوده که اسامی زیر از آن جمله اند:

۱ ـ دریای خزر: این نام به علت نزدیکی دریا به ولایت خزر بر آن نهاده شده است. مؤلف آنندراج می نویسد: «خزر بروزن نظر نام ولایتی است مشهور بر ساحل دریای گیلان وآن ولایت را خزر نام از اولاد یافث آباد نمود وآن طایفه را که در آنجا ساکن اند خزر وخزران گویند وآن ولایت اکنون جزو ولایت روسیه است ویکی از بلاد آن شهر بلغار می باشد وبسیار سرد می شود. لهذا مرغان گرمسیری وهندوستان در آنجا نماند ودریای مازندران را نیز بواسطه نزدیکی بدان ولایت بحر خزر گویند».[۳]

۲ و۳ ـ دریای مازندران وطبرستان[۴]. (این دو نام به سبب مجاورت دریا با بخش اعظم مازندران وطبرستان بر آن نهاده شد).

۴ ـ دریای جرجان، گرگان، هیرگانا، ورگان به اعتبار همجواری دریا با این ناحیه[۵].

۵ ـ دریای گل ودریای گلان که مارکوپولو در قرن سیزدهم میلادی آن را قِل وقِلان نامید.[۶]

۶ ـ دریای گیلان.[۷]

---

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. سرزمینهای خلافت شرقی، پاورقی ص ۴۸۷.

۳. آنندراج، ج ۲، ص ۱۶۴۷.

۴. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۸۷؛ لغت نامه دهخدا، ذیل واژه خزر.

۵. نشانیهائی از گذشته دور گیلان ومازندران، صص۱۲ ـ ۱۱.

۶. همان منبع.

۷. آنندراج، ج ۲، ص ۱۶۴۷.

۷ ـ دریای اسگون.[۱]

۸ ـ بحر آبسکون.[۲]

۹ ـ بحر قانیا.[۳]

۱۰ ـ دریای کمروت (کمرود) به خاطر مجاورت باکمرود نور.[۴]

۱۱ ـ دریای دیلم.[۵]

۱۲ ـ دریای طیلسان (تالشان).[۶]

۱۳ ـ دریای باب.

۱۴ ـ دریای باب الأبواب.[۷]

۱۵ ـ چشمه خورشید. این نام را هُمر شاعر بزرگ بر آن نهاده است.[۸]

۱۶ ـ ساکازنه، که قبل از اسکندر بدین نام شهرت یافت وبراثر کثرت استعمال کاسپین گردید.[۹]

۱۷ ـ کفوده دریا. در عهد ساسانیان بدین نام موسوم بود (کفوده همان بادکوبه است).[۱۰]

۱۸ ـ بحر جیلی یا الدوارة الخراسانية.[۱۱]

۱۹ ـ دریای باکو. این نام را مارکوپولو بر آن نهاده است.[۱۲]

---

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه خزر.

۲. همان منبع.

۳. همان منبع.

۴. نشانیهائی از گذشته دور گیلان ومازندران،صص۱۲ ـ ۱۱.

۵. همان منبع.

۶. همان منبع.

۷. لغت نامه دهخدا، زیر واژه خزر.

۸. مجله اطلاعات ماهانه، سال ۱۳۲۷ش، شماره خرداد، ص ۲۳.

۹. التدوین في احوال جبال شروین، ص ۲۶.

۱۰. همان منبع.

۱۱. همان منبع.

۱۲. مجله اطلاعات ماهانه، سال ۱۳۲۷ش، شماره خرداد، ص ۲۳.

۲۰ ـ دریای هیرکانی. [۱]

۲۱ ـ دریای قلزم: ابن اسفندیار کاتب قلزم را یکی از نامهای دریای خزر می داند[۲] اما حمدالله مستوفی مخالف آن است و می گوید: «... عوام آن را دریای قلزم خوانند و در غلط اند». [۳]

۲۲ ـ دریای ارقانیا که بطلمیوس آن را بدان نام نامیده است. [۴]

۲۳ ـ دریای خزر وان، خزران و خزرا. [۵]

۲۴ ـ دریای جیلان. [۶]

۲۵ ـ دریای خراسان. [۷]

۲۶ ـ دریای کسپین، کاسپین (قزوین). [۸]

۲۷ ـ آق دریا. [۹]

۲۸ ـ دریای قزوین. [۱۰]

۲۹ ـ دریای هشترخان. [۱۱]

---

۱. در عهد کیخسرو (سنه ۵۳۰ قبل از میلاد مسیح) و درعهد دارای اول کیانی که سی سال بعد از سنه مزبور به سلطنت رسید، دریای مازندران منسوب به هیرکان بوده وآن را دریای هیرکانی می گفتند. هیرکان تحریف شده ویرکان (در لغت فرس قدیم به معنای گرگ است) می باشد. (التدوین في احوال جبال شروین، ص ۲۵.)

۲. تاریخ طبرستان، ص ۸۱.

۳. نزهة القلوب، ص ۲۳۹.

۴. همان منبع،

۵. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه های دریای خزر، دریای جیلان، دریای خراسان، دریای کسپین، دریای کاسپین.

۶. همان منبع.

۷. همان منبع.

۸. همان منبع.

۹. همان منبع.

۱۰. همان منبع.

۱۱. همان منبع.

ابن خلدون گوید: «گویند: در این قسمت معمور دریای دیگری استکه از دیگر دریاها مجزا می باشد ودرناحیه شمال در سرزمین دیلم واقع است وآن را دریای گرگان وطبرستان می نامند. طول آن هزار میل وعرض آن ششصد میل است». [1]

مساحت وعمق دریای خزر

مساحت دریای خزر ۴۳۸ هزار کیلومتر مربع است [2] که البته ۳۹۶هزار وچهارصد وچهل کیلومتر مربع [3] و ۳۶۰هزار کیلومتر مربع نیز نوشته اند. [4] حوضه آبریز آن ۳۷۳۰۰۰۰ کیلومتر مربع ووسعت حوضه آن در ایران ۲۵۶۰۰۰ کیلومتر مربع است. [5] حوزه جنوبی دریای خزر یاخزر جنوبی که به سواحل ایران ختم می شود به شکل تقریباً مربع است. [6] حجم آب این دریا بستگی به نوسانات سطح آب دارد به طوری که حجم آب آن در سال ۱۹۷۴ میلادی ۷۵۱۵۸ کیلومتر مکعب بوده است [7] وتا ۷۹۳۱۹ کیلومتر مکعب نیز نوشته اند. [8]

طول تقریبی این دریا بین ۱۲۰۰ تا ۱۲۶۰کیلومتر است وعرض آن در پهن ترین نقطه حدوداً ۵۵۰ کیلومتر ودر کمترین پهنا ۲۰۰ کیلومتر مربع می باشد [9] البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که با پیشرویهائی که در طی سالهای اخیر در دریای خزر رخ داد چنین به نظر می رسد که در ابعاد این دریا تغییراتی به وجود آمده باشد.

عمق دریای خزر را می توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱ ـ عمق شمالی که در مجاورت دهانه رودخانه های ولگا و اورال می باشد. رسوبی را که این دو رودخانه به دریای خزر می ریزند حدود یک سوم این دریا را

---

۱. مقدمه ابن خلدون، ص ۵۶.

۲. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۱۲۵.

۳. فرهنگ دهخدا، ذیل واژه خزر.

۴. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۱۲۵.

۵. همان منبع.

۶. جغرافیای مفصل ایران، ج ۱-۲، ص ۱۳۱.

۷. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۸. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۱۲۵.

۹. جغرافیای مفصل ایران، ج ۱-۲، ص ۱۳۰.

فرا می گیرد وعمق متوسط آن پنج متر است وبه علت عمق کم فقط کرجی ها وقایق های کوچک می توانند در آن رفت وآمد نمایند ودر بخش کوچکی از آن نیز عمق دریا به ۲۵ متر می رسد، اما بخش مهمی از آن، بین دو تا سه متر عمق دارد.

۲ ـ بخش میانی یامرکزی که عمق آن ۱۷۹۶ متر می باشد. حدّ فاصل بخش مرکزی وجنوبی قعر دریای خزر را یک برآمدگی تشکیل می دهد که بدان گردنه یابرزخ زیر آبی گویند.

۳ ـ بخش جنوبی که در حد فاصل بین آبشوران ودماغه کواولی قرار دارد وتا ساحل جنوبی ایران را دربر می گیرد، عمیق ترین این بخش ۹۸۰ متر است ومیانگین آن ۳۲۵ متر می باشد [۱] وهرکجا که کوه به دریا نزدیک باشد عمق دریا در نزدیکی ساحل بیشتر است. [۲]

منابع آب دریای خزر

آب دریای خزر از دو طریق تأمین می شود:

۱ ـ نزولات جوّی.

۲ ـ رودخانه حوضه آبروی دریای خزر. [۳]

وضع نزولات جوّی در سواحل دریای خزر متفاوت است ومیزان بارش آن از غرب به شرق واز جنوب به شمال کاهش می یابد. میزان بارش در سواحل دریای ایران در جهات مختلف به شرح زیر است: از جنوب به شمال در بخش شرقی: گرگان ۵۶۰ میلیمتر، آشوراده ۳۹۲ میلیمتر. [۴]

از غرب به شرق: بندر انزلی ۱۳۷۹ میلیمتر، رامسر ۱۱۹۶ میلیمتر، نوشهر ۹۸۶ میلیمتر،بهشهر ۶۵۶ میلیمتر. از جنوب به شمال در بخش غربی:بندر انزلی ۱۳۷۹ میلیمتر، آستارا ۱۳۷۲میلیمتر. علت وجود این نوسانات در نزولات جوی بخش دریای ایران آنست که بادهای شمال وشرق که به سمت دریا می وزند هوای مرطوب را به کناره های جنوبی وغربی کشانده ودر برخورد بارشته کوه های قفقاز والبرز متوقف

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. جغرافیای مازندران، (پاورقی ص ۲).

۳. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۴. جغرافیای مفصل ایران، ج ۱ ـ ۲، صص۱۳۲ ـ ۱۳۱.

می شوند ودر اثر تراکم وصعود، ایجاد بارندگی در جبهه جنوب غربی دریا را می کنند. به طور کلی کرانه های دریای خزر دارای دو نوع بارندگی است:یکی بارندگی در اثر توده هوایی که رطوبت خود را از دریاهای مدیترانه وسیاه دریافت می کنند که در پاییز وزمستان واوایل بهار در سواحل دریای خزر می بارد. دیگری بارندگی که ناشی از توده هوایی که بعد از توده های هوای مرطوب اروپا به وجود می آید وسبب بارانهای بهاره وتابستانی می شود.

دریای خزر دارای دو نوع جریان آبی است، یکی منظم که همان جریان اصلی ویا عمومی می باشد که ثابت است واز سیستم جریان های معینی پیروی می نماید، دیگری نامنظم که معمولاً این جریان ها از سرعت وجهت ثابتی برخوردار نیست.[۱]

جریان اصلی در طول کرانه شرقی از جنوب به شمال حرکت می کند ودر حوضه میانی به طرف باختر تغییر جهت می دهد وپس از رسیدن به کرانه غربی در طول سواحل به سوی جنوب سرازیر می شود واز کرانه جنوبی به طرف شرق حرکت می کند، با این ترتیب به گردش دَوَرانی خود ادامه می دهد. جریان های نامنظم که بیشتر بر اثر اختلاف شوری آب دو منطقه یا اختلاف سطح آب وجهت حرکت بادها وغیره به وجود می آیند دارای وضع ثابت ومشخصی نیستند.[۲]

رودخانه های حوضه آبروی دریای خزر:

۹۵ درصد آب رودخانه هایی که به دریای خزر می ریزند از طریق رودخانه های کشورهای مجاور این دریا و ۵ درصد از قسمت حوزه جنوبی یعنی ایران وارد دریای خزر می شود[۳]. نسبت در صد آبهایی که از رودخانه های سواحل شمالی وغربی وارد دریای خزر می شود بدین قرار است: روخانه های سواحل شمالی این دریا یعنی وُلگا، ارال وغیره هشتاد وهفت درصد، رودخانه های سواحل غربی هفت درصد ورودخانه ولگا به تنهائی ۸۰ درصد آب دریای خزر را تأمین می کند. رودخانه ولگا از سیصد شاخه بزرگ وکوچک تغذیه می شود وروی آن سیصد سد مخزنی کوچک وبزرگ احداث شده است.این رودخانه که عظیم ترین رودخانه اروپا است از کوههای والدایی با ارتفاع

---

۱. جغرافیای مفصل ایران، ج ۱ـ ۲، صص۱۳۲ ـ ۱۳۱.

۲. همان منبع، ج ۱ ـ۲، ص ۱۳۲.

۳. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

متوسط ۲۲۸ متر سرچشمه می گیرد وبا ایجاد دلتایی به پهنای ۵۲ کیلومتر ومساحت ۶۵۶۵ کیلومتر مربع در کنار بندر آستراخان به دریای خزر می ریزد.طول این رودخانه ۳۵۸۷ کیلومتر است که ۳۵۵۰ کیلومتر آن قابل کشتیرانی می باشد وباحفر کانالی در سال ۱۹۵۲ میلادی به طول ۱۰۱ کیلومتر این رودخانه بارودخانه دن مرتبط شده وسرانجام باعث ارتباط دریای خزر با دریای سیاه گردیده است [1] وایران نیز توانست از این راه آبی با کشورهای اروپایی وشمال آفریقا ارتباط پیدا کند.

وسعت حوزه آبریز ولگا به ۱/۵ میلیون کیلومتر مربع می رسد وحجم کل مقدار آبی که این رودخانه سالانه به دریای خزر می ریزد به میزان نیمی از آب های وارده به دریا نقش منحصر به فردی ایفا می کند. [2] منبع اصلی تغذیه این رودخانه را ذوب برفها تشکیل می دهد وولگا که در زبان روسی به معنای مادر است، [3] به حق مادر دریای خزر نام گرفته است [4]. رودخانه های دیگری چون کورا باسطح آبیاری یک میلیون و ۷۰۰ هزار هکتار، رودخانه ارال وغیره نیز که از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند به دریای خزر می ریزند. [5]

مهمترین رودهایی که به دریای خزر می ریزند عبارتند از: رود ارس، سفید رود، رود اترك ورودخانه های دیگری چون چالوس، تجن، بابلرود، گرگان رود وشمار بسیاری از رودخانه ها که از نظر میزان آب در سطح کمتری می باشند وذکر اسامی همه آنها در این مقال نمی گنجد.

سپید رود تنها رودخانه ایران است که دارای دلتا می باشد ورودهای دیگر ایران هیچ کدامشان قادر به دلتا سازی نیستند.

مرداب انزلی در جنوب غربی وخلیج گرگان در جنوب شرقی، دو بریدگی مهم دریای خزر می باشند. خلیج گرگان توسط شبه جزیره میانکاله ومرداب انزلی به وسیله شبه جزیره غازیان از دریای خزر جدا می شوند. مساحت خلیج گرگان چهارصد کیلومتر

---

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. همان منبع.

۳. چالوس، ص ۲۸.

۴. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۵. همان منبع.

مربع ومساحت مرداب انزلی دویست کیلومتر مربع است.[1]

در دریای خزر یک جریان چرخشی بر خلاف عقربه های ساعت وجود دارد. این جریان به دلایل فراوانی صورت می گیرد که گویا مهمترین آنها تبخیر شدید آب در نواحی شرقی ووزش بادهای شمال غربی به جنوب شرقی می باشد. جریان یاد شده با تأثیرات طوفانها در مصب بیشتر رودخانه ها سبب شده است که تقریباً همه رودهای سواحل جنوبی دریای خزر انحراف به راست داشته باشند.[2]

میزان شوری آب واملاح دریای خزر

میزان شوری آب دریای خزر در مقایسه با اقیانوس ها نسبتاً کمتر است. چه مقدار نمک در اقیانوس ها به طور متوسط ۳۵ در هزار ومقدار نمک در دریای خزر ۱۲/۸۵ در هزار می باشد. شوری آب این دریا در قسمت های مختلف متفاوت است[3] حتی در قسمتی که ولگا به دریا می ریزد شیرین بوده ودر سایر قسمت ها شور وتلخ است وعلتش را کارشناسان وجود چشمه های نفت می دانند که در بعضی نقاط دریا وجود دارد.[4]

دگرگونی های سطح آب دریای خزر

اطلاعات موجود حاکی از آن است که: دریای خزر پیوسته دچار دگرگونی بوده وتغییراتی در شکل واندازه آن پیدا شده است. این دریا در اعصار مختلف به سوی شمال گسترش یافت تا آن که به آبهای یخ بسته اقیانوس منجمد شمالی رسید وآنگاه به طرف جنوب واقیانوس هند ودورتر به سوی مشرق تغییر جهت داد وآب های خودرا با آبهای دریای «اُرال» مخلوط کرد واز آنجا با خود آب وهوای مطبوع تری در مقابل آب وهوای خشک صحرا همراه آورد.

براساس نقشه ای که بطلمیوس از دریای خزر ترسیم کرد آن را بیضی شکل نشان می دهد اما در نقشه ای که «آدام اوله آریوس» در سال ۱۶۶۵ میلادی از این دریا ترسیم نمود شکل صحیحی از آن به دست نمی آید واز این اختلافات چنین بر می آید که در شکل

۱. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۱۲۵.

۲. چالوس، ص ۲۹ـ۲۸.

۳. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۴. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۳۱.

دریای خزر پیوسته تغییراتی به وجود می آید.

از جمله این دگرگونی ها تغییر شکل جزیره «چلکن» است که در سال ۱۹۳۲ میلادی در نتیجه پایین رفتن سطح آب های دریای خزر مبدّل به شبه جزیره ای شد. فرو رفتن خلیج حسینقلی به زیر آب نمونه دیگری از این دگرگونی ها است. نشانه بارز دیگری از آن تغییرات ته مانده های موضعی به نام «چیستی بان» می باشد که هنوز به بلندی دو متر از سطح آب دیده می شود ودر جزیره ای که به این طریق پدیدار شد سبزه ها وگیاهان انبوه ودرهمی سبز شد وبه منطقه ای مسکونی تبدیل گردید. جالبتر از همه آن که ازاعماق آبهای خلیج باکو قلعه «سالخیم» که مدت حدوداً هفتصد سال در قعر آب ها فرو رفته بود ناگهان سر از آب بیرون آورد.

می گویند این بنا را اعراب در نزدیکی باکو در قرن هشتم هـ. ق باسنگ های آهکی ساخته اند. از این دژ سابقاً راهی به برج معروفی که هنوز در باکو به اسم «برج دختر» شهرت دارد وجود داشته است، قسمت مهمی از دیواره های این دژ را امواج خروشان دریا پر آب کرده است. «مارینوسانوتو» جغرافی دان معروف که در قرن چهاردهم میلادی می زیست شرح فرو رفتن این قلعه در آب را در کتابهای خود آورده است.

کان های سنگ بسیاری که در سال ۱۹۴۶م که از سوی دانشمندان شوروی سابق کشف شده وبعضی از آن ها هنوز در زیر سطح آب می باشند ونیز گورهایی که به وسیله فرهنگستان علوم جمهوری آذربایجان پیدا شده وبه عمق یک متر تا یک متر ونیم در زیر آب هستند همه اینها نمایانگر آن است که سطح آب دریای خزر در قرون واعصار گذشته نسبت به امروز خیلی پایین تر از سطح کنونیش بوده است.[۱]

علل دگرگونی های سطح آب دریای خزر

یکی از مسایل مهمی که سبب نگرانی ساحل نشینان این دریا در چند سال اخیر شده است، دگرگونیهای سطح آب دریای خزر می باشد که بر اساس آن سطح آب دریای خزر افزایش یافت.

محققان بر این عقیده اند که تغییر سطح آب دریا بیش از همه معلول تغییر مقدار آب رود خانه هائی است که به دریا می ریزد ومیزان آبدهی این رودخانه ها بر اثر بارندگی ووضع جوی تغییر می یابد.

---

۱. مجله اطلاعات ماهانه، سال ۱۳۲۷ خورشیدی، شماره خرداد، ص ۲۳.

بروکز پژوهشگر آلمانی عقیده دارد که افزایش وکاهش آب دریای خزر به طور متناوب در ۳۰ تا ۳۵ سال همزمان با تفاوت گرما وخشکسالی از پی سرما وبارندگی پی در پی تکرار می شود.[۱]

پروفسور حسین زاده عضو آکادمی نفت جمهوری آذربایجان که تحقیقاتی درباره نوسانات به وجود آمده در آب دریای خزر در طول ۱۵۵ سال، انجام داد به این نتیجه رسیده است که سطح آب دریای خزر تا سال ۲۰۱۷ میلادی همچنان رو به افزایش خواهد بود. در بررسی هائی که این دانشمند انجام داد به این نتیجه رسیده است که سطح آب دریای خزر به طور تقریباً منظم در یک دوره چهل ساله کاهش ودر یک دوره چهل سال بعدی افزایش می یابد، به طوری که سطح آب این دریا از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۷ میلادی سیر نزولی داشته است واز سال ۱۹۷۸ میلادی تاکنون سطح آب این دریا به تدریج در حال افزایش می باشد. وی معتقد است که میزان ریزش آب رودها به دریای خزر تأثیر مهمی در نوسانات سطح آب ندارد وعامل اصلی آن، حرکات زمین ساختی جدید ونیز آتشفشانی کلی است که با پیدایش جزایر روی آبی وزیر آبی همراه می باشد.[۲]

گرچه این دانشمند آذری میزان ریزش آب رودها به دریای خزر را چندان مؤثر ندانسته اما نتایج به دست آمده از مجموع تحقیقات دانشمندان این است که افزایش بارش در حوزه دریای خزر، میزان آبدهی زیاد رودخانه ولگا، کاهش تبخیر در خلیج قره بُغاز از طریق بستن سد بر دهانه آن وکنترل آب های مصرفی پشت سدها از عوامل مهم بالا آمدن سطح آب دریا می باشند اما وجود چشمه های زیر دریایی را که میزان آبدهی سالانه آنها در حدود شش کیلومتر می باشد نمی توان نادیده انگاشت.[۳]

تغییر میزان آب دریای خزر در دوران حکومت آغا محمد خان قاجارنیز مشکلاتی برای ماهی گیران به بار آورده بود. عده ای از ماهی گیران مشهدسر (بابلسر) به بار فروش (بابل) نزد آغا محمد خان شکایت کردند که بر اثر کاهش آب دریای خزر نمی توانند مانند گذشته صید ماهی کنند واز وی خواستند که از پرداخت عوارض صید ماهی معاف

---

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. همان منبع ، شماره ۱۴۵۶۳، ص ۱۷.

۳. همان منبع، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

گردند. مشهد سر در آن ایام یک بندر بزرگ بازرگانی وهم مرکز صید ماهی، از جمله ماهی آزاد بود ودر آن دوره در هیچ یک از سواحل دریای مازندران به اندازه مشهد سر ماهی آزاد صید نمی کردند. وقتی که به آغا محمد خان اطلاع دادند که آب دریای مازندران عقب رفته است نپذیرفت و گفت: چگونه می توان پذیرفت که آب دریا عقب برود، تا اینکه خود به مشهدسر رفت وبه چشم خویش دید که آب دریا عقب رفته است، در نتیجه، از مشاهده آن منظره شگفت زده شد وآنگاه خطاب به نزدیکان واطرافیان خود گفت: این طور که آب دریای خزر عقب می رود عنقریب آب دریا خشک خواهد شد. وی هنگامی که قصد مراجعت به بار فروش داشت عوارض ماهیگیری را لغو نمود تا ماهی گیران درزحمت نباشند.

کاهش آب دریا تا آخر سلطنت آغا محمد خان ادامه یافت وقسمت هایی که زیر آب بود بیرون آمد وبه تدریج مبدل به باتلاق شد ودر بعضی، نیزار ایجاد گردید.

آغا محمد خان به برادر زاده اش خان بابا خان که بعداً به فتحعلیشاه شهرت یافت وپادشاه ایران شد، گفت: زمانی تو به سلطنت می رسی که دیگر دریای مازندران وجود نخواهد داشت. پس روی آب دریا همچنان ادامه یافت اما چند سال پیش از پایان سلطنت فتحعلیشاه دوره عقب نشینی آب دریا پایان یافت وآب آن شروع به بالا آمدن کرد وچهل سال ادامه یافت ودوباره پس روی آغاز شد.[۱]

کارشناسان روسی از زمان کاترین دوم امپراتوریس روسیه شروع به مطالعه کرده وسطح آب دریای خزر را مورد مراقبت قرار دادند. آنان تصور می کردند که علت تنزّل آب این دریا آنست که دیگر رودخانه جیحون وارد آن نمی شود بلکه به سوی دریاچه ارال در جریان است اما بعد از این که در قرن گذشته دیدند که آب دریای خزربالا آمد دریافتند که پائین رفتن آب آن علت دیگری دارد، زیرا اگر آب دریای مازندران بر اثر تغییر خط سیر رودخانه جیحون کم می شد باید امروز آنقدر کم شده باشد که جز در قسمت مرکزی آن نتوان بحرپیمایی کرد، در صورتی که هنوز بسیاری از بنادر در اطراف خزر وجود دارد که مورد استفاده دریا نوردی قرار می گیرد[۲] ودر شمال ایران بنادری چون انزلی، نوشهر نه تنها از حیّز انتفاع نیفتادند بلکه بیش از پیش بر میزان فعالیت آنها افزوده گشت.

---

۱. خواجه تاجدار، ج ۱، ص ۴۰۲.

۲. همان منبع، ص ۴۰۳.

خلیج قره بغاز

این خلیج کـه بخشی از محدوده دریای خـزر به شـمار می آید وبرای ایرانیـان تا سالهـای اخیـر نـامی ناآشنا بود، یکی از عـوامل مؤثر در تغییـر سطح آب دریا می باشد وکشور قزاقستان در همسایگی شمالی وترکمنستان در جنوب آن قرار دارند.[۱]

قـره بغاز (تنگه سیـاه) را صـحرای قـره قـوم (شن سیـاه) احـاطه کـرده است. این صحرا ۳۵۰ هزار کیلومـتر مسـاحت دارد وکویری شنزار، خشک وسـوزان است وشدت تبـخیـر آب این خلیج ناشی از آن می باشـد. این تبخیـر زیاد سبب شـوری وغلظت آب در حد بسیـار بالا است ودر صـد وپنجـاه سال اخیـر به طور مـیـانگین نزدیک به ده کـیلومـتر مکعب آب در ایـن خلیج تبـخـیـر شـده است وامـلاحی کـه پس از تبـخیـر باقی می مـاند درحدود دویست در هزار می باشد.

آب دریای خزر از یک معبر تنگ وباریک به عرض ۱۵۸ متر وارد خلیـج قره بغاز می شـود. دولت شـوروی سـابق در ماه مـارس ۱۹۸۰ میـلادی بر دهانه ایـن خلیج سـد محکمی بست، پیش از آن که ایـن سد ساخته شود سـالانه معادل ۲۶ کیلومتر مکعب آب از طریق دریای خـزر به خلیج جـریان داشت، اما بعـد از بستن سـد، از ورود آب به میـزان گذشته جلوگیری به عمل آمد ودر نتیجه از تبـخیر آب دریا به میزان قابل توجهی کاسته شد ودر ضـمن، جهت بهره برداری وتغذیه کارخانجات شیمیایی که از نمک حاصله از خلیج اسـتـفـاده می کـردند ورود چهـار تـا پنج کـیلومـتـر مکـعب آب دریا به خلـیج را کـافی می دانستند.[۲]

آمار ۶۵ سـاله اخیر ایستگاه انزلی نشـانگر آن است کـه نوسـانات مـاهانه آب دریا کامـلاً منظم می باشد ودرماه اسـفند سطح آب شروع به بالا آمدن می کند ودر مـرداد به حد اکثر ارتفـاع می رسد. آنگاه از این مـاه پایین آمـدن آب آغاز می شـود وتا اسفند به حـد اقل ارتفاع می رسد وتـفاوت حاصله ۲۶/۲ سـانتیـمتر است امـا دگرگونی های سـالانه وبلند مدت سطح آب بـه دامنه ای بیش از سه متر می باشد واز آن هم بالاتر خـواهد رفت، با این وصـف تبخیر آب در بخش شـمال شـرقی بالاترین میزان را دارد ودر بخش ایران کمـترین مقدار تـبخیـر مربوط بـه نواحی واقع در بندر انزلی ولاهیـجان است. البتـه افـزایش رونـد

---

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. همان منبع، شماره ۱۴۸۸۵، ص ۱۷.

بارندگی را نباید نادیده گرفت و آمارها نشان می‌دهد که این روند رو به ازدیاد است.[1]

نشانه‌هایی از پس روی آب دریا

درکرانه‌های جنوبی دریای خزر یعنی سواحل شمال ایران سالهای قبل از ۱۳۵۵ش پس‌روی‌هائی رخ داد، این پس روی‌ها به خاطر تپه‌های شنی که در نقاط مختلف ساحلی وجود داشت چشمگیر نبود و به تعبیر دوست گرانمایه‌ام آقای حسن رحیمیان : «این تپه ماهورها با زبان بی‌زبانی می‌گفتند: ما نشانه سیر طبیعی دریای مازندران هستیم...».

بعد از آن که بنای کازینو رامسر (۱۳۱۲ش) در ساحل دریا آغاز گردید کارشناسان متوجه شدندکه آب دریای خزر به علت داشتن سنگ‌های ریز و درشت، شنا را برای کسانی که از نقاط دور و نزدیک بدانجا می‌آیند غیرقابل استفاده نموده است، وجود این سنگها به خاطر طغیان رودخانه ناشی از باران‌های شدید پائیزی است که سنگ‌های بزرگ وکوچک را به دریا ریخته و امواج خروشان،آن سنگ‌ها رابه دریای کازینوکه فاصله‌ای چشمگیر با رودخانه دارد، می‌آورد، از این‌رو به فکر چاره‌جویی افتاده و در فاصله پانصد متری غرب کازینو دو ردیف نزدیک به هم تنه درخت را در امتداد ساحل تا بیست الی سی متری داخل دریا فرو بردند، بدان امید که مانع حرکت سنگهابه سمت دریای کازینوگردد اما همین چوب‌های ستبر و قطور که از ساحل به داخل دریا فرونشانده شده‌بودند در سال ۱۳۳۳ش آخرین پایه‌های داخل آب حدوداً ده متر با آب دریا فاصله داشت و تمامی تنه‌های درختان به حالت آبنوسی درآمده و از دریا بیرون مانده بودند.

مدیر وقت هتل رامسر در سال ۱۳۳۲ش در پلاژ ویژه مسافران که در قسمت شمالی فرودگاه رامسر قرار داشت یک پل چوبی احداث کرد که بین پانزده تا بیست متر در داخل دریا قرار گرفته بود، یک سال بعد مدیر باغ‌های رامسر هم اقدام مشابهی کرد و بین پلاژ کازینو و داخل دریا به احداث پل چوبین پرداخت اما در حدود سال‌های ۱۳۴۵ش انتهای هر دو پل در فصل تابستان دو متر بیرون مانده بود.[2]

با این وصف، به دلایلی پس‌روی آب دریا در سواحل جنوبی دریای خزر کاملاً نمایان نبود، چه در آن ایّام، اراضی ساحلی دست نخورده باقی مانده وکسی رغبت

---

۱ روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۵، ص ۱۷.

۲ تحقیقات آقای حسن رحیمیان مدیرکل اسبق فرهنگ و هنر.

نداشت در آن اراضی خانه یا ویلا بسازد. وجود تپه های شنی، درختان لیلکی، توسکا وبوته های خاردار که در گویش محلی آن را کرکت می نامند مهمترین مانع پیشروی دریا به شمار می آمد.بعد از کودتای ننگین بیست وهشت مرداد ۱۳۳۲ ش، زمین خواران تازه به دوران رسیده همچون گرگ گرسنه به ساحل دریا هجوم برده و با پول های باد آورده ای که به چنگ آورده بودند به خرید اراضی ساحلی پرداختند.

تب ویلا نشینی چنان بالا گرفت که به قول آقای رحیمیان بولدوزرها به فرمان آدمیان مرز طبیعی دریا را ویران نمودند. به دنبال هجوم سیل آسای آنان، سراسر اراضی ساحلی عرصه تاخت وتاز ویلا سازان وویلا نشینان گردید.

زیان های پس روی در نوار شمالی دریای خزر

در نوار شمالی دریای خزر یعنی در قسمت سواحل کشورهای تازه استقلال یافته به دلیل عمق کم دریا پس روی کاملا نمایان بوده وزیان های شدیدی به بار آورد که موارد زیر از آن جمله است.

۱ ـ باکاهش سطح آب دریا بسیاری از بنادر، متروکه شد وچندین خلیج از بین رفت.

۲ ـ بر وسعت خشکی ها افزوده شد وبر آب وهوای نواحی ساحلی تأثیر به سزایی گذاشت.

۳ ـ باکاسته شدن سطح آب دریا، کشتیرانی بامشکلات زیادی روبرو شد ولنگرگاه هایی غیر قابل استفاده گردید. محققان ودانشمندان دست به کار شدند تا راه حلی برای جلوگیری از وارد شدن خسارات وزیانهای مالی بیشتر پیدا کنند. زیان مهتمر این که کاهش شدید آب دریا سبب می شد که بر هوای مناطق اطراف دریای خزر تأثیر گذارده وبه صورت هوایی خشک وسوزان در آید. نتایج بررسی محققان این شد که بر میزان آبدهی رود ولگا افزوده شود وبه دنبال آن دولت شوروی سابق آن را به اجرا در آورد که بر آن اساس، آب برخی حوضه های شمالی از جمله «پیچورا» (پچگدار) به سمت ولگا هدایت شد. این طرح تا اواخر سال ۱۹۷۷ م به اتمام رسید ودر سال معادل ۳۷ کیلومتر مکعب آب وارد دریای خزر گردید که در بالا آمدن سطح آب نقش عمده ای را ایفا نمود. کم کردن میزان آب ورودی از دریای خزر به خلیج قره بغاز از ۲۶ کیلومتر مکعب به ۴ تا ۵ کیلومتر مکعب وذوب شدن کلاه های یخی وبرف های بخش علیای

حوضه در خاك شوروی سابق و ورود آن به دریای خزر از عوامل مهم افزایش سطح آب دریا به شمار می آید.[۱]

طبق آخرین خبری که در روزنامه کیهان به نقل از مهندس حق شناس مسؤول عملیات دریایی بندر نوشهر درج گردید طی شانزده سال، آب دریای خزر دو متر بالا آمد ودر آخرین طوفان (آبان ۱۳۷۲ ش) باسی سانتی متر افزایش در نوسان بوده است. بنابر همین گزارش آب دریای خزر از سال ۱۳۰۶ ش تا سال ۱۳۵۶ ش به ارتفاع چهار متر پس روی داشته واز سال ۱۳۵۶ ش تاکنون دومتر افزایش یافته است. واین افزایش تا سال ۲۰۱۰ میلادی به دلیل گرم شدن عمومی هوا، افزایش باران ها وسیلابها بین نود سانتیمتر تا ۱/۹ متر ادامه خواهد یافت.[۲]

منابع اقتصادی دریای خزر

صید ماهی وکشتیرانی را می توان از مهمترین منابع اقتصادی دریای خزر به شمار آورد. وجود انواع ماهی ها به ویژه ماهی های خاویاری نظیر اُوزُن بُرُون (دراز بینی)، فیل ماهی، تاس ماهی و... این دریا را در ردیف یکی از منابع مهم اقتصادی قرار داده است. ایران سالانه ده هزار تن وکشورهای حاشیه پانصد هزار تن از این دریا صید می کنند واین باعث می گردد که هزاران صیاد وکارگر به صید ماهی در دریا پرداخته ویا در کارخانه های تبدیلی سرگرم کار شوند.[۳] کشتیرانی نیز از دیر باز در این دریای بسته (با دریاهای آزاد جهان ارتباط ندارد) از اهمیت ویژه ای برخوردار است وپس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی وتأسیس دولت های مستقل وایجاد روابط اقتصادی میان کشورهای حاشیه نقش حیاتی پیدا کرده وتأسیس وتوسعه بیش از پیش بنادر، رو به افزونی نهاده است. دولت جمهوری اسلامی ایران در سال های اخیر علاوه بر توسعه بنادر موجود، در سواحل ایرانی دریای خزر مبادرت به تأسیس چندین بندر از جمله بندر فریدون کنار وبندر امیرآباد نموده است.

---

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۵، ص ۱۷.

۲. مجله بندر ودریا، شماره ۴۷ و ۴۸، ص ۳۱.

۳. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۵، ص ۱۷.

سرگذشت صید ماهی در دریای خزر

عمق دریای خزر در بخش شمالی آن حدوداً ۲۵ متر است که در زمستانها به علت سرمای شدید منجمد می‌گردد اما در بخش جنوبی، عمق آن را تا ۹۸۰ متر تخمین زده‌اند. این دریا دارای ۱۴۸ نوع ماهی است که ۷۸ نوع آن در کرانه‌های شمالی دریای خزر (سواحل شوروی سابق) دیده می‌شوند. مجموع این ماهی‌ها از پانزده خانواده منشعب می‌گردند.[۱]

در روزگاران گذشته ساحل نشینان جنوبی دریای خزر برای صیدماهی جلوی رودخانه را با برگها و شاخه‌های درختان بند می‌آوردند و به صید ماهی می‌پرداختند. چنین عملی را شیل می‌گفتند، چه شیل، در لغت به معنای بستن آب رودخانه به منظور صید ماهی است و با توجه به این معنا صیدگاه‌های قسمت ایرانی دریای خزر را شیلات (جمع شیل) که به غلط جمع عربی بستند نام نهادند.[۲]

در زمان صدارت میرزاآقاسی صدراعظم محمدشاه قاجار روسها تقاضای دریافت امتیاز بهره‌برداری از قسمت ایرانی دریای خزر را نمودند و با آنکه آگاهان میهن دوست عواقب سوء انعقاد چنین قراردادی راکه منجر به خدشه‌دار شدن استقلال سیاسی و اقتصادی ایران می‌شد به مقامات ذیربط گوشزد نموده و به آنان هشدار می‌دادند مؤثر واقع نشد، چه میزان جهالت و بی‌کفایتی در حدی بود که به این نصایح و هشدارها توجه نمی‌شد. این صدراعظم بی‌تدبیر و ناآگاه در قبال پیشنهاد واگذاری امتیاز بهره برداری از دریای خزر گفت: «ماکام شیرین دوست را با مشتی آب شور تلخ نمی‌کنیم».[۳]

میرزاآقاسی مردی نیک نفس ولی بی‌کفایت بود و از اداره امور کشور اطلاعی نداشت و اغلب وقت خود و بودجه کشور را صرف حفر قنوات و ریختن توپهای بی‌مصرف می‌کرد. وی که قبلاً معلم محمدشاه قاجار بود به دنبال قتل ناجوانمردانه مرد شمشیر و قلم وکم‌نظیرترین صدراعظم باکفایت و ادیب و دانشور ایران[۴] که در سال ۱۲۵۱هق به امر محمدشاه قاجار صورت گرفته بود، صدراعظم ایران شد و بر اثر

۱- نشانی‌هائی ازگذشته دورگیلان و مازندران، ص ۱۳.

۲- گیلان درگذرگاه زمان، ص ۲۳۶.

۳- همان منبع .

۴- قائم مقام فراهانی.

بی کفایتی او شیرازه مملکت از هم گسیخته گردید ونفوذ همسایگان به ویژه دولت روسیه تزاری در ایران روی به افزونی نهاده بود وبا آن که طبق عهدنامه ترکمن چای بهره برداری از دریای خزر حق دولت ایران شناخته شده بود دولت روسیه تزاری خواستار واگذاری بخشی از سواحل دریای خزر وبهره برداری از آن گردید وسرانجام میرزا آغاسی بدون توجه به مسأله شیلات وصید ماهی وعواید سرشاری که از این بابت نصیب دولت ایران می شد به درخواست روس ها پاسخ مثبت داد ویکی از مهمترین منابع ثروت ملی را طی نوشته ای در اختیار آنان قرار داد[1]. روس ها هم شیلات ایران را به یکی از اتباع خود به نام عبدل به اجاره واگذار کردند.[2]

امیر کبیر ودریای خزر

بعد از آن که امیر کبیر به صدارت رسید قرارداد با روس ها را لغو نمود ومیرزا ابراهیم خان دریابیگی یکی از اتباع دولت ایران پیشنهاد کرد که شیلات ایران را در سال نود هزار تومان اجاره خواهد کرد اما روس ها پس از تصرف شیلات آنجا را به حاجی میرزا ابو طالب دریا بیگی که در تبعیت آن دولت بود قبلاً به جاره واگذار کرده بودند. امیر کبیر تجاهل کرده وبا تظاهر به اینکه از نوشته حاجی میرزا آقا سی وواگذاری شیلات به روسها بی اطلاع است بهره برداری شیلات را به میرزا ابراهیم خان دریابیگی به اجاره داد [3] وبه نایب اول وزارت خارجه نیز دستور داد تا با سفارت روسیه مکاتبه کند واز اجاره شیلات وتصرف آن، دولت روسیه را آگاه سازد. ضمناً به مأموران دولتی هم محرمانه دستور داد که مشکلاتی در کار حاجی میرزا ابو طالب دریا بیگی تبعه دولت روسیه ومستأجر شیلات فراهم نموده واز عملیات او جلوگیری کنند.

سرانجام پس از کشمکش ها وتبادل چندین نامه میان طرفین دولت روس ناگزیر شد دست از ادعا وتصرف دریای خزر برداشته ودیگر در امر شیلات مداخله ننماید.[4]

پس از قتل ناجوانمردانه امیر کبیر به دست دژخیمان ناصرالدین شاه روسها که پیوسته چشم طمع را به این منبع عظیم ثروت خدادادی دوخته بودند به وسیله عمال خود

---

۱. میرزا تقی خان امیر کبیر ،صص۱۴۱ ـ ۱۴۲.

۲. جغرافیای مفصل ایران، ج ۳، ص ۳۷۴.

۳. میرزا تقی خان امیر کبیر ،صص۱۴۱ ـ ۱۴۲.

۴. همان منبع ،صص۱۴۳ ـ ۱۴۴.

برای تجدید انعقاد قرارداد تلاش به عمل آوردند ودر سنه ۱۲۹۶هـ.ق در عهد صدارت مشیر الدوله موفق به کسب امتیاز بهره برداری از دریای خزر شدند که به موجب آن صید ماهی از دریای خزر ورودخانه های بین آستارا وآترك برای مدت ۲۷ سال به استپان ماتینویچ لیازنوف تبعه روسیه واگذار شد وبه موجب یکی از مواد این قرار داد صید ماهی های حرام گوشت وحلال گوشت با پرداخت مال الاجاره سالانه پنجاه هزار تومان به دولت ایران در انحصار لیازنوف قرار گرفت.

ضمناً در این قرارداد پیش بینی شده بود چنانچه دولت ایران شخصاً صید ماهی حلال گوشت را بر عهده بگیرد مبلغ دوازده هزار تومان از مال الاجاره سالانه کسر شود. اجاره داران روسی بر اساس قرارداد منعقده فوق، از پرداخت حقوقی گمرکی معاف شدند. بهره برداری از دریای خزر تا سال ۱۳۱۴ هـ.ق به مدت ۲۰ سال به وسیله لیانوزوف ادامه یافت ولی نامبرده در این سال درگذشت واجاره لیازنوف به ورّاث او انتقال یافت. در سال ۱۹۱۷م مطابق با ۱۲۹۷ش به دنبال انقلاب اکتبر وبرقراری رژیم مارکسیستی، ورّاث لیازنوف وقوع انقلاب را بهانه قرار داده وگفتند: بر اثر وقوع انقلاب، تجارت ماهی وصدور آن به خارج از رونق افتاده وقادر به پرداخت مال الاجاره نیستیم.

دولت ایران که از دریافت مال الاجاره ناامید شده بود اجاره را فسخ وبرای اخذ مطالبات خود واتباع ایرانی، بعضی از مؤسسات لیازنوف در سواحل دریای خزر را توقیف کرد. در تمام دوران فعالیت خانواده لیازنوف در امر بهره برداری شیلات شمال کلیه وسایل مورد نیاز جهت تأسیسات شیلات از روسیه وارد می شد وماهی های صید شده ومحصولات آن هم منحصراً به روسیه صادر می گردید.[۱]

در سال ۱۲۹۸ش پس از یک سال وقفه در امر صید ماهی، شیلات شمال ایران به یکنفر تبعه روس به نام گریگورپتررویچ اجاره داده شد ولی بر اثر ناتوانی وی از انجام مفاد قرارداد، اجاره او در سال ۱۳۰۰ شمسی لغو شد. از آن تاریخ تامدت شش سال در شیلات شمال عملاً کاری از پیش برده نمی شد ودر حقیقت تعطیل بود ولی در ۱۳۰۶ش شرکت مختلط ایران وشوروی تأسیس شد وصید ماهی وتهیه فرآورده آن در سواحل دریای خزر وچندین رودخانه مهم از قبیل سفید رود، رودخانه بابل، رودخانه سیاه آب

۱. جغرافیای مفصل ایران، ج ۳، صص ۳۷۵-۳۷۴.

نزدیک بندر ترکمن ورودخانه گرگان به مدّت ۲۵ سال از سوی دولت ایران به شرکت مختلط تجارتی وصنعتی ایران وشوروی واگذار شد.

در تمام دورهٔ فعالیت این شرکت، کلیّه وسایل وتجهیزات لازم جهت صنعت ماهی شمال از شوروی سابق وارد ایران می شد وبیشتر محصولات به دست آمده بدانجا صادر وفقط اندکی برای مصارف داخلی در نظر گرفته شد.

به دنبال پایان یافتن مدت قرارداد، در یازدهم بهمن ۱۳۳۱ش شرکت جدیدی به نام شرکت سهامی شیلات ایران تأسیس وتا کنون عهده دار انجام امور شیلات می باشد. مرکز شیلات شمال بندر انزلی است ودامنه فعالیت های آن در کرانه های جنوب دریای خزر در امتداد ۹۹۲ کیلومتر وعرض پنج کیلومتر (از آستارا تا خلیج گرگان) گسترده شده است. شیلات دارای چهار ناحیه است وعبارتند از:

ناحیه اول: مرکز آن بندر انزلی.

ناحیه دوم: مرکز آن حسن کیاده (کیاشهر امروزی)، این ناحیه بزرگترین مرکز بهره برداری ماهی های شمال ایران است که انواع ماهی های غضروفی وفلس دار به ویژه اُزون بُرُون در آن صید می شود.

ناحیه سوم: مرکز آن بابلسر.

ناحیه چهارم: مرکز آن سیاه آب (واقع درنزدیکی بندر ترکمن) در جزیره آشور کوچک.[۱]

خاویار دریای خزر

نظر به این که از نظر شرع مقدس اسلام ماهی های بدون فلس حرام است، طبعاً ماهی های غضروفی مانند فیل ماهی، تاس ماهی، دراکول یا اُزون بُرون که استُرُوژن نیز نام دارد به خاطر نداشتن فلس حرام بوده وصید آن منحصراً برای صدور به خَارج انجام می پذیرد. خاویار از ماهی ازون برون یا استروژن که در پنج نوع مختلفند به دست می آید ونود در صد آن به تنهایی از دریای خزر صید می شود ومرغوبیت آن در دنیا بی نظیر است واکنون ایران بخش اعظم خاویار جهان را دارا می باشد. کلمه خاویار مأخوذ از زبان ترکی وبه معنای تخم ماهی نمک زده است. شناسائی خاویار را به قرون وسطی نسبت می دهند.[۲]

---

۱. جغرافیای مفصل ایران، ج ۳، صص ۳۷۵ ـ ۳۷۶.

۲. همان منبع.

سلسله جبال البرز

البرز یاسدّ کوههای خزران که اعراب این رشته کوهها را به نام یکی از قله های آن در قفقاز به نام البروز = البروج نام نهادند گویی حصار طبیعی است که تاحدی مردم این سرزمین را از طرف جنوب ایمن داشته است.[۱]

جغرافی دانان قدیم کوههای جنوبی گیلان ومازندران را به نام جبال خزر نامیده اند. استرابون که در قرن اول پیش از میلاد می زیست این کوه هارا به هلالی تشبیه کرده که در جنوب گیلان ومازندران واقع است.[۲]

کوههای البرز سراسر کرانه جنوبی دریای خزر را فراگرفته تا آنجا که غرب آن باجدا شدن از کوههای ارمنستان شروع وبه سوی شرق امتداد می یابد[۳] وپس از اندکی انحراف بین استراباد وبسطام، به سوی خراسان واز آنجا به مرغاب وکندوز می رود وسرانجام به سلسله جبال هندوکش امتداد می یابد.[۴]

در داخل ایران این کوهها در شمال به جلگه گیلان، مازندران وگرگان مشرف است ودامنه جنوبی آن به دشت قزوین وچاله های داخلی کویر وبیابان دامغان منتهی می شود.[۵]

جبال البرز چون عقابی پر گشوده است که یک بال آن تا کوههای قفقاز می رسد ودر هیچ نقطه به طور توازی با ساحل پیش نیامده[۶] ودر سه نقطه به دریا نزدیک می شود که نزدیک ترین نقطه آن به دریا کوه ایلمیلی رامسر است ودر اینجا کوه دماغه پیدا کرده واز این محل می گذرد وبا دریا فاصله پیدا می کند. حداکثر فاصله ایلمیلی با دریا بالغ بر پانصدمتر می باشد. فاصله این کوهها با دریا در دو نقطه دیگر یکی در تالش ودیگری در منطقه میان نوشهر ونور به کمتر ازسه کیلومتر می رسد.

طول محوطه ای که محدود به سلسله جبال البرز می شود در قسمت مرکزی این

---

۱. گیلان ،صص۳ ـ ۲.

۲. همان منبع.

۳. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۴۵.

۴. نشانیهائی از گذشته دور گیلان ومازندران، ص ۱۴.

۵. جغرافیای کامل ایران ، ج ۲، ص ۱۱۱۸.

۶. نشانیهائی از گذشته دور گیلان ومازندران، ص ۱۴.

کوهها وجنوب دریای خرز ۶۵۶ کیلومتر است که در گرگان ۷۵ کیلومتر، مازندران ۳۵۳کیلومتر، گیلان ۲۲۲ کیلومتر وآذربایجان ۶کیلومتر می باشد.[۱]

رابینو می گوید: «رشته کوه های مازندران تماماً از ارتفاعات شمالی که سلسله البرز به طرف دریای خزر امتداد دارند تشکیل می یابد. طول این کوهها با اختلاف از ۳۰ تا ۵۰ میل می باشد وفاصله جبال مزبور از دریا کم وزیاد می شود. گاهی در محلی مانند سخت سر (رامسر) تا دریا می رسد وبعضی نقاط دیگر دارای پیچ وخمهایی است که هیچکدام از بحر خزر چندان دور نیست.

رشته اصلی این کوهها بلند وبرهنه است. اما تپه های کوتاه تر با اقسام درختان جنگلی پوشیده اند ونشیب این تپه ها رفته رفته تاکنار جنگلهایی می رسد که پای احدی به آنجا نرسیده وتمام این تپه ها با وضع طبیعی دشواری که دارند غیر قابل عبورند، چون جنگلهای انبوه دامنه آنها را فراگرفته است».[۲]

شودزکو که درآغاز قرن نوزدهم میلادی ازسوی حکومت روسیه در ایران سمتی رسمی داشت شکل هلالی البرز را به حصاری تشبیه کرده که درجنوب گیلان ومازندران برپا شده است، این حصار ابرهای برخاسته از دریای مازندران را متوقف کرده واز پراکندن آنها به سوی فلات جلوگیری به عمل می آوردوناگزیرشان می کند در باریکه ای که امروز گیلان ومازندران نامیده می شوند ببارند، بدین سبب این مناطق از دوران ماقبل تاریخ سرسبز ومرطوب بوده وپوشیده از جنگل های انبوه، رودهای بزرگ وکوچک، مردابها وباتلاقهای فراوان است. وی آنگاه اختلاف درجه رطوبت ودمای هوای شمال وجنوب را مورد توجه قرار داده ومی گوید: «اختلاف درجه رطوبت ودمای هواوسرسبزی دشت وکوهستان در دو طرف شمال وجنوب این رشته کوه یا حصار واقعاً حیرت آور است.

دامنه شمالی کوههای البرز پوشیده از جنگل وبیشه ودامنه جنوبی آن چنان خشک وسوزان می باشد که گویی خط الرأس قله های کوه دو دنیای متفاوت ودو طبیعت متغایر را از یکدیگر جدا می کند».

این سفرنامه نویس موقعیت جغرافیائی وآب وهوای البرز را مورد توجه قرار داده ومی گوید: «رشته جبال البرز هیچ جا به طور توازی در محوطه ساحلی پیش نیامده

۱. نشانیهائی از گذشته دور گیلان ومازندران، ص ۱۴.

۲. سفرنامه مازندران واستراباد، صص۲۷ ـ۲۸.

است. در سخت سر به دریا نزدیک می شود. بر اثر وزش باد وتجزیه وتحلیل اشعه خورشید توده مه پایین آمده وقبل از این که بتواند مرتفع ومنبسط گردد به حال غلظت یک باران ریز ونرم به نباتات عطا می کند واین باعث می شود که گیاه پژ مرده وخشک انباشته شده از قرن ها مجدداً سبز شود. قوّت وسرعت توسعه نباتات در این سامان بی نهایت است اما از قلل کوه تجاوز نمی کند وهیچ چیز محزون تر از آن طرف نیست زیرا فاقد هرگونه طراوت است. این گذرگاهی که از زندگی به مرگ منتهی می شود به هیچوجه بازمین فاصله ندارد. اگر در رأس یکی از کوههای گیلان بمانید قسمتی از ریش شما که این طرف است با عطر گلها معطر می شود وحال آنکه قسمت دیگر مانند صحرای آن طرف کوه پر از گرد وغبار می گردد». [1]

کوه قاف؟!

حمدالله مستوفی می نویسد: «کوه البرز کوه عظیم است، متصل باب الابواب است وکوه های فروان پیوسته، چنانکه از ترکستان تاحجاز کما بیش هزار فرسنگ طول دارد وبدین سبب بعضی آن را کوه قاف می شمارند». [2]

البرز از دیدگاه زمین شناسان

سلسله جبال البرز که به صورت دیوار مستحکم جلگه های کناره دریای خزر را از قسمت داخلی ایران جدا کرده است، نتیجه حرکات کوهزایی دوران سوم زمین شناسی (کوهزایی آلپی) می باشد وفرسایش در طول اواخر دوران سوم ودوران چهارم زمین شناسی، تغییرات زیادی در آن به وجود آورده است. [3]

سنگ های این کوهها مانند رشته کوههای دیگر ایران غالباً از سنگ آهک است. چیزی که هست سنگ گچ وطبقات نمک وریگ های جمع شده وورقه های خاك رسوب نیز در آن کوه ها فراوان به چشم می خورد. [4]

قله دماوند که در رشته کوههای البرز واقع است از نوع آتشفشان بوده وارتفاع آن زیاده از نوزده هزار پا می باشد. [5]

---

۱. گیلان، نوشته شودزکو، صص۵ـ۴.

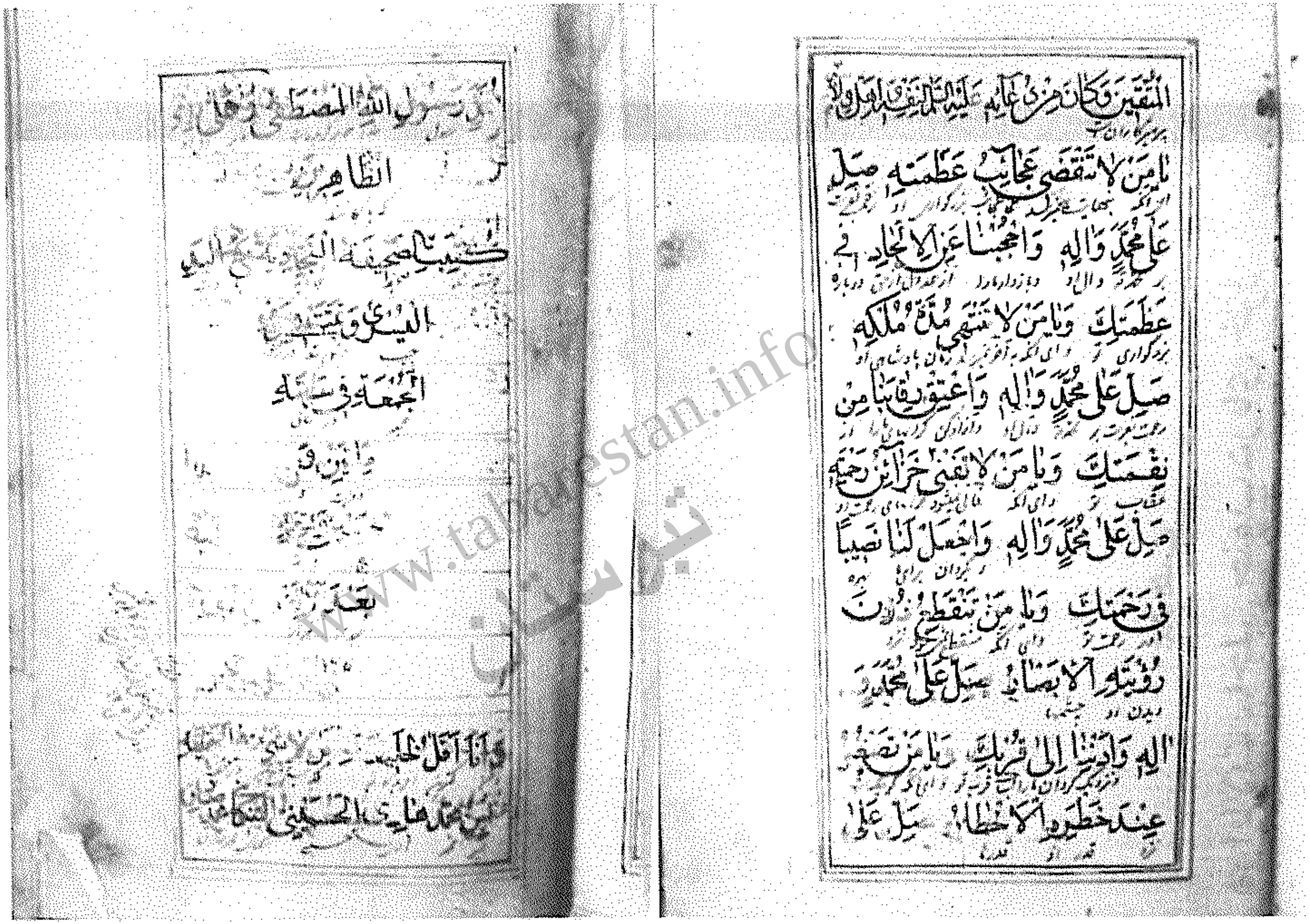
۲. نزهة القلوب، ص ۱۹۱.

۳. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص۱۱۱۸.

۴. تاریخ ایران سرپرسی سایکس، ج ۱، صص۱۷ـ۱۸.

۵. همان منبع.

مذهب
در ایالات ساحلی جنوب دریای خزر



نسخه خطی صحیفه سجادیه که متن آن به خط مرحوم آیت‌اله سید محمد صادق بن میر محمدهادی- که با دست چپ در سنهٔ ۱۲۵۰ ه. ق. نوشت و ترجمهٔ آن به خط برادرش مرحوم آیت‌اله سیدمرتضی است. شرح حال آنان در این کتاب آمده است.

پیش از آنکه نور اسلام بر ایالات ساحلی جنوب دریای خزر بتابد اغلب مردم پیرو دین مزدیسنا بودند[1] وقبل از آن خورشید وماه مورد پرستش قرار می گرفت.

پارتی ها پیش از ورود به ایران مانند سایر آریان ها عناصر را می پرستیدند واجدادشان را نیز مورد پرستش قرار می دادند. صورت هیاکل آنان را ساخته ودر خانه هایشان با مراقبتی مخصوص حفظ می کردند وبه لحاظ دلبستگی شدید به آنها حتی در مسافرت نیز نمی توانستند از هیکل های اجدادی دور بمانند. آنان آفتاب، ماه وستارگان را نیز می پرستیدند. بعدها که به ایران آمدند بر اثر معاشرت بادیگر مردم ایران هرمزد پرستی مذهب آنها شد.

هجوم اسکندر به ایران وایالات جنوب دریای خزر در مذهب تأثیر چشمگیری داشت. بر اثر انتشار یونانیّت، صور یا علامت ارباب انواع یونانی بر مسکوکات اشکانیان پدید آمد، از این رو پارتی ها دارای مذهبی گشتند که ترکیبی بود.

آفتاب وماه بزرگترین خدایان ایشان به شمار می رفت. آفتاب را مهر می نامیدند وهنگام طلوعش اورا می پرستیدند ودر معابدشان برای او قربانی می کردند ونیازها می دادند وهیکل هایی برای او ساخته وآن را با ماه نماینده روشنایی می پنداشتند.از آنجا که پرستش آفتاب وماه وهیکل های اجدادی مذهب قدیم پارتی ها بود خیلی به مذهب زردشتی علاقه مند نبودند، علاقه مندی آنان به هیکل های اجدادشان به قدری زیاد بود که به عنوان گرانبهاترین اشیاء در خانه های خویش آنهارا حفظ می کردند.[2] امّا به این نکته

---

۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۵۵۴.

۲. تاریخ ایران باستان، ج ۳، از ص ۲۶۸۷ تا ص ۲۶۸۹.

باید اشاره نمود که آریان های ایرانی گرچه مانند آریان های هندی عناصر را می پرستیدند ولی باترقی تدریجی به مرحله پرستش خدای یگانه رسیده وموحد شدند.[۱]

بعد از آنکه آریانها به ایران مهاجرت کردند وخاك ایران به تسخیر آنان در آمد با ظهور زردشت، مردم به آیین وی گرویدند.[۲] زردشت که از مردم آذربایجان وشاید از طایفه مجوس بود در تاریخ پیدایش ونیز زندگانی او اختلاف است. بعضی گویندکه تولد وی دو هزار سال قبل از میلاد حضرت مسیح ﷺ رخ داده است اما به عقیده ویلیام جکسون تولد زردشت ۶۴۰ سال ق.م می باشد وتاریخ وفات او ۵۸۳ ق.م است.[۳] بعضی از مورخان زمان زردشت را به شش هزار سال پیش نسبت می دهند.[۴]

این اختلاف اقوال سبب گردید که بعضی ها وجود تاریخی اورا انکار کنند بدین معنی که می گویند: زردشت وجود خارجی نداشته وداستان زندگی او افسانه ای بیش نیست.[۵] کسانی که معتقد به وجود تاریخی او هستند می گویند: زادگاه وی ارومیه که در مغرب دریاچه ای به همین نام واقع است می باشد.[۶]

زردشت درست در زمانی ظهور کرد که مردم عناصر ونیاکان خودرا می پرستیدند[۷] وبه تعبیر سرپرسی سایکس نویسنده تاریخ ایران مردمی بدوی وطبیعت پرست بودند[۸] اما در عین حال ساحل نشینان جنوبی دریای خزر در دوران مقابله با آریانها از لحاظ هم بستگی اجتماعی ورشد فکری به مقامی رسیده بودند که وجود قوانین واحکام را برای بقای جامعه خود لازم می دانستند ودر واقع مردمی متمدن بوده ومی توانستند نظم ومقررات وپیروی از قوانین را که زاییده رشد عقلانی واحترام به حدود وحقوق باشد میان خود جاری سازند ودر برابر قوم تازه نفس آریان از خود پایداری

---

۱. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. تاریخ ایران، نوشته سرپرسی سایکس، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳. همان منبع، ج ۱، ص ۱۳۷.

۴. نشانیهایی از گذشته دور گیلان ومازندران، صص ۲۳ و ۳۱.

۵. تاریخ ایران، نوشته سرپرسی سایکس، ج ۱، ص ۱۳۵.

۶. همان منبع.

۷. تاریخ تمدن ویلد ورانت، ج ۱، ص ۴۲۲.

۸. تاریخ ایران، نوشته سرپرسی سایکس، ج ۱، ص ۱۴۸.

نشان دهند ودر میان کلیه متصرفات آریانها امتیاز قهرمان سازی را برای خود محفوظ نگهدارند.[۱]

در مورد صحت مندرجات کتاب اوستا جای بحث وگفتگو است. بر پایه مندرجات دین کَرْتْ که یکی از کتب مهم زردشتیان است کتاب اوستا را که کتاب مقدس زردشتیان به شمار می رود گشتاسب یا دارا پسردارا در دو نسخه نویسانده ویکی را در گنج شایگان ودیگری را در خزانه استخر نهاده بودزمانی که اسکندر قصر شاهان را آتش زد نسخه خزانه استخر بسوخت ونسخه اول را هم از گنج شایگان بیرون آورده وفرمان داد آنچه که مربوط به طب ونجوم است به یونانی ترجمه شود آنگاه آن را هم سوزاند ودر قرون بعد در زمان ساسانیان از سینه ها جمع آوری شد. گویند بلاش اول شاه اشکانی امر به جمع آوری اوستا کرد وبه روایتی این کار در زمان اردشیر اول بابکان با کمک موبدی به نام تَنْسر انجام گرفت،خلاصه آنکه به عقیده متخصصان واهل فن کتاب اوستا در قرن پنجم میلادی به بعد نوشته شده است.[۲]

هرودوت مورخ یونانی درباره عقاید ایرانیان عهد باستان می نویسد: «ایرانیان عقیده به خدایان ومعابد ومنابر ندارند واعتقاد به آنها را علامت حماقت می شمارند واین به گمان من از آنجا ناشی می شود که ایشان چنانچه یونانیان می پندارند معتقد نیستند که خدایان از همان جنس انسان هستند ولی عبادت ایشان این است که بر قله بلندترین کوهها بالا روند واز آنجا به درگاه ژوپیتر قربانی نثار کنند (ژوپیتر نامی است که ایشان بر فلک الأفلاك می نهند) وهمچنین ایشان هدایائی به خورشید، ماه، زمین، آتش، آب وباد تقدیم می کنند. اینها خدایانی اند که از عهد قدیم پرستش آنها بر ایشان نازل شده است».[۳]

کریستینن محقق دانمارکی معتقد است که اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانیان نخستین کسی است که مذهب زردشتی را در ایران به عنوان کیش رسمی اعلام کرد. مرحوم اقبال آشتیانی به نقل از غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی می نویسد: «اردشیر به جمع واستنساخ کتب دینی وطبی ونجومی که اسکندر بعضی از آنها را سوخته وقسمت

---

۱. نشانیهایی از گذشته دور گیلان ومازندران، صص ۲۳ و ۳۱.

۲. تاریخ ایران باستان، ج ۲،صص۱۵۱۷ ـ ۱۵۱۶.

۳. تاریخ هرودوت، ص ۱۰۵.

عمده آنهارا به روم ویونان منتقل کرده بود امر داد دوباره آنهارا رونویسی کردند ومحفوظ داشت ودر این راه توجه بسیار صرف کرد ومال فراوان خرج نمود ... » .[۱]

مناطق زردشتی نشین ایران

بر تولد اشپولر مورخ آلمانی می نویسد: مرکز حقیقی زردشتیان در جنوب ایران فارس بوده است [۲] ودومین منطقه زردشتی نشین مستقل ایران نواحی جنوب بحر خزر بود، در این نواحی سیر تحول مذهبی بر اساس شرایط دیگر صورت گرفت، از لحاظ مذهبی اهالی آن تامدت زیادی به دین زردشت پایبند بودند واز نظر سیاسی تاچند قرن استقلال خودرا در آنجا حفظ کردند وآب وهوای مرطوب وگرم آنجا موجب این شد که هر دفعه فاتحان بیگانه به ترك این اراضی ناگزیر گردند[۳] ولی در این منطقه نیز نتوانست دین زردشت برای همیشه پایدار بماند زیرا که تبلیغات زیدیه در قرن سوم وچهارم هجری موفق شد ساکنان آنجارا به استثنای عده معدودی به مذهب زیدیه درآورد. بدین ترتیب از همان آغاز در این قسمت ونیز در اراضی مجاور شمال غربی آن یعنی دیلم مذهب شیعه خودرا پایدار نمود وبعداً در آنجا نیز ـ ولو به طور منقطع ـ از نظر کم وکیف بر سایر مذاهب غلبه داشت.[۴]

مسیحیان نسطوری در طبرستان

زمانی نواحی جنوبی دریای خزر یکی از مناطق تبلیغاتی قدیمی نسطوریان[۵] بود. در عهد ساسانیان موقعی که جمعیتهای مذهبی مسیحی در این نواحی تشکیل یافت دسته هایی از قبایل مسیحی در طبرستان می زیستند که در هنگام ورود اعراب به این سرزمین یعنی طبرستان در حدود سال ۴۰ هـ. ق مسلحانه بر ضد مسلمانان به پاخاستند وپس از جنگ های سخت شکست خورده ودر نتیجه یا به کلی نابود گشتند ویا باقیمانده آنان به استثنای کسانی که فوراً اسلام آوردند به بردگی گرفته شدند.[۶] در حدود سال

۱. مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۱ و ۲ ،صص۵۲ ـ ۵۳ .

۲. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ص ۳۴۷ .

۳. همان منبع، صص۳۵۳ ـ ۳۵۴ .

۴. همان منبع.

۵. نسطوری یکی از شاخه های آیین مسیحیت است.

۶. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی ج ۱، صص۳۸۶-۳۸۷.

۱۸۴هـ. ق از طرف تیسفون تلاش شد که به وسیله مبلغی به نام شوبخال الیشوع باردیگر اهالی گیلان ودیلم را به ایمان به حضرت مسیح ﷺ جلب کنند اما این تلاش ها موفقیت آمیز نبود.[۱]

نفوذ وگسترش اسلام

اسلام به آسانی وارد مناطق ساحلی وکوهستانی جنوب دریای خزر نگردید، چه موانع طبیعی نفوذ ناپذیر از قبیل کوههای صعب العبور البرز وجنگل های انبوه با درختان سر به فلک کشیده از یک طرف ودریای خزر از طرف دیگر باعث گردید که در تمام دوران خلافت بغداد گیلان، دیلمستان وطبرستان از لحاظ سیاسی آخرین بخش از کشور پهناور ایران باشد که به تسخیر حکام بغداد در آید.بدین ترتیب اسپهبدان وحکام این نواحی سالها بعد از ورود اعراب توانستند در کوهستانها به استقلال تمام باقی بمانند.[۲]

در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا مردم این نواحی به اکراه واجبار گرایش به اسلام پیدا کرده اند یا خیر؟ اگر منصفانه بنگریم پاسخ منفی است. گرچه آیین زردشتی در این ولایات به ویژه دیلم وطبرستان تامدتها بعد از ورود اسلام به این نواحی نزد طبقات ممتاز باقی بود اما گرایش این طبقات به اسلام در سایه فشار وتهدید به وقوع نپیوست وغالباً با طیب خاطر وتاحدی جهت حفظ شؤون اجتماعی در جامعه جدید انجام پذیرفت ودر برخی موارد برای رعایا عنوان الگو وسرمشق به حساب آمد[۳] حتی در پایان قرن چهارم وآغاز قرن پنجم هـ. ق هنوز عده کثیری از زردشتیان وعیسویان وپیروان برخی ادیان دیگر در طبرستان ودیلمان همچون نقاط دیگر ایران با آزادی تمام همه مراسم دینی خودرا ادا می کردند. هرچه بر عمر اسلام افزوده شد بر درجه اعتقاد مردم به این آیین اضافه گشت واز شماره پیروان ادیان دیگر کاسته گردید.[۴] اینجاست که باید به آنانی که ناآگاهانه ویا مغرضانه پیروزی اسلام را مبتنی بر قدرت شمشیر قلمداد نموده وادعا می کنند که اسلام در سایه شمشیر پیشرفت کرد قاطعانه گفت که: شمشیر هیچگاه بر دلها راه نداشته است وآیین مقدس اسلام آیین عقل ودل است واز روز نخست دلها وعقول

۱. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲. علویان طبرستان، ص ۷.

۳. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۱۵۹.

۴. تاریخ ایران، ج ۱، ص ۴۲.

بشر را مخاطب قرار داده وایدئولوژی ومکتب والای الهی برای بشریت آورده است واین دین جز آشنا ساختن انسان با اصول والای انسانیت هدفی نداشته است. نظر اسلام هیچگاه کشور گشایی ومادیات نبود. اگر بنی امیه، بنی عباس وامراء وسلاطین دیگر با اظهار اسلام ودفاع از آن به سلطه گری پرداخته وحکومتی خودکامه ایجاد کردند حرکت آنان تنها در سایه قدرت وشمشیر بود که نه باحقیقت الهی اسلام ونه با هدف گیری جهت ایجاد تحولی کامل در جهان بشریت وفق داشت. گرچه ممالک اسلامی از نظر جغرافیایی به طرز خیره کننده ای گسترش یافتند اما مهم این است که تحول تکاملی که اسلام برای انسانیت به عهده گرفته است با آشکار شدن ماهیت خود اسلام در تاریخ بر جوامع بشری در همه ادوار به نحو بارزی تأثیر مستقیم گذارده است واین تحول را نه تنها زمامداران خودسر وجاه طلب به وجود نیاوردند بلکه هیچ نقش ارزنده ای در آن نداشتند. با مراجعه به تاریخ می بینیم که خونخوارانی دیو سیرت چند صباحی آمدند وحکومت کردند وبر دامنه فتوحات خود افزودند، اما هرگز نتوانستند کمترین اثر عقیدتی در مردم به وجود بیاورند. مغول لجام گسیخته که آن همه جنایت ووحشی گری، تاخت وتاز در سرزمینهای اسلامی، کشتار دسته جمعی وخونریزی بیش از حدّ را مرتکب شد ودر عصر خود از لحاظ نظامی بزرگترین ومهیب ترین قدرت به شمار می آمد وبرنده ترین شمشیر وسلاح آن زمان در اختیار وی بود، وحشت را به آن اندازه رسانده بود که از شنیدن نامش لرزه بر اندام می افتاد امّا همین مغول قدرتمند وگردنکش بعدها با پذیرش اسلام توانست منشأ خدمات مهمی در پیشبرد واشاعهِ فرهنگ وتمدن اسلام گردد وآثار بزرگی ازخود بر جای گذارد. بنابراین می توان به این نتیجه رسید که: ابراز این نکته که اسلام به زور شمشیر پیش رفته است دور از خرد وناشی از تعصب وقرار گرفتن تحت القائات دشمنان اسلام می باشد.[۱]

سرپرسی سایکس مورخ انگلیسی می نویسد: «راجع به زردشتی ها چنانکه بعضی ها خیال می کنند اینطور نبود که آن ها را بین قبول اسلام وجنگ مخیّر کنند بلکه در صورت ادای جزیه می توانستند به مذهب سابق خود باقی بمانند. سلمان فارسی که در مدینه برای دفع حملهٔ قریش نظر داد که در اطراف شهر خندقی حفر کنند اول کسی بود که به دین اسلام در آمد، حتی از کثرت تقرّب در عداد اهل بیت شمرده می شد. بعداً هزارها مردم از او پیروی نموده ودین اسلام را قبول نمودند، که در میان آن ها دسته ای از

۱. ترجمه وتفسیر نهج البلاغه، استاد محمد تقی جعفری، مجلد ۲۴، صص۱۸۱ ـ ۱۸۰.

سربازان دیلم بودند که به دین اسلام داخل شده وکوفه را هم برای سکونت خود اختیار نمودند». [۱]

اسلام در طبرستان

گرچه آئین زردشتی در این نواحی رواج داشت اما نفوذ مسیحی ویهودی در آنجا نیز محتمل است. در عین حال بعضی از مورخان نسبت شرك وارتداد هم به آنان می دهند. مسعودی در مروج الذهب مردم طبرستان را بی اطلاع از کلیه مذاهب می داند ومی نویسد که: آنان به دین خاصی علاقمند نبودند وآئین آنان نیز به خودشان اختصاص داشت. گُردیزی در درزین الاخبار آنان را مرتد می نامد وابن اثیر در الکامل في التاریخ از ایشان به نام مشرك یاد می کند. پاول هرن در مورد آل قارن واسپهبدان طبرستان می نویسد: اینان در دین زردشت باقی بودند وسال خودرا از وفات یزدگری می گرفتند وابن اسفندیار کاتب در تاریخ طبرستان از آنان به عنوان مردم آتش پرست یاد می کند. [۲]

نخستین گام برای تصرف این سرزمین از زمان عثمان برداشته شد ودر دوران امویان ادامه یافت ودر ایام حکومت عباسیان به اوج خود رسید اما با ظهور علویان به ویژه ناصر کبیر وکوتاه شدن دست عمال بنی عباس، اسلام آئین رسمی بخش اعظم کرانه های جنوبی دریای خزر گردید. پس از انقراض سلسله ساسانیان وفرار یزدگرد به خراسان مسلمین توانستند قسمت اعظم ایران را فتح نمایند، آنگاه بیشترین توجه خویش را به کرانه های جنوبی دریای خزر ونقاط کوهستانی شمال البرز معطوف داشتند ولی مهمترین مشکلی که در پیش روی شان قرار داشت عدم آشنائی با این سرزمین بود وتا آن زمان هیچ گونه اطلاعی از آنجا نداشتند، چه دریای خزر وکوههای البرز همچون دیواری بلند وسدی نفوذ ناپذیر آن را احاطه کرده ووجود کوره راهها، درّه های عمیق وجنگلهای انبوه ورود به آن را سخت دچار اشکال می نمود، بدین جهت کسی جرأت لشگر کشی به آنجا را نداشت.

بسط وگسترش اسلام از زمان داعیان علوی به دست ایشان در این ناحیه بوده است. مذهب شیعه زیدیه از سال ۲۵۰هـ در این سرزمین رواج یافت وبعدها شیعه امامیه

---

۱. تاریخ ایران، ج ۱، ص ۷۴۵.

۲. تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، ص ۴۳۵.

جانشین شیعه زیدیه گردید. گروه کثیری از پیروان فرقه اسماعیلیه بدین جا گام نهادند وبه دنبال آن بخشی از این نواحی به تدریج تحت اشغال حشاشین در آمد.

هرچه بر تعداد مسلمین افزوده می گشت از تعداد پیروان دیگر ادیان کاسته می شد تا آنجا که پس از گذشت چندین قرن دین‌مزدیسنا به کلی ریشه کن شد.

هرچند آئین تشیع در زمان علویان مذهب رسمی گردید اما اسپهبدان برای کم کردن نفوذ داعیان رعایای خودرا به پذیرفتن آئین تسنّن وامی داشتند[1] واین مذهب تا زمان کیومرث بن بیستون رواج داشت وسرانجام این امیر رعایای خودرا به قبول مذهب تشیع تشویق نمود[2]. وی توانست بین سالهای ۸۰۷ تا ۸۵۷هـ. ق که بر آن سرزمین حکومت داشت مردم کوهستان رستمدار نور، کجور، لار، قصران را به پذیرش مذهب شیعه اثنا عشری رهنمون شود.[3]

***

در گیلان بیه پیش مذهب شیعه زیدیّه تا سال ۹۳۳هـ. ق رواج داشت وسادات کیائی ملاطی که از یک قرن ونیم قبل براین سامان فرمانروایی داشتند سخت پایبند این مذهب بودند. در این سال بود که سلطان احمدخان یکی از سلاطین کیائی نزد شاه طهماسب صفوی که در این زمان در قزوین اقامت داشت رفت ومورد نوازش قرار گرفت وبه توصیهٔ شاه طهماسب از مذهب زیدیه دست کشید وبه مذهب شیعه اثناعشریه گروید وپس از مراجعت، مردم بیه پیش را تشویق به پذیرفتن این مذهب نمود.[4]

در مازندران وضع بدین گونه نبود وتشیّع اثناعشریه از دیرباز نفوذ بیشتری داشت، چه از اواخر قرن ششم واوائل قرن هفتم هجری قمری وسیلهٔ سید رکن الدین ساری وبرادرش سید اشرف الدین اظهار این مذهب وبطلان مذهب زیدیّه در آن حدود قوّت بیشتری گرفت ودر عهد سادات مرعشی که خود پیرو تشیّع اثناعشریّه بودند بیش از پیش به ترویج این مذهب پرداختند.[5]

---

۱. تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، ص ۴۳۵.

۲. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۴۰.

۳. تاریخ مازندران، تألیف ملا شیخعلی، ص ۱۱۶، (بخش تعلیقات وتصحیحات)؛ گیلان در گذرگاه زمان، ص ۱۹۶.

۴. تاریخ گیلان رابینو، ص ۴۹۸.

۵. تاریخ طبرستان، ص ۱۰۶؛ سیرهٔ قیام زیدبن علی، ص ۳۷۸.

در تنکابن تا عصر صفویّه گروهی از مردم را پیروان زیدیّه تشکیل می دادند اما از آن به بعد این مذهب، روی به افول نهاد و تشیّع اثناعشریّه عمومیّت یافت.[۱]

امام حسن وامام حسین علیهما السلام در طبرستان؟!

در این باره میان مورخان اختلاف است، بعضی را عقیده بر این است که امام حسن علیه السلام در روزگار عمر به این سرزمین آمد وبعضی دیگر معتقدند که امام حسن وامام حسین علیهما السلام همراه سعید بن العاص در جنگ طبرستان شرکت داشتند امّا گروهی دیگر منکر سفر دو سبط رسولخدا صلی الله علیه وآله به این سرزمین شدند.

به عقیده ابن اسفندیار کاتب ورود امام حسن علیه السلام در عهد خلافت عمر اتفاق افتاد. وی در این باره چنین می نویسد: «چون امام حسن بن امیر المؤمنین علی علیهما السلام بمامطیر رسید ومالک اشتر نخعی وسپاه عرب با او بودند به عهد خلافت عمر وهنوز معسکر ایشان را ذکر باقی است مالکه دشت می گویند، آن موضع که مامطیر است به چشم امام حسن بن علی علیهما السلام دلگشای ونزه آمد، آبگیرها ومرغان وشکوفه ها وارتفاع بقعه ونزدیک به ساحل دریا دید، گفت:

«بقعةٌ طیّبةٌ، ماءٌ وطیرٌ»

از آن تاریخ، مختصر عمارتی پدیدارآمد، تا بعهد محمد بن خالد که والی ولایت بود، بازار فرونهاد وبیشتر عمارت فرمود...».[۲]

ابن خلدون معتقد است که دو سبط رسولخدا صلی الله علیه وآله امام حسن وامام حسین علیهما السلام همراه سعید بن العاص به طبرستان آمدند. او می نویسد: «سعید بن العاص که از سوی عثمان به طبرستان آمد، دو سبط رسولخدا صلی الله علیه وآله حسن وحسین علیهما السلام وگروهی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله که ابن عباس، ابن زبیر وحذیفة بن یمانی از آنجمله اند اورا همراهی می کردند. سعید نخست به قومس آمد وآنگاه به سوی گرگان شتافت وبامردم آنجا مصالحه کرد...».[۳]

بلاذری معتقد است که حسنین علیهما السلام همراه سعید بن العاص به طبرستان آمدند

---

۱. سفرنامهٔ مازندران واستراباد، ص ۴۰

۲. تاریخ طبرستان، ص ۷۳.

۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۸۲.

وسعید تمیشه وپس از آن نامیه را که قریه ای است تسخیر کرد.[۱]

سید ظهیر الدین مرعشی می نویسد: «چنان مذکور است: اول کسی که در اسلام به طبرستان آمد در ایام خلافت عمر، حسن بن علی علیه‌السلام بوده است وعبداللّه بن عمر ومالک بن الحارث الاشتر وقُثَّم بن العباس در خدمت حضرت امامت قباب بودند ومی گویند که مسجد جامع کهنه آمل را که طشته زنان می گویند مالک اشتر ساخته است واین سخن صحیح نیست».[۲]

مؤلف تاریخ حبیب السیر می گوید که این سفر در زمان خلافت عمر انجام گرفت وآنحضرت را قُثَّم بن العباس، عبداللّه بن عمر ومالک اشتر همراهی می کردند ومنتهی به صلح گردید[۳] اما سرانجام طبرستان در زمان خلافت عمر فتح شد.[۴]

شرکت دو سبط رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این لشکرکشی محل تردید است وقطعی به نظر نمی رسد حتی اولیاء اللّه آملی به کلی منکر آن بوده ومی نویسد: «بدانکه بعد از انقضاء دولت اکاسره وثبات دولت اهل اسلام واستقرار دین محمدی وتسلط ملت احمدی بر سایر ملل وادیان وغلبه آن بر موجب وعده ﴿لِیُظهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّه وَلَو کَرِهَ الکافِرُونَ﴾ در عهد خلافت اصحاب، از قبل خلفاء راشدین بطبرستان نیامد وآنچه در تاریخ طبرستان مسطور است که در عهد خلافت عمر بن الخطاب، امام ابو محمد الحسن بن علی علیه‌السلام، عبداللّه بن عمر ومالک بن حارث الاشتر وقُثَّم بن العباس به طبرستان آمد بحقیقت، اصلی ندارد، چه احوال امام حسن بن علی علیه‌السلام ومالک اشتر به تحقیق معلوم است که به طبرستان نرسیده اند، بر آنکه تمامت احوال ووقایع اسفار ونیک وبد وقوه وضعف وجمله سیر بودن ونابودن ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین در هرجائی پیش شیعه امامیه ثابت ومحقق است وعلماء ومشایخ ومجتهدان ایشان در آن باب، تواریخ وکتب بسیار کرده تا حدی که سالهای عمر ائمه تعیین کرده اند که هریک سال کمتر وبیشتر مُقام کجا داشته اند واشتغال به چه چیز وکیفیّت وکمیّت سفر وحضر اعلام کرده در آن جمله هیچ موضع وارد نشد وروایت نماند که امام الحسن بن

---

۱. فتوح البلدان، ص ۱۸۳.

۲. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۲۴.

۳. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۴۰۵.

۴. همان منبع، ص ۴۶۶.

علی ﷺ را در مقام وموضع طبرستان گذری بود یا سفری اتفاق افتاد ویا در حربی از حروب به‌نفس خود قیام کرد ...».[۱]



سنگ قبری قدیمی در طالش محله فتوک رامسر
متوفی به سال ۷۲۱ هجری

۱. تاریخ رویان، صص۴۶ ـ ۴۵

داعیان علوی
در
کرانه‌های جنوبی دریای خزر

در پی شهادت زید وفرزند ش یحیی جمعی از سادات به طبرستان وگیلان ودیلم روی آوردند وجمعی دیگر به جانب حجاز، یمن، آذربایجان، اصفهان وری شتافتند واین هجرت زمینه ای مناسب برای قیام علویان فراهم آورد.[1]

بیشترین مهاجرت آل علی ﷺ در عهد مأمون عباسی به وقوع پیوست واین، بعد از دعوت مأمون از حضرت امام رضا ﷺ برای سفر به خراسان انجام گرفت.

سادات که پیوسته زیر فشار عمال آل عباس بودند موقعی که آوازه بیعت مأمون با آن حضرت به گوششان رسید بیست ویک تن از سادات حسنی وحسینی عازم خراسان شدند وچون به ری رسیدند از شهادت حضرت رضا ﷺ به دست مأمون مطلع شدند، از این رو سفر به خراسان را نیمه تمام گذاشته واز ری به کوهستان های طبرستان ودیلمستان پناه بردند تا جان پناهی برای خود بیابند، عاقبت گروهی در آن نواحی جان باختند وگروهی نیز جان سالم بدر برده ودر همان جا مقیم شدند.[2]

ظاهراً علویان بدان علت به طبرستان وگیلان ودیلمستان پناهنده شدند که وجود سلسله جبال البرز وبیشه ها وجنگل های انبوه آن از یک سو ووجود راههای سخت وصعب العبور ونیز دریای خزر از سوی دیگر، مناسب ترین وامن ترین جان پناه برای ایمنی از تعقیب وپیگرد دشمنان بود.

البرز کوه یا سدکوه های خزران در بسیاری از مواقع در طول تاریخ تا حدّی مردم گیل ودیلم وبخش اعظم طبرستان را از حملات ویورش های تجاوزگران خون آشام مصون داشته است. این حصار طبیعی در حقیقت به منزله دژی مستحکم ونفوذ ناپذیری

---

۱. علویان طبرستان، ص ۶۴.

۲. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۲۷.

است که از شمال و جنوب، مردم ستمدیده را در ادوار مختلف از تهاجم دشمن محافظت کرد. وجود جنگل‌ها و درختان سر به فلک کشیده، زمینهای باتلاقی پشه‌خیز و هوای مرطوب ناسازگار به طبع غریبان، از مهمترین عوامل بازدارنده یورش‌های مهاجمین در سمت غرب و شرق به این سرزمین همیشه سرسبز به شمار می‌آمدند.

علویان که پیوسته در جستجوی جان پناهی بودند که بتواند آنان را از پیگرد دشمنان مصون بدارد، این سرزمین را آخرین پناهگاه مطمئن دانسته و بدانجا روی آوردند.

البته باید معترف بود که مردم میهمان‌نواز این نواحی گاه و بیگاه کسانی را که در مقابل گردنکشان خودی و بیگانه به ستیز برمی‌خاستند در جنگل‌های خود پناه می‌دادند.[۱] اما نکته مهم‌تر این است که خوی میهمان‌نوازی و جوانمردی و میل به حمایت از ستمدیدگان سبب شد تا مخالفان، مخصوصاً علویان، که غالباً از جانب خلفا و عمال آنان تعقیب می‌شدند نزد اینان مورد حمایت قرار گیرند.[۲]

مردم دیلم که سرزمین‌شان از استحکام دفاعی بیشتری برخوردار بود در تمام مدت حکومت امویان و تا اوایل حکومت آل عباس نگذاشتند که سپاه آنان وارد این سرزمین گردند و از حدود و ثغور قزوین، طارم و چالوس جلوتر آیند.

این مردم شجاع به خاطر دشمنی با خلفا نسبت به علویانی که مدعی این جماعت بودند و خلافت را حق مسلم خویش می‌دانستند از ابراز هرگونه مهربانی و یاری رساندن دریغ نداشتند و از این طایفه کسانی را که از بیم خلفا به سرزمین‌شان پناه می‌آوردند به خانه خود راه می‌دادند و به یاری ایشان قیام می‌کردند.[۳]

و آخرین سخن آنکه حضور مستمر علویان در دیلم و حمایت مداوم مردم از آنان سبب شد که تشیّع در دیلمستان ریشه بدواند و طوایف کوهستان‌های این سرزمین تمایل ضدعباسی بیابند و به تشیّع علاقه شدید نشان دهند، چنان که دیلمستان یک چندی تحت تأثیر علویان کانون مذهب زیدی شد.

۱- گیلان، صص ۳-۴.

۲- تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۳۳۶.

۳- مقدمه اقبال آشتیانی بر تاریخ گیلان کدیور، ص الف.

یحیی بن عبدالله بن حسن المثنی

یحیی بن عبدالله، نخستین علوی است که در عهد هارون الرشید به سرزمین دیلم پناهنده شد واز این طریق با دیلمیان ارتباط پیدا کرد وچندی بعد بر ضد عمال هارون قیام کرد[1]. وی نواده امام حسن مجتبی ﷺ است ونسبش با دو واسطه به آن حضرت می رسد.[2]

محمد وابراهیم برادران یحیی در عهد منصور عباسی یکی در مدینه ودیگری در بصره خروج کرد اما قیام شان ناکام ماند وبه شهادت رسیدند. قبلاً همین منصور عباسی عبدالله پدر یحیی را باتنی چند از یارانش به زندان افکنده وبه شهادت رسانده بود.[3]

قیام یحیی در سرزمین دیلم

موقعی که حسین بن علی بن حسن بن حسن المثنی بر ضد هادی برادر هارون الرشید قیام کرد یحیی با دو برادرش محمد وابراهیم همراه وی بودند وبعد از آن که حسین در فخ به شهادت رسید یحیی ودیگر یاران حسین که زنده مانده بودند از انظار خود را پنهان نگهداشتند، تا مبادا دستگیر شوند.یحیی همچنان پنهان می زیست تا آن که به دیلمستان گریخت[4] وبه جستان ملک دیلم پناهنده شد[5]. وی که از تربیت یافتگان امام جعفر صادق ﷺ بوده ودر فقه وحدیث تبحر داشت[6] توانست به ترویج آیین اسلام بپردازد. مردم، از شهرها وولایات به سوی او شتافتند وگرد او جمع شدند[7]. بعد از آن که کار یحیی در دیلم بالا گرفت، طبرستان، گرگان وسراسر کوهستان گیلان به تسخیر وی در آمد.

هارون الرشید از قدرت روز افزون این علوی به هراس افتاد وبیش از پیش نگران

---

۱. تاریخ طبری، جزء دهم، ص ۵۳.

۲. تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۵۰۳.

۳. جنبش زیدیه در ایران، ص ۳۲.

۴. همان منبع، ص ۳۳.

۵. تاریخ گزیده، ص ۷۹۰.

۶. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه یحیی، به نقل از اعلام رزکلی.

۷. تاریخ طبری، جزء دهم، ص ۵۴.

گردید، چه او در کتاب ها خوانده بود که شخصی از تبار علویان به طبرستان خواهد آمد ودر کار خلافت عباسیان ایجاد خلل خواهد نمود.[۱] پس یحیی برمکی را به حضور طلبید وبا وی به مشورت پرداخت ونتیجه این شد که فضل پسر یحیی را به دفع یحیی علوی بفرستد واورا با جنگ یا صلح به چنگ آورد، از این رو هارون فرمان ولایت خراسان، ری، جبال، خوارزم، سیستان وماوراء النهر را به نام فضل نوشت واورا روانه کرد تا در ری بنشیند وکار یحیی را بسازد.

یحیی برمکی به هنگام عزیمت پسرش فضل به ری پوشیده به او گفت: «ای پسر! کار بزرگیست که به تو محول شده است گرچه با انجام این مهم این دنیای تو تأمین می شود اما از آن بیم داشته باش که جهان آخرت با کیفری قوی در پیش است که: فرزندی را از آن پیغمبر ﷺ بر می باید انداخت وجز فرمانبرداری روی نیست که دشمن بسیار داریم ومتهم به علویان هستیم. کاری کن ما از چشم هارون نیفتیم».

فضل گفت: «نگران مباش! سعی خواهم کرد تا این امر به صلح انجامد، اگرچه جانم در این راه از دست برود».

فضل با پنجاه هزار لشکر به ری آمده ودر آنجا استقرار یافت وبی درنگ بیست هزار تن از سپاه خویش را از راه دماوند به طبرستان گسیل داشت ودر ضمن، پیام های ملاطفت آمیز برای یحیی علوی فرستاد واورا به صلح تشویق کرد. یحیی با این شرط تن به صلح داد که هارون امان نامه ای با دست خویش نویسد وبرایش بفرستد وفضل این شرط را پذیرفت.[۲]

هارون الرشید امان نامه نوشت وقضات وبزرگان بنی هاشم آن را امضاء کردند وبرای فضل فرستاد تا به یحیی تسلیم کند. از سوی دیگر فضل برمکی برای آن که یحیی نتواند دیگر بار سر به شورش نهد به جستان ملک دیلم هزار هزار درهم وعده داد که یحیی را به ترك نافرمانی وبیرون رفتن از دیلم وادار کند. با این تدبیر وزمینه سازی فضل بی آن که کار به جنگ بکشد یحیی آرام شد ونزد فضل آمد وبه اتفاق روانه بغداد شدند وهارون یحیی را بنواخت ومال فراوان بدو بخشید وبرایش مقرری معین کرد.[۳] اما چندی بعد،

---

۱. تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۵۰۳.

۲. همان منبع، ج ۱، صص ۵۰۳ـ ۵۰۴.

۳. تاریخ طبری، ج ۶، جزء دهم، صص ۵۴ـ ۵۵.

هارون از آنچه که نسبت به یحیی انجام داده بود پشیمان شد وسعی کرد راهی بیابد تا بلکه بتواند اورا بازداشت کند واین به ظاهر آسان نمی نمود، چه بادست خویش برایش امان نامه فرستاده بود، لذا به چاره اندیشی پرداخت وفقها را طلبید واز آنان خواست راهی برای بی اثر کردن امان نامه بیابند اما ایشان در جواب گفتند شرعاً نباید متعرض یحیی شد. فقط قاضی ابوالبحتری گفت: به موجب فلان باب فقه این امان نامه باطل است.[1]

هارون که این فتوی را مطابق میل خود می یافت پسندید ودستور داد اورا دستگیر ساختند وبه جعفر برمکی برادر فضل سپردند تا به زندان افکنده شود.[2]

گویند: شمار زیادی از علما وفقها وبرزگان قزوین، زنجان، ابهر، همدان، ری، دماوند ورویان نزد ملک جستان شهادت به صحت فتوای ابوالبحتری دادند. ابوالبحتری فتوی داده بود که یحیی بن عبدالله علوی که در این زمان به یحیی دیلمی معروف شده بود عبد وبنده هارون الرشید است وپسر دختر پیامبر ﷺ نیست واکثر شهادت دهندگان همان کسانی بودند که قبلاً باوی بیعت کرده بودند ونیز گفته اند: شمار شهادت دهندگان به هزار وسیصد تن می رسید که نهصد تن از ایشان در بلاد یاد شده اقامت داشتند ونیز گویند: یحیی بر اثر تحریک جستان که مسلمان نبود تسلیم فضل برمکی شد. چیزی که بود جستان بعد از آن که یحیی را تسلیم کرد هشتصد هزار درهم برای انجام این عمل خود از فضل که در این زمان در قزوین بود دریافت کرد.[3]

گویند: جعفر برمکی بعد از آن که یحیی را تحویل گرفت چون اورا بی گناه می دانست در صدد رهایی وی بر آمد، چه او بر این باور بود که مشغله زیاد هارون ونفوذ فوق العاده برمکیان در دستگاه خلافت مانع از تعقیب قضیه می شود، لذا یحیی را از زندان نزد خود فرا خواند وبا وی به صحبت نشست ویحیی اظهار داشت: ای جعفر! سوگند به خدا که من بی گناهم. جعفر دلش به رحم آمد وگفت:

تو آزادی،هر کجا می خواهی برو. یحیی گفت: کجا بروم که راه گریز ندارم. چه،

---

۱. تاریخ طبری، ج ۶، جزء دهم ص ۵۷.

۲. تاریخ تمدن اسلام، ص ۷۹۲.

۳. سادات متقدمه گیلان، صص ۸۶ـ۸۷.

می‌دانم به هر کجا بروم دستگیر می‌شوم.[۱]

جعفر یحیی را رها ساخت و به جای امنی فرستاد اما فضل بن ربیع که رقیب برامکه بود به وسیله جاسوسان خویش از این موضوع باخبر شد و به هارون اطلاع داد و خشم او را برانگیخت. هارون جعفر را نزد خود فراخواند و ماجرا را از وی پرسید. جعفر ابتدا از بیان حقیقت سرباز زد اما سرانجام بر اثر پافشاری هارون ناگزیر شد حقیقت را بیان کند، لذا خطاب به هارون گفت:

یحیی بی‌گناه است و من بدین‌خاطر او را رها ساختم.[۲]

سرنوشت یحیی

طبری می‌نویسد: یحیی چند ماه پس از زندانی شدن دوباره، از دنیا رفت.[۳] به قولی گماشته هارون چند روز او را غذا نداد تا از گرسنگی بمرد.[۴]

مؤلف تاریخ یعقوبی از قول مردی که از موالی بنی‌هاشم بود علت مرگ یحیی را چنین نقل می‌کند: «من در همان خانه‌ای که یحیی بن عبدالله محبوس بود زندانی بودم و در مجاورت همان اطاقی بودم که یحیی در آن جای داشت و بسا که از پشت دیواری کوتاه با من سخن می‌گفت. پس روزی به من گفت که: نه روز است به من خوراک و آب نداده‌اند. چون روز دهم شد خادم گماشته بر او داخل شد و اطاق را تفتیش کرد و جامه‌های او را از تنش درآورد و سپس شلوار او را باز کرد و ناگاه چشمش به بندی نی افتاد که آن را در زیر ران خود بسته بود و در آن روغن گاوی بود که اندك اندك آن را می‌لیسید و رمقی پیدا می‌کرد و چون آن را گرفتند یحیی پیوسته پا به زمین می‌سایید تا جان داد»[۵]. اما سرنوشت کسی که کشتن یحیی را برعهده داشت چنین رقم زده شد: شخصی به نام ابوجمیل در عهد مأمون سوار برکشتی عازم بصره بود خادمی را می‌بیند که سوار کشتی شد، وی در طول سفر، خود را از خدمتگزاران هارون الرشید معرفی کرده و ماجرای قتل یحیی را آن طوری که در بالا شرح داده شد برای مسافران بیان نمود

۱- تاریخ تمدن اسلام، ص ۷۹۲.

۲- همان منبع.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، جزء دهم، ص ۵۷.

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۲، به نقل از مقاتل الطالبیین.

۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۴۱۲-۴۱۳.

و صریحاً اعتراف به قتل یحیی کرد. شبانگاه آن مرد (ابوجمیل) بر سر او رفت و همچنان که کشتی می‌رفت او را در آب انداخت تا غرق شد.[1]

داعیان علوی در کرانه‌های جنوبی دریای خزر

نخستین سلسله مستقلی که در کرانه‌های جنوبی دریای خزر بر ضد خلفای عبّاسی شکل گرفت، سلسه داعیان علوی است که حسن‌بن‌زید ملقب به داعی کبیر بنیانگذار آن می‌باشد و براثر مساعدت‌ها و حمایت‌های جستانیان دیلمی دوام و قوام گرفت و بیشتر رؤسای دیلمی مثلی لیلی بن نعمان، ماکان بن کاکُی (کاکوی)، فیروزان، اسفارین شیرویه، مرداویج بن زیار (مؤسس آل زیار) و علی پسر بویه ماهیگیر (مؤسس آل بویه) که به تشکیل دولت‌هایی توفیق یافتند از سران سپاه این دعاة بودند.

داعیان علوی که در طول اقامت خود در گیلان علاوه بر مقام ریاست دنیایی، مقام امامت و ریاست دینی نیز داشتند، در آغاز همه از شیعیان زیدی بودند و به دعوت مردم دیلم به مذهب شیعه زیدی پرداختند[2] و دیالمه هم دعوت آنان را پذیرفتند و به آن مذهب گرویدند.[3] درنتیجه داعیان علوی تأثیر بسزائی در ترویج مذهب زیدیه در سراسر طبرستان و گیلان و دیلم داشتند. هرچند دوران حکومتشان (۳۱۶-۲۵۰ه) کوتاه بود اما توانستند این نواحی را از لحاظ مذهبی یکپارچه نموده و آنجا را مهد پرورش عقاید زیدیه قرار دهند.

در واقع می‌توان گفت: اسلام به برکت وجود این بزرگواران در نواحی ساحلی دریای خزر گسترش یافت وتأثیری جاویدان در فرهنگ و آیین این مرز و بوم نهاده شد.

عللی را می‌توان زمینه ساز قیام حسن بن زید مؤسس حکومت سادات حسنی در طبرستان دانست که تعصب نژادی و قومی عربی بنی‌امیه و سفّاکی‌ها و جنایات عمال آنان و آل عباس در طبرستان، مهمترین آنها به شمار می‌آیند.

---

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۴۱۲-۴۱۳.

۲. در مورد ناصر کبیر که از همین داعیان می‌باشد اختلاف است عده‌ای معتقدند که او شیعه امامیه اثناعشریه (الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج۲،صص ۳۰۸، ۳۲۴ و ۳۸۱).

۳- تاریخ گیلان کدیور، (مقدمه)، ص ح.

تعصب قومی بنی امیه

مهمترین تکیه گاه بنی امیه وعمال وحکام ایشان، قبایل عرب بودند وبا اتکای به آنان بود که توانستند خلافت اسلامی را از کف وارثان حقیقی آن بیرون بکشند وخود بر اریکه زمامداری مسلمین تکیه زنند.

البته خدعه ونیرنگ ودسیسه کاری شان در فریب دادن مردم عامل مهمی در پیشبرد اهدافشان به شمار می آمد.

با آن که آیین اسلام منادی برابری وبرادری است وهرگونه تعصب را نفی می نماید وملاك برتری انسان را تقوی وپرهیزگاری می داند، نه تنها بنی امیه از تعصب قبیله ای دست برنداشتند، بلکه آن را به برتری عرب بر غیر عرب مبدّل ساختند وپیوسته بر شدت آن افزودند.

اینان از ایرانیان که از ایام انتقال حضرت امیر المؤمنین علی ﷺ از حجاز به عراق پیرامون آن حضرت گرد آمده وبعد از شهادت آن ابر مرد جهان اسلام دور فرزندان او ویارانشان حلقه زده بودند وبا امویان به مخالفت بر می خاستند سخت تنفّر داشتند وبه همین سبب در ایشان وبه طور کلی در مسلمانان غیر عرب با دیده حقارت می نگریستند واز این میان کینه وعداوت عبدالملک وعامل جنایت پیشه اش حجاج بن یوسف نسبت به غیر عرب بیش از همه بود.[۱]

بنی امیه وطرفداران متعصب شان معتقد بودند که غیر عرب لایق برابری ومساوات با عرب نیست واگر هم در غیر عرب فضیلتی باشد از برکت اسلام است وچون این فضیلت نیز از برکت وجود عرب حاصل شده است پس در شرافت وسیادت عرب هیچ شکی نیست وبا این اندیشه باطل بود که ایشان مسلمانان غیر عرب را در زمره بندگان یا به اصطلاح، موالی به شمار می آوردند واز سپردن مشاغل ودادن مأموریت های کشوری ودینی به اینان خودداری می کردند وحتی به فرزند عربی که مادر او غیر عرب بود هیچ شغلی واگذار نمی نمودند، با موالی در یک صف راه نمی رفتند، شرکت در تشییع جنازه یک نفر مولی را موجب ننگ خود می دانستند ونمازگزاردن پشت سر امام غیر عرب را امری نادرست می پنداشتند ومی گفتند که او علاوه بر آن که شرافت عرب را ندارد قادر نیست که حمد وسوره را به فصاحت یک نفر عرب ادا کند.

---

۱. تاریخ مفصل ایران، صص۸۳ ـ ۸۲.

وجود چنین زمینه فکری سبب گردید که بنی امیه وطرفدارانشان جز به شعر وخطابه به چیز دیگری فکر نکنند وآن هارا وسیله تفاخر وحربه تنازع میان قبایل قرار دهند وعلم ودانش را حرفه عجم بدانند.[1]

این تعصب نادرست کارگزاران اموی وخلف آنان عباسیان در ایران در روحیه بعضی از ایرانیان اثر کرد وسبب گردید که آنان به مقابله برخیزند وبه گذشته خود افتخار کنند وبه غلط عرب را نوعاً دشمن بدارند لذا در دشمنی راه افراط پیموده وبا اسلام به ستیز برخاستند وکسانی چون مرد اویج ومازیار کوشیدند اسلام زدایی کنند.

مرداویج زردشتیان باقیمانده در طبرستان، دیلمان وجبال را مهیای مبارزه با حاکمان وقت واحیای آیین باستانی ایران نمود. او می خواست ایوان وطاق کسری را بازسازی کند وتاج کسری بر سر نهد ودر آنجا بر تخت سلطنت نشیند، هرچند برای نیل به آن تلاش زیادی نمود اما بی نتیجه ماند واو نتوانست موفق شود.[2] مختار بن ابی عبید ثقفی در زمان حکومت عبدالملک اموی (۶۵ ـ ۸۶هـ. ق) در کوفه باهمیاری گروهی از ایرانیان که از حکومت امویان ناراضی بودند به خونخواهی شهدای کربلا قیام کرد (۶۶هـ. ق) از میان این گروه کسانی بودند که با امام حسین ﷺ مخالفت نموده وجانب عبیداللّه بن زیاد را گرفته بودند وپس از واقعه خونین کربلا از عمل خود نادم شدند وسوگند یاد کردند که به خونخواهی شهدا برخیزند وبا مخالفان بنی امیه همدست شوند. در قیام مختار نه تنها ایرانیان مزبور اورا یاری رساندند بلکه ایرانیان مقیم کوفه، بصره والجزیره نیز که جمعاً شمار آنان به بیست هزار تن می رسید گرد مختار جمع آمدند ومختار هم بعد از کشتن قاتلان شهدای کربلا اموال ایشان را میان ایرانیان سپاه تقسیم کرد.[3] هرچند مختار به پیروزی نهایی دست یافت اما کاملاً نتوانست بنی امیه را ریشه کن مازد وسرانجام خود به دست مصعب بن زبیر به قتل رسید.

حجّاج بعد از آن که بر عراق تسلط یافت سفاکی وبی رحمی را از حد گذراند وبسیاری از ایرانیان را کشت وکسانی که جان سالم بدر برده بودند دست شان را از کارها

---

۱. تاریخ مفصل ایران، ص ۸۳.

۲. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۳۹۱.

۳. تاریخ مفصل ایران، صص۸۳ـ ۸۴.

کوتاه نمود. [۱] در تاریخ بشریت حجاج نمونه کامل خونخواری وجنایت پیشگی است وشرح جنایات وی در کتب تاریخ مضبوط می باشد. او در طول امارت بیست سالهٔ خویش بیش از صد وبیست هزار تن از مسلمانان به ویژه شیعیان را کشت وبزرگانی چون کمیل بن زیاد، میثم تمّار، قنبر خادم حضرت علی ﷺ وسعید بن جبیر از آن جمله اند؛[۲] حجاج با این اعمال وحشیانه خود چنان رعب وهراس در دل مردم افکنده بود که هیچکس یارای مقابله با امویان را نداشت.

قتل وخونریزی یزید بن مهلّب بن ابی صفره در گرگان نمونه دیگری از جنایات کارگزاران اموی در این سرزمین است که با به کار انداختن آسیاب که با آب آغشته به خون مردم گرگان می گردید گندم آرد کرد واز آن نان تهیه نمود وخورد وگویند در این ماجرا هزاران تن از آنان را کنار رودخانه گردن زد تا آب خون آلود آسیاب را به حرکت اندازد. [۳]

سفاکی های قُتیبه ویزید بن مهلب بن ابی صفره واولاد او در عراق، خراسان، سیستان، گرگان وطبرستان سبب شد تا باردیگر ایرانیان به فکر چاره جویی افتند واین بار در طبرستان وماوراء النهر که دور از مرکز حکومت امویان بود به تشکیل اجتماعات سری بر ضد بنی امیه پرداختند تا نهانی مردم را علیه آنان وعمالشان بشورانند[۴]. مقارن همین ایام بود که قیام خونین زید آغاز شد واین انگیزه ای برای شورش مردم کوفه وایرانیان مداین، بصره وخراسان بر ضد امویان شد اما این بار نیز همچون قیام مختار نتیجه بخش نشد وزید به شهادت رسید. [۵]

با انتقال حکومت از امویان به عباسیان، اوضاع این سرزمین بهتر از قبل نشد، بلکه به جهاتی بدتر ونابسامان تر گردید ولشکر کشی وستمگری ادامه یافت.

گروهی از سادات که از بیم پیگرد عباسیان به کوهستان، طبرستان ودیلمستان پناهنده شده بودند، بعضی، به شهادت رسیدند وبعضی دیگر، در آن نواحی مقیم

---

۱. تاریخ مفصل ایران، ص ۸۴.

۲. نهایة الارب، ج ۶،ص ۲۷۶.

۳. همان منبع.

۴. تاریخ مفصل ایران، ص ۸۴.

۵. همان منبع.

شدند[1]. مردم که مظلومیت علویان را مشاهده می کردند به حمایت وجانبداری از ایشان بر می خاستند علاوه برآن، فضیلت وبزرگواری آنان در حدی بود که باعث ایجاد محبّت ودوستی عمیق در دل مردم این مرز وبوم گردید وآنان هیچگاه از ادامه حمایت از این آوارگان ستمدیده دریغ نمی ورزیدند.[2]

حکام ونایبان بنی عباس در طبرستان نیز همچون عاملان بنی امیه دست تعدی وستم به سوی مردم دراز می کردند. هرچند رفتار بعضی از ایشان با مردم توأم با مدارا وسازش بود اما اغلب شان تا آنجا که در توان داشتند با مردم به ستم رفتار می کردند که یکی از نمونه های بارز آن حکومت روح بن حاتم بن قیصر بن المهلب بر این سرزمین است که از سنه ۱۴۹ هـ. ق به مدت پنج سال ادامه یافت وطی این مدت مردم را به ستوه آورد وظلم وستم او از اندازه بیرون بود[3] وبنا به قول ابن اسفندیار: روح بن حاتم فردی ظالم وبد سیرت بود وبه کوهستان ها می فرستاد تامردم را به بردگی بگیرند.[4] در چنین اوضاع واحوال نه تنها مردم به پذیرفتن آیین اسلام تمایلی نشان نمی دادند بلکه گاهگاه از خود واکنشی بروز می دادند.

حاکمان سنی مذهب طاهریان وسامانیان به خاطر تعصّب شدیدی که نسبت به مذهب تسنن داشتند، پیوسته در صدد محو ونابودی علویان بودند واز آزار واذیّت نسبت به ایشان لحظه ای فرو گذار نمی کردند، از سوی دیگر علویان در هر فرصت مناسب بر ضد آنان قیام می نمودند. این بزرگمردان بر اساس مبانی اعتقادی هیچگاه زیر بار حکومت های جابر وغاصب نمی رفتند وبه قول بعضی از مورخان این بزرگان هرگز پایشان را از طلب مقام خلافت هم پایین تر نمی گذاشتند.[5]

قیام یحیی بن عبدالله حسنی را می توان نخستین قیامی دانست که برضد حکومت نایبان آل عباس، در سرزمین دیلم اتّفاق افتاد. وی که در سال ۱۷۵هـ. ق براثر تعقیب عباسیان به دیلمستان مهاجرت نمود، در آنجا قیام خودرا آغاز کرد[6]

۱. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۲۷.

۲. تاریخ طبرستان، صص۱۸۱ و ۱۸۷.

۳. همان منبع.

۴. یعقوب لیث، ص ۲۰۰.

۵. همان منبع.

۶. تاریخ طبری، ج ۵، جزء دهم، صص۵۳ـ ۵۴.

یحیی در حالی که کار او بالا گرفته بود هارون الرشید با فرستادن امان نامه برای او فریبش داد و به بغداد آورد[۱] و به زندانش افکند و او را کشت.[۲]

همین هارون الرشید در سفر عمره خود به حجاز حضرت موسی الکاظم (ع) را گرفته و با خود به بغداد آورد و در آنجا به زندان افکند تا آن که سرانجام در آن حبس با نوشاندن سم به شهادت رسید.[۳]

سوء رفتار محمد بن اوس بلخی حاکم دست نشانده طاهریان در طبرستان با مردم، عامل مهمی برای شورش به شمار آمد. وی که نیابت سلیمان بن عبدالله بن طاهر داشت[۴] بعد از سلیمان به حکومت طبرستان منصوب گردید و دست تعدی و ستم بر تمامی آن نواحی گشود و چنان عرصه را بر مردم تنگ کرد که جملگی به فریاد آمدند، اوس پسرش احمد را به حکومت چالوس و کلار گمارد و خود در رویان استقرار یافت و سالی سه نوع مالیات از مردم می‌گرفت. یکی برای خود و یکی برای پسرش احمد و یکی دیگر برای وزیرش که مجوسی نام داشت.[۵]

آخرین جرقه‌ای که انبار باروت نارضایی مردم را شعله‌ور ساخت رفتار ستمگرانه مردی به نام عبدالله بن جابر بود. ماجرا از این قرار بود: در سر حد رویان مرغزاری بود که در بخشی از آن عمال دیوان کشت می‌کردند و در بخش دیگر رعایا و مردم آن سامان به زراعت می‌پرداختند. عبدالله رعایا را از زراعت منع کرد و زمین زراعتی آنان را ضمیمه اراضی زراعتی دیوانی کرد و دست آن بیچارگان از کشت و زرع کوتاه شد و هرچه زارعان دادخواهی و تظلّم کردند نتیجه بخش نشد.[۶] این مصادره مزرعه کاسه صبر آنان را لبریز کرد و سبب گردید تا به علویان روی آورند بدان امید که در پناه ایشان بتوانند به مبارزه با حاکمان سنّی مذهب طاهریان برخیزند و این نشأت گرفته از عشق و علاقه‌ای بود که مردم این سرزمین به علویان داشتند و فقط آنان را شایسته

۱- تاریخ طبری، ج ۵، جزء دهم، ص ۵۴.

۲- تاریخ گیلان، رابینو، ص ۴۵۴.

۳- تاریخ جهانگشای جوینی، تعلیقات و حواشی، ج ۳، ص ۳۱۱.

۴- مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره یک، ص ۳۷.

۵- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۶۷ و ۱۲۶.

۶- یعقوب لیث، ص ۲۰۱.

حکومت می دانستند وهمین امر زمینه ای مناسب برای حمایت بی دریغ از علویان گردید وشاید هم می خواستند با این شیوه مراتب اخلاص خود را نسبت به ائمه اطهار ﷺ به منصّه ظهور برسانند.

علویان طبرستان

علویان طبرستان شعبه ای از ائمه علوی یا زیدی هستند که در سعده یمن حکومت می کرده اند. آنان از فرزندان امام حسن ﷺ یا امام حسین ﷺ بودند ومدت ها در ولایات ساحلی جنوب دریای خزر یعنی دیلم وگیلان وطبرستان بر ادعای امامت باقی ماندند ومدعی خلفای آل عباس بودند ودر سال ۲۵۰هـ. ق موفق به تسخیر طبرستان وتشکیل دولت وضرب سکه شدند وسرانجام به دست سامانیان وآل زیار منقرض گردیدند [۱] وبه قول ابن اسفندیار کاتب: «از سادات آل محمد صلوات اللّه علیهم اجمعین که به طبرستان حاکم وعادل بودند ودخمه ها ومدفن جمله آنجاست اول کسی از ایشان حسن بن زیدبن اسماعیل ...». [۲]

نخستین زمینه قیام علویان را مردم دار فو [۳] ولترا [۴] فراهم آوردند. آنان برای

---

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه «علویان طبرستان»، به نقل از طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۱۴.

۲. تاریخ طبرستان، ص ۹۴.

۳. محتمل است که دارفو همان پودار جواهرده رامسر باشد که در منتهی الیه جواهرده ودر ضلع جنوبی راه قدیمی مالرو واقع است ودو اصله درخت کهن در آنجا خود نمایی می کرد که اینک فقط یکی از آنها باقی مانده است ودار فو ترکیب اضافی فارسی ومترادف با پَودار که مانند ترکیب های دیگر اضافی دیگر گیلگی رامسری اضافه مقلوب است وبه معنای درخت پَو می باشد. پَو «بهمن» را گویند وچون بخشی از جواهرده بهمن گیر است ظاهراً امتداد ریزش بهمن تا درختان یادشده بوده است که معروف به پودار یا درختی که حرکت وسقوط بهمن تا آنجا پایان می یافت می باشد. شایان ذکر است که این ناحیه زمانی معمور ودارای سکنه بوده است.

۴. لترا ظاهراً همان لَترا امروزی می باشد که در قسمت علیای گالش محله رامسر قرار دارد واکنون مبدل به باغ های چای ومرکبات شده است. آثار بر جای مانده حکایت از آن دارد که در قرون گذشته ناحیه ای آباد بوده است. اثر قابل توجهی که حدوداً تا سی سال قبل ←

مبارزه با ظلم وستم عمال طاهریان در روستاهای دیلم راه افتادند ومردم را بر ضد محمد بن اوس بلخی حاکم دست نشانده طاهریان شوراندند. آنگاه جملگی یک صدا شده ودر جستجوی کسی بر آمدند تا بتواند رهبری قیام شان را برعهده گیرد وهرگاه به یکی از ساداتی که در این نواحی مقیم بودند بر می خوردند به خاطر اعتقادی که به زهد ودانش وپرهیزکاری ایشان داشتند می گفتند: آنچه سیرت مسلمانی است با سادات است. سرانجام مردم متفق القول شده وبه سعید آباد[1] رویان نزد محمد بن ابراهیم[2] معروف به سید محمد کیادبیر صالحانی رفتند وعرضه داشتند که: ما برتو بیعت کنیم مگر به برکات تو، این ظلم، خدای از ما بردارد.[3] ما از دست ظلم جماعت محمد بن اوس به جان آمدیم ومقتدای اهل اسلام همیشه شما وآباء واجداد شما بودند. ما می خواهیم که سید عالی را از آل محمد ﷺ بر خود حاکم گردانیم تا در بین ما به عدالت سلوك نماید.

سید که مردی زاهد وتقوی پیشه وبا دیانت بود گفت: مرا اهلیت این کار نیست اما مرا دامادی هست در ری، که خواهرم در حباله نکاح اوست، مردی شجاع، باکفایت، جنگ آزموده وسرد وگرم روزگار چشیده وبسیاری از حوادث روزگار را پشت سر نهاده است.[4] اگر در گفتارتان صادقید نامه ای می نویسم نزد او (حسن بن زید) برید واو خواهد پذیرفت وبه مدد قوت او شمارا مقصودی برآید.

رئیس ومهتر آن قوم که اسپهبد عبدالله بن وندا امید[5] بود پیشنهاد سید را نپذیرفت. این اسپهبد از ملوك پادوسپانی رویان به شمار می آمد. ملوك پادوسپانی در آغاز لقب اسپهبد وسپس استندار (حاکم کوهستان ها) داشتند وبعدها عنوان ملک

← وجود داشت بقایای قلعه ای بود که متأسفانه به دست افراد ناآگاه از میان رفت. لترا نیز مانند دارفو از توابع بخش ساحلی دیلم بوده است (حدود العالم، ص ۱۴۶).

۱. سعید آباد اکنون وجود خارجی ندارد بلکه خرابه های آن در وسط کلاردشت امروزی دیده می شود (مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۱، ص۳۵).

۲. محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن القسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ (تاریخ طبرستان، ص ۲۲۸).

۳. تاریخ طبرستان، ص ۲۸۸.

۴. تاریخ طبرستانورویان ومازندران، ص ۱۲۹.

۵. تاریخ طبرستان، ص ۲۸۸.

به خود دادند.[۱]

سید ظهیر الدین درباره اسپهبد عبدالله بن وندا امید می نویسد: «اول کسی است که از ظلم محمد بن اوس ودیگر امرای خلیفه در طبرستان تمرد کرد وبا حضرت قطب الاولیاء سلطان محمد کیای دبیر صالحانی که اکنون بر اثر کثرت استعمال اهل رویان سلطان کمیدور می خوانند بیعت کرد...».[۲] شرح قیام حسن بن زید در کتب تاریخ مضبوط است.

۱. سفرنامه ملگونف، ص ۳۰۱.

۲. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۵.

علویان در هوسم (رودسر)

ناصر کبیر (ناصر الأطروش)

ابو محمد حسن بن العلی[1] العسکری[2] مشهور به ناصر کبیر وملقّب به القابی چون ناصرالحق، ناصر الی الحق،[3] الداعی إلی الله وناصر الأُطروش[4] پس از قتل محمد بن زید به خونخواهی وی برخاست. وی پیش از مهاجرت به سرزمین دیلم مدّت زیادی نزد امام حسن العسکری ﷺ تلمّذ نمود واز خرمن فیض آن حضرت خوشه چینی کرد. گرچه او را در زمرهٔ پیشوایان زیدیه معرفی نموده اند[5] امّا این انتساب وگرایش او به مذهب زیدیّه محل تردید است. چرا که وی کتابی تحت عنوان «الأمالی» تألیف نمود که حاوی اخبار واحادیث مربوط به فضایل اهل بیت وعترت رسول خدا ﷺ می باشد. مضافاً مرحوم شیخ بهائی در رساله ای تحت عنوان «في اثبات وجود الحجة ﷺ» به امامیه بودنش اصرار می ورزد وهمچنین نجاشی تصریح کرده است بر این که ناصر کبیر معتقد به امامت بود به دلیل این که کتاب: «الإمامة الکبیر» و«الإمامة الصغیر» را نوشته ونیز کتاب «أنساب الأئمة ومواليدهم الی صاحب الزمان ﷺ»را به رشته تحریر درآورده

---

۱. حسن بن علی بن الحسن بن علی بن عمر الأشرف بن الإمام سجّاد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ﷺ. تاریخ طبرستان، ص ۹۷؛ الذریعة إلی تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. علویان طبرستان، ص ۹۶.

۳. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۴۳.

۴. لغت نامهٔ دهخدا، ذیل واژه ناصر الأُطروش.

۵. تاریخ طبرستان، ص ۹۷.

است. بنابراین کسی که چندین کتاب در بارهٔ فضایل وامامت ائمهٔ اثناعشر ﷺ می نویسد چگونه می شود که مدّعی امامت باشد[۱]. مطلبی که در این مقال ذکر آن ضروری می باشد این است که نگارنده با تحقیقاتی که به عمل آورد بدین نتیجه رسید که: گرچه تأسیس مذهب زیدیه را به زیدبن علی بن الحسین ﷺ نسبت می دهند، امّا اغلب ائمّه زیدیه از سادات حسنی هستند ودر میان آنان، کمتر، سادات حسینی به چشم می خورند، بنابراین با توجّه به دلایل یاد شده انتساب ناصر کبیر به این مذهب عاری از ضعف وسستی نیست. چیزی که هست می توان گفت که او، تظاهر به مذهب یادشده می کرد وبه لحاظ موقعیتی که در این سرزمین کسب کرده بود ناگزیر به پیروی از زیدیه بود.

ناصر که در زمان محمدبن زید همواره مایهٔ نگرانی ومورد بدگمانی او بود، پس از قتل محمدبن زیدواسارت پسرش ابوالحسین زید، به خونخواهی برخاست وبر ضد سامانیان که دست نشاندهٔ آل عباس بودند خروج کرد وبه تجهیز قوا دردیلم پرداخت وسپاه عظیمی متشکّل از جنگاوران گیل ودیلم گرد آورد وگفت: «ثار داعی الحق محمدبن زیدخواهم خواست» وآنگاه به سمت آمل حرکت کرد. امیر اسماعیل سامانی فرزند خویش احمد را به جنگ سیّد فرستاد ودر موضعی که فلاس نامند ودر فاصله نیم فرسنگی آمل واقع است، به یکدیگر نزدیک شدند وبه زدوخوردپرداختند، اما به شکست ناصر انجامید ودو هزارتن از گیل ودیالمه به قتل رسیدند که درمیان شان دلیر مردانی چون کاکُی (کاکوی) وفیروزان اشکوری که هر کدام شان از ملوك گیل ودیلم بودندبه چشم می خورد.

ناصر به دیلم عقب نشینی کرد ودر آنجا پناه گرفت واوقات خود را به نشر اسلام وارشاد مردم گذراند.[۲]

ناصر کبیر در رودسر

به دنبال قتل محمدبن زید واستیلای آل سامان بر طبرستان، ناصر کبیر همچون علویان دیگر از بیم تعقیب سامانیان نتوانست در طبرستان ماندگار شود، لاجرم به دیلمان پناه جست[۳] واز سنه ۲۸۷ تا ۳۰۱ هـ‌ق در هوسم[۴] «رودسر

---

۱. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲، صص ۳۰۸، ۳۲۴ و ۳۸۱.

۲. تاریخ مفصّل ایران، ص ۱۲۰؛ تاریخ طبرستان، ص ۲۶۲.

۳. کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۴۶؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۳.

۴. عمدة الطالب، ص ۳۴۱. «حوسم» شکل عربی هوسم است. در حدود العالم از آن←

امروزی»[۱] مقیم شد. وی که در عهد محمدبن زید در کنار او شمشیر می زد، در یکی از جنگ ها بر اثر شمشیری که بر سرش اصابت کرده بود شنوایی خود را از دست داد و به ناصر الأُطروش (أُطروش = ناشنوا) شهرت یافت[۲].

ناصر طی اقامت نسبتاً طولانی خود در هوسم به نشر اسلام پرداخت وقدرت وشوکتی فراهم آورد، تا آنجا که از مردم مالیات می گرفت[۳] ورودسر به صورت نخستین مرکز تعالیم اسلامی این ناحیه درآمد[۴] وناصر در این مدت مردم را به پذیرفتن آیین اسلام نمود ومسجدها ساخت که مسجد گیلاکجان واقع در حومه رودسر ومسجد رودبارك اشکور از آن جمله اند[۵]. گسترش تبلیغات تا آن حد بود که اسلام به بخش اعظم گیلان، دیلم ورویان نفوذ یافت ومردم با آغوش باز وبدون هیچ گونه فشار بدان گرویدند[۶].

گر چه ناصر در طول این مدت دوبار به طبرستان حمله کرد وناکام ماند اما مدّت این لشکرکشی ها بسیار کوتاه بود وناصر به دنبال هر شکست به هوسم باز می گشت وسرگرم اجتهاد ونشر اسلام می شد وگاهی نیز در رثای داعی الحق محمد بن زید شعرها می سرود[۷].

← به عنوان یکی از ده ناحیه کوچک ساحلی دیلم وآخرین حد غربی این سرزمین یاد شده است. بعدها هوسم تغییر نام یافت ومبدل به رودسر شد واین تغییر نام به لحاظ رودی به همین نام است که از این شهر می گذرد. رودخانه رودسر را سابقاً گوا رود می نامیدند واین گوا رود یا کویا رود بعداً مبدّل به کیا رود شد. رودکی شاعر پارسی گوی که در عصر سامانیان می زیست واز آن عبور کرده، به نام گوا رود یاد می کند. (فرمانروایان گیلان، پاورقی ص ۱۰۹؛ تاریخ گیلان رابینو، ص ۴۰۵؛ گیلان، کشاورز، ص ۸۸).

۱. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۲۷۸.
۲. الکامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۴۶.
۳. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۱۴۱.
۴. همان منبع.
۵. تاریخ گیلان ودیلمستان، صص ۳۷ و ۷۴۲.
۶. تاریخ مردم ایران، ج ۲ ص ۱۴۱.
۷. تاریخ طبرستان، ص ۲۶۷.

ناصر بعد از آن که در سرزمین دیلم (رودسر) مقیم شد طی چهارده سال به تعلیم وترویج اسلام پرداخت وپیروانی در آنجا به دست آورد که به ناصریّه شهرت یافتند[۱]. چندی بعد که حسن بن قاسم جانشین ناصر شد وبه عنوان پنجمین داعی بر طبرستان استیلا یافت، پیروانش قاسمیّه نام گرفتند واختلافاتی میان ناصریه وقاسمیه بروز کرد[۲].

اهمیت کار ناصر در دعوت مردم به آیین اسلام در این نکته معلوم می شود که دیلمیان تیره هایی از اقوام کوهستانی شمال ایران به شمار می آمدند واز قدرت فوق العاده جنگی برخوردار بودند وبا شجاعت آمیخته با جلادت وقساوت وبا عادت دیرینه تجاوز ودستبرد به نواحی مجاور، در برابر حکام مقتدر اطراف تمرّد وسرکشی داشتند ودر بخش ساحلی دریای خزر تا مرز چالوس که حد شرقی بود وتا مرز قزوین در جنوب همه جا آنان را مایه وحشت ودرد سر شهرنشینان وروستائیان می دانستند. این دیلمیان سرکش ومتمرّد با آداب ورسوم خاص وعجیب ولهجه ناآشنا وغیر مأنوسی که داشتند در سراسر بلاد مجاور، آنان را با دیده دشمنی خطرناك وعنصری وحشی می نگریستند ودر اوایل فتوحات مسلمین که هنوز مردم این نواحی به اسلام نگرویده بودند، یورش های غارتگرانه شان تا حدود قزوین می رسید وحتی قم وساوه را نیز مورد تهدید قرار می دادند. خلاصه آن که وجودشان در اکثر بلاد مایهٔ وحشت دائمی مردم بود وبه همین سبب قزوین به عنوان اولین مرز جهان اسلام تلقّی گردید.

خوی جنگجویانه وطغیانگری طبیعی که در دیالمه وجود داشت حتی در عهد ساسانیان نیز از رعایای تابع ومطیع ودست نشانده وباج گزار محسوب نمی شدند. آنان در تسخیر یمن به دست وَهْرز دیلمی تحت عنوان چریک وسرباز مزدور به عضویت سپاه مهاجم درآمدند ودر جنگ مسلمین با ایرانیان نیز در زمرهٔ سپاهیان یزدگرد بوده وبا مسلمانان می جنگیدند وبه طور کلی دیلمیان به علت وجود کوهستان ها وجنگل های انبوه که دژهایی طبیعی مستحکم به حساب می آمدند تا مدت ها بعد از ورود سپاه مسلمین به ایران، از تعرّض ایشان مصون ماندند[۳].

---

۱. عمدة الطالب، ص ۳۴۱.

۲. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۱۴۱.

۳. همان منبع.

ناصر وگسترش اسلام در گیلان ودیلمستان وطبرستان

ناصر تحت چنین شرایط دشواری توانست دیلمیان سرکش را به آیین اسلام دعوت کند ودر این راه موفقیت کامل به دست آورد. نفوذ وتأثیر اسلام در میان آنان که اغلب از مظالم حکام وامرای شان همواره در رنج بوده واز سختگیری های آنان به ستوه آمده بودند در حدی بود که کیش زردشتی را رها ساخته وشیفتهٔ اسلام شدند، تا جایی که علاوه بر تودهٔ مردم جمعی از سرگردگان ایشان به قوای ناصر ملحق شده وبه مقام سپهسالاری لشکر نایل گشتند، که کاکُی (کاکوی) وامیر فیروزان اشکوری از آن جمله اند[۱].

میزان گسترش وپیشرفت آیین اسلام به دست ناصر را در این گفته ابن اثیر می توان دریافت که: «در گیلان ودیلمان وآنچه در این سوی سفید رود تا آمل نشیمن داشتند دعوت اسلام را پذیرفتند وپیرو مذهب تشیّع شدند»[۲] وبه قول ابن اسفندیار که گوید: «فضل وعلم وزهد وورع وآثار کرامات او وهنوز در گیلان ودیلمان ظاهر است ومذهب وطریقت او معتقد گیل ودیلم»[۳] ومؤیّد آن این گفته سید ظهیرالدین مرعشی است که: «از اهالی گیلان ودیلمان خلق بسیار بر او بیعت کردند وبه تأثیر انفاس متبرّکه او، از طریق زردشتی به طریق محمدی انتقال یافتند»[۴].

اولیاء اللّه آملی شمار بیعت کنندگان با ناصر را «هزاران» نفر می داند ودر این باره می نویسد: «هزار بار هزار مرد، اهل بیعت او بوده اند»[۵]. مسعودی می گوید: «ناصر الأُطروش در بلاد طبرستان ودیلم ظهور کرد وسیاه جامگان را از آن سرزمین بیرون راند وطی چندین سال اقامت در گیلان، مردم آن حدود را که بعضی مشرك وبعضی دیگر زردشتی بودند دعوت به اسلام کرد واکثر آنان به اسلام گرویدند. اما بقیه که در کوهستان ها ونقاط مرتفع وصعب العبور سکونت داشتند اسلام نیاوردند وبه حال شرك باقی ماندند. از جمله کارهای ناصر بنای مساجد در این بلاد بود»[۶].

---

۱. تاریخ مفصل ایران، ص ۱۲۰.

۲. الکامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۴۶.

۳. تاریخ طبرستان، ص ۹۷.

۴. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۴۴.

۵. علویان طبرستان، ص ۹۷.

۶. مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۷۳.

بارتولد می نویسد: «تأثیرات وخاطرات عمیقی که از اصلاحات حسن (ناصر کبیر) باقی ماند از گفته های مورخان معلوم می شود که گویند: مردم در هیچ زمانی اینطور حکومت عادل ندیده بودند. چنانکه معروف است در قرن دهم (میلادی) سلسله شیعه آل بویه از میان کوهستانیان دیلم بیرون آمد. آل بویه ابتدا در خدمت سلسله آل زیار طبرستان بود وبعد تمام ایران را به استثنای خراسان متصرّف شدند»[1].

رابینو سفرنامه نویس انگلیسی می گوید: «مردم اشکور ورانکوه به وسیلهٔ ناصر کبیر به اسلام گرویدند. اما تا یک قرن بعد از آن تاریخ هم جمعی از پیروان زردشتی در کوهستان های این ناحیه پراکنده بودند»[2].

اقبال آشتیانی می گوید: «کسی که بیش از همه در برانداختن آثار قدیم اهل این دیار سعی به خرج داد ناصر کبیر حسن بن علی الأُطروش است»[3].

به طور کلّی مورخانی که به ذکر تاریخ علویان طبرستان وشرح احوال آنان پرداخته اند سخن از فضایل اخلاقی، عدل پروری، بخشش وبزرگواری آن خاندان به میان آورده ومی نویسند: علویان علاوه بر سخاوت ودستگیری بینوایان، مشوق اهل دانش ومعرفت بودند ومردم تا آن روزگار حاکم عادلی چون حسن اطروش که به داعی کبیر شهرت یافت ندیده بودند.

این خاندان به ترویج مذهب شیعه پرداختند ودر واقع از حامیان پر شور آن به شمار می آمدند، ومشوق ادبیات عرب ومؤسس مدارس عالیه بودند وخود نیز به عربی شعر می سرودند.[4]

شادروان ملک الشعرای بهار می گوید: طبرستان به دست سادات زیدی استقلال یافت وسیاست بغداد از تأثیر مستقیم وعمل شمشیر به تأثیر غیر مستقیم وعمل قرطاس ودسیسه به اصطلاح پلتیک منجر گردید. وی با اشاره به وضع زبان وادب فارسی آن عصر می گوید: «زبان فارسی از لحاظ لهجه ها در سراسر ایران مرسوم ومتداول بود وهر

---

۱. تذکره جغرافیائی تاریخی ایران، ص ۲۳۷.

۲. تاریخ گیلان، ص ۴۰۴.

۳. تاریخ گیلان کدیور، مقدمه، ص ح.

۴. تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صص ۴۳۶ ـ ۴۳۷.

ایالتی به لهجهٔ خود سخن می‌گفت لیکن زبان علمی و ادبی، عربی بود».[۱]

علویان طبرستان علاوه بر تشویق و رواج و گسترش دانش و ادب، خود در ردیف عالمان و برجستگان زمان خود بودند و علما و دانشمندان را می‌نواختند. آوازه‌شان در حدی بود که جویندگان فضل و ادب و شیفتگان دانش و فرهنگ و نامداران و مشاهیر علوم و معارف اسلامی از اطراف و اکناف جهان به سویشان می‌شتافتند و به کسب فیض می‌پرداختند. صرفنظر از مساجدی که آنان بنا نهادند به اعتقاد بعضی، اولین مدارس و دارالکتب پاره‌ای از نقاط کنونی مازندران، بعضی‌شان یادگار دوران امارت آنان است.[۲]

حملهٔ مجدّد ناصر کبیر و تسخیر طبرستان

ناصر کبیر که مترصد فرصتی مناسب برای یورش به طبرستان بود در سال ۳۰۱ه‌ق با لشکری از گیل و دیلم به کلار آمد و اسپهبد کلار با وی بیعت نمود و آنگاه ناصر کبیر پسر خود ابوالحسین را به قصد تسخیر رویان فرستاد و ابوالحسین توانست حاکم آنجا را بیرون براند.

چالوس نیزبه دست حسن بن‌القاسم که از سوی ناصرکبیر بدانجارفته بودتسخیر شد.

ناصر کبیر پیش از آن که به پیشروی خود ادامه دهد دستور داد دژ مستحکم چالوس راکه از دیرباز ملوک فارس آن را بنا نهاده تا آنان را از نفوذ و تجاوز و دستبرد دیلیمان مصون بدارد، ویران سازند و درنتیجه این دژ برای همیشه با خاک یکسان شد[۳].

ناصر پیروزمندانه وارد آمل شد و به سرای حسن بن زید فرود آمد و عدل و داد پیشه کرد و مردم آمل و نواحی اطراف با وی بیعت نمودند. فضل و بزرگواری و پارسایی سیّد مانع از آن گردید تا به تعقیب کسانی بپردازند که با وی به ستیز برخاسته بودند، از این رو اعلام عفو عمومی کرد و جملگی را مورد بخشودگی قرار داد.[۴]

---

۱. سبک شناسی، ج ۱،صص۲۳۳-۲۳۴.

۲. تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد،صص۴۳۶-۴۳۷.

۳. مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۷۳.

۴. تاریخ طبرستان، ص ۲۷۰.

مقام علمی وآثار وتالیفات ناصر

ناصر کبیر اعلم علمای عصر خویش به شمار می آمد وصاحب تألیفات ومقالات زیادی است. وی در نشر وترویج اسلام بیش از همه علویانی که بر بخش اعظم کرانه های جنوبی دریای خزر به ویژه طبرستان استیلا یافتند نقش داشته است وبه گفتهٔ طبری: ناصر در دادگری وحسن سیرت واقامهٔ حق بی مانند بود[۱].

ابن اسفندیار کاتب در بارهٔ شخصیت علمی ناصر می نویسد: «ناصر بترك ملک گفت وبا خلایق، بشریعت، زندگانی پیش گرفت واز اطراف جهان برای استفاده پیش او آمدندی واقتباس علوم کردندی واز فقه وحدیث ونظر وشعر وادب. وسیدی بسیار افادت بود»[۲]. بنا به نوشتهٔ سید ظهیرالدین مرعشی، ناصر در آمل مدرسه ای بنا نهاد واز اطراف واکناف جهان برای آموختن علم فقه نزد او می آمدند[۳]. شمار تألیفات او را حدوداً صد مجلد دانسته اند که از همهٔ آن ها بیش از چند مجلد باقی نیست وکتابهای برجای مانده عبارتند از: کتاب الطهارة، کتاب الأذان والإقامة، کتاب الصلاة، کتاب أُصول الزكاة، کتاب الصیام، کتاب المناسک، کتاب السیر، کتاب الایمان والنذر، کتاب الرهن، کتاب البیع، کتاب امهات الأولاد، کتاب القسامة، کتاب الشفعة، کتاب الغصب، کتاب الحدود[۴]، الأمالی، الإمامة الکبیر، الإمامة الصغیر وأنساب الأئمة[۵].

سرنوشت ناصر کبیر

ناصر در آمل ماندگار شد واز حکومت دست کشید وبه قول ابن اسفندیار کاتب ترك ملک گفت. سید سرگرم عبادت وتدریس بود تا آن که اجل مهلتش نداد وپس از سه سال وسه ماه فرمانروایی روز بیست وپنجم شعبان سال ۳۰۴هـ‌ق به جوار رحمت حق پیوست ودر مدرسه ای که خود در آمل بنا نهاده بود به خاك سپرده شد.

۱. تاریخ طبری، ج ۶، جزء یازدهم، ص ۴۰۸.

۲. تاریخ طبرستان، ص ۲۷۵.

۳. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۴۸.

۴. علویان طبرستان، ص ۱۰۰.

۵. الذریعة، ج ۲، صص ۳۰۸، ۳۲۴ و ۳۸۱.

وی هنگام مرگ ۷۹ سال داشت[1]. ابن اسفندیار کاتب می نویسد: «به آمل مشهد ومدرسه ودارالکتب واوقاف معمور برقرار وخاک او مزار متبرک ومجاوران بر سر تربت مقیم»[2].

ناصر علاوه بر اشعار عربی که نیکو می سرود، در سرودن اشعار فارسی نیز دستی داشت. وبیت زیبای زیر که در وصف مازندران سروده شده است منتسب به اوست:

ندیدم خوشتر از مازندران جا   الهی خمیه ما ـ زن ـ در ـ آن ـ جا[3]

الثائر باللّه

نام این سید جلیل القدر جعفر[4] وکنیه اش ابوالفضل[5] وملقّب به الثائر باللّه است. ثائر کسی را گویند که به کینه خواهی برخیزد وتا قصاص نیابد آرام نگیرد[6] اغلب مورخین از وی بدین لقب یاد می کنند. از اعقاب او نیز دو تن لقب ثائر دارند: یکی پسرش ابوجعفر الثائر فی اللّه[7] ودیگری نواده اش الثائر باللّه دوم است[8] وعلویان دیگری هستند که ملقّب به لقب ثائر هستند وبه همین سبب مؤلّف لغت نامه تاج العروس ذیل واژه «ثائر» می نویسد: «الثائر لقب جمعی از علویان است»[9].

---

۱. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۴۸؛ تاریخ طبرستان، ص ۲۷۵؛ علویان طبرستان، ص ۱۰۰.

۲. تاریخ طبرستان، ص ۹۷.

۳. علویان طبرستان، ص ۱۰۱.

۴. جعفر بن محمد بن حسین المحدث بن أبي الحسن علی العسکری بن حسن بن علی الأصغر بن عمر الأشرف بن امام زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب ﷺ (عمدة الطالب فی انساب آل أبی طالب، ص ۳۴۳؛ تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص ۴۱۵).

۵. ظاهراً کنیه دیگرش ابوطالب بوده است (تاریخ طبرستان، ص ۱۰۶).

۶. لغت نامه دهخدا، ذیل واژهٔ ثائر.

۷. سادات متقدمه گیلان، ص ۱۰۷.

۸. همان منبع، ص ۵۳۰.

۹. در این لغت نامه، ذیل واژه ثائر چنین آمده است: «الثائر لقب جماعة من العلويين».

الثائر باللّه را سید ثائری، سید ابیض[1]، ابوالفضل سپید[2] وثائر علوی[3] نیز می‌نامند. گویند: چون سیّد چهره سپید داشت او را سید ابیض یا ابوالفضل سپید نامیدند. وی نواده برادر ناصر کبیر است ونام پدرش محمد واو پسر ابوعبداللّه حسین المحدث واو برادر ناصر کبیر است وحسین وناصر پسران سید علی می‌باشند[4].

جدّ اعلای سید، عمر الأشرف فرزند امام سجّاد ﷺ وبرادر ابوینی زید بن علی است. عمر الأشرف فقط یک پسر دارد که نامش علی الأصغر می‌باشد. این علی الأصغر یکی از محدّثان عصر خود بوده واز امام جعفر صادق ﷺ حدیث روایت می‌کرد. از او سه پسر به یادگار ماند که یکی از ایشان «ابو محمد حسن» جد سید ثائری است[5].

لقب سید را «ابوجعفر» نیز گفته اند واین بدان خاطر است که بر کلاه چهارچوب بقعه این سید بزرگوار واقع در میانده اوشیان که با خطی زیبا به صورت برجسته کنده کاری شده ابو جعفر آمده است[6] وسید ظهیرالدین در تاریخ طبرستان ورویان ومازندران در دو جای کتاب «ابوجعفر» آورده است[7] مضافاً مردم منطقه او را «ابوجعفر» می‌نامند وکمتر با کنیهٔ «ابوالفضل» آشنا هستند اما بنا به دلایل زیر جای هیچ گونه تردید نیست که کنیه اش «ابوالفضل» می‌باشد:

۱ ـ همانطور که از «عمدة الطالب» وحبیب السیر نقل شد نامش جعفر است پس چگونه ممکن است کسی نام وی جعفر وکنیه اش ابوجعفر باشد وچنین امری بعید به نظر می‌رسد.

۲ ـ گر چه سید ظهیرالدین در تاریخ طبرستان ورویان ومازندران در دو جای کتاب از این سیّد به نام سید ابوجعفر یاد کرده است اما در جای دیگر همین کتاب ضمن ذکر

---

۱. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۵۴.

۲. سادات متقدمه گیلان، ص ۱۰۷.

۳. تاریخ طبرستان، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۵۴.

۴. تاریخ طبرستان، ص ۹۷؛ تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص ۴۱۵.

۵. عمدة الطالب، ص ۳۳۸.

۶. قسمتی از عبارتی که در آنجا کنده کاری شده چنین است: «مشهد المبارك المهیمن امیر اعظم ابو جعفر الثائر الحسینی نوّر اللّه قبره.

۷. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، صص ۱۵ و ۱۶۵.

سلسله نسب سید ثائری، کنیه اش ابوالفضل آمده است[۱] این که چرا سید ظهیرالدین دچار تناقض گویی شد دلیلش آن است که وی اغلب، در میدان جنگ حضور داشته ویا به مأموریت ها می رفت واحیاناً سفیر حسن بود وظاهراً دو اثر ارزنده اش (تاریخ گیلان ودیلمستان ـ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران) را درهمین ایام نوشت، بنابراین برای وی فرصت بازنگری باقی نماند تا به اصلاح این گونه اشتباهات که درخور اهمّیت نیست بپردازد. مضافاً مؤلّف در سن ۶۶ سالگی مبادرت به تألیف تاریخ طبرستان ورویان ومازندران کرده ودر این باره، این گونه بیان می دارد: «چون در حین تألیف این نسخه سن این فقیر به شصت وشش رسیده است وقوای جسمانی وروحانی فتور وقصور یافت وآفتاب عمر که از مشرق بقا وحیات لامع بود به مغرب فنا وحجاب قریب گشته ونسیان لازمه چنین مقام شده، اگر در انشائی سهوی ورکاکتی ببینند توقع عفو واغماض است که: العفو عند کرام الناس مقبول».[۲] مؤلّف بزرگوار که با نهایت خضوع وادب خود را عاری از لغزش واشتباه ندانسته، بدیهی است که چنین تناقض گویی های کم اهمّیت را باید با دیده اغماض نگریست.

ابن اسفندیار کاتب که حدوداً دو قرن ونیم جلوتر از سید ظهیرالدین می زیسته، کنیه سیّد ثائری را «ابوالفضل» آورده است وضمن شرح استیلای آل بویه بر طبرستان وخروج سید ابیض در چالوس، می نویسد: «... وابوالفضل الثائر بتمنجادیه[۳] مصاف داد لشکر آل بویه را هزیمت کردند وعلی بن کامه گریخته، ابوالفضل الثائر به آمل آمد وبه مصلی، سرای سادات شد»[۴].

۴ ـ ظاهراً «ابوجعفر» کنیه پسر الثائر باللّه است ومؤیّد آن نوشته ابن اثیر است که ضمن شرح حوادث سنه ۳۵۸هـ‌ق به جنگ میان ابوعبداللّه محمدبن حسن بن قاسم وپسر الثائر باللّه اشاره نموده ومی نویسد: «... در شعبان آن سال جنگی میان ابو

---

۱. هو ابوالفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث... (تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۵۴).

۲. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۳۳۶ (صفحهٔ آخر کتاب).

۳. تمنجادیه = ده تمنجا = تمنگا که همان تفنگاه می باشد، دهی است که در کنار سیاه رودبار بین راه محمودآباد وفرح آباد قرار دارد (سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۸۵ وص ۳۳۱).

۴. تاریخ طبرستان، ص ۳۰۰ـ ۲۹۹.

عبدالله بن داعی علوی وعلوی دیگر معروف به امیرك (امیرکا) که همان ابوجعفر الثائر فی الله است[1] رخ داده وجمع کثیری از مردم دیلم وگیلان به قتل رسیدند وابوعبدالله بن داعی به اسارت درآمد ودر قلعه ای زندانی شد وآنگاه در محرّم سنه ۳۵۹هـ‍ق خلاصی یافت ومجدّداً به ریاست رسید وابوجعفر سپهسالار لشکر او شد[2].

۵ـ علمای انساب به اتفاق کنیه الثائر بالله را «ابوالفضل» نوشته اند[3].

خروج الثائر بالله

الثائر بالله پس از استقرار در هوسم سه دهه در آنجا فرمانروایی کرد[4] وسه بار به عزم تسخیر آمل که در آن عصر مرکز حکومت طبرستان به شمار می آمد لشکر کشید وتلاش زیادی به کار برد تا به استخلاص قطعی طبرستان واعاده حکومت علویان به این سرزمین دست یابد. این که سید به امارت طبرستان رسیده باشد یا خیر جای تردید است اما آنچه که مسلّم است وی امارت خود را بر هوسم به مدّت سه دهه حفظ کرد[5] وپیروان ناصر کبیر که در این وقت معروف به «ناصریه» بودند با نواده برادرش یعنی همین سید ثائری مشهور به «سید ابیض» بیعت کردند وبه دنبال آن «هوسم» یا رودسر امروزی مرکز حکومت او شد وسید حملات خود به طبرستان را از اینجا آغاز نمود. گرچه در هر سه بار خود را به آمل رساند ومدت کوتاهی در آنجا استقرار یافت اما منجر به شکست وی شد وناچار گردید به هوسم بازگردد[6]. چیزی که هست ابوسهل بخاری در کتاب «النسب» به استقرار وتداوم حکومتش اشاره کرده ومی نویسد: «جعفر ابوالفضل ثائر فی الله معروف به ابوالفضل سپید در دیلم خروج کرد وطبرستان را از جیلان تا استراباد دوازده سال مالک شد»[7].

---

۱. برای آن که خواننده گرامی دچار اشتباه نشود ذکر این نکته ضروری است که لقب سیّد ثائری (سید ابیض) الثائر بالله ولقب پسرش الثائر في الله است.

۲. الکامل ابن اثیر، ج ۷، صص۳۶ـ۳۵.

۳. رجوع شود به سادات متقدمه گیلان.

۴. تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کیمبریج، ج ۴، ص ۱۹۰.

۵. همان منبع.

۶. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۱۴۱.

۷. سادات متقدمه گیلان، ص ۵۰۰.

جلال الدین سیوطی هم در تاریخ الخلفاء می نویسد : «الثائر لدین اللّه جعفر بن محمد بر سراسر طبرستان دست یافت وبه سال ۳۴۵هـ ق درگذشت ودولتش منقرض گردید»[۱] .

نخستین خروج

نخستین خروج ولشکر کشی الثائر باللّه به طبرستان به سال ۳۱۶هـ ق اتّفاق افتاد وبا همدستی ماکان بن کاکُی صورت گرفت . بعد از آن که مرداویج با مساعدت ماکان بر اسفار بن شیرویه غلبه کرد واورا کشت وکارش بالا گرفت ، بر اثر قدرت روزافزونی که به دست آورده بود چشم طمع به قلمرو ماکان یعنی طبرستان وگرگان دوخت وخود را برای جنگ با متّحد سابقش مهیّا ساخت وسپاه خویش را به طبرستان گسیل داشت . ماکان به دفاع در مقابل این همدست پیشین خود برخاست ، امّا نتوانست به مقابله بپردازد . از این رو شکست خورد وطبرستان به تسخیر قوای مرداویج درآمد ومرداویج حکومت این سرزمین را به سردار سپاه خویش ابوالقاسم بن بانجین[۲] سپرد وبه گرگان عزیمت کرد وآنجا را نیز به تصرّف خود درآورد وشیردل بن سالار را که عامل ماکان بود بیرون راند وبه دست ابوالقاسم سپرد وبرادر زنش سرخاب نام را نایب او در گرگان قرار داد ، وچون خیالش از این منطقه آسوده شد عازم اصفهان گردید وماکان که دیگر پناهگاهی نداشت به دیلم (هوسم) نزد الثائر باللّه رفت وبدو پناه آورد واز وی استمداد طلبید . سید ثائری مقدمش را گرامی شمرد ومهیّای خروج به سوی طبرستان گردید وماکان را همراه گرفت وبدان سرزمین لشکر کشید وپس از نبرد خونینی که میان او وابوالقاسم بانجین رخ داد نتوانست بر دشمن غلبه کند لاجرم شکست خورد وبه هوسم بازگشت وماکان به نیشابور رفت تا از امیر نصر سامانی مدد بطلبد[۳] .

دومین خروج سید ثائری

این خروج زمانی اتّفاق افتاد که اختلاف میان ملک الجبال اسپهبد شهریار بن دارا واستندار ابوالفضل محمد بن شهریار بن جمشید رستمداری[۴] سیزدهمین فرمانروای

---

۱ . علویان طبرستان ، ص ۲۴۵ .

۲ . ابن اسفندیار کاتب از او به نام نانجین یاد کرده است (تاریخ طبرستان ، ص ۲۹۵) .

۳ . الکامل ابن اثیر ، ج ۶ ، ص ۱۹۸ .

۴ . تاریخ طبرستان ورویان ومازندران ، ص ۱۵ .

پادوسپانی رستمدار[1] شدّت گرفته ومنجر به جنگ میان طرفین وپیروزی استندار ابوالفضل فرمانروای رستمدار شده بود. اسپهبد شهریار به دنبال این شکست پا به فرار نهاد وخود را به ری رساند واز رکن الدوله حسن بن بویه مدد خواست. حسن بن بویه لشکری در اختیار وی نهاد وروانه طبرستان کرد. اسپهبد شهریار با کمک این لشکر بر اکثر نواحی طبرستان استیلا یافت وآل بویه از این طریق توانستند نفوذ خود را بر این سرزمین گسترش دهند[2].

رکن الدوله بعد از کسب این پیروزی علی بن کامه را که خواهرزاده اش بوده وظاهراً از امرای آذربایجان به شمار می رفت[3] به عنوان نایب خود در طبرستان منصوب کرد[4].

استندار ابوالفضل که حضور آل بویه را خطری جدّی برای خود می دانست به چاره اندیشی پرداخت وبرای استمداد از سید ثائری قاصدی به هوسم نزد وی فرستاد واز او دعوت کرد تا به رستمدار بیاید. سید این دعوت را پذیرفت وبه تجهیز قوا پرداخت وعازم رستمدار شد. استندار تا چالوس به استقبالش آمد واز وی خواست تا در آنجا فرود آید وسید پذیرفت. مردم چالوس مقدم او را گرامی داشتند وپیرامون وی گرد آمدند. پشتگرمی مردم چالوس باعث نگرانی حسن بن بویه گردیده وآن را خطری جدّی برای خود دانست، از این رو سپاهی به سرکردگی محمد بن الحسن معروف به ابن عمید را به آمل فرستاد تا علی بن کامه[5] را مدد رساند. در این میان الثائر باللّه واستندار ابوالفضل از ورود ابن عمید به آمل با خبر شدند وسید از چالوس حرکت کرد وبا استندار ابوالفضل به اتّفاق، متوجه آمل شدند ودر فرضه (لنگرگاه) تمنگا ده در مقابل لشکر آل بویه اردو زدند ودر جنگ سختی که میان طرفین روی داد لشکر آل بویه شکست خورد وعلی بن کامه وابن عمید از میدان جنگ گریختند وسیّد پیروزمندانه وارد آمل شد ودر سرای سادات اقامت گزید واستندار ابوالفضل در موضعی به نام خرمه رز واقع در بخش

---

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه ابوالفضل.

۲. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، صص۴۱۶ـ ۴۱۵.

۳. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۵۴.

۴. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه علی بن کامه.

۵. در تاریخ حبیب السیر نامی از علی بن کامه برده نشده است.

علیای آمل فرود آمد اما دیری نپایید که میان این دو متّحد پیشین اختلاف افتاد وسید چون دید بدون پشتگرمی استندار ابوالفضل نمی تواند در آمل ماندگار شود لاجرم به دیلم بازگشت[1].

سرنوشت استندار ابوالفضل

نصر بن حسن بن فیروزان زمانی که در دیلم قحطی افتاده بود به رستمدار آمد واسپهبد ابوالفضل استندار را به زندان افکند وچندان در حبس نگهداشت تا آن که بمرد[2]. مدت امارت استندار بر رستمدار چهارده سال بود[3].

خروج سوم الثائر باللّه[4]

موقعی که وشمگیر در نیشابور بود از منصور بن نوح سامانی برای تسخیر گرگان وطبرستان مدد خواست ومنصور چندین هزار مرد را به یاری وی فرستاد. وشمگیر توانست گرگان را از چنگ حسن بن فیروزان بیرون بیاورد. بازتاب این پیروزی وشمگیر باعث خشم وناراحتی رکن الدوله حسن بن بویه شد. لاجرم با سپاهی آراسته ومتشکّل از عرب وعجم وبا تجمّل وشکوهی بی نظیر متوجه طبرستان گردید. وشمگیر با شنیدن خبر این لشکرکشی فرار را بر قرار ترجیح داد وبه دیلم گریخت. دیالمه آن سامان از بیم آل بویه نه تنها او را حمایت نکردند بلکه از پذیرفتنش سر باز زدند. تنها روزنهٔ امیدش این بود که به هوسم برود تا به الثائر باللّه پناه ببرد. رکن الدوله تا چالوس او را دنبال کرد اما بدو دست نیافت. چه وشمگیر در این زمان از چالوس خارج ودر هوسم به سید ثائری

---

۱. تاریخ طبرستان، صص ۳۰۰ ـ ۲۹۹؛ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۵۵.

۲. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۸۲.

۳. همان منبع.

۴. در تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج ج ۴ ص ۱۹۰ آمده است که سیّد بین سال های ۳۳۷ و ۳۴۱ هـ ق سه بار بر آمل دست یافت که نخستین آن همراه استندار رویان بوده وبار دوم با وشمگیر وبار سوم با رکن الدوله دیلمی متحد گردید که ظاهراً اشتباه است چرا که رکن الدوله هیچگاه نشد که با سید ثائری واعقابِ او کنار بیاید وپیوسته در مقابل هم قرار داشتند، مضافاً همانطور که در صفحات قبل بیان شد نخستین خروج سید به سال ۳۱۶ هـ ق است نه سنه ۳۳۷ هـ ق. در کتاب یاد شده به هیچ منبع ومأخذی برای ادّعای فوق اشاره نگردیده است واگر هم اشاره شده باشد صفحهٔ آن نامشخّص می باشد.

پناهنده شده بود وبه قول ابن اسفندیار کاتب: «واگر نه سیّد را بودی دیالم بدست بازمی دادند».

سیّد او را در هوسم در حمایت خویش نگهداشت، تا آن که رکن الدوله از چالوس به آمل بازگشت، هنوز یک ماه از اقامت وی در آمل نگذشته بود که خبر درگذشت برادرش عماد الدوله علی بن بویه بدو رسید (۳۳۸هـق). رکن الدوله با شنیدن خبر مرگ برادر، طبرستان را ترك گفت وبه عراق رفت.

وشمگیر ثائر علوی را همراه گرفت ودر حالی که بسیاری از مردم گیلان ودیلمستان بر آندو جمع آمده بودند به اتفاق، به طبرستان لشکر کشیدند. وشمگیر ثائر باللّه علوی را به پاس حمایت های بی دریغی که از وی به عمل آورده وباعث نجات جان وپیروزی دوباره او شده بود در آمل نشاند وخود به گرگان رفت ونایبان خود را به بلاد مختلف طبرستان فرستاد.

سید ثائری در آمل همچنان روزگار را می گذراند تا آن که شیرج بن لیلی ووردانشاه با ابوالحسن علوی نواده ناصر کبیر همدست شده ومحمدبن دهری را که از یاران مورد اعتماد سید ثائری بود به سوی خود کشاندند وآنگاه بر کسان ویاران سیّد تاختند وبسیاری را بکشتند وشهر را غارت نمودند. سیّد تنها بماند وچون اوضاع را نامساعد دید شبانه آمل را ترك گفت وبه دیلم بازگشت[1].

ابن اسفندیار کاتب پس از شرح این ماجرا می نویسد: «کجااند اصحاب طریقت وارباب حقیقت تا در این تاریخ بعد از آن که سمر وخبر را بباصره، مطالعه فرمایند بصیرت برگمارند. چه طبرستان با آنکه کوکیاهیست(؟!!) از زمین، چندین ملوك وامرا وعلما را با چندین کوشش وکشش مآل جلال حال بکجا رسید واز آن امارات نه کشتی ماند واز آن عمارات نه خشتی.

کَأنْ لَمْ یَکُنْ بَیْنَ الحُجونِ إلی الصَفا — أنیسٌ وَلَم یَسْمُرْ بِمَکَّةَ سامِر[2]

رها نکرد فراق تو در ولایت وصل — نه راعی ونه رعیّت نه داعی ونه مُجیب[3]»

---

۱. تاریخ طبرستان، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۷.

۲. گویی میان حجون وصفا (هر دو، موضعی در مکّه هستند) همدمی نبود ودر مکه داستان سرایی وجود نداشت تا قصه پردازی کند.

۳. تاریخ طبرستان، ص ۳۰۱.

الثائر باللّه در میانده اوشیان[1]

الثائر باللّه بعد از این ماجرا به دیلم مراجعت نموده ودر میانده سکونت گزید وچندین مدرسه وخانقاه در آنجا بنا نهاد[2].

این سیّد بزرگوار عالمی یگانه، فاضلی شجاع، پرهیزگار ودین پرور بوده وجمع کثیری از مردم گیلان، دیلمان وطبرستان را که تا آن زمان در قلاع مستحکم ومناطق کوهستانی بودند به پیروی از اجداد کرام خود دعوت به اسلام کرد وآنان را که هنوز به دین پدران واجداد خویش بودند، به آیین اسلام هدایت نمود[3]. سیّد اقتدار خود را به حدّی رساند که پس از استیلای بر طبرستان به نام خود سکه زد[4].

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در باب تفاخر بنی هاشم وبنی امیه علویانی را که در دیلم، گیلان، طبرستان وگرگان به فرمانروایی رسیده واز مفاخر بنی هاشم به شمار

---

۱. میانده قریه ای است نسبتاً بزرگ واز نظر جغرافیائی در طول شرقی ۵۰ درجه وسی وسه دقیقه وعرض شمالی ۳۶ درجه و۵۶ دقیقه قرار دارد وتابع شهرستان رودسر می باشد ودر سال های اخیر در محدوده شهر چابکسر قرار گرفته ودارای آب لوله کشی، برق وتلفن می باشد.

قریه میانده ای که سید ظهیرالدین از آن نام می برد امروزه برجای نیست ومبدّل به باغ های چای ومرکبات شده وهیچ نشانی از ابنیه وآثار عهد سید ظهیرالدین در آن باقی نیست چیزی که هست اهالی محل، آنجا را کهنه میانده می نامند. بقعهٔ الثائر باللّه که دارای محوطه نسبتاً وسیعی است وقسمت اعظم آن قبرستان می باشد حدّ فاصل بین میانده عصر سید ظهیرالدین ومیانده امروزی است.

رابینو سفرنامه نویس انگلیسی که در فاصله سالهای ۱۹۰۶ و۱۹۱۲ میلادی با عنوان کنسولیاری دولت بریتانیا در رشت بسر می برد، طی بازدیدی که در مدت مأموریتش از این محل به عمل آورد می نویسد: «میانده در ۱۲۸۰۰ متری آبگرم سخت سر (رامسر امروزی) وسه کیلومتری سفید تمیشه (سفیدتمشک) مخفی شده است وکنار رودخانه ای به همین نام قرار دارد. صیدگاه های رودخانه، وقف سید جعفر است که در همین دهکده مدفون است.» (تاریخ گیلان، ص ۴۲۴).

۲. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۵۵ .

۳. سادات متقدمه گیلان، صص ۵۰۱ـ۵۰۰ .

۴. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه ثائر به نقل از طبقات سلاطین.

می‌آمدند نام می برد ومی نویسد: بنی هاشم گویند: از میان ما مردانی بی نظیر برخاستند که امیران دیلم بودند از قبیل ناصر کبیر حسن الأطروش که مردم دیلم به دست او مسلمان شدند وناصر صغیر احمد بن یحیی بن الحسن بن القاسم بن ابراهیم بن طباطبا وبرادرش محمد بن یحیی ملقب به المرتضی وپدرش یحیی بن الحسن ملقب به الهادی وثائر جعفر بن محمد[1] که همه شان در طبرستان، گیلان، گرگان، مازندران ودیگر ممالک امارت داشتند وصد وسی سال مالک این نواحی بودند وبه نام شان سکه ها زدند وبر منابر به نام ایشان خطبه ها خواندند. با سامانیان جنگیدند وسپاه شان را شکست دادند وامرای ایشان را کشتند. هر یک از ایشان در مقایسه با ملوك بنی امیه، برتر ووالاتر وحکومتشان بادوام‌تر بوده وبیش از دیگران رعایت عدل وانصاف می کردند. آنان پرهیزگارترین مردم بودند ونسبت به انجام امر به معروف ونهی از منکر بیشترین تشویق را می نمودند[2].

مؤلف تاریخ حبیب السیر می نویسد: «سید به جانب گیلان بازگشت ودر ولایت شاه کلمه رود[3] به قریه میانده ساکن شده بقاع خیر در انداخت»[4].

سید ظهیر الدین می گوید: «مقام سید در ولایت سیاهکله رود به قریه میانده بوده است وآن قریه در میان کوه واقع است»[5].

ضرب سکه به نام الثائر باللّه

مؤلّف کتاب گاو بارگان پادوسپانی می نویسد: «در مجموعه مسکوکات نگارنده سکه ای از ثائر باللّه وفرزندش مهدی که به سال ۳۳۵هـ‌ق ضرب شده وسکه ای دیگر نیز به نام ابوالفضل جعفر بن محمد بن رسول اللّه الثائر باللّه که به سال ۳۴۱هـ‌ق در هوسم ضرب شده موجود می باشد».[6] در طبقات سلاطین اسلام نیز آمده است که این سیّد به

---

۱. در این کتاب یعنی در کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید الثائر باللّه جعفر بن محمد از فرزندان ناصر کبیر به شمار آمده است که‌اشتباه‌می باشد.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، صص۲۸۶ـ۲۸۵.

۳. مقصود همان سیاه کله رود است که امروزه سیاهکلرود تلفظ می شود.

۴. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص ۴۱۶.

۵. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۵۵.

۶. گاو بارگان پادوسپانی، ص ۳۳.

نام خود، سکه ضرب نموده بود[1].

بندار وزیر الثائر بالله

سیّد وزیری داشت که او را بندار می گفتند. وی در هوسم خانه وکاشانه داشت تا آن که دچار حریق شد وبا خاك یکسان گشت. این وزیر که رابطه اش با المؤیّد بالله هارونی (مدفون در لنگای تنکابن) حسنه نبود، آتس سوزی را به او نسبت داد وگفت: «این گنه کار دروغزن، سرای مرا ویران ساخت»[2].

به المؤیّد بالله خبر دادند که بندار وزیر الثائر بالله در بارهٔ تو چنین سخنی بر زبان رانده است. مؤیّد آنرا باور نکرد، اما گروهی شهادت دادند که بندار مؤیّد را مسبّب آتش زدن خانه اش دانسته است. مؤیّد شهادت آنانرا باور کرد وگفت: پروردگارا جانش را به مرگ ناگهانی بگیر ووقت مردن، از ادای شهادتین محرومش گردان.[3] گویند چندی نگذشت بندار به مرگ ناگهانی بمرد ولحظهٔ مرگ شهادتین بر زبان نراند واو را دیدند که به قفا افتاده وبدون وصیّت وتوبه از دنیا رفته است[4].

سرنوشت الثائر بالله

همان طور که قبلاً بدان اشاره شد، سیّد بعد از آن که نتوانست به استخلاص قطعی طبرستان دست یابد، در میانده که در آن عهد از توابع ولایت سیاهکلرود بود اقامت گزید. سادات گیلان ودیلمان پیرامون او جمع شده وبا وی متّفق بودند، امّا سیّد غلامی داشت عمیر نام که با مخدوم خویش بنای ناسازگاری وسرپیچی از دستورات او گذاشته واز ربقه اطاعت وی خارج گشته بود. سادات وگیلانیان که تا این تاریخ با او اتّفاق داشتند رهایش کرده وپیرامون عمیر جمع آمدند. بالنتیجه خانمان سیّد وفرزندانش تاراج شد وبه دنبال آن، سیّد، دیده از جهان فرو بست وبه جهان ابدیّت پیوست. مردم که از اعمال ناصواب سادات آزرده خاطر شده بودند از ایشان کناره گرفته وعقیده شان نسبت به

---

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه علویان طبرستان.

۲. إنّ هذا العاصي الكاذبَ خَرَبَ داري.

۳. اللّهمّ خذه مفاجاةً ولا تَرزُقْهُ الشهادةَ عنْدَ مَوته.

۴. سادات متقدمه گیلان، ص ۵۷۰.

آنان سست گشت[۱]. در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا سیّد ثائری به مرگ طبیعی از دینا رفته است؟ در هیچ منبع تاریخی کمترین اشاره‌ای به قتل یا مسموم شدن سیّد نگردیده است.

مؤلّف تاریخ حبیب السیر می‌نویسد: «سیّد... به وقت حلول اجل طبیعی داعی حق را لبّیک اجابت گفته به جنّات عدن منزل ساخت وبعد از صعود الثائر باللّه علوی به درجات اخروی تا زمان ظهور سید قوام الدین هیچ کس از سادات صاحب سعادات در طبرستان مالک تاج ونگین نگشت...»[۲].

ابن اسفندیار کاتب که از این سیّد به نام سیّد ابوطالب الثائر ملک طبرستان یاد می کند در باره‌اش چنین می‌نویسد: «السیّد امام ابوطالب الثائر ملک طبرستان ایشان پنج برادر بودند وجدّ ایشان را حسین الشاعر گفتند برادر ناصر کبیر بود وپدر او را محمد الفارس گفتند دختر ناصر را داشت. غلام وخدمتکاری بود او را عُمیر نام، بعد از آنکه گیل ودیلم وطبرستان را از سادات بتغلّب بازگرفتند، این غلام نیز در او عصیان کرد وبگیلان شد وآنچه از آن او بود بتاراج داد ومردم گیلان بدو جمع شدند وسیّد را بازگذاشته می گوید:

یا آلَ یاسینَ أمرُکُم عَجَبٌ بَینَ الوَرىٰ قَدْ جَرَتْ مَقادیرُهُ
لَمْ یَکْفِکُمْ فی حِجازِکُم عُمَر حَتّىٰ بجیلان جاءَ تَصْغیرٌ[۳]

حکومت این علوی را می‌توان آخرین دولت علویان در ایالات جنوبی دریای خزر دانست. چه در اواخر امارت او اختلافات بسیاری میان نوادگان امام حسن وامام حسین عليهما السلام یا به تعبیر دیگر سادات حسنی وسادات حسینی پدیدار شد ونیز محتملاً بروز فساد در میان بعضی از ایشان وهمچنین اقتدار روزافزون آل بویه در این سرزمین سبب

---

۱. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۵۵.

۲. تاریخ حبیب السیر، ج ۲ جزء چهارم، ص ۴۱۶.

۳. ای آل یاسین (خاندان پیامبر)! کار شما مایهٔ شگفتی است که در میان مخلوقات خدا سرنوشت‌تان چنین رقم زده شد. آیا رفتار عمر با شما در حجاز برای شما بسنده نبود که در گیلان دچار کسی شدید که نامش مصغّر عمر است؟ (عمیر مصغّر عمر) تاریخ طبرستان، ص ۱۰۶.

گردید که در علویان آن نیروی شگرف گذشته باقی نماند.[۱] گرچه امارت در دودمان سید ثائری برای مدتی برقرار ماند ونیز چندتن از نوادگان علویان حسنی در گوشه وکنار طبرستان ظهور نمودند وبر قسمتی از آن ناحیه امارت کردند، امّا از زمان مرگ سیّد ثائری تا ظهور سادات مرعشی مازندران یعنی تا اواسط قرن هشتم هـق را می توان دورهٔ فترت علویان به شمار آورد.

گویند: یکی از سادات نزد ملک رویان رفت تا نیازش را برآورده کند، اما ملک بدو اعتنایی نکرد. سیّد خطاب به او گفت: آباء واجداد شما ما را به امامت قبول داشتند وجان ومال فدای شان می کردند وشما به اندك سهمی با ما مضایقه می کنید؟ نمی دانم علّت چیست؟ ملک در جواب گفت: سیّد راست می گوید. اما وقتی که پدران سیّد پدران ما را دعوت می کردند پدران شما اهل دین واسلام بودند وپدران ما در کفر وجهل. چون طریقه پدران شما را در مقام عدل وانصاف وراستی دیدند ودانستند طریقی مستقیم است که ایشان برآنند، از ایشان اسلام قبول کردند ومطیع گشتند وسر وجان فدا کردند. اکنون شماها برخلاف سنّت حسنهٔ پدرانتان سلوك دارید وما همان طریقه از پدران شما قبول کردیم وترك نکردیم وهم بر آن راسخ ومستقیم می باشیم. شما لازم است که تبع آن باشید[۲].

تاریخ درگذشت الثائر بالله

در بارهٔ تاریخ درگذشت الثائر بالله اختلاف است. جلال الدین سیوطی در کتاب خود تحت عنوان تاریخ الخلفاء می نویسد: ثائر در سال ۳۴۵هـق درگذشت[۳]

مؤلف ریاض الأنساب نیز معتقد است که سید ثائری به سال ۳۴۵هـق وفات یافت[۴] وعبدالواسع صاحب تاریخ یمن نیز بر همین عقیده است[۵].

در عمدة الطالب نیز به نقل از «البحر الزخار» تاریخ درگذشت سیّد ۳۴۵هـق

۱. علویان طبرستان، ص ۱۰۹.

۲. سادات متقدمه گیلان، صص۵۱۱ـ۵۱۰.

۳. علویان طبرستان، ص ۲۴۵.

۴. سادات متقدمه گیلان، ص ۵۰۶.

۵. همان منبع، صص۵۰۳.

آمده است[1] .

ظاهراً ابن خلدون سال درگذشت ثائر را ۳۵۵هـ ق می داند . گرچه انطباق آن با الثائر باللّه علوی مورد تردید بوده واین نویسنده ثائر را برادر ابوجفر محمد بن ابی الحسن معروف به صاحب قلنسوه دانسته است . اما از فحوای سخنش می توان دریافت که مقصود وی همان الثائر باللّه علوی است . چه در تاریخ ابن خلدون در دنبالهٔ فصل امارت علویان طبرستان پس از ناصرالأطروش چنین آمده است : « ... تا آنکه صاحب قلنسوه درگذشت ومردم با برادرش ملقّب به الثائر بیعت کردند . ثائر در دیلم اقامت گزید وآنگاه به گرگان یورش برد . رکن الدوله که در آنجا حضور داشت ابن عمید را به مقابله با او روانه کرد وثائر شکست خورد ودر دیلم اقامت گزید وملوك عجم به نام او خطبه خواندند تا آنکه به سال ۳۵۵هـ ق پس از سی سال حکومت درگذشت ومردم با برادرش حسین بن جعفر ملقّب به ناصر بیعت کردند... »[2] .

سید ظهیر الدین مرعشی ۳۵۰ هـ ق را سال خروج الثائر باللّه می داند ومی نویسد : « ... امّا کار ایشان را بسیاری وقع نبود تا در سنهٔ ۳۵۰ از گیلان ودیلمان الثائر باللّه خروج نمود»[3] .

ظاهراً تاریخ فوت ثائر علوی بعد از ۳۵۰ هـ ق است چه وی به سال ۳۳۸هـ ق همراه وشمگیر برای آخرین بار خروج کرد ومقارن با فوت رکن الدوله حسن بن بویه به طبرستان لشکر کشید وپس از استیلای بر طبرستان در آمل که در آن روزگار مرکز حکومت این سرزمین به شمار می آمد استقرار یافت[4] وبه قول ابونصر سهل بخاری مؤلّف کتاب النسب دوازده سال از جیلان تا استراباد را مالک شد[5] بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که سیّد تا ۳۵۰ هـ ق در طبرستان بود وبعد از آن که شیرج بن لیلی وورادنشاه با ابوالحسن علوی نواده ناصر کبیر همدست شده وبر کسان سیّد تاختند وبسیاری را کشتند وشهر را غارت نمودند ، سیّد شبانه آمل را ترك گفت وبه دیلم

---

۱ . عمدة الطالب ، ص ۳۴۳ .

۲ . تاریخ ابن خلدون ، ج ۴ ، ص ۳۷ .

۳ . تاریخ طبرستان ورویان ومازندران ، ص ۱۵۳ .

۴ . تاریخ طبرستان ، ص ۳۰۰ .

۵ . سادات متقدمه گیلان ، ص ۵۰۰ .

بازگشت [۱] ودر میانده اوشیان اقامت گزید وچندین مدرسه وخانقاه بنا نهاد[۲]. با این احتساب، اگر مدّت اقامت وی را در میانده برآن بیفزاییم قطعاً تاریخ مرگ وی بعد از سال ۳۵۰هـ‌ق خواهد بود. العلم عند اللّه.

بقعه الثائر باللّه



بقعهٔ الثائر بالله واقع در میانده

این بقعه در میانده واقع است. همان طور که قبلاً توضیح داده شد میانده در عهد سید ظهیرالدین در قسمت علیای بقعهٔ ثائر علوی ودر میان کوه قرار داشت واکنون از آن

۱. تاریخ طبرستان، ص ۳۰۰.

۲. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۵۵.

قریه هیچ اثری مشهود نیست ومیانده امروزی در قسمت سفلای بقعه واقع است. بقعه ومحوطه آن در دامنه کوه جنگلی ودر بلندی مشرف به قریه قرار دارد. این محوطه که بخش اعظم آن قبرستان است دارای شیب ملایم می باشد ومسجدی نوساز در ضلع شمال شرقی آن قرار دارد.

سید ظهیرالدین که در عهد سلطان محمد کیا داروغه ولایت سیاه کله رود (سیاهکلرود امروزی) بود می نویسد: «آثار عمارت سید از مدارس ومساجد وخانقاه اکنون در آن مقام ظاهر است وقبر مبارك او هم در ذیل آن قریه (میانده) است وقفی که بر آن مشهد مبارك کرده اند حالیاً برجای است. مؤلف حقیر روضه مبارك را عمارت وکاتب را ومتولی را نصب نموده...»[1].

بنای بقعه قدیمی است ودرازای آن با ایوان ۱۱ متر وپهنای آن ۸ متر است. در ورودی در قسمت شمالی بقعه قرار گرفته است. ایوان شمالی که نسبتاً تازه ساز می باشد به درازای ۸ متر وپهنای ۲متر است.

در جلو ایوان شمالی جداری مشبک چوبین به طول ۱۱ متر است که به شش قسمت اصلی تقسیم می شود. در ورودی مشبک ایوان در میان این قسمت هاست.

در ورودی جدار مشبک به طرف رواق به پهنای ۱۳۴ سانتی متر باز می شود واین رواق با همین پهنا چهار طرف بنای بقعه می گردد.

در ورودی اصلی بقعه در رواق شمالی است وشامل چهار قسمت اصلی است. دور در کنده کاری وقاب گره مثلثی شکل است وبالای آن مشبک کاری است. این در دو لنگه وبلندی آن ۱۶۳ وپهنای صدوده سانتی متر است. هر لنگه شامل ۱۲ قسمت ستاره ای شکل ونظیر کار قاب وگره است.

کلاه چهارچوب بسیار زیباست وکنده کاری دارد واین عبارات بر آن دیده می شود: «عمل استاد علی بن استاد ابراهیم تنهجانی غفر اللّه ذنوبه. مشهد المبارك المهیمن امیر اعظم ابوجعفر[2] الثائر الحسینی نوّر اللّه قبره بتاریخ اثنی واربعین وثمانمائة

---

۱. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۵۵.

۲. قبلاً توضیح داده شد که ابو جعفر کنیهٔ الثائر باللّه نیست وکنیه اش ابوالفضل است ودر کتب تاریخ وانساب، اشاره به کنیه «ابوجعفر» بدان نشده است واین که بر آستان بقعه مبارکه «ابوجعفر الثائر» نوشته شده است مستند تاریخی ندارد ومیان تاریخ کنده کاری (۸۲۴هـ)←

(۸۴۲هـ) به اشاره سید محمد ویحیی قاضی ونایب احمد. کاتب الحروف حاجی محمد.

درازای حرم ۳۷۰ وپهنای آن ۳۳۰ سانتی متر است. در وسط بنا ستون چوبین قطوری است که سرکشی بر ستون آن تکیه زده است وسقف واشان کشی وپل کوبی با درزپوش است. روی تخته های پل کوبی سقف، گل وبوته هایی نقاشی شده که قدیمی به نظر می رسد.

دیوارهای حرم آجری است وروی آنرا سفیدکاری کرده اند.

ازاره[1] کاشی شش ضلعی آبی رنگ قدیمی به بلندی هفتاد سانتی متر بر دیوارهای حرم است، قطر این کاشی های شش ضلعی نه ودرازای هر ضلع شش سانتی متر است.

صندوق مرقد از چوب آزاد وکنده کاری است. درازای آن ۲۲۰ وپهنایش ۱۰۰ وبلندی آن ۷۸۶ سانتی متر است وبر پایه ای چوبین به بلندی ۱۵ سانتیمتر قرار گرفته است. دو بدنه صندوق شامل سه قسمت اصلی است که وسط هر دو قسمت دو حاشیه کنده کاری دارد، سر وته صندوق شامل یک قسمت اصلی ودو حاشیه در اطراف است.

بر حاشیه بالای بدنه شمالی بخشی از آیات سوره یس حک شده است:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم یس والقرآن الحکیم ... تا لقد حقّ القول علی أکثرهم»

بر حاشیه بالای بدنه شرقی: «فهم لایؤمنون ... تا الی الأذقان فهم»

بر حاشیه بالای بدنه غربی: «مقمحون وجعلنا من بین أیدیهم ... تا من اتّبع الذکر وخشی الرحمن»

وبر بالای بدنه غربی: «بالغیب فبشّره بمغفرة ... تا ما قدّموا وآثارهم»

بر وسط بدنه شمالی این عبارات با خط نسخ حک شده است: «أمَرَ هذا الصُنْدُوقَ السُلطانُ الأعظَمُ محمّد سلطان خُلِّدَتْ سلطنتُهُ، هذا المرقدُ المنوّرُ ومشهدُ المعطّر

← وتاریخ وفات سیّد ثائری که حدوداً در سال های بعد از ۳۵۰هـ.ق رخ داد پنج قرن فاصله است وبعید نیست که این فاصله زیاد سبب شده باشد که کنیه ابوجعفر امیرکا الثائر فی اللّه پسر همین جعفر بن محمد الثائر باللّه اشتباهاً به جای ابوالفضل که کنیهٔ پدر است نوشته شود.

۱. ازاره آن قسمت از دیوار اطاق یا ایوان که از کف طاقچه تا روی زمین باشد (لغت نامهٔ دهخدا ذیل واژه ازاره).

امامزاده سید ابوجعفر ثائری طَیَّبَ اللّهُ مَضْجَعَهُ في تاریخِ سنة خمس وخمسین وثمانمائة» (=۸۵۵).

دو طرف در ورودی بقعه دو ستون چوبین است. این عبارات بر ستون سمت راست خوانده می شود:

عمل استاد قلی نوبنجنی با اخوان محمد کاظم کاتب بن مرحوم حسین حاج ملاّ صادق ابن میر محمد رضا سنه ۱۳۱۹.

عبارات زیر ستون سمت چپ نوشته شده است: «عمل خیر الزوّار استاد قلی با اخوان محمد کاظم کاتب الطالقانی، التاریخ ۱۳۱۹ در عهد سلطنت مظفرالدین شاه. خادم استاد رضا».

در بالای سرکش ایوان این عبارت با خط نسخ وقلم ومرکب نوشته شده است:

«روزگـــار نامناســـب آدم ناســازگــار گه ز دست چرخ نالم گه ز دست روزگار»

حرّره خیر الزوّار استاد قلی واستاد کاظم واستاد عبدالله، از همه التماس دعا داریم. ما رفتیم خدا حافظ خدا حافظ خدا حافظ سنه ۱۳۱۹. بر تخته پهلوی در نظیر این عبارت آمده است[1].

قدیمی ترین سنگ قبر گورستان بقعه آقا سید جعفر الثائر باللّه سنگ قبر زیر است:

وفات مرحوم مبرور میر مراد ولد مرحوم میر ولد ۱۰۴۵

رحم کن (بر من و) بیفاتحه از من مگذر بهر یک فاتحه (من) خاك رهت گردیدم

نشانه ها: مهر وتسبیح وشانه[2].

فرزندان الثائر باللّه

در منابع تاریخی از دو پسر الثائر باللّه یاد شده است که یکی از آن دو، الثائر في اللّه ودیگری سید مهدی می باشد ودختری نیز داشت که همسر ابوعبداللّه الداعی بوده است.

۱ ـ الثائر في اللّه (امیرکا)

سید حسین بن الثائر باللّه ملقّب به امیرکا است[3] یکی دیگر از القاب وی الثائر فی

---

۱. نقل واقتباس از آستارا تا استار باد، ج ۲، صص ۳۳۳ ـ ۳۳۲.

۲. از آستارا تا استارآباد، ج ۲، ص ۳۳۳.

۳. سادات متقدمه گیلان، ص ۵۲۱.

اللّه بوده وکنیه اش ابوجعفر می باشد[۱].او را امیرك[۲] ومیرکا نیز می نامند. ظاهراً امیرکا، امیرك ومیرکا مخفف امیرکیا ومیرکیا است[۳].سید حسین پس از وفات پدر جانشینش شد[۴] وبا مردم به عدل وانصاف رفتار می کرد. صاحب علم وهنر وفضل ودانش ومروّت بود وخلقی نیکو داشت. وی این صفت را از پدران ونیاکان خویش به ارث برده بود، به حدی که مردم خود را فدایی او می دانستند[۵].

الثائر في اللّه وابو عبداللّه الداعی

ابو عبداللّه محمد بن حسن بن قاسم مشهور به المهدی لدین اللّه، القائم بحقّ اللّه معاصر با معزّالدوله دیلمی است. هنگامی که معزّالدوله در اهواز اقامت داشت جمعی از دیلمیان گرد ابوعبداللّه جمع آمده وبا وی بیعت کردند واین باعث ناخشنودی معزّالدوله شد وبه فرمان وی دستگیر وزندانی گردید. ابوعبداللّه مدّت درازی در زندان بماند تا آن که ابراهیم بن کاسک دیلمی به شفاعت برخاست وسیّد را از زندان نجات بخشید واو را با خود به کرمان برد. امیر کرمان این علوی را به زندان افکند. امّا سیّد موفق به فرار شد وبه منوجان از توابع مکران رفت ودر آن دیار جماعتی از زیدیه با وی بیعت کردند. حاکم آن ناحیه بعد از آن که از این بیعت با خبر شد او را دستگیر نمود وبه عمان فرستاد ودر آنجا نیز جمعی از زیدیه پنهانی با او بیعت کردند، ولی این بیعت فاش شد.والی عمان او را به چنگ آورد وبه بصره فرستاد وسیّد دو سال در آنجا بماند ودر طول این مدّت جماعتی از مردم گیل ودیلم که در آن دیار اقامت داشتند با وی بیعت نمودند. در این زمان سید اجازه سفر حج یافت واز طریق اهواز موفّق به زیارت بیت اللّه الحرام شد ودر راه بازگشت وارد بغداد گردید ودر آنجا به تدریس پرداخت، امّا طولی نکشید که آهنگ سفر دیلم کرد وهمراه فرزندش به طبرستان آمد واز آنجا به هوسم رفت وماندگار شد ودعوی امامت نمود ومهیّای خروج گردید وشمار زیادی از دیالمه با او بیعت

---

۱. الکامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۳۵.

۲. همان منبع.

۳. سادات متقدمه گیلان، ص ۶۶۵.

۴. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۱۴۲.

۵. سادات متقدمه گیلان، ص ۵۲۱.

نمودند[۱].

سیّد روزگار را با عسرت وتنگدستی می گذراند چنان که به اندکی ماهی وبرنج اکتفا می کرد. زهد وعبادتش به مرتبه ای رسید که او را لقب المهدی لدین اللّه، القائم بحق اللّه دادند[۲].

موقعی که او سرگرم تجهیز سپاه به جانب طرطوس بود، دیلمیان آمادگی خود را برای شرکت در این لشکرکشی اعلام کردند. امیرکا ابن ابی الفضل الثائر باللّه که در هوسم اقامت داشت بر ضدّ او قیام کرد وخود را مهیّای جنگ با او نمود[۳] ودر سال ۳۵۸ هـ ق میان طرفین جنگ سختی رخ داد که در آن جمع کثیری از مردم دیلم وگیلان به قتل رسیدند وابوعبداللّه به دست امیرکا گرفتار آمد ودر قلعه ای زندانی شد[۴].

دیلمیانی که نسبت به ابوعبداللّه وفادار بودند، در صدد برآمدند امیرکا را به قتل برسانند. امیرکا چون وضع را وخیم دید نسبت به ابوعبداللّه روش ملایم تری اتّخاذ نمود وضمن پوزش خواهی، ابوعبداللّه را از زندان آزاد کرد وخواهر خود را به زنی به او داد وبدین ترتیب ابوعبداللّه در محرّم سال ۳۵۹ هـ ق از زندان آزاد شد وبه ریاست وامارت خویش بازگشت وامیرکا سپهسالار سپاه وی شد[۵].

هنوز چند ماه از ریاست ابوعبداللّه نگذشته بود که مرگ او فرا رسید ودر سن ۵۵ سالگی درگذشت[۶].

گویند: مرگ وی طبیعی نبوده وهمسرش به تحریک برادر خود امیرکا او را مسموم کرد وکشت[۷].

پس از مرگ ابو عبداللّه، کار امیرکا بالا گرفت وچون منازعی نداشت بیشتر نواحی

---

۱. علویان طبرستان، صص ۱۱۱ ـ ۱۱۰.

۲. همان منبع.

۳. همان منبع.

۴. الکامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۳.

۵. الکامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۳؛ علویان طبرستان، ص ۱۱۱.

۶. علویان طبرستان، ص ۱۱۲.

۷. علویان طبرستان، ص ۱۱۲؛ تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۱۴۲.

اطراف هوسم در قلمرو امارت او قرار گرفت وبا مردم به عدل وانصاف رفتار می کرد[۱] گویند: وی در آغاز نقیب ملاط وبعضی نواحی گیلان بود وسپس امیر وفرمانروای این نواحی شد[۲].

قتل الثائر فی اللّه (امیرکا)

امیرکا بعد از مرگ ابو عبداللّه عمر چندانی نکرد. هنوز چند ماهی از امارتش نگذشته بود که با مخالفت ابو محمد الناصر خواهرزاده ابوعبداللّه روبرو شد. این ابو محمد الناصر مدافع طریقهٔ دائی خویش بود لذا در صدد قتل امیرکا برآمد واو را کشت. قتل وی بین سالهای ۳۶۱ و۳۷۰ هـ.ق اتّفاق افتاد[۳]. قبر او در هوسم (رودسر) است[۴].

فرزندان الثائر في اللّه

الثائر في اللّه (امیرکا) ظاهراً دو پسر داشت که نام یکی محمد[۵] ودیگری علی بود. برای محمد فرزندی در تاریخ ثبت نشده است اما علی فرزندی به نام احمد داشت[۶]. از سرگذشت پسران امیرکا هیچ اطلاعی در دست نیست.

۲ ـ سید مهدی ابن الثائر باللّه

یکی دیگر از فرزندان سید ابوالفضل الثائر باللّه سید مهدی است که به سال ۳۳۵هـ.ق به نامش سکه ضرب شد، بنا به گفتهٔ مؤلّف کتاب گاو بارگان پادوسپانی، این سکه نزد وی موجود است[۷]. از احوال این سید نیز اطلاعی در دست نیست.

الثابت باللّه بن سید مهدی (الثائر باللّه دوّم)

این سیّد بزرگوار ودانشمند نواده سید ابوالفضل الثائر باللّه است ونامش سید

---

۱. سادات متقدمه گیلان، صص ۵۰۰ و ۵۲۴.

۲. همان منبع.

۳. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۱۴۲.

۴. سادات متقدمهٔ گیلان، ص ۶۶۵.

۵. طبقات اعلام الشیعة والعیون في سادس القرون، صص۴۶ و۴۷.

۶. همان منبع.

۷. سادات متقدمه گیلان، ص ۵۳۰.

حسین ولقبش الثابت باللّه یا الثائر باللّه دوّم می باشد[۱].

وی معاصر شیخ مفید ودر زمرهٔ شاگردان علم الهدی سید مرتضی وشیخ ابوجعفر الطوسی (شیخ طوسی) به شمار می آمد ودر مجلس درس شان حاضر می شد[۲].

علامه مجلسی در بحارالأنوار به نقل از ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن ابی القاسم العلوی الشعرانی می نویسد:

سید ثائر، الثائر باللّه، پسر مهدی پسر الثائر باللّه حسینی گیلانی زیدی مذهب بود ودعوی امامت زیدیه کرد. وی در گیلان خروج نمود اما چندی بعد از مذهب زیدیه دست کشید وپیرو مذهب شیعه امامیه اثناعشریه شد. سیّد اجازه روایت داشت وادعا می کرد که خدمت امام مهدی (عج) رسیده واز آن حضرت احادیثی روایت نموده است[۳].

الثابت باللّه بعد از عمّ خود الثائر فی اللّه ملقب به امیرکا به حکومت رسید وظاهراً مرگ او بعد از سال ۴۰۰ هـ ق اتفاق افتاد. وی عالمی یگانه وفقیهی آگاه بود ودر عهد بهاء الدوله پسر عضدالدوله دیلمی می زیسته است[۴].

از تاریخ تولّد، وفات ومدّت عمر آن سید جلیل القدر علی التحقیق اطلاعی در دست نیست اما آنچه از تجارب الأمم به دست می آید این است که سال ۳۸۸هـ ق اواسط ریاست این سید بزرگوار بوده است[۵].

---

۱. سادات متقدمه گیلان، ص ۵۳۰.

۲. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳. «السیدُ الثائرُ الثائرُ باللّه الحسيني الجيلي كان زيدياً وادّعى إمامة الزيديّة وخَرَج بجيلان ثُمّ استَبْصَرَ فَصارَ إماميّاً وَلَهُ روايَةُ الأحاديث وَادّعى أنّهُ شاهَدَ الامْرِ وكانَ يَرْوي عَنْهُ أشْياء». (بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۲۱۴).

۴. بهاء الدوله همان است که به ابو احمد الموسوی پدر شریف سید رضی وعلم الهدی سید مرتضی لقب نقیب داد وبه نقابت علویان در عراق برگزید. (الکامل فی التاریخ، ← ← ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۲۵) ودر سال ۳۹۶هـ ق بهاءالدوله، شریف سید رضی را نقیب طالبیّین عراق قرار داد واو را ملقّب به رضی نمود وبه برادرش لقب مرتضی داد. (الکامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۲۹).

۵. سادات متقدمه گیلان، ص ۵۳۵.

سادات مؤیدی رامسر

المؤيّد بالله

المؤيّد بالله عضدالدوله ابوالحسین[1] از سادات حسنی ویکی از پیشوایان مبرز زیدیه است که در دیلم ظهور کرد. گویند: در میان سادات آل الرسول ﷺ از لحاظ شرایط امامت زیدیه سیدی جامع تر از وی وبرادرش الناطق بالحق ابوطالب یحیی خروج نکرد. این دو، به برادران هارونی معروفند[2]. سید ابوالحسین در دیلمان مردم را به سوی خویش دعوت کرد ومردم گیل ودیلم دعوتش را پذرفتند. وی در آغاز نزد دایی خویش ابوالعباس[3] در بغداد به فرا گرفتن دانش پرداخت وپس از آن به قاضی القضاة عبدالجبار همدانی پیوست واز محضر وی دانش ها آموخت، تا آن که از تحصیل فراغت یافت وبه نهایت رسید[4]. سیّد در پارسایی وتقوی برتر از همگنان بود. گویند: شبی بعد از خفتن مردم، به درگاه استاد خویش قاضی القضاة عبدالجبّار همدانی که خفته بود آمد، بیدارش کردند وگفتند: سید ابوالحسین آمده است. گفت: او را به درون آرند. سید وارد شد ومسأله ای را از استاد پرسید. در جواب گفت: این موقع شب برای همین آمدی؟ گفت: آری، از آن بیم داشتم امشب وفات رسد ودر دین شاكّ بوده باشم

---

۱. عضدالدوله ابوالحسین احمد بن الحسین بن هارون بن الحسین بن محمد بن هارون بن محمد بن القاسم بن الحسن بن زید بن الامام حسن بن علی بن ابی طالب ﷺ. (عمدة الطالب، ص ۹۳).

۲. تاریخ طبرستان، ص ۹۸.

۳. عمدة الطالب، ص ۹۳.

۴. تاریخ طبرستان، ص ۹۹.

وبه شبهت[۱] .

این سیّد بزرگوار بعد از آن که بر دیلمان استیلا یافت در آنجا مقیم شد[۲] وطالبان علم ودانش از اکناف عالم به سویش سرازیر شدند تا از محضر او کسب فیض کنند[۳] .

وی عالم نحو ولغت، جامع احادیث از درایت وروایت وفقیهی آگاه به علم اهل بیت ﷺ بود[۴] وکارش چنان بالا گرفت که نزد استاد خویش قاضی القضاة عبدالجبار همدانی فرستاد واو را به بیعت با خود دعوت کرد[۵] .

سیّد چندین اثر وتألیف از خود بر جای گذاشت که تا چند قرن بعد مورد استفاده واستناد ومراجعه طالبان علوم دینی وپیشوایان مذهبی قرار می گرفت . مشهورترین این آثار عبارتند از : کتاب التجرید، کتاب الشرح، کتاب البلغة، کتاب النصرة، کتاب الإفادة ودیوان اشعار که مجلدی قطور است[۶] .

سید ابوالحسین المؤیّد باللّه در آمل به دنیا آمد ودر سنه ۳۸۰ هـ ق خروج کرد[۷]. خروج وی در عهد صاحب بن عبّاد بود وابوالفضل ناصر به مقابله با او برخاست و ۸۰ تن از لشکریانش را کشت واو را هم اسیر کرد وبه بغداد فرستاد وپس از مدتی اسارت آزاد شد وبه ری رفت وچندی بعد عازم آمل گردید ودر آنجا رحل اقامت افکند وسرانجام به دنبال مکاتبات زیاد مردم کوهستان دیلم ووعده همه نوع مساعدت ویاری به دیلم آمد. تا آن که در نهم ذیحجه سنه ۴۱۱ هـ ق دیده از جهان فرو بست[۸] . روز بعد یعنی روز دوشنبه مصادف با عید اضحی در خانه اش واقع در لنگا (از توابع تنکابن) به خاك

۱ . تاریخ طبرستان، ص ۹۹ .

۲ . رابینو می گوید: «سید ابوالحسین المؤیّد باللّه که در دیلمان به تبلیغات دینی می پرداخت دهکده لنگا را متصرّف شد ومقرّ خود قرار داد... » . (از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۸۵، به نقل از متن انگلیسی سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۲۵).

۳ . تاریخ طبرستان، ص ۱۰۱ .

۴ . علویان طبرستان ،ص ۱۱۳ .

۵ . تاریخ طبرستان، ص ۱۰۱ .

۶ . همان منبع، ص ۹۸ .

۷ . عمدة الطالب، ص ۹۳ .

۸ . همان منبع

سپرده شد[۱].

ابن اسفندیار کاتب می نویسد: «هنوز تربت او ظاهر است ومشهد برقرار. مردم آن نواحی بر مذهب او، واستندار کیکاوس واسلاف او وسایر دیالم همچنین»[۲] جالب آن که خان احمد خان فرمانروای بیه پیش که چند قرن بعد از او بر مسند حکومت قرار گرفت به سید تاخت ومذهبش را مردود دانست. وی در جواب نامه میر جلیل، قاری گو- که چنین می نویسد: «... ولعنت به این مذهب روا باشد که ناصرالحق وبعد از او ابوالحسین که لنگای تنکابن قبرش واقع است وزیدیان او را مؤیّد باللّه می نامند وامثال او را که این طبقه در ادعیه خودشان یحیی وقاسم، علیهم السلام می گویند ...»[۳].

الناطق بالحق

ابوطالب یحیی بن الحسین ملقّب به الناطق باللّه، برادر المؤیّد باللّه است وبه سن، ده سال از او بزرگتر می باشد. وی در عصر خود به کمال عقل، فضل، سخاوت، پارسایی، اجتهاد، زهد وتقوی شهرت داشت. پدرش امامی مذهب بود وخود نیز زمانی از پیروان شیعه امامیه به شمار می رفت، اما بعدها به مذهب زیدیه گروید. سید در آغاز همچون برادرش در مجلس درس ابوالعباس در بغداد حاضر می شد واز محضر وی کسب فیض می کرد. چندی بعد نزد شیخ الطائفه شیخ مفید ابوعبداللّه محمد بن نعمان قمی بغدادی به کسب دانش پرداخت واز خرمن فضل ودانش استاد خوشه چینی کرد. آنگاه به قاضی القضاة عبدالجبّار همدانی ملحق شد.

در میان علمای زیدیّه مبرّزتر ومحقّق تر از ناطق بالحق ابوطالب یحیی وجود نداشت وبه قول ابن اسفندیار در عصر خود بی نظیر بود.

ناطق بالحق مدّتی در گرگان به تدریس وافادت مشغول بود وعلما وجویندگان علم از اکناف واطراف جهان نزد او می آمدند ودر حلقهٔ درس او می نشستند. چندی بعد از گرگان به دیلمان آمد وبا فوت برادرش، مردم با او بیعت کردند . وی ۸۲ سال

---

۱. تاریخ طبرستان، ص ۱۰۱.

۲. همان منبع.

۳. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۸۵، به نقل از رابینو.

عمر کرد. تولّدش به سال ۳۴۰هـق بود وبه سال ۴۲۲هـق یعنی یک سال پس از درگذشت برادر وفات یافت وپیکرش در آمل به خاك سپرده شد. تصنیفات او در فقه وکلام آنچه مشهور است عبارتند از: کتاب السیر والشرح، کتاب المجزي وکتاب الدعامة[۱].

ابوالقاسم بن المؤیّد باللّه

از ابوالحسین المؤیّد باللّه فرزندی باقی ماند که به ابوالقاسم شهرت دارد. سید ظهیرالدین که از وی به نام ابوالقاسم یاد می کند می نویسد: «حقیر از واره کوه با معدودی قریب پنجاه شصت نفر پیاده به جانب کلیشم روانه شد وشب به قریه دیمرون گلیجان اقامت نموده روز دوشنبه دهم رجب را به ولایت دو هزار به قریه جزما که مزار مبارك امامزاده ابوالقاسم بن مؤیّد باللّه علیهما الرحمة والغفران است فرود آمده ... »[۲]. امروزه به امامزاده قاسم مشهور است ودر دهی به همین نام در سی ونه کیلومتری جنوب غربی شهر تنکابن، در دهستان دو هزار واقع است.

بنای اصلی بقعه اطاقی است به ابعاد ۷× ۵ متر که مصالح آن سنگ وگل بوده ومسجدی بدان متّصل است.گویند: وی از پیشوایان زیدی است که به قصد دعوت به ناحیه دو هزار آمد وهمانجا پس از گذراندن دوران زندگی وفات یافت وپیکرش به خاك سپرده شد[۳].

سید رکابزن کیا سلطان سخت سر

سید ظهیر الدین در باره انتساب سید رکابزن کیا به سید المؤید باللّه می نویسد: «واین سید رکابزن کیا ازتیره هدایت پناه، عرفان دستگاه، امامت قباب، عدالت انتساب، کیا ابو الحسین المشهور به مؤید باللّه قدس سرّه که مردم آن ولایت وبعضی از رستمدار وکوهستان آن دیار مذهب او دارند واو زیدی مذهب بوده است»[۴].

۱. تاریخ طبرستان،صص۱۰۲-۱۰۱. در پاورقی عمدةالطالب، ص۹۳، تاریخ فوت او ۴۲۴ هـق و محل فوت او در گرگان آمده است.

۲. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۴۴۸.

۳. از آستارا تا استارآباد، ج ۳، ص ۷۳.

۴. تاریخ گیلان ودیلمستان ، ص ۲۷.

سادات مؤیّدی که روزگاری امارت وحکومت داشتند بامرگ سید ابو طالب یحیی الناطق باللّه بساط فرمانروایی از این خاندان برچیده شد[۱] وبازماندگانشان بر اثر بروز تحولات ودگرگونیهای روزگار محروم از ریاست وامارت شدند وبه شرابه کلایه؟! [۲] رفتند ودر آن مقیم گشتند. آنان مانند مردم عادی زندگی می کردند تا آن که جد سید رکابزن کیا خروج کرد وتنکابن وبخشی از دیلمستان را که شیررود (شیرود) ودو هزار از آن جمله اند به تصرف خویش در آورد.[۳] گرمه رود سخت سر در این ایام تختگاه ومرکز حکومت تنکابن بود.[۴]

سید رکابزن کیا در سال ۷۵۰هـ.ق به امارت رسید و ۱۹ سال بر تنکابن فرمانروایی کرد وگرمه رود سخت سر تختگاه سلطنت، سفید تمیشه (سفید تمشک) حد غربی ونمک آبرود سامان شرقی مملکتش محسوب می گردید تا آن که در سال ۷۶۹هـ.ق طومار زندگی اش درهم پیچیده شد ودر لاهیجان بر اثر واقعه خونینی که رخ داد به قتل رسید[۵] (در صفحات بعدی همین بخش شرح آن خواهد آمد).

---

۱. وی به سال ۴۲۲ ق. درگذشت ودر آمل به خاک سپرده شد (تاریخ طبرستان، ص ۱۰۲).

۲. در سادات محله رامسر موضعی است به نام شیشه کلایه که در گذشته نه چندان دور یکی از روستاهای رامسر محسوب می شد اما امروزه در محدوده شهر سادات محله قرار گرفته است واراضی رود پشت در غرب وطالش محله رمک رامسر در شمال غربی آن قرار دارند. ظاهراً شیشه کلایه صورت تحریف شده شیرابه کلایه است وشیرابه در گویش گیلکی مرکب از شیر+ آب + های نشانه صفت وکلایه پسوند مکان است یعنی موضعی که آب آن به رنگ شیر است. وجود آب های گرم گوگردی معدنی در این منطقه ورسوب های سفید رنگی که این گونه آب ها در مسیر خود برجای می گذارند مؤیّد این وجه تسمیه می باشد. چیزی که هست با مرور ایام وگذشت روزگار تلفظ آن به صورت شیشه کلایه درآمده است ونیز محتمل است که شیرآب به معنای آب شیرین باشد، چه در گویش محلی یکی از معانی شیر شیرین است، وفور آب شور در سادات محله ووجود آب شیرین در محلهٔ یاد شده مؤیّد آن است، واللّه الأعلم.

۳. تاریخ گیلان ودیلمستان، صص۲۸ـ۲۷ ؛ جنبش زیدیه، ص ۱۳۸ .

۴. تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۱۷.

۵. همان منبع، ص ۱۵ ؛ تاریخ طبرستان ومازندران درویان، ص ۱۹۶ ؛ تاریخ گیلان، رابینو، ص ۴۶۳ .

سخت سر : مرکز قیام سادات‌کیائی ملاطی

پیش از ورود سید علی کیاملاطی به سخت سر واقامتش در آنجا رابطه میان سید رکابزن کیا وامیر نوپاشا فرمانروا وحاکم رانکوه حسنه بود ودو همسایه بی آن که چشم طمع به سرزمین یکدیگر دوخته باشند با خاطری آسوده به رتق وفتق امور می پرداختند اما به دنبال حضور سید علی کیا واقامتش در سخت سر، رابطه فیما بین به تیرگی گرایید وامیر نوپاشا از این عمل سید رکابزن کیا مبنی بر پناه دادن سید علی کیا که چشم طمع به رانکوه دوخته بود ناخرسند شد. چه سید امیر کیا پدر سید علی کیا از مدت‌ها قبل بر ضد امرای ناصروند بیه پیش که امیر نوپاشا نیز از آن جمله بود توطئه چیده وخود را مهیای قیام علیه ایشان کرده بود وچون نتوانست حکومت را از چنگ شان بیرون بیاورد ناچار به ترك زادگاه خویش ملاط شد ودست زن وفرزندانش واقارب خویش گرفت وبه کلارستاق کوچ کرد ودر کلاردشت رحل اقامت افکند ولی اجل مهلتش نداد وپس از یکسال اقامت در آنجا به سال ۷۶۳هـ. ق از دنیا رفت وپیکرش در همانجا به خاك سپرده شد.[۱]

پسرش سید علی کیا که همچون پدر هوای حکومت بیه پیش را در سر داشت راه پدر را در پیش گرفت ومصمّم شد حکومت را از چنگال آل ناصروند بیرون بیاورد، از این رو خودرا مهیای خروج کرد. وی ابتدا قصد داشت قیام خودرا از ملاط آغاز کند اما اوضاع واحوال را مساعد نیافت واز رفتن به زادگاه خویش صرفنظر نمود وناچار شد به مازندران برود تا از سید قوام الدین مرعشی سر سلسله سادات مرعشی که بر بخش اعظم مازندران تسلط یافته وسلسله مرعشیه را بنیان نهاده بود استمداد طلبد. به دنبال اتخاذ این تصمیم برادران، یاران وحدود صد تن از تائبان[۲] را همراه گرفت به آمل نزد سید

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۱۵ ؛ تاریخ گیلان، رابینو، ص ۴۶۳ .

۲. تائب : اسم فاعل وبه معنای توبه کننده است. ظاهراً تائبان کسانی بودند که به دشمنان سید امیر کیا ملاطی مدد می رساندند اما بعداً از کرده خود پشیمان شده وبه جمع یاران سید پیوستند وضمن اظهار ندامت از اعمال گذشته خود آماده جانبازی وحمایت بی دریغ از سادات شدند ومراتب وفاداری واز خودگذشتگی وخدمتگزاری به سادات کیایی به ویژه سید علی کیا را که در این زمان ریاست این خاندان را برعهده داشت اعلام داشتند. در میان ایشان سرداران بزرگی چون سالوك مرداویج، محمد بن تاج الدین برنجانی، طالش دیلمانی، کاوس و . . . به چشم می خوردند. (تاریخ گیلان ودیلمستان، صص۱۷ـ۱۶)

قوام الدین رفت .

سید قوام الدین که تا این زمان (۷۶۳هـ. ق) سیزده سال از استقرار حکومتش بر مازندران می گذشت ودر طول این مدت پایه های حکومت خود را تحکیم بخشیده وبا اقتدار فرمانروایی کرده بود مقدم سید علی کیا وهمراهان را گرامی داشت وبا آغوش باز این میهمانان را پذیرا شد ودرجای مناسبی فرود آورد ودر میهمان نوازی ایشان چیزی فرو گذار نکرد. سید علی کیا هدف از این سفر خود را به سید قوام الدین عرضه داشت وتمنای مساعدت کرد. سید قوام الدین گرچه در این ایام در کنج قناعت وعزلت نشسته وکمتر دخالت در امور داشت، اما به پسران خود که اختیارات بیشتری در امور مملکتی به آنان واگذار نموده بود، توصیه کرد تا از بذل مساعدت به سید علی کیا دریغ نکنند.[۱]

سید علی کیا سخت سر را که سرحد شرقی رانکوه است، مناسب ترین موضع برای قیام خویش برضد امرای ناصروند دانست، از این رو پس از مشورت با برادران ویاران پیکی به سرپرستی محمد بن تاج الدین روانه سخت سر کرد تا برای ورود به سخت سر واقامت شان در آن موضع از سید رکابزن کیا سلطان سخت سر وتنکابن اجازه طلبند ودر پیامی که برایش فرستاد گوشزد نمود که: «ما وشما از ساداتیم ودر هدف مشترکیم وبیشتر مردم مازندران امامی مذهب ودر لباس فقر ودرویشی اند. اگر تاثبان مارا در آنجا بپذیرید[۲] به اتفاق بدانجا نقل مکان کنیم وسپاسگزار خواهم بود».[۳]

سید رکابزن کیا فرستادگان سید علی کیا را به گرمی به حضور پذیرفت واز دریافت این پیام اظهار خرسندی نمود ودر پاسخی که برای سید علی کیا فرستاد از او دعوت به عمل آورد تا با همراهان به گرمه رود سخت سر[۴] که در این ایام تختگاه وی

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۱۷.

۲. ظاهراً این پیک جملگی از تاثبان بودند.

۳. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۱۸.

۴. گرمه رود موضعی است واقع در مرکز شهر رامسر که مرکز تحقیقات بین المللی در امر اصلاح مرکبات، ادارات کشاورزی جنگلداری، سازمان چای، بهزیستی، مخابرات وجهاد سازندگی در آن واقع اند. حد غربی آن کتابخانه عمومی شماره ۲ فرید، حد شرقی حوزه علمیه المهدی، حد جنوبی خیابان شهید مطهری وحد شمالی آن خیابان کمربندی است وکاخ سلطنتی سید رکابزن کیا در حد فاصل میان سازمان چای وخیابان کمربندی←

بود بیایندومقیم شوند.

سید علی کیا مهیای حرکت به سوی سخت سر شد اما پیش از عزیمت، نزد سید قوام الدین رفت واز وی اجازت خواست،سید قوام الدین خطاب به او گفت اینجا خانه شماست، می توانید به سخت سر بروید وآنجا ماندگار شوید وهرگاه مایل به مراجعت شدید مجازید نزد ما باز گردید.

سید علی کیا همراهان را برگرفت ووارد سخت سر شد ودر آنجا اقامت گزید. حدوداً شش ماه از اقامت شان در سخت سر گذشته بود که امیر نوپاشا حاکم رانکوه ودشمن دیرینه سادات کیایی ملاطی از ماندگار شدن سید علی کیا نزد همسایه شرقی اش سید رکابزن کیا آگاه شد وحضورش را در آن موضع خطرناك دانست، از این رو نقشه ای طرح کرد تا بر آن اساس ناگهان بدانجا بتازد وپیش از آن که سید علی کیا آگاه شود با حمله ای برق آسا اورا از پای در آورده ودفع خطر نماید. سید علی کیا که غافل ننشسته بود، از قصد یورش کیا نو پاشا واقف شد، اما واکنشی از خود بروز نداد ودر انتظار حمله نشست.

همین که سپاهیان نوپاشا رهسپار سخت سر شدند سید علی کیا که تمام حرکاتشان را زیر نظر داشت پیشدستی کرد وبا کمک راهنمایان محلی از راه کوهپایه بی آن که کسی متوجه شود خودرا به قریه چهارده رانکوه رساند وناگهان بر سر امیر محمد پدر نوپاشا که در آنجا مقیم بود ریخت واورا از پای در آورد وسپس به تاراج قریه پرداخت وبا به دست آوردن غنایم زیادی از همان راهی که آمده بود به سخت سر بازگشت.

نوپاشا به گمان این که سید علی کیا در سخت سر است وبه زودی اورا از پای در خواهد آورد به قصد حمله، خود را به حوالی سخت سر رساند، اما در نیمه راه از هجوم سید علی کیا به قریه چهارده وقتل پدر وتاراج قریه باخبر شد وچون حمله را بی فایده دید ناچار از بازگشت شد وپدر را کشته وخانمان را غارت زده یافت.

سید علی کیا بعد از این حمله موفقیت آمیز به قریه چهارده از سید رکابزن کیا خواست چنانچه با اقامتش در گرمه رود سخت سر موافق نیست عذرش را بخواهد تا از

← قرار داشت. در حفاری که در سال ۱۳۱۳ش در آنجا به عمل آمد گنجینه بزرگی شامل مقدار زیادی سکه، زیور آلات وادوات جنگی به دست آمد.

آن سرزمین کوچ کند ویا چاره دیگری بیندیشد، اما چون سید رکابزن کیا با رفتنش موافق نبود بدو اجازه داد تا نزدش بماند.[۱]

نوپاشا که از حمله غافلگیرانه سید علی کیا سخت تکان خورده بود نزد پسر عم خود امیر جهان، فرمانروای لاهیجان کس فرستاد واورا از قدرت روز افزون سید علی کیا وحمایت سید رکابزن کیا از وی بیم داد وآن را خطری برای خاندان ناصروند دانست وبرای دفع وی از سلطان لاهیجان استمداد کرد.

امیر جهان لشکری از لاهیجان وتوابع تدارك دیده وبه مدد نوپاشا فرستاد ونوپاشا با این پشتگرمی متوجه سخت سر شد وحمله را آغاز کرد اما سید رکابزن کیا همین که از نزدیک شدن سپاه نوپاشا باخبر شد، چون توان مقابله با اورا نداشت، حضور سید علی کیا در سخت سر را بهانه قرار داد وعذر اورا خواست وخواستار آن شد که هرچه سریع تر خاك کشورش ترك گوید وجای دیگری را که در قلمرو او نباشد برای اقامت خویش برگزیند. سید علی کیا لاجرم پس از ده ماه اقامت در گرمه رود سخت سر عازم مازندران شد وبه آمل نزد سید قوام الدین بازگشت.

امیر نوپاشا از شنیدن خبر رانده شدن سید علی کیا از سخت سر آسوده خاطر گشت وحمله بدانجا را نیمه تمام رها ساخت وبه تختگاه خویش برگشت وسید رکابزن کیا نیز ضمن پوزش خواهی از وی، خواستار ترك مخاصمه وبرقراری صلح وآشتی گردید. نوپاشا که برای رسیدن به اهداف خود نیاز به حمایت سید رکابزن کیا داشت از این موقعیت استفاده نموده وبا همسایه شرقی خود صلح کرد.[۲]

سرنوشت سید رکابزن کیا

سید رکابزن کیا تا سال ۷۶۹هـ. ق همچنان فرمانروایی داشت وپسرش نیز در موضعی که بعدها تختگاه سادات تنکابن شد به سلطنت خویش ادامه داد. رابطه سید رکابزن کیا با امیر نوپاشا همچنان حسنه بود. امیر نوپاشا که هوای دست یابی بر حکومت لاهیجان را در سر داشت با لشکر خود مهیای حمله به لاهیجان شد واز سید رکابزن کیا مدد طلبید وسید به یاری او شتافت وموقعی که خبر حمله لشکر تنکابن ورانکوه به سرکردگی سید رکابزن کیا ونوپاشا به سمع سپهسالار لاهیجان رسید ودانست که دشمن

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، صص۱۹ ـ ۲۰.

۲. همان منبع، ص۲۱.

به چفل مقر حکومت لاهیجان نزدیک می شود جانب احتیاط در پیش گرفت. لشکر تنکابن ورانکوه خودرا به چفل رسانده وآنجارا متصرف شدند وطبق توافق از پیش به عمل آمده، نوپاشا در تختگاه چفل استقرار یافت وسید رکابزن کیا نیز در لاهیجان مستقر شد. آن دو که سرمست پیروزی بودند خبر نداشتند که بساط حکومتشان برباد خواهد رفت، چه مردم لاهیجان که به خشم آمده بودند از فرصت استفاده جسته وبرضد آنان سر به شورش نهادند ودر یک بامدادبر سر سید رکابزن کیا ریختند. گرچه سید برای رهایی خود کوشید وتوانست از چنگ شان بگریزد اما مردم اورا دنبال کردند ودر اسبه شوران به او رسیدند وبا شمشیر وتیر به او تاختند وبه قتل رساندند وآنگاه پاهایش را ریسمان بستند وپیکر بی جانش را کشان کشان میان بازار لاهیجان بردند ودر پردسر بردار آویختند وبدین ترتیب طومار زندگی سید رکابزن کیا در سال ۷۶۹هـ. ق درهم پیچیده شد. وی پیرو مذهب زیدی بود واز گور او هیچ اطلاعی در دست نیست.[1]

امیر نوپاشا در این گیر ودار توانست جان سالم بدر برده وخودرا به رانکوه تختگاه خویش برساند.[2]

پسر سید رکابزن کیا وسید علی کیا

پسر سید رکابزن کیا که نام وی در تاریخ معلوم ومشخص نیست برجای پدر به سلطنت نشست، اما بادشمنی نیرومند روبرو شد، چه سید علی کیا بعد از آن که برای بار دوم از سخت سر مهاجرت کرده به آمل نزد سید قوام الدین رفت ودر آنجا مقیم شد ودانست که مردم لاهیجان سید رکابزن کیا را کشتند سید قوام الدین خطاب به او گفت:

اکنون حکومت گیلان زیبنده توست، به فرزندان خود بگویم تا به تو مدد رسانند ودر رسیدن به حکومت آن سرزمین یاریت دهند. سید قوام الدین آنگاه به فرزندانش فرمان داد تا تجهیزات کامل در اختیار سید علی کیا قرار دادند.

نبرد نمک آبرود

سید علی کیا ازمازندران به عزم تنکابن حرکت کرد ودر نمک آبرود که حدّ فاصل تنکابن ورستمدار است فرود آمد.لشکر تنکابن به سرکردگی پسر سید رکابزن کیا سلطان

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، باب دوم، فصل هفتم.

۲. همان منبع.

تنکابن در برابر لشکر مهاجم به مقابله برخاست وپس از یک هفته درگیری وزد وخورد میان طرفین به پیروزی سید علی کیا انجامید وپسر سید رکابزن کیا ناگریز به فرار شد وبه گرزمان سرگرجیان (گرسباسر امروزی) رفت وعده‌ای را به نگهبانی قلعه گرزمان (دزکول امروزی) گمارد وخود نزد امرای گرجیان آمد وچند روزی آن جا اقامت کرد وسپس به قلعه بازگشت.[1]

نبرد قلعه گرزمان سر

سید علی کیا به دنبال فرار پسر سید رکابزن کیا اورا دنبال کرده وخودرا به پای قلعه گرزمان سر رساند وآن جارا محاصره نمود ودو سه بار میان طرفین جنگی عظیم در گرفت ومنجر به قتل سید حسن کیا برادر سید علی کیا وجمعی از لشکر مازندران گردید وسرانجام قلعه به دست لشکر سید علی کیا افتاد وفرزند سید رکابزن کیا چون وضع را وخیم دید نزد امیر نوپاشا به رانکوه رفت واز وی مدد طلبید.[2]

امیر نوپاشا لشکری مهیا ساخت ومتوجه قلعه گرزمان سر شد. سید علی کیا همین که از این لشکر کشی اطلاع یافت برادرش سید هادی کیا وجمعی از یاران وتائبان را در قلعه گمارد تاامیر نوپاشارا سرگرم کنند وخود باتنی چند از سپاهیان لشکر مازندران مخفیانه از طریق اشکور به رانکوه حمله برده وخانه وکاشانه امیر نوپاشا را به آتش کشاند وخاکستر کرد واز همان راهی که آمده بود بی‌آنکه بادشمن روبرو شود به قلعه بازگشت. اما امیر نوپاشا که در پای قلعه سرگرم نبرد بود وقتی که از ماجرای آتش سوزی خانه وکاشانه اش به دست سید علی کیا باخبر شد از جنگ دست کشید وعازم رانکوه شد، بدان امید که بر سید علی کیادست یابد واورا از پای در آورد اما ناکام به تختگاه خویش برگشت وپسر سید رکابزن کیا به دنبال این شکست به رانکوه پناهنده شد. سید علی کیا با به دست آوردن این پیروزی به سید قوام الدین نامه نوشت که: «اکنون باوجود این حال صلاح چیست وچه باید کرد؟»[3]

سید قوام الدین در جواب نوشت: «چون برادر شما سید هادی کیا در جنگ اول آنچه موجب مردانگی بود به تقدیم رسانید وحسن اعتقاد نمود وباز به قلعه گرزمان

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، باب دوم، فصل هشتم.

۲. همان منبع.

۳. همان منبع.

سراقامت نمود، آنچه وظایف یک جهتی بود به تقدیم رسانید وامید بر آن است که روز به روز وساعت به ساعت فتوح سوی یمین وسعود بریسار، تمامی گیلان به قبضهٔ اقتدار آن حضرت در آید. اگر از کمال همم عالیه تنکابن را با توابع ولواحق که تعلق به فرزند سید رکابزن کیا داشت بدو بخشند، یقین که موجب زیادتی امید سایر اخوان خواهد بود».
سید علی کیا به توصیه سید قوام الدین حکومت تنکابن را به برادر خود سید هادی کیا واگذار کرد.[۱]

سرنوشت پسر سید رکابزن کیا

بر اساس یکی از مواد پیمان صلحی که بعدها میان سید علی کیا وامیر نوپاشا منعقد گردید، پسر سید رکابزن کیا از آن سرزمین بیرون رانده شد[۲] واز آن به بعد از سرنوشت وی اطلاعی به دست نیامد ومعلوم نگردید به کجا رفت ودر کجا زیست وکی وچگونه مرد وکجا دفن شد وگویا در سرنوشت این خاندان چنین رقم زده شد که بساط حکومت سادات حسنی مؤیّدی برای همیشه از سرزمین تنکابن برچیده شود.

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، باب دوم، فصل هشتم.

۲. همان منبع.

نام‌آورانی از
سرزمین کوهستانی اشکور
«خاندان بنی نعمان اشکوری»



«سماموس»، مرتفع‌ترین کوه در رامسر



تفرجگاه «لپاسر» در ارتفاعات غرب جواهرده رامسر

نعمان اشکوری

به دنبال تجزیه وانحطاط قدرت زیدیّه طبرستان، دلیرانی از دیلم برخاستند ووارد مسابقه کسب قدرت شدند وتوانستند در خارج از سرزمین دیلم نیز شهرتی به سزا یابند که خاندان نعمان از آن جمله اند. اینان در زمره آن دسته از فرمانروایان دیلمی هستند[1] که در روزگاران پیشین نه تنها در شکل گرفتن حکومت علویان نقش سرنوشت ساز داشتند، بلکه خود موفّق به تشکیل حکومت مستقل شدند ومدّت صد سال تمام در تاریخ گیلان وطبرستان کارهای بزرگ انجام داده اند[2].

نعمان که در اشکور مردی صاحب نام وذی نفوذ بود چهار پسر داشت: لیلی، کاکُی (کاکوی[3])، فیروزان ووهسودان[4].

کاکُی وفیروزان که از ملوك گیل ودیلم به شمار می آمدند، در جنگی که میان ناصرالأطروش واحمدبن اسماعیل سامانی رخ داد ومنجر به شکست ناصر کبیر شد، در موضعی به نام فلاس واقع در نیم فرسنگی آمل به قتل رسیدند ودو هزار تن از مردان دیلمی که همراه کاکی وفیروزان به نفع ناصر می جنگیدند کشته شدند[5].

---

۱. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۳۸۳.

۲. قابوسنامه، (حواشی وتعلیقات، ص ۲۰۹).

۳. در چهار مقاله نظامی عروضی ص ۲۴، کاکوی آمده است. ظاهراً این خاندان از کاکورود که یکی از روستاهای کهن اشکور است برخاسته‌اند، چه کاکرود واژه‌ای ترکیبی بوده و مخفف کاکرود می‌باشد که منسوب به کاکو است.

۴. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۳۸۳.

۵. تاریخ طبرستان، ص۲۰ و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۴۴.

لیلی بن نعمان

بعد از آن که ناصرالأُطروش معروف به ناصر کبیر بر طبرستان استیلا یافت، حکومت گیلان را به لیلی بن نعمان سپرد وچندی بعد او را نایب خود در ساری قرار داد وبدین ترتیب لیلی نایب امام در ساری شد. بعدها همین لیلی در خنثی کردن توطئه ای که حسن بن قاسم معروف به داعی صغیر برای سرنگونی حکومت ناصر ترتیب داده بود نقش عمده ای ایفا کرده ووفاداری خود را نسبت به ناصر ونجات بخشیدن وی از زندان داعی صغیر وبه قدرت رساندن دوباره اش به منصّهٔ ظهور رسانید[1].

سید ظهیرالدین به شرح این واقعه پرداخته ومی نویسد: «... ولیلی بن نعمان که حضرت سیّد او را نوبت اول ولایت گیلان داده بود ودر قریه نشکنجان[2] اثر عمارت وخندق سرای او موجود است، در ساری نایب امام بود چون این خبر بشنید به تعجیل به آمل رفت ودرون خانهٔ حسن بن قاسم رفت وبه زور وبه عنف انگشتری او را از انگشت بیرون آورد ونزد قلعه وارلارجان فرستاد تا امامت پناه را خلاصی داده بیاورند. همچنان قاصد رفت وسید را خلاص داد وآورد...»[3] خاندان ناصر این خدمت وی را فراموش نکرده ودر نامه ای که فرزندان ناصر به لیلی نوشتند او را «المؤیّد لدین اللّه والمنتصر لآل رسول اللّه» ملقّب کردند. لیلی که مردی کریم، بزرگوار وشجاع بود پس از استیلا بر گرگان متوجّه دامغان شد وآن ناحیه را که در دست سامانیان بود وقراتکین بر آن حکومت داشت تسخیر کرد وضمیمه خاك خود ساخت[4] وسپس به ری لشکر کشید وفتح کرد وبه نام داعی حسن خطبه خواند[5].

چندی بعد به عزم تسخیر نیشابور قوای خود را بدان سو گسیل داشت وآن ناحیه را نیز گشود وبه نام داعی خطبه خواند. انتشار خبر فتح نیشابور به دست لیلی در سراسر قلمرو علویان به ویژه طبرستان شور وهیجان زایدالوصفی به وجود آورد وشعرا

---

۱. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، صص۱۴۷ ـ ۱۴۶.

۲. نشکنجان همان لشکمجان است که دهکده ای در اشکور می باشد (تاریخ گیلان، رابینو، ص ۴۴).

۳. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۴۷.

۴. تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۵۵۶.

۵. تاریخ مردم ایران، ص ۳۸۳.

بدین مناسبت شعرها سرودند وداعی را تهنیت گفتند وستایش ها کردند[۱] .

سرنوشت لیلی

لیلی که از این فتح دچار غرور شده بود به نیشابور قانع نشد وبر دامنه فتوحاتش افزود وعازم طوس شد تا آنجا را تسخیر کند .

حموية بن علی که از سوی آل سامان سرکردگی لشکر را برعهده داشت به مقابله برخاست ومیان طرفین جنگی سخت درگرفت . گرچه لیلی در ابتدا بر حمویه غلبه یافت ، اما مقاومت وپایداری که حمویه از خود نشان داد سبب گردید که سپاه لیلی کارایی خود را از دست دهد ودر جنگ دیگری که در ربیع الأول ۳۰۹هـ ق در نزدیکی مرو میان طرفین درگرفت لیلی به قتل رسید وسپاه شکست خورده اش به گرگان مراجعت کرد[۲] .

حمویه سر لیلی را به بغداد نزد خلیفه فرستاد[۳]. فرستادن سر یک سرکرده سپاه بیانگر آن است که خلیفه عباسی از سردارانی چون لیلی وحشت داشتند وچنین جنگجویانی را خطری مهم برای حکومت خویش می پنداشتند وگرنه لزومی نداشت که سر بریده سر کرده لشکری به بغداد فرستاده شود .

روایت دیگری هست که لیلی بعد از شکست در جنگ طوس از میدان نبرد جان سالم بدر برد وبه آمل گریخت وبرای این که از تعقیب مأموران عمال بنی عباس مصون بماند از انظار ناپدید شد اما بقرا خان که پیوسته او را تعقیب می کرد از مخفیگاه او با خبر گشت ودستگیرش ساخت واز حمویه کسب تکلیف کرد وحمویه دستور قتل او را صادر کرد ولیلی به قتل رسید وسر بریده اش به بغداد فرستاده شد[۴] .

لیلی دلاوری بی بدیل بوده وبذل مـــال می نمود وبیم وهراس در دلش راهی نداشت[۵]. کارایی وی در کارزار وپیروزیهایش در ری ، دامغان ، گرگان ونیشابور تهدیدی جدّی برای خلیفه بغداد به شمار می آمد . شاید فرستادن سر بریده این سردار

---

۱ . تاریخ حبیب السیر ، ج ۲ ، جزء چهارم ، ص۳۵۸ .

۲ . تاریخ مردم ایران ، ص ۳۸۳ .

۳ . تاریخ ابن خلدون ، ج ۴ ، ص ۵۵۶ .

۴ . همان منبع .

۵ . الکامل ابن اثیر ، ج۶ ، ص ۱۶۷ .

اشکوری به بغداد بدان سبب باشد که از دغدغه خاطر خلیفه کاسته شود.

گویند: موقعی که حمویه می‌خواست به جنگ لیلی برود از قول وی به او گفتند که تو در این جنگ کند هستی. گفت: عجله‌ای در کار نیست، برای جنگ، امسال یک لنگه کفشم را می‌پوشم وبرای جنگ سال آینده لنگه دیگر کفشم را می‌پوشم وقتی که این سخن حمویه به گوش لیلی رسید در جواب گفت: ولی من یک لنگه کفش می‌پوشم تا نشسته بجنگم ولنگه دیگر را بدان سبب می‌پوشم تا ایستاده وسواره بجنگم. بعد از آن که لیلی به قتل رسید حمویه گفت: این است عاقبت کسی که عجولانه به جنگ می‌رود[۱].

سرخاب بن وهسودان

بعد از قتل لیلی برادرزاده‌اش سرخاب بن وهسودان جانشین او شده وسرکردگی سپاه را برعهده گرفت، امّا بیش از دو سال واندی دوام نیافت ودر سنه ۳۱۱هـ‍.ق درگذشت وجنگاوران دیلمی پسر عم وی ماکان بن کاکی را به سرکردگی خود برگزیدند[۲].

کاکی سه پسر داشت: ماکان، ابوالحسن وحسین.

ماکان بن کاکُی (کاکوی[۳])

ماکان از دلاورانی است که از منطقه کوهستانی اشکور برخاست وبا استقامت وپایداری فوق العاده‌اش توانست به حکومت طبرستان دست یابد. وی ابتدا بر قسمتی از طبرستان امارت یافت[۴] اما سرانجام سرتاسر این سرزمین را تحت لوای فرمانروایی خویش درآورد[۵]. وی گر چه مردی تندخو وآتشین مزاج بود اما شجاعت، بی باکی وجوانمردی فوق العاده‌ای که داشت تندخویی و شتابزدگی دیوانه وارش را تا حدّی جبران می‌کرد[۶].پدرش کاکُی نام داشته وکاکی به معنای کاکو است وکاکو خالو را

---

۱. الکامل ابن اثیر، ج۶، ص ۱۶۷.

۲. چهار مقاله عروضی، ص ۴۲؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۷۲.

۳. تاریخ گیلان، رابینو، ص ۴۰۸.

۴. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۲۱۲.

۵. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۳۸۴.

۶. همان منبع.

گویند. ماکان ژوبین را (که حربه ای است نیزه مانند[۱] در روز جنگ بر دشمن می اندازند) بهتر از همه می افکند ودر این کمال وهنر از امثال واقران برتر وبالاتر بود وشهرتش در این هنر تا آن حد بود که ابو منصور قطران شاعر در باره اش چنین گفته است:

به زخم تیر چون آرش بزخم خشت چون ماکان
به زخم گرز چون رستم به زخم تیغ چون نوذر[۲]

ماکان در پی اختلافی که پس از مرگ ناصر کبیر میان داعی صغیر حسن بن قاسم ودو فرزند ناصر (ابوالحسین احمد وابوالقاسم جعفر) به وجود آمد، جانب فرزندان ناصر را گرفت وبه صف مخالفان حسن بن قاسم پیوست وبا ایشان همدست شد[۳]. در این دوره نفوذ ماکان فزونی یافت، چنان که مدتی بر طبرستان ورویان مستولی شد[۴]. وی در سال ۳۱۶ هـ‌ق از مرداویج شکست خورد وبه دیلم نزد ثائر علوی رفت واز وی مدد خواست وسیّد او را پناه داد وبه اتفاق، به طبرستان لشکر کشیدند، اما در برابر ابوالقاسم نانجین عامل مرداویج منهزم شدند وماکان به نیشابور رفت وسیّد به دیلم بازگشت[۵].

ماکان بعد از آنکه در نیشابور به سامانیان پیوست مدّتی از سوی ایشان امارت کرمان را برعهده داشت، تا آن که مرداویج به قتل رسید وماکان به فرمان امیر نصر سامانی برای بازپس گرفتن ری وقومس به امیر ابوبکر چغانی سپهسالار سامانیان در خراسان پیوست[۶] این دو نه تنها موفّقیتی به دست نیاوردند بلکه شکست سختی خوردند وتا نیشابور عقب نشینی کردند وبه دنبال آن ماکان از طرف امیر نصر سامانی حاکم نیشابور شد[۷].

---

۱. ژوبین نیزه کوتاه را گویند (لغت نامه دهخدا ذیل واژه ماکان).

۲. آنندراج، ذیل واژهٔ ماکان.

۳. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۳۸۴.

۴. الکامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۹۸.

۵. تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۲۱۰.

۶. تاریخ مردم ایران، ص ۶۸.

۷. الکامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۹۸.

ماکان پیوسته مترصّد بود تا خود را از وابستگی به سامانیان برهاند ودر پی به دست آوردن فرصت مناسب، از نیشابور خارج شد ودر رمضان ۳۲۴هـ ق گرگان وچند شهر قومس وبخشی از خراسان را تسخیر کرد وتمرّد او نسبت به آل سامان علنی شد وحتّی با وشمگیر که از دشمنان سامانیان به شمار می‌آمد متّحد گردید[1].

نمونه ای از ادب واستقامت

گویند: بعد از آن که ماکان به مخالفت با آل سامان برخاست وتمرّد آغاز نمود امیر نصر سامانی ابو علی محتاج را که والی خراسان بود[2] مأمور سرکوبی او کرد اما او را پیش از آن که به جنگ ماکان برود به حضور پذیرفت، تا در این باب نصایح وسفارش لازم را بدو بنماید. در حین گفتگو عقربی در قبا وپیراهن ابوعلی می گردید ونیش می‌زد واو کمترین واکنش از خود بروز نمی داد، تا آن که مذاکره فیمابین خاتمه یافت وابو علی مرخّص گردید واز اتاق بیرون آمد. موقعی که لباس از تن خارج می کرد معلوم شد عقرب ۱۸ جای بدن او را گزید. نصر بعد از اطلاع از این ماجرا خطاب به ابونصر گفت: «چرا در پیش من دفع آن نکردی تا این همه نیش بر تو نمی زد؟» گفت: «من که اینجا سخن ترا باز گذاشته به دفع عقرب ونیش او پردازم، آنجا با دم شمشیر مخالف تو چه خواهم کرد؟».

امیر نصر را این سخن خوش آمد وبر مرتبت او افزود ...[3].

ابوعلی از نیشابور به سوی گرگان حرکت کرد واین شهر را که ماکان در آن بسر می برد محاصره نمود وچنان عرصه را بر ماکان ویارانش تنگ کرد که شمار زیادی از ایشان از ابوعلی امان طلبیدند وماکان ناچار شد از وشمگیر که در این زمان در ری بود استمداد بطلبد. وشمگیر شیرج بن لیلی را که یکی از سرکردگان سپاهش بود به گرگان فرستاد واو برای استقرار صلح به مذاکره با متخاصمین پرداخت تا راهی برای نجات ماکان بیابد. ابوعلی پیشنهاد صلح شیرج را پذیرفت وماکان موفّق شد به طبرستان بگریزد وبا فرار وی ابوعلی بر گرگان مستولی شد[4].

---

۱. تاریخ مفصّل ایران، ص ۱۳۵.

۲. الکامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۷۰.

۳. تاریخ مازندران، ملا شیخعلی، ص ۷۲؛ تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص۳۵۹.

۴. الکامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۷۲.ابن اسفندیار کمترین اشاره‌ای به صلح فیمابین ننموده ←

سرنوشت ماکان

به وشمگیر خبر رسید که حسن بن بویه به عزم تسخیر ری از کرمان می آید. وشمگیر منتظر ماند تا لشکر خصم به دو منزلی ری رسید ودر موضعی به نام مشکو میان طرفین جنگ در گرفت وحسن بویه هر دو جانب لشکر وشمگیر را بشکست، اما وشمگیر نهراسید وبا حمله ای که به لشکر حسن بن بویه کرد پیروز شد، چنانکه لشکر به هزیمت تا اصفهان برفت. چند روز بعد وشمگیر از ری به دماوند رفت وماکان را نزد خویش فرا خواند واو را مورد تکریم واحترام قرار داد وبدو خلعت بخشید واجازه داد به ساری باز گردد وخود به ری بازگشت.

پس از عزیمت ماکان به ساری، صاحب الجیش ابوعلی (صاحب الجیش = سپهسالار لشکر) به عزم تسخیر عراق از گرگان به دامغان آمد. وشمگیر که خبر ورود ابوعلی به دامغان را شنید از ری وارد ویمه دماوند شد وماکان را نزد خود فرا خواند. ماکان پسر عم خویش حسن بن فیروزان را در ساری به جانشینی بنشاند وخود حرکت کرد تا به وشمگیر ملحق شود. در اسحاق آباد هر دو به یکدیگر رسیدند. این دو جنگاور شجاع روز پنجشنبه ۲۱ ربیع الأول سال ۳۲۹هـ ق به اتّفاق به صف آرایی در برابر دشمن پرداختند. ابوعلی نخست به صف وشمگیر حمله برد وآنرا در هم شکست ووشمگیر منهزم گردید. آنگاه قلب لشکر خویش را متوجّه صف لشکر ماکان کرد، ماکان مقاومت نمود، اما نتوانست دشمن را شکست دهد. هزار وچهارصد نفر گیل ودیلم که در سپاه وی بودند به قتل رسیدند وبیست ترك جنگجو که در سپاه ابوعلی بودند با نیزه وشمشیر به ماکان حمله کردند واو را که سوار بر اسب بود کشتند وبسیاری از معاریف دیلم را دستگیر وبا سر ماکان به بخارا فرستادند[1] در میان اسیران پدر استاد ابن عمید محمد

← ومی نویسد: «شیرج بن لیلی رادیگر باره به مدد فرستاد، لشکر خراسان بر ایشان چیره شدند وهیچ بدست نداشتند، ماکان راباز گذاشتند با طبرستان آمدند. صاحب الجیش (ابوعلی) گرگان بگرفت وفتح نامه نبشت پیش نصر بن احمد»، (تاریخ طبرستان، ص۲۹۶).

۱. ابن اثیر قتل ماکان را این گونه بیان می دارد: «ماکان از اسب پیاده شد واز خود شجاعتی بی مانند نشان داد در این میان تیری رها شد وبه پیشانی او اصابت کرد واز کلاهخود وسرش بیرون زد وسر بریده اش بی آنکه تیر را از آن خارج نمایند با کلاهخود به بخارا فرستاده شد» (الکامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۷۸).

قمی حسین بن محمد معروف به کله که از افاضل جهان بود، به چشم می خورد. این شخص که وزیر ودبیر ماکان بود با آنکه در اسارت امیر سامانی قرار داشت، مورد تکریم واحترام وی واقع شد وتا آخر عمر در بخارا نزد امیر بماند[1].

نظامی عروضی شرح واقعه را طوری دیگر بیان داشته ومی نویسد: ... امیر نوح بن منصور سامانی پس از آن که ماکان تمرّد آغاز کرد، سپاهی مرکّب از هفت هزار سوار به سپهسالاری تاش[2] به قصد جنگ با ماکان به ری گسیل داشت. ماکان با سپاهی متشکل از ده هزار مرد جنگی در ری منتظر ورود لشکریان دشمن ماند تا با آنان مصاف دهد.

تاش با سپاهیان خویش در برابر ماکان بر دروازه شهر فرود آمد. رسولان هر دو طرف آمد وشد آغاز کردند تا مانع بروز جنگ شوند، اما ماکان که به لشکریانش مغرور شده بود تن به سازش نداد ومصمّم گردید با تاش بجنگد. تاش که چهل سال سپهسالاری کرده بود با تجربه کافی که داشت دلیران رزم آور وجنگ آزموده ماوراء النهر را از قلب سپاه خارج کرد وحمله را آغاز کرد. ماکان نیمی از مردان جنگی را وارد کارزار نمود ونیم دیگر را از حمله دور نگهداشت واین عمل وی باعث شد که دشمن بر او غلبه کند وخود نیز جانش را از دست بدهد. تاش بعد از آن که ماکان را کشت به اسکافی دبیر سامانیان که در این جنگ حضور داشت فرمان داد تا شرح این پیروزی را مختصر ومفید بنویسد، تا کبوتر نامه بر بتواند آن را با خود حمل نماید وبه امیر نوح بن منصور برساند.

اسکافی بر کاغذی که به اندازه دو انگشت بود نوشت: «امّا ماکان فَصارَ کَاسْمه والسلام»[3] ترجمه این عبارت کوتاه وبسیار زیبا این است: ماکان مانند نام خویش نیست ونابود شد چه در لسان عرب مای نافیه بر سر کان که از افعال ناقصه وفعل ماضی است درآید، معنایش «نیست ونابود شد» می باشد واین جمله بسیار کوتاه نشان دهندهٔ حدّ اعلای استادی ومهارت اسکافی در فنّ بلاغت وسخنوری است.

نامه اسکافی وسیله کبوتر نامه بر به بخارا فرستاده شد. نظامی عروضی در بارهٔ این نامه می نویسد: «چون این نامه به امیر نوح بن منصور رسید، از فتح چندان تعجّب نکرد که از این لفظ. واسباب ترفیه اسکافی تازه فرمود وگفت: «چنین کس فارغ دل باید تا

---

۱. تاریخ طبرستان، صص۲۹۷ ـ ۲۹۶.

۲. ابو العباس حسام الدوله ملقب به تاش (لغت نامهٔ دهخدا ذیل واژه تاش).

۳. چهار مقاله، صص۴۳ ـ ۴۲.

به چنین نُکَتْها برسد»[1]. ماکان یک دختر وسه پسر داشت. دختر، زن ابوالقاسم جعفر از علویان طبرستان بود وپسران وی عبارتند از ماکان بن ماکان، ابو جعفر وعبدالملک[2].

از حسین بن کاکُی پسری به نام علی به وجود امد که در تاریخ نامش معروف می باشد وابوعلی ناصر از علویان طبرستان او را کشت[3].

حسن بن فیروزان

حسن بن فیروزان نوادهٔ نعمان اشکوری است وپدرش چنانکه گذشت در جنگ ناصرالأُطروش با احمد بن اسماعیل سامانی همراه برادرش کاکوی به قتل رسید.

حسن که به نیابت از پسرعم خود ماکان بن کاکوی، در ساری نشسته بود، بعد از آن که از قتل پسر عم خویش ماکان اطلاع یافت، افراد قبیلهٔ خود را جمع کرد وبه آنان گفت: این وشمگیر است که باعث قتل ماکان شد واسباب خذلان ما را فراهم آورد. جملگی با حسن همصدا شده وآغاز نافرمانی کردند. وشمگیر از این نافرمانی به خشم آمد وشیرج بن لیلی را مأمور سرکوبی حسن وافراد قبیله او کرد، شیرج عازم ساری شد وتوانست حسن را از آنجا بیرون براند.

حسن راه استرآباد را در پیش گرفت، اما وشمگیر دست از تعقیب وی برنداشت وچنان عرصه را بر او تنگ کرد که او ناچار شد خود را به عراق برساند.

حسن پس از ورود به عراق، به ابوعلی احمد بن محمد المظفری صاحب الجیش[4] که عراق در تصرّف او بود پناهنده شد.

وشمگیر به گرگان رفت ودر آنجا اقامت گزید، تا آن که حسن، ابوعلی را همراه خود به طبرستان آورد ووشمگیر با اطلاع از عزیمت آن دو به طبرستان خود را بدانجا رساند ودر موضعی موسوم به «ولَه جوی» میان طرفین جنگ درگرفت ووشمگیر از خود مقاومت نشان داد ودر برابر حریفَ ایستادگی کرد.

در این میان خبر درگذشت نصر بن احمد وجانشین شدن نوح بن نصر همه جا

۱. چهار مقاله، صص۴۳ ـ ۴۲.

۲. قابوس نامه، قسمت حواشی وتعلیقات، ص ۲۱۰.

۳. همان منبع.

۴. تاریخ طبرستان، ص ۲۹۶.

پیچید[1]. ابوعلی با وشمگیر صلح کرد وآهنگ بازگشت نمود وسالار پسر وشمگیر را به گروگان گرفت وهمراه خویش برد[2]. حسن بن فیروزان که در این سفر ابوعلی را همراهی می‌کرد در میانه راه مشوق نام[3] را که از همراهان ابوعلی بود بکشت وبار وبنه اش را به غارت گرفت وآهنگ مراجعت به گرگان کرد[4] وپسر وشمگیر را نیز از چنگ ابوعلی بیرون آورد. ابوعلی به راه خود ادامه داد وتوانست نزد نوح بن نصر برود. حسن که پسر وشمگیر را به همراه داشت توانست بر گرگان ودامغان وسمنان تسلّط یابد[5].

در این میان ری به دست وشمگیر افتاد وحسن بن فیروزان راه آشتی را در پیش گرفت وبا وشمگیر کنار آمد وبنای دوستی با او را گذاشت وبرای این که حسن نیّت خود را نشان داده باشد سالار پسر وشمگیر را به او برگرداند. هر چند وشمگیر خطری از جانب حسن بن فیروزان احساس نمی‌کرد امّا در ری نتوانست ماندگار شود، چه با لشکرکشی پسران بویه مواجه شد وقدرت زیادی نداشت تا بتواند در برابر رکن الدوله دیلمی مقاومت کند، مضافاً گروه زیادی از یاران وی به لشکریان پسر بویه پیوسته بودند لذا ناگزیر شد به طبرستان مراجعت کند[6]. حسن بن فیروزان که در این تاریخ با پسران بویه کنار آمده بود، برخلاف انتظار وشمگیر، از در ستیز با وی در آمد ودر ساری به منازعه با او پرداخت، جنگ تا مدّتی میان طرفین ادامه یافت وطی این مدّت گروهی از یاران برجسته وشمگیر به اردوی حسن بن فیروزان پیوستند. وشمگیر از مردم خود بترسید وبه اسپهبد شهریاربن شروین ملک کوهستان پناهنده شد واز آنجا بفرستاد وجمله

---

۱. تاریخ طبرستان، صص۲۹۸ ـ ۲۹۷.

۲. الکامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۸۸.

۳. سید ظهیرالدین در تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۷۴ می نویسد: «... وحسن بن فیروزان نیز همراه بود تا در میانه راه بخارا فرصت یافت وصاحب الجیش (ابوعلی) را به مکر بکُشت ورخت وبنه او را غارت کرد وبه گرگان آمد واین واقعه در سنه ۳۳۱هـ ق اتّفاق افتاد».

۴. تاریخ طبرستان، ص ۲۹۸.

۵. الکامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۸۸.

۶. تاریخ مردم ایران، ج۲، ص ۴۰۰.

حرم و متعلّقان را برگرفت و به بخارا رفت و مورد استقبال و تکریم نوح بن نصر سامانی قرار گرفت.

نایب وشمگیر درآمل نیز بعد از فرار وشمگیر، به قلعه کهرود پناه جست. مردم آمل که وضع را چنین دیدند سر به شورش برداشتند و بسیاری از یاران و مأموران وشمگیر را به قتل رساندند.[۱] حسن بن فیروزان به آمل عزیمت کرد و در شعبو دشت فرود آمد و سپس به لاریجان رفت و اسپاهی‌بن آخُر را بکشت و جمله مال او برگرفت و به قلعهٔ خویش در دیلمان فرستاد[۲] و آمل و لاریجان نیز بر متصرفات او افزوده گشت. آنگاه با رکن‌الدوله از در دوستی درآمد و دختر خود را بدو داد و چون خاطرش از جانب آل‌بویه آسوده گردید قلمرو آل زیاد را از آن خویش کرد و خود را فرمانروای طبرستان قلمداد نمود.[۳] از ازدواج رکن‌الدوله با دختر حسن بن فیروزان، عضدالدوله ابوشجاع پناه خسرو دیلمی و مؤیّدالدوله دیلمی به وجود آمدند.[۴]

نوح بن نصر سامانی به درخواست وشمگیر سی‌هزار سوار به سرکردگی قراتکین به کمک وی روانه طبرستان کرد. چون وشمگیر و سپاه قراتکین به گرگان رسیدند، حسن بن فیروزان چنین وانمود کرد که قصد مصاف دارد اما ناگهان فرار کرد و خود را به آمل رساند و جمله پلها و گذرگاه‌ها را ویران ساخت. وشمگیر درنگ را دیگر جایز ندانست و تا ساری او را دنبال کرد امّا حسن که وشمگیر را در تعقیب خود می‌دید، شبانه از آمل به سوی دیلمان گریخت و وشمگیر تا چالوس او را دنبال کرد. قراتکین در چالوس از وشمگیر مطالبه مال کرد و وشمگیر برای تأمین خواسته‌اش ناگزیر شد به آمل برگردد و برای آنکه بتواند به جمع مال بپردازد عالمان در مساجد آمل بنشاند تا از مردم مطالبه مال کنند. وشمگیر از این طریق توانست خواسته قراتکین را برآورده سازد. حسن بن فیروزان به اسب چین تنکابن رفت و در موضعی که دولادار گویند به تجهیز قوا پرداخت و وشمگیر به عزم نبرد با او بدانجا لشکر کشید. حسن بن فیروزان در کنار دریا به ایجاد راه بندان پرداخت و درآنجا استقرار یافت. وشمگیر سوار بر اسب،

---

۱. تاریخ طبرستان، ص ۲۹۸.

۲. همان منبع.

۳. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۴۰۰.

۴. تاریخ طبرستان، قسم دوم، ص ۴.

خود را به دریا افکند وبر دشمن حمله برد. حسن بن فیروزان در خود تاب مقاومت ندید وپا به فرار نهاد وبه مازیار بن جستان پناه برد. وشمگیر دست از تعقیب وی برداشت وبه آمل بازگشت. حسن نیز رهسپار رویان شد ودر پناه استندار قرار گرفت، امّا وشمگیر از این که حسن بن فیروزان در همسایگی او در پناه استندار قرار گرفته بود ناراحت شد وبه رویان حمله برد. حسن بن فیروزان فرار را بر قرار ترجیح داده وبه لاریجان گریخت. سپس از آنجا راه دماوند را در پیش گرفت وسرانجام خود را به استراباد رساند وبا قبیله ومتعلّقان خویش در قلعه کجین بنشست. وشمگیر دست از تعقیب حسن برنداشت وعازم گرگان شد. از سوی دیگر حسن بن بویه از ری وارد آمل شد وسپس به استراباد آمد، حسن بن فیروزان که از ورود حسن بن بویه با خبر شده بود از قلعه کجین خارج شد وخود را بدو رساند وآنگاه هر دو به اتّفاق به گرگان رفتند وبا وشمگیر مصاف دادند که منجر به شکست وشمگیر وفرار او به نیشابور شد[1].

اسپهبد شهریار ملک کوهستان، طبرستان را تسلیم حسن بن بویه کرد وحسن، علی بن کامه را به نیابت در آنجا بنشاند وخود به عراق رفت ودر ری بنشست[2]. چندی بعد به دنبال اختلافی که میان استندار ابوالفضل وسید جعفر ابیض رخ داد وشرح آن گذشت. سید ثائری به میانده واقع در گیلان رفت وحسن بویه لشکری در اختیار حسن بن فیروزان گذارد واز گرگان به طبرستان فرستاد ودر نتیجه سراسر طبرستان در اختیار او قرار گرفت[3].

حسن بن فیروزان در پی این پیروزی، ابو جعفر برادر ماکان دوم را در ساری بنشاند وخود به گرگان رفت[4]. وشمگیر پس از فرار به نیشابور از پسر نوح مدد خواست واو بیش از هزار مرد به یاری وی فرستاد ووشمگیر به گرگان حمله برد وآنجا را در محاصره خویش گرفت. سپاه حسن بن فیروزان جملگی او را رها کرده وبه اردوی وشمگیر پیوستند. حسن بن فیروزان که این وضع را دید شبانگاه پا به فرار نهاد ودیگر بار به قلعه کجین پناه برد. وشمگیر آن ولایت را به تصرّف خویش درآورد وبرای هر موضعی نایب

---

۱. تاریخ طبرستان، ص ۲۹۹؛ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، صص ۷۵ـ ۷۴.

۲. همان منبع.

۳. همان منبع.

۴. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۷۵.

معیّن کرد[۱] .

در این میان رکن الدوله حسن بن بویه که در آمل حضور داشت از مرگ برادرش عماد الدوله علی بن بویه با خبر شد وبی درنگ طبرستان را فرو گذاشت وبه عراق رفت ودر آنجا به سوگ مرگ برادر نشست وآنگاه با لشکری گران عازم گرگان شد وبا وشمگیر مصاف داد. چون وشمگیر تاب مقاومت نداشت از مقابل حسن بن بویه بگریخت واز راه نسا وابیورد به مرو نزد منصور بن قراتکین که از سوی نوح سامانی والی آنجا بود رفت. حسن بن فیروزان به نیابت حسن بن بویه در گرگان بنشست[۲] .

خلاصه در طی چندین سال که گرگان وطبرستان بین وشمگیر وآل بویه دست به دست گردید حاصل جنگ‌های شان برای مردم، کشتار وویرانی بود واین کشمکش هیچ گاه قطع نشد تا آن که وشمگیر در سال ۳۵۶هـ‌ق درگذشت[۳] ودو پسرش

---

۱. تاریخ طبرستان، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۷۶ـ۷۵ .

۲. تاریخ طبرستان، قسم دوم، صص ۲-۱.

۳. داستان مرگ وشمگیر عجیب وشنیدنی است. در سال ۳۵۶هـ.ق بعد از آن که آل بویه ولایت کرمان را از دست امیر آن ابوعلی بن الیاس بیرون آوردند، ابوعلی به بخارا نزد امیر نوح سامانی رفت واورا تشویق به گرفتن ممالک آل بویه کرد وامیر نوح سپاهی در اختیار وشمگیر قرار داد تا ری را تسخیر کند وابو الحسن محمدبن ابراهیم بن سیمجور دواتی سپهسالار لشکر خودرا همراه او روانه نمود تا زیر نظر او بر ضد آل بویه بجنگد. رکن الدوله از دیگر اعضای آل بویه مدد طلبید. پسرش پناه خسرو ملقب به عضد الدوله وبرادر زاده اش بختیار که بعدها عز الدوله لقب یافت به کمک او شتافتند. اما پیش از آن که وشمگیر در مقابل سپاه آل بویه قرار گیرد مرگ او فرا رسید.

روزی وشمگیر خواست سوار بر اسب شود، منجمی گفت: امروز روزی نحس است نباید امیر بر اسب نشیند. وشمگیر سخن منجم را پذیرفت ومنصرف شد. نزدیک ظهر اسبان را بر او عرضه داشتند.در میان آنها اسبی سیاه رنگ زیبا را که از بخارا برایش فرستاده بودند برگزید ودستور داد اسب را زین کردند. آنگاه سوار بر آن شد وپس از پیمودن مسافتی به یاد سخن منجم افتاد وناراحت شد. عنان اسب بر کشید وآهنگ مراجعت نمود امّا در راه بازگشت گرازی از میان نیزار بیرون دوید وبه اسب حمله کرد وشکمش را درید. وشمگیر از اسب به زیر افتاد وخون از چشم، بینی وگلوی وی سرازیر شد وبمرد. گویند←

بیستون وقابوس هر دو طالب امارت ومدّعی جانشینی او شدند[1] در این میان حسن بن فیروزان که در زمره دوستان وشمگیر قرار گرفته وحکومت سمنان را برعهده داشت، از طریق قومس به حمایت از قابوس شتافت امّا نتوانست کاری از پیش ببرد وبیستون بر برادر غلبه یافت وقابوس از مبارزه دست کشید[2]. مقارن همین ایّام، حسن بن فیروزان[3] ومعزّالدوله دیلمی وفات یافتند[4] وبدین ترتیب در سال ۳۵۶هـ ق سه تن از نامداران گیل ودیلم یعنی وشمگیر، حسن بن فیروزان ومعزّالدوله درگذشتند. حسن بن فیروزان دو پسر ویک دختر داشت. پسران وی فیروزان ونصر بودند ودخترش زن رکن الدوله حسن بن بویه ومادر فخرالدوله دیلمی بود[5].

← وشمگیر یا اصلاً مسلمان نبوده است ویا باوجود قبول ظاهری اسلام باطناً به مراسم آیین زردشتی دلبستگی شدید داشت.

محمد بن الحسین معروف به ابن عمیدکه در سخن پردازی شهره آفاق بود، خبر مرگ وشمگیر را چنین نگاشت: الحمدُ للّه الّذي أغنی بِالوُحوشِ عَنِ الجُیُوشِ (سپاس خدای را که به‌وسیله ددان بی‌نیاز از لشکریان ساخت).

گویند وشمگیر موقعی که با لشکر خراسان قصد حمله به رکن الدوله را داشت نامه ای تهدید آمیز خطاب به او نوشت ودر آن سوگند یاد کرد که اگر بر او چیره شود نسبت به او چنین وچنان خواهد کرد وسخنانی رکیک در آن نامه به کار برد که کاتب رکن الدوله از خواندنش شرم داشت. رکن الدوله با دریافت آن نامه از مضمونش اطلاع یافت ودستور داد پاسخی مناسب نوشته شود ودر آن خطاب به وشمگیر اظهار داشت: سوگند به خدا اگر بر تو ظفر یابم بر خلاف گفته تو عمل نمایم ودر حق تو جز نیکی وادای احترام کاری نخواهم کرد. (الکامل ابن اثیر، ج۷، ص۲۳)

۱. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۴۰۳ـ ۴۰۲.

۲. همان منبع.

۳. الکامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۴.

۴. همان منبع.

۵. قابوس نامه، قسمت حواشی وتعلیقات، ص ۲۱۰.

فیروزان بن حسن بن فیروزان

فیروزان بن حسن در سال ۳۷۱هـ‌ق بر دیلمان امارت داشت.[1] وی که نامدار جدّ خویش امیر فیروزان است تلاش زیادی کرد تا بلکه بتواند استراباد را به نام آل بویه از یاران قابوس پس بگیرد اما موفقیتی به دست نیاورد وباتی متّحد قابوس، او و بیست تن از سرکردگان سپاهش را دستگیر ساخت[2].

کنار بن فیروزان

فیروزان بن حسن پسری به نام کنار بن فیروزان داشت.وی در سال ۳۸۸هـ‌ق جزو یاران قابوس بن وشمگیر بوده وهمراه منوچهر بن قابوس وجمعی از سرکردگان دیلمی به نفع او می جنگید[3].

امیر نصر بن حسن بن فیروزان

در سال ۳۸۱هـ ق امیر نصر بن حسن به فرمان فخرالدوله دیلمی والی قومس شد وبرادرش نیز ولایت دیلمان را که به تازگی به تصرف درآمده بود برعهده گرفت[4]. بعد از آن که فخرالدوله ولایت گرگان، دهستان وآبسکون را در تصرّف امیر تاش قرار داد به ری مراجعت کرد وبه خاطر علاقمندی به امیر تاش هر روز برایش انعام می فرستاد تا آنکه امیر تاش آهنگ لشکرکشی به خراسان کرد وبوسعید شبلی را روانه ری نمود واز فخرالدوله مدد خواست. فخرالدوله اسفار بن کردویه را با سه هزار مرد به مدد او فرستاد وچون به قومس رسیدند امیر نصر ایشان را میهمان کرد وشراب خورانید همین که مست شدند مأموران امیر نصر که از پیش مهیّا بودند بر سر آنان ریختند وبوسعید واسفار را بکشتند. فخرالدوله از شنیدن خبر این واقعه به خشم آمد وبه امیر تاش نوشت که نخست به قومس بیاید ونصر را جواب کافی دهد وبعد از آن به جانب خراسان روان گردد.

امیر نصر که از این فرمان فخرالدوله با خبر شده بود به التماس وتضرّع نزد امیر

---

۱. تاریخ طبرستان، قسم دوم، ص ۵.

۲. همان منبع، ص ۷.

۳. همان منبع، ص ۸.

۴. تاریخ طبرستان، قسم دوم، ص ۵؛ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۷۹.

تاش کس فرستاد وپوزش طلبید وامیر تاش هم نزد فخرالدوله شفیع شد تا از تقصیر او بگذشت[۱] .

چندی بعد امیر نصر به ولایت دیلم که در آن قحطی افتاده بود چشم طمع دوخت ولشکری بدانجا گسیل داشت وجملگی را آواره کرد واسپهبد ابوالفضل استندار را در رستمدار بگرفت ودر زندان چندان نگاه داشت تا آن که بمرد [۲] آنگاه با باتی بن سعید[۳] از در دوستی درآمد وبه اتّفاق به قصد تسخیر آمل بدانجا لشکر کشیدند. ابوالعبّاس حاجب که از ری با دو هزار مرد به آمل آمده ودر آنجا استقرار یافته بود به مقابله برخاست، اما نتوانست در برابر ایشان مقاومت کند، لذا منهزم شد وآمل به تصرف آن دو درآمد. باتی خبر این فتح را به شمس المعالی قابوس داد واطاعت از وی را اعلام داشت وبه دنبال آن از امیر نصر جدا شد وبه استراباد نزد قابوس رفت.

فیروزان برادر امیر نصر که از اتّحاد قابوس وباتی با خبر شده بود از گرگان به عزم جنگ با آن دو روانه استراباد شد وجنگی عظیم میان طرفین رخ داد که نزدیک بود به شکست باتی بیانجامد امّا جمعی از لشکریان فیروزان که از کرد وعرب بودند او را تنها گذاشته وبه لشکر باتی پیوستند وباتی که نیرومند شده بود فیروزان را تعقیب کرد واو را با بیست تن از فرماندهان دستگیر ساخت. بازماندگان لشکر فیروزان به جانب گرگان روی آوردند اما در میانه راه سالار خرکاش که خویشاوند قابوس بود راه را بند آورد ومانع عبورشان شد وبه دنبال جنگی که رخ داد روی به هزیمت نهادند. قابوس از شنیدن خبر این فتح خوشدل شده واز استرآباد به گرگان رفت ودر شعبان سال ۳۸۸هـ بر مسند حکومت استقرار یافت[۴] .

به دنبال پیروزی قابوس، ابوعلی حمویه با ده هزار مرد از ترك وعرب ودیلم به همراهی جمعی از سرکردگان که کنار بن فیروزان در میان شان بود، به عزم سرکوبی قابوس عازم گرگان شد، امّا از جانب امیر نصر ناایمن بود، لذا برای استمالت او کس فرستاد وگفت: «اسباب قرابت که میان تو ومجدالدوله مستحکم است، اقتضا کند که

---

۱. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران،صص۸۱_ ۸۰ .

۲. تاریخ طبرستان، قسم دوم ص ۷ ؛ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۸۲ .

۳. همان منبع.

۴. تاریخ طبرستان، قسم دوم،صص۸ ـ ۷؛ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران،صص۸۳_ ۸۲ .

به موالات او ومصالح ملک او قیام نمایی ومدد ومعاونت دریغ نداری واگر این عزیمت به امضا رسانی ودر سلک موالات او انخراط نمایی حالی ولایت قومس در اعتداد[1] تو آررده شود». امیر نصر فریب این وعده را خورد وبه ساری رفت وراه گرگان را از چپ بگذاشت واز سمت راست برفت، همین که نزدیک قومس رسید راز خود را فاش ساخت. لشکریان دریافتند که او عازم قومس است از این رو میان لشکریان اختلاف افتاد وجمعی به ولایت استنداریه رفتند وگروهی عازم گرگان شدند.امیر نصر با بقایای لشکر خود به قومس رفت ونزد ابوعلی حمویه کس فرستاد واز او قلعه خواست تا به استحکام موضع خویش بپردازد. حمویه قلعه جومند را به او واگذار کرد وامیر نصر بار وبنه خود را بدانجا منتقل ساخت. حمویه به عزم جنگ با قابوس روی به ساری نهاد تا از آنجا عازم گرگان شود[2].

جنگ میان حمویه رقابوس دو ماه متوالی طول کشید، تا آن که بر اثر قحطی، بارندگی شدید، بروز طوفان وکمی علوفه شکست در سپاه حمویه افتاد واصحاب قابوس از فرصت سود جسته واز حصار بیرون آمدند وبر سپاه حمویه تاختند ویکهزار وسیصد مرد را کشتند وجمعی از سرکردگان از جمله سپهسالار گورانگیز ومحمد بن وهسودان را اسیر کردند واموال زیادی را به غنیمت گرفتند. حمویه که منهزم شده بود گرگان را ترک گفته وخود را به قومس رساند، اما از بیم لشکر قابوس نتوانست در آنجا بماند وطی نامه ای از امیر نصر خواست که با عجله خود را به او برساند. امیر نصر به سمنان رفت وبه او ملحق شد واز ری نیز مدد خواست. مجدالدوله دیلمی ششصد سوار ترک را روانه کرد تا امیر نصر را یاری دهند. قابوس باتی بن سعید را به جنگ ایشان فرستاد ومتعاقب آن نیز اسپهبد شهریار را به مدد باتی روانه کرد اما امیر نصر آنان را تارومار کرد. آنگاه قابوس، ابونصر بن محمود الحاجب را به جنگ با حمویه وامیر نصر روانه کرد اما کاری از پیش نبرد وشکست خورد تا آن که میان مجدالدوله وقابوس صلح برقرار گردید وجنگ وخونریزی خاتمه یافت اما حضور امیر نصر در آن حوالی سبب دل مشغولی مجدالدوله وقابوس بود لذا بر این عقیده شدند که او را به بند آورند تا فتنه

---

۱. اعتداد: به حساب آمدن.

۲. تاریخ طبرستان قسم دوم، ص ۸؛ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، صص۸۴ـ ۸۳.

مرتفع گردد[1] .

امیر نصر اگر چه از خاندانی اصیل وشریف بوده وحتی نویسنده رجال دو هزار ساله گیلان او را امیری بزرگ ویگانه قائد دوران که دانشمند عصر خویش نیز بوده به حساب آورده است[2] اما خوی ستمگری داشت. ولایت وی که بر سر راه قوافل وکاروانهای حج قرار گرفته بود جایگاهی برای اذیّت حجّاج شد. امیر نصر کسانی را که عازم زیارت بیت اللّه الحرام می شدند مورد اجحاف قرار می داد وبه انواع مطالبات آنانرا می رنجاند واین سبب بدنامی وی در اقطار جهان شد وموجب لعن ونفرین زایران گردید[3] .

سرنوشت امیر نصر

مجدالدوله وقابوس که از دست امیر نصر به ستوه آمده بودند پس از انعقاد پیمان صلح فیمابین، حیله ای اندیشیدند تا او را به دست آورده ومحبوس سازند، اما امیر نصر هشیارتر از آن بود که در دام آنان بیفتد. چه او قبلاً از این توطئه آگاه شده ودر حق ایشان بد گمان گردیده بود. در این میان خبر رسید که ارسلان هندوبچه از امرای سلطان محمود وحاکم قهستان بر سر ابوالقاسم سیمجور تاخته واو را به سوی ولایت گناباد رانده است. امیر نصر از این موقعیّت استفاده نموده وخود را به ابوالقاسم سمیجور رساند واو را به لشکرکشی به ری ترغیب نمود. ابوالقاسم فریب سخنان امیر نصر را خورد وزمام اختیار خویش را در کف او نهاد وبا لشکر خود به سوی ری حرکت کرد وتا خوار جلو رفت، امّا از ری لشکری کامل برای سرکوبی وی بدانجا آمد واو خود را در برابر سدّی از قوای مجدالدوله مشاهده نمود واز این که نسنجیده فریب سخنان امیر نصر را خورد خجل شد وآهنگ مراجعت کرد ودر راه بازگشت، خود را با جمعی از لشکر کرد وعرب که قابوس برای جنگ با او فرستاده بود روبرو دید. وی که خود را از هر طرف در تنگنا می دید، روی به درگاه سلطان محمود آورد وخویشتن را بدانجا رساند واز مهلکه نجات یافت. امیر نصر نیز که همراه ابوالقاسم سیمجور بود به درگاه سلطان محمود آمد ومدّتی ملازم خدمت وی بود. پس از چندی سلطان محمود ولایت بیار

---

۱. تاریخ طبرستان، قسم دوم، صص۱۰ـ۹؛ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، صص ۸۵-۸۴.

۲. رجال دو هزار ساله گیلان، ص ۱۴۸ .

۳. تاریخ طبرستان، قسم اول، ص ۱۰ .

وجومند را بدو بخشید اگرچه امیرنصر آن را پذیرفت امّا روح بلند پروازش را اقناع نکرد و از این بابت پیوسته در اضطراب بود تا آن که از ری به انواع نیرنگ و فریب او را بفریفتند و به جانب خود کشاندند و بدین وسیله دستگیرش ساختند و به قلعه استوناوند فرستادند[۱] و سرانجام در همانجا درگذشت.[۲]

در عرصه پهناور ایران بزرگ، تاریخ سازان دیگری از سرزمین گیل و دیلم و طبرستان برخاستند و به کشورگشائی پرداختند و تا بغداد و شامات پیش رفتند و نیز کشورگشایانی بودند که بر کرانه‌های جنوبی دریای خزر استیلا یافته، تاختند، کشتند و ویران کردند و صفحات تاریخ را با اعمال ننگین خود سیاه نمودند که به تفصیل در کتابی دیگر تحت عنوان نقش‌آفرینان سواحل جنوبی دریای خزر به رشته تحریر درآمده است که انشاءالله به طبع خواهد رسید.

---

۱. تاریخ طبرستان، قسم اول، صص ۱۱-۱۰؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۸۶-۸۷.

۲. سفرنامه مازندران و استراباد، ص ۲۱۲.

بخش دوم

رامسر
(سخت سر)



تصویری از شهر رامسر در پنجاه سال پیش
محوطه بیمارستان و ادارهٔ کشاورزی به‌همراه زمین‌های زراعتی گسترده کاملاً در عکس مشهود است.
با تشکر از علی صفاتیان



نمایی از تصویر بالا در سال ۱۳۷۶ به همراه انبوه خانه‌هایی که در زمین‌های زراعتی ساخته شده است.

بلوک[1] سخت سر

سخت سر در گذشته نه چندان دور از چندین قریه تشکیل شده بود که هریک نام جداگانه ای داشتند ومجموع آنهارا «بلوک سخت سر» می نامیدند که بعدها به دهستان سخت سر شهرت یافت.

چرا سخت سر نامیده شد

در باره علت نامیده شدن این منطقه به سخت سر نظراتی ابراز شده است که بیان آنها خالی از لطف نیست:

۱ ـ مردم این ناحیه نه تنها در برابر جبّاران وحاکمان ستم پیشه سر اطاعت فرود نمی آوردند، بلکه از خود سرسختی ومقاومت نشان می دادند. از این رو سرزمینشان را سخت سر نام نهادند. گویند: بعد از آن که هیأت وزیران در شهریور ۱۳۱۴ ش[2] سخت سر را رامسر نامیدند پهلوی اول گفت: مردم سخت سر از خود سرسختی نشان

---

۱. بلوك: چندین قریه نزدیک یکدیگر است که هریک نام خاص ومجموع آنها نامی دیگر دارد (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه بلوك) درتقسیمات کشوری ایران، پیش از قانون سال ۱۳۱۶ش، قسمتی از ولایت را که دارای یک قصبه وچندین محله بود وتوسط یک نفر نایب الحکومه از طرف حاکم اداره می شد بلوك می گفتند (دائرة المعارف فارسی) اماچندی است کلمه دهستان به جای این کلمه یعنی بلوك تصویب ورایج شده است (لغت نامه دهخدا).

۲. فرهنگ معین، ذیل واژه رامسر.

می دادند، من آنجا را رام کرده ورامسر نام نهادم[۱] اگر این داستان حقیقت داشته باشد نگارنده را به یاد نکته ای می اندازد که بانوی فاضله ای آن را در جوّی آکنده از خفقان نوشته است.

در سنهٔ ۱۳۱۵ش که حکومت غاصب پهلوی املاك واراضی بخش اعظم شمال ایران را به عنف از صاحبان آنها به بهای ناچیزی می خرید ودر دفاتر اسناد رسمی به نام خود ثبت می کرد وصاحبان دفاتر ملزم به تنظیم سند انتقال بودند، وقتی که نوبت به «اشرف السادات حسینی»[۲] رسید در ذیل سند که در دفتر اسناد رسمی شماره یک تنکابن به سردفتری مرحوم ابو الفضل علامه تنظیم شده بود، بدون ترس وواهمه وبا شجاعتی بی مانند چنین نوشت:

«در کف شیر نر خونخواره‌ای غیر تسلیم ورضا کوچاره ای

«از مولوی»[۳]

امضاء اشرف السادات حسینی»

۲ـ محتمل است که مأخوذ از «سُوخته سرا» باشد بدین معنی که در قدیم الایام دچار آتش سوزی شد وآتش آنجا را با خاك یکسان کرد واین سبب گردید که آن جارا سوخته سرا بنامند. البته هیچ سندی که بیانگر این آتش سوزی باشد در دست نیست وبه افسانه بیشتر شباهت دارد.

۳ـ تنکابن (که از سخت سر تا نمک آبرود را شامل است) پیش از ورود «آریان ها» سرزمین «مردها» (مترادف با مارد، آمارد و مار[۴]) بود وولایت آنان محل هایی سخت بود.[۵] از طرفی هم «مرد» نام یکی از نواحی دهگانه جلگه ای سرزمین دیلم بود که در

۱. نگارنده در جایی مطلب یاد شده راندیده است اما بعضی از مطلعین آن را نقل نمودند که مبادرت به درج آن شد.

۲. سیده فاطمه ملقب به اشرف السادات حسینی از خرده مالکانی بود که در قزوین اقامت داشت وهر سال برای دیدار بستگان ورسیدگی به املاك خود به سخت سر می آمد وی از سادات حسینی پلاسیدی آخوند محله است که در سخت سر به دنیا آمد وسرانجام در آنجا دیده از جهان فرو بست.

۳. بیت فوق که به صورت ضرب المثل در آمده است در مثنوی مصراع دوم مقدم بر مصراع اول است.

۴. تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۱۶۴۵.

۵. همان منبع، ج۱، ص۱۷۳۳؛ ج۲ ص۱۴۷۴؛ ج۳، صص۲۲۱۶ و ۲۶۴۰

همین حوالی (بین چالکرود ومارکوه) قرار داشت[1] بنابر این «سخت سر» را نمی توان بی ارتباط با سرزمین مردها دانست وبعید نیست که این منطقه را به همین سبب سخت سر نامیده باشند.

۴ ـ آنچه که به نظر نگارنده قطعی به نظر می رسد این است که سخت سر مأخوذ از «سَخْته سر» می باشد. سَخْته، در گویش محلی رامسری موضعی را گویند که گل آن چسبنده واز نوع گل رس وبه صورت زمین نیمه باتلاقی باشد. در چنین زمینی بازحمت می توان رفت وآمد کرد. «سَر» پسوند مکان است.بخشی از اراضی میان نارنج بن ولَپاسر (کوچه شهید تقوایی) به همین نام شهرت داشت ومی گفتند: عبور ومرور از «سَخْته سر» دشوار بود وکمتر کسی پیدا می شد که از آنجا بگذرد وکفش وی در گل ولایِ باقی نماند. در اسناد خطی متعلق به قرن یازدهم ودوازدهم، سخته سر آمده است، بنابر این می توان گفت مرکز اولیه سخت سر در همین حوالی بوده است. ذکراین نکته ضروری است که سَخْته وسُخْته به مجاز به معنای مهذب، پخته وآزموده را گویند وبعید به نظر نمی آید که این منطقه را به خاطر وجود مردان مهذب وآزموده «سَخته سر» نامیده باشند که با گذشت ایام وکثرت استعمال به سخت سر مبدل شده باشد.

سخت سر در تاریخ

در کتب تاریخی قرون اولیه اسلامی به بعد این منطقه تا قرن نهم هـ. ق نامی از سخت سر برده نشده است اما نام شماری از مناطق وولایات آن زمان که امروزه در محدوده شهرستان رامسر (سخت سر سابق) واقع اند، در بعضی کتب ثبت وضبط می باشد:

الف: در کتاب حدود العالم که به سال ۳۷۲هـ. ق تألیف یافت از جَلکرود (چالکرود)، لَتَرا (لَتَر واقع در جاده هریس کمی بالاتر از گالش محله رامسر) و مرد[2] نام برده شده است.

ب: در کتاب زبدة التواریخ تألیف به سال ۷۰۰هـ. ق ازکَرجیان (کُرجیان) یاد

---

۱ .حدودالعالم، ص ۱۴۶. مارکوه که در همین حوالی است ظاهراً منتسب به مار است که مترادف مرد، آماردو مارد می‌باشد. (تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۷۳۳؛ ج ۲، ص ۱۴۷۴.)

۲ . همان منبع ، ص ۱۴۷ .

شده است[1] ونیز در آثار سید ظهیر الدین وکتاب تاریخ خانی، که بعد از سید ظهیر الدین تألیف گردید، بارها نام گرجیان آمده است وشرح آن در فصلهای بعدی خواهد آمد وامروزه سراسر گرجیان که نام آن به بوته فراموشی سپرده شده است در محدوده شهرستان رامسر قرار دارد.

ج: در کتاب جامع التواریخ تألیف به سال ۷۱۰هـ. ق از گرجیان سخن به میان آمده است.[2]

د: در کتابهای زبدة التواریخ وجامع التواریخ بارها از قلعه «قلاچکوه» و«کَلاجُکوه»[3] ودر مجمع التواریخ «قَلاجه کوه»[4] ودر تاریخ اولجایتو تألیف به سال ۷۵۲هـ. ق، از «کلاجه کوه»[5] نام برده شده است که منطبق با «کَلیج کوه» رمک رامسر می باشد.

هـ: در حدود العالم از جوداهنجان نام برده شده است[6] وظاهراً منطبق باجورده (جواهرده سخت سر)[7] است.

و: در یک سند خطی که مربوط به عهد سادات کیایی ملاطی می باشد از پورچی (نام مرتعی است واقع در جاده نیدشت ضلع جنوب غربی واچکلایه رامسر) وبامسی (یکی از روستاهای رامسر واقع در جاده نیدشت) یاد شده است. این سند که در مورد معامله یک قطعه زمین مزروعی تنظیم گردیده است نام فروشنده آن «سیاه حسن بامسی تنهجی» آمده واز «قاضی نصراله بامسی» و «ملاشمس‌الدین پورچی» به عنوان شاهد این معامله نام برده شده است، واز مفاد این سند چنین بر می آید که بامسی وپورچی در آن روزگار، لا اقل هریک شهری بوده اند.

---

۱. زبدة التواریخ، ص ۱۸۵.

۲. جامع التواریخ، ص ۱۴۷.

۳. زبدة التواریخ، ص ۱۷۳.

۴. جامع التواریخ، پاورقی ص ۱۳۹.

۵. فرمانروایان گیلان، صص۱۸۶ ـ ۱۸۷ که عیناً متن این بخش از تاریخ اولجایتو را آورده است.

۶. حدود العالم، ص ۱۴۷.

۷. فرمانروایان گیلان، ص ۱۸۱.

ز: در زبدة التـواريخ نامی از ولایت تنهـجـان[۱] وآتش سـوزی آن به دست ملاحده، برده شد[۲] ودر آثار سید ظهیر الدین به کرّات سخن از این ولایت به میان آمد واین تنهجان منطبق بابخش جنوب غربی رامسر است که شرح آن در بخش های بعدی خواهد آمد.

ح: از جنده رودبار (جنت روبار امروزی) به عنوان بخش کوهستانی گرجیان در تاریخ گیلان ودیلمستان تألیف سید ظهیرالدین ونیز در همین کتاب از «قلعه گرزمان سر» جنده رودبار که امروزه به «قلعه دزکول» معروف است وجنگهای خونینی میان سید علی کیا وبرادران ویاران وسپاهیان او با سپاه کیانوپاشا وپسر سید رکابزن کیا، روی داد به تفصیل سخن به میان آمده است ودر بخش های بعدی از آن یاد خواهد شد.

تنها مورخی که ۶ قرن پیش سخن از سخت سر به میان آورده است سید ظهیر الدین می باشد. وی در دو کتاب ارزنده خود تحت عنوان «تاریخ طبرستان ورویان ومازندران» و«تاریخ گیلان ودیلمستان» بارها از این منطقه نام برده است. مؤلف در مقدمه کتاب تاریخ طبرستان ورویان ومازندران که به سال ۸۸۱هـ.ق آن را به اتمام رساند،[۳] ضمن شرح حدود «رستمدار» از سخت سر یاد نمود بعد از بیان این مطلب که «هزار اسب» در سال ۵۹۰هـ.ق باملک اردشیر، پاد شاه مازندران خلاف آغاز کرده واز ملاط تا سخت سر را به ملاحده تسلیم نموده، سخت سر را حد غربی استندار (هزار اسب، پادشاه رستمدار) قلمداد کرد.[۴]

«گرمه رود» سخت سر بین سالهای ۷۵۰-۷۶۹هـ.ق حاکم نشین ومرکز ولایت تنکابن بود وسید رکابزن کیای حسنی، بر آن حکم می راند[۵] ودر همین سالها بود که سید علی کیا ملاطی، مؤسس سلسله سادات کیائی، قیام خودرا علیه امرای رانکوه ولاهیجان از همین سخت سر آغاز کرد وبه پیروزی رسید[۶] وشرح مفصل آن در کتاب

۱. تنهیجان، تنهجان، تنیجان وتنهج مترادفند.

۲. زبدة التواریخ، ص ۱۸۵.

۳. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۹.

۴. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۱۱.

۵. تاریخ گیلان ودیلمستان، صص۱۷ و ۱۸.

۶. همان منبع، باب دوم.

تاریخ گیلان ودیلمستان تألیف همین مؤلف آمده ودر این کتاب بیش از ده بار از سخت سر وگرمه رود سخت سر وولایت سخت سر سخن به میان آمده است، تاریخ شروع تألیف این کتاب غرّه ذیقعده سال ۸۸۱هـ. ق وتاریخ اتمام آن سال ۸۹۴هـ. ق بوده است[۱].

بررسی های به عمل آمده حکایت از آن دارد که پیش از این مورخ، هیچ تاریخ نویسی بالصراحه از سخت سر نام نبرده است واگر هم اسمی از آن برده شده باشد بر ما معلوم نیست.

جغرافیای تاریخی سخت سر

با نگاهی کوتاه ومختصر به تاریخ سخت سر در می یابیم که این منطقه از نظر تقسیم بندی جغرافیایی دستخوش دگرگونی ها وجابجایی ها بود وبر خلاف امروز که از محدوده نسبتاً وسیع برخوردار بوده وشهرستانی مستقل به نام شهرستان رامسر می باشد. در قدیم الأیام ناحیه ای بس کوچک ومتشکل از چندین قریه وآبادی بود وبقیه اراضی جلگه ای وکوهستانی آن شامل چندین شهر وولایت وآبادی نظیر گُرجیان، کَلاجه کوه، تَنهیجان، پورچَی، بامسی، اَشکُونه، شَهرستان، سیرسی، چاله سَر، کَلالَم، اَژْدَلَم، آهن پُچان، بازرَش، سَلمل، وَژَك، کُهنه تنگدره، سیاه چالکَش، زلزلان دَشت، کُهُبن، لَشْت کُنُش، جَندَه رودبار (جنت رودبار)، آسیاگاه، باغدَشت، لیماکَش، سیاه کَنْد، لپاسر، جورده، شیلی سرا واقع در پشت کوه سُماموس، لَزَن چاك، لَتَر و ... بود وهیچیک از آنها از لحاظ جغرافیایی در محدوده سخت سر قرار نداشتند ولایاتی که در مجاورت سخت سر قرار گرفته بوند نظیر گُرجیان، کَلاجه کوه وتَنهیجان هریک دارای حدود وثغوری جداگانه وقلمرو معینی بودند اما به طور کلی محو ونابود شدند ونام آنها برای نسل حاضر بیگانه ونا آشناست در حالی که در طول قرون متمادی حکومتی مستقل یا وابسته داشتند وشاهد حوادث ورویدادها، جنگها وخونریزیها وماجراهای گوناگون بودند. ولایت گرجیان که بنای آن را به اردشیر بابکان نسبت می دهند[۲] ونامش تا اوایل قرن چهاردهم هـ. ق باقی وبرقرار بود، امروزه دیگر وجود ندارد وضمیمه خاك رامسر

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، صص ۴۷۷ و ۴۷۸.

۲. تاریخ گزیده، ص ۱۰۴.

است. قلاع کلاجه کوه (قلعه بند) مارکوه، گرزَمان سَر (دزکُول گرلباسر)، ایزکی (قلعه علیرضا گردَن)، چاك کُوتی، گل کَند، قَلعه باغ، دزکُولَ بُن، پایین مازُوَ، زین پُشت وچاههای ایلمیلی، شاهد ماجراها، زد وخوردها، تواریها ودست به دست گشتن ها، امرا وحکام ویورشها وتسخیرهای مهاجمانی چون پیروان «حسن صباح» بودند، اما امروزه جز مشتی گل وسنگ ودیوارهای سنگی نیمه ویران که درختان جنگلی وگیاهان خودرو آنهارا پوشانده اند چیز دیگری بر جای نمانده است ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الأَلْبَابِ﴾!

سخت سر در دوره قبل از میلاد همچون ولایات دیگر تابع حاکمانی بود که بر گیلان ومازندران امارت داشتند. «گُشْنَسْف» معاصر اردشیر بابکان، بر طبرستان، گیلان، رویان ودماوند حکومت داشت. اجداد او در عهد اسکندر کبیر (۳۳۰ق. م)، فرمانروایان ولایات یاد شده بودند وحکومت در خاندان او همچنان باقی بود تا آن که در سنه ۵۲۹ میلادی کیوس فرزند قباد به حکومت مازندران فرستاده شد وهفت سال در آنجا حکومت را بر عهده داشت وپس از وی انوشیروان، «زرمهر» را به امارت این سرزمین برگزید وتا ۱۱۰ سال حکومت خاندانش ادامه یافت وحدوداً در سنه ۶۵۶ میلادی «آذَرولاش» حکومت مازندران را به «گیل گاوباره» سپرد[۱].

ملک الشعرای بهار گوید: «بزرگمهر بختگان همان داد برژمهر بوده است که اورا زرمهر خوانده اند وگویند به دست کسری هرمز کشته شد است.[۲] در کتب عرب آمده است که بعد از انقراض ساسانیان بزرگمهر به طبرستان رفت، از او پرسیدند سبب انقراض ساسانیان، چیست؟ در جواب گفت کارهای بزرگ را به مردم خُرد سپردند وکارهای خُرد را به مردم بزرگ. بزرگان به کار کوچک دل ننهادند وخُردان از عهد کار بزرگ برنیامدند وناچار هردو تباه گشت[۳]».

بعدها حکام رویان ورستمدار بر این منطقه یعنی غرب مازندران فعلی تاسخت سر و«مَلاط» (در فاصله چهار کیلومتری لنگرود) حکومت داشتند تا آن که در سال ۶۴۰هـ. ق بر اثر اختلاف میان ملوك گیلان واستندار «شهر آگیم بن نام آور» پادشاه رستمدار، میان آنان نزاع درگرفت وشهر آگیم تا نمک آبرود تنکابن عقب نشینی کرد واز

---

۱. سفرنامه مازندران واستراباد، صص ۲۰۲ـ۲۰۳.

۲. سبک شناسی، ج ۱ ص ۵۲.

۳. همان منبع.

آن تاریخ به بعد سخت سر وتنکابن در قلمرو حکومت گیلان قرار گرفت.[۱]

اواسط قرن هشتم هـ. ق سخت سر دارای حکومت مستقل شد وسید رکابزن کیای حسنی در سنه ۷۵۰هـ. ق سخت سر را تختگاه خود قرار داد وبه عنوان سلطان سخت سر وتنکابن بر اریکه سلطنت تکیه زد. در این زمان سفید تَمیشه (سفید تمشک) حدّ غربی سخت سر شد اما نوزده سال بعد یعنی به سال ۷۶۹هـ. ق حکومت وی سرنگون گشت وپسرش جانشین او گردید. چندی بعد به دست سادات کیایی مَلاطی سرنگون شده وحکومت خاندان رکابزن کیا منقرض گردید.

ظهور وقیام سادات کیایی ملاطی که در همین سخت سر شکل گرفت، باعث گردید که حکومت مستقل این منطقه از بین برود. سادات یاد شده با مساعدت وپشتگرمی سید قوام الدین مرعشی، حاکم وقت مازندران توانستند بر گیلان شرقی که در آن عهد «بیه پیش» نام داشت[۲]، تسلط یابند وبا شکل گرفتن حکومت جدید گیلان شرقی وتسخیر ولایات سخت سر، گرجیان وتنکابن به دست سادات، قلمرو آنان تا نمک آبرود امتداد یافت. از آن به بعد برای هر یک از این ولایات از سوی سادات کیایی حاکم تعیین می گردید.[۳]

پس از انقراض سلسله کیائیان ملاطی وروی کار آمدن صفویه «بیه پیش» همچنان مرکز گیلان شرقی بود اما در عصر زندیه، سخت سر وتنکابن ضمیمه خاك گیلان گردید وسراسر گیلان تابع یک حکومت شد.

باظهور قاجاریه این دو منطقه از گیلان منتزع وضمیمه خاك مازندران شد[۴] وتاکنون تغییری در آن حاصل نگردید.

سخت سر با از میان رفتن ولایات مجاور نظیر گُرجیان، کَلاجه کوه وتَنهیجان توسعه بیشتری یافت وحد شرقی آن تا نسارود وحد جنوبی اش تا مرز شهرستان قزوین

---

۱. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، مقدمه ص ۱۱۱.

۲. بیه در اصطلاح گیلکی رودخانه یا ساحل رودخانه را گویند و«بیه پیش» یا «روپیش» بر قسمت شرق سفید رود و«بیه پس» یا «روپس» بر قسمت غرب سفید رود اطلاق می گردد. در ازمنه گذشته هریک دارای حکومت وپای تخت جداگانه ای بودند (تاریخ گیلان، رابینو، ص ۴).

۳. تاریخ گیلان ودیلمستان، باب دوم.

۴. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۵۱.

امتداد یافت اما حدّ فعلی شرقی شهرستان رامسر رودخانه چالکرود است.

حدوداً در یک قرن ونیم قبل سخت سر وضع روشنی نداشت ومعلوم نبود تابع گیلان یا مازندران است. گریکوری والریانویچ ملگونف، سفرنامه نویس روسی که بین سالهای ۶۰ـ۱۸۵۸ میلای از کرانه های جنوبی دریای خزر بازدید به عمل آورده واز اشرف (بهشهر) تا گیلان را وجب به وجب پیموده ومورد مطالعه قرار داده است، در کتاب خود تحت عنوان «سفرنامه ملگونف» در این باره چنین می نویسد: «... هم چنین نتوانستم دانستن که بلوك سخت سر متعلق به اعمال تنکابن یا مازندران ویا گیلان است».[۱]

ودر جای دیگر این کتاب می نویسد: «هم چنین دقیقاً نتوانستم دریابم بلوك سخت سر در تنکابن جزو مازندران است یا گیلان».[۲]

سخت سر در سال ۱۳۱۱ش وسعت چندانی نداشت وبنا به نوشته مؤلف دائرة المعارف سرزمین ومردم ایران، سخت سر در این سال (۱۳۱۱ش) یکی از بلوکهای تنکابن بشمار می آمد ودارای ۴۴ روستا ومساحت کل آن یک فرسنگ ونیم وشمار ساکنانش ۷۴۱۳ نفر بوده است.[۳]

تغییر نام سخت سر

به موجب تصویب نامه هیأت وزیران در شهریور سال ۱۳۱۴ش، نام سخت سر مبدل به رامسر گردید[۴] این تغییر نام حدوداً دو سال بعد از شروع زیبا سازی وتجدید بنای شهر رامسر انجام گرفت. عملیات ساختمانی واحداث بناها وخیابانها در سال ۱۳۱۰ش آغاز شد.

در کتاب «اطلاعات در یک ربع قرن» تحت عنوان: «مازندران گردشگاه شد» چنین آمده است: «سواحل زیبای دریای خزر قابل عبور ومرور نبود. راه نداشت واز تأسیسات فعلی بکلی بی بهره بود. به این منطقه مستعد بیش از نقاط دیگر توجه شد، راههای مازندران وراههای کناره با سرعت بسیار ساخته شد. پلهای قشنگ بر روی

---

۱. مقدمه سفرنامه ملگونف، ص ۳۳.

۲. سفرنامه ملگونف، ص ۵

۳. دائرة المعارف (سرزمین مردم ایران)، ص ۲۳۱.

۴. فرهنگ معین، ج ۵، ذیل واژه رامسر.

رودخانه هایی که به دریا می ریخت در تمام طول راه شروع گردید.

سخت سر که بر حسب دستور شاه سابق، رامسر گذارده شد جای بسیار کثیف بود، آبگرم معدنی آنجا هدر می رفت وبوی عفونت آن آب که به صورت حوضچه در آمده بود، از چند فرسخی اسباب زحمت مردم بود، در همین محل بزرگترین وزیباترین مهمانخانه ها دایر گردید، بلوارها ساخته شد، عمارات مجلل بالا رفت. همچنین در نقاط دیگر ساحل دریای خزر نهضت ساختمانی بوجود آمد».[۱]

رامسر از دیدگاه شخصیت های خارجی

«گوستاو آدولف» ولیعهد وقت کشور سوئد که در سال ۱۳۱۳ ش به دعوت دولت ایران به این کشور آمده بود، ضمن بازدید از رامسر چنان شیفته ودلباخته زیبایی طبیعی این شهر شد که می گفت: «من در گردش های خود نقاطی به این جذابی وطبیعتی به این زیبایی ندیده ام».[۲]

ولیعهد وقت بلژیک نیز در ایامی که مهمان رسمی دولت ایران بود جمله زیبایی در باره رامسر گفت. وی که برای بازدید بیست وچهار ساعته از رامسر وارد این شهر شده بود زیبایی طبیعی رامسر ومناظر دلپذیر آن چنان اورا مجذوب کرده بود که نتوانست از آن دل بکند، لاجرم مصمم به تمدید مدت اقامتش گردید اما کسب اجازه از پدر ضرورت داشت از این رو طی تماسی که از رامسر با پدرش در بلژیک گرفت، خطاب به او این جملات را بر زبان راند: «پدر! من مروارید جهان را یافته ام اجازه دهید مدت اقامتم را در رامسر تمدید کنم» وبا کسب اجازه از پدر بود که توانست مدت اقامتش را تمدید نماید.[۳]

---

۱. اطلاعات در یک ربع قرن، ص ۱۱۹.

۲. همان منبع.

۳. مطلب فوق را آقای مهندس سید علی اکبر طاهائی نماینده وقت مجلس واستاندار فعلی گیلان برای نگارنده بیان داشت وگفت: «در ایامی که سرپرست استانداری مازندران (سالهای ۱۳۶۱ ـ ۶۲) بودم روزی پیر مردی بسیار موقر وظاهری آراسته در حالی که موی سپیدش حکایت از عمر زیاد او داشت نفس زنان از پله های استانداری بالا آمد ووارد اطاقم شد ونفسی تازه کرد وخطاب به من گفت: جوان! من آمدم به تو بگویم قدر رامسر را بدان ونگذار خراب وویران شود آنگاه ماجرای فوق را برایم شرح داد.

اهمیت وزیبایی رامسر

دگرگونی شگرفی که از سال ۱۳۱۲ به بعد در رامسر پدیدار شد مایه اعجاب همگان اعم از بازدید کنندگان داخلی وخارجی گردیده وبه قول مؤلف فرهنگ جغرافیایی ایران: «این شهر مایه افتخار ایران وایرانی از دیدگان مسافران وجهانگردان خارجی است».[۱]

مناظر بدیع، مهمانخانه ها، ویلاهای زیبا، درختان مرکبات، کلگاری های صحن مهمانخانه واطراف، چنان جلوه خاصی به رامسر داده است که هرگز از خاطره بیننده محو نمی شود. ساختمان مهمانخانه رامسر بسیار عالی وباشکوه ونمای خارجی آن با مجسمه های زیبا آراسته گردیده است وصحن باغ مهمانخانه از گلکاری های مختلف آرایش یافته وباسبک خاصی ترتیب داده شده است.

از جلوی مهمانخانه قدیم رامسر، خیابانهای آسفالته به طول دو کیلومتر مستقیم به کازینوی کنار دریا منتهی می شود. در کنار این خیابان درختان سرسبز مرکبات وکاجهای سربه فلک کشیده، از زیبایی خاصی برخوردار است. تا چندی قبل گلکاری های دو طرف خیابان به طرز خیره کننده ای خود نمایی می کرد که متأسفانه در سالهای اخیر به علت بی توجهی وعدم حفاظت کافی، بسیاری از این گلهای بی نظیر وفوق العاده زیبا از میان رفته است.

در سال ۱۳۳۱ش هتل بزرگ رامسر با زیبایی خیره کننده اش بر بناهای قدیم افزوده شد ودر قسمت های ساحلی: متل، پلاژ، استخر ودیگر وسایل آسایش برای استفاده بازدید کنندگان ومسافران وجهانگردان مهیا گردید.

موقعیت جغرافیائی رامسر

شهرستان رامسر که در منتهی الیه غرب استان مازندران در شمال ایران ودر کرانه جنوبی دریایی خزر واقع می باشد محدود است: از شرق به شهرستان تنکابن، از غرب به چابکسر از توابع شهرستان رودسر، از جنوب به قزوین واز شمال به دریای خزر، وکل مساحت آن ۶۸۸ کیلومتر مربع است.

مختصات جغرافیایی رامسر: طول شرقی ۵۰ درجه و ۴۰ دقیقه. عرض شمالی

---

۱. لغت نامه دهخدا، به نقل از فرهنگ جغرافیایی ایران.

۳۶ درجه و ۵۲ دقیقه از نصف النهار گرنویچ است.[۱] وارتفاع آن از سطح دریا ۲۰ متر می باشد.[۲]

آب وهوای رامسر

آب وهوای این منطقه، مانند دیگر نقاط ساحلی معتدل ومرطوب است. چه وجود ارتفاعات البرز در برابر دریای خزر مانع خروج مه وبخار وابرهای حاصله از تبخیر دریا ورطوبت جنگلها به سوی قسمت مرکزی کویر است واین خود سبب برخورد ابرها به مانع می گردد ودر نتیجه یا مبدل به باران می شود ویا در فضا شناور می گردد ورطوبت هوارا به صد درصد می رساند واگر نسیمی وزیده نشود وابرها را پراکنده نکند محیطی گرم همچون گرمخانه خواهد شد.

به طور کلی مه دریایی بر اثر برخورد با دیوارهای جنگلی البرز در گیلان وبخش اعظم مازندران تمرکز یافته وبه صورت باران درمی آید وموجب سر سبزی وطراوت می گردد.[۳]

میزان ریزش های سالانه جوّی رامسر

براساس گزارش ایستگاه هواشناسی رامسر میزان ریزش های سالانه جوی در رامسر در مقایسه با مناطق شرقی استان مازندران بیشتر است وبه ۱۲۰۰ میلیمتر می رسد[۴] واین به خاطر نزدیکی بیش از حدّ کوه به دریاست. در «بَندبُن» واردوگاههای تربیتی رامسر واقع در منتهی الیه غرب مازندران نزدیک سُرخانی رود وسفید تمشک، فاصله کوه جنگلی ایلمیلی با دریا از پانصد الی ششصد متر متجاوز نیست اما در مورد برف، میزان ریزش آن در رامسر به مراتب کمتر از گیلان است وامکان دارد در طول زمستان یک یا چند سال در این منطقه برف نبارد. چیزی که هست در نیمه اول قرن چهاردهم شمسی چندین برف سنگین تا ارتفاع یک الی دو متر در سالهای ۱۳۱۷، ۱۳۲۷، ۱۳۴۲ و ۱۳۴۷ش بر زمین نشست وخسارات سنگینی به مرکبات منطقه که

---

۱. فرهنگ آبادی های ایران.

۲. دائرة المعارف (سرزمین ومردم ایران)، ص ۲۰۰.

۳. گزارش هواشناسی.

۴. همان منبع.

مهمترین منبع در آمد مردم است، وارد ساخت وباعث نابودی بخش اعظم باغهای مرکبات گردید.

بنا به گزارش ایستگاه هواشناسی رامسر میزان رطوبت هوا در این شهرستان حد اکثر صد در صد وحد اقل ۱۲ در صد است ومیانگین آن ۷۵ در صد می باشد وهرگاه باد گرم بوزد میزان رطوبت به حد اقل می رسد.

فشار هوا حد اکثر ۱۰۴۰/۹ میلی بار وفشار متوسط ۱۰۱۸ میلی بار وحد اقل فشار ۹۹۵/۳ میلی بار است. طی پانزده سال گذشته حد اکثر درجه حرارت هوا ۳۵ درجه سانتیگراد ومتوسط درجه حرارت ۱۴/۷۵ درجه سانتیگراد وحد اقل آن شش درجه سانتیگراد زیر صفر بوده است وطی بیست وپنج سال گذشته تا ۹ درجه زیر صفر نیز وجود داشته است.[۱]

میزان بارندگی در رامسر معمولاً در ماههای اسفند، فروردین، شهریور ومهر بیشتر از ماههای دیگر سال است وجهت وزش باد اغلب غربی وشمال غربی می باشد.[۲]

ناهمواری ها

رامسر شامل دو قسمت کوهستانی وپایکوهی است. قسمت کوهستانی بخشی از رشته کوه البرز است واین کوهها دارای پوشش جنگلی، ودر ارتفاعات بالاتر دارای مراتع می باشد.

بخش پایکوهی آن از آبرفتهای رودهای مختلف وپس روی دریای خزر تشکیل شده است. جلگه های این منطقه به دلیل فاصله کم کوه ودریا بسیار محدود است[۳] وهمین فاصله کوتاه رشته های اصلی البرز با دریای خزر سبب گردید رودها فرصت جلگه سازی پیدا نکنند.[۴]

---

۱. گزارش هواشناسی.

۲. همان منبع.

۳. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص۱۱۳۹.

۴. همان منبع.

پوشش گیاهی

پوشش گیاهی منطقه رامسر به سه قسمت جنگل، مرتع وکشتزار تقسیم می شود ومهمترین ویژگیهای اقتصادی آن، محصولات کشاورزی از قبیل برنج، مرکبات، گندم، جو، لوبیا، سیب زمینی، ارزن وغیره می باشد.[۱]

کوه های رامسر

مهمترین کوه های شهرستان رامسر عبارتند از:

۱ـ «کوه سُماموس» که در گویش محلی آن را «سُمامُس» می نامند[۲] با ارتفاعی معادل ۳۶۲۰ متر، مرتفع ترین کوه این ناحیه است[۳] ودر قدیم الایام در محدوده ولایت گرجیان واقع بود. روی این کوه بقعه امامزاده ای هست که محقق والامقام دکتر منوچهر ستوده آن را مدفن شاه یحیی (کارکیا یحیی جان) از سادات کیایی ملاطی می داند ومی نویسد: «ظاهراً این «سیه سر» همان سیه سر «خرمه دشت» است که روی کوه سماموس است. در اینجا آستانه ای قدیمی است که باید گور «کارکیا یحیی جان» باشد.[۴]» اما سید ظهیرالدین اشاره ای به کوه سماموس نکرده ودر این باره چنین می نویسد: «... در این اوقات چنان رسانیدند که روز سه شنبه ۲۹ صفر موافق با هفتم مهرماه قدیم (سنه ۸۸۴) از تقدیر سبحانی طایر روح پاك حضرت شاه یحیی از قفس جسمانی طیران نموده وبر کنگره ﴿إرجعي إلى ربّك﴾ بنشست. ﴿إنّا للّه وإنّا إليه راجعون﴾ ومغفور مرحوم را بنابر وصیت که کرده بود همانجا به گرجیان به موضعی که مشهور وملقب است به «سیه سر» دفن کردند» آنگاه سید ظهیر الدین بیتی به مناسبت حال آورده است:

عروس سپهر از دل تابناك　　　زطارم در افتاده بر روی خاك[5]

رابینو نیز به همین کتاب استناد جسته ومی نویسد: شاه یحیی، حاکم تنکابن

---

۱. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص۱۱۱۷.

۲. این کوه تا سال گذشته در محدوده اداره منابع طبیعی شهرستان رامسر قرار داشت واکنون جزو منابع طبیعی شهرستان رودسر است.

۳. گزارش توجیهی...

۴. از آستارا تا استار باد، ج ۲، صص۴۱۴ـ۴۱۵.

۵. تاریخ گیلان ودیلمستان، صص۴۲۳ـ۴۲۴.

وبرادر سلطان محمد لاهیجانی که در سال ۸۸۳هـ وفات یافته است در گرجیان در محلی به نام «سیاسَر» مدفون گردید.[۱]

کوه سماموس به لحاظ ارتفاع زیاد وزیبایی خاص طبیعی که در آن هست، تابستان هر سال مورد بازدید بسیاری از مردم قرار می گیرد. سرمای آنجا در گرم ترین ماه تابستان زیاد است وصعود کنندگان به آنجا ناگریزند لباس زمستانی با خود داشته باشند.

این کوه از جاده ساحلی قابل رؤیت است. رابینو ضمن مشاهده آن از فاصله دور می نویسد: «من راجع به کوهی به این نام (سماموس) تحقیقاتی کرده ام ولی اطلاعاتی به دست نیامد تا روزی که از کنار دریا در «رانکو» سفر می کردیم، قله کوهی پوشیده از برف در پشت جنگل در سمت شمالی جاده نمودار شد، از راهنمای خودمان اسم آن کوه را پرسیدم گفت: سومام موز. گفتم: یعنی کوه سمام؟ جواب داد البته. ما در ولایت خودمان کوه را «موز» می گوئیم».[۲]

کوه سماموس دارای رسوبات دریایی (دو لپه ای های گوش ماهی) است واین نشان دهنده وجود دریا در دوران قبل از چین خوردگی های منطقه است (دریای تتیس).[۳] راههایی که منتهی به سماموس از سمت مشرق یا شمال می شود عبارتند از: رَاه رامسر، لپاسر، سماموس وراه رامسر، جنت رودبار، لپاسر، سماموس وراه جواهر دشت، سماموس.

۲ـ «بُزاکوه» (کوه بُزابُن) با ارتفاعی معادل ۳۳۳۴ متر[۴] دامنه این کوه ودشتهای اطراف آن، از جمله مراتعی است که دامداران سنتی شهرستان رامسر تابستانها، احشام خودرا برای چرا بدانجا می برند.

این کوه زمانی شکارگاه سادات کیایی بود وسید ظهیرالدین از آن به نام «کُوه بُزا» یاد می کند وضمن شرح سفر سلطان علی میرزا از سخت سر به جورده (جواهرده) واز آنجا به «جوردهٔ وَسُکو» از توابع «اشکوَر» وبه شکار پرداختن او در این کوه می نویسد:

---

۱. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۱۴۳.

۲. همان منبع، ص ۲۲۶.

۳. تتیس دریای بزرگی است که در دوره دوم معرفة الارضی سرزمین ایران را فرا گرفته بود (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه تتیس).

۴. گزارش توجیهی...

«... روز شنبه نخجیر کوه بُزا واقع شد».[۱]

۳ ـ «لَپاسر» واقع در ارتفاعات غرب جواهرده رامسر بوده وارتفاع آن از سطح دریا ۳۲۷۸ متر است[۲] چشمه معروف «آب سیاه» در این موضع قرار گرفته است. آب این چشمه برای بیماری سنگ کلیه بسیار نافع می باشد وتاکنون بیماران زیادی بانوشیدن این آب درمان شده وسنگ کلیه شان دفع گردیده است.

لپاسر تفرجگاهی است سر سبز وخرم دارای منظره ای بدیع ودل انگیز که هر ساله در فصل گرما مردم رامسر واطراف را به سوی خود جلب می کند. درآنجا چادرهای زیای برپا می شود وکسانی که از دور ونزدیک رهسپار آنجا می شوند، چند روزی را درآن به استراحت پرداخته وخستگی را از تنِ گرما زده خود بیرون می کنند. سالیان متمادی است که قهوه خانه ای با چندین اطاقک درآنجا به عنوان استراحتگاه دایر می باشد. این قهوه خانه را مرحوم مشهدی کاظم قاسم نژاد جنگ سرایی، دهها سال قبل دایر کرده بود واکنون پسرش آقای تقی قاسم نژاد متصدی آن است. اواخر بهار تا پایان مهرماه این قهوه خانه دایر است. آقای مشهدی تقی نی خوب می نوازد ودقایقی از روز را در همان قهوه خانه به نواختن نی سرگرم می شود.

۴، ۵ و ۶ ـ «کوههای: دیلمان کوه، خَشچال وشیطان کوه» واقع در جنوب غربی رامسر با ارتفاعی بالغ بر سه هزار متر[۳]. دامنه ودشتهای اطراف این کوهها در بهار وتابستان مراتعی سرسبز وخرم است ومورد استفاده احشام دامداران سنتی قرار می گیرد.

۷ ـ «کوه زَرود»: که در گویش محلی آن را «زورو» می نامند، ارتفاع آن بیش از سه هزار متر است[۴] وعلفچر گوسفندان می باشد، روغن وکره ای از آن جا به دست می آید که بسیار معطّر است.

کوههای اطراف جواهر ده که در پیرامون این این موضع واقع اند، عبارتند از:

۱ ـ «کوه وَژَك» که در شمال جواهرده قرار دارد، زمانی سراسر این کوه پوشیده از

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۴۴۵.

۲. گزارش توجیهی...

۳. همان منبع.

۴. رابینو از این کوه به نام زرو، نام می برد (سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۲۳۲).

جنگل بود. نگارنده در اوایل جوانی تک درختهایی را که در گوشه وکنار این کوه وجود داشت، مشاهد کرده است اما امروزه هیچ درخت یا درختچه ای در آن به چشم نمی خورد. «سیاه چالکَش» در کمره ضلع غربی همین کوه واقع است وگورهای گبری در آن فراوان می باشد، اما متأسفانه اغلب آنها از ضربات کلنگ حفّاران غیر مجاز مصون نمانده واز بسیاری از آثار باستانی تهی شده است.

۲ـ «کوه زین پُشت»: در مشرق جواهرده، در فاصله ای نسبتاً دور واقع است وکوهی است جنگلی که آثار قلعه ای در آن باقی می باشد. جنگل معروف «بابران» در مجاورت آن قرار گرفته است.

۳ـ «کوه کُهْبُن» یا به اصطلاح محلی کوه «سُرخ تَلَه کَشْ» واقع در غرب جواهرده، رنگش صورتی وهنگام طلوع آفتاب وانعکاس آن در کوه، منظره دل انگیز دارد. هیچ درختی یا درختچه ای در آن مشهود نیست. «بَرتَل» وچشمه های آن در دامنه همین کوه قرار دارد. این چشمه ها پرآب واطراف آن سرسبز وخرم می باشد وتفرّجگاهی دل انگیز است.

۴ـ «کوه سه برادر» که در گویش محلی آن را «سه بَرارك رَجه» گویند، در جنوب جواهرده واقع است وسراسر آن علفزار ومرتعی است سرسبز، که مورد استفاده احشام مردم منطقه قرار می گیرد. «شُرَك» و«کَمَر بُن» در دامنه همین کوه واقع اند.

۵ـ «سیاه کَنْد»: واقع در حد فاصل میان کُهبُن وکوه سه برادر واقع است وعلفچر کوسفندان واحشام می باشد. «زلزلان دَشْت» در دامنه همین کوه واقع است ودر گوشه وکنار آن آثار باستانی به چشم می خورد.

رودهای رامسر

رودهای رامسر مانند دیگر رودهای شمال ایران از جنوب به شمال جریان داشته ووارد دریای خزر می گردند. سرچشمه این رودها فاصله های شان با دریا کوتاه وطول آنها زیاد نیست. مسافت کوتاه شان سبب می شود که در فصول بارندگی طغیان کنند وسنگ وگل ولای وچوب وهر چیز دیگری که سر راه آنها قرار گیرد، به همراه خود آورده وبا امواج خروشان وسهمگین خود موجب بروز خسارات زیادی گردند.

اعتماد السلطنه در باره رودخانه های منطقه تنکابن می نویسد: «یازده رودخانه از مَحال تنکابن جاری است ومصب همه، دریای خزر است وغالب پنج شش فرسخ بستر

ومجاری رود خانه هاست تا به دریا برسد». [۱]

رابینو بابررسی رودخانه های مازندران می نویسد: «رودخانه های مازندران تماماً از دامنه های شمالی فرو می ریزند وبه همین جهت طول هیچکدام از آنها زیاد نیست ودر حقیقت سیلابند وبیشتر آنها موقع خشکی هوا بسیار کم عمق اند ولی در فصل آب شدن برفها ممکن است ناگاه به وضع خطرناکی در آیند». [۲]

مهمترین رودهای رامسر عبارتند از

۱ ـ «تُرك رود» یا «تُورَك رود»[۳]: این رودخانه از ارتفاعات «هالگام پُشته» و«آرباچالان» سرچشمه گرفته وبا گذشتن از تنگدره، شل محله وحیدر محله وارد دریای خزر می گردد. شیلات رامسر در کنار همین رودخانه قرار دارد. این رودخانه هر چند سال یک بار طغیان می کند وبه باغهای مرکبات ومزارع برنج خسارات سنگینی وارد می سازد. در یکی از طغیان های اخیر مقدار زیادی شن وماسه آورد وبستر رودخانه را لبریز نمود که همه این شن وماسه ها مورد استفاده قرار گرفت. شاید علّت نامیده شدن این رودخانه به تُورَك رود یعنی رودخانه دیوانه، همین طغیانهای شدید باشد که در فصول بارندگی به طور ناگهانی ودیوانه وار به صورت سیلاب جاری می گردد. این رودخانه زمانی لنگرگاه بود وبعضی از تجار سخت سر از جمله مرحوم عبدالرحیم معروف به حاج آقا جان (جد خاندان رحیمیان آخوند محله رامسر) در آنجا «کومله» (انبار بزرگ کالا) داشتند وکشتی های «نَوید» (کشتی کوچک باری با ظرفیت حدوداً سیصد تن) و «ترکمنی» (کشتی باری با ظرفیتی کمتر از نوید) در آن حوالی لنگر می انداخت وبارگیری می شد. اغلب کالاهای صادراتی، مرکبات وبرنج بود.

۲ ـ «صفا رود»، سُوَیرُود، اُسَوْرود[۴]، سفید رود[۵] جملگی مترادفند ونام رودخانه ای است که از داخل رامسر می گذرد. این رودخانه از ارتفاعات جواهر ده

---

۱. مرآة البلدان، ج ۱، ص ۸۱۱.

۲. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۲۸.

۳. تورك: مصغّر توراست وتور در گویش محلی دیوانه را گویند.

۴. رابینو به اشتباه آن را عیسی رود نامیده است، (سفرنامه مازندران واستراباد، ص۲۸).

۵. در سندی که به سال ۱۱۵۴هـ. ق تنظیم گردید نام این رودخانه «سفید رود» آمده است واسناد خطی دیگر.

وجنت رود بار سرچشمه گرفته وپس از پیوستن وتلاقی با یکدیگر با عبور از کنار چندین آبادی وروستا وگذشتن از شهر رامسر وارد دریای خزر می شود.

این رودخانه هرچند سال یک بار دچارطغیان می شود وسنگ وچوب وگل ولای وهرچه که سر راهش قرار گیرد، همراه خود می آورد ومنجر به وارد آمدن خسارات مالی وجانی می گردد. در بعضی از طغیان های سی سال اخیر، ابنیه وباغهای زیادی را ویران کرد وحتی باعث شکسته شدن پل بزرگ آخوند محله رامسر شد[۱] صفا رود یکی از رودخانه های انگشت شماری است که به هنگام طغیان، سنگهای کوچک وبزرگ می آورد واین سنگها که به سرعت در حرکتند به هرکجا که اصابت کنند، گرچه هم دیوارهٔ بتونی باشد،به سهولت در هم می شکند وبه همین خاطر بعضی از ظرفاء این رودخانه را سفیه رود می نامند که در وقت طغیان، مانند دیوانگان به این سو وآن سو در حرکت است وخسارات زیادی را به بار می آورد.

میرزا حسن خان اعتماد السلطنه می نویسد: رودخانه صفا رود (سخت سر) دائماً ۲۰ سنگ آب دارد وگاهی زیاد می شود.[۲] رابینو از ین رودخانه به نام آب سخت سر نیز یاد کرده است.[۳]

در گذشته نه چندان دور انواع ماهی ها به ویژه ماهی سفید وآزاد به وفور در این رودخانه صید می شد، اما به دنبال ریختن فاضلاب منازل به این رودخانه وآلوده شدن به مواد شیمیایی، دیگر ماهی وجود ندارد چیزی که هست در قسمت آب معدنی نیدشت ماهی قزل آلا بیش وکم در این رودخانه به چشم می خورد.

بخش اعظم آب رودخانه صفا رود به مصرف آبیاری مزارع برنج می رسد وبه همین سبب چندین رود خانه کوچک از آن منشعب گردیده است که مهمترین آنها

---

۱. بر روی این رودخانه دو دهنه پل بزرگ بسته شده است، پل شرقی در سال ۱۳۱۲ش که به دست مهندس جوان آلمانی ساخته شد وبهره برداری از آن در سال ۱۳۱۳ش آغاز گردید. در سنهٔ ۱۳۱۶ش به منظور کاستن فشار جریان آب در مواقع طغیانی اقدام به تأسیس پل دیگری در فاصلهٔ چندمتری پل شرقی به دست یک مهندس ایتالیایی گردید وبهره برداری از آن در سال ۱۳۱۸ش آغاز شد.

۲. مرآة البلدان، ج ۱، ص ۵۸۳.

۳. سفرنامه مازندران واسترا باد، ص ۲۸.

رودخانه‌های کوچک : فتوک، رَضی جوب، زَکین محله، نارنج بُن، لَپاسر و چندین نهر دیگرند.

۳- «نسا رود» یا «نیاسه رود» : این رودخانه از ارتفاعات «جُولاتُن» پایین‌تر از «گَرَسبْاسَر» جنت رودبار سرچشمه می‌گیرد و پس از مشروب کردن باغهای مرکبات و مزارع برنج روستاهایی که این رودخانه از کنار آنها می‌گذرد وارد دریای خزر می‌شود.

۴- «چالکرود» یا «چَلکرود»[1] : این رودخانه که در کتاب حدودالعالم از آن به نام «جَلْک رود» یاد شده است، مرز آبی مشترک میان شهرستان‌های رامسر و تنکابن می‌باشد و سرچشمه آن در ارتفاعات «لُرا» و «اشکوَر» است[2] و در طول راه با پیوستن و تلاقی چشمه‌های دیگر به صورت رودخانه‌ای پرآب درآمده و با عبور از جنگلها و مشروب کردن باغهای مرکبات و مزارع برنج روستاهایی که در مسیر آن قرار گرفته‌اند، وارد دریای خزر می‌شود. بنا به نوشته میرزا حسن‌خان اعتمادالسلطنه این رودخانه دارای بیست سنگ آب بود.[3] ملگونف سفرنامه نویس روسی می‌نویسد : اجاره شیل این رودخانه بیست تومان و این دیه (دهکده چالکرود) مرز تنکابن با بلوک سخت‌سر است.[4]

این رودخانه روزگاری لنگرگاه کشتی بود و مانند ترکرود، چندین کومله (انبار کالا) داشت و بعضی تجارِ سخت سر نظیر میرزا محمود (کدخدای معروف سخت‌سر در عصر پهلوی اول که شرح مظالم او از اندازه بیرون است و مردم از شنیدن نامش لرزه بر اندامشان می‌افتاد) در آنجا کومله داشتند و کالاهایی چون مرکبات و برنج صادر می‌کردند.

رودخانه‌های دیگر شهرستان رامسر

الف: سرخانی رود یا سامان رودخانه که سابقاً اراضی سفید تمشک را مشروب می‌ساخت. این رودخانه مرز مشترک آبی میان مازندران و گیلان است. طول این

۱- سفرنامه مازندران و استراباد، ص ۴۸.

۲- آمار نامه استان مازندران.

۳- مرآة البلدان، ج ۱، ص ۵۸۳.

۴- سفرنامه ملگونف، ص ۱۴۲.

رودخانه کوتاه است وبا سرچشمه فاصله کمی دارد از این رو در فصول بارندگی طغیان نموده وباعث خرابی باغ های مرکبات ومزارع می شود رود خانه یاد شده را «سرخ خوانی» به معنای «چشمه سرخ» نیز می نامند.[1]

ب: رودخانه هایی که منشعب از صفا رود بوده وبخش مهمی از اراضی شهر رامسر را مشروب می سازند.اسامی این رودخانه ها که در پرد سر رامسر از صفا رود منشعب می شوند عبارتند از:

۱ـ رودخانه فتوك معروف به فتوك جوب که اراضی دزکول بن وغرب رود خانه ترکرود را مشروب می سازد.

۲ـ رودخانه معروف به رضی جوب که با گذشتن از محلات لات محله، آخوند محله، کرکت محله اراضی مزروعی رضی محله وحاجی آباد را مشروب می نماید.

۳ـ رودخانه زکی محله که از بازار رامسر می گذرد.

۴ـ رودخانه لاکش که از کنار بانک صادرات مرکزی رامسر عبور می کند.

۵ـ رودخانه نارنج بُن یا معاف جوب به دو شاخه منشعب می کرد که یکی از آن دو از ضلع غربی مسجد صاحب الزمان ﷺ نارنج بن می گذرد ودیگری از ضلع شرقی سه راه شهرداری رامسر عبور می نماید. این شاخه (شاخه دوم) اراضی شرقی خیابان طالقانی رامسر را مشروب می کند.

ج: رودخانه چالدره واقع در حدّ فاصل میان ابریشم محله وبیمارستان رامسر که از جمع شدن چندین چشمه باریک در ارتفاعات کلک وحوالی آن به صورت رودخانه کوچکی در آمده است. این رودخانه به علت کوتاه بودن مسیر در بعضی سالها در فصول بارندگی طغیان می نماید.

د: رودخانه پلنگ رود که از هلوسرای لیماکش رامسر سرچشمه گرفته واز کنار آبگرم های معدنی سنگ بن وزیر پل (نارزان) می گذرد واز این جا به بعد به خاطر عبور از سلمرود سر به رودخانه سلمرود معروف است.

هـ: رودخانه رمک رود رامسر.

و: رود خانه نمک آبرود که ازگرمخانی از فاصله ده کیلومتری سرچشمه گرفته وباگذشتن از کنار رمک، چپرسروکوی تعاونی وارد دریای خزر می شود.

---

۱. در یک سند خطی آمده است.

ز: «شُوراب سر» سادات محله رامسر.

ح: رودخانه «گرماب کَش» سادات محله که از «دره در بندلات» حدّ فاصل میان «دوج گَنه» و«آرباکَله» سرچشمه گرفته وبا عبور از کَش گرما، سادات محله وباغ ملی رامسر وارد دریای خَزر می شود.

ط: «بَرشی رود» رامسر.

ی: رودخانه «مشاکلایه» یا «مَنْشَ لَکْ» رامسر.

ک: رودخانه «سیان حاله».

لهجه یا نیمه زبان گیلکی رامسری

رامسر به خاطر موقعیت خاص جغرافیایی خود وقرار گرفتن میان گیلان ومازندران، دارای لهجه ای گیلکی است که آن را از گویش مردم گیلان ومازندران متمایز می سازد. گرچه مردم غرب مازندران لهجه خودرا گیلکی می دانند.[۱] وگفته رابینو نیز مؤید آن است که می گوید: «مردم تنکابن گیلکی صحبت می کنند»[۲] اما باید به این نکته اذعان نمود که تفاوتهایی ولو ناچیز میان آن ولهجه گیلکی باید قایل شد.

دکتر صادق کیا می نویسد: «در سرزمینی که امروز به نام مازندران خوانده می شود به گویشی سخن می گویند که به نام مازندرانی شهرت دارد ونویسندگان پیشین آن را طبری خوانده اند. مازندرانیان خودرا گیلک یا گیل وزبان خودرا گیلکی می دانند. در سراسر مازندران به یکسان سخن نمی گویند واگر از دهی به ده دیگری که نزدیک آن باشد برویم، فرقهای بسیار جزئی است که در زبان پدید می آید».[۳]

مؤید گفته آقای دکتر صادق کیا اختلافات جزیی است که در گویش مردم گیلجان، چالکرود، سادات محله، رامسر، چابکسر وقاسم آباد که تقریباً از لحاظ لهجه وواژه ها خیلی به هم نزدیکند وجود دارد.

تعریف زبان ولهجه

در تعریف زبان ولهجه میان زبان شناسان اختلاف است، برخی از دانشمندان

---

۱. گیلان، ص ۷.

۲. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۳۹.

۳. واژه نامه طبری، ص ۹.

سخنی را که دارای ادبیات مکتوب باشد، زبان می دانند وبرخی دیگر زبان را عبارت از سخنی می دانند که به وسیله دولتی به رسمیت شناخته شده باشد وسخنی را که صدها هزار بدان تکلم کنند، اما فاقد ادبیات بوده ویا به سببی به رسمیت شناخته نشده باشد، لهجه یا گویش «دیالکت» می خوانند مانند: گیلکی، تالشی ومازندرانی و ... [۱]

یاقوت حموی به نقل از کتاب التنبیه حمزه اصفهانی در باره زبان ایرانیان قدیم می نویسد:

«ایرانیان در قدیم به زبانهای پهلوی، دری، پارسی، خوزی، سریانی تکلم می کردند، اما زبان پهلوی زبان شاهان بود ودر مجالس ومحافل خود بدان تکلم می کردند، [۲] همین زبان در عصر ساسانیان زبان رسمی کشور ایران بود». [۳] واژه پهلوی منسوب به «پَهله» است وآن نامی است که بر پنج شهر: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند وآذربایجان اطلاق می شد.

واما فارسی، زبان مردم فارس بود وموبدان وکسانی که مناسب آنان بودند به همین زبان سخن می گفتند.

«دَری» زبان مردم شهرهای مدائن بود ودرباریان شاه بدان زبان تکلم می کردند. واژه دری منسوب به درب خانه شاه است.

«خوزی» زبان مردم خوزستان و«سُریانی» زبان مردم عراق است. [۴]

برخی از دانشمندان ومورخان گیلکی را به نام پهلوی می خوانند چنانکه حمدالله مستوفی در نزهة القلوب پهلوی را شبیه ووابسته به گیلکی می داند ودر باره زبان مردم گشتاسفی می نویسد: «زبانشان پهلوی بجیلانی باز بسته است». [۵]

زبان عامه مردم مغرب وشمال ایران در قرون اولیه اسلامی پهلوی، ولهجه های محلیِ نزدیک بدان بوده است واشعاری هم که در جبال، آذربایجان، طبرستان ومغرب

---

۱. گیلان، ص ۷.

۲. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۸۱.

۳. برهان قاطع، ج ۱، ص بیست ونه، مقدمه دکتر معین.

۴. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۸۱.

۵. نزهة القلوب، ص ۹۳.

ایران سروده می شد تا مدتی به زبان پهلوی یا طبری و ... بوده است.[۱] اینگونه اشعار که «پهلوی» یا «فَهلویات» نامیده می شدند، اشعاری بودند که باگیلکی ومازندرانی قرابت ونزدیکی داشتند. در گذشته کسانی را که ترانه های گیلکی می خواندند «پهلوی خوان» می نامیدند. «بلارامبرك» در «بازدید آماری» ص ۱۸ زبان عامیانهٔ ساکنان گیلان ومازندران وحتی خراسان را پهلوی می داند که همان «پارتی ـ پهلویک» می باشد. باتوجه به نکات یاد شده چنین به نظر می آید که: پس از غلبه اعراب بر ایران این اصطلاح متداول شده ومصنّفان عرب زبان، همه زبانهای غیر دری را پهلوی می خواندند.[۲]

«۱ ـ م دیاکونوف زبان گیلکی ومازندرانی را بقایایی از زبان هند واروپایی می داند ودر کتاب خود تحت عنوان تاریخ مادی می نویسد: «... هنوز در زمان حاضر هم تاتها وطالشها وگیلکها ومازندرانی ها به لهجه هایی سخن می گویند که خود بقایای زبان هند واروپایی می باشد که در آغاز، لسان شرقی ماد بوده. امتیاز ویژه این لهجه ها کهنگی ومهجوری ترکیب اصوات می باشد که در بسیاری از موارد با زبان پارسی تفاوت داشته، با مادی وپارتی واوستائی مشابهت دارد».[۳] به اعتقاد همین نویسنده در این مناطق لهجه هایی قدیمی تر از زبان هند واروپایی وجود داشت. وی در این باره چنین می گوید: «نفوذ زبان مادی هند واروپائی در نواحی کاسپی (خزر) پدیده ای ثانوی بوده. در دوره سلطنت مادها کاسپیان ودیگر قبایل کرانه دریای کاسپی ظاهراً لهجه های قدیمی تر از هند واروپائیِ خویش را که در ماد غربی نیز متداول بوده حفظ کرده اند».[۴]

لهجه یا نیمه زبان

شادروان دکتر معین لهجه های ایرانی را نیمه زبان می داند ومی نویسد: «گروهی نیمه زبان وجود دارد که آنهارا به عنوان لهجه های ایرانی می خوانند. غالب لهجه های ایرانی تاکنون در قلمرو خود باقی مانده وبدانها سخن می رانند. علت بقای این لهجه ها، علاقه شدید متکلمان نسبت بدانها ودور بودن آنان از خلطه ومعاشرت با مردم شهرهای مجاور ونداشتن سواد فارسی است ولی با رفع علل مزبور مخصوصاً با ایجاد طرق

---

۱. برهان قاطع، ج ۱، مقدمه دکتر معین، ص بیست وهشت.

۲. گیلان، ص ۷.

۳. تاریخ ماد، صص ۹ ـ ۹۱.

۴. همان منبع.

ارتباط وداد وستد مردم کوهستانها ودیه ها با اهالی شهرها وروابط همه آنان با ساکنان پایتخت کشور ومهمتر از همه رواج تعلیمات عمومی زبان ولغت مرکزی ایران بر زبان تخاطب ولغت مردم شهرستانها غلبه می کند وزبان تخاطب اینان نیز به نوبه خود بر لهجه اهالی کوهستانها ودیه ها تسلط می یابد وبه تدریج آنها را به نابودی سوق می دهد». [۱]

براساس تحقیقات به عمل آمده از سوی دانشمندان ایرانی واروپائی پنجاه وشش لهجه ایرانی وجود دارد که لهجه های گیلکی ومازندرانی از آن جمله اند. بسیاری از این لهجه ها، هرکدام، به چندین لهجه فرعی تقسیم می شوند، اما لهجه قدیم مازندرانی را که «طبری» می نامند دارای ادبیات است. [۲] شایان ذکر است که واژه «گیل» در مقابل واژه «ایل» به کار می رود وایل به کردهایی می گویند که به مازندران کوچانده شده اند وگروهی از ایشان هنوز هم به کردی تکلم می کنند. [۳]

دو زبانی گیلکها

در دوران کنونی مردم گیل به زبان فارسی وگیلکی تکلم می کنند. تکلّم به زبان فارسی بیشتر به خاطر رسمی بودن وتعمیم فرهنگ وادبیات آن است. وجود آموزشگاهها ومدارس، رادیو، تلویزیون، روزنامه ها، مجلات وانواع کتابها را می توان عوامل مهم ترویج زبان فارسی دانست. این عوامل سبب می شوند که به تدریج چند نسل بعد، لهجه گیلکی ولهجه های دیگر، متروك ومهجور گردند. تعلیم وترویج زبان فارسی که زبان ملی است امری واجب وضروری می باشد اما نباید به بهای از بین رفتن لهجه های محلی تمام گردد. متأسفانه والدین اطفال بر پایه پندارهای نادرست برای خود نمائی وبه زعم این که فرزندانشان بعدها بتوانند فارسی را به لهجه تهرانی تکلم کنند وپرهیز از این که مبادا در سخن گفتن دارای لهجه باشند ونتوانند به لهجه غلیظ تهرانی سخن بگویند از آموزش گیلکی به جگرگوشه های شان خودداری می کنند وبعضی ها نا آگاهانه پارا فراتر نهاده ومانع یادگیری گیلکی می شوند وبیشتر تلاش خودرا در جهت یادگیری زبان فارسی به کار می گیرند وغافلند از این که فرزندشان می تواند زبان فارسی را به وسیله رادیو وتلویزیون ویا در مدرسه فراگیرد.

۱. برهان قاطع، ج ۱ مقدمه دکتر معین، ص سی وهفت.

۲. همان منبع، از ص سی وشش الی چهل.

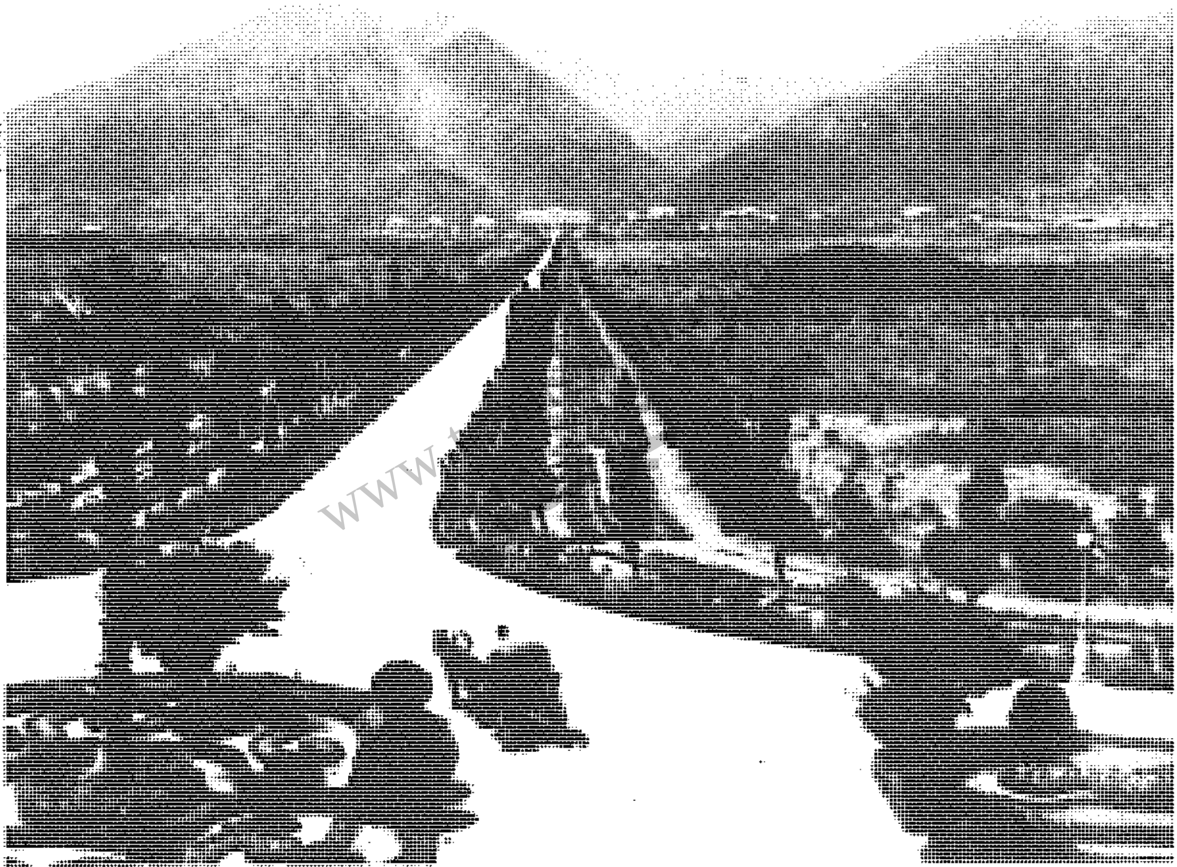
۳. واژه نامه طبری، ص ۹.

ناگفته پیداست مانع شدن والدین از فراگیری گیلکی، آفت بزرگی برای مهجور ماندن ومتروك شدن زبان مادری است. البته لهجه های دیگر ایرانی سرنوشتی بهتر از لهجه گیلکی ندارند ودیر یا زود دچار زوال ونابودی خواهند شد. خارج از هر نوع تعصب باید اذعان کرد که وقوع چنین امری یعنی مرگ لهجه ها ضایعه ای جبران ناپذیر خواهد بود.

عامل دیگری که به متروك ومهجور شدن گیلکی وهر لهجه دیگر ایرانی سرعت می بخشد، مکتوب نبودن ادبیات آنهاست وسبب می شود که این لهجه ها آسیب پذیر گردند وباگذشت ایام از خاطره ها ویادها برود.

به هر حال لهجه وزبان کنونی مردم رامسر از لهجه وزبان مردم تنکابن جدا نیست وچون تنکابن نیمی از دوران تاریخی خود را باگیلان همراه وهمگام بوده است لذا لهجه وزبان کنونی مردم این سامان گیلکی می باشد.

سخت‌سر
از دیدگاه سفرنامه نویسان



تصویری از خیابان کازینو رامسر در ۶۰ سال قبل

فریزر وسخت سر

فریزر سفرنامه نویس انگلیسی که در زمستان سال ۴-۱۸۳۳ میلادی از سخت سر بازدید به عمل آورده بود، می نویسد: «صبح روز چهارم از سخت سر که نقطه ای زیبا وپرتگاهی است کنار آب گذشتیم ودر آنجا رشتهٔ عظیمی از کوهها پایان می گیرد ومرز میان مازندران وگیلان آغاز می شود وبدین گونه من شهرستان نخست[1] را ترك گفتم. از آنچه در توصیف آن گفتم ممکن است کسی مستعد این تصور باشد که مردم آن سامان باید بدبخت وبیچاره وخرد وکوتاه ورنجور وبیمار باشند با پیکرهائی ضعیف وقدرت جسمی وروحی اندك. اما این امر با حقیقت اختلاف دارد. چردهٔ مازندرانیهائی که درماههای گرم پائین تر از کوهها به سر می برند بی شک زردتر ورنگ پریده تر از مردم ایران علیا است اما خود مردم به طور کلی وبه نحوی جالب نظر، درشت اندام وخوش ترکیب اند، با چهره هائی بیش از حد عادی زیبا».[2]

اَبُت وسخت سر

اَبُت ضمن بازدیدی که در سال ۱۲۵۹ هـ. ق از سخت سر به عمل آورده بود چنین می نویسد: «رودخانه میان ده که سفید تمیش نیز خوانده می شود بخش رانکوه وتنکابن را از یکدیگر جدا می کند.

تنکابن جزء خاك مازندران است ولی معمولاً حکمران آن از تهران تعیین می شود. حاکم فعلی حبیب الله ـ پسر ولی خان ـ است که سرکرده قشونی بود که در

---

۱. ظاهراً منظور فریزر از نخستین شهرستان همان «سخت سر» است.

۲. سفرنامه فریزر، ص ۵۶۲.

تسخیر هرات نزدیک شهر کشته شد.

در فاصله کمی از سفید تمیش به سورخان رود رسیدیم که بیست وپنج قدم پهنای آن بود. در ۲۳ میلی مقابل روی ما ارتفاعی بود که سخت سر خوانده می شد وکوهی جنگلی است. در ۲۴ میلی آرشه رود بود[۱] ودر ۲۶ میلی ترك رود بود که بستری سنگی داشت. در ۲۶ میلی به دهکده سَلَم رود رسیدیم[۲] که نزدیک ساحل بود. ماباید به آب گرم می رفتیم که بالاتر از مسیر ما بود. از آب گرم دوباره به ساحل آمدیم واز آب سلم رود گذشتیم درحدود دو میل از این محل به رود کوچکی رسیدیم ودر سه میل فاصله از رود سید محله گذشتیم ودر شش میل ونیمی به نوسررود [نسارود] رسیدیم که عرض آن ۱۳۴ قدم اسب بود»[۳].

مسیو بُهلِر فرانسوی وسخت سر

مسیو بُهلر درسفرنامه خود تحت عنوان جغرافیای رشت ومازندران که در سال ۱۲۶۹ هـ.ق آنراً تألیف کرد می نویسد: «در میان جنگل در فاصله نیم فرسخ از دریا آبگرم واقع است وآب آنجا بسیار نافع ومشهور است»[۴].

سخت سر از نظر ملگونف

گریگوری والریانویچ ملگونف از اهالی روسیه است که دوبار استانهای شمالی کشور را زیر پا گذاشت، بار اول در سال ۱۸۵۸م به تنهایی به این نواحی سفر کرد ودو سال بعد برای بار دوم همراه با «ب. درون» توانست با سفر خود به کرانه های جنوبی دریای خزر اطلاعات تازه ای به دست آورد.[۵]

وی در کتاب خود تحت عنوان سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر درباره سخت سر می نویسد: «دهات بلوك سخت سر که به تنکابن وابسته است (شامل دهات زیر است از شرق به غرب در ساحل دریا): شوراب سر (بارودخانه شوراب

---

۱. رودی به این نام شناخته نشد.

۲. ظاهراً ۲۸ میلی صحیح است.

۳. از آستارا تا استار باد، ج ۳ص ۲۳.

۴. جغرافیای رشت ومازندران، ص ۳۲.

۵. دیباچه سفرنامه ملگونف، ص یازده ودوازده.

سر). سادات محله (یاسید محله در سه ورستی[1] دریا که سادات نشین است با ۴۰ خانه). نمک آب رود (بارودخانه نمک آب رود). گرم رود (نزدیک ساحل باحدود ۲۰ خانه). آب گرم (به دامنه کوه واقع است. هشت خانوار در آنجا ساکنند. اینجا معروف است به چهار چشمه آب معدنی) وآبش گرم وشور است با آستانه ای (پهلوی چشمه بزرگ در میان شمشادستان).[2] کوهها در اینجا نزدیک به سواحل ومعروفند به مارکوه وزنبیل. می گویند در عهد قدیم در مارکوه قلعه ای بنا نهاده بودند وبه همین دلیل به آن قلعه کوه هم می گویند. از آبگرم به زوار، ۶٫۵ فرسخ وبه خرم آباد، ۴ فرسخ وتا سید محله، نیم فرسخ است. سخت سر (باحدود ۴۰۰ خانه که ۳۰ خانه آن در ساحل دریاست. سخت سر پائین تر از آب گرم، در نیم فرسخی دریا واقع است). نارنج بن، کندسر، زکین محله (بارودخانه سُوَیرود) آخوند محله، کرکت محله، تنگ دره، با تربتی؟ ترك رود ودریاپشته.

دهات سخت سر: رمک، چورسر [چپرسر]، تالش محله، اسکنا کوه [اشکونه کوه]، توساسان، لمتر وفوتوك [فتوك] (سخت سر مثل تنکابن به گیلان متعلق است در این بلوك حدود یکصد نفر اُصانلو سکنی دارند).

از تنکابن گندم وبرنج به گیلان وقزوین وروسیه (باکو) برند. ابریشم وی پاکیزه نیست واز این روی مصرف محلی دارد وبا آن لباس محلی می بافند».[3]

سرحد مازندران باگیلان رودسُرخانی یا سفید تمیشه است که در تاریخ طبرستان نیز نام برده شده است. ظهیرالدین گوید که فریدون اواخر زندگانی در سفید تمیشه به سربردی این شعر از اوست: بیت:

ز آمـل گذر سـوی تمیشه کرد — نشست اندر آن بیشه اندیشه کرد[4]

---

۱. ورستی = ورستر: واحد طول روسیه برابراست با ۱۰۷۶ متر. (مازندران واستراباد، ص ۲۷۷).

۲. از این آستانه که در ضلع جنوبی هتل بزرگ رامسر در فاصله تقریبی ده متری قرار داشت، هیچ اثری مشهود نیست وتنها درختان شمشاد بازمانده از آن دوران است ووجود این درختان بیانگر آن است که روزگاری آستانه امامزاده ای به نام سید اسماعیل وجود داشت.

۳. سفرنامه ملگونف، صص ۱۴۲ ـ ۱۴۳.

۴. همان منبع، ص ۱۴۴. نویسنده در اینجا دچار اشتباه شده است چه بیت فوق از فردوسی است.

سخت سر از نظر مَکَنْزِی

کاپیتان مکنزی که در سال ۱۲۷۶هـ از سخت سر بازدید به عمل آورده بود چنین می‌نویسد: «پس از گذشتن از آب اوشیان از ۹ رودخانه دیگر گذشتیم تا به ایزار رود رسیدیم، آب این رودخانه گل آلود است. پس از این رودخانه منطقه‌ای جنگلی است تا به میان ده رود می‌رسید، کوههای جورده [جواهرده] که ییلاق مردم تنکابن است طرف راست ما بود. در مقابل، سخت سر در جنوب شرقی دیده می‌شود. رودخانه سورخانی حدّ میان گیلان ومازندران است ما سخت سر را دور زدیم وراه خود را به طرف جنگل به سمت جنوب شرقی کج کردیم تا به دریاپشته برسیم، تا به آب ترك رود زدیم واز نزدیک امامزاده‌ای گذشتیم. پس از آن از کرخت محله [کِرکُت محله] که آسیابی داشت رد شدیم. راه سنگ فرش است وآخوند محله طرف دَست راست وصفارود پیش روی ماست. از آبادیهای زکین وکندسر ونارنج بن گذشته وبه آب گرم رسیدیم. از سیاه کُلَه رود تا آبگرم چهار فرسنگ است...».[1]

مکنزی بعد از آنکه آبگرمها ومیزان درجه حرارت آنهارا نام می‌برد[2] می‌نویسد: «از آب گرم سخت سر تا خرم آباد چهارفرسنگ است وراه به طرف جنوب شرقی متوجه است، ابتدا از پل چوبی سَلَمرود گذشتیم. از اینجا دو راه در پیش است: یکی از بالای گرم رود وبه سید محله می‌رسد ودیگری که ما از آن رفتیم از پایین گرم رود می‌گذرد، پس از عبور از مزارع برنج به ساحل دریا می‌رسد».[3]

سخت سر از نظر رابینو

هـ. ل. رابینو که طی شش سال یعنی از سنه ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۱ش کنسول دولت بریتانیا در شهر رشت بوده ودر ظرف این مدت یک بار در بهار سال ۱۲۸۸ش وبار دیگر در پاییز ۱۲۸۹ش به سراسر مازندران وگرگان مسافرت کرده ودر بازدیدی که از سخت سر به عمل آورده بود، می‌نویسد: «... از دهانه خشکه رود تا رود خانه قاسم آباد در حدود یک فرسخ است. بعد به اوشیان رود آمدیم که در حوالی آن چند نهر است. سپس رودخانه اُچِه رود، که خشکه لات هم نام دارد واقع است. کوه در این حدود تا دو

---

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۲۴ به نقل از سفرنامه مکنزی.

۲. در بخش آبهای گرم معدنی سخت سر خواهد آمد.

۳. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۲۵.

میلی ساحل دریا می رسد وپیش از آنکه به چابک سر وررودخانه آن برسیم ناچار مدتی از میان جنگل ونیز از چشمه مُلک جوب عبور کردیم دهکدهٔ میانده که در میان جنگلی واقع واز نظر پنهان است، در دو میلی سفید تمیشه قرار دارد ارتفاعات جورده [جواهر ده] که بسیاری از اهالی تنکابن تابستان به آنجا می روند در محل مرتفعی در سمت راست ما واقع است. در مقابل ماهم ارتفاعات سخت سر قرار دارد. در طرف جنوب شرقی کوههای مازندران از دور دیده می شود. بعد از عبور از نهر اسْملی، به سُرخانی آمدیم وآن رودخانه ای است که مرز بین گیلان وتنکابن در مازندَرانَ است وقدری دورتر، مراتع سفید تمیشه واقع است.

پس از دور زدن کوههای سخت سر که در این محل خیلی به ساحل نزدیک می شود، راه خودرا از میان جنگل به سمت دریاپُشته تعقیب کردیم. ده دریاپشته دارای سی خانه ویک مسجد ویک امامزاده ومزارع بسیار وتوتستان است. بعد از عبور از ترك رود از میان آخوند محله که مسجد ومدرسه ودرختان فراوان نارنج وپرتقال داشت گذشتیم، محل های دیگر مسافرت سواره ما صفا رود یا آب سخت سر وده عالی وروود خانه نارنج بن وقریه سیاه لم بود. بعد از آن به آب گرم محل توقف آن روز خودمان وارد شدیم.»[1]

سخت سر ناحیه کوچکی از تنکابن است ووسعت آن از رودخانه سورخانی در مغرب تا نسیه رود [نسارود] در مشرق است. از جنوب به کوههای اشکور گیلان که آن را از رودبار الموت جدا می سازد محدود است.

بیشتر سکنهٔ آن تابستان را در کوهستان به سر می برند وفقط در اوایل زمستان به دهات خود مراجعت می کنند.

کوههائی در سمت جنوب تقریباً وصل به سخت سر است، که عموماً به بالا بند یا جوربند معروف اند. در آنجا باقلا وگندم وجو به مقدار کمی کاشته می شود. بیشتر سکنه آن از ساداتند وبه زبان گیلکی حرف می زنند. ملگونف نوشته بود که: صدتن از اوصانلوها در آنجا ساکن بودند ولی فعلاً کسی از آنها در آنجا نیست».[2]

رابینو آنگاه به بیان ویژگیهای چشمه های آب گرم سخت سر ومیزان دمای آنها

۱. سفرنامه مازندران واستراباد، صص۴۵ ـ ۴۶.

۲. همان منبع، صص۴۶ ـ ۴۷.

می پردازدکه درپخش چشمه های آب گرم رامسر به ذکر آن مبادرت خواهد شد.

وی سپس مشاهدات خود در سخت سر را چنین می نگارد: «ارتفاعات از سخت سر تا بار فروش [بابل] شکل بیضی باشکوه وعریضی دارند. آنها یکی از دیگری بلندتر ودارای رشته های متعددند که از قله های مستوراز برف جورده ودو هزار منشعب می شوند. فاصله بین کوهستان ودریا پر از مزارع است. از محصولات عمدهٔ آن برنج بسیار مرغوب تنکابن است. راههائی که از وسط این مزارع می گذرد مانند سایر راههای ایالت گیلان، بد وخراب است».[۱]

«از پلنگرود از روی پل کوچکی عبور کردیم. این رودخانه عمیق وپر از سنگهای درشت است قسمت سفلای آن مسلم رود [سَلَم رود] خوانده می شود. سپس به ده رمک رسیدیم که آب رمک از وسط آن جریان دارد. بعد به دهات چورسر [چپرسر] وشور ابسر وسید محله [سادات محله] رسیدیم. این ده آخری توتستانها وسبزیکاری فراوان دارد. در آنجا نهری است موسوم به سید محمد که آن را آب روده نیز می گویند، راهی را که از سفید تمیشه به زیر مارکوه در شرق سید محله منتهی می شود. سپهدار اعظم ساخته وقرار بود که این جاده تا خرم آباد امتداد یابد. از رودخانه بَرشی که در نزدیکی مصب آن دهی به همین نام هست، عبور کردیم از آنجا در پشت تپه های شنی به طرف ده میشه کلایه [مشاکلایه] یا پَهدَر رود که از دهکده کوده می گذرد سپس نیاسه واقع است که بین آن ومَزَر، خلیجی به طول تخمیناً دو فرسخ واقع شده است. از رودخانه های دیگری که عبور کردیم عبارت بودند از: زمین جوب، پادَنگ رود چَلکرود [چالکرود] که ماهی آزاد فراوان دارد...».[۲]

رابینو محصولات کشاورزی تنکابن را مورد بررسی قرار داده وچنین می نویسد: «محصولات تنکابن یکی برنج است که از لحاظ سفیدی ونظافت بسیار مرغوب محسوب می شود دیگر ابریشم وروغن وپشم است. کتان ونیشکر دیگر کاشته نمی شود ولی اهالی به زراعت چای آشنا شده اند وکمی از آن می کارند. گردو در تنکابن فراوان است وهمچنین است پرتقال ولیمو. در جنگل ها در بین انواع درختان، شمشاد واقسام درخت های تنومند بلوط دیده می شود. رودخانه ها ماهی فراوان دارند. گاو وگوسفند

---

۱. سفرنامه مازندران واستراباد، صص۴۶ ـ ۴۷.

۲. همان منبع، صص۴۷ ـ ۴۸.

نیز زیاد است باقلا وگندم وجو در نقاط مرتفع بدست می آید». [۱] آنگاه به صنایع تنکابن توجه نموده وچنین می نگارد: «صنعت عمده تنکابن منسوجاتی مانند پارچه های ابریشمی وپشمی وعبای نمدی[۲] برای روستائیان وکتانهای زبر وشال وچوخا[۳] ومتخال است». [۴]

رابینو سپس به میوه های عمده مازندران توجه نموده ومی نویسد: «میوه جات عمده مازندران عبارت است از پرتقال ونارنج ولیمو واقسام لیمو ترش. این درختان پیوسته خرم اند وبه باغاتی که پر از این درختهاست، منظره دلفریبی می دهند. مازندران سیب وانار وهلو وگردو وانگور وخربزه هم دارد. تاك از تنه درختان جنگلی بالا می رود وقطر ساقه آن گاهی به هشت تا ده اینچ (۲۰ الی ۲۵ سانتیمتر) می رسد» بعد به شرح حیوانات جنگلی پرداخته ومی نویسد: «کوههای مازندران پر از حیوانات وحشی هست که از آن جمله ببر ویوزپلنگ وخرس وگرگ وبز واقسام گوزن وگراز به مقدار زیاد یافت

---

۱. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۵۱.

۲. منظور از عبای نمدی همان «شَولا» است که شبانان آن را برای محافظت در برابر سرما بر تن می کنند وآن را نمد مالان از پشم تهیه ودرست می نمایند. تا اندازه ای شبیه به عبا است، دارای آستینی کوتاه می باشد ودامنی بلند که تا پشت پا را می پوشاند اما به گشادی عبا نیست، شبانان از آن برای خوابیدن نیز استفاده می کنند. در واقع همچون لحاف وتشک برای آنان محسوب می شود. نوع دیگری باهمین شکل اما کوتاه نیز تهیه می شود ودر گویش محلی نام آن «کُولِرْ» است که فقط برای محافظت بالا تنه از سرما وباران به تن می کردند.

۳. «چوخا» که در گویش محلی آن را «چُقا» می گویند ،بافت وتهیه آن هنوز در میان بعضی از روستائیان کوهستانی متداول است. تار وپودش از پشم است بعد از آنکه نخها تنیده شد در کارگاه بافندگی چوبی سنتی که به «پاچال» معروف است آن را می بافند وبعد از آن زنان روی تخته سنگ یا تخته چوبی محکم می نهند وپامال می کنند وهنگام مالش با پا، اندك اندك بر آن آب می ریزند تا آنکه به صورت طاقه پشمی مرغوب در آید آنگاه از آن ← ← نیم تنه وشلوار تهیه می نمایند. پارچه ای که اینگونه بافته ومالیده می شود از لحاظ محکمی ودوام وثابت بودن رنگ بی مانند است. سابقاً علاوه بر شبانان وکوه نشینان اشخاص دیگری نیز از آن استفاده می کردند. متأسفانه تهیه این نوع پارچه تقریباً رو به زوال نهاده واز این هنر دستی اصیل که ویژه زنان است، کمتر اثری برجای نمانده است.

۴. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۵۱.

می‌شود. قرقاول و مرغابی و اردک در سراسر ایالت فراوان است و تمام رودخانه‌ها به حدّ وفور ماهی دارند که خوراک عمده اهالی دهات است».[۱]

توصیفی از سخت سر

در سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان[۲] منطقه تنکابن به نُه بلوک تقسیم شده است:

«۱- سخت سر ۲- سیارستاق ۳-کولی جان [گلیجان] ۴- میان نایه و مذردشت خرم‌آباد [میان ناحیه و مزردشت امروزی] ۵- سیاورزبابلده ۶- زَوار و نِیشتا [نشتا] ۷- لَنگا و جوربند لَنگا ۸-کلارآباد ۹- اشکوَر دو هزار. فاصله میان آب گرم سخت‌سر تا خرم آباد چهار فرسنگ است.

رودخانه چالکرود متشکل از چهار رودخانه می‌باشد و از بالای کوه جنّت رودبار سرچشمه گرفته است. در این رودخانه ماهی آزاد صید می‌شود و مالیات آن بیست تومان است.»

مؤلف این کتاب در شرح ادامه سفر خود می‌نویسد: «از رودخانه‌های چال‌کرود و نیاست رود [نسارود] و سیگارود و رودخانه شوراب سر و رودخانه سیدمحله [سادات محله] و نمک آبرود و میان مزرعه و محله کرم رود [گرمه رود] و تخته پل رد شده داخل خانه‌های آب گرم می‌شدیم و این آب گرم به دامنه کوه واقع است. هشت خانوار رعیت در آنجا ساکنند و چهار حوض آب گرم نزدیک هم دارد که یکیش مخصوص زنانه است و در حوض دیگر قدری دورتر است به جهت امراض مختلفه، زیاد نافع است و چهار حوض دیگر در سیدمحله می‌باشد و پهلوی حوض بزرگ محصور در میان شمشادستان یک آستانه امامزاده می‌باشد. وکوه مارکوه و زنبیل کوه در سخت‌سر است که در عهد قدیم قلعه بنا نهاده بودند. حاصل سخت‌سر ابریشم است. آنها که صاحبان گله گوسفند

۱- سفرنامهٔ مازندران و استراباد، ص ۳۵.

۲- کتابی است درباره جغرافیای سرزمینهای جنوب دریای مازندران و توصیف ابنیه و آثار تاریخی و نرخ اجناس و خواروبار و مطالب تاریخی منطقه‌ای و گوشه‌هایی از وقایع مربوط به سالهای ۱۲۷۷-۱۲۷۶ هق که آن را «میرزا ابراهیم» نام برای ژنرال «دُرن» نوشته است. میرزا ابراهیم در ۲۹ رمضان ۱۲۷۶ هق سفر خود را آغاز کرده و در بیستم ذیقعده ۱۲۷۷ هق به پایان رسانیده است (مقدمه همین کتاب، ص ۱۴).

وگاوند در تابستان به ییلاق می روند. کد خدای سخت سر حاجی آقا است»[۱].

«اسامی دهات سخت سر

اول دریاپشته ۲ـ تنگ دره منزل حاجی آقا ۳ـ کرُکت محله ۴ـ آخوند محله ۵ـ زکین محله ۶ـ کندسر ۷ـ نارنج بن ۸ـ آب گرم ۹ـ سلمَرودسر ۱۰ـ رمک ۱۱ـ گرم رود [گرمه رود] ۱۲ـ چَورسَر [چپرسر] ۱۳ـ طالش محله ۱۴ـ اسکناکو [اُشکونه کوه] ۱۵ـ توساسان ۱۶ـ لمتر ۱۷ـ فوتوك [طالش محله فتوك].

مرکبات هر قسم در این ملک به عمل می آید وکد خدای آب گرم ملا موسی است. چادر شب و«آلیجه»[۲] وشلوار قرمز وپیراهن «شیر پنیر»[۳] وسایر چیزها از ابریشم می بافند.»[۴]

از آب گرم سخت سر به شهر لاهیجان

«از بابت راه از آب گرم سخت سر که به سیاه کله رود سه فرسخ ونیم است از آب گرم سرازیر شده از میان مزرعه وجوی های آب ومحله نارنج بن وکند سروزکین محله ورودخانه سُویرود [صفارود] وآخوند محله وپل چوبی وکرکت محله وصحرائی ورودخانه گذشته، طرف چپ امامزاده تنگ دره است چهارده جا از رودخانه ترك رود عبور نموده امام زاده ومحله دریاپشته است از تخته پل ومحله وجنگل رد شده کنار دریا رودخانه سُرخانی است مشهور به سفید تمیش (سفید تمشک امروزی) که سرحد گیلان ومازندران می باشد که از رودخانه سرخانی تا به شهر لاهیجان نه فرسخ است وبه جر کلباد حد سد مازندران واستراباد پنجاه وسه فرسخ».

«از رودخانه سرخانی وچهارجوی آب نیم فرسخ گذشته رودخانه میان ده رود است بعد اُچارود. از اُچارود رد شده نه رود کوچک واز اوشیان رود گذشته قاسم آباد است. یک فرسخ رد شده رودخانه قاسم آباد است. قاسم آباد ملک میرزا عبدالباقی منجم باشی است دو محله دارد:

---

۱. سفرنامه استراباد ومازندران وگیلان، صص۱۴۹ـ ۱۵۰.

۲. الیجه = الجه: نامی است ترکی ونوعی قماش را گویند. (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه الجه).

۳. شیر پنیر: نوعی پارچه ابریشمی را گویند که بیشتر در مازندران بافند. (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه شیر پنیر).

۴. سفرنامه استراباد ومازندران وگیلان، ص ۱۵۱.

که محله بالا [قاسم آباد علیا] نیم فرسخ به کنار دریا مسافت دارد، باغی ساخته اند که دوازده هزار درخت مرکبات از هر قسم دارد... همه صاحبان گوسفند وگاو می باشند». [۱]

«دریافتی ارباب از دو محله قاسم آباد[۲] ابریشم به وزن شاه چهل وسه من برنج هشتصد خروار اسبی، روغن هشتصد وپنجاه من به وزن شاه وگاو وگوسفند بسیار دارند در جمع رانکو است ویک فرسخ به سیاه کله رود می شود». [۳]

اما بد نیست بدانید که: مردم قاسم آباد از گرجی های گرجستان هستند که در زمان شاه عباس از گرجستان به این ناحیه کوچ داده شدند وهنوز در زبان، عادات ورسوم ایشان آثاری از گذشته باقی مانده است اما به خاطر شباهت ظاهری مردم گرجستان وانجاز با مردم جلگه وکوه نشینان گیلان ودیلمان تفاوت چندانی با بومیان ندارند. [۴]

۱. سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان، صص ۱۵۴-۱۵۳.

۲. قاسم آباد علیا وقاسم آباد سفلی.

۳. همان منبع، صص۱۵۳ ـ ۱۵۴.

۴. گیلان، نوشته کشاورز ص ۱۲۲.

محلّات رامسر



محلات غرب صفارود

آبگرم سر

یکی از محلات قدیمی سخت سر بود وتا سال ۱۳۱۰ش چندین سکنه داشت. سفرنامه نویسانی که از این محله بازدید نمودند بدان اشاره کرده‌اند.[۱] ملگونف سفرنامه نویس روسی می‌نویسد: «آبگرم به دامنه کوه واقع است. هشت خانوار در آنجا ساکنند. اینجا معروف است باچهار چشمه آب معدنی وآبش گرم وشور است با استانه‌ای پهلوی چشمه بزرگ در میان شمشادستان.»[۲]

رابینو می گوید: «سخت سر بداشتن چشمه های آب گرم معروف است. این چشمه ها در دهکده آب گرم واقع اند ومرکب از شش چشمه بزرگ وچندین چشمهٔ کوچک اند.»[۳]

مؤلف سفرنامه استرآباد ومازندران وگیلان می نویسد: «... داخل خانه های آب گرم شدیم واین آب گرم به دامنه کوه واقع است. هشت خانوار رعیت در آنجا ساکنند ...» وی آنگاه در باره مرکبات این منطقه اشاره کرده ومی نویسد: «مرکبات هر قسم در این ملک به عمل می‌آید وکدخدای آب گرم ملا موسی است».[۴]

با تحوّلاتی که از سال ۱۳۱۰ش به بعد در سخت سر روی داد، مقرّر گردید که در این محل ویلاهای زیبا وهتل احداث گردد. سکنه آنجا را در ابریشم محله که در آن زمان

---

۱. محل دقیق آبگرم سر ضلع جنوبی هتل بزرگ رامسر بوده است.

۲. سفرنامه ملگونف، ص ۱۴۳.

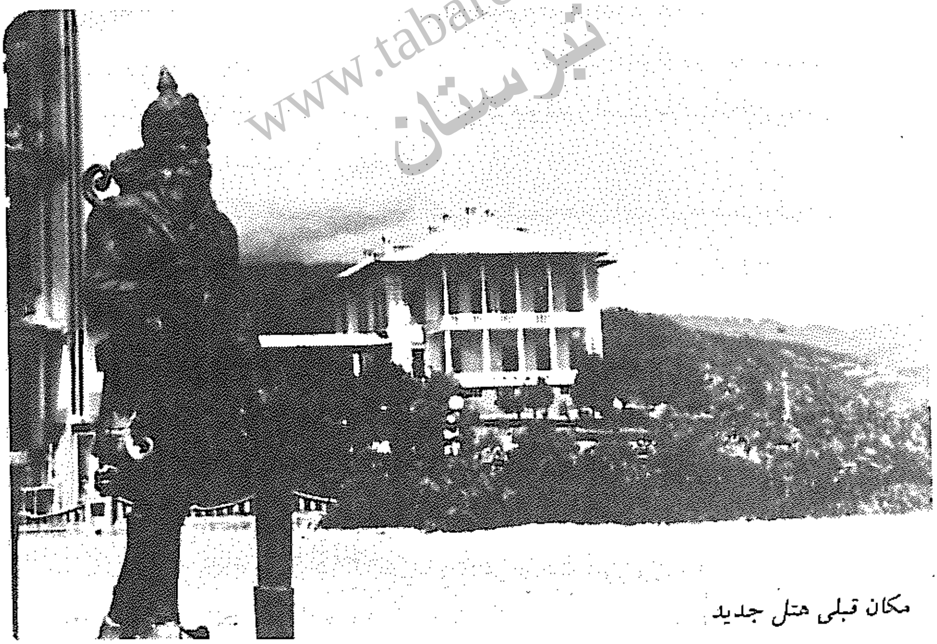
۳. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۴۶.

۴. سفرنامه استراباد ومازندران وگیلان، صص۱۵۰ـ ۱۵۱.

توتستان بود، اسکان دادند وخانه های شان را خراب کرده وبقعه امام زاده را با خاك یکسان ساختند وبناهای رفیع ومجلل بنا نهادند.

هتل ها وویلاهای رامسر

هتل قدیم وعمارت کازینو رامسر به سال ۱۳۱۰ش همزمان با تجدید بنای شهر زیبای رامسر که در آن عهد به سخت سر معروف بود، بنا گردید که در سال ۱۳۱۲ش به بهره برداری رسید ومهندس ونقشه پرداز آن یک نفر مهندس ارمنی تحصیل کرده در آلمان به نام غریبیان بود که با همکاری مهندسان آلمانی آن را ساخت. بنا به اظهار مطلعین در این بنا آهن ومیله گرد به کار برده نشد وهمه مصالح آن از آجر وسیمان وبتون است. تمامی آجر این بنا از کوره آجرپزی که در پشت حوزه علمیه امروزی به همین منظور تأسیس شده بود، تأمین شد.

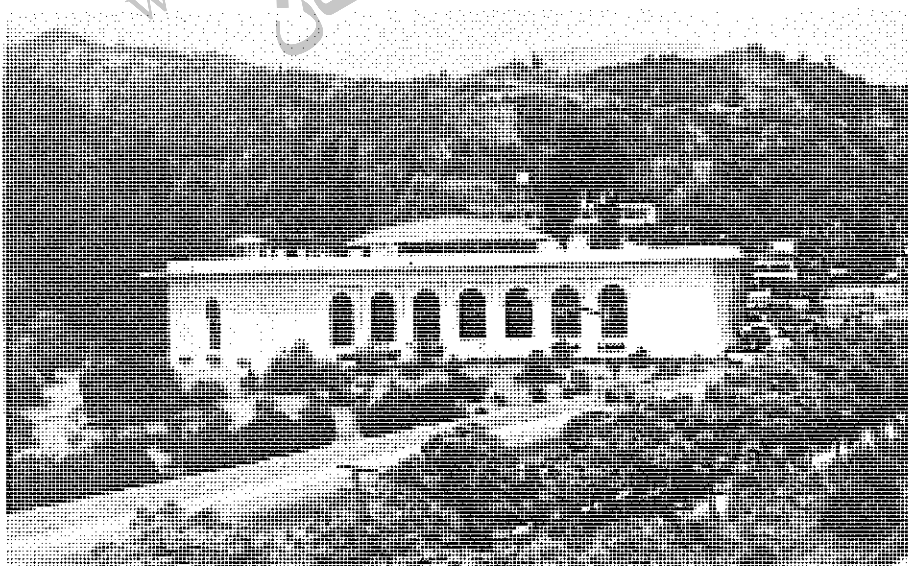


مکان قبلی هتل جدید

همزمان با بنای این هتل چهار ویلای بزرگ برای پذیرایی از مهمانان عالی رتبه کشور ساخته شد ودر مجاورت این ویلاها چهار ویلای کوچک نیز برای سرایداران بنا شد که در آنها علاوه بر سرایداری، غذای مهمانان نیز وسیله آشپزهای ماهر تهیه می گردید. مهندس ونقشه بردار این ویلاها شخصی به نام «اشکودا» از اهالی شوروی

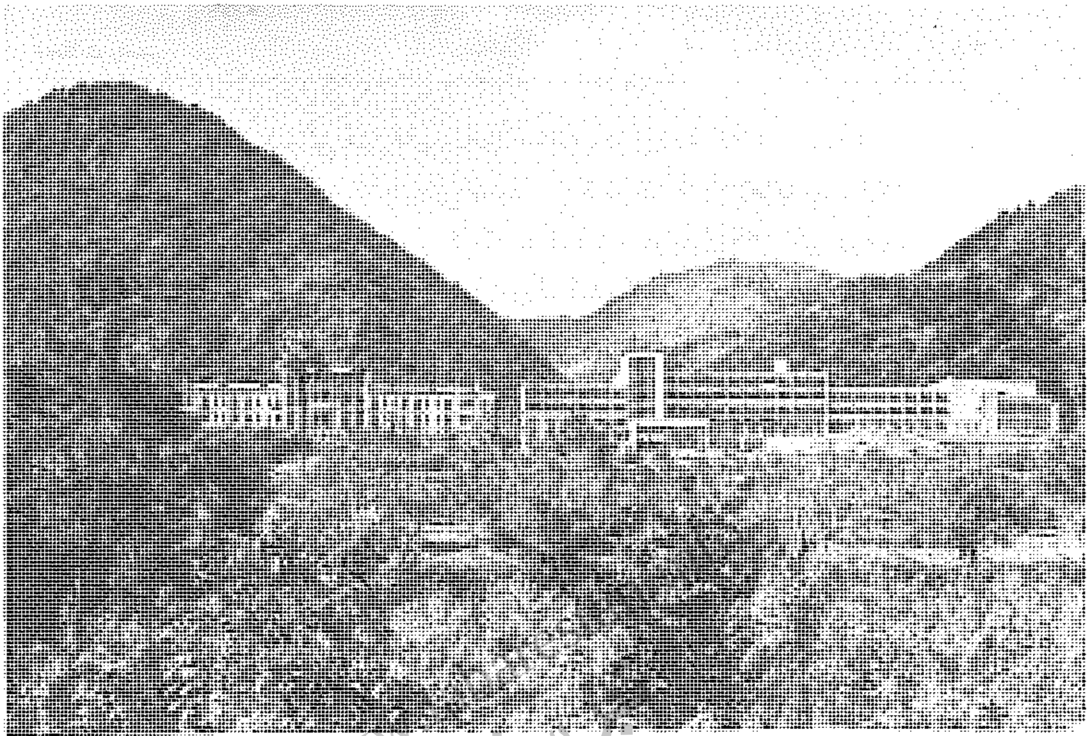
سابق بود. در ورودی شمالی هتل قدیم کاملاً محاذی در ورودی کازینو است که حتی یک سانتیمتر انحراف در آن وجود ندارد. هتل جدید در مکان یکی از ویلاها به سال ۱۳۳۱ش به مهندسی شخصی به نام «سام» از اهالی کرمان بنا گردید و در سال ۱۳۳۹ش بهره‌برداری از آن آغاز شد. این هتل در حال حاضر به هتل بزرگ شهرت دارد. چندی بعد نیز پلاژ و متل کازینو در ضلع غربی کازینو ساخته شد و مورد استفاده قرار گرفت.در اطلاعات سالانه «۱۳۳۹ش» درباره این بناها چنین آمده است: «رامسر نه تنها از زیباترین پلاژهای ایران بلکه خاورمیانه و آسیا است. این شهر دارای مناظر بدیع، هتل عالی، ویلاهای زیبا، کازینو، جنگل‌های سرسبز است و بالاخره یکی از زیباترین نقاط شمال ایران بشمار می‌آید».[1]

همزمان با تأسیس ابنیه یاد شده، کاخ مرمر در موضعی بنا گردید که خانه مسکونی مرحوم سیدحسین بنی‌هاشمی در آن قرار داشت. پس از انتقال وی به محلی دیگر، کاخ ساخته شد. شایان ذکر است که بناهای دیگری چون هتل سخت‌سر (محل فعلی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)، شهربانی (منطقه انتظامی فعلی)، حمام‌های معدنی و... در مرکز شهر تأسیس شد.

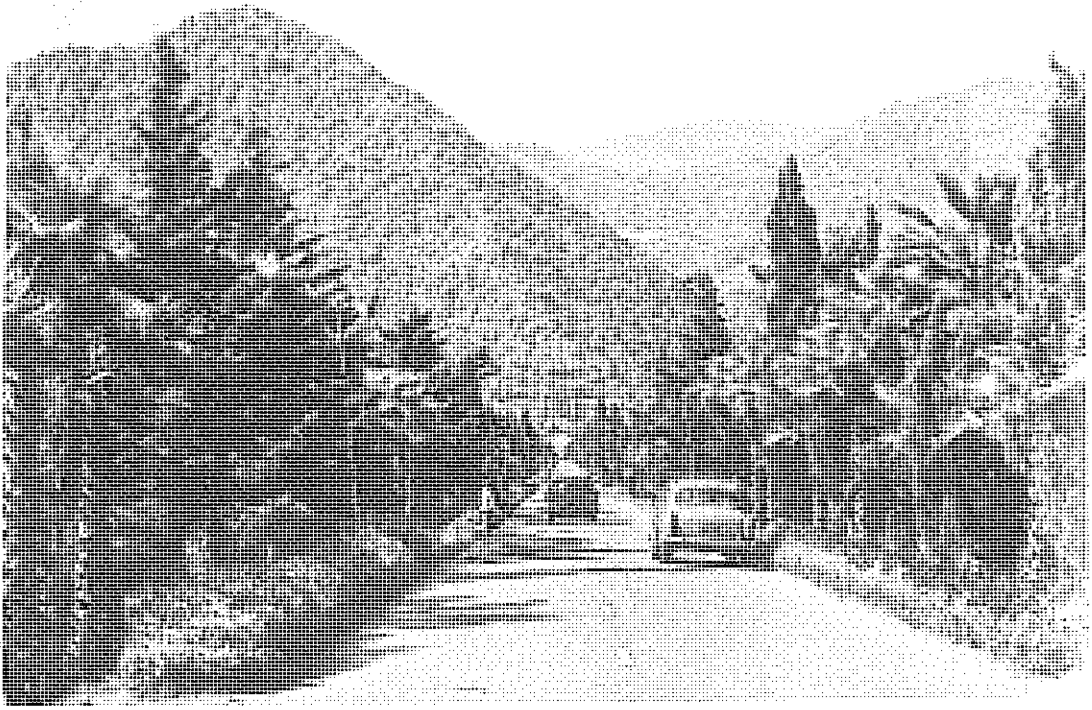


بانک ملی رامسر

۱. اطلاعات سالانه، (سال ۱۳۳۹ش)، ص ۵۶.



هتل جدید و هتل قدیم رامسر



بقعه امامزاده سید اسماعیل

کنار آبگرم بزرگ سمت جنوبی هتل بزرگ رامسر، بقعه امامزاده ای بود ومردم به خاطر اعتقادی که بدان داشتند آنجارا زیارتگاه قرار داده وطبق روایات محلی مردم از هرسو برای زیارت بدانجا می شتافتند اما بعد از آنکه در زمان پهلوی سخت سر مورد توجه قرار گرفت وکار هتل سازی وایجاد بناهای عالی وکاخ مرمر وویلاهای زیبا آغاز شد، این بقعه کاملاً منهدم گردید بطوریکه هیچ اثری از آن بر جای نماند وتنها درختان شمشادی است که هنوز قامت بلند واستوارشان نظاره گر تحولات ودگرگونیهایی است که در آنجا رخ داده است. این بقعه در میان انبوهی از درختان جنگلی در کنار آبهای گرم معدنی قرار داشت که اطراف آن قبرستان بود. ظاهراً هتل بزرگ جدید را در قبرستان بنا نهادند. قسمت غربی باغ مرکبات حد فاصل میان خیابانهای کاخ وشهید مطهری را «شیرخُسان» می گفتند یعنی جائیکه شیر در آن می خوابید. سمت جنوب غربی هتل چند متر بالاتر در دامنه کوه، چشمه آب شیرین جریان دارد که آنرا «چشمهٔ ما سوله» نامند. چشمه ای است با آب زلال وگوارا. تا چندی قبل باغ وحش کوچکی در ضلع شرقی این چشمه بود ولی امروزه برجای نیست. قبل از اینکه رامسر به صورت کنونی درآید در حدود چهل خانوار در محدوده میان هتل، چشمه ماسوله ورودخانه ای که در سمت شرقی در جریان است، سکونت داشتند ولی بعد از سال ۱۳۱۰ که بنای هتل رامسر آغاز شد وتغییر بنیادی در آن به وجود آمد، ساکنین آن منطقه به جای های دیگر انتقال یافتند.

بندر وگمرکخانه سخت سر

منطقه تنکابن دارای دو بندر بود که یکی از آندو سخت سر وآن دیگر شهسوار (تنکابن) بود[۱] واز آن برای حمل کالا ومسافر به عشق آباد وباکو استفاده می شد. ودر سخت سر گمرکخانه نیز دایر بود. این گمرکخانه در سه کیلومتری سخت سر به طرف گیلان قرار داشت.[۲]

آخوند محله (کیاکلایه سابق)

امروزه آخوند محله مرکز شهر رامسر است وبازار ومراکز داد وستد در آنجا قرار دارد وبا آن که شهر گسترش زیادی پیدا کرده وبازار روز، پاساژ ومغازه های زیادی در

---

۱. تاریخ تبرستان، ج ۲، ص ۱۲.
۲. طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۶۱۸.

نقاط دیگر شهر دایر گردیده است، از اهمیت آخوند محله چیزی کاسته نشد. نام پیشین آن «کیا کلایه» بوده است. دو طغری سند خطی که فتوکپی آن نزد نگارنده موجود است ومربوط به سنه ۱۱۴۶ هـ. ق وسنه ۱۱۹۰ هـ. ق می باشد حاکی از آن است که تا پایان قرن دوازدهم این محل کیاکلایه نام داشت واحتمالاً در اوایل قرن سیزدهم نامش مبدل به آخوندمحله شده است در اسناد یاد شده که تقسیم نامه املاك موروثی سادات پلاسیدی این سامان می باشد، چندین بار از کیاکلایه نام برده شد که حدود ومشخصات آن کاملاً منطبق با آخوند محله است. ظاهراً نام «کیاکلایه» با سادات کیائی که از نیمه دوم قرن هشتم تا قرن دهم در این منطقه همچون دیگر مناطق تنکابن وگیلان «بیه پیش» حکومت داشتند، بی ارتباط نیست چه واژه «کلایه» و «کلا» به فارسی وطبری قریه ودیه ومحله را گویند ومزید مؤخر امکنه است[1] وکیا کلایه به معنای قریه ومحله کیا می باشد. بعدها که بزرگان علم وادب از این محله برخاستند کیا کلایه به آخوند محله تغییر یافت مؤید آن اسامی بزرگانی است که از این منطقه برخاسته وکلمه آخوند پیش از نامشان آمده است، مانند آخوند ملا عبدالرزاق، آخوند ملا حبیب الله، آخوند ملا محمد باقر، آخوند ملا عبدالواسع ودهها نام دیگر... سادات پلاسیدی شاخه سخت سر در این محل سکونت یافتند وسلسله نسب شان به مرحوم آقا پلاسید می رسد.

صفا سرا

در عصر پهلوی اول که ضدیت بامذهب وروحانیت در رأس امور قرار داشت نام «آخوند محله» آن هم در شهر نو بنیادی چون رامسر باعث خشم ونارضائی رژیم می شد، از این رو در سنه ۱۳۱۴ ش مقارن با تغییر نام سخت سر به رامسر[2]، آخوند محله نیز به صفا سرا تغییر یافت. هنوز هم شناسنامه هایی در دست بعضی هست که محل صدور آن صفا سرا می باشد اما مردم که صفا سرا نام نامأنوسی برای آنان محسوب می شد، همان آخوند محله را به کار می بردند ونام صفا سرا را از یاد بردند تا آن که کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش رخ داد ومنجر به سقوط حکومت ملی گردید وعمال رژیم ودر صدد تغییر نام دوباره آخوند محله بر آمدند.

---

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه «کلا» و «کلایه».

۲. فرهنگ معین، ذیل واژه «رامسر».

شاد سر

این بار مسؤولین محلی برای خوشخدمتی پیشنهاد تعویض نام این محل را دادند تا به زعم خود رفع این نقیصه کرده باشند. از این رو نامش را «شادسر» نهادند وحدوداً در سنه ۱۳۰۴ش، شادسر، جایگزین آخوند محله شد اما مردم بدان توجهی نکرده وکما کان آخوند محله می نامیدند. چندی نگذشت که این واژه یعنی شاد سر منسوخ گردید. آخوند محله روزگاری مهد دانش بود وباداشتن مدارس علمیه قوی وغنی، مناطق وسیعی را زیر پوشش خود داشت ومناطق وسیع اشکور، غرب مازندران، منطقه کوهستانی کجور وشرق گیلان از آن جمله اند.

از این محله علما ومؤلفان زیادی برخاستند که اندکی از آثار قلمی وتألیفاتشان در گوشه وکنار کتابخانه ها به چشم می خورد امامتأسفانه بیشتر آنها به لحاظ شرایط خاص اقلیمی چون رطوبت شدید، بارندگی زیاد، نفوذ آب باران به داخل خانه های آن که اغلب آنها گلی و«لَتْ پوش» بود، از میان رفت. چیزی که هست فقط تعداد کمی از اینگونه خانه ها گالی پوش بود که آنهم گاهی دچار آبگرفتگی می گردید. بناهای آجری سفال پوش به ندرت یافت می شد وشاید شمار آنها از تعداد انگشتان تجاوز نمی کرد.

اهمیت پشت بام خانه های گلی

خانه های گلی سخت سر مانند خانه های دیگر روستایی گیلان وغرب مازندران، بسیار ساده ومعمولاً یک طبقه بود وسمت قبله، ایوان نسبتاً بزرگی به درازای ساختمان وجود داشت واغلب در فصل گرما مورد استفاده قرار می گرفت ودر بعضی منازل نیز در قسمت شرقی یا غربی بنا وگاهی در هردو طرف آن اطاق بزرگی به نام «حسینیه» می ساختند که به اصطلاح امروزی اطاق پذیرایی محسوب می شد واین حسینیه در طبقه دوم قرار داشت وطبقه زیرین آن معمولاً اصطبل ویا انبار ملزومات واثاثیه منزل بود واغلب یک یا دو صندوق بزرگ چوبین ویژه برنج مصرفی سالانه نیز در آن به صورت ثابت قرار گرفته وظرفیت هرکدام حدود یک خروار رامسری (معادل ۱۳۲ کیلو گرم) بود.

در حسینیه ها معمولاً از میهمانان پذیرایی می شد وگاهی در ایام سوگواری مجالس روضه خوانی در آن برپا می گردید.

تعداد اطاق ها اندك بوده واز دو الی سه اطاق تجاوز نمی کرد. اثاثیه غیر ضروری

در پشت بام نهاده می شد وعلما که اطاق های خانه شان محقر واندك بود، چون جایی برای نگهداری کتاب ها نداشتند، لاجرم آن ها را در صندوق هایی که در پشت بام قرار داشت می نهادند تا از دسترس کودکان دور بماند واین یک رسم کلی بود ودر واقع پشت بام کتابخانه آنان محسوب می شد. مهمترین خطری که کتاب های پشت بام را تهدید می کرد نفوذ آب باران بود. اگر عالمی از دنیا می رفت، ورّاث او بر اثر نادانی بدون آن که ارزش مادی ومعنوی کتاب ها را بدانند، این میراث گرانبها را به امان خدا رها می کردند که متأسفانه باگذشت ایام دچار آبگرفتگی وپوسیدگی می شد وآنگاه به گمان این که قرآن یا کتاب دعا وبعضی کتب مذهبی است، در گوشه وکنار حیاط منزل، قبرستان ویا محوطه مسجد دفن می کردند واین عمل را نوعی ثواب می پنداشتند.[۱]

۱ . نگارنده خاطره تلخی از یک صحنه ناراحت کننده دارد که بیان آن خالی از لطف نیست:
حدوداً چهل سال قبل در یک روز آفتابی تابستان در حالی که همراه جمعی از دوستان در میدان جواهرده قدم می زدیم، دیدیم که خادم مسجد سکینه آباجی کوله بار سنگینی بر پشت نهاده ونفس زنان به سوی قبرستان مسجد واجب الاحترام می رود از وی سؤال شد که چه چیزی بر دوش نهاده ای؟ گفت: خانه یکی از علمای معروف را که سالهاست مرحوم شده، دارند خراب می کنند، مقداری اوراق قرآن، ادعیه وکتب دیگر مذهبی را دیدم که در آن ها نام خدا وپیامبر ﷺ وائمه معصومین علیهم السلام نوشته شده وروی بام پراکنده گردیده است وچون بیم داشتم که زیر دست وپای مردم بیافتد لذا برای پرهیز از بی حرمتی وظیفه شرعی خود دانستم آن اوراق را جمع کنم ودر گورستان دفن نمایم.
مرحوم آقای «فرید» یکی از دانشمندان بنام منطقه که در بالکن خانه اش نشسته بود از دور همین که کوله بار خادم مسجد را مشاهده کرد، از برجستگی های روی گونی دانست که محتوی کتاب است، بی درنگ اورا صدا کرد ونزد خود فراخواند وگونی را از وی تحویل گرفت ومحتویات گونی را بیرون آورد ودید بعضی از آثار وتألیفات مرحوم «آخوند ملا عبدالرزاق» عالم وفیلسوف مشهور سخت سر در میان گونی است. آنگاه مرحوم فرید از این خادم پرسید: اینها را از کجا آورده ای گفت: از خانه مرحوم آخوند ملا علی. اگر بخواهی یکی دو گونی باقی مانده را برایت می آورم.
واگر می دانستم طالب این اوراق هستی همه را برایت می آوردم، قبلاً چندین گونی اوراق وکتاب را در گورستان دفن کردم. روزی مرحوم فرید (دایی نگارنده) برایم تعریف می کرد که در میان آن اوراق یک مجلد قرآن خطی زیبا ونفیس وچندین کتاب خطی از آثار مرحوم ملا عبدالرزاق یافتم ومتأسفانه صفحات اول وآخر قرآن افتاده بود. بعد از تحقیق معلوم شد که یکی از فرزندان آن مرحوم به خاطر نا آگاهی وبی توجهی نسبت به ارزش کتاب بعد از فوت پدر همه کتابهایش را که ←

آثار وابنیه آخوند محله

در آخوند محله آثار وابنیه قدیمی زیادی وجود داشت که متأسفانه اغلب آن ها از میان رفت وامروزه فقط نامی از آن ها باقی مانده است .

نا آگاهی بعضی افراد علاقه مند به امور دینی ، سبب گردید که بعضی از مساجد قدیمی از بین برود وبنای جدیدی که هیچ تناسبی با گذشته اش ندارد جایگزین آن شود . از جمله این بناها مسجد میر عبدالباقی آخوند محله ، حمام قدیمی آخوند محله ، مسجد نارنج بن وبعضی آثار دیگر می باشد که شرح آن در صفحات آینده وبخش مساجد ومدارس خواهد آمد .

حمام

درعصری که اغلب مردم از اهمیت بهداشت ونظافت آگاهی کمی داشته ونسبت به حمام بیگانه بودند ، مرحوم میر عبدالباقی اقدام به تأسیس حمام عمومی کرد وبا کمک وهمّت جمعی از مؤمنان حمامی بنا نهاد[1] که تا آن زمان بی سابقه بود .

این حمام که در انتهای کوچه سادات آخوند محله قرار داشت ، نزدیک به صد سال دایر بود ومردم از دور ونزدیک برای استحمام بدانجا می آمدند . ظاهراً پیش از آن که حمام یاد شده بنا شود ، حمام وجود داشت ودر یک سند خطی که در سنه ۱۱۹۰ هـ . ق نوشته شد بدان اشاره گردید.

مؤلف نضرة الناظرین که معاصر مرحوم میر عبد الباقی بوده وهردو در یک سال به دنیا آمدند ومیان شان مراوده ودوستی وخویشاوندی برقرار بود ، در باره این حمام می نویسد : « ... نیز در آنجا (جواهرده) حمام بزرگی باکمک مرحوم وزیر صدر اعظم میرزا آقا خان بنا نهاده وبا حمام زمستانی[2] که با کمک جمعی از مسلمانان متدین

← در پشت بام خانه بود به بوته فراموشی سپرد وبا گذشت ایام ونفوذ آب باران کتابها دچار آبگرفتگی وپوسیدگی شد وبه تدریج به صورت اوراق پراکنده ویا کتابی ناقص وناخوانا در آمد . از این گونه اتفاقات در منطقه زیاد رخ داده است . فرزند یکی از علمای مشهور رامسر برایم تعریف می کرد که در آغاز جوانی پس از فوت پدر صندوقی مملو از کتب خطی پدرم را در تهران به بهای ناچیز فروختم زیبنده است که خواننده گرامی از این مجمل حدیث مفصّل بخواند!!

۱ . نضرة الناظرین ، باب دوم .

۲ . جواهرده در فصل زمستان تقریباً غیر مسکونی است ومنظور نویسنده از «زمستانی» سخت سر است که مرکز آن آخوند محله می باشد .

بنا نهاده بود ... ».[1]

متأسفانه بین سال های ۳۵ ـ ۴۰ ش به صورت متروکه در آمد وبا آن که بنایی مستحکم بود وبا اندك مرمت از نابودی مصون می ماند، در زمره آثار تاریخی قرار می گرفت. چندی بعد از بیخ وبن برچیده شد وبه باغ مرکبات تبدیل گردید واکنون هیچ نشانی از آن بر جای نیست وکسی نمی داند در کدام نقطه حمام وجود داشت.

اتاق!!

شاید برای خوانندگان گرامی شگفت انگیز باشد که اتاق در اینجا چه معنی دارد؟ اما این واژه برای کسانی که عمری از آنان سپری شده است یاد آور خاطراتی است که اشاره به آن خالی از لطف نیست.

«اتاق» یکی از بناهای عالی بود که تا پایان نیمه اول قرن چهاردهم هجری قمری در آخوند محله رامسر وجود داشت اما اکنون نه تنها آثاری از آن مشهود نیست بلکه جای آن به صورت باغ مرکبات در آمده است. این بنا روزگاری مرکز قدرت «شیخ الاسلام تنکابن» بوده ومرافعات، بسیاری از داوریها، اجرای تعزیرات شرعی وبگیر وببندها در آنجا انجام می گرفت. این بنا از چندین اتاق ویک سالن پذیرائی تشکیل می شد ومیهمانانیکه از راه دور ونزدیک بر «شیخ الاسلام» وارد می شدند در آنجا مورد پذیرائی قرار می گرفتند. تمام هزینه های اتاق را رعایا از محل در آمد اراضی مزروعی برنج تأمین می کردند واینگونه اراضی به زمینهای «خرج اتاقی» معروف بود.

مقام شیخ الاسلامی، انتصابی بود وشیخ الاسلام طبق فرمانی که از سوی سلاطین قاجار صادر می شد، به این مقام منصوب می گشت بر اساس مدارك موجود، این منصب در خاندان شیخ الاسلام آخوند محله سخت سر تا انقراض سلسله قاجار برقرار بود.

بنا به روایات محلی وتحقیقاتی که از سوی نگارنده به عمل آمد وشاهدان عینی که در آن عصر در قید حیات بودند، نوعی زندان زیر زمینی در این عمارت «اتاق» وجود داشت ومحتملاً بزهکاران وکسانیکه سر از ربقه اطاعت شیخ الاسلام بر می تافتند در این زندان به طور موقت بازداشت می شدند ومورد تنبیه قرار می گرفتند. بعد از آنکه این بنا رو به ویرانی نهاد وآخرین شیخ الاسلام از مسند قدرت برکنار شد، آثار وعلایمی چون

---

۱. نضرة الناظرین، باب دوم.

غل وزنجیر در آن زندان مشاهده‌گردید. محل دقیق این بنا اکنون به صورت باغ مرکبات درآمده ودر حدّ فاصل منازل مسکونی آقایان سید علینقی وسید حسین شیخ الاسلام در خیابان شهید مصطفی خمینی آخوند محله می باشد.

درخت چنار

در آخوند محله درخت چنار قطور سر به فلک کشیده ای وجود داشت که صدها سال از عمر آن می گذشت. این درخت تا سی سال قبل سر به آسمان می سایید ودر هر نقطه شهر قابل مشاهده بود اما متأسفانه بر اثر بی توجهی صاحبان درخت ومقامهای مسؤول شهر با قطع بی رویه شاخه ها، به تدریج خشک ونابود گردید اما تنه قطور خشکیده درخت که تو خالی بود به دستور شهردار وقت در میدان خلبان شهید خلعتبری رامسر نصب شد ولی به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی به تدریج از میان رفت.

این درخت در فاصله پنجاه متری مسجد امام حسن مجتبی ﷺ آخوند محله در ضلع جنوب شرقی در محوطه مرحوم سید قاسم پدر مرحوم حجة الاسلام سید مرتضی تنکابنی قرار داشت ودر یک سند خطی که در سنه ۱۱۹۰ هـ. ق تنظیم گردید از آن نام برده شد.

ابریشم محله

ابریشم محله یکی از نقاط پر جمعیت مرکزی شهر رامسر است که در سالهای قبل از ۱۳۱۲ش توتستانی بیش نبود وکشاورزان روستاهای مجاور از برگ توت برای پرورش کرم ابریشم استفاده می کردند. قریه آبگرم سر که در دامنه کوه جنگلی «کَلَک» واقع است، در آن ایام انبوهی از درختان شمشاد ودرختان دیگر جنگلی آن را در بر گرفته بود. منظره دریای نیلگون از فاصله دو سه کیلومتری، بر زیبائی آن می افزود. جوشش چشمه های گرم گوگردی بابوی مخصوص خود، سکوت دهکده جنگلی را می شکست. شیب ملایم جنگلی آبگرم سر که به جانب شمال امتداد می یافت جلوه خاصی بدانجا بخشید. همه این جلوه ها وزیبائیها سبب شدند که مورد توجه قرار گیرد وتأسیسات مدرن وابنیه زیبا در آنجا ایجاد گردد. از اینرو در سال ۱۳۱۲ش مقرر گردید ساکنان قریه به نقطه دیگری کوچ داده شوند وبه توتستانی که در مجاورت آبگرم سر قرار داشت، انتقال یابند. طولی نکشید که آبگرم سرخالی از سکنه گشت وعملیات هتل سازی، آبگرم های بهداشتی وابنیه دیگر آغاز شد وبا زیباترین وجالب ترین معماری به

اتمام رسید. بعد از آن که ساکنان آبگرم سر در توتستان مقیم شدند، به کار پرورش کرم ابریشم وتبدیل آن به ابریشم ادامه دادند واین سبب شد که نام این قریه نوبنیاد«ابریشم محله شود. اکنون با گذشت شصت سال با آن که تغییرات بنیادی در رامسر به وجود آمده است، هنوز هم بدین نام مشهور است. بیمارستان رامسر که از لحاظ زیبایی بنا وتجهیزات پزشکی ودرمانی در ردیف بهترین مراکز درمانی کشور می باشد در جنوب شرقی ابریشم محله قرار دارد. دبستان اردیبهشت سابق که بعدها به دبیرستان اردیبهشت وسپس به دبیرستان امام خمینی تغییر یافت در سال ۱۳۱۸ در همین محله بنا وافتتاح گردید.

اُشکونه کوه

نام محله ای است در جنوب غربی رامسر که جاده جواهر ده از ضلع جنوبی آن می گذرد. رابینو در کتاب خود آنجا را «اُسکنو کوه» و «آشکونه کوه» آورده است[1] وملگونف در سفرنامه خود ونیز مؤلف سفرنامه استراباد ومازندران وگیلان از آن به نام «اسکناکو» یاد کرده اند.[2] این محله در دامنه کوه ودر شیبی نسبتاً تند قرار گرفته وبقعه وقبرستانی باصفا در آنجا هست ودارای مسجدی است که گنجایش آن متناسب باجمعیت محل می باشد.

درباره وجه تسمیه اش بعضی گویند: اشکونه کوه در اصل «اشکان کوه» ومحل سکونت اشکانیان بوده است اما به نظر نگارنده اشکونه همان «اوشکُنه» یا «اوسکُنه» نوعی گیاه خوردنی است که در آن حوالی فراوان می باشد لذا نام محل از آن گرفته شده است.

اغلب سکنه آنجا از مردم رودخانه اند. «رودخانه» قریه ای واقع در توساسان امروزی بود که اکنون اثری از آن به چشم نمی خورد رودخانه ای ها به اشکونه کوه مهاجرت کردند، اما اراضی زراعی آنان هنوز هم در توساسان قرار گرفته است. از زمان های قدیم تاکنون زراعت آنان برنج، چای، مرکبات وپرورش کرم ابریشم بوده است. در دامنه کوه مقابل اشکونه کوه یعنی در آن سوی رودخانه صفا رود، موضعی

---

۱. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۱۶۵.

۲. سفرنامه ملگونف، ص ۱۴۳؛ سفرنامه استراباد ومازندران وگیلان، ص ۱۵۱.

است کـه آن را «مسگر پَهلو» می نامند. بنا به روایات مـحلی روزگـاری مـعـمـور بوده ومسگران نیز در آن به کار مسگری مشغول بودند.

پُردسَر (پِلّه سر)

پردسر محله ای است واقع در حد فاصل لات محله واشکونه کوه که جاده جواهر ده از کنار آن می گذرد. در یک سند خطی که به سال ۱۱۴۶هـ.ق تنظیم گردیده است از این محل به نام «پِلّه سر» یاد شد.

رابینو در کـتـاب خـود از آن به نام «پُرده سـر» یاد نمود[۱] بعـضـی از آقـایان رودخانه ای ها در این محل سکونت دارند.

تنگدره

«تنگدره» یکی از محـلات قدیمی رامسر است وهمانطور کـه از نامش پیداست در دره ای قـرار گـرفـتـه ورودخـانه ترك رود از کنار آن می گـذرد. بنا به روایات مـحلی باقر سلیمی ها از دودمان بسیار قدیم این محل هستند واسناد خطی مؤیّد آن است. اما خاندان فلکی مـقـدم، اتابکی ورامسری جـملـگی مـهـاجـرند واز «سیاهکل» به این مـحل کـوچ کرده انـد گروهی از ایشـان در عهد سپهسالار تنکابنی وپسرش امیر اسعد، ابوابجمـعی قشون آنان بودند. مرحوم آقا توکل رامسری که از معمرین این محل بود، (متوفی به سال ۱۳۴۰ش) بارها برای نگارنـده از شرکـت خـود وبرادران وبـستگـان درجنگ های این پدر وپسر وماجراهایی که برایشان اتفاق افتاده بود، سخن ها گفت وداستان ها تعریف کرد.

تَوبُن

موضعی است در غـرب شهر رامسر که در دامنه میان کوه «ایلـمیلی» و«پُتک» قرار گـرفـتـه ومـحله ای قـدیمـی است کـه اغلب سکنه آنجـا آقـایان لاریجـانی هـا، عـزیزی ها وغـدیری ها هستـنـد. لاریجانی ها ظاهراً در عـهـد محـمـد حسن خـان قـاجار به این مـحل مـهـاجـرت کردند وعـزیزی ها وغدیری ها جایگاه اصلی آنان «سَلْمَل» است ودر آنجـا آب وملک دارند.

واژه توبن بی ارتبـاط با واژه های پتک وفتـوك نیسـت چرا کـه «تَوْ» به مـعنای تابش

---

۱. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۱۶۵.

آفتاب است و «بُنْ» پسوند مکان به معنای آخر وانتها می باشد[1] بنابر این توبن یعنی انتهای موضعی که خورشید در آن می تابد وپتک تحریف شد فتوك است وفتوك =آفتوك = آفتوکوه یعنی کوهی که رو به آفتاب است .

در توبن مرکبات نیکو به عمل می‌آید . رابینو در سفرنامه خود از آن یاد کرده است[2] در یک سند خطی از «سنگ مسجدك» توبن نام برده شد ، گویا آنجا روزگاری آباد بوده ومسجدی در آن وجود داشت .

توساسان (توتستان)

این محله در شمال شهر رامسر قرار گرفته ویکی از محله های ساحلی به شمار می رود . ملگونف ، سفرنامه نویس روسی در سفرنامه اش نام توساسان را آورده است .[3] ورابینو ، در سفرنامه خود از آن به نام «توسستان» یاد کرده است[4] بیشتر اراضی مزروعی آنجا به باغ مرکبات ومنازل مسکونی تبدیل شده است . خیابان طالقانی ، توساسان را از لمتر جدا می کند . در این محل مسجد وقبرستانی است نیمه متروکه ومردگان را کمتر در آن دفن می نمایند .

در اسناد خطی قدیمی از این محل به نام «توتستان» سخن به میان آمده است وظاهراً چنین به نظر می رسد که نام محله یاد شده تا اواخر قرن دوازدهم توتستان بوده وقریه رودخانه در آن قرار داشت وطایفه «کلاچیان» در آن اقامت داشتند بعدها مردم محله یاد شده به «اشکونه کوه» رفتند ودر آنجا مقیم شدند ونام خانوادگی اغلب آنان «رودخانه ای» است واراضی زراعتی شان در توساسان (توتستان) امروزی قرار دارد .

چپرسر (چورسر)

این محله در مشرق رامسر واقع است وکوه جنگلی «دریادیم» در جنوب آن قرار دارد ورودخانه نمک آبرود از کنار آن می گذرد وهوای آن معتدل ومرطوب است . آب نهر چپرسر از چشمه ای که در پنج کیلومتری قرار دارد ، تأمین می شود .[5] در رودخانه

---

۱ . فرهنگ گیل ودیلم ، ص ۷۴۰ .

۲ . سفرنامه مازندران واستراباد ، ص ۱۶۵ .

۳ . سفرنامه ملگونف ، ص ۱۴۳ .

۴ . سفرنامه مازندران واستراباد ، ص ۱۶۵ .

۵ . فرهنگ جغرافیائی ایران ، ج ۳، ذیل واژه چپر سر .

این محله چشمه آب معدنی گوگردی قرار دارد که برای امراض جلدی مفید است. این چشمه در وسط رودخانه واقع است وحجم آبش به خاطر نمک زیاد آب اگر انسان بخواهد به پشت در آب بخوابد برایش غیر ممکن است. نامش «آب وزیر» می باشد. نگارنده بارها از این آب استفاده کرده است. نام قدیم محلهٔ یاد شده «چورسر» بوده است. «چور» در گویش محلی زمینی را گویند که آباد نشده باشد وظاهراً وجه تسمیه اش بی ارتباط با این معنا نیست زیرا که اراضی قسمت سفلای این محل مستعد کشاورزی نبوده وهر باغی که احداث می شد تقریباً به صورت مخروبه بود ودرختان از رشد کافی برخوردار نبودند بعدها چور سر مبدل به چپرسر شد.

چاه کِشْکِرِت کول

کشکرت کول[۱] موضعی است واقع در دامنه کوه دریا دیم چپرسر. در حد فاصل آنجا وانجیل کش، چاهی قرار گرفته است وسکنه محل گویند: هرگاه بخاری از آن چاه متصاعد شود هوا بارانی گردد. حرکت این بخار به طرف مشرق نشانه آن است که به زودی باران خواهد آمد[۲] بنا به روایات محلی کشکرت کول روزگاری مخفیگاه گنج امرا وحکّام بوده است.

چِشْت کو

چشت کو نام محله ای قدیمی بوده است که در حد فاصل شاه منصور محله ودریا پشته قرار داشت وامروزه جز بقعه «آقا رستم» بنایی وجود ندارد وبیشتر اراضی آنجا زیر کشت برنج قرار گرفته است وچندین باغ مرکبات نیز در آن حوالی به چشم می خورد. رودخانه ترکرود از کنار آن می گذرد. در یک سند خطی که در سنه ۱۲۶۰ هـ. ق به خط مرحوم مؤلّف نضرة الناظرین تنظیم گردید، نام این محل آمده است. چیزی که هست بعدها به کلی از میان رفت. ظاهراً علت نامیده شدن آن به چشت کو وجود درختچه هایی به نام چشت در آن محل بوده است که در کلیه نقاط مازندران نیز یافت می شود وآن را در مازندران «جز»، در دشت «کول» و«کوله خاص» ودر طالش «پل» نامند.[۳]

---

۱. کول: در گویش محلی پشته وتپه را گویند ظاهراً وجه تسمیه اش آن است که در آنجا زاغ (کشکرت) فراوان می باشد.

۲. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۳۴.

۳. لغت نامه دهخدا، به نقل از جنگل شناسی، مهندس کریم ساعی، ذیل واژه چُشت.

بقعه «آقا رستم» در ساحل غربی ترکرود واقع است ومردم بدان اعتقاد دارند وتکدرختی در آنجا سایه افکنی می کند وپل یک دهانه ای که به تازگی ساخته اند آنجارا با خیابان حیدر محله مرتبط می سازد.

حیدر محله

نام محله ای است واقع در ساحل شرقی ترکرود ودر گذشته نه چندان دور دو سه خانوار در آنجا ساکن بودند اما امروزه منطقه ای مهاجر پذیر گردید وشمار زیادی ازگیلانیان وآذری ها را در خود جای داده وبه صورت محله ای بزرگ در آمده است.

دِزکول بن

این محله در دامنه دزکول قرار گرفته وبه همین سبب به «دزکول بن» شهرت یافت چه یکی از معانی «بن» در گویش محلی، پایین، زیر ودامنه می باشد مانند: «جیرکابُن» یعنی تحتانی واطاق پایین، «داربن» یعنی زیر درخت و«کُهُبُن» به معنای دامنه کوه اما «دزکول» مرکب است از «دز» فارسی به معنای دژ و قلعه و«کول» گیلکی رامسری به معنای بلندی وتپه است وچون محله یاد شده دردامنه دزکول که در روزگار گذشته قلعه ای روی آن بنا شده بود قرار گرفته است، از این رو به دزکول بن شهرت یافت. امروزه این محل توسعه بیشتری پیدا کرد وحدود آن از شمال تا آخوند محله، از جنوب تا منبع آب ولات محله وپَسِ کَرات واز مشرق تالات محله وکند سر آخوند محله واز مغرب تاتنگدره امتداد یافته است. محله یاد شده را «دُوسکُول بُن» نیز گویند. خاندان دوسکولی ودوسکویی در این محله سکونت دارند.

رضی محله

این محله را سابقاً «رضی ده» می گفتند. اسناد خطی مربوط به قرن سیزدهم وجلوتر، از جمله سند خطی مربوط به سنه ۱۲۱۸هـ. ق حاکی از آن است که در آن عصر رضی ده به کار برده می شد. بنا به روایات محلی سکنه اولیه این محل مهاجر بودند وگویند که: از رودبار بدانجا آمده اند. رابینو در سفرنامه اش از این محله یاد نموده است.[۱]

۱. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۱۶۵.

رَمَک

این محله در مشرق رامسر واقع است و به عقیده علامه دهخدا رمک مأخوذ از «رامک» مصغّر «رام» است که نقیض وحشی می باشد. وی در این باره چنین می نویسد: «رامک قریه ای است به دو هزار و پانصد گزی رامسر و در فرهنگ جغرافیایی ایران، رمک ضبط شده است و نیز به معنای اقامت کننده در جایی است و کسی را گویند که به واسطه مشقت و سختی درجایی اقامت کند و به مردی گویند که در یک جا مقیم باشد و از آن جدا نشود».[1]

در یک سند خطی متعلق به سنه ۱۲۴۷هـ.ق، مرتع رمک به چهار هزار و پانصد و نیم دینار اجاره داده شد. بقعه آقا سید اسماعیل و بقعه آقا سید تراب در محله یاد شده قرار گرفته است. آب معدنی معروف به «آب سیاه» در جنوب غربی این محل قرار دارد و برای دردهای مفصلی بسیار نافع است و هر ساله پذیرای کسانی است که از نقاط دور و نزدیک بدانجا سرازیر می شوند. رابینو[2] و ملگونف[3] در سفرنامه های خود از آن یاد کرده اند.

محصولات عمده این محله چای و مرکبات و برنج و مقداری پیله کرم ابریشم است.

کاکوان[4]

«کاکو» در گویش محلی دیلمی به معنای خال (دایی) است[5] در منابع تاریخی چندتن از دیلمیان به کاکو شهرت دارند. نخستین آنان کاکُی (کاکوی) پسر نعمان است و نعمان در اشکور مردی صاحب نفوذ بوده و همچون برادرش فیروزان، در زمره ملوك گیل و دیلم به شمار می آمدند. این دو که در سپاه ناصر کبیر به جنگ با احمد بن اسماعیل سامانی رفته بودند، در موضعی به نام «فلاس» در نیم فرسنگی شهر آمل به قتل رسیدند

---

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه رمک.

۲. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۴۷.

۳. سفرنامه ملگونف، ص ۱۴۳.

۴. چون اغلب سکنه رمک از طایفه کاکوان هستند لذا به شرح «کاکو» و «کاکوان» پرداخته شد.

۵. فرمانروایان گیلان، ص ۱۲۱ ـ ۱۲۲.

ودو هزار تن از دیالمه نیز جان خودرا از دست دادند[۱] بعید نیست که کاکوان از تبار همین کاکُی (کاکوی) باشند.

بنا به نوشته کلمان هوار: «لقب یا نام کاکویه را به ابو الحسن محمد بن دشمنزار «دشمنزیار» مؤسس این خاندان دادند. کاکویه در سال ۳۹۸هـ. ق اصفهان را تسخیر کرد وبه سال ۴۳۳هـ. ق درگذشت. این کاکویه پسر دایی مجد الدوله بویهی بود وبه توسط مادر مجد الدوله (عمّه اش) از دایی خود عنوان اسپهبدی گرفت».[۲]

رابینو به تاریخ گیلان ودیلمستان تألیف سید ظهیر الدین مرعشی وتاریخ خانی تألیف علی بن شمس الدین لاهیجی استناد جسته ومی نویسد: «گمان ما بیشتر بر این است که این خاندان از تنکابن برخاستند چه در تنکابن رئیس قبیله یا نوعی منصب را کاکو می نامیدند».[۳]

قراین واماراتی وجود دارد که مؤید نظر رابینو است، چه سید ظهیر الدین ضمن شرح جنگ سید علی کیاملاطی با پسر سید رکابزن کیا که منجر به تسخیر تنکابن به دست سید علی کیا شد می نویسد: «... یک هفته همچنان دو لشکر مقابل یکدیگر نشسته بودند اما هر روز مردم تنکابن جوق جوق وفوج فوج می آمدند وبیعت می کردند وبه توفیق ربانی جلّ ثناؤه، سید ناصر کیا که یکی از سادات عظام تنکابن بود، به خدمت رسیده، بیعت کرد وکاکو اردشیر نامی، که از جمله کاکوان بزرگ تنکابن بود، با قبایل خود به زمین بوس مشرف گشت وبیعت نمود وتوبه وانابت کرد وکمر انقیاد واطاعت بر میان بست ...»[۴] ونیز سید ظهیر الدین ضمن شرح وقایع سال ۸۸۹هـ. ق می نویسد: «... وکاکوی مکرم جمشید پاشا را با چند نفر همراه ساخته، روانه گردیده آمد ...».[۵]

وهمین نویسنده ضمن شرح تسخیر کوچصفهان، خمام ونک به دست سادات کیائی ملاطی می نویسد: «... وعساکر، منصوره را با سرداران عظام وسپهسالاران کرام به صوب نک روان فرمودند وسپهسالاران نیز بگریختند وبه رشت رفتند وضبط آن اُلکا

---

۱. تاریخ طبرستان، ص ۲۶۰؛ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۴۴.

۲. فرمانروایان گیلان، صص۱۲۱ ـ ۱۲۲.

۳. همان منبع.

۴. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۳۰.

۵. همان منبع، ص ۴۴۸.

را به عهده کاکو اردشیر تنکابنی باز گذاشت وحضرت امامت پناه با فتح ونصرت به کوچصفهان معاودت فرمود». [۱]

علی بن شمس الدین لاهیجی از چندین کاکو نام می برد. وی ضمن شرح وقایع سال ۸۹۷ می نویسد: «... مدت یک سال در بند میر شمس الدین مقیّد ماندند. میر شمس الدین، کاکو حسام الدین خلابرورستر [۲] را از بند خلاص داده همراه ایلخی خود ـ درویش علی حافظ ـ نزد حضرت میرزا علی فرستاد وفسحت میدان فصاحت را به وسیله غدر وسعتی داد... » [۳]. همین کاکو حسام الدین زمانی سپهسالار سخت سر وگرجیان بود وتحت امر میرزا علی خدمت می کرد [۴] مؤلف تاریخ خانی در این باره می نویسد: «... امضای این عزم واجب دانست ولشکر تنکابن را به سرداری کیا محمد کیا ولشکر گرجیان به سرداری کاکو حسام ـ سپهسالار گرجیان - ولشکر سخت سر وبرادر شاه اسماعیل ـ شیخ حسن ـ به کجکه (مدد) ملک کاوس مقرر ساخت... » [۵]. در همین کتاب از «کاکو دارای امیره» نام برده شد که در قشون سلطان میرزا علی صاحب منصب بوده است. [۶] در یک سند خطی که به سال ۱۱۴۰ هـ. ق تنظیم گردید از کاکو رستم یاد شده است.

در یک سند خطی دیگر که به سال ۱۱۵۴ هـ. ق تنظیم گردید، از کاکو محمد زمان [۷] که از معاریف آن زمان بود نام برده شده ودر بخشی از این سند که صلحنامه است ودر ارتباط با حل اختلاف حدود یک مرتع می باشد، ضمن شرح اختلاف وادعاهای اصحاب دعوی به بیان اظهارات شهود و گواهان پرداخته شده وچنین آمده است: «... مدعیان در ضمن ادعای خودشان شهود کثیره ابراز نموده منهم جناب رفعت واقبال پناه کاکو محمد زمان اظهار می نمود که خودم از جمعی از مردم فتوك (پُتک

---

۱. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۴۷.

۲. خلابرورستر: عنوان خدمتگزاران پادشاهان بیه پیش بود که خوراك وخوابگاهشان از سوی پادشاهان تأمین می شد (فرمانروایان گیلان، ص ۱۲۲).

۳. تاریخ خانی، ص ۶۲.

۴. همان منبع، ص ۸۵.

۵. همان منبع، ص ۹۱.

۶. همان منبع، ص ۲۹۲.

۷. از اجداد خاندان کاکوئی وکاکوان است.

امروزی) شنیده ام که سامان ملک مزبور سفید تله است ... » .

زکی محله

زکی محله که املای درست آن «ذکی محله» است همان خیابان بهشت زینبیه امروزی رامسر می باشد. حد جنوبی آن بازار آخوند محله است، پیش از احداث جاده سراسری گیلان ومازندران، جاده قدیم از همین محل می گذشت چنانکه مکنزی، در سفر نامه خود می نویسد: « ... آخوند محله طرف دست راست وصفارود پیش روی ماست. از آبادیهای زکین وکندسرو نارنج بن گذشتیم وبه آب گرم رسیدیم» .[1] محصولات عمده کشاورزی این محله مرکبات وبرنج است.

سَلَمْرودسَر (سیاه لَمرودسر)

این محله در ضلع غربی خیابان کازینو کمی پایین تر از آپارتمان ها قرار دارد ومحله ای است قدیمی که رودخانه سلمرود از کنار آن می گذرد اغلب سفرنامه نویسان در سفرنامه های خود از آن یاد کرده اند. چراکه در آن عهد این محله در مسیر راه گیلان ومازندران قرار گرفته بود. دهها سال قبل بعضی ها از این محل کوچ کرده ودرلمتر، رضی محله ونقاط دیگر سخت سر سکونت گزیدند وامروزه محله ای بسیار کوچک وکم جمعیت است. در یک سند خطی قدیمی سیالمرود سر استعمال شده است.

سیاه لَمْ (سیالم)

سیاه‌لم که در گویش محلی به «سیالم» مشهور است، قریه ای بود در سخت سر که در حد فاصل میان مسجد ولیعصر (عج) ابریشم محله واداره پست رامسر قرار داشت وسابقاً چندین خانوار در این قریه سکونت داشتند رابینو در کتاب سفرنامه مازندران واستراباد از آن یاد کرده ودر سفر خود از گیلان به مازندران از آنجا عبور نموده است.[2]

طبق روایات محلی نام این قریه «سی عَلَم» بود یعنی جمعیت آنجا به قدری زیاد بود که در ایام سوگواری ماه محرم حدوداً سی هیأت عزاداری که هریک دارای عَلَم بودند، به عزاداری می پرداختند اما این روایت صحیح به نظر نمی رسد چه در هیچ کتاب

---

۱. فرهنگ آبادیهای ایران.

۲. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۴۶.

یا سند خطی قدیمی سخنی از جمعیت زیاد آنجا به میان نیامده است واصولاً در سخت سر آن زمان هیچ قریه ای وجود نداشت که در خود اینهمه جمعیت را جای دهد.

«سیاه لم» مرکب از سیاه +لم است. واژه «لَمْ» دارای چندین معنی است ویکی از معانی آن «اَزْمَلَک» یا پیچکی خاردار است که در مازندران می روید ودر نور نامی است که به تمشک می دهند[۱] در این قریه همچون دیگر نواحی مازندران وگیلان از ملک وتمشک فراوان به چشم می خورد وبعید نیست که سیاه لم به همین معنی باشد یعنی جائیکه ازملک وتمشک سیاه در آن می روید. معنای دیگری را برای واژه لم می توان در نظر گرفت که متناسب با سیاه لم باشد وآن این است که لم در گویش محلی جائی را گویند که آب آن عمیق وگود باشد ودر رودخانه ای که آب در بعضی از قسمتهای آن به کندی جریان یابد تقریباً سیاه به نظر می رسد واگر در زیر سایه درختان پر شاخ وبال قرار گرفته باشد سیاه تر به نظر می آید. گویاترین دلیل این مدعا رودخانه ای است که از وسط سیاه لم می گذرد واحتمالاً نام قریه سیاه لم مأخوذ از همین قسمت از رودخانه است که به خاطر پیشرفت ریشه های درختان در بستر رودخانه موجب کندی جریان آب گشته وآب در سایه انبوه درختان، سیاه رنگ به نظر می رسد. البته نباید نادیده انگاشت که «لم» را می توان پسوند مکان دانست وجایی است که چیزی در آن فراوان باشد[۲] مانند «زَلَمْ»[۳] یعنی جایگاه زاییدن احشام، «وَلگام لَمْ»[۴] جایی که گیاه پیچک در آن زیاد باشد. در قسمت جنوب غربی رامسردر یک محدوده خاص کوهستانی جنگلی چندین مکان با پسوند «لم» وجود دارد که عبارتند از کَلالَم، زَلَم، دُولَم، چِک لَم، وَلگام لَم، نِسالَم، اژْدَلَم وبارجه لَمْ.

شاه منصور محله

محله ای است واقع در غرب ترکرود. همانطور که از نامش پیداست این محله منتسب به «شاه منصور» می باشد ظاهراً وی در نیمه دوم قرن دوازدهم می زیست. مؤید آن صلحنامه ای خطی است که در جمای الثانی سنه ۱۱۵۴هـ. ق به دنبال اختلافی که

---

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه لَم.

۲. همان منبع.

۳. واژه گیلکی است.

۴. واژه گیلکی است.

میان او وملا محمد یوسف ومحمد سلیم فرزندان محمد باقر تنگدره ای[۱] در مورد حدود ملک «دیسر» رامسر روی داد، تنظیم گردید. در آغاز صلحنامه یاد شده چنین آمده است: «نزاعی شده فیما بین صلاحیت ونجابت پناهان ملامحمدیوسف ومحمد سلیم ولدان مرحوم محمد باقر تنگدره ای ورفعت معالی پناه شاهمنصور من القریه ...» . شغل عمده سکنه این محل کشاورزی مرکبات، چای، برنج وپرورش کرم ابریشم است.

شل محله

این محله در کرانه شرقی ترکرود ودر حد فاصل تنگدره شرقی وحیدر محله قرار گرفته ومحله ای است بسیار قدیمی. بنا به روایات محلی آخرین تجدید بنای مسجد آدینه جواهر ده به سال ۱۰۴۵ هـ. ق به دست ملا شریف معروف به «شل آخوند» که در عصر خود از علمای بزرگ به شمار می آمد، انجام گرفته که خود از اهالی محل یاد شده بوده است.[۲]

گویند: مردم این محل قبلاً ساکن نصیر محله (حوالی ترمینال ایران پیما) بودند تا آن که بر اثر نفوذ سیلاب ها وطغیان ترکرود، محل سکونت شان باتلاقی شده ولاجرم به موضعی که شل محله نام گرفت مهاجرت کردند.[۳] [۴] یکی از دو پایه مرکبات در جهان به نام «شل محله» از منطقه رامسر در کنفرانس های اسپانیا وایتالیا معرفی گردیده است وپایه دیگر «بکرائی» می باشد که توسط آقای مهندس یونس ابراهیمی کارشناس بین المللی در امر مرکبات به کنفرانسهای یاد شده معرفی شده است.[۵]

طالش (تالش)

طالش به قول بعضی تحریف شده «کادوس» است وآن قومی بود که در زمان باستان در کوهستان های شمالی ایران اقامت داشتند وجمعیت شان زیاد بود وچون بارها سر به طغیان برخاستند وگردنکشی می کردند، از این رو نامشان در تاریخها آمده وامروز

---

۱. جدّ خاندان باقر سلیمی تنگدره.

۲. رجوع شود به بخش مساجد رامسر.

۳. در شل محله طایفه ای به نام نصیری هستند وبعیدنیست که از تبار سکنه نصیر محله باشند.

۴. نقل از مرحوم حاج عبدالصمد لاریجانی.

۵. این مقاله به قلم آقای مهندس یونس ابراهیمی است که برای نگارنده فرستاده است.

مترجمان به جای «کادوش» که تلفظی صحیح است «کادوس» می نویسند ومنطبق با همان مردم طالش می باشد.[۱] بنابر این می توان گفت که طالش قبیله ای بود که قبل از ظهور اسلام در سراسر کوهستانهای گیلان با نام طالش یا گالش می زیستند ومنطقه فعالیت شان از حوالی شماخی (قفقاز) تا حدود رستمدار بوده است وهنوز کوه نشینان این نواحی طالش یا گالش خوانده می شوند[۲] ظاهراً کوه نشینان در آن دوران از مناطق کوهستانی محل اقامت شان کمتر به سوی نقاط جلگه ای وساحلی خارج می شدند وحاضر نبودند به بیرون ازکوهستان گام نهند. مهمترین علتش این بود که چون عقیده داشتند آب وهوای مناطق غیر کوهستانی ناسالم وباعث بروز انواع بیماری منتهی به مرگ می شود، لذا نباید هوای سالم کوهستان را رها کرد وخودرا گرفتار هوای آلوده مناطق جلگه ای وساحلی نمود. البته این اعتقادشان تا حدودی بی پایه واساس نبود زیرا بیماری مالاریا بصورت یک بیماری بومی مرگ آور بود وغالب مردم دچار تب مالاریا شدند، بیشتر مناطق ساحلی وجلگه ای دریای خزر مالاریا خیز بود ومردم از ابتلای به آن وحشت داشتند وتا چند سال در ردیف اول بیماریها قرار داشت. همچنین بیماریهای مسری دیگری چون وبا وطاعون را نباید فراموش کرد که در گذشته نه چندان دور تا چه اندازه بیداد می کرد وجان هزاران تن از افراد را می گرفت. کوه نشینان که خبر این کشتار بی رحمانه به گوششان می رسید، به وحشت شان افزوده گشت وبه هیچ قیمتی راضی به مهاجرت نمی شدند وهمه سختیها را متحمل می گشتند اما ترک کوهستان را جایز نمی شمردند. البته این امر مختص به مردم کوه نشین نبود بلکه همه کسانی که برای خود قشلاق وییلاق داشتند بیشتر فصول سال را در ییلاق به سر می بردند ودر فصل گرما کسی جرأت ماندن در قشلاق را نداشت، از بیم آنکه مبادا به بیماری وتب دچار شود. حدود شصت هفتاد سال قبل همین مردم سخت سرا اغلب فصول سال را در جواهر ده به سر می بردند حتی مراسم عید نوروز را در ییلاق انجام می دادند وهشت ماه از سال را در جواهر ده سپری می کردند وبهترین بناها وخانه ها را در «جواهر ده» می ساختند، خانه های مجلل در حدّ وفور به چشم می خورد که هنوز هم بعضی از آنها از زیبائی واستحکام خاصی بر خوردارند، اما خانه قشلاقی این افراد بسیار محقر وساده بود. اینان

---

۱. برهان قاطع، تصحیح دکتر معین، ج ۱، ص ۴۶۲، پاروقی به قلم دکتر معین.

۲. نامها ونامداران گیلان، ص ۳۱۲.

در فصل گرما به خود جرأت خروج از ییلاق را نمی دادند واز ابتلا به بیماری تب لازم (تب مالاریا) سخت می ترسیدند وفقط فصل سرمای زمستان را در قشلاق که همان سخت سر است، می گذراندند اما در طول قرون متمادی بودند کسانی که جرأت یافتند ترك کوه نشینی کرده وبه سواحل دریای خزر سرازیر شدند واز ابتلا به بیماریهای واگیر نترسیدند وبرای همیشه درنقاط ساحلی ویا در اراضی مجاور رحل اقامت افکندند، اینان که با نام «تالش» یا «گالش» می زیستند روستای محل اقامت شان به تالش کلایه، تالش محله، طالش سر ویاگالش محله شهرت یافت. گالش به معنای شبان گاو وگوسفند، گله دار ودام دار است. از لنگرود تا قائمشهر چندین تالش محله (طالش محله) وجود دارد که هوای همه آنها معتدل، مرطوب ومالاریائی است وبه ترتیب عبارتند از:

۱ـ طالش محله: دهی است جزء بخش مرکزی شهرستان لنگرود نزدیک راه شوسه لنگرود به لاهیجان.

۲ـ طالش محله فتوك رامسر که از محلات شهر رامسر است.

۳ـ طالش محله: یکی از محلات شرقی شهررامسر که میان چپرسر وسادات محله رامسر واقع است.

۴ـ طالش محله مارکو: درغرب مارکوه قرار دارد.

۵ـ طالش محله: دهی از دهستان «زوار» شهرستان تنکابن که از روستاهای مشرق تنکابن نرسیده به نشتا رود می باشد.

۶ـ طالش محله: دهی از دهستان «گیلخواران» بخش مرکزی شهرستان قائمشهر که در هشت کیلومتری شمال شرقی جویبار واقع است و... .

۷ـ گالش محله از روستاهای دهستان چهل شهید شهرستان رامسر که در جاده هریس در ساحل غربی رودخانه چالکرود واقع است وجمعیت آن بالغ بر ۷۱۱ نفر می باشند.

۸ـ طالش سرا: دهی از دهستان چهل شهید شهرستان رامسر باجمعیتی بالغ بر ۱۴۰ نفر که بالاتر از گالش محله قرار گرفته وموضعی است جنگلی با شیبی نسبتاً تند وجاده جنت رودبار از جنوب آن می گذرد.

طالش محله چپرسر

این محله در ضلع شرقی چپرسر قرار گرفته وخیابان رمک سادات محله از شمال

آن می گذرد. محله ای است قدیمی وسکنه آنجا به کشاورزی مشغولند.

طالش محله فتوک

این محله درغرب رامسر در حد فاصل میان «توبن» و«شاه منصور محله» واقع است به موجب بعضی اسناد خطی[۱] نام پیشین آن «تالش کلایه» بود. ظاهراً مردم این محل از سه تیره اند: ۱ـ سادات حسینی ۲ـ فتوکی ها ۳ـ طالش یا مردمی که از کوهستان بدانجا کوچ کردند.

فتوکی ها منسوب به فتوك هستند وفتوك =آفتوك = آفتوکوه. آفتوب کوه: کوهی را گویند که رو به آفتاب باشد[۲] و«پُتک» تحریف شده «فتوك» است بنابر این می توان گفت که مردم فتوك همانها هستند که از پتک (کوهی است در ضلع جنوبی ایلمیلی وروبه آفتاب است وبیشتر ساعات روز در مقابل تابش نور آفتاب قرار دارد) به طالش محله آمده ودر آن جا مقیم گشته اند.[۳،۴]

---

۱. نزد نگارنده می‌باشد.

۲. فرهنگ گیل ودیلم ص ۷۴۰.

۳. گویند: پیش از مهاجرت فتوکی ها به محل یاد شده دارای مزارع برنج در موضعی میان طالش محله وحیدر محله بودند. روزها برای کار کشاورزی ومزرعه شان از کوه فرود می آمدند وچون غذای گرم با خود می آوردند به خاطر بعد مسافت سرد می شد از این رو آن موضع را «چاپلابجار» نام نهادند در گویش گیلکی رامسری به معنای (مزرعه ای که در آن کته سرد شده است).

۴. جالب است بدانیم، درعهد قدیم رسم بر این بود که چنانچه رعایای غیر بومی بعد از مدتی سکونت در محلی می خواستند از آنجا کوچ وبه نقطه دیگری نقل مکان کنند، بنا به درخواست شان نامه ای ممهور به مهر بزرگان ومعاریف آن منطقه دریافت می نمودند تا بعداً دچار گرفتاری ومشکلات نشوند.

متن سند: «باعث بر تنمیق این بیاض آن است که عزت آثاران، محمد رضا ولد یوسف علی وملک ابن عم مومی الیه، مدت متمادی در قریه «فتوك سخت سر» ساکن بوده چون غرباء امر ولایت، هر وقت که از جائی به جائی می نمایند، کسی مزاحم ومتعرض ایشان نمی توانند شد لهذا مومی الیهما بنا گذاشته از قریه مزبور حرکت ودر هر مکان که خواهش داشته باشند سکنی نمایند. در این وقت سعادت ونجابت پناه، میر بابا وتوفیق آثاران «کربلائی بهادر» وکربلائی علی وبابا ولد کربلائی شیر محمد مرحوم وغیرهم کلهم من القریه، بحضور آمده اعتراف نمودند که مشار الیهما اعنی محمد رضا وملک در ایام پدران خودمان الی الآن غریبه قریه مزبوره بوده، اهل قریه نبوده ←

دو بقعه دروسط محل در جوار هم قرار دارند که اطراف آن قبرستان است. این قبرستان قدیمی می باشد وسنگ قبری مربوط به سال ۷۲۱هـ.ق ازآنجا به دست آمده که شرح آن در صفحات آتی آمده است.

شغل عمده ساکنان این محل کشاورزی چای، مرکبات وبرنج وپرورش کرم ابریشم می باشد.

غریب محله

این محله در حد فاصل نارنج بن وابریشم محله قرار گرفته وابتدای آن شهرداری است. تا قبل از دهه سی، بدین نام شهرت داشت وقبرستانی در آن بود که بعدها عمارت شهرداری را در آن ساختند وشهرداری امروزی ومحوطه آن کلاً قبرستان است. ظاهراً افراد غریبه ای که از دنیا می رفتند، درآنجا به خاك سپرده می شد. البته مردگان بومی را نیز در آنجا دفن می کردند.

کرکت محله

محله ای است قدیمی واقع در حد فاصل میان آخوند محله ورضی محله واکنون بخشی از خیابان شهید مفرد (رازی) می باشد. سادات این محله «موسوی» واز لاهیجان بدینجا آمده اند. دارای قبرستانی متروکه می باشد. در سفرنامه های رابینو[1]، ملگونف[2] ومکنزی از آن یاد شده است. مکنزی از این محل به نام «کرخت محله» یاد نموده ومی نویسد: «... پس از آن از کرخت محله که آسیابی داشت رد شدیم. راه سنگ

← هیچ گونه گفتگوئی با ایشان نبوده، حال که امور دهداری ورعیّتی محول بخودمان شده مومی الیهما من جمله غرباء وقریه مزبوره می دانیم وچنانچه بهذا الیوم در خصوص رعیتی وسرشماری وغیرهم احدی مزاحم ایشان گردد مورث لعن ابدی ودائمی خواهد بود چون دارنده مستطلب بود وکلمه قلمی داشته تحریراً فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۱۹۵. انا الأقل المحتاج الی رحمة اللّه الغني مهر زین العابدین الحسینی. جمعی از علماء ومعتمدین سخت سر نیز آن را تأیید ومهر نمودند که از آن جمله اند: مهر عبدالغنی ابن محمد علی الحسینی مهر ابو جعفر الحسینی عبده ابو طالب بن احمد الحسینی. عبده محمد کاظم بن سعید الحسینی. یا امام موسی الکاظم و... چند مهر ناخوانا.

۱. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۱۶۵.

۲. سفرنامه ملگونف، ص ۱۴۳.

فرش است وآخوند محله طرف راست وصفارود پیش روی ماست»[1] مرحوم آقا شیخ عبدالله ومرحوم ملا محمد رحیم پدر مرحوم حاج شیخ علی اکبر فلکیان، که هردو از علمای معروف عصر خود بودند، از این محله برخاستند. کرکت که نام علمی آن «سیاه تلو» می باشد دراین محله فراوان به چشم می خورد.

کَشباغ

این محله اکنون بخشی از خیابان شهید بهشتی است ودر حد فاصل میان آخوند محله وکند سر واقع است. درلغت نامه دهخدا به اشتباه کشباخ آمده است. کشباغ ترکیبی است گیلکی مرکب از «کَش» به معنای کنج وگوشه جا ومکانی، وباغ می باشد یعنی کنج باغ.

کند سر آخوند محله

محله ای است واقع در حد فاصل کشباغ ولات محله که در زمان های قدیم آن را «کرکت کولک» می نامیدند از این محله مردان بزرگی چون: آخوند ملا عبدالرزاق، ملا عبدالواسع، آقا میرزا محمد باقر، آقا شیخ مهدی و... برخاستند که هریک در عصر خود از مجتهدان صاحب نام بودند.

کَند سر نارنج بن

این محله منطبق با کوچه شهید قلی زاده بازار رامسر است که در کرانه شرقی رودخانه صفارود قرار دارد.

کوی تعاونی

این محله بعد از سال ۱۳۴۶ ش به وجود آمد وپیش ازآن، اراضی مزروعی بود. وجه تسمیه اش به خاطر تأسیس شرکت تعاونی باغداران مرکبات رامسر است که در مجاورت همین محل واقع است. کوی تعاونی اکنون یکی از محلات بزرگ رامسر می باشد که جمعیت زیادی را در خود جای داده است. در سالهای اخیر پل ارتباطی میان خیابان اصلی شهر واین محله روی رودخانه نمک آبرود بسته شد ورونق خاصی بدان بخشید. مسجد نو بنیاد الزهراء (س) در این محل به طرز آبرومندی تأسیس گردید.

---

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۳ ص ۲۴.

لات محله [۱]

محله‌ای است واقع در کرانه غربی صفا رود و خیابان شهید بهشتی از وسط آن می‌گذرد. واژه «لات» در گویش گیلکی به معنای سنگزار ساحل رود، سنگستان کنار رود و بستر خشک رودخانه است.[۲]

بنابراین لات محله موضعی را گویند که سنگستان کنار رود و بستر خشک رودخانه بوده که این منطبق با محله یاد شده می‌باشد. خانه‌های مشرق خیابان در بستر رودخانه قرار دارند و بقیه نیز در سنگستان بنا نهاده شده‌اند. بنا به اظهار مطلعین، خاندان ذبیحی و درجانی به ترتیب از مهاجرین «سیاهکل» و «درجان» تنکابن می‌باشند. رابینو در سفرنامه خود از این محله یاد نموده و آن را در شمار یکی از قرای سخت‌سر آورده است.[۳] «غار شب پَره چال» در مجاورت این محله واقع است. شغل عمده سکنه این محل کشاورزی، نمدمالی و قصّابی می‌باشد. این محله دارای مسجد است و صفا نام دارد و حدوداً چهل سال از بنای آن می‌گذرد.

لَپاسَر

تا اواخر قرن نوزدهم این محله به نام «لَپّاور» نامیده می‌شد که بعدها مبدل به لپاسر گردید[۴]. این محله در جنوب شهر رامسر واقع است و در دامنه کوه قرار دارد. رانش کوه در دو سال اخیر باعث خرابی چندین خانه و مرگ دو نفر گردید. در سفرنامه‌ها از این محله یاد شده است. شغل عمده مردم این محل کشاورزی مرکبات، چای و برنج و نمدمالی است در گذشته نه چندان دور، کوزه‌گری نیز رواج داشت اما امروزه این پیشه سنتی متروك می‌باشد. بقعه آقا سید حسن و آقا سید حسین، در جنوب غربی این محل واقع است و اطراف آن تا ۳۰ سال قبل قبرستان بود اما به دستور شهردار وقت همه آثار قبور از بین برده شد. این محله دارای مسجدی است که حدوداً چهل سال از تاریخ بنای آن می‌گذرد.

---

۱. تا اواخر قرن دوازدهم «یهودی محله» بود و بعدها به لات محله تغییر یافت. (سندخطی که نزدنگارنده موجوداست)

۲. واژه‌نامه گویش گیلکی ذیل واژه لات.

۳. سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۱۶۵.

۴. سندخطی که نزد نگارنده موجود است.

لَمْتَر

یکی از محلات قدیمی شهر رامسر لمتر است. بنا به روایات محلی سکنه اولیه این محل از مردم رودبار بودند که بدین موضع مهاجرت کرده اند اما مدرکی که دال بر صحت آن باشد در دست نیست. محصولات کشاورزی این محله برنج، مرکبات، چای وپیله ابریشم است. حدّ غربی آن خیابان طالقانی وحد شرقی آن خیابان کازینو می باشد. بقعه آقا سید محمد در این ضلع جنوبی قبرستان این محله قرار دارد ومسجدی نوساز در ضلع شمال غربی آن می باشد.

گرمه رود سخت سر

گرمه رود که بین سالهای ۷۵۰هـ الی ۷۶۹هـ پایتخت تنکابن به شمار می رفت[۱]، درجنوب خیابان جدید الاحداث کمربندی ودر حد فاصل بین کتابخانه فرید وحوزه علمیه المهدی واقع است واز آن جهت آن را گرمه رود نامند که آبهای زاید آبگرم های معدنی رامسر جمع شده وبه صورت رودخانه از آنجا عبور می کند. درحفاریهائی که در سال ۱۳۱۳ خورشیدی به طور اتفاقی وسیله اداره فلاحت آن زمان گرفت، سکه های طلا ومقدار زیادی زیور آلات وادوات وسلاحهای جنگی کشف شد. همزمان با احداث باغهای کشاورزی در زمان مهندس فاطمی رئیس فلاحت رامسر، آثاری بر جای مانده از خانه یا قصری نمایان شد که پیش از آن توجه کسی را جلب نکرده بود، بیدرنگ دستور تسطیح وخاکبرداری آنجا داده شد وبعد از آنکه مقداری از خاك برداشته شد آثار قیمتی که احتمالاً متعلق به سید رکابزن کیا بود به دست آمد. بنا به اظهار شاهدان عینی از جمله آقای حاج آقا بزرگ صفاتیان از معمرین ومحترمین شهر، که خود شاهد این حفاری بود آثار مکشوفه آنجا ذی قیمت ودر خور توجه بود. باذگر گونیهائی که براثر احداث باغهای کشاورزی به مرور ایام به وجود آمد، نام گرمه رود روی به فراموشی نهاد وبرای مدتی کوتاه نیز بعد از تجدید بنا وزیبا سازی شهر رامسر، بازاری در محل فعلی جهاد سازندگی ونقاط مجاور آن احداث شده بوداما دیری نپائید که با احداث بازار آخوند محله رامسر این بازار که به صورت موقت دایر گردیده بودبرچیده شد.

بعضی ازسفرنامه نویسانی که از سخت سر بازدید به عمل آورده اند از گرمه رود

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۱۷.

یاد کرده اند، از آن جمله مؤلف سفرنامه استرآباد ومازندران و گیلان[۱] ورابینو در سفرنامه مازندران واستراباد[۲] می باشند ونیز ملگونف در سفرنامه اش می نویسد: «در گرم رود[گرمه رود] ۲۰ خانوار زندگی می کنند».[۳]

نارنج بُن

محله ای است قدیمی که در مرکز شهر رامسر قرار دارد وبه همین نام نامیده می شود واز نامش پیداست که محله ای مرکبات خیز می باشد چه «بُن» در این جا پسوند مکان است ومحتملاً کشت مرکبات به ویژه نارنج برای نخستین بار در این محله متداول گردید. حدّ غربی نارنج بن، «نهر لاکش» که از کنار بانک مرکزی صادرات می گذرد، می باشد وحد شرقی آن غریب محله وحد جنوبی آن لپاسر وحد شمالی آن توساسان است.

حمام نارنج بن

قبل از دهه سی حمامی قدیمی در این محله وجود داشت که در عصر خود دارای رونق خاصی بود. به طور کلی در سخت سر علاوه بر آبگرم های معدنی سه باب حمام وجود داشت: حمام آخوند محله، حمام تنگدره وحمام نارنج بن. این حمام در کوچه شهید معافی قرارداشت وبیشتر ساکنان شرق صفا رود از حمام نارنج بن استفاده می کردند. حمامیِ معروف آن، مرحوم استاد کریم افتخاری بود که تا اواخر عمر آنجا را اداره می کرد. ظاهراً مرحوم حاج رجبعلی، جد خاندان پور رجب باهمیاری جمعی از اهالی نارنج بن آن را بنا کرد. این حمام از موقوفات بود وحدوداً ۴۵ سال قبل متروکه وسپس ویران شد ومتأسفانه به جای بازسازی آن، با آن که موقوفه بود، فروخته شد ودر آن خانه مسکونی بنا گردید.

نارنج کلایه

محله ای است واقع در حد فاصل میان توبن وترکرود وجاده اسفالته توبن از جنوب آن می گذرد. منطقه ای است که مرکبات در آن نیکو به عمل می آید واراضی

۱. سفرنامه استراباد ومازندران وگیلان، صص۱۵۰ـ ۱۵۱.

۲. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۱۶۵.

۳. سفرنامه ملگونف، ص ۱۴۳.

زیادی زیر کشت مرکبات قرار دارد.

واجَرَگ بن (واجارگاه بن)

واجار گاه بن، موضعی است در توبن رامسر که دره‌ای آنرا از تنگدره جدا می سازد وتا چند سال قبل، منطقه ای مسکونی بوده وسه خانوار در آنجا سکونت داشتند اما چندی بعد خالی از سکنه شد وبه ویرانی گرایید وامروزه مبدل به باغهای چای ومرکبات شد.

«واجار» لغتی پهلوی وبه معنای بازار است[1] واجار، واژار وبازار هرسه به یک معنی است اما «واژار» فصیح تر از بقیه است. در آنندراج ذیل واژه واجار چنین آمده است: «واجار به معنای بازار وافصح از بازار است که در لغت فرس با زای تازی کمتر مستعمل است وفصیح تر از آن واژار است چه جیم تازی نیز کمتر می آید».[2]

واجار با پسوند مکان، گاه موضعی را گویند که در آن بازار برپا می شود وموضعی به همین نام نیز در حد فاصل میان کلاچای وسیاهکلرود است وشهری است دارای باغهای متعدد چای وچندین کارخانه چای سازی.

«بن» که به دنبال واجارگاه آمده است به معنای انتها، آخر وپایان بازار می باشد. باتوجه به واژه مرکب واجارگاه بن، می توان گفت که آنجا ناحیه ای مسکونی وآباد بوده ودر آن بازار وجود داشته است وچون واجار به لغت پهلوی است وزبان مردم شمال ایران از جمله سخت سر در دوران پیش از اسلام وحتی در قرون اولیه اسلامی پهلوی ولهجه های نزدیک به آن بوده است[3]، چنین به نظر می رسد که این بازار در قرون اولیه اسلامی دایر بوده وباگذشت زمان به تدریج رو به ویرانی نهاد ونه تنها اثری از بازار نماند بلکه از خانه ها نیز اثر برجای نمانده است. ﴿فاعتبروا یا اولی الأبصار﴾

تأسیس فرمانداری

رامسر تا اواخر سال ۱۳۵۸ ش دارای بخشداری بود ویکی از بخش های تابعه فرمانداری شهرستان تنکابن محسوب می شد اما به موجب تصویب نامه شماره ۲۵۵۰ د

---

۱. حاشیه برهان قاطع، ذیل واژه واجار.

۲. آنندراج، ذیل واژه واجار.

۳. مقدمه دکتر معین بر برهان قاطع، ص ۲۸.

مورخه ۱۳۵۸/۱۱/۲۸ ش از فرمانداری شهرستان تنکابن منتزع وبه صورت شهرستانی مستقل در آمد[1] ودر ساختمان قدیمی اداره کشاورزی افتتاح شد وآقای غروی به عنوان اولین فرماندار معرفی گردید.

این شهرستان تا سال ۱۳۱۴ش بلوك سخت سر نامیده می شد واز آن تاریخ به بعد ازدهستان های تابعه تنکابن به شمار می آمد اما به لحاظ موقعیت خاص رامسر اداراتی نظیر کشاورزی، شهربانی، ژاندرمری، بهداری، ثبت احوال ودارایی، از سال ۱۳۱۲ به بعد در مرکز این دهستان دایر بود تا آنکه با تأسیس بخشداری موافقت شد ودر تاریخ ۱۳۳۸/۲/۴ ش در ساختمان مرحوم حسن رحیمیان، واقع در سه راه فلسطین افتتاح گردیده وآقای مخبر به عنوان اولین بخشدار فعالیت خودرا آغاز کرد قبلاً نیز در سال ۱۳۳۱ش در زمان حکومت ملی شهرداری رامسر تأسیس شده بود.

هنوز مدتی از تأسیس فرمانداری نگذشته بود که نام زیبای «رامسر» به گمان این که واژه طاغوتی است، حذف ومبدل به نام پیشین (سخت سر) گردید غافل از آن که شهرت این شهر سالیان متمادی است عالمگیر بوده ورامسر نه تنها در سرزمین ایران بلکه در سراسر جهان نامی آشنا وبر سر زبانهاست از این رو، این نام دوباره برقرار شد. مضافاً آن که این واژه هیچ ارتباطی با طاغوت نداشته بلکه به ابتکار هیأت وزیران وقت وتصویب آنان، واژه ترکیبی سخت سر که نامأنوس در اذهان بود به رامسر که مفهوم آن رام بودن وآرامش داشتن مردم است تبدیل شد.

سادات محله رامسر

سادات محله شهری است واقع در مشرق شهر رامسر که در گذشته نه چندان دور، قریه ای بیش نبود وتا اوایل قرن چهاردهم هجری قمری معروف به «معاف محله» از توابع گرجیان[2] به شمار می آمد وبیش وکم نیز «سید محله وسادات محله» به کار می رفت[3] اما از آن به بعد معاف محله وسید محله از زبان ها افتاد وبه نام سادات محله

---

۱. جغرافیای مفصل ایران، ج ۱ ـ ۲، ص ۲۵۱.

۲. گرجیان نام ولایتی بود که در حد فاصل شیرود ورمک رامسر قرار داشت وشرح آن در بخش ولایات گمشده آمده است.

۳. نضرة الناظرین؛ سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۵۱ وص ۱۶۵؛ ایضاح الفرائد، ج ۲، ص ۱۰۶۵.

اشتهار یافت. اسناد واوراق خطی متعلق به دو سه قرن پیش حاکی از آن است که سادات محله وجود نداشت وسادات این محل در برشی مقیم بوده وبه «سادات برشی» موسوم بودند. هیچ قباله وسندی در دست نیست که وجود محل یاد شده را در آن عصر تأیید کند. برشی که در گویش محلی «بِیْرشی» نامیده می شود، در حد فاصل سادات محله امروزی وخانه سرو کتالم واقع است وهنوز هم بدان نام اشتهار دارد واکنون یکی از محلات سادات محله به شمار می رود ودر جواهر ده رامسر نیز محله ای بدین نام وجود دارد وچشمه «برشی» در آن واقع است وآبش سرد وگوارا می باشد.

هوای سادات محله مانند نقاط دیگر معتدل ومرطوب است واراضی آن اغلب شوره زار وکمتر مستعد کشاورزی می باشد. وجود آب های گرم معدنی (شرح آن در بخش آب های معدنی رامسر آمده است) ورسوبی که در مسیر راه از خود بر جای می نهد، سنگ های آهکی وتلخاب ها باعث نامستعد بودن اراضی مجاور است.

پیش از تأسیس شهرداری «سادات محله وکتالم»، آب آشامیدنی مردم از یک حلقه چاه آب شیرین واقع در کندسر سادات محله، جلوی خانه مرحوم آقا سید حسین بن سید صالح ونیز از چشمه آب شیرینی که در همان حوالی جریان داشت، تأمین می شد. چاه هایی که در بقیه نقاط این محل حفر می شد آب شور از آنها بیرون می آمد وامروزه هم اگر کسی بخواهد مبادرت به حفر چاه نماید باز هم آب آن چاه شور است واین از ویژگی های خاك سادات محله است. قلّت آب آشامیدنی سالیان درازی مردم این محل را رنج می داد تا آن که شهرداری تأسیس شد ومردم با ایجاد تأسیسات مدرن لوله کشی آب از بی آبی نجات یافتند.

کَتالُم

کتالم شهر نوبنیادی است که تا قبل از سنه ۱۳۲۰ ش هیچ قریه وآبادی در آن موضع وجود نداشت واراضی آن اغلب بایر وعلفچر احشام بود. بعد از آن که کارخانه چای در آنجا دایر گردید[1]، به صورت منطقه ای مسکونی در آمد وباشتابی روز افزون روی به آبادانی نهاد ودر اسرع وقت مبدل به شهری آباد گردید. محتملاً وجود آبهای راکد برکه ها سبب گردید آنجارا کتالم بنامند چه کتا ظاهراً مأخوذ از «گته» به معنای بزرگ و

---

۱. مؤسس این کارخانه مرحوم حاج علیرضا احمد نژاد است که در سنه ۱۳۲۴ ش آن را بنان نهاده است.

«لم» به معنای برکه وگودالی که انباشته از آب باشد، ترکیب این دو واژه وصفی و گیلکی رامسری وصفت مقلوب می‌باشد. وجود برکه هایی که پیش از آبادانی کتالم وجود داشت مؤید احتمال یاد شده است.

محدوده فعالیت شهرداری کتالم که به مساحت نوزده کیلومتر مربع می باشد از سمت شمال تاساحل دریا، از جنوب تا دامنه کوه، از مشرق تارود خانه نسارود واز غرب تا تلخ آبرود بوده ومحلات زیر را در بر می گیرد: سادات محله، برشی، خانه سر، دشت جَلَم[1]، پیازکش، طالش محله، کوزه گر محله، کرد محله شرقی، کرد محله غربی، مشاکلایه، میانحاله، نیاسته، تالارسر، مارکوبن، تجن وپوده.

در میان محلات یاد شده کوزه گر محله ومشاکلایه از قدمت بیشتری برخوردارند. سابقاً اغلب سکنه آنجا به شغل کوزه گری داشتند وبه سبب همین عمل، محلهٔ یاد شده را به زبان محلی «خُمِر محله» می نامیدند وخُمِر، کوزه گر را گویند وسکنه آنجا از مردم «پایین مازوو» زوردِكْ جواهرده بودند که بدانجا مهاجرت کردند وهنوز هم چندین کارگاه متروکه کوزه گری متعلق به آنان در پائین مازو وجود دارد که متأسفانه صاحبان آنها از این هنر ملی اصیل دست کشیدند وبه کار کشاورزی وتجارت روی آوردند.

مارکوبُن در دامنه «مارکوه» قرار گرفته وشرح آن در بخش قلاع رامسر به تفصیل آمده است.

«تَجن» موضعی است در ساحل شرقی نسارود که درِ مجاورت تالار سر کتالم قرار گرفته واز شهرهای باستانی به شمار می رود وآثار برجای مانده در آنجا حاکی ازآن است که روزگاری شهری آباد بوده است.

---

۱. در قباله های خطی قدیمی از این محل به نام «جلمکله =جلمکلایه» یاد شده است.

آب‌های معدنی رامسر



نمایی از یک آبشار در ارتفاعات رامسر

آب سرد معدنی نیدشت

رامسر به داشتن چشمه های معدنی، مشهور است که به استثنای یکی بقیه گرم اند.

آب سرد معدنی در دوازده کیلومتری جنوب رامسر در درّه ای کنار رودخانه صفارود واقع است وبه آب معدنی نیدشت شهرت دارد.

پیرامون چشمه، پوشیده از درختان جنگلی است. قبل از سال ۱۳۲۰ش برای بهره برداری از آب این چشمه، جاده ای خاکی از رامسر تا چشمه به دست مهندسان آلمانی ساخته شد واز آن تاریخ به جاده نیدشت مشهور گردید. در آن ایام قرار بود آب این چشمه که همانند آب چشمه آبعلی دارای گاز طبیعی است، مورد استفاده تجاری ومسافران هتل ها قرار گیرد ولی با بروز جنگ دوم جهانی وخروج اجباری آلمانیها از کشور، این پروزه ناتمام ماند وباگذشت بیش از ۵۰ سال هنوز این منبع عظیم در آمدخیز، به حال خود رها شده ودست نخورده باقی مانده است وبیشتر مردم رامسر از خواص آب درمانی آن بی خبرند وفقط گروهی قلیل از آن آب، آنهم به طور اتفاقی استفاده می کنند.

طبق آزمایشهای به عمل آمده مشخص شد که در یک لیتر آب معدنی نیدشت رامسر، ۷۶ میلی میکرو کوری رادیو اکتیو وجود دارد واین مقدار رادیواکتیو در صورتی است که آزمایش در خود چشمه به عمل آید وگرنه به مرور زمان، تأثیر رادیواکتیو از بین می رود.

بعضی از دانشمندان بر این عقیده اند که صرفنظر از املاح دیگر، وجود همین مقدار ذرات رادیواکتیو در آب های معدنی است که در مداوای رماتیسم وامراض جلدی

مفید واقع می شود.[۱]

از خواص شگفت انگیز این آب باز شدن گرفتگی مفاصل وعضلات وتسکین درد ناشی از آن می باشد.

نگارنده که سالیان درازی دچار سنگ کلیه وناراحتی ناشی از آن بودم، در یک سحرگاه تابستان سال ۱۳۵۰ ش دچار گرفتگی کمر و پاها شدم که توان حرکت از من سلب گردید، حتی نتوانستم نیم خیز شوم. بعد از مراجعه به پزشک ومصرف دارو اندك بهبودی حاصل شد ولی نشست وبرخاست برایم دشوار بود وپای راستم به زحمت حرکت می کرد. از ابتلای به این ناراحتی چند روزی بیش نگذشته بود که یکی از دوستان باخانواده اش که از اهل شیراز بودند، بر من وارد شدند وچند روزی مهمانم بودند. روزی به اتفاق به قصد گردش عازم آب معدنی نیدشت شدیم، من که با زحمت می توانستم گام بردارم آنان را همراهی کردم وخودرا بدانجا رساندم.

ناهار در آنجا صرف شد، خواستم از آن آب بنوشم ولی باطعم خاصی که داشت وعادت به نوشیدنش نداشتم، تا اندازه ای نوشیدن آن برایم دشوار می نمود، با مقداری ماست به صورت آب دوغ در آوردم ونوشیدم وچون تابستان وفصل گرما بود در آن استحمام نیز کردم. غروب نشده راه افتادیم وعازم شهر شدیم در راه بازگشت گویی معجزه ای رخ داده باشد چون اثری از آن ناراحتی در من باقی نمانده بود.

شگفت انگیز آن که چشمه ای در کنار همین آب معدنی وجود دارد که آبش زرد رنگ وسمّی است وهرگاه حیوانی از آن آب بنوشد می میرد.

چشمه های آبگرم معدنی

در گوشه وکنار جهان نقاطی وجود دارد که آب گرم از آنها می جوشد ودارای دمای متفاوتی است.

در ایران بیش از هزار چشمه آب گرم وجود دارد که عموماً حرارت آنها بیش از ۳۰ درجه سانتیگراد است. در مورد علت گرمی این گونه چشمه ها، دانشمندان بر این عقیده اند که عبور آب از اعماق زمین سبب گرم شدنش می گردد واز شکاف های زمین به صورت چشمه های گرم معدنی بیرون می آید وهر قدر آب از عمق بیشتری بجوشد،

۱. مجله اطلاعات ماهانه، سال ۱۳۳۷، شماره مرداد.

دمای آن بیشتر است به طوری که اگر یک چشمه معدنی از عمق سه هزار متری زمین بالا بیاید، آب آن دارای حرارت آبجوش یعنی یکصد درجه سانتیگرد خواهد بود.[۱]

مهم ترین مناطق آب های گرم معدنی ایران

بیشتر آب گرم های معدنی در اردبیل، رامسر، لاریجان، محلات، بین راه رشت وقزوین، بخش آب گرم (بین راه قزوین وهمدان)، کردستان، شمال اصفهان وبندر عباس قرار گرفته اند وهر ساله پذیرای انبوه بی شماری از بیماران می باشند. آب های گرم معدنی ایران دارای گوگرد، آهن وسایر محلول های شیمیایی هستند.[۲]

چشمه های آبگرم معدنی رامسر

چشمه های آب گرم معدنی از قدیم الایام مورد استفاده مردم محل قرار می گرفت. این چشمه ها سابقه ای بس طولانی دارند ونام گرمه رود سخت سر که روزگاری مرکز سلطنت سید رکابزن کیا حسنی بود، بی ارتباط با این چشمه ها نیست زیرا آب های اضافی چشمه های آب گرم به هم پیوسته وبه صورت رودخانه به سوی دریا سرازیر است و با گذشت قرن ها هنوز این آب ها جریان دارد. سید ظهیر الدین در کتاب خود تحت عنوان تاریخ گیلان ودیلمستان ضمن شرح وقایع سال ۸۸۸ هجری به استفاده از این آبگرم اشاره کرده ومی نویسد:

«سلطان علی میرزا ... روز شنبه دوم ربیع الآخر موافق بیست وششم شهریور ماه قدیم، فکر عالی بر آن مصروف شد که به جهت سخت سر تشریف فرمایند واز آنجا به ییلاق شکور [اشکور] به سعادت اقدام نمایند. روز مذکور چون عنان عزیمت معطوف شد، شب به کنار پلورود، به خانه سید یحیی کیا فرود آمدند وشب دوشنبه به قریه «زایان» از ولایت سیاهکله رود آمدند وروز مذکور به موضعی که آب گرم از قدرت بی علت سبحانی نابع است، خیام اقبال به اوتاد اجلال محکم گشت شب سه شنبه وچهارشنبه همانجا تشریف فرمودند. روز مذکور کوچ کرده به ولایت تنهجان به قریه جورده که مقام ومسکن والی آن بقعه است فرود آمد ...».[۳]

---

۱. مجله اطلاعات ماهانه، سال ۱۳۳۷، شماره مرداد.

۲. همان منبع.

۳. تاریخ گیلان ودیلمستان، صص۴۴۴ـ ۴۴۵.

ملگونف سفرنامه نویس روسی می نویسد: «آبگرم به دامنه کوه واقع است هشت خانه وار در آنجا ساکنند. اینجا معروف است با چهار چشمهٔ آب معدنی وآبش گرم وشور است.[۱] وی که بین سالهای ۶۰ـ ۱۸۵۸م تمام سواحل جنوبی دریای خزر را زیر پا گذاشت در باره سخت سر می نویسد: «سخت سر باحدود چهارصد خانه که ۳۰ خانه آن در ساحل دریاست. سخت سر پائین تر از آب گرم در نیم فرسخی دریا واقع است».[۲]

محمد معصوم شیرازی که در سال ۱۳۱۴هـ.ق از سخت سر بازدید به عمل آورد می نویسد: «یکشنبه بیستم برای تفرج وسیاحت، منزل راا آبگرم قرار دادند، نیم فرسخ است اما باتلاخ (باتلاق) وگل است. در دیه آب گرم بقرب بیست خانوار سکونت دارند وحوض آب مانند دیگ که بر آتش باشد، می جوشد ودر وسط آن به قدر بیست ثانیه زیاده نمی توان پا بر زمین گذاشت از گرمی ونیم سنگ آب جاری است. در اوایل بهار برای استعلاج به آب گرم، مردمان انبوه بیایند ودرکنارهٔ حوض مزار محترمی است ودرخت شمشاد زیادی، چنانچه رسم گیلان است، بدور آن مزار است شب را مهمان میرزا محمد ومیرزا رحمة اللّه هستیم از ریش سفیدان دیه هستند».[۳]

میزان دمای چشمه های آب گرم رامسر

میزان دمای بزرگترین آب گرم معدنی که به شماره یک معروف است، ۴۲ درجه سانتیگراد است که بهترین حدّ برای تحمل بدن انسان می باشد.[۴] سیاحانی که از این منطقه بازدید به عمل آوردند، علاوه بر توصیف چشمه های آبگرم، میزان حرارت آنها را معیّن کردند. مکنزی می نویسد: «درجه حرارت آبگرم سخت سر صد وچهارده درجه ونیم با میزان الحراره فارنهایت است».[۵]

«آب گرم بچه کنو (بچه گرماب) صد ویازده درجه وآب گرم «انجیره بن» نود

۱. سفرنامه ملگونف، ص ۱۴۳.

۲. همان منبع، ص ۱۴۳.

۳. طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۶۱۹..

۴. روزنامه اطلاعات، سال ۱۳۵۱ش، شماره ۱۳۷۶۰.

۵. فارنهایت یا فرانهایت: واحد انگلیسی درجه حرارت که معادل نه پنجم درجه سانتیگراد است (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه فارنهایت.)

وهشت درجه فارنهایت است، کمی پایین تر دو چشمه دیگر است اولی به نام «کلوخ» [کَلِک] خوانده می شود و ۹۸ درجه حرارت داشت، دومی به نام «زنگه بن» [سَنگ بُن] معروف بود ۱۰۱ درجه حرارت داشت». [۱]

رابینو می نویسد: «این چشمه ها در دهکده کوچک آب گرم واقع اند ومرکب از شش چشمه کوچک اند، حرارت بزرگترین آنها که آب گرم بزرگ خوانده می شود ۱۱۴ درجه فارنهایت ودومی که نامش بچه گرماب است ۱۱۱ درجه، سومی که مخصوص زنان است ۱۰۹ درجه، چهارمی موسوم به انجیره بن ۹۸ درجه است.

در سمت چپ، رودخانه های کوچکی از میان درهٔ تنگ خیلی زیبا ومشجّر جریان دارند، کمی دورتر دو چشمه دیگر هست یکی خَلِک [کَلِک] ۹۸ درجه وسنگه بن [سنگ بن] ۱۰۱ درجه فارنهایت». [۲]

خواص چشمه های آبگرم معدنی رامسر

آب های گوگردی رامسر در عداد آب های کلر بیکربناته کلسیک ومنیزین گاز دار گوگردی است. [۳] برای درمان بیماری های جلدی ورماتیسم ودردهای عصبی وعضلانی سودمند است ودر رفع عوارضی که پس از تب بروزمی کند از آن چشمه ها استفاده می شود. [۴] رابینو می نویسد: «مردم از این چشمه ها برای امراض جلدی استفاده می کنند اما شرایط پرهیز از خوراك را رعایت نمی نمایند»[5]

مسیو بُهْلِر از اهالی فرانسه که در دربار ناصرالدین شاه قاجار درجه سرتیپی داشت ومهندس دار الفَنون بود، در سفرنامه خود تحت عنوان جغرافیای رشت ومازندران که در سال ۱۲۶۹ هـ. ق آن را به رشته تحریر در آورد ومسافرتش جنبه نظامی داشت وبرای بازرسی نظامی به نقاط مرزی شمال ایران سفر کرده بود، درباره آب گرم رامسر چنین می نویسد: «در میان جنگل به فاصله نیم فرسخ از دریا آب گرم واقع است وآب آنجا

---

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۳، صص۲۴ ـ ۲۵.

۲. مازندران واستراباد، صص۴۶ ـ ۴۷.

۳. جغرافیای مفصل ایران، ج ۳، ص ۵۳۲.

۴. مازندران واستراباد، ص ۴۷.

۵. همان منبع، ص ۴۷.

بسیار نافع ومشهور است واشخاص زیادی به جهت رفع بعضی امراض، آنجا می روند».[1]

آب گرم نارزان

در رامسر آب گرم دیگری هست که گویا از نظر سیاحان خارجی وداخلی پنهان بود، این آب گرم نامش نارزان است ودر سمت شرقی هتل قدیم رامسر کنار رودخانه قرار دارد وبه خاطر مجاورتش با پل، مردم محل آن را آب گرم «زیر پُل» می نامند. این آب گرم تا سال ۱۳۱۰ ش حوضچه ای بیش نبود وبانوی زحمتکشی به نام لیلا (خواهر مرحوم محمد علی ساکتی) آن را اداره می کرد وبه آب گرم لیلا شهرت داشت اما سالهای بعد به دنبال بازسازی ومدرنیزه شدنش، نارزان نامیده شد[2].

این آب گرم به صورت حوضچه ای سرپوشیده است وآب گرم از کف حوض ودیواره اش می جوشد، حرارتش مطبوع است وهرکسی در هر سنّی که باشد می تواند از آن استفاده نماید. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به دو قسمت مجزای مردانه وزنانه تغییر یافت اما کیفیت قبلی خودرا تا اندازه ای از دست داده ودارای حرارت کمتری است.

برای بیماری های رماتیسمی وانواع گرفتگی ها ودردهای عصبی وعضلانی مفید است. نگارنده خود شاهد آب درمانی یکی از بیماران بودم که با استفاده از این آب به مدت یک هفته درد کمر خودرا که سالها اورا آزار می داد، درمان کرد.

ماجرا از این قرار بود: در یکی از روزهای سرد زمستان سال ۱۳۶۷ ش به قصد استفاده از آب گرم نارزان، بدانجا رفتم مرد محترمی را مشاهده کردم که سرگرم استحمام بود، با آنکه یکدیگر را نمی شناختیم اما به رسم ادب، احوالپرسی انجام گرفت. وی علت استفاده از این آب را درد شدید کمر ذکر کرد وگفت: از سال ها پیش عارضه درد کمر کلافه ام می کرد تلاش کردم تا در ایران درمان شوم اما مداوای پزشکان ایرانی مؤثرواقع نشد وناگزیر به سفرخارج کشور شدم وپزشکان خارجی نیز نتوانستند دردم را درمان نمایند، تا آن که به توصیه دوستان به رامسر آمدم وحدوداً یک هفته است در این شهر اقامت دارم واز این آب گرم استفاده می کنم، اکنون درد کمرم تسکین یافت وهیچ احساس درد نمی کنم وکاملاً درمان شدم...

---

۱. سفرنامه بهلر، ص ۳۲.

۲. این نام ظاهراً خارجی است ووجه تسمیه اش معلوم نیست.

تأسیسات مدرن

همانطور که قبلاً بیان شد چشمه های آب گرم رامسر به صورت حوضچه های روباز بود ونظافت وبهداشت در آن ها کمتر رعایت می شد وپیش از ورود محققان وکارشناسان خارجی هیچ مطالعه ای روی این چشمه ها انجام نشد. قدیمی ترین فرد خارجی که به ایران آمد واز آب های معدنی ایران بازدید به عمل آورد، یکنفر پزشک انگلیسی به نام «جان فرایر» بود. این پزشک در سال ۱۶۷۷م از سوی کمپانی هند شرقی وارد ایران شد وتوانست آب های معدنی را از نزدیک ببیند. چهل سال بعد یک نفر اتریشی به نام «اشمیر» که در خدمت دولت ایران بود بسیاری از چشمه های معدنی ایران را مورد بازدید قرار داد.

در سال ۱۸۸۹م هیأت فرهنگی دمورگان از آبهای معدنی رامسر ودماوند بازدید به عمل آورد وتحقیقاتی انجام داد.

سرانجام بعد از سال ۱۳۱۰ش هیأتی از سوی وزارتخانه های فرهنگ وکشور مأمور مطالعه آبهای معدنی رامسر شدند وگزارشی تهیه کردند وبه دنبال این گزارش بود که تأسیسات مدرنی جهت بهره برداری از آن ایجاد کردند.[1] پیش از آن که این تأسیسات به وجود آید استفاده از این آب ها به علت صعوبت راه ووجود مشکلات در منطقه که زمانی به سخت سر شهرت داشت، چندان کار آسانی نبود اما بعد از ایجاد تسهیلات واحداث مهمانخانه ها ودیگر تأسیسات رفاهی به صورت زیباترین ناحیه توریستی در آمد واستفاده از آب های گرم معدنی رونق خاصی پیدا کرد.[2]

در سر مقاله روزنامه اطلاعات شماره ۸۴۹۴ مورخه شنبه دهم مهر ۱۳۳۳ش تحت عنوان «رامسر» درباره اهمیت آب های معدنی رامسر چنین آمده است «... برای نسل حاضر، جوانان امروز که صفحه گیلان ومازندران ونقاط ساحلی را تماشا می کنند واز زیبائی های طبیعت که با صنعت در آمیخته شده است لذّت می برند، خیلی مشکل است باور کنند که تا شصت واندی سال قبل، بیشتر نقاط ساحلی بحر خزر راه عبور ومرور نداشت ورفت وآمد با چهار پا صورت می گرفت. همین رامسر لجن زاری بود که از چندین فرسخ دورتر بوی تعفن لجن زارهای آنجا، مسافرین وعابرین را

---

۱. مجله اطلاعات ماهانه، سال ۱۳۳۷، شماره مرداد.

۲. جغرافیای کامل ایران، ج ۳، ص ۵۳۲.

ناراحت می ساخت.

آبهای معدنی رامسر که امروز مورد استفاده طبّی قرار می گیرد وهنوز زود است خواص آبهای مزبور آشکار گردد وارزش این منطقه در نظر افراد مملکت ظاهر شود، در آن زمان حوضچه ای از زیر تخته سنگ ها جوش می زد وبیرون می آمد وبعد در جنگل جاری می شد وتشکیل باتلاقهائی متعفن می داد ومردم آن حدود که متوجه خواص طبی این آب شده بودند با وضع نامطلوبی در ملاء عام استحمام می کردند.

یکی از پروفسورهای معروف سویسی که چند سال پیش برای مطالعه در آبهای معدنی رامسر بدانجا سفر کرده بود می گفت:

«رامسر جواهری است که نمی توان بر آن قیمت گذاشت. رامسر دارای آبهای معدنی است که کمتر نظیر آن را می توان در دنیا پیدا کرد. این نقطه استعداد آن را دارد که در ردیف بهترین آسایشگاههای جهان در آید، زیرا هم دارای آبهای طبی است وهم بهترین مناظر زیبای جهان را دارد وهم کنار دریائی است که خود برای استحمام وشنا قابل توجه می باشد بنابر این رامسر همه چیز دارد واستعداد آن را دارد که جهانگردان از نقاط دور ونزدیک برای تماشای زیبائی های رامسر واستراحت بیایند همچنین با تبلیغ مختصری در دنیا می توان عده کثیری را برای معالجه به رامسر در آسایشگاهی که باید ساخته شود جلب نموده از این راه عایدات هنگفتی به دست آورد».

یک چنین قطعه زر خیزی که روزگاری دراز قرنها به صورت منجلاب وباتلاق در آمده بود امروز موقعیتی پیدا کرده است که آن را پرفسور سویسی به آینده آن خیلی امیدوار وآن را از بهترین نقاط زیبای دنیا می داند». [1]

نظر یک پزشک ایرانی در باره آب گرم سخت سر

روزنامه اطلاعات مورخه دوازدهم فروردین ۱۳۱۲ش مقاله ای تحت عنوان نظر دکتر ملک زاده درباره آبگرم سخت سر (رامسر امروزی) نوشت که در آن به تشریح اهمیت وخواص درمانی این آب گرم پرداخته شد. آقای دکتر ملک زاده که نمایندگی مجلس را نیز بر عهده داشت در یک مسافرت تحقیقاتی مدتی را در سخت سر آن زمان گذراند ونتایج به دست آمده را در این مقاله به رشته تحریر در آورد. وی در بخشی از این مقاله می نویسد:

---

۱. در این سر مقاله حک واصلاحاتی از سوی نگارنده انجام گرفت.

«امروز معالجات بسیاری از امراض رماتیسم ها (مفاصل) امراض جلدی وغیره به وسیله استحمام در آب های معدنی به عمل می آید وهر قدر بر مراتب علم ودانش افزوده می شود، استعمال آب های معدنی در معالجات بیشتر مورد توجه واهمیت واقع گشته وبه نتیجه مطلوب که شفای مرض باشد منتهی می شود بطوریکه امروزه در اغلب ممالک دنیا در نقاطی که آب های معدنی یافت می شود، ابنیه مهم صحّی وحمّام های مخصوص با اصول علمی بنا نموده ودر فصل معین بر طبق دستور اطباء مخصوص، بیماران ومبتلایان فوج فوج به نقاط مذکوره مسافرت نموده واز راه استحمام به معالجه می پردازند».

دکتر ملک زاده اعلام نتیجه مطالعات چندین روزه خود در سخت سر را به عنوان هدیه تلقی کرده ومی نویسد: «مقصودم در اینجا تقدیم یک هدیه ای است که در نتیجه مسافرت چند روزه به مازندران تحصیل نموده ام واز نقطه نظر صحی عمومی آب گرم سخت سر (رامسر فعلی) را تحت مطالعه قرار داده وتوجه مخصوص هموطنان را جلب می نمایم».

موقعیت جغرافیایی آب گرم

«آب گرم سخت سر واقع است در روی یک تپه طبیعی که احاطه شده است از جنگل های انبوه خرم، باغ های باصفای مرکبات گوناگون، از طرفی منظره قشنگ دریا واز جهت دیگر کوه های سبز وخرّم جلب نظر می کند. یک رودخانه سراشیبی که دارای آب بسیار گوارا می باشد از نزدیکی آب گرم عبور می کند[1] وقلل پوشیده از برف در عقب کوه های پر طراوت خرّم قرار گرفته است».

خواص وویژگی های آب گرم

«این آب گرم بسیار شفاف، بی رنگ در ۴۲ درجه حرارت که بهترین حد برای تحمل بدن انسان است می باشد ودارای مواد گوگردی، املاح فسفر واز کربنات وبسیاری از مواد دیگر است وبرای معالجه بسیاری از امراض مخصوصاً رماتیسم ها، امراض جلدی وعرق النساء (سیاتیک) بهترین طریقه می باشد».

---

۱. نویسنده این مقاله به اشتباه چشمه ای را که در فاصله نه چندان دور این آب گرم عبور می کرد رودخانه محسوب داشته است. نام این چشمه معروف است به چشمه ماسوله.

نویسنده علت عدم استفاده از این آب معدنی را تا آن زمان نبودن راه، نبودن محل اقامت مناسب وعدم وجود طبیب متخصص می داند که «خوشبختانه بااحداث راه ها وتأسیس مهمانخانه واستخدام متخصص این موانع رفع شد. یک راه شوسه مسطح با صفا در طول پنجاه فرسنگ در کنار دریا وجنگل که هر کیلومتر آن دارای پل های محکم که اغلب آن ها بوسیله سنگ های شفاف سفید حجاری شده، ساخته اند ویک ساختمان شگفت انگیز مطابق آخرین نمونه حمام های معدنی اروپا بنا نموده اند این ساختمان دارای بیست دستگاه حمام های خصوصی وعمومی بوده وهریک از آنها دارای اطاق انتظار، یک اطاق رختکن وسالن مخصوص استحمام بوده ویک مهمانخانه بزرگ بسیار مجلل که دارای همه گونه وسایل زندگی است، برای پذیرایی مسافران ساخته شد. آب رودخانه مجاور که دارای آب گوارا نیست، به ساختمان آب گرم ومهمانخانه ها لوله کشی شد. چیزی که خیلی قابل توجه است این که یکی از لوله های چدنی که از رودخانه می آید ودارای آب سرد است، از میان حوض بزرگ که آب گرم از وسط آن می جوشد وبیرون می آید، عبور داده اند ودر نتیجه بر اثر تماس این لوله با آب گرم معدنی، آب لوله به همان درجه آب معدنی گرم شده وبه صورت آبی گرم وتمیز مورد استفاده تمام حمام ها ومهمانخانه ها وسایر مؤسسات قرار می گرفت. یک نفر پزشک متخصص جهت مراقبت در مسایل بهداشتی محل ومعاینه بیماران ودستورات وارائه روش صحیح استحمام، استخدام واسکان داده شد».[1]

چشمه های آبگرم معدنی سادات محله رامسر

شهر سادات محله در فاصله پنج کیلومتری رامسر قرار دارد، این شهر در ابتدا دهکده ای بیش نبود، زمانی «معاف محله» نام داشت وسپس به «سید محله» تغییر یافت ودر چند دهه اخیر مبدل به سادات محله شد. این شهر به داشتن چشمه های آبگرم معدنی مشهور است وهرساله هزاران تن از گوشه وکنار کشور، به ویژه استانهای گیلان ومازندران برای استفاده از این آبها بدان سو سرازیر می شوند وبه آب درمانی می پردازند.

۱. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۳۷۶۰، مورخه ۱۲ فروردین ۱۳۵۱ش، ص۸، به نقل از روزنامه اطلاعات چهل سال قبل یعنی مورخه ۱۲ فروردین ۱۳۱۲ش.

سادات محله بر خوردار از زیبائی طبیعی است. جنوب آن را جنگلهای انبوه ودرختان سرسبز مرکبات در بر گرفته وچشم انداز آبهای کبود دریای خزر بر زیبائی آن می افزاید.

محمد معصوم شیرازی معروف به معصومعلیشاه در کتاب طرائق الحقائق، که در حقیقت سفرنامه او می باشد، ضمن شرح مسافرتهای خود به این منطقه وقتیکه در راه بازگشت از خرم آباد تنکابن به رشت وارد سادات محله می شود، چنین می نویسد: «... جناب منتظم دیوان هم برای حمام گرفتن در آب گرم وبدرقه می آیند... به اتفاق رهسپار شده به شیرود رسیده، جمعی از تجّار باکو، خانه ولانه داشتند خواهش نموده صرف شود. از آنجا که گذشتیم سید محله بر سر راه بود جای با صفائی است، اما آب شیرین وگوارا کم دارد وپلنگ وببر در جنگلش بسیار وگاهی به اهل آبادی صدمه می زنند واهالی در گذر آنها تله نصب نموده بدام می افتند».[1]

چشمه های آبگرم معدنی سادات محله تا چند سال پیش همچون چشمه های آبگرم رامسر، به صورت حوضچه های روباز وغیر بهداشتی بود، اما در این چند سال اخیر به صورت حمامهای بهداشتی در آمده ودارای وان های متعدد می باشند وبه لحاظ اعتقادی که به این چشمه های آبگرم دارند، در تمام مدت سال پذیرای سیل مشتاقان اند.

مهمترین چشمه های آبگرم عبارتند از: محمود گرما، عزیز گرما (آبگرم عزیز)، اشکر گرما[2] وکش گرما[3].

آبگرم اخیر الذکر در درّه ای زیبا ودر کنا رودخانه قرار دارد وپیرامون آن پوشیده از درختان جنگلی ومرکبات است. سالها پیش این آبگرم از دو حوضچه کنار هم تشکیل می شد که یکی برای استفاده مردان ودیگری برای استفاده زنان بود واکنون به صورت وان های بهداشتی در آمده است. آبگرم عزیز نیز دارای چندین وان بهداشتی است اما به لحاظ فاصله ای که میان این وان ها وچشمه آبگرم وجود دارد واز طریق لوله کشی آبهای

---

۱. طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۶۳۲.

۲. اشکر در گویش محلی شاخه های باریک خشک شده ای را گویند که برای محصور کردن ویا آتش افروختن به کار می رود وچون در سابق حوضچه آبگرم را با اینگونه شاخه ها محصور می کردند لذا به اشکر گرما معروف شد.

۳. کَشْ در گویش محلی گوشه وکنج را گویند.

چشمه آبگرم بدانجا هدایت گردیده است، دمای آب کمتر شده واز کیفیت بالائی برخوردار نیست.

آبگرم ماس راش

در «ماس راش» رامسر واقع در شمال غربی جنّت رود بار که آخرین آبادی شمال غربی جنت رودبار محسوب می شود آبگرمی هست که در فصل تابستان مردم آن حوالی ونیز کسانی که به عزم تفرج بدانجا می روند از آن استفاده می کنند میزان دمای آن کم وبه صورت روباز بوده ودر واقع چاله ای بیش نیست.

آبگرم تِنئیجان جنت رودبار

این آبگرم در ضلع جنوبی جاده وروبروی بقعه امامزاده تنیجان، در یک سراشیبی واقع است ودر فصل بهار وتابستان تا اواسط پاییز ساکنان آن حوالی از آن استفاده می کنند. دمای آن کم اما قابل تحمل است ودر آن می توان استحمام کرد.

مساجد و بقاع رامسر



نمای اولیه مسجد آدینه در جواهرده رامسر

مساجد رامسر

در شهرستان رامسر ۹۹ باب مسجد وجود دارد که ۲۸ باب آن در شهر رامسر وحومه وبقیه در شهرهای سادات محله وکتالم وروستاهای تابعه قرار گرفته اند. در این بخش به شرح مساجد قدیمی مبادرت خواهد شد.

مساجد قدیمی

۱ ـ مسجد میر عبدالباقی

این مسجد در آخوند محله رامسر قرار گرفته ومتجاوز از یکصد وهفتاد سال از بنای اولیه آن می گذرد ، گرچه مسجد یاد شده از اواخر قرن سیزدهم به مسجد میر عبدالباقی شهرت یافته است ، اما بنای نخستین آن به دست پدرش مرحوم آقا سید محمد هادی بن آقا میر محمد رضا انجام گرفت[۱]. این مرحوم مسجد را با وسعتی خیلی کم بنا نهاد اما موفق به تکمیل آن نشد ودیده از جهان فرو بست وپس از فوت او فرزند بزرگش مرحوم آقا سید مرتضی آن را به اتمام رساند، تا آن که مرحوم آقا میر عبدالباقی پسر کهترش بعد از در گذشت مرحوم آقا سید مرتضی که شوکتی عظیم به دست آورده وریاست وزعامت عامه داشت واز تمکن مالی برخوردار بود، اقدام مجدّانه ای به عمل آورد وقسمت شمالی را توسعه داد که می توان آن را از آثار باقیه مرحوم میر عبدالباقی به شمار آورد.

---

۱. به موجب یک سند خطی که در سنه ۱۲۴۵ هـ. ق تنظیم گردید از وی به نام مرحوم آقا سید هادی یاد شد. ظاهراً بنای مسجد در همین سال یا کمی جلوتر آغاز گردیده است. سند یاد شده که به صورت طوماری طویل است نزد نگارنده می باشد.

وی برای انجام این عمل متحمل هزینه سنگینی شد که در آن عصر برای اغلب مردم تحمل چنین مخارجی غیر ممکن بود.[۱] توسعه مسجد یاد شده در سنه ۱۲۸۶هـ. ق انجام گرفت وماده تاریخ آن به حساب جمل (غفور) است که شاعری به نام صادق گیلانی متخلص به «گلشن» آن را در بیت زیر گنجانده است:

خواستم تاریخش از استاد طبع

داد از راه کرم پاسخ «غفور» = ۱۲۸۶هـ. ق[۲]

از آن تاریخ به بعد به مسجد «میر عبدالباقی» شهرت یافت واین نام همچنان باقی است.

مسجد در دو سمت شرقی وجنوبی، ایوان داشت وکسانی که عذر شرعی داشتند ونمی توانستند وارد مسجد شوند، در ایوان می نشستند واز سخنرانی ها ونوحه سرایی ها استفاده می کردند. بعدها که جمعیت محل زیاد شد ایوان شرقی را ضمیمه مسجد کردند.

حسن دیگری که ایوان مسجد داشت این بود که از آن به عنوان کفشکن هم استفاده می شد ومؤمنان با اطمینان کفش را در آن می نهادند ووارد مسجد می شدند. شایان ذکر است که ارتفاع سطح مسجد از زمین بیش از یک متر بود. بنای قدیمی مسجد با آن معماری زیبا همچنان برقرار بود وبا آنکه بیش از یک قرن از عمر آن سپری می شد، چیزی از استحکام آن کاسته نشده بود اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران جمعی از گردانندگان امور مسجد، بی آن که سوء نیّتی داشته باشند، فقط از روی ناآگاهی وبه گمان این که ثوابی برده باشند، در صدد بر آمدند تاتجدید بنا کنند لذا با بیل وکلنگ به جان مسجد افتادند وبا شتابی شگفت انگیز آن را باخاك یکسان کرده وبی آنکه نقشه ای متناسب با بافت قدیمی مسجد تهیه نمایند از روی نقشه ای که یک معمار درس نخوانده بساز وبفروش آن را تهیه کرده بود تجدید بنا کردند.

نگارنده هرچه تلاش کرد تا مانع تخریب مسجد شود مؤثر نیفتاد وپیشنهادی داد مبنی بر این که: تغییری در معماری مسجد داده نشود وضمن حفظ ترکیب ونمای آن از معماران وکارشناسان سازمان حفظ میراث فرهنگی دعوت به عمل آید تا آن را بازسازی

---

۱. نضرة الناظرین، باب دوم.

۲. همان منبع.

کنند ، دریغا که پرده تعصب ناشی از ناآگاهی چنان چشم وگوش شان را فراگرفته بود که بابی اعتنایی تمام ، این پیشنهاد را رد کردند وشهر رامسر را از داشتن یک اثر زیبای قدیمی محروم ساخته وجوانان وآیندگان را با دوران گذشته مسجد بیگانه نمودند .

معماری مسجد میر عبدالباقی

این مسجد پیش از تجدید بنا به درازای نوزده وپهنای چهارده متر بود ، دو سرنال (سرنعل=حمال) در طول مسجد قرار گرفته وسرنالها روی سه ستون چوبین قدیمی استوار بود. بالای سرنال ها ، واشان کشی[1] وپل کوبی شده بود. طرف شرقی ، پنجره های ارسی قدیمی[2] داشت وستون های چوبین ایوان ها لاچ لنگری مارپیچ[3] وهفت وهشت بود. در ورودی مردان که قاب کاری وقدیمی بود ، در طرف شرقی قرار داشت وطرف جنوبی هم یک در قدیمی بود.[4] در ضلع شرقی نزدیک خیابان ، در ورودی قابکاری وقدیمی وکوچکتر از در ورودی مردان اختصاص به زنان داشت .

بام مسجد سفالپوش بود. متأسفانه بعد از تجدید بنا معلوم نشد که این ستون ها ، سرنال ها ، ارسی ها ودرها که در نوع خود بی نظیر بودند دچار چه سرنوشتی گردیدند .

در منتهی الیه شمال مسجد چهار قبر وجود دارد. روی هریک از این قبور ، صندوقی چوبین قرار داشت که هرکدام از آن ها در نوع خود بی نظیر بودند. سالها قبل خادم وقت مسجد به بهانه این که صندوق ها بخشی از مسجد را اشغال نموده ومزاحم نمازگزاران است ، همه آنهارا در هم شکست . اسامی کسانی که در این قبور مدفون هستند عبارت است از : ۱ ـ مرحوم میر عبدالباقی ۲ـ مرحوم آقا سید محمد هادی بن سید مرتضی (برادر زاده مرحوم میر عبدالباقی) ۳ـ آقا سید علی بن سید حبیب معروف به سید علی امام ۴ـ سیده عذرا بنت سید علی امام که در چهارده سالگی ناکام از دنیا رفت .

---

۱ . واشان : چوب های بلند گرد یا چهار نبش را به قطر ده دوازده سانتیمتر یا بیشتر که برای پوشاندن سقف به کار می رود (از آستارا تا استار باد، ج ۳ ، ص ۷۴) ودر گویش محلی رامسری آن را «بام دار» نامند ، گویند .

۲ . اُرسی : نوعی در که وقت گشادن بالا رود وهنگام بستن فرود آید (لغت نامه دهخدا ، ذیل واژه ارسی) .

۳ . لاچ لنگری هفت وهشت : نوعی از کنده کاری برستون ها که به شکل هفت وهشت است (از آستارا تا استار باد، ج ۳ ص ۷۴) .

۴ . از آستارا تا استار باد، ج ۳ ص ۳۱ .

در ضلع جنوب شرقی مسجد، آبدار خانه قرار گرفته بود در این آبدارخانه به رسم قدیم اجاق بزرگ هیزمی وجود داشت ودر کنار آن سماور ذغالی نهاده شده بود وقهوه چی در کنار اجاق، روی زمین می نشست وچای دم می کرد. پیش از آن که مردم به حفر چاه علاقه نشان دهند از آب رودخانه استفاده می کردند البته آبهای آن عهد مانند حالا آلوده نبود ومصرف اینگونه آب ها متداول بود. بعدها که حفر چاه رواج یافت در حیاط مسجد یک حلقه چاه حفر گردید وبا سطل آب بیرون کشیده می شد. بعد از به وجود آمدن تأسیسات آب لوله کشی، همه چاه ها متروکه شد.

۲ ـ مسجد امام حسن مجتبی علیه‌السلام

مسجدی است کوچک وقدیمی واقع در غرب مسجد عبدالباقی آخوند محله که حدوداً صد متر میان آندو فاصله است. این مسجد در کنار نهر فتوك قرار گرفته ودیوار غربی آن متصل به محوطه آقای حاج سید محمد شیخ الاسلامی ودیوار جنوبی وصل به خانه مرحوم سید احمدشیخ الاسلام می باشد. پیش از دهه بیست، زگالی بوده وبعداً تجدید بنا گردیده وبا آجر وسیمان وشیروانی حلبی با همان ابعاد قبلی که گنجایش پنجاه نفر را داشت ساخته شد، اما چند سال بعد به پایمردی اهالی محل، بنای قبلی خراب گردیده وضلع شمالی آن را تا نهر فتوك توسعه داده وبا آجر وسیمان به صورت مسجدی نوساز که هیچ شباهتی با مسجد قبلی نداشت در آمد.نیمی از مسجد (قسمت شمالی) دو طبقه است که طبقه دوم ویژه بانوان می باشد.

گرچه از تاریخ بنای اولیه اطلاعی در دست نیست اما ظاهراً در اواخر قرن دوازدهم وجود داشته است. در یک سند خطی اشاره به مسجدی گردید که می توان آن را منطبق باهمین مسجد دانست. مضافاً مرحوم آقا سید ابراهیم جدّاً، هر ساله مبالغی صرف مسجد می کرد ومدعی بود که از موقوفات مسجد است. گرچه سند موقوفه در دست نیست اما در سند یاد شده به ملک مسجد اشاره گردید که ظاهراً در آن حوالی قرار گرفته است ونیز از درخت چنار در این سند نام برده شد که در فاصله چند متری جنوب شرقی مسجد در کنار نهر فتوك تاچند سال پیش باقامتی استوار به فلک کشیده بود که متأسفانه بر اثر بی توجهی از میان رفت.[1]

---

۱. شرح آن در همین بخش آمده است.

در ورودی آقایان مانند مسجد میرعبدالباقی به طرف مشرق گشوده می‌شود. منبری نسبتاً مرتفع که از چوب ساخته شده و مشبک می‌باشد، در ضلع جنوب شرقی مسجد قرار دارد و آبدارخانه نیز در ضلع شمال شرقی واقع است. برای قسمت بانوان در ورودی جداگانه‌ای هست که به طرف مشرق باز می‌شود.

۳- مسجد نارنج بن

این مسجد که امروزه به مسجد صاحب‌الزمان علیه‌السلام شهرت دارد، قدمت نخستین بنای آن حدوداً به صد و پنجاه سال قبل می‌رسد و بنیانگذار آن مرحوم حاج رجبعلی نارنج بنی (جدّخاندان پوررجب) بود. در ورودی مسجد به طرف قبله گشوده می‌شد و ایوانی بزرگ داشت و محوطه آن را قبرستانی تشکیل می‌داد و قبور زیادی به چشم می‌خورد اما اکنون بر اثر تسطیح و خاکبرداری، آثار قبور از میان رفته است. ظاهراً پیش از آن که این مسجد بنا شود تکیه‌ای در آنجا وجود داشت.[1]

معماری مسجد

معماری مسجد یاد شده نظیر مسجد میرعبدالباقی بود، با این تفاوت که ارتفاع سطح مسجد از زمین به مراتب کمتر از مسجد میرعبدالباقی بوده و تقریباً هم سطح زمین بود. آبدارخانه مسجد در ضلع شمال شرقی قرار داشت. کسانی که عذر شرعی داشتند در ایوان می‌نشستند و در ضمن از آن به عنوان کفشکن نیز استفاده می‌شد. بام مسجد سفال‌پوش بود. مسجد یاد شده تا اوایل دهه چهل برقرار بود تا آن که آقای حاج شیخ حبیب‌الله مرزوقی شمیرانی، که در ایام ماه مبارک رمضان و ماه محرم به عنوان مبلّغ به این سامان می‌آمد و امامت مسجد را نیز برعهده می‌گرفت، پیشقدم شد و با همّت و مساعدت مادی و معنوی مؤمنین به ویژه سکنه و معتمدین محل چون مرحوم حاج حسین صالحی[2]، قاسم معرف، مرحوم عباس افقی و... اقدام به تجدید بنا کرد و ساختمان مسجد را از نو ساخت. بنای قدیمی که با صرف هزینه جزئی قابل مرمت بود، برای همیشه از خاطره‌ها محو گردید.

۴- مسجد آقا میرابوطالب سادات محله

این مسجد در جنوب شرقی بقعه آقا پلاسید، در فاصله چند متری قرار دارد

---

۱. سند خطی آن که به صورت طوماری طویل می‌باشد نزد نگارنده موجود است.

۲. پدربزرگ آقای صالح رامسری، مدیر انتشارات معین.

ومسجدی است قدیمی که تجدید بنای آن به دست آقا میر ابو طالب بن سید رضا وبامساعدت مردم، حدوداً در سنه ۱۳۰۰هـ . ق انجام گرفت. وقفنامه ای به خط مرحوم آیة اللّه آقا سید اسماعیل حسینی سخت سری (مؤلف نضرة الناظرین) موجود است که حکایت از آن دارد که این مسجد رو به مغرب ومتصل به باروی مقبره آقا پلا سید بود ومرحوم آقا میر ابو طالب بنیان آن را برهم زده وبنایی عالی باطرحی نو به جانب شمال ساخت وقطعاتی از اراضی دایر وبایر وباغ متعلق به خویشتن را وقف مسجد نمود. در این وقفنامه یک چهارم از در آمد موقوفات برای متولی در نظر گرفته شد وبقیه در آمدها با رعایت الأهم فالأهمّ، جهت تعمیر ومرمت مسجد، هزینه تأمین فرش (اگر لازم باشد)، روشنایی مسجد وهزینه های دیگر معین گردید. این وقفنامه به تاریخ پنجم ذیحجةالحرام سنه یکهزار وسیصد هجری قمری تنظیم گردیده است. درازای بنای مسجد ده متر وپهنای آن شش متر است ودارای ایوانی است که در سمت شمال آن قرار دارد. سه در ورودی به طرف شمال ویک در ورودی به سوی مشرق ویک در ورودی مشبک چوبین، به سمت مغرب گشوده می شود. مسجد یاد شده تنها بنای قدیمی است که عمر آن افزون از صد وبیست سال می باشد. در آن زمان تکیه ومدرسه مرحوم آقا سید سعید، که از علمای وارسته وبرجسته عصر خویش به شمار می آمد، در ضلع شرقی همین مسجد قرار داشت که امروزه هیچ نشانی از آنها باقی نمانده است.

مسجدی دیگر

کمی پایین تر از مسجد آقا میر ابوطالب، مسجدی دیگر قرار گرفته است که در اواخر قرن سیزدهم بنا شده بود. براساس تحقیقاتی که به عمل آمد نخستین بانی آن شخصی به نام حاج موسی[1] بود که تولیتش را به جد آقایان میر باقری های سادات محله واگذار کرده بود. بعدها به همّت مرحوم حاج سید محسن میر حسینی ومرحوم حاج سید ابو الفضل میر باقری وجمعی از مردم سادات محله تجدید بنا شد[2] واخیراً آقای مهندس رضی سروری باهزینه خود، مسجد یاد شده را از بیخ وبن برچید وبنایی عالی ومستحکم ساخت ونام آن را «مسجد آقا پلا سید» نهاد.

---

۱. جد خاندان ناصر تاشی سادات محله.

۲. مطالب یاد شده را آقای حاج حسن صالحی که از معتمدین سادات محله است، برای نگارنده بیان داشت که عیناً نقل شد.

هشت مسجد بزرگ وکوچک درجواهر ده است که تاریخ بنای بعضی از آنها به صدها سال قبل می رسد.

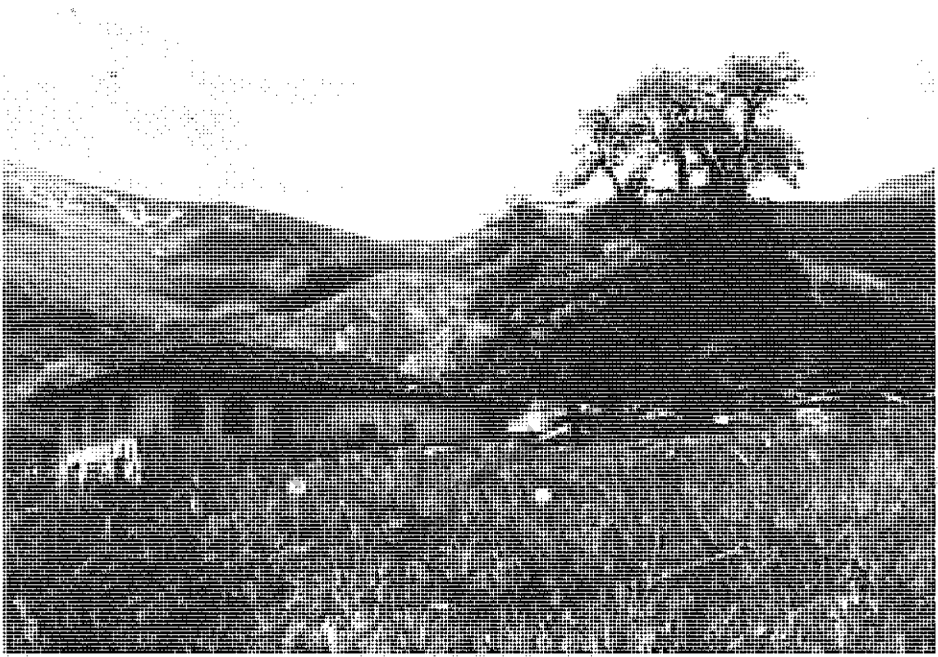
۱ ـ مسجد آدینه

آدینه واژه ای فارسی وبه معنای جمعه است ومسجد جمعه را آدینه نیز گویند. مسجد یاد شده که بدین نام مشهور بوده مورد علاقه واحترام مردم می باشد. حدوداً تا سی سال قبل در اولین جمعه ماه مرداد هر سال، جشن گلکاری در این مسجد برپا می شد ومردم از نقاط دور ونزدیک در آنجا جمع می گشتند تا در این مراسم شرکت جویند. عمل «گلکاری» یعنی گل مالی کف ودیوار داخلی وبیرونی مسجد، طبق برنامه از پیش تعیین شده به دست خانم ها انجام می گرفت ومردان حق دخالت نداشتند وانجام این عمل بدینطریق بود که روز قبل مقداری گل سفید از «گرجَ خانی اَوشیان سرجواهرده» برداشته ودر گونی می ریختند وهریک به قدر توان خویش آن را روی دوش تا مسجد حمل می کرد وصبح روز بعد گلها را با آب خیس نموده ورقیق می کردند، آنگاه وسیله جاروب، محکم بر دیوار می کوفتند وآن قدر این عمل تکرار می شد تا آن که دیوار به رنگ سفید در آید وچنان از ظرافت برخوردار بود که گویی آن را رنگ آمیزی کرده اند. عمل گلکاری که در گویش محلی «فُواج» می نامند، از هنگام طلوع آفتاب آغاز شده وچندین ساعت به طول می انجامید وپس از اتمام آن، گلکاری کف مسجد انجام می شد. این گل از نوع خاصی نبود بلکه گل معمولی مورد استفاده قرار می گرفت.

گل را با کمی آب ومقداری خاکه پوسته برنج یا خاك اره، مخلوط می کردند وبادستَ آن را کمی رقیق می نمودند وآنگاه روی کف مسجد بادست می مالیدند. همزمان با عمل فواج وگلکاری، جمعی دیگر از زنان فرش ها را می شستند وروی سنگچین دور حیاط مسجد می آویختند تا خشک شود.

یکی از نکات جالب توجه آن که دامداران از نقاط دور ونزدیک مقداری شیر وسایر فراورده های لبنی را نذر مسجد می کردند وبرای تیمّن وتبرّك، مقداری از شیر را با گل مخلوط می کردند تا در تعمیر مسجد مورد استفاده قرار گیرد. لبنیات نذری به قدری زیاد بود که تکافوی آن همه جمعیت می کرد. همه این عملیات تاظهر خاتمه می یافت وبعد از ظهر مراسم کشتی محلی انجام می گرفت. پهلوانان وکشتی گیران از نقاط دور ونزدیک، به ویژه شرق گیلان وغرب مازندران در اینجا جمع شده وبایکدیگر دست

وپنجه نرم می کردند وکسی که شانه همه حریفان را به خاك می مالید عنوان سرپهلوانی را برای مدّت یک سال از آن خود می ساخت وحاضران هریک به قدر توانایی خویش، مبلغی پیشکش او می نمودند.



نمای خارجی مسجد آدینه

به عقیده محقق گرانقدر دکتر منوچهر ستوده این سنت ظاهراً مربوط به دوره قبل از اسلام است، زیرا در تعمیر ومرمّت مساجد اسلامی چنین روشی نیست.[۱] این مسجد، «مسجد دزگامزگتی» (به کسر دال وفتح میم وسکون زاء وفتح گاف دوم) نام داشت ودکتر ستوده نیز بدان اشاره کرده است[۲] واین نامی زردشتی است ومشابه چنین واژه‌ای در حوالی این منطقه وجود دارد. در «سیاه چال کش» واقع در ضلع غربی «وژك» موضعی است به نام «دزگامزگا دشت» که هنوز بر سر زبان ها بوده وبدان نام مشهور است. این که مسجد آدینه در همان موضعی بنا شده که قبل از آن معبد زردشتیان

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۳۲.

۲. همان منبع.

بوده است، قطعی به نظر نمی رسد اما نمی توان به کلی منکر آن شد چرا که قبل از نفوذ وگسترش اسلام در این نواحی، مردم پیرو کیش زردشتی بودند ودر عهد داعی، حسن الاطروش معروف به ناصر کبیر بود که برای نخستین بار آیین اسلام بدینجا راه یافت ومردم بدان گرویدند. مضافاً باکند وکاوهایی که به دست حفاران غیر مجاز صورت گرفته است نشانه هایی از آثار معبد زردشتیان در این حوالی پیدا شد اما امروزه اثری از آن برجای نیست.

تاریخ بنای مسجد آدینه

گرچه نمی توان نظر قطعی در باره تاریخ نخستین بنای این مسجد ابراز نمود، اما قراین واماراتی هست که مارا در پی بردن به تاریخ تقریبی بنای اولیه آن کمک می کند:

۱ ـ حسن الاطروش ناصر کبیر اواخر قرن سوم (۲۸۷هـ. ق) وارد هوسم (رود سر امروزی) شد وچهارده سال به نشر آیین اسلام پرداخت[1] وبه گفته ابن اثیر: «از گیلان ودیلمان کسانی که در این سوی سفیدرود تا آمل، نشیمن داشتند دعوت ناصر را پذیرفتند وپیرو مذهب تشیع شدند»[2] واز آثار او مسجد رودبارك اشكور ومسجد گیلاکجان (یکی از روستاهای حومه رودسر) است.[3] این که جواهرده در عصر ناصر کبیر وجود داشته، امری مسلم وقطعی است چرا که در «حدود العالم» که کتاب جغرافیای جهان است ودر نیمه دوم قرن چهارم (حدوداً هفتاد سال بعد از ناصر کبیر) نوشته شد، به ده ناحیه دیلم اشاره گردید که «جودا هنجان» از آن جمله است وبه عقیده رابینو سفرنامه نویس انگلیسی منطبق با جورده تنهجان بوده[4] وبا توضیحاتی که در آغاز این بخش آمده است انطباق آن با جواهر ده امروزی غیر قابل تردید می باشد.

بنابر این بدیهی است که جورده تنهجان که در فاصله ای نه چندان دور از هوسم قرار دارد، از این تغییر آیین به دست ناصر کبیر مستثنی نبوده ومردم پیرو مذهب تشیع شدند که تأسیس مسجد یکی از آثار اولیه آنان است.

۲ ـ آدینه واژه ای از پارسی سره است که به معنای جمعه می باشد ودر تمامی

---

۱. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲. الکامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۴۶.

۳. تاریخ گیلان ودیلمستان، صص ۳۷ و ۴۷۲.

۴. فرمانروایان گیلان، ص ۱۸۱.

نواحی کرانه های جنوبی دریای خزر وسلسله جبال البرز، کمتر مسجدی را می توان یافت که نام آن آدینه باشد واغلب به نام مسجد جمعه شهرت دارند ومعمولاً مسجدی که در آن نماز جمعه برپا می شود دارای چنین نامی است وچون در قرون اولیه اسلامی نسبت به اقامه نماز جمعه اهتمام بیشتری ورزیده می شد وانجام آن از واجبات محسوب می گردید، لذا در هر شهر یا مرکز ولایت مسلمان نشین، یک مسجد جمعه وجود داشت. در منابع تاریخی مربوط به قرون اخیر، مسجدی را نمی بینیم که در این نواحی نام جمعه بر آن نهاده باشند واگر هم مسجدی دارای چنین نامی است متعلق به قرون اولیه است که مسجد آدینه را می توان از آن جمله به شمار آورد. مضافاً از نام «آدینه» چنین پیداست که هنوز واژه های عربی نظیر جمعه در این ناحیه رایج نشده بود، چرا که مردم تازه به اسلام گراییده وبیش وکم پیروان کیش زردشتی در گوشه وکنار به چشم می خوردند واغلب، واژه های غیر تازی به کار می بردند که واژه «آدینه» از آن جمله است. گفته رابینو که «تاقرن چهارم پیروان مذاهب دیگر در این نواحی بیش وکم به چشم می خوردند»[1] مؤید آن است.

۳ـ چنانچه در موارد یاد شده تردیدی حاصل شود لا اقل می توان گفت که این مسجد در سال های آخر قرن ششم ویا اوایل قرن هفتم هجری قمری در دوره استیلای اسماعیلیان بر این منطقه بنا شده است.

جانشینان حسن صبّاح در سنه ۵۹۰هـ. ق به دنبال سازش با «هزار اسب بن شهر نوش» یکی از ملوك پادوسپانی، هوسم تا سخت سر را به اشغال خود در آوردند وپنجاه سال بر این محدوده از ساحل دریای خزر تا الموت فرمانروایی کردند.[2] آنان مانند اسماعیلی مذهبان دیگر پارسی زبان، بر به کار بردن هرچه بیشتر واژه های پارسی همت می گماردند واغلب سعی داشتند که کمتر واژه عربی به کار برند وواژه هایی چون «آدینه» در آثار بزرگان این طایفه نظیر سفرنامه ناصر خسرو علوی قبادیانی مروزی، فراوان به چشم می خورد. از این رو بعید به نظر نمی رسد که مسجد یاد شده در عهد آنان بناشده واین اسماعیلیان بودند که چنین نامی را بر آن نهادند. چیزی که توجه همگان را بر می انگیزد این است که واژه آدینه هنوز بر سرزبان هاست وهیچگاه نشد که واژه جمعه جایگزین آن شود.

---

۱. تاریخ گیلان، ص ۴۰۴.

۲. تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۵۹.

کشف سکه

یکی از مقامات محلی که بعد از واقعه آتش سوزی مسجد در تجدید بنای آن نقش مؤثری دارد، از قول یکی از محترمین نقل می کرد که چند سال قبل شخصی حدوداً صدوچهل عدد مسکوك نقره وغیره را که در کندوکاو زیر دیوار جنوبی مسجد به دست آورده بود، نزد او آورد تا آن را بفروشد واو همه این گنجینه را برایش فروخت. ظاهراً سکه های مکشوفه مربوط به چندین قرن قبل بود. همچنین شایع است که کتیبه ای به خط میخی در پی کنی قسمت نوساز مشرق مسجد که چند سال قبل انجام گرفته بود به دست آمد ومعلوم نیست در دست چه کسی می باشد.

قبور دو طبقه

در پی کنی دیوار جنوبی مسجد که در تابستان ۱۳۷۴ش صورت گرفت قبری دو طبقه کشف گردید. وجود این گونه قبور در جواهرده زیاد است. به نظر می رسد که وقوع زمین لرزه ها وجاری شدن سیلاب ها در قرون گذشته سبب شد که خانه ها نابود گردد واین منطقه خالی از سکنه ومبدل به ویرانه شود وپس ازگذشت سال ها بل قرن ها به صورت منطقه ای مسکونی در آید که در نتیجه، قبور مردگان روی قبوری قرار گرفت که در آن زمان هیچ اثری از آن ها مشهود نبود.

وقوع زمین لرزه

در سال ۱۰۴۵هـ. ق بعد از آن که زمین لرزه شدیدی رخ داد ومسجد را با خاك یکسان کرد، تجدید بنای آن آغاز شد وتاریخ این تجدید بنا در یک قطعه شعر پانزده بیتی به حساب جمل بر سر نعل (حمال ودوش کش) مقابل در ورودی باخطی زیبا نوشته شد. گرچه این ابیات سست بوده واز استحکام شعری برخوردار نیست اما از لحاظ تاریخ بنا وذکر نام بانی آن در خور اهمیت است. در این ابیات علاوه بر ذکر نام بانی وتاریخ بنا، به وقوع زمین لرزه اشاره گردید وچون ذکر همه آن ابیات ضروری نیست لاجرم به درج بعضی از آنها مبادرت می شود:

بنازم خدای علیم و قدیر — به مسجد تزلزل به طین و به ما شد
به نوعی بلرزید زمین و خیال[1] — تو گفتی مگر که قیامت بپا شد
شریفا جهانی علوم وکمال — موفق مؤید به هر دو سرا شد

۱. خیال ناحیه ومحله را گویند (لغت نامهٔ دهخدا، ذیل واژهٔ خیال).

به لطف خدای تعالی بنا کرد — به اندك زمانی چنین با ضیا شد
گذرگاه خضر ومقام مسیح — از این تاقیامت زفضل خدا شد
بگفتا سلیمان چرا تو غمینی — تورا هم مدد کار وحامی خدا شد
ببین وبسنجش بگو از سر فیض — «محل عبادت مکان دعا شد»

مصراع آخر برابر است با ۱۰۴۵ هـ. ق

از ابیات یاد شده چنین معلوم می گردد که بانی آن شخصی به نام شریف وسراینده اش سلیمان وعلت تجدید بنا وقوع زمین لرزه بوده که منجر به ویرانی مسجد شده است.

معماری مسجد

دیوارهای مسجد از چوب وگل وبدون شمع یا ستون بود. چوب های قطور وگرد، دو ردیفه تا سقف رویهم قرار داشتند. این گونه دیوارها را در گویش محلی «دارواِرجن» می نامند وهنوز هم خانه های دارواِرجنی در روستاهای مازندران بیش وکم به چشم می خورد. برای مهار شدن زاویه های دیوارها واستحکام بخشیدن بنا، در لبه هر دیوار دو اصله چوب گرد بلند به درازای ۱۲/۵ متر در چهار زاویه روی هم قرار گرفته وآن را محکم بسته اند واین استحکام به نحوی بود که با گذشت ۳۷۰ سال از عمر آن هیچ خلل وآسیبی بر آن وارد نگردید. عجیب تر آن که این چوب ها بی آنکه رنگ آمیزی شده باشند چنان سالم وایمن از کرمخوردگی باقی مانده بودند، که گویی دیروز آن را بریده اند.

درازی وقطر زیاد چوب ها حکایت از آن دارد که جنگل در مجاورت مسجد قرار داشت وگرنه حمل آن از راه دور باتوجه به وزن سنگین وبلندی آن دشوار می نمود. هنوز آثار کوره های ذغال در تپه «ورِگ چالِ سُوسَر» که فاصله زیادی بامسجد ندارد به چشم می خورد.

بنای مسجد به شکل مربع ۱۲/۵ × ۱۲/۵ بود ودو سر نعل (حمال) داشت وهر سر نعل، روی سه ستون چوبی قطور که بعضی از آنها ساده وبعضی دیگر به صورت لاچ لنگری هفت وهشت استوار بود. بالای سر نعل ها واشان کشی شده، یعنی در فواصل معین تیرهای گرد چوبی قرار گرفته بود که در محل آن را «بام دار» گویند. فاصله میان واشان ها وسربندی، به جای ستون های چوبی، از دار وارجن های مخروطی شکل

استفاده شده وروی سربندی لت پوش بوده است. دو در ورودی یک لنگه‌ای به سمت شمال باز می‌شد. سمت راست، در ورودی مردان وسمت چپ، در ورودی زنان بود. به طور کلی درهای ورودی مساجد هشت گانه جواهرده به سمت شمال گشوده می‌شود. درهای قدیمی مسجد کنده کاری بوده وبر«بائو» و«پاسار»های در، کنده کاری و«اسمیلیلی» های بسیار زیبا داشت که متأسفانه در تابستان سال ۱۳۳۲ از جای کنده وروی بام نهادند وبه جای آن درهای چَوبی معمولی کار گذاردند. درهای یاد شده در آتش سوزی اخیر کاملاً از میان رفت.

در سالهای اخیر مرحوم سید ابراهیم بنی هاشمیان امام جماعت همین مسجد، قسمت شرقی مسجد را با حفظ حدود بنای قدیمی توسعه داد بی‌آن که دیوار شرقی مسجد را خراب کند، مسجدی از آجر و سیمان و آهن وَلَته‌پوش دو طبقه باکمک مالی جمعی از مردم بنا نهاد. هرچند در انجام این کار سوء نیّتی نداشت اما بر زیبایی خاص نمای خارجی مسجد لطمه شدیدی وارد آورد ووصله ناجوری به این بنای کهن زد.

وقوع آتش سوزی در مسجد

متأسفانه این مسجد با آن همه قدمت وعظمت تاریخی از سوی مقامات ذیربط مورد توجه قرار نگرفت وبه امان خدا رها شد وبا آن که می‌بایست در زمره آثار باستانی به شمار آید وسازمان میراث فرهنگی آن را تحت حفاظت خود قراردهد، متأسّفانه هیچ اقدامی نه در گذشته ونه در زمان حاضر صورت نگرفت واین مسجد که از قداست ویژه‌ای برخوردار بود، در ساعت نیم بعدازنصف شب پنجشنبه مورخه ۱۳۷۴/۱/۲۴ش به علت نامعلومی دچار سانحه آتش سوزی گردید وبا خاك یکسان شد. می گویند این آتش سوزی براثر برخورد صاعقه بوده است واللّه اعلم. دو ماه بعد از سوی بعضی مقامات اقدام به تجدید بنا گردید با آن که نگارنده از ایشان خواست مسجد در همان موضع قبلی ۱۲/۵ × ۱۲/۵ بدون کم وکاست تجدید بنا شود ودعوتی ازکارشناسان ومعماران اصیل ایرانی برای تهیه نقشه واجرای طرح به عمل آید، گرچه به ظاهر این دو پیشنهاد پذیرفته شد، اما در عمل خلاف آن رفتار گردید ومسجد با طرح ونقشه یک بنّای کم اطلاع محلی پی ریزی شد وحتی برای کلنگ زدن از کسی دعوت به عمل نیامد ومقدار کمی از قبرستان در دو جهت شمالی وجنوبی ضمیمه مسجد گردید. ساختمان

جدید با بنای قبلی بیگانه است که گویی در این موضع مسجدی کهن وجود نداشت وبا آن که یکی از مهندسان رشته معماری محلی که دارای مدرك کارشناسی ارشد دانشگاه تهران است به ایشان مراجعه کرده وپیشنهاد همه نوع همکاری رایگان اعم از طرح وتهیه نقشه مناسب واجرای آن تا آخرین مرحله داده بود، مورد قبول واقع نشد در حالی که این مهندس جوان سال ها برای تهیه پایان نامه تحصیلی روی این مسجد کار کرده ومطالعه دقیق روی معماری آن انجام داده بود که نتیجه مطالعاتش کتابی است قطور وحاوی عکس ها، اوزالیدها، نقشه های زاویه های داخل ونمای بیرونی مسجد ومطالب مهم وسودمند وبانمره عالی که از سوی استادان راهنما بدان داده شد. یکی از مهندسان طرح جنگل کاری منطقه نیز پیشنهادی داد مبنی براین که مسجد با همان شکل ومصالح ساختمانی ساخته شود با آن که این مهندس تهیه چوب را تقبّل نمود اما موافقت حاصل نگردید.

محوطه وقبرستان مسجد تا چهل سال قبل دیوار نداشت وکار مفیدی که مرحوم سید ابراهیم بنی هاشمیان انجام داد دیوار کشی آن بود که با مساعدت مالی مردم صورت پذیرفت ومقدار زیادی بر مساحت آن افزوده ودست متجاوزان به حریم قبرستان را کوتاه کرد.

در قبرستان مسجد چندین اصله درخت قطور ون (زبان گنجشک) قد بر افراشته بود که متأسفانه بر اثر بی توجهی وبی مبالاتی، فقط دو اصله درخت خود نمایی می کند. تا قبل از واقعه آتش سوزی درختی دیگر در ضلع غربی در فاصله کمی از مسجد وجود داشت وبا آن که آسیب کمی دیده وفقط سر شاخه های سمت مسجد سوخته بود وحتّی احتمال خشک شدنش هم نمی رفت قطع گردید. قطر درخت قطع شده صد وسی ودو سانتیمتر بوده است. اما قطر درخت بزرگ که در شمال غربی ودر فاصله نسبتاً کمی از مسجد قرار دارد، دو متر وصد وهشتاد ونه میلیمتر است وارتفاع آن حدوداً بیست متری می باشد. قطر درخت کوچکتر که در ضلع غربی ودر فاصله پانزده متری مسجد واقع است ۹۵/۵ سانتیمتر می باشد. باتوجه به قطر درخت بزرگ، به عقیده کارشناسان بیش از چهارصد سال از عمر آن می گذرد.

در قبرستان مسجد آدینه جمعی از سادات وعلمای بزرگ مدفون هستند که جای آن دارد نامی از ایشان برده شود واز محل دفنشان به اختصار سخنی به میان آید.

مقبره ها

۱ ـ مقبره مرحوم آقا سید محمد هادی بن میر محمد رضا (سید محمد هادی اول)

این مقبره در ضلع جنوبی غسالخانه گورستان مسجد آدینه جواهر ده قرار دارد وزگالی می باشد ودارای شیروانی حلبی است واز مقبره های دیگر قبرستان، کمی بزرگتر می باشد. در ورودی آن به سوی مشرق گشوده می شود. در این مقبره قبر مرحوم آقا سید محمد هادی وپسرش آقا سید مرتضی که هردو از مجتهدین عصر خود بودند قرار دارد. شرح حال این دو بزرگوار در فصل سادات حسینی پلاسیدی آخوند محله رامسر خواهد آمد.

۲ ـ مقبره مرحوم آقا سید عبدالصمد بن سید علی اکبر (آقا نجفی)

این مقبره در ضلع شمال غربی مسجد آدینه که فاصله اش تا مسجد حدوداً سی متر می باشد واقع است. بنای آن زگالی وشیروانی حلبی بود اما دو سه سال قبل آقای دکتر عنایت الله رحیمیان به تجدید بنای آن پرداخت که معماری آن متناسب با بافت قبرستان نیست. قبور دیگری در جوار مرقد آن عالم بزرگوار هست که یکی قبر مرحومه سکینه آباجی دختر مرحوم آقا میر عبدالباقی ومادر زن آقا نجفی ودیگر قبر مرحومه سیده زینب، دختر مرحوم آقا نجفی است. در سالهای اخیر دو قبر دیگر بر آن افزوده شد که یکی متعلق به مرحومه سید نساء نواده دختری سید سکینه آباجی ودیگری متعلق به مرحوم آقا سید علینقی میر افتخاری فرزند مرحوم آقا سید حسن وبرادر سید نساء است. شرح حال مرحوم آقا نجفی در فصل سادات حسینی پلاسیدی آخوند محله رامسر خواهد آمد.

۳ ـ مقبره مرحوم آقا پیر سید علی ابن سید محمد هادی اول

این مقبره درغرب مسجد آدینه کنار راه واقع است وفاصله چندانی بامسجد ندارد در ورودی آن به سمت مشرق گشوده می شود. وی در عصر خود از علماء وزهاد به شمار می رفت. روی سنگ قبر مرمرین وی این عبارت به چشم می خورد:

بسمه تعالی شأنه قد فات سید نورانی دائم الذکر صائم النهار قائم اللیل الآقا سید علی بن هادی الحسینی توفی ۱۳۰۰.

این مقبره از چوب وگل ساخته شده واز نوع داروارجن باشیروانی حلبی است.

قبر دیگری در همین مقبره است که متعلق به مرحومه سیده هاشمیه خانم بنت آقا سید جواد عیال مرحوم آقا سید محمد علی بن سید حبیب الله بن آقا پیرسید علی

می باشد. این سیده جلیل القدر نواده دختری مرحوم آقا میر عبدالباقی است وحدوداً ۹۶ سال عمر کرده وتاریخ فوت او تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی می باشد.

۴ ـ مقبره مرحوم آقا سید احمد شیخ الاسلام بن آقا سید حسین شیخ الاسلام

این مقبره کمی بالاتر از مقبره مرحوم آقا نجفی قرار دارد. مرحوم آقا سید احمد شیخ الاسلام طی صدور فرمانی از سوی احمد شاه قاجار به عنوان شیخ الاسلام تنکابن برگزیده شد که شرح آن در فصل سادات حسینی پلاسیدی آخوند محله در رامسر خواهدآمد. قبور دیگری در همین مقبره هست، یکی متعلق به پدر همسر نگارنده مرحوم آقا سید حسین معروف به آقا بزرگ شیخ الاسلامیان بن آقا سید احمد می باشد. وی در سال ۱۲۹۳ش متولد ودر آبان ۱۳۷۰ش درگذشت وقبر دیگر تعلق به مرحوم آقا سید احمد بن سید احمد دارد.

وی مقارن بافوت پدر به دنیا آمد ونام پدر بر وی نهاده شد. این سید بزرگوار در فروردین سال ۱۳۵۶ش درگذشت. قبر عیال مرحوم آقا سید احمد شیخ الاسلام ومادر مرحوم آقا سید احمد دوم نیز در همین مقبره قرار دارد. در فصل سادات حسینی پلاسیدی آخوند محله رامسر از سید احمد شیخ الاسلام یادی خواهد شد.

سنگ قبرها

۱ ـ سنگ قبر مرحوم حاج سید زمان بن سید نصر اللّه حسینی، جد اعلای نگارنده. در این سنگ قبر که بین مقبره مرحوم آقا سید محمد هادی اول وغسالخانه واقع است عبارت زیر حک شده است:

وفات مرحوم حاجی سید زمان ولد مرحوم آقا سید نصر اللّه تنکابنی سنه ۱۲۶۹ نشانه ها: مهر، تسبیح وشانه. قبر دیگر در جوار همین قبر است که متعلق به نواده اش آقا سید محمد مظلوم عم نگارنده می باشد که در سال ۱۳۱۴ خورشیدی وفات یافت. شرح حال مرحوم حاج سید زمان در فصل سادات حسینی پلاسیدی آخوند محله رامسر خواهد آمد.

۲ ـ سنگ قبر خواهر مرحوم حاج سید زمان بن نصر اللّه حسینی: وفات مرحومه مغفوره مؤمنه صالحه ساره خاتون خانم بنت مرحوم مبرور غفران پناه وجنت رضوان مکان نصراللّه الحسینی ۱۲۶۷. شعر: وفدت علی الکریم... بر حاشیه اش حک شده

است. نشانه: گلدان. این سنگ را چند سال پیش به سرقت برده اند.[۱] بانوی یاد شده همسر مرحوم آقا صالح رمکی یکی از اجداد آقایان کاکویی های رمک است.

۳ـ سنگ قبر دیگر: وفات مرحومه شهر بانو بنت آقا محمد بیک، به تاریخ یکشنبه پنجم ربیع الآخر ۱۲۷۷ طایفه خلعتبری. نشانه ها: مهر، تسبیح، شانه.[۲]

۴ـ سنگ قبر مرحوم میرزا عبدالواسع بن ملاّ قاسم، برادر مرحوم فیلسوف نامدار ملا عبدالرزاق سخت سری: وفات مرحوم مغفور میرزا عبدالواسع ولد ملاّ قاسم سنه ۱۲۴۷ ودو بیت شعر زیر نیز در آن حک شده است:

چون نامه جرم ما بهم پیچیدند — بردند بمیزان عمل سنجیدند

بیش از همه کس گناه ما بود ولی — ما را بمحبّت علی بخشیدند

۵ـ سنگ قبر دیگر: وفات مرحوم کربلائی حسن، ولد مشهدی عباسقلی سنه ۱۲۳۰. شعر: وفدت علی الکریم ... برحاشیه اش حک شده است. نشانه: مهر، تسبیح ودو عدد انگشتر. این مرحوم، پدر حاج عباس مؤسس وبانی مسجد بازار جواهرده رامسر است.

۶ـ سنگ قبر دیگر: وفات مرحوم محمد صادق بن عشورلیماکی ۱۲۸۲. نشانه ها: مهر، تسبیح، گل لاله. سنگ یاد شده در تجدید بنای مسجد آدینه از زیر خاك بیرون آورده شد.

۲ ـ مسجد واجب الاحترام

مسجدی است واقع در ضلع شمال غربی میدان بزرگ جواهر ده رامسر که مساحت داخل آن ۳۱/۶۲ متر (۵/۱۰ × ۶/۲۰) ودیوار آن به قطر ۷۰ سانتیمتر است. معماری این مسجد مانند معماری مسجد آدینه است، با این تفاوت که دیوار مسجد آدینه «داروارجن» بود اما دیوار مسجد یاد شده از سنگ وگل می باشد اما «واشان کشی» و«داروارجن» های مخروطی روی بام، کاملاً شبیه مسجد آدینه بود که متأسفانه مرحوم سید ابراهیم بنی هاشمیان به انگیزه مرمت مسجد، واشان کشی وسربندی مسجد را

---

۱. آقای دکتر ستوده در مجلد سوم کتاب از آستارا تا استار باد، ص ۳۳ ذیل تصویرسنگ یاد شده اشتباه ساره خاتون خانم را شاتوره خانم (با علامت تعجب) خوانده وجمله «رمضان المبارك» را که روی سنگ نوشته شده نبود اضافه کرده است.

۲. این سنگ نیز به سرقت رفته است.

خراب نموده وبه صورت معمولی در آورد.

محتمل است که مسجد واجب الاحترام بعد از مسجد آدینه قدیمی تر از مساجد دیگر باشد و از لحاظ تشابهی که میان معماری این دو مسجد وجود دارد شاید تاریخ بنای آندو به یکدیگر نزدیک بوده است، این درحالی است که میان آندو ومساجد دیگر جواهرده، از نظر معماری شباهتی بسیار اندك است.

مسجد یاد شده پیش از مرمت به دست مرحوم سید ابراهیم بنی هاشمیان، که حدوداً در دهه چهل شمسی انجام گرفت «لته پوش» بود اما با تغییراتی که صورت گرفت مبدل به شیروانی حلبی گردید وبه عرض دومتر بر قسمت شمالی افزوده شد بی آنکه دیوار اصلی مسجد برداشته شود ودو سنگ قبر در آن به چشم می خورد وامروزه از آن به عنوان کفشکن استفاده می شود.

فضای مسجد از معنویت وروحانیت خاصی برخوردار بوده ومردم اعتقاد ویژه بدان دارند واحیاناً وجوه نذری در آن می نهند. قبرستانی بزرگ در اطراف مسجد قرار گرفته وامروزه متروکه است اما بزرگانی در آنجا مدفون هستند. نظیر مرحوم آیة الله آقا سید اسماعیل حسینی، مؤلف «نضرةالناظرین» مرحوم آقا سید ابوطالب از طایفه شیخ الاسلام، مرحوم آقا سید علینقی حائری بن سید محمد تقی، مرحوم آقا سید صادق پیشنماز بن سید محمد وسادات وبزرگان دیگر که ذکر نامشان در این مقال نمی گنجد.

چنین به نظر می آید که این قبرستان مورد تجاوز قرار گرفته باشد. حدوداً چهل سال قبل موقعی که حیاط یکی از منازل مجاور مسجد را خاکبرداری می کردند، نگارنده شاهد بیرون آوردن اسکلت از دل خاك بود که یکی از آندو مربوط به جوانی بود که سالهای متمادی از مرگش می گذشت وبجز یک دندان که افتاده بود، بقیه دندان هایش سالم واستخوان های پیکرش از هم جدا نشده بود اما اسکلت دیگر فرو پاشیده وهر جزء آن چسبیده به گل بود.

در سال های اخیر بخشی از قسمت جنوبی قبرستان تسطیح وضمیمه میدان شد ودرمانگاه نیز در ضلع جنوب غربی قبرستان یاد شده بنا گردید.

سنگ قبرهای قبرستان مسجد واجب الاحترام

۱ ـ قبر آقا میر ابوطالب بن آقا سید محمد شیخ الاسلام، که در عصر خود

ازعالمان به شمار آمده ومنصب «شیخ الاسلامی» داشت. وی در جوانی از دنیا رفت[۱] وقبر وی در ضلع جنوب شرقی مسجد واجب الاحترام، کنار راه عبور میدان ومحل قرار دارد. روی سنگ قبرش غزلی عارفانه به مناسبت حال، حک شده که پدرش آن را سروده است.

فراز چرخ کجرو را نشیب اندر میان آمد	*جهان از بیوفائی طالب جان جهان آمد*
هنوزش ناشکفته غنچه ای از باغ امیدش	*به نومیدی نهال باغ عمرش را خزان آمد*
اگر شد تنگدل زین تنگنا منزل برون اما	*به وسعتگاه جنات الخلودش آستان آمد*
زیاران چشم یاری بست وتنها کرد یاران را	*گذشت از بیوفا دنیا ومشتاق جنان آمد*
همایون شهریاری در بسیط خاك خورشیدی	*به خاك تیره یکسان گشت وزیر گل نهان آمد*
نکرده بره اش آهنگ زرّین لالهٔ بیضا	*زمیزان قضا بهرام مرگش در کمان آمد*
نچیده محفل عیشی به بزم زندگی ناگه	*به خلوتخانه خاك سیاهش خانمان آمد*
به تاریخش زیر عقل پرسیدم چنین گفتا	*«که «آقا میرابوطالب بجنت کامران آمد»*

مصراع آخر به حساب جمل: ۱۲۶۵هـ. ق است.

۲ـ سنگ قبری است با خط زیبای نستعلیق: وفات مرحومه مبروره صالحه رضوان آرامگاه نرجس خانم بنت مرحوم میر محمد رضا الحسینی، فی شهر رمضان ۱۲۶۹هـ. ق بر حاشیه آن دو بیت شعر معروف: وفدت علی الکریم بغیر زاد. ... حک شده است.

۳ـ سنگ قبر دیگر که آن هم با خط نستعلیق حک شده است: وفات مرحومه مبروره مغفوره مؤمنه عفیفه صالحه حوابیگم بنت مرحوم آقا سید محمد، بتاریخ شهر ذیقعده الحرام ۱۲۷۲هـ. ق وبر حاشیه اش وفدت علی الکریم ... حک شده است.

۴ـ سنگ قبری دیگر که متعلق به مرحوم آیة اللّه آقا سید اسماعیل بن کاظم الحسینی، مؤلف کتاب نضرة الناظرین بود که سال هاست به سرقت رفته واز سنگ نبشته آن اطلاعی در دست نیست، شایان ذکر است: قبور نرجس خانم وحوا بیگم در ضلع شرقی وآقا سید اسماعیل در ضلع شمال شرقی مسجد واجب الاحترام واقع اند.

۳ ـ مسجد سکینه آباجی

مسجدی است باشکوه وبزرگ که در ضلع جنوب غربی میدان جواهر ده می باشد

---

۱. در بخش تبارنمای سادات پلاسیدی آخوندمحله رامسر شرح حال وی به اختصار آمده است.

وبنای آن از سنگ وگل وچوب است وقبلاً لت پوش بود اما بعدها مبدل به شیروانی حلبی گردید. تاریخ بنای مسجد به حساب جمل در مصراع زیبای زیر که با خطی زیبا در سرکش (حمال) شرقی روبروی پنجره بزرگ نوشته شده بود آمده است: تاریخ این خجسته بنا گشته «یاغفور»۱۲۹۷ =هـ. ق.[۱]

آقای دکتر ستوده تأسیس این مسجد را به اشتباه به میرزا عبدالباقی نسبت داده، می نویسد: «مسجد حاجی میرزا عبدالباقی در دهکده جوردی (جواهرده) ...»[۲] این به دلایل زیر صحیح به نظر نمی رسد:

اولاً: در آن عصر شخصی به نام میرزا عبدالباقی وجود نداشته است.

ثانیاً: به عالمی که سید است در هیچ زمانی میر را خطا نمی کردند.

ثالثاً: مرحوم میر عبدالباقی ده سال جلوتر از تاریخ بنای این مسجد وفات یافت وتاریخ فوتش به حساب جمل در بیت زیر چنین آمده است:

خواستم تاریخ فوتش از خرد   *داد پاسخ کز «عفو را» جو خبر*

۱۲۸۷ =هـ. ق.[۳]

رابعاً: باتحقیقاتی که در چهل وپنج سال قبل از معمرین آگاه به عمل آمد هیچ کدام شان بنای مسجد را به میر عبدالباقی نسبت نداده وجملگی اذعان نمودند که پیش از بنای آن هیچ اثری از مسجد نبوده است.

آقای شیخ محمد سمامی نیز راه خطا رفته وبنای آن را منتسب به مرحوم سید هادی بزرگ می داند ومی نویسد: «... از آثار او (سید هادی) مسجد ومدرسه آخوند محله ومسجد ومدرسه جوردیه است ومتأسفانه مدارس از بین رفته ومساجدش را بعداً فرزندانش توسعه دادند وبه نام مسجد میر عبدالباقی در آخوند محله وسکینه آباجی در جوردیه مشهور می باشد»[۴] این ادعای آقای سمامی مانند ادعای آقای دکتر ستوده بنا به دلایل فوق صحیح به نظر نمی رسد. البته انتساب بنای مدرسه علمیه به سید هادی بزرگ را نمی توان انکار نمود، چرا که در آخوند محله که مقر زمستانی او بود مدرسه داشت

---

۱. مصراع یاد شده سال های متمادی در آنجا به چشم می خورد اما اخیراً هیچ اثری از آن مشهود نیست.

۲. از آستارا تا استار باد، ج ۳ص ۳۴.

۳. بزرگان رامسر، ص ۲۰۹.

۴. همان منبع.

وچنین شخصی با موقعیت ممتاز خود که در اغلب فصول سال در جواهر ده اقامت می نمود قطعاً دارای مدرسه وحوزه علمیه بود. این مسجد به همّت دو بانوی پرهیزگار که مادر ودو دختر بودند، بنا گردید. ما در نامش سیده فاطمه، عیال مرحوم میر عبدالباقی ودختر به نام سکینه آباجی، عیال عالم ومجتهد بزرگوار مرحوم سید هادی بن سید مرتضی (سید هادی دوم) بود ومسجد به نام او شهرت یافت. نقل می کنند که: آن دو، روزها با تحمل رنج فراوان، سنگ ها[1] را از فاصله ای نسبتاً دور از موضعی که «گرْج خانی»[2] می نامند به دوش کشیده ومی آوردند وسرانجام با تقبل همه مخارج وهزینه ها آن را تکمیل نمودند ومسجد یاد شده چنان محکم واستوار ساخته شد که گویی به تازگی آن را بنا کرده اند. این مسجد به طول ۱۷/۶۰ متر وبه عرض ۱۱/۶۰ متر است، وسعت داخل آن حدوداً دویست وچهار متر مربع است، با دیواری سنگی وقطور که بابروز سوانح وزمین لرزه های شدید کمترین روزنه یا شکافی در آن به وجود نیامده است. در گذشته نه چندان دور داخل وبیرون دیوار مسجد، گچ کاری شده بود اما امروزه هیچ اثری از آن مشاهده نمی شود وگچ ها فرو ریخته ودیوار را با کاهگل ماله کشی نمودند وبا آهک سفید کردند.

دو ردیف سرکش (حمال) در طول بنا است. هر ردیف بر سه ستون قطور «پُر کار» قدیمی از چوب راش استوار است. سرستون ها پرکار واز ستون ها جداست. سقف «واشان کشی»[3] می باشد. در وسط دیوار جنوبی مسجد، محراب قرار گرفته ودر سمت راست آن منبری چوبین ومشبک ونسبتاً بلند قرار دارد. این منبر از چوب آزاد است. منبر کوچک ومتحرّك، کمی بزرگتر از صندلی نیز در مسجد است وتاریخ ساخت سه سال جلوتر از بنای مسجد می باشد. ظاهراً از مسجدی دیگر بدانجا آورده شد. منبری است کنده کاری شده از چوب آزاد که روی دسته آن کلمات زیر به صورت برجسته، کنده کاری شده است: الله محمد علی فاطمه وحسن حسین عليهم السلام عمل محمد

---

۱. این سنگ ها از نوع آهکی بوده ودر گویش محلی آن را «گرج» می نامند.

۲. موضعی است واقع در حوالی سفید آبکش که سنگ های ساختمانی آن در منطقه از شهرت واهمیت خاصی برخوردار است ودر اغلب خانه های قدیمی ومساجد از آن سنگ استفاده شده است. فاصله آنجا تا مسجد حدوداً هزار وپانصد متر است.

۳. از آستارا تا استار باد، ص ۳۴.

حسن سنه ۱۲۹۴ .

پرده‌ای بلند از کنار محراب به شمال تا آخر مسجد آویخته شده ومسجد را به دو قسمت مردانه وزنانه از هم جدا می سازد. مطلبی که یاد آوری آن ضروری است ودر مساجد دیگر ایران کمتر می توان نظیر آن را یافت این است که: از در ورودی تا ستون های ردیف اول که عرض آن حدوداً چهار متر است، جزء مسجد نمی باشد واین به خاطر کسانی است که چون عذر شرعی دارند ونمی توانند وارد مسجد شوند برای شان مکان یاد شده را در نظر گرفتند تا آنان بتوانند در ایام سرد یا بارانی وارد آنجا شوند وبه سخنرانی ها وروضه خوانی ها گوش فرا دهند ویا در مراسم سینه زنی شرکت جویند.

۴ ـ مسجد آقا سید سعید

بنیانگذار این مسجد، آقا سید سعید بن محمد حسین بن سید رضی بن سید باقر بن سید نظام، از سادات پلاسیدی است که در قرن سیزدهم می زیسته است. این مسجد در سید محله (سادات محله امروزی) جواهرده، در ضلع جنوبی میدان قرارگرفته وبه نام اولین بنیانگذار آن نامیده شده وبه مسجد آقا سید سعید معروف است. گرچه از تاریخ بنای آن به طور دقیق اطلاعی در دست نیست اما آقای دکتر سید صدرالدین میر باقری فرزند مرحوم حجة الاسلام آقا سید محمد معروف به سید الواعظین، وصیت نامه آن مرحوم را در اختیار نگارنده گذارد که بر آن اساس تاریخ تقریبی مرگ آقا سید سعید ۱۲۶۹ یا ۱۲۷۰هـ. ق است وچون سید بیمار بود وقدرت نوشتن نداشت وصایای خودرا بیان نمود ومرحوم علینقی بن محمد حسین تنکابنی که از علمای آن زمان بود آن را نوشت. در ذیل این وصیت نامه چنین آمده است:

«مخفی نبوده تفصیلی که حقیر نوشته ام در ورقه، از لفظ مبارك آن جناب شنیدم در حال شعور بلکه حقیر در اکثر امور مکتوبه احراز ودقت کردم بخصوص در وقف فرمودند: نور چشم من! پیش از این وقف کردم. الآن به شما اخبار می کنم وعمل (خوانا نیست) وقفیت کردم حالا هم بجهت اطمینان شما صیغه وقف جاری می کنم وصیغه هم جاری فرمودند ووصایت وولایت امور مذکوره بتفصیل مذکور مفصّل فرمودند. حقیر در فقره کتب موقوفه ایشان اظهار کردم فرمودند: ولایت آنهم باحضرات است. تفصیل مذکور آنچه از ایشان شنیدم این است وانا العبد الآثم الفانی الجانی بن المرحوم محمد حسین علینقی التنکابنی» (مهر).

مرحوم آقا سید سعید چون فرزندی نداشت برادر خود مرحوم آقا سید ابو القاسم که به سن، از ایشان کوچکتر بود ونیز مرحوم شیخ صدرالدین محمد را وصی خویش قرار داد. در وصیت نامه یاد شده در این باره چنین آمده است: «وصی ووکیل ایشان جناب آشیخ سلمه الله تعالی وبرادر آقا، آقا سید ابوالقاسم است که آنچه نوشته شده است عمل کند از وقف وسایر امورات مکتوبه وبعد از آقا آشیخ مباشر امورات مرقومه مفوض است باولاد آقا سید ابو القاسم هرکدام که اولی والیق باشند بطناً بعد بطنٍ الی ماشاءالله والعیاذ بافرض انقراض باولاد همشیره ذکوراً بهرکدام که صالح تر باشند».

جمعی از علمای آن عصر نظیر مرحوم آقا میر عبدالباقی وبرادرش مرحوم آقا سید مرتضی و... به تاریخ ۱۲۷۰هـ. ق، این وصیت نامه را تأیید ومهر نمودند. ظاهراً فوت مرحوم آقا سید سعید در سنه ۱۲۷۰هـ. ق یا کمی جلوتر اتفاق افتاد، چرا که اجرای مفاد وصیت نامه طبق معمول در ایامی صورت می گیرد که وصیت کننده تازه از دنیا رفته باشد ودر مورد وصیت نامه یاد شده چنین به نظر می رسد که مورد اعتراض وراث قرار گرفته وچون وصیت کننده که خود از علما بود، شفاهاً وصایای خویش را بیان داشت، در صحت آن تردید حاصل گردید، از این رو از علمای آن زمان نظر خواهی شد وجملگی آن را مورد تأیید قرار دادند. مرحوم آقا سید سعید رقباتی از موقوفات خودرا به مسجدی که در جواهرده بنا کرده بود اختصاص داد ودر وصیت نامه نیز بدان اشاره کرد واین بیانگر آن است که مسجد، پیش از فوت آقا سید سعید به اتمام رسیده بود. بنابراین سابقه بنای آن به بیش از ۱۵۰ سال می رسد، اما تاریخ تولد آن سید بزرگوار اوایل قرن سیزدهم بوده است ومؤید آن تاریخ تولد برادر کهترش مرحوم آقا سید ابو القاسم به سال ۱۲۱۵ هـ. ق است.[1]

سقوط بهمن وانهدام مسجد

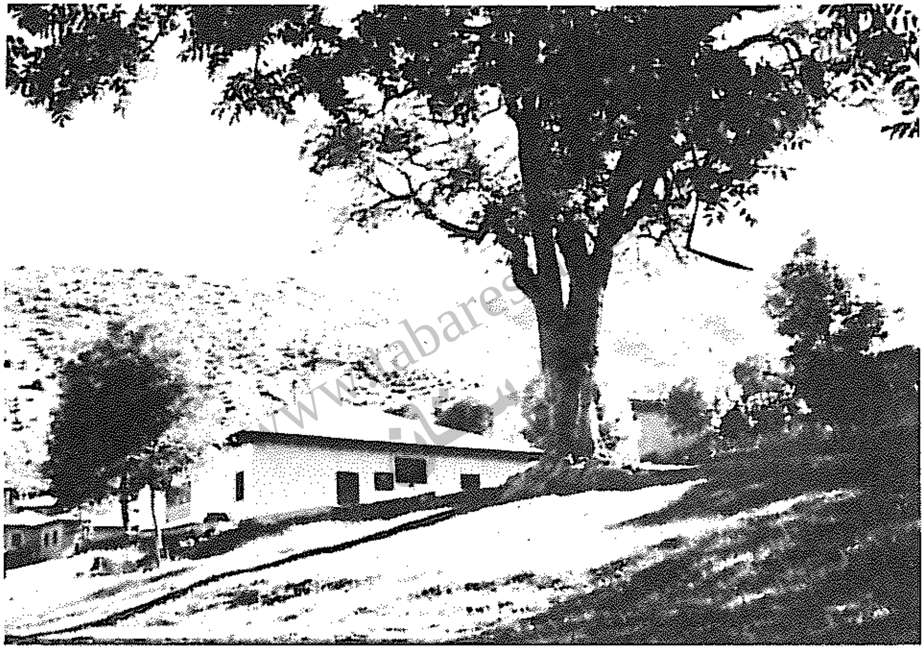
این مسجد دوبار دچار سانحه سقوط بهمن گردید وویران شد که بار اول در اواخر قرن سیزدهم بود ومرمت وباز سازی آن به دست مرحوم آیة الله آقا میرزا محمد باقر بن ملاّ عبدالرزاق نحوی (جد مادری نگارنده) انجام گرفت.[2]

---

۱. نگارنده در یک بیاض دعای خطی تاریخ تولد یاد شده را به خط مرحوم پدرش آقا سید محمد حسین مشاهده کرده است.

۲. مطلب یاد شده را حاجیه خدیجه خانم دختر مرحوم آیة الله آقا شیخ محمد حسین نارنج بنی ←

دومین سانحه سقوط بهمن در زمستان سال ۱۳۲۷ش رخ داد که بر اثر آن شمار زیادی از خانه ها ونیز مساجد دار الوداع، بازار وآقا سید سعید ویران گردید واز مسجد اخیر الذکر جز چهار دیوار نیمه خراب، چیزی باقی نماند. شرح سقوط این بهمن در بخش حوادث وسوانح جواهر ده خواهد آمد.



نمای خارجی مسجد آقا سید سعید

تجدید بنای مسجد

در تابستان سنه ۱۳۲۸ش به پایمردی وهمت مردی نیکوکار به نام مرحوم میرزا محمد خان امیری، پسر مرحوم سرتیپ افراسیاب خان به توصیهٔ مرحوم محمد حسین قاسم زاده نحوی (نواده مرحوم ملا عبدالرزاق نحوی) وبا تلاش ونظارت مرحوم حاج ابراهیم ابراهیمیان تجدید بنا شد. مرحوم میرزا محمد خان امیری تمام هزینه های بنای مسجد را خود متقبل گردید وحتی حاضر نشد در این باره از وی نام برده شود

← تنکابنی (خاله نگارنده) متولد به سال ۱۲۹۰ش برابر با ۱۳۳۰هـ.ق که اکنون در قید حیات است برایم بیان داشت.

(خدای رحمتش کناد)[1] دو یا سه ستون مسجد، قدیمی وبقیه تازه است.[2]

این مسجد مانند مساجد دیگر منطقه قسمت زنانه اش مجزا نیست وپرده ای بلند از کنار منبر تا دیوار شمالی آویخته شده وقسمت مردانه را از آن جدا می کند.

درازای مسجد ۱۴/۴۰ متر وپهنای آن ۱۰/۸۰ متر وکل مساحت داخل آن ۱۵۵/۵ متر مربع است.

میدان آقا سید سعید

مقابل مسجد، میدان وسیعی بود وتا میدان بزرگ امروزی امتداد داشت وبدان متصل بود اما بعداً به حریم آن تجاوز شد وفقط بخش کوچکی از آن باقی مانده ومنحصر به محوطه مسجد گردیده است وتک درخت زبان گنجشک (ون) به قطر ۱/۶۴ متر در آن خود نمایی می کند. درخت زبان گنجشک دیگری نیز در ضلع شرقی میدان وجود داشت که محیط آن ۴/۳۰ متر بود.[3] این درخت که زینت بخش میدان بود ومردم ساعاتی از روز را زیر سایه اش به استراحت می پرداختند، بنا به عللی که بر نگارنده نامعلوم است از میان رفت ومکان آن مبدل به جاده اتومبیل رو شد. درختی دیگر از همین نوع در ضلع شمالی جاده ومتصل به محوطه وراث مرحوم حاج هادی کاظمی باقامتی افراشته قرن هاست سایه افکنی می کند وحاکی از آن است که روزگاری حوالی واطراف آن در محدوده میدان قرارداشت، قطر این درخت ۱/۵۳ متر است وروزهای آفتابی تابستان، مردم زیر سایه اش می نشینند وسرگرم صحبت می شوند.

قبرستان متروکه

قبرستانی قدیمی در جنوب مسجد قرار دارد که متروکه است واز آن به عنوان پارکینگ اتومبیل استفاده می شود واین نهایت بی حرمتی نسبت به سادات وبزرگانی است که در آن مدفونند.

در فصل تابستان اغلب روزها نماز جماعت، در مسجد اقامه می شود وعصرها غالباً مجلس وعظ وروضه خانی برپاست. مسجد دارای آب لوله کشی وموتور مولد برق است. پیش از آن که آب جواهر ده لوله کشی شود چشمه ای در جلو میدان مسجد قرار

---

۱. یادداشت های نگارنده.

۲. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۳۳.

۳. همان منبع.

داشت وآب آن از چشمه های ارتفاعات جنوب غربی از طریق تنبوشه ها وکنگ های سفالین وبا هزینه وپایمردی افراد خیّر تأمین گردیده وجلو مسجد رها شده بود.

۵ ـ مسجد بازار

این مسجد در وسط بازار قدیم جواهر ده قرار دارد ومسجدی است مستطیل شکل وبا وسعتی اندك که بانی آن مرحوم حاج عباس بن کربلائی حسن ولد مشهدی عباسقلی است واز تاریخ اولین بنای آن حدوداً بیش از یک قرن ونیم می گذرد ومؤید آن، تاریخ در گذشت کربلائی حسن (پدر حاج عباس) می باشد که روی سنگ قبرش واقع در ضلع جنوب غربی درخت بزرگ زبان گنجشک قبرستان مسجد آدینه نوشته شده است وطبق این سنگ نبشته، سنه ۱۲۳۰ هـ.ق تاریخ فوت اوست. بنابراین محتمل است که مرحوم حاج عباس مقارن همین ایام یاچند سال بعد بنا کرده باشد العلم عند اللّه.

مسجد یاد شده در دورانی که مردم بیشتر اوقات سال در جواهرده می گذراندند وبازار از رونق خاصی برخوردار بود، اهمیت ویژه ای داشت ومورد استفاده بازاریان قرار می گرفت اما امروزه که این بازار متروکه است فقط در بعضی ایام تابستان مجالس روضه خوانی زنانه در آن برپا می شود. اما تازمانی که مرحوم کربلائی علی اسدیان ومرحوم حاج ولی مسگر در قید حیات بودند به همّت آنان مجالس روضه خوانی مردانه منعقد می گردید. این مسجد یک بار در اواخر قرن سیزدهم براثر ریزش بهمن فرو ریخت وتجدید بنا شد وباردیگر در زمستان سنه ۱۳۲۷ش بر اثر ریزش بهمن فقط چهار دیوار مسجد باقی ماند ودر تابستان سال بعد به همّت مرحوم حاج بابا کاظمی (نواده مرحوم حاج عباس) از نو ساخته شد وبنایی است از سنگ وگل وچوب با شیروانی حلبی ومنبر کوچک چوبینی در ضلع غربی محراب قرار دارد.

۶ ـ مسجد دار الوداع

مسجدی است در غرب جواهرده کمی بالاتر از «اوشیان سر» که در دامنه کوه ودر کنار راه، در زمینی شیب دار قرار گرفته است. پیش از آن که در این موضع مسجد بنا شود، تخته سنگی نسبتاً بزرگ در آنجا بود که شب ها چراغی روشن روی آن می نهادند ویقیناً این عمل به خاطر اعتقاد مردم بدان مکان بود ونظایر آن در گوشه وکنار سواحل جنوبی دریای خزر فراوان به چشم می خورد.

نگارنده به یاد دارد که در کنار درخت بزرگ مزار زکی محله وآقا دار واقع در حد فاصل دریا وزکی محله، شب ها چراغ روشن می کردند ونیز در منتهی الیه تنگدره کمی بالاتر از منزل آقای کبیر هاشمی، موضعی است که هنوز هم شب ها در آنجا فانوس روشن می کنند. باعقاید مردم که نمی شود کاری کرد. شهرت دارالوداع از این جهت بود که زائرانی که عازم مشهد مقدس، عتبات عالیات ومکه معظمه بودند تا آنجا بدرقه می شدند، چاووش خوان جلوتر از همه حرکت می کرد وبا صدای دلنشین ابیاتی به مناسبت حال می خواند وبقیه با فرستادن صلوات اورا تشویق به خواندن می کردند. مرحوم مشهدی حسن زرگر ومشهدی قاسم از چاووش خوانان معروف بودندکه‌باآهنگ دلنواز چاووشی می خواندند. بعدها مردی به نام مشهدی محمد مسگر، بنایی کوچک از سنگ وگل وچوب به عنوان «تکیه» ساخت ومردم در آنجا مجالس روضه خوانی برپا می کردند ودر ایام محرم وصفر به مرثیه خوانی وسینه زنی می پرداختند. این بنا در زمستان سنه ۱۳۲۷ ش به دنبال سقوط بهمن ویران گردید. سال بعد با مساعدت وهمّت مردم تجدید بنا شده ودر قسمت شمالی، ایوانی کوچک بر آن افزوده گشت وعنوان مسجد به خود گرفت وبه «مسجد دار الوداع» شهرت یافت وتا زمانی که مرحوم آقا میرزا حسین جلالی، روضه خوان معروف در قید حیات بود در فصل تابستان نماز جماعت در آن برپا می شد ونیز به همّت مرحوم کربلائی علی اسدیان وحاج ولی مسگر، مجالس روضه خوانی منعقد می گردید. این رسم هنوز منسوخ نشده وهر ساله چندین مجلس در آنجا بر پا می شود.

در سال های اخیر دار الوداع توسعه یافت وبر قسمت جنوبی آن افزوده شد.

۷ ـ مسجد تنگدره

مسجدی است قدیمی باوسعتی کم اما بزرگتر از مسجد «واجب الاحترام» که در غرب رودخانه سفید آبکش ودر قسمت جلگه ای دامنه شرقی تپه «دیک سر» جواهرده قرار گرفته است وپیرامون آن محوطه ای وسیع می باشد وقبوری چند در قسمت مقابل در ورودی که به طرف شمال گشوده می شود، به چشم می خورد. این قبور متعلق به سال ها قبل بوده وبه تازگی کسی در آنجا به خاك سپرده نشد وقبرستانی متروکه می باشد.

حدوداً سی سال قبل مرحوم سید ابراهیم بنی هاشمیان باهمیاری مردم محوطه مسجد را با بلوك وسیمان محصور کرد ومساحت زیادی بر این محوطه افزود. این عمل

آن مرحوم در خور تحسین است ویکی از کارهای به یاد ماندنی او می باشد وگرنه از سوی زمین خواران بلعیده می شد.

بنای مسجد از سنگ وگل وچوب با شیروانی حلبی است. در چند سال اخیر مردم محل سمت شرقی آن را بی آن که دیوار برداشته شود توسعه دادند تا قسمت زنانه مسجد باشد واز تحتانی آن به عنوان آبدار خانه استفاده شود.

این مسجد که در مجاورت تنگدره جواهر ده قرار دارد، ظاهراً مردم تنگدره آن رابنا کرده اند واز قدیم به مسجد تنگدره معروف است اما از زمان وتاریخ بنای آن اطلاعی در دست نیست. می گویند بخشی از اراضی زراعی وباغ های مرکبات شاه منصور محله، طالش محله فتوك وتنگدره رامسر از موقوفات این مسجد است.

۸ ـ مسجد کهنه تنگدره

مسجد بسیار کوچکی است در دامنه کوه «وَژك» کمی بالاتر از دره ای که رودخانه از آن می گذرد. تپه «دیگه سر» و«شیخان آب ور» که چشمه اش معروف است، روبروی آن قرار گرفته است. در فاصله چندین متری غرب مسجد، آبادی کوچک واقع است وفرزندان مرحوم اسماعیل پسر قاسمعلی در آنجا مقیم اند. چشمه ای زلال وگوارا در ضلع شمال غربی مسجد از زمین می جوشد وآب آن به طرف رودخانه سرازیر است.

مسجد در مکانی نسبتاً شیب دار قرار دارد ودر ضلع شرقی آن قبرستان کوچک قدیمی است وآثار چندین قبر مشهود است که متعلق به سال ها قبل می باشد. امروزه قبرستان متروکه است وکسی در آن دفن نمی شود.

حدوداً چهل سال قبل در دامنه شمالی تپه دیکه سر، در حدّ فاصل میان تپه ورودخانه چندین خانوار زندگی می کردند ونگارنده آن را به یاد دارد اما اکنون اثری از آن خانه ها نیست ومبدل به باغ فندق گردیده ومتعلق به آقایان اتابکی هاست.

طول داخل مسجد چهارمتر وعرض آن نیز چهار متر است ودر سالهای اخیر بر وسعت آن در سمت شمالی به مقدار خیلی کم افزوده شد سابقاً درورودی آن به طرف شمال بود اما پس از توسعه آن، در ورودی به طرف غرب است.

صندوقی چوبین روی قبری موهوم نهاده شده ومنبری کوچک (شبیه صندلی) در گوشه مسجد قرار دارد. مردم وجوه نذری خودرا روی صندوق می نهند وپیر زنی که متولی آنجا است آن را برای خود بر می دارد وامرار معاش می نماید.

تابستان ها اغلب روزها مجالس روضه زنانه در آنجا منعقد است. مردم منطقه آنجارا بقعه وآستانه می پندارند اما به نظر می رسد که مسجد باشد نه بقعه وآستانه. نگارنده که در عنفوان جوانی در این باره پیوسته به تحقیق وپرس وجو می پرداخت در یکی از روزهای تابستان ۱۳۳۲ش همراه جمعی از علما وشخصیت های منطقه به عزم گردش وصرف ناهار به آنجا رفت وساعاتی از روز را در خدمت این بزرگان گذراند اتفاقاً از مرحوم آقا توکل رامسری، که مردی کهنسال ویکی از معاریف تنگدره بود، در این باره سؤال شد. علت سؤال هم این بود که اگر مسجد باشد از لحاظ شرعی ورود اشخاص جنب یا حایض بدانجا ممنوع است وگناه محسوب می شود.

مرحوم آقا توکل در جواب اظهار داشت که: اینجا مسجد است وتاچند سال قبل معروف به مسجد کهنه تنگدره بود ودر سال‌های اخیر به بقعه امامزاده شهرت یافت واین صندوقی که مشاهده می شود سابقاً نبود.

این موضوع به بوته فراموشی سپرده شد تا آن که در تابستان ۱۳۷۱ خورشیدی که گذارم به آنجا افتاد از متولی آنجا که پیر زن کهنسالی است وبه مادر لیلا شهرت دارد در باره امامزاده سؤال کردم، وی در پاسخ اظهار داشت: شوهرم مرحوم مشهدی اسماعیل حدوداً شصت سال قبل در یک روز سرد پائیزی که برف سنگینی روی زمین نشسته بود از خانه اش که در آن نزدیکی بود، به این مکان (مسجد کهنه تنگدره) رفت ومشاهده کرد که وزش باد تند ونشستن برف سنگین جز چهار دیوار چیزی از مسجد را باقی نگذارد همین که قدم به درون نهاد دید که بانویی نقاب دار کودك خرد سالی سبز پوش را در آغوش گرفته وروی منبر نشسته است واز سوزش سرما می نالد. مشهدی اسماعیل بهت زده به این مادر وفرزند نگاه می کرد وقدرت تکلم از وی سلب شده بود، ناگهان آن زن خطاب به او گفت: «چرا به فکر ما نیستی آیا سزاوار است سرپناه ما اینگونه خراب شود وما از سوز سرما وبرف وباران در عذاب باشیم، برو از مرحوم سلطان (یکی از خوانین تنگدره) استمداد کن واین سر روضه مارا باز سازی کن» با پایان یافتن سخن این زن ناگهان مشهدی اسماعیل به خود آمد ودید از کودك ومادرش، که لحظاتی قبل از سوز سرما می نالید هیچ اثری نیست.

مشهدی اسماعیل این راز را باکسی در میان نگذارد ونزد مرحوم سلطان رفت وپیام زن را به او رساند اما او که فرد عاقلی بود زیر بار نرفت ودانست که مشهدی اسماعیل

گفته هایش پایه واساسی ندارد. به هر حال مشهدی اسماعیل خود رأساً اقدام به بازسازی نموده وصندوقی تهیه کرد ودر آنجا نهاد واز آن به بعد افراد ساده لوح برای امامزاده ای که بر پایه ذهنیات مشهدی اسماعیل به وجود آمده بود نذر می کنند ووجوه آن را روی صندوق می نهند وهنوز هم هستند مردمی که وجوه نذری خودرا روی صندوق می گذارند واکنون قضاوت بر عهده خوانندگان است واللّه اعلم بحقائق الأمور.

بقاع متبرکه

در شهرستان رامسر ونواحی مجاور بیش از چهل بقعه هست که اغلب آنها مورد احترام مردم بوده وزائران زیادی بر پایه ارادت خاص آنان به خاندان عصمت وطهارت بدانسو کشانده می شوند. هرچنداز شرح حال اغلب کسانی که این بقاع منتسب به آنهاست بی خبریم واز چگونگی زندگی شان اطلاع نداریم اما این عدم اطلاع دلیلی بر انکار آنان نمی تواند باشد. گرچه می توان وجود درختان قطور وکهنسال سر به فلک کشیده در کنار بعضی از این بقاع را که قرنها از عمر آنها می گذرد، اماره ای بر وجود تاریخی شان دانست اما رهگشای شناسایی صاحبان این بقاع نیست. چیزی که هست جنگها وگریزها، تواریهای علویان که لحظه ای از تعقیب وشکنجه خلفای جور وستم وحکام وامرای خون آشام به ویژه خلفای آل عباس ایمن نبودند، سبب گردید که این بی پناهان به دامنه های سراسر پوشیده از جنگل های شمال البرز که مطمئن ترین جان پناه طبیعی به شمار می آید روی آورند.

درختان سر به فلک کشیده جنگل از یکسو ودریای نیلگون خزر از سوی دیگر، باریکه ساحلی ودامنه شمالی البرز را به صورت یگانه نقطه امید علویان آواره در آورده وآوازه میهمان نوازی، اخلاص، صمیمیت، دوستی وارادت مردم این نواحی به سادات وعلویان، آنان را با قلبی آکنده از امید به زندگی به آنسو کشاند.

این ستمدیدگان بی پناه وبی گناه که از هر سو خودرا در تنگنا وتعقیب مأموران حکومتی می دیدند، از سرزمین حجاز کوچ کرده وبه گمان این که ایران جایگاه امنی برای ایشان هست، ترك یار ودیار می گفتند وبه این سرزمین می آمدند اما بعد از ورود بدینجا در می یافتند که ایمن نیستند ومأموران سایه وار آنان را دنبال می کنند، از این رو آواره جنگل وکوهستان شدند تا از دسترسشان دور بمانند وبسیاری از آنان که هیچگونه

داعیه قدرت طلبی نداشتند به زندگی ساده خود ادامه دادند تا آنکه از دنیا رفتند وشمار کمی از ایشان قیام کردند وعلیه خلفای عباسی وحکام دست نشانده شان شوریدند وبه حکومت رسیدند. در عهد سادات کیایی ملا طی که حکومت شان بر ولایات بیه پیش، گرجیان وتنکابن حدوداً دو قرن دوام یافت، اغلب این سادات اعم از کسانی که به مرگ طبیعی از دنیا رفتند ویا در میدانهای نبرد به قتل آمدند در هر کجا که مدفون شدند، بقعه ای بر قبورشان بنا نهادند از این رو نمی توان منکر وجود خارجی صاحبان قبور وبقاع متبرکه شد.

بقاع متبرکه شهرستان رامسر را می توان به دو دسته تقسیم نمود: دسته اول بقاعی هستند که در نواحی جلگه قرار دارند ودسته دوم در مناطق کوهستانی اعم از جنگلی وغیر جنگلی نظیر بنشکی، چاك، اشکورات، وروستاهای اطراف جواهرده، جنت رودبار، پتک، جنگ سرا و... واقع اند که نام هریک باذکر نام محله یا قریه ای که بقعه در آن قرار دارد در این کتاب آمده است. البته این آغاز کار است امید می رود در آینده محققان وکسانی که علاقمند به ادامه این راه هستند بتوانند با مطالعاتی عمیق وتحقیقاتی دقیق وتلاشی بی وقفه این راه را به پایان برسانند واین بقاع را بشناسانند. انشاءالله.

اسامی بقاع متبرکه شهرستان رامسر

۱ و ۲ ـ بقعه آقا سید محمد وبقعه سیده فاطمه واقع در طالش محله فتوك رامسر (هردو بقعه در مجاورت یکدیگر قرار دارند)

۳ ـ بقعه آقا سید محمد واقع در اشکونه کوه

۴ ـ بقعه آقا سید حسن وسید حسین واقع در لپاسر

۵ ـ بقعه آقا سید محمد وسید کیا واقع در برشی

۶ ـ بقعه آقا سید علی واقع در سادات محله رامسر (معروف به آقا پلاسید)

۷ ـ بقعه بی بی سکینه واقع در رمک رامسر (حد فاصل خیابان کاشانی وکوی تعاونی).

۸ ـ بقعه سید فاطمه واقع در شاه منصور محله

۹ ـ بقعه آقا سید ابو القاسم واقع در دریا پشته

۱۰ ـ بقعه سید ابو الحسن واقع در توساسان

۱۱ ـ بقعه آقا سید اسماعیل واقع در ضلع جنوبی هتل بزرگ (در سنه ۱۳۱۲ ش

به دستور پهلوی اول ویران نمودند).

۱۲ـ بقعه آقا سید تراب واقع در رمک
۱۳ـ بقعه آقا سید محمد واقع در پتک
۱۴ـ بقعه سیده فاطمه واقع در پتک
۱۵ـ بقعه آقا سید محمد واقع در رومک رامسر (گاورمک)
۱۶ـ بقعه سیده فاطمه واقع در واچکلایه
۱۷ـ بقعه آقا سید خرم کیا واقع در تنگدره
۱۸ـ بقعه آقا جهان قلی بیک واقع در تنگدره
۱۹ـ بقعه سید محمد واقع در کوزه گر محله
۲۰ـ بقعه سید محمد واقع در پس کلایه واچکلایه
۲۱ـ بقعه آقا سید جلال واقع در بامسی
۲۲ـ بقعه آقا سید فضل وسید فاضل واقع در زرودك جواهر ده
۲۳ـ بقعه آقا سید محمد باقر واقع در میانلات
۲۴ـ بقعه سید محمد واقع در لمتر
۲۵ـ بقعه چهل شهید واقع در چهل شهید
۲۶ـ بقعه آقا سید محمد واقع در گالش محله
۲۷ـ بقعه آقا سید میر ملک واقع در روجا رامسر (راجوب)
۲۸ـ بقعه آقا سید حسن واقع در چاك
۲۹ـ بقعة آقا سید عباس واقع در شستا
۳۰ـ بقعه آقا رستم واقع در چشت کوه
۳۱ـ بقعه آقا رستم واقع در رستم سر جواهر ده
۳۲ـ بقعه آقا سید یحیی واقع در قله سماموس
۳۳ـ بقعه سیده زلال واقع در کرد محله
۳۴ـ بقعه ای واقع در تنیجان جنت رودبار
۳۵ـ بقعه سیده سکینه واقع در بُکاته کتالم
۳۶ـ بقعه آقا سید ابو الحسن واقع در نمک دره
۳۷ـ بقعه سید ابراهیم واقع در بنیشکی

۳۸ـ بقعه سید هاشم وسیده فاطمه واقع در آغورکی
۳۹ـ بقعه سید محمد واقع در نیاسته
۴۰ـ بقعه سید حسین واقع در نارنه اشکور
۴۱ـ بقعه ملک محمد سبز پوش واقع در تُمُل اشکور
۴۲ـ بقعه قدمگاه مولی معروف به شاه سفید کوه واقع در بالای قله کوه بلور (اطراف آن گورستانی است قدیمی ومسلط بر اراضی تنکابن)[1].
۴۳ـ بقعه آقا سید برهان واقع در میج اشکور
۴۴ـ بقعه آقا سید طیّب قاسم واقع در کیت اشکور
۴۵ـ بقعه پیر بشیر واقع در یازن اشکور
۴۶ـ بقعه سید اسماعیل واقع در جنگ سرا

بقعه طالش محله فتوک

در طالش محله فتوك قبرستانی است که در آن دو بقعه قرار گرفته است یکی از آن دو بقعه آقا سید محمد، که در وسط قبرستان ودیگری بقعه سیده فاطمه، در گوشه شمال غربی قبرستان قرار دارد. آقای دکتر منوچهر ستوده بقعه آقا سید محمد را این گونه شرح می دهد: «بنائی است زگالی[2] با چهار ایوان در چهار طرف، صندوقی ساده چوبین در وسط بناست. در ورودی قاب بندی ونگار اصلی آن بدین شکل است:

آیات واحادیث واشعاری به ترتیب زیر بر آن حک شده است: بر سر پاسار اول لنگه سمت راست: «بسم اللّه الرحمن الرحیم» بر پاسار اول: «إنّا فتحنا لک فتحاً مبیناً» بر پاسار دوم: «انا مدینة العلم وعليّ بابها».

---

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۲، ص ۴۱۴.

۲. زگالی: به فتح زاء بنایی است که دیوار آن از چوب است یعنی در فواصل معین چوب های قطور عمودی در زمین قرار می دهند وروی آنها را از خارج وداخل چوب هایی به قطر هفت هشت سانتیمتر یانازکتر به درازای دو الی سه متر می کوبند وفاصله این چوب ها را با گل پر می کنند واز خارج وداخل جدار بنارا گل مالی می کنند (از آستارا تا استار باد، ج ۲، ص ۷۱).

بر بائوی سمت راست:[1] اول دفتر به نام ایزد دانا صانع پروردگار حی توانا این مشهد ...»

بربائوی سمت چپ: «امید عفو نباشد ...» بر پاسار اول لنگه سمت چپ: «ناد علیاً مظهر العجائب تجده ...» بر پاسار دوم لنگه سمت چپ «عونا لك في النوائب كل همٍّ وغمٍّ سينجلي» بر بائوی سمت چپ: «بعظمتك يا الله بنبوّتك يا محمد بو لايتك ياعلي» بالای دماغه در کنده کاری ظریف وپرکاری است»[2]

سنگ قبری قدیمی

در قبرستان یاد شده سنگ قبر مرمرین کوچکی هست که متعلّق به اوایل قرن هشتم هجری قمری می باشد وعبارات زیر در آن حک شده است: «وفات مرحومه فاطمه بنت مرحوم ملا کاظم «۷۲۱». برحاشیه سمت راست: «یارب ثواب فاتحه بر روح او رسان». برحاشیه سمت چپ: «خوانند فاتحه زکلام مجید تو».

نشانه ها: مهر وتسبیح وآفتابه.

این سنگ بر اثر گذشت روزگار سالها زیر گل ولای پنهان بود واخیراً در حین حفر قبر مرحوم حاج جواد بهره مند از دل خاك بیرون کشیده شد وخادم مسجد (آقای کربلائی علی فتوکیان) از بیم دستبرد، از آن در جای امنی نگهداری می کند.

بقعه سیده فاطمه شاه منصور محله

بقعه ای است که در کرانه غربی ترکرود ودر کنار جاده اسفالته طالش محله فتوك قرار دارد وشاه منصور محله درجنوب وجنوب غربی بقعه غربی یاد شده واقع است. بنای قبلی آن زگالی بود اما به تازگی آن را برچیدند وتجدید بنا کردند اما نیمه تمام است. اطراف بقعه، قبرستان است وفقط مردگان محل در آن دفن می شوند ومسجدی نوساز به نام «مسجد قدس» در ضلع شمالی هست که از تاریخ بنای آن حدوداً بیست وپنج سال می گذرد داخل بقعه صندوقی چوبین ساده قرار دارد که دارای ارزش تاریخی نیست.

---

۱. بائو یا باهو: دو چوب عمودی است که در دو طرف لنگه در قرار می گیرد. (لغت نامه دهخدا ذیل واژه پاسار).

۲. از آستارا تا استارباد، ج ۳،صص۲۹-۳۰.

بقعه بی بی سکینه

این بقعه در وسط اراضی رود پشت ودر شمال طالش محله رمک واقع است وخیابان اسفالته از جنوب آن می گذرد. بنایی است از سنگ وگل وچوب با شیروانی حلبی ومساحت داخل آن ۳×۳ متر مربع می باشد هر چهار طرف بقعه ایوان است. ایوان های شرقی وشمالی به عرض دو متر وایوان های غربی وجنوبی به عرض یک متر می باشد. در ورودی به سمت مشرق بازی می شود اطراف بقعه قبرستان است ومردگان رمک وابریشم محله در آنجا دفن می گردند.

بقعه یاد شده مورد احترام است ومردم وجوه نذری خود را در آن می نهند.

بقعه اشکونه کوه

بقعه ای است واقع در حاشیه شمالی جاده جواهر ده ونوساز است وبه نام بقعه «آقا سید محمد» شهرت دارد. قبرستانی نسبتاً بزرگ در آنجا هست ومردگان محلات مجاور ورضی محله ونارنج بن در آن به خاك سپرده می شوند. سابقاً بنای بقعه، زگالی بود اما اخیراً تجدید بنا شده وگنبدی کوچک به رنگ سبز، روی آن به چشم می خورد. در ورودی به شمال گشوده می شود وصندوقی چوبین در آن قرار دارد. سه طرف بقعه ایوان به عرض یک متر است.

دو اصله درخت تناور «وَن»، یکی به قطر «۱/۳۰ سانتیمتر» در شمال شرقی بقعه ودیگری به قطر «۱/۵۶سانتیمتر» در ضلع جنوب غربی مسجد (هردو اصله درخت در وسط قبرستان است) قرار دارد.

بقعه سید خرم کیا در تنگدره

سید خرم کیا، ظاهراً ازسادات کیائی ملاطی است وبقعه اش در تنگدره قرار گرفته وزگالی باشیروانی حلبی می باشد، ایوانی دارد به عرض یک متر ودر ورودی آن به سمت مشرق گشوده می شود، به استثنای طرف مغرب، در سه طرف آن ایوانی است به عرض یک متر. اطراف بقعه به ویژه سمت مشرق آن قبرستانی بزرگ بود اما خیابان تنگدره آن را به دو نیم قسمت کرد که بخش اعظم آن مبدل به فضای آموزشی شد ومدرسه ابتدایی در آن بنا گردید. صندوقی چوبین روی قبر نهاده شده وارزش تاریخی ندارد.

بقعه آقا پلاسید

این بقعه در سادات محله رامسر در وسط قبرستانی نسبتاً بزرگ قرار گرفته است. سابقاً بقعه دارای بارو بود ودر بیرون از بارو مدرسه علمیه وجود داشت وقبرستان کوچکی نیز به چشم می خورد. بنای بقعه نوساز است وفقط در ورودی آن متعلق به قرن هشتم هجری قمری است یعنی ۲۰۵ سال قبل از فوت آقا پلاسید ساخته شد وظاهراً مربوط به بقعه وامامزاده ای بوده است که در بقعه آقاپلا سید نصب شد. این در، دو لنگه است ودرازای هر لنگه ۱۶۲ وپهنای آن ۴۵ سانتیمتر می باشد وبربائو وپارساها وتنکه های در [۱] کنده کاری واسلیمی های [۲] بسیار زیباست. عباراتی به ترتیب زیر بر این در باقی مانده است: بر تنکه بالای لنگه سمت چپ: «اللّه مفتّح الأبواب»، بر پاسار وسط لنگه سمت راست: «هذا من عمل استاد حسین»، بر پاسار وسط لنگه سمت چپ: «ابن حاجی تنهجانی تحریراً فی سنة ست واربعین وسبعمایه» [۳].

صندوق بقعه

صندوقی بسیار نفیس روی قبر این سید بزرگوار قرار داشت وتا بیست سال قبل همچنان در بقعه باقی بود اما به دستور هیأت امنای وقت بدین بهانه که صندوق کهنه ودر حال از بین رفتن است، از روی قبر برداشته شد وآن قسمت را که عباراتی روی آن کنده کاری شده بود از بقیه جدا کرده وروی نرده ای که دور قبر کشیده بودند نهاده شد وآنچه که از صندوق باقی مانده بود بر اثر بی توجهی از بین رفت.

صندوقی بود به درازای ۱۸۰ وپهنای ۹۸ وبلندی ۷۳ سانتیمتر مرقد پلاسید را پوشانده بود. این عبارات باخط ثلث توانا بر قسمتی از صندوق که باقی مانده است به چشم می خورد:

«وقع هذا العمل بالامیر والاشاره من اعظم الخواتین عظمة بنت شاه کاوس. ابتدا

---

۱. پاسار: تخته ای را گویند که میان تنکه ها فاصله شود لغت نامه دهخدا ذیل واژه پاسار. در گویش محلی رامسر پاسار را «قاب» نامند. تنکه به ضم تاء ونون تخته پهنی است که میان بائو وپارسا قرارگیرد. (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه تنکه).

۲. اسلیمی: از طرح های اساسی وقراردادی هنرهای تزیینی ایرانی مرکب از پیچ وخم های متعدد که انواع مختلف آن با شباهت به عناصر طبیعت مشخص می گردد. (فرهنگ معین، ج ۱، ص ۲۷۳).

۳. از آستارا تا آستار باد، ج۳، صص ۳۶-۳۵بارفع بعضی اشتباهات.

دعا (کذا) خلدت ایام عصمتها نیلاً لثواب اللّه وطلباً لمرضاة ربها تاریخها سنة احدی وخمسین وتسعمایه (=۹۵۱) کتبه حسین بن عباس. زیر این کتیبه عبارت وآیات زیر خوانده می شود: عمل استاد ابراهیم بن استاد الاجل تنکابنی. بسم اللّه الرحمن الرحیم نصر من اللّه وفتح قریب».[۱]

بقعه شاه سفید کوه

بقعه ای است به نام قدمگاه مولی که در بالای قله کوه بلور، نزدیک گردنه میان کوه، سر راه میج به لاکتراشان قرار دارد وباتیرهای قطور وچوب ساخته شده است. می گویند سابقه این بنا به هشتصد سال می رسد. روزهای جمعه وایام متبرك به قصد زیارت در این بقعه جمع می شوند وگاو وگوسفند قربانی می کنند.[۲]

بقعه امامزاده سید اسماعیل در جنگ سرا

این بقعه در ضلع شمالی جنگ سرا واقع شده ووصل به آن می باشد وچشم اندازی زیبا دارد، چه از یک طرف منظرهٔ زیبا ودلگشای آبهای نیلگون دریای خزر واز طرف دیگر مناظر دل انگیز لَی کلام، کوه ایلمیلی (غرب ایلمیلی) وارتفاعات جنوبی، جلوهٔ خاصی بدان بخشیده اند. بنای بقعه زگالی با شیروانی حلبی است ومساحت داخل آن ۴×۴ متر می باشد. اطراف آن ایوانی به عرض یک متر ودر ورودی آن در جانب شمالی است. انباری بلوکی در ضلع جنوب شرقی بقعه قراردارد. صندوقی چوبین در داخل بقعه نهاده شده ومردم وجوه نذری خود را روی آن می نهند. یک اصله درخت بلند مازو در ضلع شمال شرقی بعقه در آنجا سایه افکنده است وقطر آن حکایت از کهنسال بودنش دارد. محیط آن ۴/۵ و قطرش ۱/۶۳ متر می‌باشد.

---

۱. از آستارا تا استار باد،ج۳، صص ۳۶-۳۵بارفع بعضی اشتباهات.

۲. همان منبع.

غارهای رامسر

غار بام بامه

این غار در فاصله دویست متری سمت شمالی دامنه کوه قلعه بند ودر ضلع جنوب غربی رمک قرار دارد واز قدیم به بام بامه معروف است.آقای عبدالله کاکوان در مکتوبی خاطرات رفتن به این غار را چنین می نگارد: برحسب اوامر سرور عظیم الشأن جناب آقای سید محمد تقی سجادی دامت برکاته خاطرات رفتن به غار بام بامه را می نگارم. «از پای کوه پارنسا[1] ۲۰۰ متر در دامنه کوه سمت شمال غاری پیداست که از قدیم به نام بام بامه معروف است. به نظر حقیر چون اگر سنگی از بالا به درون غار پرتاب کنی صدای بام بام سر می دهد. فکر می کنم به همین علت بام بامه گذاشته اند. در سال ۱۳۳۲ ش که عنفوان جوانیم بود وسبکبال بودم، به اتفاق آقای یدالله کاکویی ودامادش علی اکبر کاکویی رمکی، تصمیم گرفتیم به سوی غار رویم ومن به امید خدا داخل غار شوم. آقایان قبول کردند. وسایل از قبیل ریسمان، چاقو وچراغ قوه دستی گرفتیم وحرکت کردیم. من تا آنروز غار را ندیده واطلاعی از آن نداشتم اما تصمیم جدّی گرفته بودم که بروم واز قدیم شایع بود که در داخل غار تابوتی است وزیر آن کتابی ارزشمند قرار دارد...

بعد از آنکه به غار رسیدیم دیدیم سوراخی به شکل مثلث در مقابل، قرار دارد وداخل آن پیدا نیست. ریسمان را به کمر بستم. از پشت وارد غار شدم وتوانستم تا سی متر به درون آن بروم. تا اینجای غار را با قرار دادن پاها روی دیوار رفتم اما از آن جا به بعد حس کردم که دیگر پاهایم به دیوار غار نمی رسد ودریافتم که این قسمت وسیع تر از دهانه غار است آنگاه برایم معلوم شد که کسانیکه وارد غار شدند از اینجا نتوانستند پایین تر بروند. قسمت پایین تاریک بود وته چاه نامعلوم. از آنجا با صدای بلند به آقای یدالله، که دردهانه غار یک سر ریسمان را محکم نگه می داشت تا نیفتم گفتم: ریسمان را نگه دار وآهسته آهسته رها کن. بیشتر نگرانی من از آن جهت بود که مبادا در غار گاز وجود داشته باشد اما بوئی را استشمام نکردم وبرای تنفس مشکلی ایجاد نمی کرد. بعد از ۲۰ الی ۲۵ متر به قعر غار رسیدم. حالم عادی بود ووحشتی نداشتم اما موقعی که پایم به زمین رسید به خاطر شیب زیاد زمین نتوانستم سرپا بایستم قدری دچار ترس

---

۱. کوهی است پوشیده از درختان جنگلی واقع در جنوب هتل رامسر.

ووحشت شدم البته ترس من بیشتر از این جهت بود که چراغ دستی ام اتصالی داشت وخاموش وروشن می شد.

در هر حال سرپا ایستادم نور چراغ قوه تا شعاع پنج متر را روشن می کرد به نظرم آمد سردری است از سنگ مرمر صاف روغنی ومقدار زیادی سنگ مرمر به شکل کله قند ولی درازتر روی زمین افتاده است هرچه فکر کردم عقلم به جایی نرسید. از سردر وارد شدم وریسمان را از کمرم باز کردم. دیدم میدانی نسبتاً وسیع درمقابلم قرار دارد که وانت بایک فرمان می تواند دور بزند. ارتفاع سقف در حدود ۱۰ الی ۱۲ متر بود، هوا به اندازه کافی وجود داشت وبه راحتی می شد تنفس کرد ودر سرتا سر سقف قندیلهای بزرگ وکوچک به شکل چهل چراغ آویزان بود وبعضی از آنها همچون چوب سیگار دارای سوراخ بود. در گوشه ای مقداری آب داشت. اول باپیژامه خود امتحان کردم که مبادا اسید باشد اما دیدم آب است. کله حیوانی را دیدم به صورت فسیل، چسبیده به سنگ بود. خواستم آن را بردارم ولی ریز ریز شد، فکر کردم حیوانی از قبیل روباه یا شغال افتاده ومرده است. دور زدم ستونی از سنگ مرمر عالی، صاف وبراق مثل درخت ریشه دوانده وبه سقف چسبیده است. قدری بیشتر کاوش کردم دیدم در ارتفاع دو متر بالاتر از کف سوراخی پیداست. دو متر بیشتر می شد رفت چون مثل لوله تفنگ تنگ شد. مقداری سنگ برداشتم آمدم دم غار، نتیجه آنکه چیزی جز مقداری سنگ در غار وجود نداشت وقتی که دم غار آمدم دوستان از دیر کردنم نگران شده بودند هرچه مرا صدا می کردند جوابی نمی شنیدند. خلاصه در بازگشت از پائین غار باید تاحدود ۲۰ متر با بازو آمد ودر حدود سه الی چهار متر انحراف دارد مثل چاه نیست که بتوان با ریسمان کشید. بعضی از دوستان سنگها را برای آزمایش به تهران بردند معلوم شد چون کوه آهکی وگوگردی است، آب به مرور قندیل بست. این بود ماجرای رفتن به غار بام بامه وداستانی از غار پیمایی من. عبدالله کاکوان ۱۰/۸/۱۳۷۰ش.»

غار شب پره چال یا غار نادر[1]

این غار در خیابان شهید بهشتی رامسر، کوچه روبروی مسجد صفا در حوالی منزل مرحوم مجد ابکائی واقع است. می گویند سُمجی است قدیمی به شکل غار که به

---

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۳،صص۳۰ـ ۳۱.

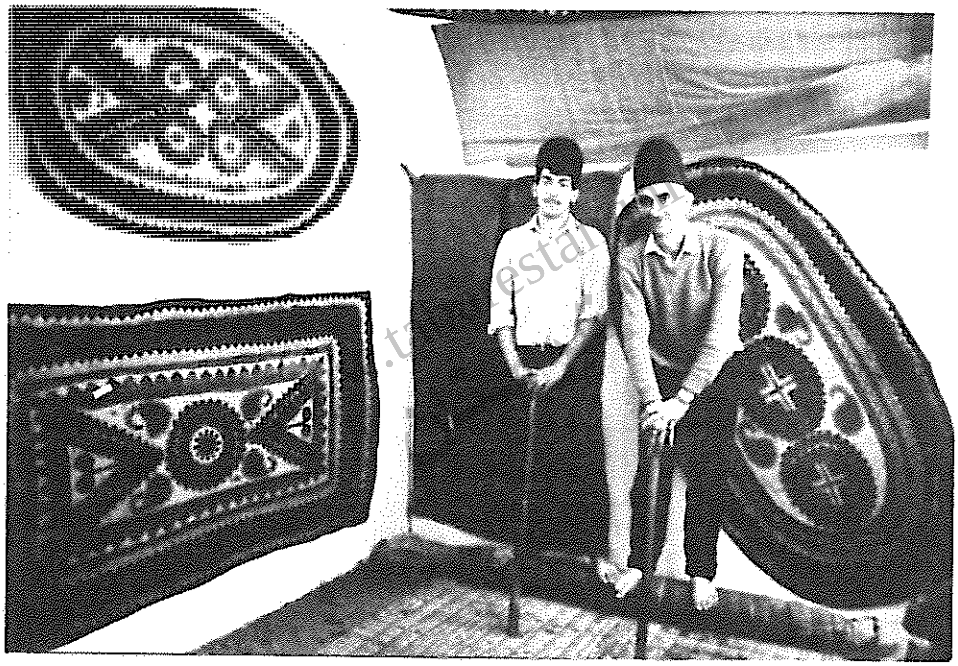
قلعه دزکول راه دارد. ظاهراً فرارگاه آن قلعه بوده است وکسانی تا پانصد متر در این سمج پیش رفته اند اما به علت سنگینی هوا نتوانستند جلوتر بروند لاجرم بازگشتند. مدخل این غار طبیعی به نظر می رسد وراه آن آکنده از گل ولای است وورود بدان را غیر ممکن می سازد.[1] وجود شب پره های زیاد در داخل غار مانع دیگری برای ورود به آنجا است.



غار شب پره چال

۱. از آستارا تا استارباد، ج۳، صص ۳۱-۳۰.

آداب و رسوم رامسر



کارگاه نمدمالی به همراه استاد نمدمال و شاگردش

هرچند هدف نگارنده بررسی زوایا وگوشه های تاریک تاریخ منطقه به ویژه تاریخ وجغرافیای تاریخی قسمت سخت سر (رامسر امروزی) است، اما نمی توان از ذکر بعضی آداب ورسوم که در طول قرنها میان مردم متداول بوده واکنون بسیاری از آنها منسوخ گردیده است چشم پوشید. مراسم نوروزی، ازدواج، عزاداری وراه اندازی هیأتهای سینه زنی از آن جمله اند.

مراسم نوروزی

ماه اسفند که ماه تدارك مقدمات عید نوروز است، در گذشته نه چندان دور اکثریت قریب به اتفاق خانواده ها خودرا برای عید نوروز مهیا می ساختند. از آن جمله می توان حلواپزی، شیرینی پزی وخانه تکانی را نام برد.

حلوا پزی: تا اواخر دهه سی پختن حلوای محلی رایج بود وچون قنادی در این ناحیه وجود نداشت وغالب کسانی که از تمکن مالی نسبتاً خوب برخوردار بودند، در نیمه دوم ماه آخر هر سال به تهیه حلوا در منزل خود می پرداختند. در منازل سه نوع حلوا پخته می شد: حلوای عسلی، حلوای دوشابی[1] وحلوای کجیل به ضم کاف. طرز تهیه

---

۱. دوشاب: شیره وعصاره نوعی میوه جنگلی است که آن را «أربَه» می نامند. در لغت نامه دهخدا، ذیل واژه «اربه» چنین آمده است: «میوه آن با آن که گس است برای شیرینی که دارد مردم جنگلی ونیز شهری خورند ونیز شیره از آن پزند وآنچه که در شهرها اهلی شده است همین اربه جنگلی است که بادیوس پیروس کاکی ژاپنی پیوند شده است» خرماآلو، نام فارسی همین دیوس پیروس کاکی ←

وپختن این سه نوع حلوا شبیه یکدیگر بود با این تفاوت که در حلوای عسلی همانطور که از نامش پیداست از عسل ودر حلوای دوشابی از دوشاب استفاده وحلوای کجیل نیز از عسل یا دوشاب تهیه می گردید. دوشاب علاوه بر آن که در تهیه حلوا به کار می رفت، مصرف روزانه داشت ودر صبحانه مورد استفاده قرار می گرفت. مضافاً کسانی که بضاعت مالی نداشتند وتهیه قند و شکر برایشان دشوار بود آن را با چای صرف می کردند. «برف ودوشاب»[1] مصرف زمستانی داشت. در ایامی که برف می بارید مقداری دوشاب را با برف درهم می آمیختند ومی خوردند وبسیار خوشمزه بود بعدها که شیره انگور یا خرما در بازار به وفور یافت می شد، در تهیه حلوا به کار رفت ومصرف دوشاب منسوخ گشت.

طریقه پُخت حلوا

حلوا پزی کار هرکس نبود چه، لازمه این کار مهارت وقدرت بدنی است. در هر محلی گروهی انگشت شمار مهارت لازم را در این کار داشتند وبرای انجام آن مزد مطالبه نمی کردند بلکه پس از پایان حلواپزی مقداری حلوا به عنوان هدیه می پذیرفتند وبه منزل می بردند. در نیمه دوم اسفند کار حلوا پزی انجام می گرفت وحلواپَز، طبق نوبت از پیش تعیین شده می آمد. مواد اولیه به مقدار کافی در اختیارش قرار می گرفت. این مواد عبارت بودند از: آرد برنج، سفیده تخم مرغ وعسل یا دوشاب ومقداری دانه کنجد برای حلوای کجیل (حلوای کنجد).

حلوا پز مقداری عسل یادوشاب روی اجاقی بزرگ در «پاتیل»[2] بار می کرد وآتش هیزم بر می افروخت وبرای آنکه عسل یا دوشاب را به ته دیگ نچسبد عمل بهم زنی حدوداً دو الی سه ساعت بی وقفه انجام می گرفت وبعد از آن که به حد کافی غلظت می یافت، آتش اجاق را کم می کردند تا سفت نشود سپس مقداری سفیده تخم مرغ که کاملاً بهم زده می شد در آن می ریختند ودوباره عمل بهم زنی انجام می گرفت. معمولاً

← ژاپنی است ومیوه ای قرمز رنگ می باشد ومزه ای شیرین دارد ودرخت گونه ای از آن در ساحل هست که آن را خرمای اربه گویند. دوشاب را به طریق سنتی جنگل نشینان تهیه می کردند که امروزه منسوخ شده است.

۱. در گویش محلی «ورف دوشاب» می نامند.

۲. هنوز هم این گونه دیگهای بزرگ را دیگ حلوا پزی ویا به گویش محلی «حلواپُج لَیْوی» می نامند.

بهم زن تخم مرغ از نوع شاخه شمشاد با سرشاخه های زیاد خیلی باریک بدون برگ بود. خوانچه ای بزرگ چوبین، ویژه حلوا پزی که در غالب خانه ها وجود داشت مهیا می شد. آنگاه عسل یا دوشاب قوام آمده در خوانچه ها ریخته شده ومقدار کافی آرد برنج به آن افزوده می گشت وعمل مالش انجام می گرفت. بعد از آن که به صورت خمیر در آمد پارچه ضخیم نظیف روی آن کشیده می شد، حلواپز به لگدمالی می پرداخت. خمیر کاملاً پهن می گشت آنگاه روی خمیر پهن شده دوباره آرد ریخته می شد وحلوازن آن را دولا می کرد وبه لگدمالی ادامه می داد تا آنکه مجدداً خمیر روی خوانچه پهن می شد وبا ریختن مجدد آرد، بار دیگر دولا می گشت واین عمل به قدری تکرار می شد تا حلوا به قطر سه الی چهار سانتیمتر بالایه های زیاد وباریک، سفت ومحکم شود. سپس عمل برش به شکل لوزی در ابعاد نسبتاً کوچک انجام می گرفت وآماده برای مصرف می گردید وبرای آن که رطوبت هوا حلوا را خیلی نرم نکند در ظرفی مسی سرپوش دار می نهادند ودر آن را محکم می بستند تا مانع نفوذ هوای مرطوب شود وگرنه حلوا آن قدر نرم می شد که دیگر قابل مصرف نبود. اما در مورد «حلوای کجیل» این فرق است که مقداری زیادی دانه کنجد در عسل یادوشاب قوام آمده می ریختند وعمل لگدمالی آغاز می گردید وآنقدر ادامه می یافت تا خمیر پهن شده روی خوانچه سفت ومحکم گردد وبعد از آن که قطر آن به یک ونیم الی دو سانتیمتر رسید، عمل برش به شکل لوزی ودر ابعاد کوچک انجام می گرفت وآنگاه در ظرفی سرپوش دار می نهادند ودر آن را محکم می بستند.

معمولاً عمل حلوا زنی یک روزه ودر دو نوبت انجام می شد یک نوبت برای حلوای عسلی ویک نوبت برای حلوای دوشابی بود که متأسفانه این رسم نیکو سالهاست منسوخ گردیده وبه بوته فراموشی سپرده شده است.

شیرینی های خانگی

شیرینی های خانگی به غیر از حلوا که شرح آن گذشت، عبارت بود از نان برنجی، سالیان، آگَرْدَکْ، قُطاب وزنجبیلی که در محل آن را «زنجفیلی» می نامند. ناگفته نماند که تهیّه اینگونه شرینیها هنوز متداول، ودر غالب منازل برای مراسم عروسی وعید نوروز تهیه می شود. تنها فرقی که با گذشته دارد این است که در سابق از روغن خالص حیوانی ساخته می شد اما امروزه از روغن نباتی تهیه می شود.

طرز ساختن نان برنجی وسالیان به یک شکل است با این فرق که سالیان از روغن

وآرد گندم تهیه می شود اما نان برنجی همچنان که از نامش پیداست، از روغن وآرد برنج ساخته می گردد مقداری روغن در طشت ریخته می شود وعمل مالش با دست انجام می گیرد وآنقدر ادامه می یابد که روغن به صورت کف سفید در آید آنگاه با افزودن مقداری آرد برنج یا آرد گندم وشکر به مقدار کافی وتخم مرغ، عمل مالش بادست ادامه می یابد تا به صورت خمیر نسبتاً سفت درآید. آنگاه به صورت قطعات دایره ای شکل در فواصل معیّن در طشت نهاده شده وروی اجاق قرار می گیرد وسرپوش حلبی بزرگ روی طشت گذارده می شود ومقداری آتش که معمولاً از ذغال است، روی سرپوش می نهند ودر نتیجه باحرارت متناسب پخته وآماده مصرف می گردد. امروزه اینگونه شیرینی ها را در فراجاق گاز ویا در کوره نانوایی ها می پزند. «آگِردَك» از آرد گندم تهیه می شود، بعد ازآن که از آرد گندم خمیر به اندازه کافی آماده شود، قطعات به اندازه پهنای بند انگشت ابهام، به طول تقریبی ۵ سانت دور انگشت ابهام پیچیده شده به نحوی که دو لبه خمیر به هم برسد آنگاه در فواصل معین در طشت مسی روی اجاق قرار می گیرد وعمل پخت آن مانند نان برنجی سالیان است اما با حرارتی بیشتر ومدتی طولانی تر. برای مصرف «آگِردَك» باید در تاوه روغن ریخت وروی اجاق نهاد وپس از داغ شدن، اگردکها در آن ریخته می شود وبعد از آنکه داغ وآغشته به روغن شد، در ظرفی نهاده وخاکه سائیده شده قند، روی آن می ریزند وآماده برای مصرف می گردد.

«قُطّاب» نیز از آرد گندم تهیه می شود. بعد از آنکه خمیر به اندازه کافی تهیه شد به شکل قطابهای امروزی مقداری مغز گردو وشکر ودر بعضی مواقع مقداری حلوا که از آرد وشکر وروغن ساخته می شود در آن می ریزند ومی پزند. زنجبیلی نیز از آرد گندم تهیه می شود ومقداری زنجبیل سائیده در آن می ریزند وبه صورت قطعات دایره ای شکل نسبتاً کوچک در طشت نهاده می پزند وخیلی هم خوشمزه است.

نان محلی

در روزگاری که تعداد نانوائی ها اندك بوده وشاید هم وجود نداشت، علاوه بر آن که در بعضی منازل تنور کوچک وجود داشته ونان گندم را در آن می پختند، در بعضی از نقاط سخت سر نان پزی وجود داشت که در محل آن را «تنورستان» می نامیدند وزنان آن را اداره می کردند. معمولاً این گونه نانها خیلی نازك وبه شکل دایره ای نسبتاً بزرگ از

گندم خالص تهیه می شد. گندم[1] را در آسیابهای آبی که دربعضی نقاط دایر بود، تهیه می نمودند وبا تعیین وقت قبلی برای پخت نان، خمیر به حد کافی در منزل گرفته می شد وآنگاه در تنورستان باهمکاری خانمهای خانه به سرپرستی صاحب تنورستان، نان به مقداری زیاد تهیه می گردید وبرای مدتی زیاد کفایت می کرد. در آن ایام مصرف نان معمول نبود ومردم در سه نوبت از برنج استفاده می نمودند البته صبحانه عموم مردم «کته» سرد بود اما گاهی از این گونه نانها استفاده می شد وبرای نرم شدن نان مقدار کمی آب را بانوك انگشتان روی آن می ریختند وبعد از دقایقی چند به صورت مطلوب در می آمد ونان قابل مصرف می شد. یکی از نانواهای معروف آن زمان به نام خدیجه خاله بود که نگارنده درایام طفولیت وی را دیده واز دست پختش استفاده کرده است. «نان پُلا»[2] یکی از طرق مصرف اینگونه نانها در صبح بود. نان روی آتش کاملاً برشته می شد وبه مقدار کافی روی کته سرد کاملاً ریز ریز می گشت وبعد از آنکه باکته مخلوط می گردید، بامقداری پنیر خیکی گوسفندی یا گاوی خیلی خوشمزه می گردید. نوع دیگر نان خانگی «کشتا» بود. کشتا دایره ای شکل با ضخامت حدوداً یک سانتیمتر می باشد. مقداری معیّن از خمیر را در تابه می گذارند وآنگاه روی اجاق باهیزم یا ذغال می پزند وروی سرپوش حلبی نیز، آتش به قدر کافی می نهند تا آنکه نان پخته شود. مصرف این نوع نان در روستاها ونیز تابستانها در ییلاق جواهرده متداول است وبانوی خانه گاهی صبحها به پخت این گونه نانها می پردازد.

خانه تکانی

خانه تکانی در قدیم عبارت بود از فُواج زنی، گلکاری، فرش شویی، سنید کردن ظروف مسی وتمیز کردن خانه. «فُواج زنی» به معَنای گل آمیزی دیوارهای درونی وبیرونی خانه است که پس از حلوا پزی انجام می گرفت. معمولاً در طول سال بر اثر دودزدگی دیوار خانه های گلی که ناشی از دود هیزم بوده، (فقط بعضی اوقات از ذغال استفاده می شد) نیاز به گل آمیزی داشت ولکه هایی که بر اثر حلوا پزی روی دیوار می ماند مزید بر علت بود. هنوز هم در منازل جنگلی ودر بعضی نقاط کوهستانی این رسم متداول بوده وعمل فواج زنی انجام می گیرد.

۱. سابقاً در جواهرده وروستاهای مجاور آن حدوداً ۹۰ خروار گندم وجو تخم افشانی می شد.

۲. پُلا همان پلو است.

فُواج زنی غالباً به عهده بانوان بود وکمتر از وجود مردان استفاده می شد. طرز کارشان بدین نحو بود که: مقداری گِل سفید ویا نسبتاً کبود که در بعضی نقاط رامسر به ویژه در توبن رامسر واطراف جواهرده به وفور یافت می شود، در آب حل نموده تا رقیق شود وبه صورت گلاب در آید، آنگاه وسیله جاروب[۱] با ضربات محکم بر دیوار می کوفتند. این عملَ آن قدر تکرار می شد تا دیوار کاملاً گل آمیزی شود وبرای آن که گل به لباس نچسبد مقداری نمک بدان اضافه می کردند.

فواج زنی تا ظهر ادامه می یافت وپس از صرف ناهارعمل گلکاری کف اتاقها آغاز می شد. ذکر این نکته ضروری است که فرش شوئی همزمان بافواَج زنی در کنار رودخانهٔ محل انجام می گرفت وفرش ها که غالباً حصیر یا نمد بود در آن شسته می شد. آنگاه روی «پَرچین» یا سنگچین ها پهن می کردند تا خشک شود.

در عمل گلکاری به گل سفید نیازی نبود. از گوشه حیاط منزل مقداری گل بر می داشتند وپس از خیس نمودن ونرم کردن به کف اطاقها می مالیدند وبرای آن که گل به کف اطاق بچسبد مقداری خاك ارّه یاخاکه پوسته برنج به آن اضافه می نمودند. گلکاری منحصر به پایان هر سال نبود بلکه هرچند ماه یک بار انجام می گرفت اما فواج کاری در طول سال فقط یک بار آن هم در آخر سال متداول بود.

نوروز خوانی

چند روز مانده به آخر سال گروهی که غالب شان از مردم طالقان بودند به صورت دو نفره به خانه ها ومنازل مردم مراجعه نموده، در حالی که کیسه ای بر دوش شان بود، ابیاتی را که مضامین آن مربوط به نوروز بود با آهنگی خوش می خواندند. در آن ایام خانه ها ومحوطه ها دارای حصار نبود و«چَپَر» وسنگچین که در گویش محلی به ترتیب آن را «پرچین» و«چینه» می نامند، محوطه ها را از یکدیگر جدا می نمود از این رو نوروز خوانان به سهولت به منازل مردم رفته وبانوروز خوانی انعام دریافت می داشتند. آنان بیشتر تمایل داشتند انعام شان برنج باشد وبه گرفتن پول کمتر رغبت نشان می دادند.

---

۱. جاروب فواج زنی از نوع ساقه های خشکیده باقیمانده در شالیزارها بود. این گونه جاروبها نرم بوده وگلاب را در خود جذب می کرد وبا کوفتن به دیوار تمامی گلاب بدانجا انتقال می یافت.

تهیّه لباس عید

خیاطی ودوخت ودوز لباس در منازل انجام می گرفت. چون خیاطخانه ای وجود نداشت، خیاط طبق نوبت از پیش تعیین شده برای مدتی در منزل متقاضی خیاطی می کرد وبرای اعضای خانواده از کوچک وبزرگ وزن ومرد لباس می دوخت. خیاطان که جملگی مرد بودند کمتر در منزل خود خیاطی می کردند. هرکس بر پایه توان مالی خود برای همه اعضای خانواده پارچه می خرید وبه دست اینگونه خیاطان می سپرد. البته بعضی از بانوان خانه دار کم وبیش با خیاطی آشنائی داشتند وبرای خود وفرزندان بی آنکه چرخ خیاطی داشته باشند بادست، عمل دوزندگی را انجام می دادند. خیاطان چون طی اقامت چند روزه مجانی پذیرائی می شدند، دستمزدی متعارف دریافت می داشتند. نوع دوخت ساده وبی آلایش بود وخبری از مد ومدل نبود بانوان بیشترشان از «شلیته» وشلوار مشکی که در گویش محلی آن را «نظام» می نامند استفاده می کردند.

دید و بازدید عید

کوچکترها روز عید به دیدار فامیلها وهمسایگان می رفتند وبی آنکه توقف زیادی نزد آنان بنمایند، با دریافت عیدی که غالباً تخم مرغ بود، بی درنگ به مقصد بعدی می رفتند. البته عیدی فامیلها به اطفال ونوجوانان، پول در خور توجه بود اما بزرگترها تحت راهنمائی وسرپرستی بزرگ محل دو دسته می شدند، یک گروه از آنان در منزل خود می نشستند گروه دیگر به دیدارشان می آمدند وغالباً موقع ناهار درهر خانه ای که فرود می آمدند همانجا صرف ناهار می کردند. البته اگر صاحب خانه کم بضاعت بود نمی ماندند وبه خانه های خود برمی گشتند. بعد از اینکه دید وبازدید از این گروه پایان می یافت، گروه بازدید کننده در منازل خود می نشستند وگروه دیگر به بازدید آنان می رفتند سپس جملگی به دید وبازدید اقوام دور ونزدیک که در فاصله دورتری اقامت داشتند می پرداختند واین دید وبازدیدها چندین روز احیاناً تا سیزده نوروز به طول می انجامید. ای بسا نقارها ودشمنی ها با این دید وبازدیدها مبدل به صلح وصفا ودوستی می شد. یکی از فواید مهم این مراسم این بود که از اوضاع واحوال یکدیگر باخبر می شدند واگر فقیری نیاز به کمک داشت بی ریا وصادقانه به یاریش می شتافتند.

کرنا زنی

کرنا زنی که ویژه عزای حسینی ؏ است در آخوند محله، نارنج بن، طالش

محله فتوك وسادات محله سخت سر (رامسر امروزی) سابقه ای بس طولانی دارد وبه چندین قرن می رسد گرچه امروز تقریباً کرنا زنی منسوخ شده است، اما بعضی اوقات جمعی از کرناچیان آخوند محله مبادرت به کرنا زنی می نمایند. کرناچیان فعلی از بازماندگان وتبار کرناچیان پیشین هستند که کرنا زنی را نسل به نسل به میراث بردند وجملگی آنان از دودمان مسگران می باشند، بنا به اظهار ایشان کرنا زنی چندین قرن در دودمان شان سابقه دارد. کرنا زنی در نارنج بن، طالش محله فتوك وسادات محله رامسر در ایام ماه محرم رایج بود اما امروز به کلی منسوخ گردید.

کرنا زنی مسجد میر عبدالباقی آخوند محله

حدوداً پنجاه سال قبل در سخت سر فقط سه مسجد وجود داشت: یکی در نارنج بن ودو مسجد دیگر در آخوند محله بود ودر میان آنها مسجد میر عبدالباقی از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، بعدها در غالب محلات وآبادیها مبادرت به تأسیس مسجد گردید. چیزی که هست تکایایی در مجاورت امامزاده ها وبعضی محلات جهت انجام مراسم عزاداری برپا بود اما درحال حاضر هیچ اثری از این تکیه ها نیست.

با آغاز ماه محرم کرنا زنی نیز شروع می شد ودر واقع نوعی وسیله اعلان برپایی مراسم سینه زنی ونوحه خوانی برای بزرگداشت شهدای کربلا محسوب می شد ومردم با شنیدن آهنگ دلنشین کرنا در مجلس عزا حضور می یافتند. در میان هیأت های کرناچی منطقه، کرناچیان آخوند محله منسجم تر از بقیه بودند چه این کرناچیان غالب شان نسبت خویشاوندی با یکدیگر داشتند ودر واقع از یک خاندان به شمار می آمدند ومهارت شان در امر کرنا زنی بیشتر از دیگران بود. کرنا زنی به صورت دسته جمعی ودر محوطه مسجد میر عبدالباقی غالباً در شبها انجام می گرفت ودر روزهای تاسوعا وعاشورا وسوم وهفتم امام(ع) نیز کرنا نواخته می شد. هیأت کرناچی متشکل از دو سر کرناچی وحدوداً ۵ الی ۷ نفر کرناچی بود وگاهی سر کرناچی به تنهایی نواختن را آغاز می کرد. نواختن کرنا بدین طریق بود: ابتدا سرکرناچی که رهبری کرناچیان را بر عهده داشت آهنگی را شروع به نواختن می نمود وبا هر بار دمیدن او، کرناچیان از وی پیروی نموده وآهنگی را می نواختند وغالباً کرناچیان آهنگ «یا امام یا حسین» را می نواختند. یعنی سرکرناچی آهنگ «یا امام» سر می داد وکرناچیان «یاحسین» را در دمیدن شان بیان می داشتند. مدت نواختن آنان تا زمانی بود که خسته نشده باشند وهمین که احساس

خستگی می نمودند نواختن را قطع می کردند وپس از دقایقی استراحت دوباره نواختن را شروع می کردند چیزی که هست شبها بیش از دو بار نمی نواختند اما همراه هیأت های عزاداری در طول راه از مبدء تا مقصد کرناچیان در پیشا پیش هیأت متناوباً «کرنا» می نواختند.

سر کرناچیان مشهور

مشهورترین سرکرناچیان مسجد میرعبدالباقی عبارت بودند از مرحوم کربلائی ولی مسگر که عقیم از دنیا رفت وباقر مسگر پدر آقای عبدالله مرادیان ومشهدی ولی مسگر معروف به ولی مرادخانی پدر آقای محمد علی مرادخانی. در عصر حاضر دوسرکرناچی بنام آقایان عبدالله مرادیان وعباس مسگران کریمی هستند که در بعضی اوقات همگام بادیگران مبادرت به کرنا زنی می نمایند.

کرنا زنی روز عاشورا[1]

هیأت سینه زنان مسجد میر عبدالباقی شب عاشورا تاصبح در مسجد بیدار می ماندند ودر سپیده دم پس از ادای فریضه نماز صبح هیأت عزاداری که در پیشاپیش آنان کرناچی ها بودند، به سوی گورستان «آقاجهان قلی بیگ» تنگدره حرکت می کردند. پیش از حرکت، نوای دلنشین وحزن انگیز کرنا در حالی که همه جا را سکوت فرا گرفته بود، در فضای حیاط مسجد طنین انداز می شد وکسانی که مشتاق شرکت در این عزاداری بودند باشنیدن آهنگ کرنا از دور ونزدیک به مسجد می آمدند وهیأت را همراهی می کردند. کرناچی ها آهنگ «یا امام، یاحسین» را در حالی که با گامهای آهسته در پیشا پیش هیأت حرکت می کردند، می نواختند وچون مسافت میان مسجد میر عبدالباقی وگورستان آقا جهان قلی بیگ حدوداً دو کیلومتر بود کرناچی ها برای آن که خسته نشوند در طول راه در فواصل معین کرنا می نواختند.

در بقعه آقا جهان قلی بیگ باشیروچای نذری که از اطراف می آوردند پذیرایی می شدند وآنگاه به سوی بقعه وقبرستان طالش محله فتوك حرکت می کردند وباعبور از رودخانه ترکرود وپس از پیمودن راه نسبتاً طولانی وارد گورستان این محل می شدند. در آنجا نیز با شیر وچای نذری پذیرائی می شدند وکرناچیان وسینه زنان پس از اندکی استراحت آهنگ مراجعت نموده، به سوی مسجد عبدالباقی راه می افتادند. در راه

---

۱. امروزه نیز مرسوم است.

بازگشت باکمی استراحت در بقعه شاه منصور محله به مسجد باز می گشتند. نکته جالبی که بیان آن خالی از لطف نیست این است که کرناچی ها موقعی که وارد قبرستان می شدند سر قبر جوانانی که در آن سال دیده از جهان فرو می بستند لحظاتی به کرنا زنی می پرداختند ودر سوگشان ناله سر می دادند.

اما نکته جالب تر که شاید باور آن برای خواننده دشوار باشد ودر عین حال حقیقت دارد این است که عصر روز عاشورا کرناچیان به خانه های جوانانی که در آن سال عروسی کرده بودند می رفتند وجلو خانه شان کرنا می نواختند وانعام دریافت می نمودند. در این میان سهم سرکرناچی انعام بیشتری بود. این گونه هدایا معمولاً از نوع دستمال ابریشمی وجوراب پشمی دستباف بود.

قمه زنی

قمه زنی یکی از رسوم دیرینه سخت سربود که سالهاست منسوخ شده است. «قمه» نامی است ترکی وسلاحی است شبیه به شمشیر اما کوتاهتر وپهن تر وبدون خمیدگی.[1]

قمه زنی همه ساله صبح روز عاشورا در بقعه شاهمنصور محله رامسر انجام می گرفت. گروه قمه زن که در شب خودرا برای قمه زنی آماده کرده بودند سفید پوش وباسری تراشیده یاحسین گویان از قبرستان بقعه طالش محله فتوك حرکت کرده، وارد بقعه شاه منصور محله می شدند وبه قمه زنی می پرداختند آنگاه باسری خون آلود وبرداشتن زخم نسبتاً عمیق، قمه بر کف به مسجد میرعبدالباقی می آمدند وپس از نوشیدن چای وشیر به قبرستان «مزار» زکین محله[2] می رفتند ودر آنجا پس از انجام

---

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه قمه.

۲. «مزار» قبرستانی است متروکه، (در قدیم به قبرستان «مزار» شهرت داشت) واقع در خیابان شهدای رامسر که این خیابان آنجارا به دونیم قسمت کرده است، دو اصله درخت کهنسال چنار در آن قد برافراشته اند. حدوداً چهل سال قبل که هنوز خیابان وجود نداشت زیر درخت چنار (که امروزه در وسط خیابان قرار گرفته است) بانویی به نام شرف خاله (مادر حاج علی اکبر، صفر ساسانی) همه شب چراغ (چراغ موشی) روشن نموده وصبح ها خودش آن را خاموش می کرد اما پس از مرگ وی دیگر چراغی روشن نگردید. در این قبرستان فقط دو مقبره باقی ماند که یکی متعلق به مرحومه اشرف السادات حسینی (شرح حال وی به اختصار در بخش سادات پلاسیدی آمده است) ←

مراسم عزاداری به کار خود خاتمه می دادند. از قمه زنان معروف آن زمان مرحوم ابو القاسم خان نایبی بود. این مرد باخلوص نیتی که داشت رهبری هیأت قمه زن بر عهده او بود وهرساله صبح روز عاشورا قمه زنی می کرد طریقه کار او چنین بوده است که: لبه تیز قمه را بر سر هریک از قمه زنان فرود می آورد ویک یا چند ضربه بر سر هریک از افراد هیأت قمه زن فرود می آورد وسر وروی آنان را خونین می کرد، آنگاه قمه را بر سر خود می کوفت وخونین می نمود ودسته جمعی به طرف مسجد میرعبدالباقی راه می افتادند. مرحوم سید علی باقر هاشمی وغلامحسین عسکر پور معروف به غلامحسین رعنا از قمه زنان معروف عصر خود بودند.

تعزیه خوانی

تعزیه خوانی از دیرباز در آخوندمحله رامسر وبعضی نقاط دیگر متداول بود وتعزیه خوانان که عموماً از اهالی طالقان بودند در طول سال گاهی اوقات به این منطقه آمده وبه هنرنمائی می پرداختند. نگارنده تاآنجاکه به یاد دارد مراسم تعزیه خوانی در کهنه بازار رامسر (حوالی حمام گلشن واقع در خیابان شهید بهشتی) برپا می شد وعلاقمندان از دور ونزدیک درآنجا گرد می آمدند وساعاتی به تماشا می نشستند ومبالغی نیز به تعزیه خوانان کمک می کردند. معروفترین تعزیه خوانان آن عصر مرحوم جمشید، مرحوم کربلایی علی، اللّه قلی و... بودند. برپایی این مراسم سالها ادامه داشت اما سالهای بعد از ۱۳۳۰ ش از رونق افتاد وبه کلی منسوخ شد.

هفته بازار رامسر

هفته بازار یا بازار هفتگی در بیشتر شهرهای گیلان وغرب مازندران سابقه ای بس طولانی دارد وقدمت آن به چندین قرن می رسد. در قدیم هفته بازار را «گوراب» می نامیدند چنانکه سید ظهیر الدین در تاریخ گیلان ودیلمستان ۲۴ بار این واژه را به کار

← می باشد که مادرش نیز در آنجا مدفون است ودیگر متعلق به مرحوم سید حسن جدّا می باشد. وی سیدی جلیل القدر در عصر خود ومورد توجه خاص وعام بود وهنوز هم مردم وجوه نذری خودرا روی قبرش می نهند واز تاریخ فوت وی بیش از پنجاه سال می گذرد. پایگاه بسیج شهید علی زاده در بخشی از همین قبرستان بنا شده است ونیز مسجد آذربایجانی ها در ضلع غربی واقع است.

برده است که از جمله آنها گوراب سخت سر، گوراب گرجیان، گوراب تنکابن و... می باشد[1] ورابینو آن را به معنای هفته بازار دانسته ومی نویسد: «... این بازارها که گوراب نامیده می شوند، محلی است که هفته ای یکبار در آنجا بازار خرید وفروش برقرار می شود ولی روزهای دیگر به کلی از جمعیت خالی است. این بازارها فقط در گیلان ومغرب مازندران تشکیل می شود وبنا به رسم وعادت فاصله آنها باید دست کم تقریباً یک فرسخ باشد».[2]

هفته بازار رامسر از قدیم الأیام هر هفته دوبار تشکیل می شود واز طلوع آفتاب تا ظهر ادامه می یابد وپر از جمعیت است اما در بقیه ایام خالی از جمعیت می باشد. سالهای قبل از ۱۳۳۰ش هفته بازار این شهر روزهای جمعه وسه شنبه دایرمی شدواز آن تاریخ به بعد چون روز جمعه را برای دایر شدن هفته بازار مناسب ندیدند وبه دلیل این که جمعه تعطیل رسمی است وروز استراحت، نظافت، عبادت، گردش، تفریح وصله رحم است ومناسب کار وکاسبی نیست، جمعی از ریش سفیدان محل جمع شدند وبا جلب موافقت اهالی، جمعه بازار را مبدل به شنبه بازار کردند ودیگر هیچ تغییری در آن داده نشد. به یاد دارم که یکی از اشخاص محترمی که در این کار پیشقدم شد وتلاش زیادی نمود، روانشاد حاج عباس ذبیحی از اهالی لات محله رامسر بود.

روزگاری هفته بازار در محل فعلی مخابرات واستادیوم ورزشی جهان پهلوان مرحوم غلامرضا تختی رامسر برپا می شد. چندی بعد به محوطه مرحوم حسین صفاتیان (روبروی کوچه ارشاد ابریشم محله) خدمتگزار وقت دبستان اردیبهشت (دبیرستان امروزی امام خمینی) انتقال یافت وسپس به محوطه مرحوم عبدالوهاب فرید (واقع در ضلع غربی اداره پست) منتقل گردید وسرانجام در بازار کنونی آخوند محله استقرار یافت وکما کان هفته ای دو روز (روزهای شنبه وسه شنبه) به صورت نیمه وقت برقرار است.

هفته بازار منحصر به سخت سر نبود ودر نقاط دیگر تنکابن وجود داشت. رابینو از چندین هفته بازار نام برده ومی نویسد: «بازار هفتگی در دهات ذیل برقرار می شود: سیاهُوَرَزْ(واقع در حومه قلعه گردن تنکابن) دوشنبه ها، خرم آباد شنبه وسه شنبه ها، زوار (یکی از قرای تنکابن) دوشنبه ها، سلیمان آباد چهار شنبه ها، سادات محله

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۳۸۱.

۲. سفرنامه مازندران واستر اباد، ص ۴۳.

سخت سر ودار کلا پنجشنبه ها.[1] غیر از آنها هفته بازارهای دیگری در نقاط مختلف شهرستان رامسر وچابکسر، همسایه غربی این شهرستان دایر گردید وعبارتند از: چهار شنبه ها در سادات محله، دوشنبه ها در کتالم، یکشنبه ها در آسیاب سر وچهار شنبه ها در چابکسر.

در این هفته بازارها همه نوع کالا عرضه می شود ومهمترین آنها: میوه وتره بار، فراورده های شیری، انواع خوراکیها، مرغ وجوجه وخروس، انواع ظروف ولوازم خانگی، البسه ودیگر مایحتاج باقیمتی نازلتر از مغازه داران است واین خود نوعی کمک به افراد کم در آمد محسوب می شود.

هفته بازار لَزَربن وسلیمان آباد تنکابن همچنان دایر است ودر سالهای اخیر هفته بازار شهر تنکابن در روزهای جمعه برقرار گردید.

صنایع دستی

۱ ـ چادرشب بافی

کارگاه چادر شب بافی هنری اصیل در منطقه است که سابقه آن به پیش از چندین قرن می رسد این هنر در گذشته نه چندان دور از رونق ویژه ای برخوردار بود ونه تنها در این گونه کارگاهها انواع چادر شب بافته می شد بلکه دستمال ابریشمی ودستمالهای گوناگون بزرگ (که در گویش محلی «سارق» و«چاشت دستمال» نامیده می شود) شلوار یا قدك، نیم تنه پشمی، پارچه پیراهنی مردانه ودیگر منسوجات نیز به دست هنرمندان زن، با صبر وحوصله تهیه می گردید. در آن روزگار در اغلب منازل پاچال وجود داشت ودختران نوجوان ملزم به یادگیری این هنر بوده ومادر نقش معلم ومربی را داشت امروزه نیز در بعضی منازل رامسر، تنکابن، چابکسر وقاسم آباد پاچال برقرار بوده وبعضی بانوان خانه دار در اوقات فراغت سرگرم چادر شب بافی هستند اما منسوجات دیگر یاد شده به بوته فراموشی سپرده شد.

وسایل وابزار پاچال

۱ ـ بدنه: بدنه پاچال باید از چوب محکم وبادوام باشد تا به علت رطوبت هوا دچار کرم خوردگی نگردد.

---

۱. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۵۱.

۲ ـ شانه: که یکی از ابزار مهم چادر شب بافی است دندانه هایش از شاخه های نازك نی تهیه می شود وچارچوب آن مانند پاچال باید از چوب محکم وبادوام باشد. طول شانه نیم متر وعرض آن ده سانتیمتر باتعداد زیادی از دندانه ها ظریف ونازك است که به وسیله استادان ماهر ساخته می شود وقسمت بالای آن شبیه به تاج بانقشهای زیبا می باشد.

۳ ـ وَرد: که از دو چوب نازك تهیه می شود وتعداد آن دو عدد است وبه تعداد نخهای تار دارای رشته های محکم است ودر بستر آن بسته است.

۴ ـ نُرد: که تعداد آن دو عدد است یکی در انتهای دستگاه برای جمع کردن تارهای تابیده شده ودیگری که در جلو بافنده قرار دارد ویژه جمع کردن پارچه بافته شده می باشد. نرد پایین به وسیله میله آهنین می چرخد.

۵ ـ دستکش: از شاخ گوزن تهیه می شود وکار عمده آن ثابت نگهداشتن نرد پارچه جمع کن است ودر سوراخهایی که در انتهای یک سمت نرد وجود دارد نهاده می شود ویک سر دستکش به وسیله طنابی ظریف ومحکم با دسته پاچال محکم بسته شده است تا نرد را نگهدارد.

۶ ـ هَپاته: از چهار طناب ظریف ومحکم تشکیل شده وزیر سقف آویزان می گردد وقرقره‌ای چوبین به نام عروسک به آن چهار نخ متصل است ودو رشته طناب نسبتاً نازك ومحکم شانه را به عروسک متصل می کند تا شانه به راحتی بتواند متحرك باشد وبالا وپایین برود.

۷ ـ پاکَتَل: این کتل در قسمت پایین پاچال قرار گرفته وسر آن به وَرد متصل است وپای راست بافنده روی آن نهاده می شود تا ورد به راحتی بالا وپایین برود.

مراحل تهیه چادر شب

۱ ـ نخ پنبه یا ابریشم، نایلون ویا کاموا که به وسیله چرخ دستی نخ ریسی روی قرقره تنیده می شود. (در گویش محلی چرخ نخ ریسی را «چر» می نامند).

۲ ـ هرزه گرد: آلتی است چوبین با پایه ای گردان که کلاف نخ یا ابریشم وغیره را روی آن قرار می دهند تا به ماسوره بزرگ چوبین تنیده شود.

۳ ـ تنیدن تار چادر شب: ابتدا چندین عدد چوب گرد ومحکم نسبتاً باریک وبلند که معمولاً از شاخه های شمشاد تهیه می شود دو به دو به طول ۱۲/۵ متر در فواصل دو

متری در زمینی هموار ومسطح فرو می برند آنگاه عمل تنیدن تار به صورت ضربدر انجام می گیرد اما اگر پارچه بافتنی پیراهنی باشد به طول ۸ متر کافی است.

۴ ـ تاوُشان: عملی است که روی تار انجام می شود تار ابتدا از وَرد وسپس از دندانه های شانه عبور داده می شود ودر فواصل دو متری چوبهای گرد وباریک چهل سانتی که نام محلی آن «رژه» است، از وسط تارها عبور داده می شود. پود چادر شب معمولاً از کاموا، نخ پنبه، کج (نخی که از پیله نامرغوب ابریشم تهیه می شود) وابریشم می باشد که روی ماسوره کوچک چوبین جمع گردیده ودر وسط آستی چوبین لوزی شکل که نام محلی آن «ماکو» است می نهند. آنگاه عمل بافتن روی پاچال باবالا وپایین رفتن وَرد به وسیله پاکتلی وچپ وراست رفتن ماکو وماسوره ومحکم کوبیدن شانه روی تاروپود انجام می گیرد وهر اندازه از چادر شب که بافته شود روی نُرد پیچیده می شود آخرین مرحله چادر شب بافی بریدن آن در ابعاد مختلف است وپس از انجام برش، عمل دست دوزی ووصل کردن قطعات بریده به یکدیگر است. وهر قطعه را تخته می نامند وبنا به میزان کوچکی یا بزرگی ابعاد آن به پنج «تخته» یا کمتر وشش تخته یا بیشتر تقسیم می شوند.

انواع چادر شب

الف: چادر شب از لحاظ جنس وموادی که در آن به کار می رود چندین نوع است واین انواع عبارتند از: ۱ ـ نخی قرقره ای ۲ ـ پشمی یا کاموایی که تار وپودش از نوع پشم یا کاموا می باشد ۳ ـ ابریشمی ۴ ـ کج وابریشمی ۵ ـ نخ پنبه ای.

ب: از نظر مرغوبیت جنس ونقش ونگار به قالی گل وکج بوته ای تقسیم می گردد.

ج: از لحاظ ابعاد دارای اقسام زیر است:

۱ ـ لاوَند، لابَند (رختخواب بند) که ابعاد آن ۱/۸۰ × ۲ متر است در این گونه چادر شب از تار نخی وپود پشمی یا کاموایی استفاده می شود.

۲ ـ رومیزی که از تار وپود مرغوب تهیه می گردد. ابعادش اگر هشت نفره باشد ۱/۵ × ۳ متر است

۳ ـ ویژه بستن کمر خانم ها که در سابق برای گرم نگهداشتن بدن خود چادر شب را به کمر می بستند وامروزه نیز مورد استفاده بانوان قرار می گیرد، ابعادش ۱/۵ × ۲

متر است .

۴ ـ روتختی : برای تختواب دو نفره باید به ابعاد ۲/۴۰ × ۲ × ۳ متر باشد

۵ ـ رو بالشی ودکور به ابعاد ۶۰ × ۶۰ سانتیمتر .

۶ ـ روپشتی به ابعاد مختلف

۷ ـ پیراهن مردانه (چهار خانه)

۸ ـ کت وشلوار مردانه ، دامنی وپیراهنی زنانه از نوع ابریشمی (نوع پشمی اغلب برای آقایان) که امروزه به ندرت بافته می شود .

۹ ـ لُنگ قُنداق نوزاد ویا لُنگ بر دوش گرفتن کودکان به طول حدوداً دو متر وبه عرض نیم متر .

۱۰ ـ پرده اطاق به ابعاد مختلف

۱۱ ـ دستمال ابریشمی

۱۲ ـ دستمال مخصوص حمل غذای سفر یک روزه که در گویش محلی «چاشت دستمال» می نامند وابعادش کمی بزرگتر از دستمال یزدی است وتار وپودش از نوع نخ پنبه می باشد . از این دستمال برای بردن غذای کارگران باغ ومزرعه نیز استفاده می شود .

در رنگ آمیزی تار وپود چادر شب برای رنگ قهوه ای از رُناس وبرای رنگ لیمویی از ویج (نوعی گیاه جنگلی با ساقه های بلند) استفاده می شد .

۲ ـ نمد مالی

درگذشته نه چندان دور در رامسر کارگاههای نمد مالی به میزان قابل توجهی وجود داشت واز رونق خاصی برخوردار بودند حتی اغلب سکنه لات محله ولپاسر را نمد مالها تشکیل می دادند اما امروزه به خاطر تولید انبوه موکت وفرش ماشینی دیگر آن رونق گذشته را ندارد ومتأسفانه این هنر اصیل وملی در حال احتضار به سر می برد وچنین دستاوردی که در هوای مرطوب شمال بادوام وضد رطوبت است در حال زوال ونابودی می باشد .

مهمترین تولیدات نمد مالی عبارتند از : نمد ، نمدچه (ویژه نماز که اغلب در مساجد کوهستانی وبعضی مساجد روستایی جلگه ای مورد استفاده قرار می گیرد) ، تَلّیک (نوعی نمد با ابعادی کوچکتر از نمد وبانقش ونگاری بیشتر در وسط وچند ردیف لاچ هفت وهشت دور آن) ، کلاه نمدی (نوعی کلاه نمدی گرد نسبتاً کوتاه که در محل آن

را کلاه تخم مرغی گویند).

شَولا: (نوعی پوشش بلندگالشان است بدون آستین که تا پشت پا را فرا می گیرد وگالشها را در برابر سرما وباران حفظ نموده ورختخواب شان نیز محسوب می شود)، کلاه پوستی ویژه گالشان و«کولر» که مانند شولا می باشد با این تفاوت که کولر تا بالای زانو می رسد.

طریقه نمد مالی

نخست پشم گوسفند را می شویند وحلاجی می کنند ومقدار پشم سفید شسته شده را به رنگرزی می دهند تا به رنگ های مختلف رنگ شود وآنگاه پرده بزرگی در اطاق کارگاه پهن می گردد ومقداری پشم رنگ شده، بادست رشته شده واستاد نمد مال با آن رشته ها، روی پرده نقش ونگار می بندد وسپس پشم مورد لزوم را روی نقش ها پهن می کند ودور چوب مخصوص نمد مالی (دار) که بلند وگرد ونسبتاً ضخیم است می پیچد وباریسمان محکم می بندد وبا آب داغ خیس می نماید وآنگاه بادستیارانش (اغلب دو نفر هستند) بادست می مالند ودر طول اطاق آهسته آهسته می غلطانند بعد از انجام این عمل که نمد مالان آن را «بال زنی» می نامند لگد مالی شروع می شود وگاهگاه نیز آب داغ روی نمد ریخته می شود تا نمد سفت تر ومحکم تر گردد. در این هنگام از پرده بیرون می آورند وعمل مالش را ادامه می دهند تا آن که نمد به شکل دلخواه نمد مال در آید وسرانجام روی طناب می آویزند تا خشک شود وپس از خشکیدن در معرض فروش قرار می گیرد.

۳ ـ کوزه گری

کوزه گری در رامسر سابقه ای بس طولانی دارد وقدمتش به چندین قرن می رسد ودر گذشته نه چندان دور از رونق خاصی برخوردار بود وکارگاههای متعددی در پایین مازو وزرودك از توابع جواهرده رامسر وکوزه گر محله کتالم رامسر وشیخ زاهد محله اوشیان وجود داشت وکوزه گران در اغلب فصول سال سخت مشغول فعالیت بودند ودر آن کارگاهها انواع کوزه ها، تغار، تنور وظروف بزرگ ماست بندی چوپانها که در گویش گالشی دوشان، کلا (به فتح کاف) وکلچک (به فتح کاف وسکون لام وکسر چ)[1]

---

۱. دوشان: ظرف گلی بسیار بزرگ وبه ارتفاع حدوداً یک متر شبیه کوزه ودوطرف آن دارای دسته ←

می نامند ساخته می شد اما متأسفانه به علت عدم حمایت از این هنر اصیل امروزه به بوته فراموشی سپرده شده، فقط کارگاهی نیمه متروکه در پایین مازو ونظیر آن در شیخ زاهد محله بر جای مانده است وبعضی از پیر مردان علاقمند گاهگاه به کوزه گری سرگرم می شوند.

ظروف مایعات (در گویش محلی گالشی)

۱ ـ مرس: ظرفی مسین پهن تر وبزرگتر از کوزه بادهانه ای گشاد که برای دوشیدن شیر به کار می رود.

۲ ـ کَلچه یا کلچک: ظرفی است گلی بزرگتر از مرس که برای ماست بندی به کار می رود وبعضی از اوقات روغن یا کره در آن می ریزند وگاهی نیز در درست کردن روغن از آن استفاده می نمایند.

۳ ـ کَلا.

۴ ـ دوشان.

ظروف مخصوص ذخیره کردن برنج یا گندم ودیگر حبوبات

۱ ـ مُکُلْ: ظرفی است بزرگ وچوبین واستوانه ای شکل که چندین پیمانه (کیله) در آن جای می گیرد.

۲ ـ کَلا: مانند کلا ودوشان گالشی است که برای اندوختن برنج ودیگر حبوبات به کار می رود ونیز در انداختن سایر مواد خشک غذایی مورد استفاده قرار می گیرد.

۴ ـ خراطی

کارگاههای خراطی در روستاهای بامسی ومیانلات وبعضی روستاهای جنت رودبار از رونق خاصی برخوردار بود ودر آنها انواع وسایل آشپزخانه، حلوازنی ولوازم چادرشب بافی به دست هنرمندان ساخته می شد. وسایل آشپزخانه که معمولاً از چوب

← است وشیر جوشیده را در آن می ریزند وبا حرکت دادن مداوم به طرف راست وچپ که به وسیلهٔ دو نفر انجام می گیرد وچندین ساعت به طول می انجامد روغن به دست می آید.

کلا: ظرفی است شبیه دوشان ولی کوچکتر از آن که روغن را در آن می ریزند سرش را محکم می بندند. کلچک کوچکتر از کلا وبزرگتر از کوزه است که برای ماست بندی از آن استفاده می کنند.

شمشاد تهیه می گردید عبارت بود از: کچه (به فتح لام = قاشق)، مَلاقه (ملعقه)، کترا (به فتح کاف = کفگیر)، لاك (لارك)، لاکچه، قندلاك (ظرفی که در آن قند می شکنند)، برپاچ (طبق)، خوانچه حلوازنی، کلون در، گهواره وهمچنین وسایل ولوازم چادر شب بافی از قبیل پاچال (کارگاه چادر شب بافی)، چر (چرخ نخ ریسی)، دوك، ماکو وشانه در ابعاد مختلف که شانه چادر شب بافی از آن جملَه است.

امروزه فقط شانه چادر شب بافی در میانلات به دست آقای الیاس جوربنیان از چوب شمشاد ساخته می شود وجای تأسف است که صنعت خراطی دیگر متداول نیست.

مقیاسات

الف: ظروف

۱ ـ کاسه: ظرفی است چوبین وگرد ونسبتاً گود که در سابق خراطان محلی آن را از چوب سخت ومحکم می ساختند وباوسایل ابتدایی آن زمان قطعه چوبی را می کندند وصاف می کردند تا به صورت کاسه در آید، آنگاه برای تعیین وزن برنج، گندم، جو، نمک، عدس ودیگر حبوبات به کار می رفت. کاسه ها طوری یکنواخت بودند که مخصوصاً در مورد برنج هر کاسه معادل با دو هزار ودویست گرم بود. طرز پیمانه کردن به وسیله کاسه چنین بود که کاسه را لبریز نموده وآن قدر روی آن می ریزند تا از اطراف سرازیر شده وبه زمین ریخته شود وبدین ترتیب مقدار آن معلوم ومعین می گردد.

۲ ـ کیل: معادل با شش کاسه که آنهم چوبین وگرد واستوانه ای شکل است. طرز پیمانه کردن آن مانند کاسه است.

۳ ـ خروار: معادل با ده کیل وبرابر با شصت کاسه که جمع کل وزن آن ۱۳۲ کیلوگرم است.

ب: اوزان

۱ ـ نخود: هر ۲۴ نخود معادل با ۵ گرم است

۲ ـ مثقال: ۲۴ نخود یا ۵ گرم

۳ ـ تخم یا مرغانه: ۸ مثقال. برای توزین کج، ابریشم ونخ پنبه معادل با ۹ مثقال و برای مشتقات لبنی نظیر روغن وپنیر معادل با ۱۰ مثقال است.

۴ ـ سیر: ۲ تخم ومعادل با ۷۵ گرم بوده وبرای کج وابریشم ونخ پنبه ۱۰۰ گرم

وبرای مشتقات لبنی ۲۲ مثقال می باشد.

۵ ـ کیلو: ۱۰۰۰ گرم ومعادل ۲۷/۵ تخم است.

۶ ـ من: من شاه قدیم ۶ کیلو، من گالشی قدیم ۹/۲۰۰ کیلوگرم است.

۷ـ خروار: هر خروار محلی سخت سری معادل ۱۳۲ کیلوگرم است.

ج: واحدهای سطح

۱ ـ دُهُو: یک دهم جریب

۲ ـ جریب محلی یا طنابی حدوداً ۱۸۰۰ متر مربع یا بیشتر

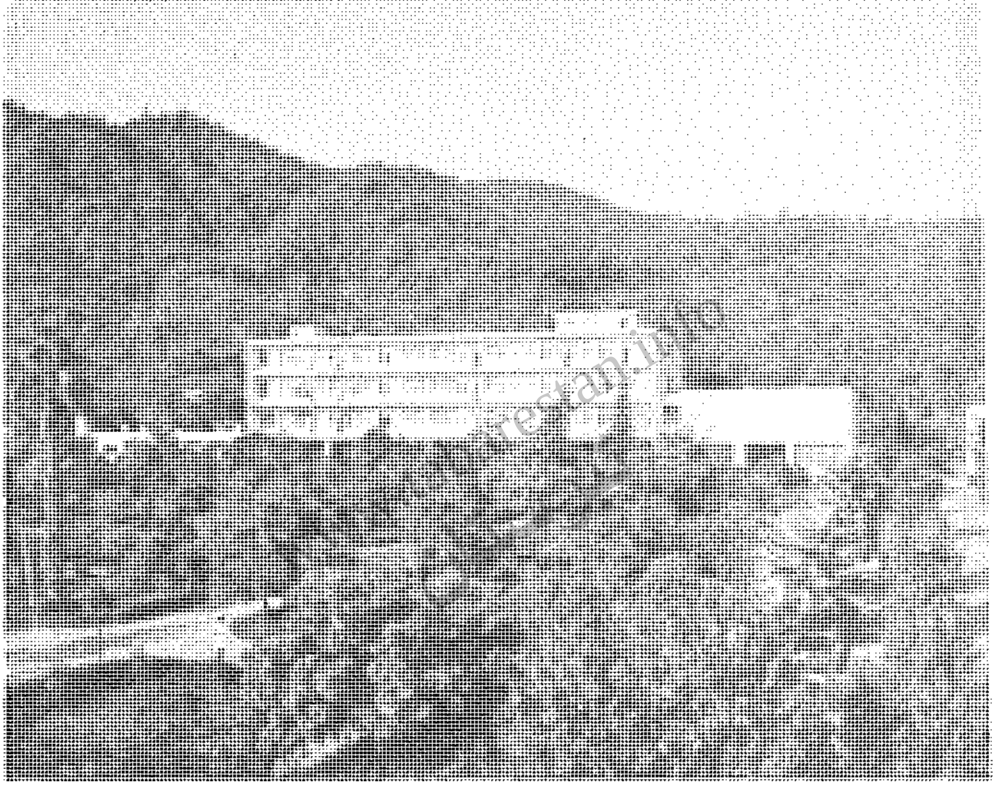
۳ ـ جریب متری: ۱۰۰۰ متر مربع

د: واحدهای طول

۱ ـ وجب: حد فاصل انگشت کوچک وانگشت ابهام (به صورت کف دست پهن شده).

۲ ـ گز: حد فاصل پنجه دست تا نوك بینی (به صورت کشیدن و افقی نگه داشتن دست تا حدّ ممکن)

مراکز
علمی، ورزشی و درمانی رامسر



نمای خارجی بیمارستان رامسر

مدرسه علمیه آخوند محله

در جوار مسجد میر عبدالباقی مدرسه علمیه قرار داشت ومؤسس آن مرحوم آقا «سید هادی بن آقا میر محمد رضا» بود.مرحوم آقا سید محمد هادی علاوه بر تأسیس این مدرسه مسجدی را نیز در کنار آن بنا نهاده بود که اجل مهلتش نداد ونیمه تمام ماند وپسرش آقا سید مرتضی به تکمیل آن پرداخت وبعد از او آقا میر عبدالباقی آن را توسعه داد که شرحش در بخش مساجد رامسر آمده است .[1]

محتملاً تاریخ بنای مدرسه مقارن بابنای مسجد بود . اگر تاریخ فوت مرحوم آقا سید محمد هادی را پیش از سنه ۱۲۴۵ هـ. ق بدانیم[2] حدوداً بیش از صد وهفتاد سال سابقه تاریخی دارد .

به نظر نگارنده پیش از تأسیس مدرسه یاد شده مدرسه یا مدارس دیگری از زمان مرحوم آقا میر محمد حسین که از نوادگان آقا پلاسید است ودر قرن یازدهم می زیست وتألیفاتی از خود برجای گذاشت ، دایر بود وبزرگانی چون فرزندانش آقا میر محمد رضا ، آقا میر محمد صادق ، آقا میر عبدالمطلب ، آقا سید احمد ، آقا میر ابو الحسن ونوادگانش چون آقا حاج سید ابو طالب ، آقا میر محمد علی ، آقا سید نصر الله ، آقا سید زکی ، آقا میر محمد مقیم وعلمای دیگر در آن مشغول تحصیل بودند وهریک چون اختری تابناك در آسمان علم وادب درخشیدند .

---

۱ . نضرة الناظرین ، باب دوم .

۲ . طوماری حاوی سیاهه املاك ، مزارع وباغ های مرکبات نزد نگارنده است که در سنه ۱۲۴۵ تنظیم شده و از آقا سید محمدهادی بن میرمحمدرضا به عنوان «مرحوم» یاد شده است .

محمد معصوم شیرازی که در سنه ۱۳۱۴هـ. ق از سخت سر بازدید به عمل آورده بود می نویسد: «... امشب را مهمان جناب آقای سید محمد شیخ الاسلام هستم. از جوانمردان وخانواده کرم است. مسجد ومدرسه مشتمل بر حجرات ازمیرزا عبدالباقی خان[۱] باقی است ومزار وی در یکی از زوایای مسجد است وغالب این آبادی از آن میر است وصبیّه عارفه او عیال شیخ الاسلام. طلاب این مدرسه به مذاکره اشتغال دارند واز باب الف[۲] تجاوز ننموده اند.[۳]»

از این مدرسه فرزانگانی چون مرحوم آیة اللّه حاج شیخ محمد رضا فلسفی تنکابنی وبرادر بزرگوارش عارف ربانی مرحوم آیة اللّه حاج شیخ محمد حسین تنکابنی که هردو اهل سخت سر «رامسر» ومقیم تهران بودند، از این مدرسه برخاسته اند. متأسفانه این مدرسه سالیان متمادی است که از میان رفته وامروزهیچ اثری از آن به چشم نمی خورد.

مدرسه علمیه کندسر آخوند محله

گرچه از تاریخ بنای این مدرسه اطلاع دقیقی در دست نیست اما محتملاً در اواخر نیمه اول قرن سیزدهم بنا گردیده ومؤسس آن مرحوم آقا میرزا محمد باقر بن ملا عبدالرزاق (جد مادری نگارنده) بوده[۴] وخود سالیان متمادی به تدریس در آنجا اشتغال داشت. وی که پس از فراغت از تحصیل از اصفهان به زادگاهش برگشته بود، مرجع خاص وعام گردیده وعلاوه بر تدریس به ارشاد خلق می پرداخت. امّا بنا به جهاتی به رودسر مهاجرت کرد وچندین سال در آنجا مقیم شد ودر غیاب او برادرش مرحوم آخوند ملا علی که خود از مجتهدین صاحب نام بود، مدرسه یاد شده را اداره می کرد.

این مدرسه همچنان برقرار بود تا آن که پس از فوت مرحوم آخوند ملا علی روی به ویرانی نهاد وجز چندین حجره بقیه از میان رفت.

---

۱. نویسنده در اینجا مرتکب اشتباه شده واز مرحوم میر عبدالباقی عالم ومجتهد بزرگوار به لقب «خان» یاد نموده است.

۲. اشاره ای است به کتاب «مغنی اللبیب» که یکی از کتاب های درسی ادبیات عرب در حوزه های علمیه می باشد.

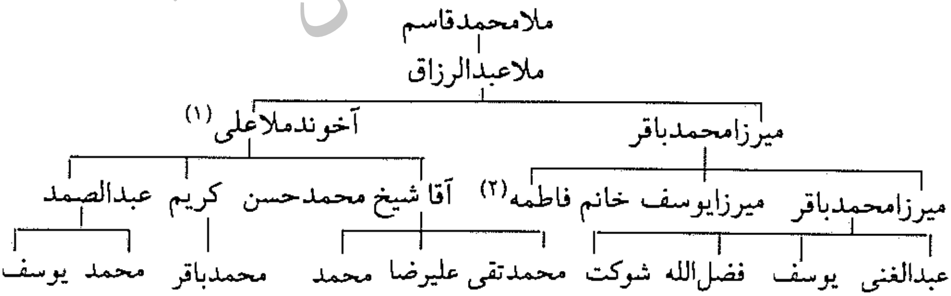
۳. طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۶۱۹.

۴. نقل از نواده دختری آن مرحوم خانم حاجیه خدیجه بنت آقا شیخ محمد حسین تنکابنی (خاله نگارنده) که هنوز در قید حیات است.

در سنه ۱۳۲۵ ش مرحوم آیة الله آقا شیخ علی‌اکبر الهیان که به تربیت چندین طلبه در شیخ زاهد محله اوشیان مشغول بود به این مدرسه که فقط دو حجره آن باقی مانده بود، نقل مکان کرد. طلاب که اغلب از اهالی سادات محله و تعدادشان پنج شش نفر بود، دو سه سالی در آنجا مشغول تحصیل بودند. بعد از سنه ۱۳۲۷ش برای همیشه تعطیل شد و مدرسه‌ای که روزگاری یکی از پر رونق‌ترین حوزه‌های علمی به شمار می‌رفت و علمای بزرگی از آنجا برخاسته بودند فقط نامی از آن برجای ماند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران مدرسه راهنمایی تحصیلی به نام «آخوند ملا علی نحوی» در زمین متروکه مدرسه علمیه تأسیس شد گرچه عملی پسندیده است اما بهتر آن بود که حوزه علمیه «المهدی» که در مکانی نامناسب بنا شده و فضای آن عاری از معنویت و روحانیت است و برای تربیت طلاب مناسب نمی‌باشد، در آنجا ساخته می‌شد تا نام بزرگانی چون آخوند ملا محمد قاسم، ملاعبدالواسع، آخوند ملاعبدالرزاق، آقامیرزا محمدباقر، آخوند ملاعلی و دیگر بزرگانی که از این دودمان بوده‌اند، دوباره زنده شود.

تبارنمای خاندان میرزا محمدباقر تنکابنی



---

۱. نگارنده در مورد شرح حال این عالم بزرگ و مجتهد نامدار کوشش زیادی به عمل آورد اما موفق نشد و در این باره به آقای شیخ محمدتقی نحوی نوادهٔ آن مرحوم مراجعه گردید اما با وجود وعدهٔ مساعدی که داده بود همکاری لازم را ننمود و شخصیت ایشان در هالهٔ ابهام باقی ماند. گرچه مؤلف محترم «بزرگان رامسر» به شرح حال آن مرحوم پرداخته است اما مطلبی که در خور توجه و بیانگر زندگی‌نامهٔ ایشان باشد به چشم نمی‌خورد. شایان ذکر است ایشان دارای دو دختر نیز بود.

۲. مادر مادر نگارنده.

مدرسه علمیه نارنج بن

این مدرسه در نارنج بن (محل فعلی مدرسه راهنمایی فرید) قرار داشت ومؤسس آن سرحوم آقا ملا حبیب الله بن قربانعلی بود. آن دو در عصر خود از علمای صاحب نام به شمار می آمده ودر زهد وتقوی کم نظیر بودند. مدرسه یاد شده در نیمه دوم قرن سیزدهم بنا گردید وتا شهریور ۱۳۱۴ ش برابر با ۱۳۵۴ هـ. ق دایر بود. به دنبال مرگ پسرش مرحوم آیة الله آقا شیخ محمد حسین تنکابنی که دوران اختناق پهلوی اول وفشار علیه روحانیت بود برای همیشه بسته شد.

این مدرسه در دوره فعالیتش یکی از پر رونق ترین مدارس به شمار می آمد وسراسر اشکور، رانکوه، محال ثلاث تنکابن (سخت سر، تنکابن امروزی، کلارستاق وکجور) الموت وطالقان را زیر پوشش خود داشت وجویندگان علم از شهرها وآبادی های یاد شده بدینجا می آمدند ودر محضر اساتید ومدرسان بزرگ به کسب دانش ومعرفت می پرداختند. در اینجا مناسب آن است که اشاره ای به خاندان مرحوم ملا حبیب الله به اختصار بشود.

۱ـ مرحوم ملا حبیب الله نارنج بنی

مرحوم ملا حبیب الله بن قربانعلی در اواخر نیمه اول قرن سیزدهم هـ. ق به دنیا آمد وادبیات ومقدمات را در زادگاه خود نزد پدر وعلمای دیگر سخت سر آموخت ورهسپار نجف اشرف گردید ودر آنجا نزد استادانی چون مرحوم شیخ مرتضی انصاری ودیگر بزرگان دانش ومعرفت سرگرم تحصیل شد. پدرش مرحوم ملا قربانعلی نیز که از علمای بزرگ واز زهّاد به شمار می آمد، تحصیلاتش را در نجف اشرف به پایان رسانده وبه درجه اجتهاد نایل شده بود وپس ازمراجعت به زادگاه خود با آن که به تدریس اشتغال داشت در عین حال منزوی بود. ثمره ازدواجش بادختر مرحوم آقا سید محمد شفیع بن میر عبدالمطلب (از سادات پلاسیدی سخت سر) دو فرزند، یکی مرحوم ملا حبیب الله ودیگری ملا آقا جان بود.[۱]

مرحوم ملا حبیب الله روش پدر را در پیش گرفت وبه تدریس در مدرسه ای که خود بنا نهاده بود پرداخت ودر عین حال از عبادت غفلت نمی ورزید وبه کشاورزی نیز

---

۱. نقل از مرحوم عبدالوهاب فرید تنکابنی (دایی نگارنده).

سر گرم بود.[1]

گویند: نزد یک جنگل جایگاهی خلوت ودور از انظار مردم انتخاب کرده ودر آنجا ساعاتی را به عبادت وراز ونیاز با پروردگار می گذراند وهیچگاه از سهم امام استفاده نمی کرد واز دسترنج خود امرار معاش می نمود.[2]

مرحومه مادرم به نقل از پدرش مرحوم آیة اللّه آقا شیخ محمد حسین تنکابنی داستانی از پدرش مرحوم آقا ملا حبیب اللّه برایم تعریف کرد که بیان آن در این مقال خالی از لطف نیست. مرحوم آقا شیخ محمد حسین به مادرم می گفت که: بارها پدرم به ما یاد آور می شد که یکی از فرزندانم در کربلا از دنیا می رود ودر آنجا به خاك سپرده خواهد شد. در جواب این پرسش که چه کسی خبرش را به تو داد گفت: «در ایامی که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم در یک سفر زیارتی به کربلا مشرّف گشتم. روزی به عزم زیارت حرم مطهر حضرت امام حسین ﷺ وارد صحن شدم وهمین که می خواستم قدم به ایوان بگذارم پایم به سنگ خورد واز انگشت پا قطره خونی بیرون زد وبر زمین ریخت ودر میان شکاف فرو رفت. در همان لحظه، فرو ریختن قطره خون را در آن مکان مقدس بی جهت ندانستم وبه نظرم چنین آمد که روزی در همین کربلای معلی یکی از فرزندانم دیده از جهان فرو بسته ودر جوار حرم مطهر به خاك سپرده خواهد شد».

اتفاقاً چنین شد وپسرش مرحوم آقا شیخ محمد چندی بعد در کربلا از دنیا رفت ودر آنجا دفن گردید.

مؤلف «نضره الناظرین» که معاصر مرحوم ملا حبیب اللّه بود در باره اش چنین می نویسد: «آخوند ملا حبیب اللّه عالمی بافضیلت وادیبی پرهیزگار، متبحر در فقه واصول، نیکو خلق، سلیم النفس ومتواضع بود وزندگی اش بافقر وناداری سپری می شد. چیزی که بود شکیبایی داشت وهمواره به تدریس اشتغال می ورزید وکمتر فراغت می یافت وروزگار باوی موافق نبود»[3] سرانجام این مرحوم در سنه ۱۳۰۲ هـ. ق درگذشت وجنازه اش به قم حمل گردید[4] ودر مزار ابن قولویه (پایینتر از شیخان) دفن

۱. نقل از مرحوم عبدالوهاب فرید تنکابنی.

۲. همان منبع.

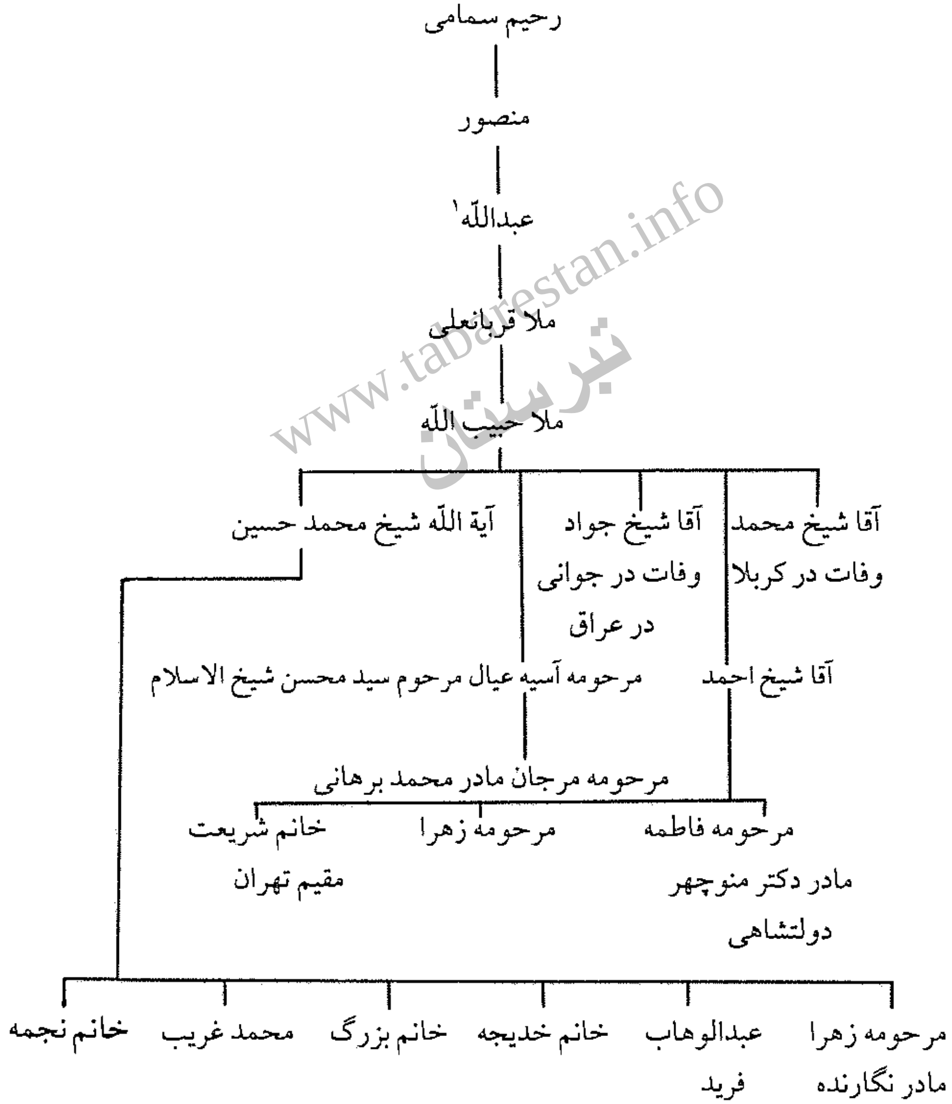
۳. نضرة الناظرین، باب دوم.

۴. بزرگان رامسر، ص ۴۹.

شد وپسرش آقا شیخ محمد حسین بیت زیررا که در آن به محل دفن اشاره گردیده سرود :

قد صار مدفوناً فقلنا ویه ویه   مــزاره مــزار ابــن قولـویـه

تبار نمای خاندان آخوند ملا حبیب اللّه نارنج بنی



---

۱. بزرگان رامسر، ص ۱۱۰ .

۲ ـ مرحوم آقا شیخ محمد حسین نارنج بنی تنکابنی

مرحوم آقا شیخ محمد حسین بن ملا حبیب اللّه در صفر سال ۱۲۷۹هـ. ق در نارنج بن به دنیا آمد وپس از فرا گرفتن مقدمات نزد پدر ومدرسه علمیه آخوند محله عازم قزوین شد وچندی بعد به تهران رفت ودر آنجا به فرا گرفتن فقه واصول وحکمت پرداخت ودر سنه ۱۳۰۴هـ. ق به نجف عزیمت کرد وتا سنه ۱۳۱۹هـ. ق در جوار بارگاه ملکوتی حضرت امیر المؤمنین علی ﷺ سرگرم تحصیل شد وپس از نیل به درجه اجتهاد به زادگاه خویش مراجعت کرد ودر مدرسه ای که پدرش مؤسس آن بود به تدریس پرداخته ومرجع خاص وعام گردید.

مدرسه علمیه نارنج بن در دوران تصدی آن مرحوم رونقی به سزا یافت وطالبان علم از دور ونزدیک بدانجا رهسپار شده وسالیان متمادی در آن سرگرم فرا گرفتن مقدمات، فقه واصول ودیگر علوم متداول گشتند.[۱]

مرحوم آیة اللّه آقا شیخ محمد حسین درایامی که در تهران اقامت داشت علم طب را نیز فراگرفت اما آن را حرفه خویش قرار نداد وبه تدریس ادبیات وفقه واصول پرداخت وتألیفاتی از خود برجای گذارد. وی در سرودن شعر طبعی نیکو داشت وبه فارسی وعربی شعر می سروده ودر بدیهه سرایی تسلطی وافر داشت. در فصل ییلاق نیز در مدرسه علمیه جواهر ده سرگرم تدریس بود وطلاب علوم دینی را از نارنج بن بدانجا منتقل می نمود وبه تعلیم آنان می پرداخت وسرانجام در اول شهریور ۱۳۱۴ش برابر با ۱۲ جمادی الاول ۱۳۵۴هـ. ق در جواهر ده دیده از جهان فرو بست وپیکرش از طریق اشکور به قزوین واز آنجا به قم حمل گردید ودر قبرستان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری (معروف به قبرستان نو) به خاك سپرده شد.

مرحوم آقا شیخ محمد حسین تنکابنی علاوه بر نیل به درجه اجتهاد از اساتید خود اجازه روایت دریافت کرده بود. مرحوم آیة اللّه العظمی آقا سید شهاب الدین نجفی مرعشی اورا یکی از مشایخ روایت خود معرفی نموده ومی نویسد: «یکی از کسانی که اجازه روایت از او دارم متکلم نحریر، فاضل وحجت آیة اللّه شیخ محمد حسین فرید تنکابنی صاحب منظومه در اصول است که به تازگی درگذشت».[۲]

---

۱. بزرگان رامسر، صص۱۶۵ ـ ۱۶۶.

۲. همان منبع، پاورقی، ص ۱۶۶.

تألیفات

آثار برجای مانده از آن مرحوم عبارت است از: منظومه عربی جوامع الکلم در اصول فقه که به چاپ رسیده است، عشره کامله در اصول فقه به عربی، مثنوی نان و پنیر به تقلید از نان و حلوای شیخ بهائی (فارسی)، تقریرات فقه و اصول به عربی، شرح و حاشیه بر منطق التجرید و رساله‌های مختصر در بعضی ابواب فقه از قبیل نکاح و طلاق و...[1]

وی سه بار ازدواج کرد. از همسر اول که دختر مرحوم حاج محمدحسین نارنج بنی (جدّ خاندان پوررجب) بود مهدی و علی به دنیا آمدند اما در خردسالی از دنیا رفتند و از همسر دوم که مرحومه فاطمه دختر مرحوم آیةاللّه میرزا محمدباقر بن ملا عبدالرزاق بود یک پسر (مرحوم عبدالوهاب فرید تنکابنی) و دو دختر یکی مرحومه زهرا خانم[2] و دیگری خدیجه خانم همسر مرحوم حجةالاسلام حاج سیدمحمد هادی روحانی است به وجود آمدند از همسر سوم (دختر میرزا محمد علی لپاسری) یک پسر به نام محمد غریب و دو دختر به نام‌های خانم نجمه عیال مرحوم محمد حیات بخش و خانم بزرگ عیال مرحوم حسن ابراهیمیان به دنیا آمدند.

عاقبت مدرسه علمیه نارنج بن

فوت مرحوم آقا شیخ محمدحسین در زمانی اتفاق افتاد که پهلوی اول بیشترین فشار را متوجه روحانیت و شعایر مذهبی کرده بود. با انجام مراسم مذهبی و تشکیل مجالس سوگواری مخالفت می‌شد. مبارزه با حجاب به شدت ادامه داشت و در حقیقت تلاش حکومت جبار پهلوی برقراری حکومت لائیک (مانند حکومت لائیک ترکیه به

---

۱. بزرگان رامسر، صص۱۶۷-۱۶۸.

۲. زهرا خانم همسر مرحوم حجةالاسلام آقاسیدیعقوب سجّادی که بانویی فاضله و عارفه و پرهیزگار بود از عنفوان جوانی تا واپسین لحظات زندگی پاسی از شب را بیدار می‌ماند و به عبادت می‌پرداخت و زیارت عاشورای او هیچگاه ترک نمی‌شد. پس از مرگ شوهر (زمستان ۱۳۲۴ش) سرپرستی و تربیت مرا که ده ساله بودم برعهده گرفت و با آن که زندگی‌اش به سختی می‌گذشت از تحصیل من لحظه‌ای غفلت نورزید او با محبت‌های خود جای خالی پدر را در قلبم پر کرده بود. خدای رحمتش کند. تاریخ تولدش به سال ۱۲۸۱ش و وفات او شب چهاردهم خرداد ۱۳۵۳ش اتفاق افتاد و پیکرش به قم انتقال یافت و در قبرستان نو به خاک سپرده شد.

سردمداری مصطفی کمال یا به اصطلاح آتاتورك) بود. در چنین فضای خفقان آور، مدرسه علمیه نارنج بن بسته شد وکسی را جرأت آن نبود که در قریه ای مانند نارنج بن سخت سر مدرسه را بازگشایی نماید تا فعالیت آن از سر گرفته شود.

سرانجام مدرسه خراب شد ومبدل به باغ مرکبات گردید تا آن که زمین مدرسه به آموزش وپرورش اهدا گردید ودر آن مدرسه ای مجلل ساخته شد وبه نام اهدا کننده اش «مدرسه راهنمایی فرید» موسوم گردید.

۳ ـ مرحوم عبدالوهاب فرید تنکابنی

مرحوم عبدالوهاب فرید تنکابنی متولد به سال ۱۲۸۶ ش مقدمات را نزد پدر نگارنده مرحوم حجة الاسلام آقا سید یعقوب سجادی آغاز کرد وپس از فرا گرفتن صرف ونحو ومعانی وبیان نزد وی ونیز مباحثی از فقه واصول نزد پدرش مرحوم آقا شیخ محمد حسین، به تکمیل دانش خود در اصفهان، تهران وقم پرداخت ودر قم نزد مرحوم آیة اللّه حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی به درجه اجتهاد نایل آمد ودر تهران نیز مدتی نزد عارف وفیلسوف معروف مرحوم حاج آقا حسین هیدجی در مدرسه سید نصیر الدین تلمّذ نمود. مرحوم حاج آقا حسین هیدجی از علماء وزهاد عصر خود بود.مرحوم فرید برای نگارنده نقل کرد که:

«صبح زود یکی از روزهای هفته مرحوم هیدجی همه شاگردان را نزد خود فراخواند، جملگی به اطاق او که مَدرَس طلاب بود رفتیم؛پس از آن که از ما احوالپرسی کرد با یکا یک شاگردان شروع به خدا حافظی کرد وخطاب به هریک می گفت:

آقا از من راضی باش وخطاب به من نیز همین جمله را ادا کرد؛همین که با آخرین شاگرد خود وداع نمود رو به قبله دراز کشید وروحش به شاخسار جنان پرواز کرد» خدای رحمتش کناد!

مرحوم فرید در سال های ۱۳۱۷ ـ ۱۳۱۸ در دانشکده معقول ومنقول (دانشکده الهیات ومعارف اسلامی) به تدریس پرداخت وسپس به سمت قاضی دادگاه بدایت (دادگاه بدوی) کاشان منصوب شد اما این سمت را نپذیرفت وبه زادگاه خویش نارنج بن مراجعت نموده وبه کشاورزی پرداخت. پس از شهریور ۱۳۲۰ ش از لباس روحانیت به میل خود خارج گردید ودر عین حال تابستانها در مسجد سکینه آباجی جواهرده رامسر به منبر می رفت وبه موعظه می پرداخت ومسجد لبریز از جمعیّت می شد اما از سال

۱۳۲۴ش به بعد از ادامه این کار صرفنظر کرد و منزوی شد و به مطالعه و تحقیق و نوشتن و ترجمه کتاب پرداخت. نخستین اثرش در سال ۱۳۱۸ش تحت عنوان «اسلام و رجعت» چاپ و منتشر شد. اثر دومش ترجمه کتاب «روش زندگی» اثر لرد اویبوری انگلیسی است. این کتاب که قبلاً به عربی ترجمه شده بود مرحوم فرید آن را از عربی به فارسی برگرداند و دوبار به چاپ رسید. آخرین اثر وی کتاب ارزشمند «اسلام چنانکه بود» می‌باشد که پیش از مرگش چاپ و منتشر گردید. وی شیفته اعتلای فرهنگ منطقه بود، اهدای زمین دبیرستان رضی کاظمی، اهدای هفت هزار مترمربع از محوطه‌اش در بهترین نقطه شهر رامسر، اهدای زمین کتابخانه عمومی شماره ۲ رامسر با صدها مجلد کتاب، اهدای زمین مدرسه راهنمایی فرید در نارنج‌بن که شرح آن گذشت از خدمات فرهنگی آن مرحوم بود. از وی دو پسر و شش دختر باقی مانده است.[1]

مدرسه علمیه سادات محله

سادات محله حدوداً از اوایل قرن سیزدهم مهد علم و معرفت بود و حوزه علمیه آن معروفیت خاصی داشت ومدرسه علمیه آقاسید سعید (مؤسس مسجدی که در جواهر ده به نام او موسوم است) که در نیمه اول قرن سیزدهم هجری قمری تأسیس شد نمونه‌ای از مدارسی است که در سادات محله بود. مدرسه یاد شده در ضلع شرقی مسجد آقا سیدابوطالب قرار داشت[2] و ظاهراً تا اوایل قرن چهاردهم دایر بود اما امروزه هیچ نشانه‌ای از آن به چشم نمی‌خورد.

مدرسه دیگری نیز در مشرق قبرستان کنونی سادات محله وجود داشت. در کنج قبرستان (محل دستشویی) حمام بود و بعد از حمام مدرسه بزرگ علمیه بود و تا جلو مسجد نوساز آقاپلاسید امتداد داشت. این مدرسه حدوداً تا پنجاه سال قبل آثارش باقی بود و بعضی علمای معاصر در آنجا به تحصیل پرداختند. گویند مرحوم آقاسید محمدبن سیدحسین معروف به «آقا بسمل» اواخر عمر در همین مدرسه سکونت داشت و درآنجا دار فانی را وداع گفت. مؤسس مدرسه یاد شده نامعلوم است.

مدرسه دیگری نیز در ضلع غربی بقعه آقاپلاسید (قسمت شرق غسالخانه) وجود داشت و معلوم نیست چه کسی آن را بنا نهاد. امروزه اثری از این مدرسه وجود ندارد اما نشانه‌ای جزئی به چشم می‌خورد که بنابه اظهار معمرین محلی حد شرقی مدرسه بوده است.

۱- وی در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۲۳ش درگذشت و در صحن کتابخانه فرید رامسر دفن گردید.

۲- وقف نامه مرحوم آقامیرابوطالب.

مدرسه علمیه چور سر (چپر سر)

این مدرسه در ضلع جنوبی محوطه مسجد چپر سر قرار داشت ودارای چندین حجره بود. مرحوم حاج حسین حشمتی تنکابنی که از معمرین محله یاد شده بود اظهار می داشت که آقا سید زین العابدین چور سری در حوالی مدرسه سکونت داشت ومدرس مدرسه بود وپدرش آقا سید رضا وجدش آقا سید شریف وجد اعلایش آقا سید زین العابدین جملگی از علمای بزرگ واز مدرسین این مدرسه به شمار می آمدند. محتملاً مؤسس مدرسه یاد شده مرحوم آقا سید زین العابدین اول است.

مؤلف کتاب نضرة الناظرین از آقا سید زین العابدین چور سری گرجیانی نام برده ومی نویسد: «از جمله علمای معاصر، عالم بافضیلت وکمال وادیب وخردمند سید زین العابدین کرجانی (گرجیانی) چورسری رحمه اللّه است که در بلد خویش اهمیت واعتبار ویژه ای داشت زبانش گویا وبیانش نیکو ومقامش والا ومردی سترگ واصیل بود».[1]

مدرسه علمیه جواهر ده

این مدرسه در جنوب میدان بزرگ جواهرده (محل فعلی درمانگاه) قرار داشت ومؤسس آن مرحوم آقا سید محمد هادی بن میر محمد رضا بود (حدوداً نیمه دوم قرن دوازدهم هـ. ق) وخود در آنجا تدریس می کرد[2]. مدرسه یاد شده همچنان دایر بود ومشتاقان علم وادب از هر سو بدانجا رهسپار می شدند ومرحوم آقا سید مرتضی وآقا میر عبدالباقی (پسران آن مرحوم) پس از مرگ پدر مدرسه را اداره می کردند. در عهد مرحوم آقا شیخ محمد حسین تنکابنی بن ملا حبیب اللّه رونقی به سزا یافت اما پس از مرگ آن مرحوم (اول شهریور ۱۳۱۴ ش) این مدرسه تعطیل گردیده وبه تدریج رو به ویرانی نهاد وبخشی از محوطه آن مبدل به گورستان گردید.

در سال های ۱۳۲۸ ـ ۱۳۲۹ ش به همّت مرحوم حجّةالاسلام حاج سید محمد هادی روحانی مدرسه ای کوچک مشتمل بر سه اطاق وایوانی به عرض یک متر بنا گردید وتابستان ها چندین طلبه در آنجا به استراحت می پرداختند وروزانه ساعتی را به درس وبحث مشغول می شدند.سرانجام این مدرسه نیز متروکه شد تا آن که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تجدید بنا گردید.

---

۱. نضرة الناظرین، باب دوم.

۲. همان منبع، بخش خاتمه.

مدرسه علمیه المهدی

این مدرسه با مساعدت مالی جمعی افراد خیّر و بعضی نهادها و ارگانها وزیر نظر آقای شیخ محمدتقی نحوی[1] در سال ۱۳۶۲ ش تأسیس گردید و در آن، طلاب، سرگرم فراگرفتن علوم دینی می‌باشند.[2]

مکتب‌خانه

مکتب‌خانه را می‌توان قدیمی‌ترین مراکز تعلیم و تربیت به حساب آورد. پیش از تأسیس و گسترش مدارس جدید از اهمیت و رونق بسزایی برخوردار بود تا آنجا که اعیان و اشراف هر منطقه برای تعلیم و تربیت اطفال خود بنا به سلیقه شخصی در منزل مکتب‌خانه دایر می‌کردند. در رامسر نیز از دیرباز چندین مکتب خانه وجود داشت. معلمانی که بعضی‌شان از مردم طالقان بودند به کودکان و نوباوگان خواندن و نوشتن یاد می‌دادند. چیزی که هست با تأسیس و توسعه روز افزون مدارس جدید به تدریج از رونق افتاده و امروزه هیچ مکتب خانه‌ای به چشم نمی‌خورد. نوع فعالیت مکتب‌خانه‌ها منحصر به آموزش الفبا، تعلیم قرآن کریم، کتاب عاق والدین، کتاب موش و گربه، مکتوب[3]، نصاب الصبیان، انشای نوظهور، ترسل[4] و ... بود. بعضی مکتب خانه‌ها را زنان اداره می‌کردند که مرحومه خانم بزرگ در آخوند محله، مرحومه معصومه در نارنج بن و ملاسکینه صبیه مرحوم آقا شیخ جواد مجدابکائی در لات محله از آن جمله‌اند. در این مقال جای آن دارد که اسامی بعضی از معلمان مکتب خانه‌ها ذکر شود تا نام ایشان از یادها نرود: مرحوم ملامحسن در سلمل، مرحوم ملامحمود (عموی مرحوم اسداله طوفانیان مدیر روزنامه و ماهنامه طوفان شرق) در لات محله، مرحوم ملا محمد اشکوری و فرزندش مرحوم ملاعلیجان علی‌مرادی درطالش محله فتوک، مرحوم میرزا محمدعلی نیکزاد طالقانی[5] در آخوند محله، مرحوم میرزاعباداله

۱- امام جمعه رامسر

۲- مدرسه یاد شده در موضعی سیاحتی و تفریحی بنا شده که متناسب با یک جایگاه علمی، دینی که بیشتر با معنویات و علوم اسلامی سروکار دارد نیست.

۳- مجموعه‌ای است از نامه‌ها که به یکدیگر می‌چسباندند و طول آنها به چندین متر می‌رسید.

۴- ترسل کتابی است با خط شکسته و بدون نقطه با مطالبی گوناگون که در مکتب‌خانه‌ها تعلیم داده می‌شد.

۵- وی خط زیبایی داشت و نمونه‌هایی از خط آن مرحوم در جزوات قرآن (وقفی) که وقفنامه به خط آن مرحوم است، در مسجد میرعبدالباقی موجود می‌باشد.

طالقانی درکشباغ، مرحوم سیداسمعیل میرموسائی، آقای محمد نحوی (کربلائی آقائی) در لات محله، آقای قاسم شجاعی و ....

مؤسسات جدید آموزشی

با مروری کوتاه به گذشته رامسر درمی‌یابیم که تعلیم و تربیت در این منطقه سابقه دیرینه دارد و از نام آخوند محله که مرکز شهر و یکی از محلات خیلی قدیمی می‌باشد پیداست که مردم این سامان از دیرباز با خواندن، نوشتن، دانش و معرفت آشنا می‌باشند چه آخوند که ظاهراً مأخوذ از «آغا و خوندگار» است به معنای خداوندگار، ملاّ، عالم، معلم کتاب و طالب علوم دینیه می‌باشد[1].

واژهٔ آخوند برخلاف امروز که فقط در باره روحانیان به کار برده می‌شود در آن عصر به جویندگان علم و دانش اطلاق می‌شد از این رو آخوند محله یعنی محل پویندگان دانش. گویاترین گواه این مطلب وجود مدارس و حوزه‌های علمیه‌ای بود که تا اوایل قرن حاضر در این منطقه مرکز فعالیت دانشمندان و طالبان علم به شمار می‌آمدند و مجتهدان و علمای بزرگی چون مرحوم آقامیرمحمد حسین نواده آقا پلاسید، آقا میرمحمدرضا بن میرمحمد حسین، آقا سید صادق بن سیدهادی، آقا سید محمد هادی بزرگ، آقا سیدابوالحسن بن سید محمد هادی مقیم قزوین، آقامیر عبدالباقی، آقا سید اسدالله، آقا سید صدرالدین،آقا سید محمد سنگلجی[2]، آقا ملاّ قربانعلی، آقا شیخ حبیب الله بن ملا قربانعلی، آقا شیخ محمد حسین بن ملا حبیب الله، آقا نجفی (سید عبدالصمد بن سیدعلی اکبر) زاهد عصر، آقا پیرسیدعلی، آقا شیخ محمد رضا تنکابنی (پدر آقای فلسفی)،آقا شیخ محمدحسین تنکابنی،ملا عبدالرزاق، آقا میرزا محمد باقر، آخوند ملاعلی نحوی و... که جملگی در همین سخت سر (رامسر فعلی) تلمذ نموده و به درجات عالی رسیدند و نیز آقا ملاعبدالرزاق بن ملاقاسم فیلسوف معروف و آقا محمدبن عبدالفتاح سرابی جوردهی و فرزندش محمدصادق از جورده رامسر برخاستند که هریک در عصر خود صاحب تألیفات بوده و در آسمان علم و ادب این مرز و بوم همچون ستاره می‌درخشیدند.

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل واژه آخوند.

۲- در تبارنمای سادات پلاسیدی آخوند محله که در خاتمه کتاب خواهد آمد یادی از این بزرگان خواهد شد.

مدارس جدید در سخت سر

در سال ۱۳۰۴ش. نخستین مدرسه تحت عنوان دبستان «فخامت» به مدیریت سیدعلی‌خان و معاونت سیدرضاخان که هر دو از اهالی تهران بودند در سخت‌سر دایر گردید. در آن زمان به جای معاون مدرسه واژه «ناظم» به‌کار برده می‌شد. مدیر و ناظم علاوه بر وظیفه مدیریت و نظامت مدرسه به تدریس نیز می‌پرداختند. این دبستان چهار کلاسه بوده و در سه راه فلسطین فعلی در محوطه مسکونی آقای محمد قاسم رحیمیان در یک خانه روستایی کوچک قدیمی ساز، در مهرماه سنه یاد شده افتتاح و فعالیت در آن آغاز گردید و حدوداً یکصد نفر محصل از اوشیان و چابکسر تا چالکرود در این دبستان سرگرم تحصیل شدند. تا سال ۱۳۱۰ش. این دبستان به همین نام در این مکان دایر بود. بعد از انتقال مرحوم سیدعلی‌خان به تهران، مرحوم کریمی جانشین وی شد و نام مدرسه به دبستان «سعدی» تغییر یافت و آنگاه از محل اولیه تخلیه و به محل فعلی کارخانه صفاچای که در آن زمان طبقه فوقانی آن اداره پیله (پیله کرم ابریشم) بود منتقل شد. چندی بعد مرحوم حبیب‌الله آل حبیب کجوری به سمت مدیر و مرحوم محمدحسن ایزدی به عنوان ناظم دبستان سعدی سخت‌سر منصوب و مشغول کار شدند.[1]

در سال تحصیلی ۱۳۱۶ش. دبستان یاد شده پنج کلاسه و مرحوم محمدحسن ایزدی مدیر آن شد و در سال تحصیلی ۱۳۱۷ش. این دبستان ۶، کلاسه و مرحوم داراب فلکی مقدم به مدیریت آن برگزیده شد. در این زمان شمار دانش آموزان به یکصد و هشتاد نفر سید. در آغاز سال ۱۳۱۸ش. بعد از تعطیلات نوروزی، ساختمان نوبنیاد دبستان شش کلاسه اردیبهشت رامسر در ابریشم محله افتتاح شد و این دبستان بدانجا انتقال یافت و با نام جدید فعالیت آموزشی در آن آغاز گردید.

این بنا که از استحکام و زیبایی خاصی برخوردار است و هنوز هم یکی از بناهای مستحکم و زیبای رامسر به شمار می‌رود، در زمینی به مساحت تقریبی یک هکتارونیم با اطاق‌های وسیع دوطبقه و سالن نمایش و سخنرانی، زیرنظر مرحوم خصالی، یکی از

۱- در آن ایام به قرآن و شرعیات اهمیت بیشتری داده می‌شد و صبحها زنگ اول قرآن و شرعیات به دانش آموزان تعلیم داده می‌شد و ساعتهای بعد به دروس دیگر پرداخته می‌شد. ظهرها مراسم نماز برپا می‌گردید، مخصوصاً مرحوم آل حبیب در این امر جدیت بیشتری مبذول می‌داشت.

فرهنگیان با سابقه و خوشنام منطقه تنکابن، با اعتباری به مبلغ بیست هزار ریال ساخته شد.[۱] چندی بعد آقای بهتوئی مدیر مدرسه شد و سپس آقایان بهین، یزدانی رحیم آبادی، محرمعلی مرجانی، محمود ساعتچی و معادی به ترتیب مدیر دبستان شدند. یاد همه این عزیزان گرامی باد. نگارنده که دوره ابتدائی را از سال ۱۳۲۱ تا سال ۱۳۲۷ش. در این دبستان گذراند جای آن دارد از معلمانی چون خانم منصوری اصفهانی و آقایان عارفانی، محمدیوسف بهرام‌پرور، محرمعلی مرجانی، جهانشاه مدیری (وی بعدها در رشته علوم قضایی فارغ‌التحصیل شد)، و مسعود لسان پزشکی حقوق‌دان و هنرمند نامی کشور که فعلاً در کسوت وکیل دادگستری سرگرم فعالیت است، سیدهادی ابریشم‌چیان ناظم دبستان، خدمتگزار متدین و دلسوز مرحوم حسین صفاتیان و .... به نیکی یاد شود.

در سال ۱۳۲۸ش. نمایندگی اداره فرهنگ (آموزش و پرورش امروزی) دایر گردیده و آقای محرمعلی مرجانی متصدی آن شد. در دوره تصدی وی بود که به سال ۱۳۳۰ش. دومین دبستان رامسر در آخوند محله در منزل مرحوم شیخ محمدرضاابراهیمیان به مدیریت مرحوم ایوب فرهنگی از اهالی طالقان به نام دبستان خواجه نصیر با دو کلاس اول و دوم آغاز به کار کرد. چندی بعد آقای محمدعلی حلیم‌نژاد مدیریت دبستان یاد شده را عهده‌دار گردید[۲]. در سال ۱۳۳۲ش. دبستان ادیب سادات محله افتتاح شد. درسال تحصیلی ۱۳۳۴-۱۳۳۳ش. کلاس اول دبیرستان به صورت ضمیمه در دبستان اردیبهشت دایر گردید و جمع کل دانش آموزان شهر رامسر و حومه به ششصد نفر رسید.[۳] آنگاه آموزش و پرورش رامسر به تدریج توسعه بیشتری یافت و دبیرستان پسرانه اردیبهشت و دبیرستان دخترانه پروین اعتصامی به صورت مستقل دایر شد و شمار کل دانش‌آموزان به سیزده هزار تن رسید و حائز شرایط استقلال گردید، لذا در سال ۱۳۴۹ش. آموزش و پرورش رامسر مستقل شد و مرحوم ایرج صاحب دیوانی که قبلاً ریاست نمایندگی آموزش و پرورش رامسر را عهده‌دار بود با سمت ریاست منطقه مستقل آموزش و پرورش در این پست ابقا گردید. با اعلام

۱- از یادداشت‌های آقای حاج محمد لاریجانی.

۲. یکی از کارهای به یاد ماندنی او این بود که دانش‌آموزان جهت اقامه نماز ظهر و عصر، به مسجد میرعبدالباقی می‌رفتند.

۳. از یادداشت‌های آقای حاج محمد لاریجانی.

استقلال رامسر و مجزا شدنش از تنکابن، فرمانداری شهرستان رامسر به موجب تصویب نامه شماره ۲۵۵۰ در مورخه ۱۳۵۸/۱۱/۲۸ش تأسیس گشت[1] و آموزش و پرورش منطقه به اداره آموزش و پرورش شهرستان رامسر مبدّل گردید.

مراکز آموزش عالی

۱- دانشکده کشاورزی وابسته به دانشگاه شاهد

۲- دانشکده پرستاری و مامائی فاطمه زهرا (ع) وابسته به دانشگاه مازندران

۳- دانشگاه پیام نور

۴- آموزشکده فنی

مراکز ورزشی

اداره تربیت بدنی شهرستان رامسر دارای تأسیسات ورزشی به شرح زیر می‌باشد:

۱- دو استادیوم ورزشی به نامهای امام رضا (ع) و استقلال

۲- هشت سالن ورزشی

۳- هشت باشگاه ورزشی

۴- دو باشگاه ورزشی نیمه تمام

۵- زورخانه در دست ساختمان

۶- سه زمین بسکتبال

۷- شش زمین فوتبال

۸- تأسیسات ورزشی شهید چمران واقع در جنب اردوگاه شهید رجائی رامسر زیر نظر وزارت آموزش و پرورش

۹- یک زمین والیبال با سرویس بهداشتی در لیماک رامسر

اردوگاههای تربیتی و ورزشی رامسر

شهر رامسر دارای سه اردوگاه تربیتی، یک اردوگاه بسیج و یک اردوگاه ورزشی است که در بند بن رامسر قرار گرفته‌اند.

تاریخ تأسیس این اردوگاهها به غیر از اردوگاه ورزشی در سال ۱۳۳۵ش بوده است و عبارتند از:

---

۱. جغرافیای مفصل ایران، ج ۱-۲، ص ۲۵۱.

۱ و۲- اردوگاه تربیتی میرزا کوچک خان که به دو بخش جداگانه پسران و دختران تقسیم شد و امروزه به صورت دو اردوگاه مستقل درآمد. جانب غربی متعلق به دختران دانش‌آموز و جانب شرقی مربوط به پسران دانش‌آموز می‌باشد.

۳- اردوگاه بسیج مستضعفین در قسمت شرق اردوگاه میرزا کوچک‌خان واقع شده که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل بسیج، این بخش از اردوگاه در اختیار بسیج مرکزی است.

۴- اردوگاه تربیتی شهید رجائی که در ضلع شرقی اردوگاه بسیج مستضعفین واقع است و جاده آسفالته آن دو را از یکدیگر جدا می‌سازد.

۵- اردوگاه ورزشی شهید چمران در مشرق اردوگاه بسیج واقع است که جاده آسفالته میان آن دو فاصله انداخته است. این اردوگاه مانند اردوگاه‌های میرزا کوچک‌خان و شهید رجائی زیرنظر مستقیم وزارت آموزش و پرورش اداره می‌شود و دارای چندین سالن ورزشی در دست ساختمان با محوطه بسیار وسیع می‌باشد که فاز اول آن نزدیک به اتمام است و فازهای بعدی نیز بدون وقفه انجام خواهد گرفت و بنا به اظهار مسئولان مربوطه این ورزشگاه در سراسر کشور بی‌نظیر خواهد بود.

طب و درمان در رامسر

مسأله طب و درمان و داروهای گیاهی در رامسر سابقه‌ای بس طولانی دارد. بسیاری از علمای پیشین منطقه علاوه بر کسب علوم عقلی و نقلی، دانش طب را نیز می‌آموختند. چیزی که هست گروهی اندک از میانشان از دانش طب خود استفاده نموده و به درمان مردم می‌پرداختند که حشمت‌الاطباء، میرزا مسیح تنکابنی، سیدحسن حکیم، سیدمحمد حکیم شفائی و میرزا حسن حکیم وحیدی از آن جمله‌اند. نگارنده در دوران طفولیت بارها بیمار شدم و دو طبیب اخیرالذکر مداوایم نمودند.

مرحوم سیدمحمد حکیم شفائی از شهرت خاصی برخوردار بود و در زمره طبیبان حاذق و درس خوانده به شمار می‌رفت که طب را در «مدرسه دارالفنون» تهران خوانـد و پس از فراغت از تحصیل به زادگاه خود سادات محله رامسر که در آن زمان معاف محله گرجیان نامیده می‌شد، بازگشت و به درمان مردم می‌پرداخت. میرزا حسن حکیم وحیدی نیز به درمان بیماران می‌پرداخت اما حذاقت و مهارت حکیم شفائی را نداشت چه او در عصر خود اعجوبه روزگار به شمار می‌رفت و بیماران به تشخیص و دانش او اعتماد داشتند.

این مرحوم به آب و هوای مناطق ییلاقی به ویژه جواهر ده رامسر اعتقادی وافر داشت و معتقد بود برای پیشگیری از ابتلای به بیماری مخصوصاً بیماری مالاریا، سالم سازی بدن و مقاومت بدن در برابر بیماریها، باید تابستانها به ییلاق رفت و مدتی را در آنجا گذراند و اگر امکان اقامت طولانی در آنجا وجود نداشت لااقل یک روز از سال را باید به ییلاق رفت و در غیر این صورت لباس را بدهند تا با آب ییلاق بشویند که در بدن انسان بی‌تأثیر نیست و مصونیت ایجاد می‌کند. این طبیب زندگی فقیرانه‌ای داشت و در مورد حق درمان رعایت انصاف می‌کرد و هرکس به قدرت استطاعت، حق درمان یا به اصطلاح امروز حق ویزیت می‌پرداخت.

بیمارستان رامسر

برای نخستین بار در سال ۱۳۱۱ش. در رامسر بهداری دایر شد و متعاقب آن ساختمان بیمارستان در محوطه فعلی بیمارستان بنا گردید. نخستین رئیس بهداری رامسر مرحوم دکتر علاّمه از مردم سلیمان آباد تنکابن و برادر استاد فرزانه مرحوم میرزا ابوالفضل علامه بود و رؤسای بعد از ایشان به ترتیب عبارت بودند از : ماکاشیان، دکتر محسنی، دکتر مقبل و دکتر سحری. در زمان تصدی دکتر محسنی یک نفر طبیب آلمانی به نام دکتر «کُنت» به عنوان جرّاح بیمارستان مشغول به کار شد و سالیان متمادی در اینجا خدمت می‌کرد.[1] نگارنده در ایام طفولیت و نوجوانی وی را دیده است. مرحوم دکتر سحری علاوه بر تصدی بهداری، ریاست بیمارستان را به عهده داشت. رؤسای بعدی بهداری، دکتر کریم‌پور چنیجانی، کاووسی، میرسعیدی، دکتر محمد صدری، دکتر حسین جیلانی، دکتر عزت الله مدیری و دکتر شادفر بودند. کاووسی زردشتی بود. او و میر سعیدی دوره دکترای پزشکی را نگذرانده بودند. در آن ایام در دانشکده‌های پزشکی ایران که دوره دکترای طب داشتند، برای تربیت روستا پزشک، دوره‌های سه ساله‌ای دایر گردیده بود و دانشجویان پس از گذراندن این دوره به عنوان بهدار روانه بخش‌ها می‌شدند و پس از چند سال طبابت برای گذراندن دوره تکمیلی و نیل به درجه دکترا مجدداً روانه دانشگاه شده و با دو الی سه سال تحصیل، دانشنامه دکترا دریافت می‌داشتند. یاد همهٔ این عزیزان، خصوصاً این دو طبیب

---

۱. این اطلاعات را آقای حاج محمد لاریجانی در اختیار نگارنده گذارد.

(کاووسی و میرسعیدی) به خیر که صادقانه خدمت کردند.

در سال ۱۳۲۶ش. بیمارستان از بهداری جدا شد. بیمارستان تحت سرپرستی سازمان خدمات اجتماعی قرار گرفت و آقای دکتر پرویز اصلانی جراح معروف، ریاست بیمارستان را به عهده گرفت و سالیان متمادی به این آب و خاک خدمت کرد. به راستی او پزشکی حاذق و خدمتگزار و در مسائل اخلاقی جدّی بود. بعد از انتقال او به تهران، دکتر سیدهادی طبیبیان که جراحی لایق و سیدی جلیل‌القدر بود تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران سمت ریاست بیمارستان را برعهده داشت و پزشکان مشهوری چون دکتر مساواتی، دکتر اقبال، دکتر صولتی، دکتر منصور، دکتر صابر و... با ایشان همکاری داشتند. تجدید بنای بیمارستان که به صورت امروزی درآمد و در سال ۱۳۴۱ش. افتتاح شد، با نظارت و سرپرستی ایشان انجام گرفت و متعاقب آن آموزشگاه بهیاری نیز تأسیس شد.[۱] دکتر طبیبیان در مدیریت، فردی جدی و معتقد و پای بند به اصول اخلاقی بود و در نظافت بیمارستان سختگیر بود و کارمندان را ملزم به رعایت مسائل اخلاقی می‌کرد. این پزشک عالیقدر و وظیفه شناس پس از انتقال به تهران در منطقه فقیرنشین شهرری صبحها به طبابت مشغول است. بعد از ایشان مدیران دیگری چون دکتر جهانی، دکتر سیدجعفر روحانی، دکتر فرخ‌فر و دکتر معتمد رئیس بیمارستان شدند که در میان ایشان آقای دکتر معتمد که خود طبیبی حاذق و متخصص بیماریهای قلب است منشأ خدمات زیادی بود.

بیمارستان احمدنژاد کتالم

فرد نیکوکاری به نام روانشاد حاج علیرضا احمدنژاد در کتالم از توابع شهرستان رامسر که با شهر رامسر فاصله چندانی ندارد، اقدام به تأسیس بیمارستانی مجهز نمود که بهره‌برداری از آن در سال ۱۳۳۸ش. آغاز شد و امروزه یکی از مراکز فعال درمانی با تجهیزات کامل به شمار می‌آید. مرحوم احمدنژاد موقوفاتی را برای اداره این بیمارستان معین نمود.

در حال حاضر تعداد تخت ثابت دو بیمارستان یاد شده ۲۳۵ تخت است و تعداد

۱- سالنامه دنیا، شماره بیست و هفتم، ص ۲۲۲.

تخت فعال ۱۸۰ تخت می‌باشد.[۱]

شهرستان رامسر دارای شش درمانگاه مستقل و یک درمانگاه غیر مستقل، دو رادیولوژی دولتی و دو رادیولوژی خصوصی، یک فیزیوتراپی دولتی و یک فیزیوتراپی خصوصی، سه آزمایشگاه خصوصی، هفت داروخانه خصوصی و یک داروخانه دولتی و بیست و دو خانه بهداشت می‌باشد.[۲]

در این مقال لازم است از فردی خیّر به نام شادروان مرحوم سید احمد شیخ‌الاسلامی معروف به سیداحمد بازرگان یاد شود. وی دستگاه ساختمان مسکونی با محوطه راکه اکنون درمانگاه آخوند محله رامسر در آن قرار دارد، به وزارت بهداری آن زمان اهداء نمود. ساختمان که کلنگی بود تخریب و به جای آن آزمایشگاه ساخته شد. درمانگاه فعلی آخوند محله در زمان ریاست دکتر عزت الله مدیری و زیر نظر وی ساخته شد.

کنگره پزشکی رامسر

از سال ۱۳۳۱ش. مهرماه هر سال[۳] کنگره پزشکی بین‌المللی با شرکت پزشکان و متخصصان داخلی و خارجی در هتل بزرگ رامسر به مدت یک هفته تشکیل می‌شد و در آن مسائل پزشکی که در هر سال موضوع خاصی عنوان می‌شد، مطرح و مورد مذاکره قرار می‌گرفت و مقاله‌های برگزیده به صورت کتابی قطور به چاپ می‌رسید. آخرین کنگره پزشکی رامسر در مهرماه سال ۱۳۵۶ش. تشکیل شد و پس از ۲۷ سال با وقوع انقلاب اسلامی ایران برای همیشه تعطیل گردید.

۱- آمارنامه استان مازندران.

۲- همان منبع .

۳- شایان ذکر است عمل قلب باز برای نخستین بار در سال ۱۳۴۳ش. در بیمارستان رامسر به دست آقای دکتر شفیع‌زاده روی قلب بیماری که از اهالی علی‌آباد قم بود با موفقیت انجام گرفت. (از خاطرات آقای محمد اسدیان، کارمند بازنشستهٔ بیمارستان رامسر)

خدمات رفاهی

۱- فرودگاه

فرودگاه رامسر یکی از قدیمی‌ترین فرودگاه‌های کشور است که در سال ۱۳۲۷ش. یعنی ۵۰ سال قبل تأسیس گردید. در آغاز، بعضی اوقات پروازهای نظامی در آن انجام می‌گرفت و در سال ۱۳۲۱ش. در انحصار مقامات مملکتی قرار گرفت تا آنکه در سال ۱۳۴۳ش. به منظور مدرنیزه کردن فرودگاه، به مناقصهٔ بین‌المللی گذارده شد و شرکت انگلیسی «آی‌واگ» برنده اعلام گردید و فعالیت ساختمانی آن آغاز شد و در سال ۱۳۴۷ش. به بهره‌برداری رسید و به سازمان هواپیمایی کشوری تحویل گردید، اما پروازها همچنان اختصاصی بود. از سال ۱۳۵۰ش. به بعد سرویس پروازهای هفتگی رامسر–تهران و بالعکس دایر شد و در هفته چندین پرواز برای انتقال مسافران انجام می‌گرفت که هنوز هم ادامه دارد[1]، چیزی که هست با توجه به قدمت این فرودگاه و تجهیزات مدرنی که دارد و شهرت بین‌المللی رامسر و جاذبه‌های توریستی آن، جای بسی تأسف است که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و در واقع فرودگاهی فراموش شده به حساب می‌آید و نقش مهمی را در امر سرویس دهی کشوری و بین‌المللی ایفا نمی‌کند.

۲- برق

نخستین کارخانه مولد برق در سنه ۱۳۱۱ش. در رامسر نصب و راه‌اندازی شد این کارخانه فقط روشنایی هتل‌ها، کازینو و بیمارستان را تأمین می‌کرد و مردم از نعمت روشنایی محروم بودند و در سنه ۱۳۲۵ش. موتور کوچک مولد برق وسیله جمعی از مغازه‌داران شهر آورده شد و تعدادی انگشت شمار مغازه‌های آخوند محله دارای روشنائی شدند اما به علت کمی قدرت، از کار افتاد تا آنکه بعد از تأسیس شهرداری رامسر (سنه ۱۳۳۱ش.) نخستین ژنراتور مولد برق خریداری و در انبار سابق املاک پهلوی واقع در خیابان شهید بهشتی روبروی حمام گلشن نصب و راه‌اندازی شد و حدوداً در سال ۱۳۳۳ش. امتیاز برق به بهای دویست و پنجاه تومان به اماکن و منازل فروخته شد و سراسر شهر زیر پوشش برق قرار گرفت.

۱- اطلاعات فوق را آقای سحرخیز رئیس فرودگاه رامسر در اختیار نگارنده گذاشت.

۳- مخابرات

تا اواسط دهه سی شهر رامسر از داشتن تلفن محروم بود اما حدوداً در سال ۱۳۳۵ش. تلفن مغناطیسی ۱۰۰ شماره‌ای در این شهر دایر گردید و چند سال بعد نظیر چنین دستگاهی با ظرفیت ۱۰۰ شماره در کتالم و سادات محله دایر شد. این وضع سالها ادامه داشت تا آن که در اواخر سال ۱۳۵۴ش. تلفن خودکار در این شهر دایر گردید.

کتابخانه‌های عمومی رامسر

الف: کتابخانه شماره یک

این کتابخانه که در طبقه همکف ساختمان شهرداری رامسر قرار گرفته و در ورودی آن به طرف مشرق است، در سال ۱۳۳۹ش. زیر نظر وزارت فرهنگ و هنر وقت تأسیس شد. مساحت زیربنای کتابخانه ۱۹۰ متر مربع و مساحت سالن مطالعه در دو قسمت مجزای زن و مرد ۱۱۰ متر مربع است.

تعداد کتب موجود ۹۴۷۳ مجلد و شمار نشریات ادواری موجود ۱۱۸۸ نسخه است.

تعداد کتب اهدایی ۲۸۸ مجلد می‌باشد. این کتابخانه دارای ۱۲۵۰ عضو است و از لحاظ درجه بندی، درجه پنج می‌باشد. ساعت فعالیت روزانه آن از ۷ صبح الی ۶/۵ بعدازظهر است.[۱]

ب: کتابخانه شماره ۲

این کتابخانه در کوچه کشاورزی رامسر قرار دارد و زمین آن را شادروان عبدالوهاب فرید تنکابنی یکی از معاریف و دانشمندان شهر اهداء کرد. و آن مرحوم که خود از خاندان علم و معرفت و از شیفتگان کتاب و نویسندگی بود در تأسیس این کتابخانه نقش مهمّی ایفا کرد و مکاتبات زیادی با سازمانها و مؤسسات نشر کتاب جهت اهدای کتاب به این کتابخانه انجام داد و در این کار توفیقاتی به دست آورد، مضافاً آن که از کتابخانه شخصی خود کتابهای زیادی به این کتابخانه اهدا کرد و طبق وصیت، پیکرش در قسمت بیرونی کتابخانه به خاک سپرده شد.

۱- شناسنامه کتابخانه‌های عمومی کشور وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ ۱۳۷۰.

این کتابخانه در سال ۱۳۵۴ش. با زیربنایی به مساحت ۲۴۵ متر مربع ساخته شد که مساحت سالن مطالعه در دو قسمت مجزای زن و مرد ۵۵ متر مربع است.

کتب موجود چاپی ۶۲۶۵ مجلد و تعداد نشریات ادواری موجود ۱۲۵۷ نسخه و کتب اهدایی ارسال شده به کتابخانه ۲۱۰ مجلد بوده و از لحاظ درجه بندی، درجه شش است و ساعات فعالیت روزانه آن مانند کتابخانه شماره یک می‌باشد.[۱]

روزنامه‌نگاران

روزنامه‌نگارانی از رامسر برخاستند که کم و بیش فعالیت مطبوعاتی داشتند و شماری از نشریات آنان در تهران منتشر شد. این نشریات عبارتند از :

۱- روزنامه طوفان شرق در سرلوحه روزنامه یاد شده بیت زیر جلب توجه می‌کند:

نوح دگر بیاید و طوفان دیگری تا لکه‌های ننگ شما شستشو کند

۲- مجله ماهانه طوفان شرق. هر دو نشریه به مدیریت مرحوم اسدالله طوفانیان[۲] انتشار می‌یافت. وی علاوه بر روزنامه‌نگاری سردفتری اسناد، ازدواج و طلاق را در سرچشمه تهران برعهده داشت و انجمنی تحت عنوان «انجمن ادبی سخن سنج فردوسی» در سرچشمه تهران دایر کرده بود که جلسات آن هفتگی دایر بود و سالها ادامه داشت.

۳- روزنامه تازیانه شمال به مدیریت مرحوم سیداحمد غروی میرباقری از اهالی سادات محله رامسر. وی دبیر دبیرستانهای تنکابن بود.

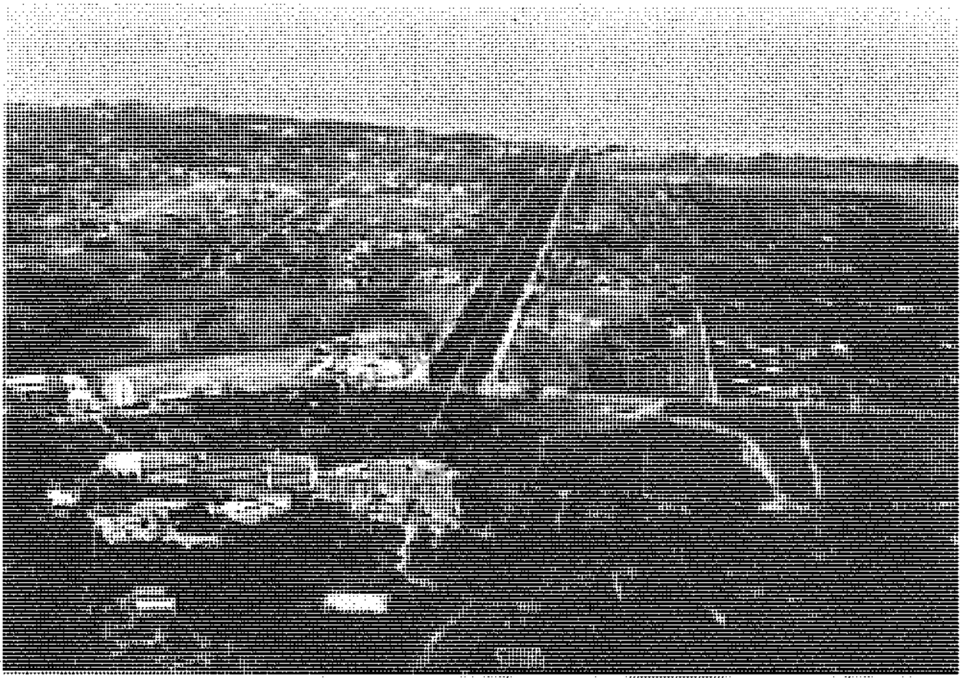
۴-روزنامه هفتگی البرز به صاحب امتیازی و سردبیری مرحوم میرزاشکراله کیهان در رشت منتشر می‌شد. نخستین شماره آن در آذر ۱۳۰۶ش. انتشار یافت و پس از مدتی به تعطیلی انجامید. بعد از شهریور ۱۳۲۰ش. مجدداً منتشر گردید و چندی بعد ضمن درج اخبار محلی به صورت ناشر افکار حزب دمکرات به رهبری قوام‌السلطنه درآمد. آخرین شماره روزنامه یاد شده ۲۳۴ (سال بیست و سوم- ۱۳۲۹ش.) می‌باشد[۳]مرحوم شکراله کیهان در قریه شستا از توابع شهرستان رامسر زاده شد و در رشت مقیم گردید و در همانجا درگذشت. نگارنده در رامسر با او آشنا شد. وی قامتی بلند، مویی سپید و چهره‌ای گندمگون داشت.

---

۱. شناسنامه کتابخانه‌های عمومی کشور وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ ۱۳۷۰.

۲. وی در لات محله متولد گردید.

۳. بزرگان تنکابن، ص ۳۰۴.



عکسی از رامسر که محوطه هتل قدیم و جدید، خیابان نخل، حوزه علمیه، صد دستگاه و آپارتمان‌های در حال ساختش کاملاً مشهود است.

کشاورزی رامسر



برنج‌کاری در رامسر

شهرستان رامسر از وسعت کمی برخوردار است وبخش اعظم آن کوهستانی می باشد. اراضی مستعد کشاورزی آن در مقایسه با سایر شهرستانهای مجاور به لحاظ نزدیکی میان کوه ودریا ناچیز است با این وصف اگر مساعدتهای لازم بشود سطح تولید فراورده های کشاورزی ودامی بالا بوده ونه تنها نیاز مردم منطقه را بر آورده می سازد بلکه قادر به صدور ارقام قابل توجهی از محصولات کشاورزی ودامی به شهرستانها واحیاناً به خارج از کشور خواهد بود.

قسمت جلگه ای رامسر عرض کمی دارد وبه علت فاصله کوتاه رشته های اصلی البرز با دریای خزر، رودها فرصت جلگه سازی پیدا نمی کنند[1] از این رو وسعت جلگه ها ناچیز وبسیار محدود است،[2] مزارع برنج، باغهای چای ومرکبات واخیراً کیوی را تشکیل می دهد وبخش اعظم کوهپایه ها وارتفاعات اطراف نیز زیر کشت چای ومرکبات قرار دارد. اراضی کشاورزی به خاطر وجود رودخانه های متعدد در فصل تابستان کمتر دچار کم آبی واحیاناً بی آبی می شوند. تغییر اوضاع جوّی در فصلهای بهار وتابستان وریزش نسبتاً چشمگیر باران در این امر کمک فراوانی می نماید. با این وجود در نیم قرن گذشته به سبب اتخاذ سیاست های غلط اقتصادی رژیم سابق که صادرات کشور را بر پایه اقتصاد تک محصولی نفت قرار داده بود، تولید فراورده های کشاورزی ودامی در سطح خیلی پایین نگه داشته شده بود ودر قبال صدور میلیونها بشکه نفت یا طلای سیاه در روز، بلای سیاه وارد کشور می شد یعنی خروج بی رویه بیش از پیش

---

۱. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص۱۱۱۷.

۲. همان منبع، ج ۲، ص۱۱۳۹.

ذخایر زیر زمینی که متعلق به نسلهای حاضر وآینده ایران است به دست میراث خواران استعمار وورود مواد غذایی وانواع اجناس لوکس وتجملی. مضافاً مبالغ زیادی صرف ورود انواع سلاحهای از رده خارج شده آمریکایی وانگلیسی ودیگر کشورهای استعمارگر شرق وغرب می گردید وکاربرد این گونه سلاحها فقط برای سرکوب نا آرامی های داخلی بود.

تنها نقطه روشنی که در این نیم قرن وجود داشت دوران طلایی حکومت ملی دکتر مصدق سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ بود که به دنبال ملی شدن صنعت نفت و قطع دست جهانخواران استعمارگر به ویژه انگلیس یاروباه پیر استعمار وایادی داخلی آنها صدور نفت به خارج تحت کنترل شدید دولت ملی بود، کشاورزی ایران به ویژه کشت چای وپنبه رونق خاصی یافت ودولت باحمایت مؤثر خود از قشر کشاورز میزان فراورده های کشاورزی را به سطح خیلی بالایی رساند وبا صدور گوشت به خارج به حمایت از دامداران برخاست. مازاد بر مصرف چای، مرکبات، پنبه ودام به کشورهایی نظیر آلمان، شوروی سابق وبعضی امیر نشین های حاشیه خلیج فارس صادر می شد مضافاً به صنایع داخلی به ویژه نساجی توجه بیشتری مبذول گردید. پارچه بافت کارخانه کازرونی اصفهان، لباس رئیس دولت واکثر رجال مملکت شد وبا این ترتیب قشر کشاورز ودیگر اقشار پی به هویت وشخصیت ممتاز ایرانی خود برده وتازه به این نتیجه رسیده بودند که ایرانی همیشه سربلند است ودر سایه اتحاد ورهبری خردمندانه ورجال دلسوز می تواند پوزه استعمار را به خاك بمالد ودست عمال داخلی آنان را قطع کند. مملکت باتمام منابع تحت الارضی خویش به دست ملت افتاده بود ویاد دوران طلایی حکومت امیر کبیر را پس از گذشت سالهای متمادی در خاطره ها زنده می کرد. اما دیری نپایید که جهانخواران استعمارگر خواب تازه ای برای ملت ستمدیده ایران دیدند وبادست مزدوران وخود فروختگان داخلی اقدام به براندازی حکومت ملی وقانونی نمود تا دربار فاسد پهلوی را که دستشان از این ملت ومردم کوتاه شده بود دوباره حاکم بر مملکت نمایند هرچند ملت شریف ایران باقیام ملی سی ام تیر ۱۳۳۰ش وسرنگون کردن دولت دست نشانده احمد قوام ونیز با خنثی نمودن توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱ش به سردمداری اوباش واراذلی چون شعبان جعفری معروف به شعبان بی مخ به حمایت از دولت ملی برخاست اما توطئه های براندازی حکومت مردمی گسترده تر از آن بود که دولت وملّت فکر آن می کرد.

فرار شاه از رامسر به بغداد

ماجرای فرار شاه از رامسر شاید برای اولین بار است که بازگو می‌شود. بعضی از نویسندگان به اشتباه فرار شاه را از کلاردشت به بغداد نوشتند و متأسفانه اغلب مورخان دچار چنین اشتباه شده‌اند. نگارنده که در آن ایام طلبه هجده ساله بوده و برخلاف رسم طلبگی آن عصر که یک طلبه می‌بایست از آشنایی با سیاست بدور باشد، در حمایت از دولت ملی و قانونی وقت و علاقه به میهن، سری پرشور داشت و از خوانندگان علاقمند روزنامه باختر امروز به ویژه مقالات تند و انقلابی آزاده شهید دکتر سیدحسین فاطمی وزیر وقت خارجه ایران بود قضیه فرار شاه را از نزدیک دنبال می‌کرد.

۲۴ مرداد ۱۳۳۲ش شاه از تهران به کلاردشت گریخت اما در آنجا احساس خطر کرد و عازم رامسر شد و بی‌آنکه کسی اطلاع یابد خواست خود را به فرودگاه برساند. فرودگاه رامسر در آن زمان خاکی و فاقد امکانات فنی و پروازی بود و فقط هواپیماهای کوچک و سبک می‌توانستند در آن فرود آیند و این فرودگاه مختص دربار فاسد پهلوی بود و راه ورود به آن در فاصله کمی از پل رودخانه نمک آبرود (ابتدای بلوار فعلی) قرار داشت. مرحوم نعمت‌الله سادات محله‌ای در آنجا نگهبان بود. شاه به محض ورود به رامسر وارد فرودگاه شد و به نگهبان فرودگاه دستور داد که راه را با ریختن آت آشغال بند آورد و با وعده انعام، به او سفارش کرد که اگر کسانی سراغ او را گرفتند اظهار بی‌اطلاعی نماید! ذکر این نکته ضروری است که راه ورود به فرودگاه تنگ و باریک و پراز دست انداز بود و یک اتومبیل به سختی می‌توانست از آن عبورکند و محوطه فرودگاه محصور نبود و فقط بوته‌های تمشک که اطراف آن را فرا گرفته بود به منزله حصار فرودگاه به شمار می‌آمد.

شاه و همسرش ثریا خود را به گوشه‌ای در فرودگاه رسانده و پنهان شدند. چندی نگذشت که گروهی مسلح از تهران به تعقیب شاه و همسرش به کلاردشت رفتند و چون او رانیافتند به رامسر آمدند و در برخورد با نگهبان فرودگاه که در ابتدای جاده فرعی ورودی فرودگاه آلونکی داشت از وی سراغ شاه راگرفتند و او اظهار بی‌اطلاعی کرد اما آنان زیربار نرفتند و بر او فشار آوردند تا نشانی شاه را بگوید و او مقاومت کرد و گفت: این راه متروکه است و راه اصلی ورود به فرودگاه در انتهای خیابان کازینو قرار دارد.

تعقیب کنندگان راه کازینو را در پیش گرفتند اما دیگر هوا تاریک شده بود و یافتن شاه در خرابه‌های اطراف فرودگاه غیرممکن به نظر می‌رسید، مضافاً این که نگهبان

فرودگاه پیوسته اظهار بی اطلاعی از ورود شاه به فرودگاه می کرد از این رو دست از تعقیب ودستگیری وی کشیدند.

شاه وهمسرش شب را در همان خرابه های اطراف فرودگاه گذراندند وساعت ۷ بامداد با ورود هواپیمای اختصاصی به خلبانی سرگرد خاتم[۱] سوار بر آن شده وبه سوی بغداد پرواز کردند. می گویند شاه در هنگام سوار شدن به هواپیما چنان وحشت زده بود حتی فرصت نیافت کلاه خودرا که روی زمین افتاده بود بردارد وبا عجله می خواست سوار هواپیما شود وجان خودرا نجات بخشد شاه از رامسر به بغداد واز آنجا به رم گریخت[۲]. سه روز بعد یعنی روز ۲۸ مرداد کودتای ننگین آمریکایی به سرکردگی سرلشکر فضل الله زاهدی به وقوع پیوست وحکومت سرنگون گردید وشاه فراری به ایران برگردانده شد. قرارداد نفت امینی پیچ تحت عنوان کنسرسیوم نفت منعقد گردید ولوله های نفت به سوی جهان غرب باز شد. عمال فاسد رژیم هریک به این سفره گسترده نفت چنگی انداختند وثروت ملی را غارت کردند وبا پول های باد آورده همچون سیل بنیان کن به سوی اراضی ساحلی دریای خزر از جمله رامسر سرازیر شدند.

نابودی اراضی کشاورزی

نابودی اراضی کشاورزی زمانی آغاز شد که تازه آسفالتکاری شاهراه ساحلی گیلان ومازندران به پایان رسیده بود، نو کیسه های رژیم باپولهای باد آورده به خرید اراضی ساحلی وزراعتی پرداختند وشهرکها وویلاهای جوروا‌جور همچون قارچ در گوشه وکنار از دل خاك سر برافراشتند. اینان برای نابودی اراضی کشاورزی نقشه ها طرح کردند وعلاوه بر خرید اراضی ساحلی به مزارع برنج وباغهای مرکبات هجوم می بردند ومزرعه یا باغی را انتخاب می کردند وبه بهای گزافی که برای کشاورز باور نکردنی بود می خریدند وویلا سازی می کردند. صاحبان اراضی مجاور بی آنکه عاقبت اندیش باشند به طمع می افتادند ومزرعه یا باغ خودرا می فروختند واز این که خود واعضای خانواده شان از رنج وزحمت کشاورزی رهایی یافته وپول باد آورده ای به دست آورند اظهار مسرّت می نمودند، چرا که دیگر نه غم وغصه فروش محصول کشاورزی

---

۱. این شخص بعدها با فاطمه خواهر شاه ازدواج کرد وتا درجه ارتشبدی ارتقاء مقام یافت اما سرانجام در یک سانحه هوائی که ظاهراً عمدی بود جان خودرا از دست داد.

۲. از یادداشت های مؤلف.

خودرا که بهای آن روز به روز در حال نقصان بود داشتند ونه برای بی پولی وفقر وفلاکت در رنج وعذاب بودند و باپولی که به دست آورده بودند می توانستند بهترین امکانات زندگی برای خود فراهم آورند با این ترتیب بسیاری از مزارع وباغهای مرکبات که میراث ویادگار ارزشمند پدرانشان بود از چنگشان بیرون رفت وپولی که داشتند نمی دانستند چگونه به مصرف برسانند، در نتیجه بیشتر این پولها صرف رفاه خانواده واحیاناً خوشگذرانی گردیده وبرباد رفت وموقعی بیدار شدند که دیگر نه زمینی برایشان ماند ونه پولی که بتوان با آن امرار معاش کرد، لاجرم به باغبانی وسرایداری همان ویلاها گمارده شدند. این وضع به نحو چشمگیری در رامسر مشهود بود تاجایی که سطح زیر کشت برنج به ۱۳۰۰ هکتار تنزل یافت ومردم این ناحیه بیشتر برنج مصرفی خودرا از نقاط دیگر تأمین می نمودند.

نکته ای که باعث ناراحتی است این است که اخیراً تب کیوی کاری سراسر شهرستان را فراگرفته است، اراضی شالیکاری وباغهای مرکبات مبدّل به باغ کیوی می شود متأسفانه از سوی مقامات محلی هیچگونه ممانعتی به عمل نمی آید واین زنگ خطری برای نابودی مزارع برنج وباغهای مرکبات می باشد.

قسمت کوهستانی: پوشش گیاهی منطقه به سه قسمت: جنگل، مرتع وکشتزار تقسیم می گردد.[۱] اراضی کوهستانی که قابل زراعتند عبارتند از: جواهر ده وروستاهای تابعه، جنت رودبار وروستاهای تابعه وبالا اشکور. این اراضی مستعد کشاورزی بوده واز آب وهوای مناسب برخوردارند. مهمترین فرآورده های کشاورزی این مناطق: گندم، جو، ارزن (در بالا اشکور) نخود، لوبیا، سیب زمینی، سیب، به، گردو، آلوچه سیاه وفندق می باشد. در گذشته نه چندان دور بسیاری از این اراضی زیر کشت گندم وجو بود اما امروزه متأسفانه به علت جاذبه کاذب شهر نشینی بسیاری از آن بایر است واگر توجهی بدان مبذول نگردد دیر یازود همه این اراضی بایر ویا متروکه خواهد شد.

چای

بوته چای مانند شمشاد همیشه سبز است وعمری طولانی دارد واز نوع کاملیا می

۱. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۱۳۹.

باشد.[1] جایگاه اصلی چای، چین وبه قولی آسام واقع در کشور هند است وسابقه اش به بیش از چهار هزار سال می رسد.[2]

با سابقه ترین وقدیمی ترین نوع چای در جهان همان چای چینی است که در ۴۶۰۰ سال قبل شناخته شده است.[3]

کشت چای در ایران

بیش از یک قرن است که بذر چای وارد ایران شد. برای نخستین بار این بذر به وسیله حاج محمد حسین اصفهانی به سال ۱۳۰۲ هـ.ق در عهد سلطنت ناصر الدین شاه قاجار از خارج وارد وبه دست وی کاشته شد اما به عللی پیشرفت حاصل نکرد وکشت آن متوقف شد. هفده سال بعد بود که به همّت وتلاش مرحوم حاج محمد میرزا چایکار معروف به کاشف السلطنه که در آن زمان ژنرال کنسول ایران در هند بود، بذر چای به ایران آورده شد. وی به سال ۱۳۱۹ هـ.ق برابر با ۱۲۷۸ش با تحمل زحمات ومشقات زیاد توانست بذر چای را از هند به شمال ایران بیاورد وکشت آن را در لاهیجان آزمایش کند.[4]

پس از آن که مسلّم شد منطقه یاد شده از نظر مساعد بودن زمین وآب وهوا مستعد کشت چای است وشباهت زیادی به آب وهوای هندوستان دارد، زراعت انحصاری چای به کاشف السلطنه واگذار گردید ونخستین مکانی که برای احداث باغ چای در لاهیجان انتخاب شد موضعی است به نام چهارماهانه سر واقع درنزدیکی لاهیجان که در دامنه کوه قرار دارد.

انحصاری شدن کشت چای سبب گردید که جز کاشف السلطنه کسی اجازه کشت بذر چای نداشته باشد واگر کسی می خواست اقدام به احداث باغ چای کند از سوی مأموران دولتی تحت پیگرد قرار می گرفت ومجازات می شد واین اقدام سبب رکود وعدم توسعه زراعت چای شد، تا آن که به سال ۱۳۰۶ش امتیاز انحصاری لغو گردید

۱. روزنامه اطلاعات، مورخه ۲۳/ ۱۰/ ۱۳۶۳ش، قسمت اقتصادی، ص ۴.
۲. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۴۳.
۳. مختصری از تاریخچه کشت چای در ایران، صص ۲۵ و ۶۷.
۴. همان منبع.

ودولت این زراعت سودمند را مورد توجه قرار داد ومردم نیز به منافع آن پی بردند.[۱]

کشت چای در تنکابن

به دنبال ورود بذر چای وکشت آن به دست کاشف السلطنه در لاهیجان، محمد ولیخان نصر السلطنه سپهدار اعظم(سپهسالار تنکابنی)که در آن زمان حاکم گیلان بود پس از اطلاع از این عمل کاشف السلطنه، به خاطر علاقه مندی به زادگاه خود تنکابن، دستور داد مقداری از همان بذر چای را که در لاهیجان کاشته شده بود به تنکابن ببرند ودر آن جا به طور آزمایشی بکارند. نتیجه این اقدام مثبت بود بدین ترتیب کشت چای همزمان در دو نقطه شمال ایران (لاهیجان وتنکابن) آغاز شد.[۲] وبانتیجه بخش بودن این اقدامشان پس از گذشت بیش از یک قرن، بخش اعظم اراضی گیلان وقسمتی از مازندران غربی (از تالش تا نزدیکی های چالوس) زیر کشت چای رفت[۳].

کشت چای در رامسر

پس از ورود بذر ونهال چای به تنکابن که در سال ۱۳۱۹ هـ. ق انجام گرفت[۴] کشت چای در تنکابن توسعه یافت وچندین مزرعه چای نیز در رامسر به ویژه در طالش محله فتوك رامسر احداث گردید وهرکس اندك سرمایه ای داشت در امر چایکاری به جریان انداخت ، امروزه باگذشت نزدیک به یک قرن، دو هزار وچهارصد هکتار از اراضی شهرستان رامسر زیر کشت چای قرار گرفته که بخشی از آن جلگه ای وبخش دیگر کوهپایه ای است.

در سادات محله رامسر مرحوم ارباب سید حسین «یکی از سادات میر حسینی سادات محله» نخستین کسی بود که اقدام به احداث باغ چای نمود.

تاسیس بنگاه خرید چای وافزایش سطح زیر کشت چای

برای تشویق کشاورزان نخستین بنگاه خرید چای در سال ۱۳۰۹ ش در تنکابن تأسیس شد ومبادرت به خرید چای املاك اختصاصی[۵] گردید وبه دنبال آن کشاورزان به

---

۱. کتاب فلاحت، ص ۱۳۴.

۲. مختصری از تاریخچه کشت چای در ایران، ص ۳۴.

۳. روزنامه اطلاعات، مورخه ۱۳۶۳/۱۰/۲۳، قسمت اقتصادی، ص ۴.

۴. مختصری از تاریخچه کشت چای در ایران، ص ۳۴.

۵. املاك جمع ملک است. این واژه در زمان پهلوی اول مفهوم خاصی یافته واطلاق به املاك وی ←

چایکاری روی آوردند ودر نتیجه کشت چای فوق العاده توسعه یافت ودر سال ۱۳۱۹ ش یعنی باگذشت ده سال سطح اراضی زیر کشت چای به ششصد هکتار رسید وبعد از شهریور ۱۳۲۰ ش مردم گیلان ومازندران به توسعه بیش از بیش کشت چای پرداختند. از چایکاران حمایت بیشری به عمل آمد چه در این سال تصمیم گرفته شد همه ساله مبلغی به عنوان مساعده به چایکاران پرداخت گردد وهنگام خرید چای مستهلک شود. این مساعده در سال ۱۳۲۷ ش برای هرهکتار پنجهزار ریال معین گردید.

این گونه تشویقها سبب گردید سطح کشت چای در سال ۱۳۲۹ ش به هفت هزار هکتار ودر سال ۱۳۳۰ به ۱۰۲۸۱ هکتار افزایش یابد.[1]

سیر تکاملی چای سازی

پیش از آن که کارخانه چای سازی تأسیس ودایر شود چایکاران در منازل خود به امر چای سازی می پرداختند، نخست برگ چای را از بوته جدا می کردند ودر ایوان یا حیاط خانه برای پلاس پهن می نمودند آنگاه عمل مالش وسیله یک یاچند نفر که غالب شان مرد بودند در ظرف بزرگ چوبین شبیه به خوانچه اما گودتر که آن را «لاك» می نامند انجام می گرفت. کف لاك دارای برجستگی های کندکاری شده به شکل دایره بود تا بابرخوردغنچه های پلاسیده چای براثر فشار ومالش شکسته شود. عمل مالش بادست یا پا آن قدر ادامه می یافت تا عمل تخمیر انجام گیرد سپس چای تخمیر شده در فضای باز روی حصیر پهن می کردند تا در معرض تابش آفتاب قرار گیرد وخشک شود. در بعضی مواقع بر اثر بارندگی مداوم چای ترشیده وفاسد می شد.

بعدها مبتکران محلی دستگاه مالش آبی ساختند. این دستگاه مانند آسیای آبی دارای پروانه بود که بر اثر فشار آب، پروانه ها به چرخش در می آمد ومالش آبی را به کار

← می شد وپس از استعفایش از سلطنت به املاك واگذاری موسوم گردید. (فرهنگ معین ذیل واژه املاك) شایان ذکر است که پهلوی اول املاك مردم مازندران وگیلان شرقی را به عنف به بهای ناچیزی خریداری نموده وبرای اداره این املاك در شهرها وبخش ها اداره ای تحت عنوان اداره املاك اختصاصی دایر کرد ومأمورانی چون مهندس کسروی رئیس وقت املاك تنکابن را برجان ومال مردم مسلط نمود. پس از سقوط پهلوی اول وروی کار آمدن پهلوی دوم مبدل به املاك واگذاری شد وکار عمده اش استرداد املاك به، صاحبانشان بود.

۱. مختصری از تاریخچه کشت چای در ایران، ص ۴۱.

می انداخت. ظرفیت این دستگاه زیاد نبود وطی مدت سه ربع ساعت، چای را مالش داده وتخمیر می کرد.

نخستین مبتکری که دستگاه مالش آبی ساخت مرحوم سید عباس پیر سعیدی از اهالی چپر سر رامسر بود وی آن را در چپر سر راه اندازی نمود وبا ظرفیت محدودی که داشت تا حدودی نیاز مردم محل را با رعایت نوبت برطرف می‌نمود وچندی بعد مرحوم سید محمد بنی هاشمیان معروف به بنی هاشمی یکی از سادات آخوند محله رامسر که کارمند اداره کشاورزی بود نظیر آن دستگاه را در باغ خود واقع در آخوند محله نصب وراه اندازی کرد. سوم‌کسی که‌اقدام به راه اندازی دستگاه مالش آبی چای نمود مرحوم محمد حسین قاسم زاده نحوی بود که در مجاورت خانه خود در کندسر آخوند محله (محوطه فعلی آقای مصطفی الهیان) آن را به کار انداخت وطبق نوبت از پیش تعیین شده به صورت شبانه روزی در ایام بهره برداری چای مورد استفاده قرار می گرفت. نگارنده به یاد دارد در بعضی شبهای گرم آخر بهار، برگ چای را برای مالش بدانجا می برد وخاطرات شیرینی از آن شبها به ویژه سخنان شیرین وطنز آمیز مرحوم محمد حسین قاسم زاده را به یاد دارد. امروزه فقط یک دستگاه مالش آبی در لات محله فعال است.

فِر یا دستگاه دستی چای خشک کنی

فِر دستگاهی بود چوبین به شکل مکعب باسربندی به شکل هرم باچندین کشو. کف کشوها ازتور سیمی بود. دستگاه فر روی کوره‌ای که برای همین منظور ومتناسب با حجم فر ساخته شده بود قرار می گرفت. چای مالش داده شده به میزان کافی در کشوها ریخته شده وبا حرارتی ملایم داخل کشوها گرم می‌شد. ماده سوختی کوره، ذغال بود. حرارت کوره به میزانی بود که چای را نسوزاند. یک نفر به طور مداوم مراقب فر بود تا دمای کوره کم یا زیاد نشود وهرچند دقیقه یک بار چای داخل کشوها را زیر ورو می کرد. این عمل چندین بار تکرار می شد تا چای کاملاً خشک شود.

کارخانه های چای سازی

قدیمی ترین کارخانه های چای سازی منطقه تنکابن عبارتند از: کارخانه چای سازی کلارآباد، کارخانه چای سازی شعیب کلایه وکارخانه چای سازی قلعه گردن خرم آباد. این کارخانه ها دولتی بوده ودر عصر پهلوی اول تأسیس شدند. نخستین کارخانه چایسازی که در ایران در شهر لاهیجان تأسیس شد کارخانه چایسازی اُختیف آلمانی بود

ودومین کارخانه را احمد قوام «قوام السلطنه» در لاهیجان بناکرده بود.

کارخانه های چای سازی رامسر

۱ ـ کارخانه چای سازی کتالم رامسر که در سال ۱۳۲۸ش تأسیس شد.

۲ ـ کارخانه چای سازی صفا چای که در تاریخ ۱۳۳۰/۴/۴ش افتتاح گردید.

۳ ـ کارخانه چای سازی سادات محله که در سال ۱۳۳۱ش مورد بهره برداری قرار گرفت.

۴ ـ کارخانه چای سازی تالار سر رامسر که به سال ۱۳۳۴ش گشایش یافت.

۵ ـ کارخانه چای جهان حدوداً سال ۱۳۳۴ش باظرفیت خیلی زیاد در ابریشم محله رامسر سمت جنوبی خیابان شهید مطهری تأسیس گردید اما متأسفانه پیش از انقلاب دچار آتش سوزی شد واز میان رفت.

۶ ـ کارخانه چای سازی مرحوم سید حسین بنی هاشمی در لمتر رامسر که بعد از فوت وی کارخانه برچیده شد.

چگونگی پرورش ومرغوبیت چای

بوته چای اگرهرس نشود ارتفاع آن به ده متر می رسد[1] ودر این صورت عمل برگ چینی غیر ممکن خواهد بود از این رو هرس امری الزامی است. برای آن که محصول چای مرغوب تر وبا کیفیتی بهتر باشد، باید تمام سطح باغ چای را شخم زمستانی کرد ونیز چندین نوبت در بهار وتابستان عمل کاشت انجام داد.

عمر مفید بوته های چای حدوداً ۵۰ سال است ومانند شمشاد همیشه سبز واز نوع کاملیا می باشد ومعمولاً پس از چهار یا پنج سال به ثمر می رسد. برگ چای به قدری ظریف وحساس است که اگر بعد از چیدن در جای مناسبی برای پلاس قرار نگیرد وهوا در آن جریان نیابد یعنی اگر به صور فشرده ومتراکم در سبد یا زنبیل ویا هر ظرف دیگر نهاده شود، ترشیده وفاسد می گردد.

زمینی که در آن بوته های چای کاشته می شود باید دارای شیبی ملایم بوده وباران سالیانه اش متناسب باشد در این صورت برای کشت چای وافزونی محصول مساعد خواهد بود.

حد اکثر ارتفاع سطح باغ چای از سطح دریا نباید بیشتر از دو هزار متر باشد وگرنه

---

۱. مختصری از تاریخچه کشت چای در ایران، ص ۵۸.

کشت چای بی فایده است. هر باغ چای علاوه بر دارا بودن اوصاف یاد شده باید در معرض وزش بادهای ملایم ومرطوب دریایی قرار گیرد. وزش بادهای گرم وخشک یا سرد وشدید برای بوته چای نامناسب وزیان آور است.

میزان دمای مطلوب در باغهای چای بین صفر تا ۳۰ درجه سانتیگراد است. چای بهاره ایران از نظر کیفیّت، مرغوبیت وطعم بهتر از چای کشورهای دیگر است.[۱] در عصر حاضر مرتفع ترین نقطه چایکاری جهان منطقه «دارجلینگ» واقع در کشور هندوستان با ارتفاع ششهزار پا وپست ترین باغهای چای در ممالک چای خیز، منطقه «پوتی» واقع در کشور روسیه است که هم سطح با دریا می باشد.[۲]

مرکبات

مرکبات واژه ای است عربی وجمع مرکب می باشد. پور داود در هرمز نامه به نقل از مجمع الفرس می نویسد:

«مرکب در ردیف لیمو ونارنج وغیره آمده است که در پیوند بایکی از درختان این جنس باجنس دیگر آن، میوه مخصوص ببار می آورد وبه مناسبت این پیوند به لغت عربی مرکب خوانده می شود وپس از آن، همین کلمه به هیأت جمع «مرکبات» به درختان ومیوه های دیگر آن اطلاق شده است.»[۳]

نکته ای که در خور توجه است این که میوه هائی از قبیل پرتقال، نارنگی، لیمو ترش، لیمو شیرین، بادرنگ، گریب فروت، ودیگر انواع مرکبات را می توان از طریق پیوندك به یک درخت از جنس درختان یاد شده ویا درخت نارنج پیوند زد تا هر شاخه از همان درخت میوه مخصوص خودرا بیاورد ومحتمل است علت نامیده شدن به مرکب که جمع آن مرکبات است همین باشد.

تاریخچه مرکبات وورود آن به ایران

مرکبات میوه بومی آسیای شرقی وجنوبی بوده وچین را وطن اصلی آنها می دانند،

---

۱. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۱۴۴.

۲. مختصری از تاریخچه کشت چای در ایران، ص ۴۴.

۳. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۱۵۵.

چنانکه در بعضی نقاط، پرتقال را سیب چینی می نامند ودر آب وهوای معتدل که خیلی خشک نبوده وحدّ وسط درجه حرارت آن ۱۴ درجه باشد عمل می آید ودر نقاط سرد که زمستان، یخبندان شدید داشته باشد ودرجه حرارت آن ۴ تا ۵ درجه زیر صفر باشد نمی توان آنهارا کاشت.[۱]

قدیمی ترین نوع مرکبات «بادرنگ» است که جلوتر اززمان ساسانیان دارای نام ونشان بود. بنا به نوشته پور داود در هر مزدنامه ترنج واُترج معرّب واترنگ است، واترنگ همان با درنگ است ودر زمان هخامنشیان وجود داشت که یونانیان آن را «مدیکن ملون» یعنی سیب مادی (ایرانی) می نامیدند ونزد رومیان به «چیتروس مدیکه» یعنی بادرنگ مادی (ایرانی) شهرت داشت.[۲]

مهندس یونس ابراهیمی کارشناس بین المللی مرکبات که بیشتر عمر خودرا در ایستگاه تحقیقات مرکبات رامسر به تحقیق در امر مرکبات سپری نموده وهنوزهم باجدیّت تمام به کار خود ادامه می دهد ونظریاتش در مجامع بین المللی مورد قبول وپذیرش محقّقان است، در این باره می نویسد: «باتوجه به اینکه ایران دروازه خروج مرکبات به اروپا بوده بامطالعه تاریخچه مرکبات اروپا بر می آید که نارنج ولیمو دارای هزار وپانصد سال سابقه کشت در ایران می باشد وپرتقال در دوره صفویه به وسیله کشتی های پرتغالی به سواحل جنوبی کشور رسیده واز ایران به عراق، سوریه، فلسطین ومصر برده شد واز آنجا به آفریقای شمالی وبالاخره به ایتالیا رسید وسپس در اروپا پراکنده گشت. در قرن هجدهم میلادی بابروز بیماری گُموز (پوسیدگی ریشه) بخش اعظم مرکبات ایتالیا از بین رفت وبا مقاومت قابل توجهی که درخت نارنج در برابر این بیماری از خود نشان داد پیوند مرکبات روی نارنج واحیاناً بعضی پایه های مقاوم رواج یافت وبه تدریج بابروز وگسترش این بیماری در سایر کشورهای مرکبات خیز دنیا، پیوند روی درخت نارنج متداول گردید.[۳]

مرکبات در شمال ایران

مازندران، گرگان وگیلان در شمال ایران وفارس وکرمان در جنوب ایران

---

۱. کتاب فلاحت، ص ۲۴۷.

۲. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۱۵۶.

۳. نشریه تحقیقات نهال وبذر، سال اول شماره یک، ص ۴۱.

مهمترین نقاط مرکبات خیز کشور به شمار می روند، در این ایالات اراضی فراوانی زیر کشت مرکبات قرار دارد.

در حدود العالم که به سال ۳۷۲هـ. ق تألیف شد از وجود ترنج ونارنج در آمل یاد شده وچنین آمده است: «... از وی (آمل) ترنج ونارنج خیزد».[۱]

برای ترنج خاصیت هایی قایلند. پور داود در هرمزدنامه به نقل از تئوفراستوس می نویسد: «برگهای این میوه را اگر میان جامه بگذارند از آسیب بید ایمن خواهد بود واگر میوه پخته آن را در دهان گیرند تنفس را آسان گرداند واگر کسی زهر خورده باشد این میوه داروی مفید وپادزهر کار سازی است». وی آنگاه به نقل از علی بن سهل در کتاب فردوس الحکمه داستانی عجیب وشنیدنی در باره خاصیت ترنج می نویسد: «پادشاهی به مردی خشم گرفت وبه زندانش افکند وبدو فرمود: یک چیز برگزین که یگانه خورش تو باشد. پس او ترنج را برگزید. گوشت خشک شده اش آرد گردیده آن نانش شد وسرکه اش از ترشی آن بود وروغنش از دانه آن وبوی خوشش از پوست وبرگ آن وبا آن روزگاری بزیست».[۲]

خاصیت نارنج کم از ترنج نیست: از بهار نارنج مربّا می سازند وعرقش مقوی قلب است واگر برگ آن را بجوند بوی دهان را خوش کند وبوی سیر وپیاز را از میان ببرد[۳] از پوست آن نیز مربا سازند.

کشت مرکبات در رامسر

رامسر یکی از مراکز کشت مرکبات در شمال ایران است که ظاهراً قدمت آن به قرنها قبل می رسد ونام دو محله کهن نارنج بن ونارنج کلایه که در شهر واقع اند مؤید آن می باشد واحتمالاً تاریخ کشت آن مقارن بامناطق دیگر مرکبات خیز شمال ایران بوده است.

میرزا حسن خان اعتماد السلطنه در مرآة البلدان می نویسد: «در هرسه محال (تنکابن وکلارستاق وکجور) گندم وجو وشلتوك ومرکبات ومیوه جات غیر از زردآلو

---

۱. حدود العالم، ص ۴.

۲. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۱۵۶.

۳. همان منبع، ص ۱۵۶.

ونیشکر وابریشم در دهات قشلاقی به عمل می آید وعجیب این است که در این نواحی جائی است که مرکبات موجود است وبه فاصله یک میدان در همانجا به هیچ وجه مرکبات بوجود نمی آید وسبب این است که بعد از باریدن برف وصاف شدن هوا بر روی برگ درختها شبنم می افتد «باداُرُز که در تمام صفحات مازندران وزان است به هرجا وزید درختها را حرکت می دهد وشبنم ها می ریزد درختها را خشک کرده محفوظ می ماند وجائی که بادگیر نیست شبنم در برگ درختان منجمد شده یخ درخت را می خشکاند». [1] این گفته اعتماد السلطنه در بعضی نواحی رامسر مصداق پیدا می کند. قطعه باغ موروثی نگارنده واقع در لپا سرك رامسر جنب اردوگاه تربیتی شهید رجایی دارای شرایط یاد شده است. درختان نیمی از باغ در مقابل یخ وسرما مقاوم بوده ونیم دیگر که در سمت دریا قرار دارد با اندك ریزش برف ویخ زدگی خشک می شود به طور کلی باغهای ساحلی دارای چنین وضعی است که با اندك سرما زدگی شاخه ها وتنه درختان مرکبات خشک می گردد.

اصلاح مرکبات رامسر

بیشتر ارقام مرکبات در منطقه رامسر بوده واسامی آنها عبارتند از: نارنج، پرتقال محلی، دارابی، توسرخ، لیموترش، نارنگی محلی، بادرنگ ودورگهای طبیعی که در باغهای مرکبات فراوان به چشم می خورند.

در سال ۱۳۱۳ش واریته های اصلاح شده وتجاری از کشورهای ترکیه، لبنان وایتالیا وارد گردید ودر شمال ایران به ویژه رامسر کاشته شد که به عنوان نمونه می توان به باغهای بزرگ اطراف ومحوطه هتلهای رامسر ودرختان قدیمی ایستگاه تحقیقات مرکبات رامسر که یادگاری از آن دوران است اشاره نمود. این واریته ها عبارتند از: پرتقال تامسون ناول، پرتقال خونی، پرتقال بُرُهَن، پرتقال واشنگتنی، پرتقال یافا، پرتقال شموطی، پرتقال والَنسیا، مارش گریب فُروت، دانکن گریب فروت، نارنگی اُنشو، نارنگی کلمانتین، نارنگیَ خوشه ای، نارنج ابلقی و... [2]

---

۱. مرآة البلدان ج ۱ ،صص۵۸۳ـ ۵۸۴.

۲. نشریه تحقیقات نهال وبذر، ص ۴۱ .

ایستگاه تحقیقات مرکبات رامسر

در سال ۱۳۰۹ش باغ زیبایی به مساحت ۷ هکتار به نام باغ فلاحت در گرمه رود رامسر که بین سالهای ۷۵۰ تا ۷۹۰ هـ. ق پایتخت تنکابن ومقر سلطنت سید رکابزن کیا بود احداث گردید. انجام این کار بدان خاطر بود که طرز احداث وروش منظم کشت وپرورش مرکبات به باغداران مناطق پرتقال خیز شمال ایران به کشاروزان نشان داده شود.

این باغ در آغاز زیر نظراداره املاك اختصاصی که متعلق به پهلوی اول بود اداره می شد سپس به اداره کل فلاحت ایران که بعداً به وزارت کشاورزی تغییر نام یافت واگذار گردید.

در سال ۱۳۱۳ش ارقام اصلاح شده مرکبات که بالغ بر سیزده نوع بود برای تزیین محوطه کاخ رامسر وارد شمال ایران گردید وتعدادی از آنها در باغ فلاحت کاشته شد که هنوز هم این درختان به عنوان درختان مادری اولیه در ایستگاه تحقیقات کشاورزی رامسر در ردیف ارقام اصلاح شده نگهداری ومحافظت می شود. در سال ۱۳۳۹ش که مؤسسه تحقیقات اصلاح وتهیه نهال وبذر تأسیس شد باغ فلاحت رامسر به این مؤسسه واگذار گردید وتحت عنوان ایستگاه تحقیقات مرکبات ونباتات زمینی رامسر تغییر نام یافت واز آن تاریخ به بعد تحقیقات در امر مرکبات آغاز گردید ورهبری تحقیقات مرکبات کشور به عهده این ایستگاه گذارده شد وآقای مهندس یونس ابراهیمی، محقق وکارشناس بین المللی مرکبات که به حق از مفاخر علمی کشور وعاشق ودلسوخته تحقیقات مرکبات است، باگذشت ۳۲ سال خدمت تحقیقاتی در این ایستگاه همچنان به عنوان سرباز اول این خط به راه خود ادامه می دهد.

این هموطن آذری با خدمات صادقانه وتلاش شبانه روزی وخستگی ناپذیر خود توانست مرکبات ایران را به مجامع بین المللی معرفی نموده وطرحها ونظرات ارزشمندی را به کنفرانس های جهانی مرکبات ارائه دهد وایستگاه تحقیقات رامسر را به عنوان یک مرکز علمی ارزشمند ایران به جهان بشناساند.

ایستگاه تحقیقات مرکبات رامسر تاکنون تحقیقات چشمگیری در امر مرکبات انجام داده وانتخاب ارقام پرتقال تامسون ناول، خونی مورو (تامسون خونی)، نارنگی انشو ونارنگی کلمانتین وپایه های نارنج اپولیزوس وترویر ستیرنج که پایه مقاوم در مقابل

پوسیدگی طوقه وسرما هستند نتیجه تلاش تحقیقاتی این ایستگاه است .

نام ایستگاه تحقیقات مرکبات رامسر در بسیاری از محافل علمی ایران ودنیا در امر مرکبات نامی آشنا وشناخته شده است ومقالات علمی ارائه شده از ایران در کنفرانس های بین المللی مرکبات در دنیا کلاً نتیجه کار تحقیقاتی ایستگاه رامسر بوده ودو پایه مرکبات در دنیا به نامهای «بکرائی» و«شِل محله» معرفی شده از منطقه رامسر در کنفرانس های اسپانیا وایتالیاست . ایستگاه تحقیقات کشاورزی رامسر برای نخستین بار در ایران توانسته است نهالهای عاری از بیماریهای ویروسی را تهیه وپیوندك آنهارا در اختیار باغداران مرکبات کشور قرار دهد وکلیه بذور مورد نیاز مرکبات مؤسسات مختلف کشور را به روش استاندارد تهیه نماید .[1] نارنگی یونسی که نوع اصلاح شده نارنگی به وسیله آقای مهندس یونس ابراهیمی است به نام ایشان نامگذاری شده ، در مجامع علمی ایران وجهان به همین نام ثبت گردید .

از کارهای جنبی این ایستگاه معرفی دو میوه نیمه گرمسیری دیگر به نامهای «کیوی فروت» و«فی جُوآ» می باشد که هریک از آندو از دیدگاه علمی واقتصادی حایز اهمیت فراوان می باشند . در وضع حاضر بیش از ۱۴۰ رقم مرکبات زیر نظر این ایستگاه تحت بررسی است وطرحهای تحقیقاتی متعددی در امر مرکبات رادر دست اجرا دارد .[2]

آقای مهندس ابراهیمی در پایان این مقال سطوری چند خطاب به نگارنده نوشته وقطعه شعری در باره عشق وی نسبت به امر تحقیقات مرکبات سروده است ذکر آن در اینجا خالی از لطف نیست :

بسمه تعالی

سرور گرامی آقای حاجی سجادی

باسلام وآرزوی توفیق برای جنابعالی وهمه خدمتگزاران واقعی این آب وخاك از این که بنده را جزو بد قول های روزگار قلمداد کردید ومارا نیز جزو علما به حساب آوردید شرمنده ام چون هنوز به عالم شدن ما خیلی راه است . حاجی جان! بنده وامثال بنده بیابان گردی بیش نیستیم که سالیان دراز این راه را ادامه می دهیم تا ناصافی های جاده

---

۱ . به قلم آقای مهندس یونس ابراهیمی که برای نگارنده فرستاده است .

۲ . همان منبع .

کشاورزی ایران را برای عبور مردم فقیر وبیچاره ای که بامشقت تمام کشاورزی وباغداری می کنند هموار نماییم. باشد که خداوند متعال مارا جزو بندگان درویش وفقیر خود به حساب آورد. حسب الامر وبرحسب وظیفه مختصری در مورد ایستگاه رامسر تقدیم حضورتان گردید اگر کافی نیست باز بنویسم.

ارادتمند

یونس ابراهیمی

بندی از شعر عشق در تحقیقات بانام
هنوز امیدوارم من

در این دوران پیری
چین های صورتم
شاهد بر این عشقند
وهر تار سپیدی بر رخم
گویای این عشق است
وروزی که به دام عشقت افتادم
جوان بودم
جوانی در رهت دادم
به درویشی گراییدم که تاعاشق بمانم
ومی بینی هنوز هم در کنارت عاشقانه آشیان دارم
برای دیدن صد عاشق چون خود
هنوز امیدوارم من

باغهای مرکبات شهرستان رامسر

باتوجه به سابقه تاریخی مرکبات در رامسر که زمانی از طریق دریای خزر به باکو ودیگر شهرهای حاشیه شمالی دریای خزر وسیله تجار ایرانی صادر می شد، سطح کشت فعلی مرکبات حدوداً به ششهزار هکتار می رسد که بیشتر ارقام آن از نوع بومی بوده ودر بیست سال اخیر اصلاحاتی در بعضی از باغهای مرکبات به عمل آمده است وپرتقال تامسون ناول، پرتقال خونی، نارنگی کلمانتین ونارنگی اُنشو با استقبال بیشتر باغداران

روبرو شده است. یکی از مشکلاتی که باغداران در اصلاح مرکبات با آن مواجه هستند مسأله کم آبی به ویژه در قسمت پایکوهی ونقاط کم ارتفاع است که حتی در امر سمپاشی دچار این مشکل هستند ونبودن آب به مقدار کافی در عدم رشد ومرغوبیت مرکبات اصلاح شده تأثیر به سزائی دارد.

مسأله دوم که اهمیت حیاتی دارد گرانی سم وکود شیمیایی است وبرای کشاورزان به لحاظ ارزانی بهای مرکبات وعدم حمایت جدی مقامات مسؤول مقرون به صرفه نیست.

سرما زدگی مرکبات

در نیم قرن اخیر مرکبات رامسر چندین بار دچار سرمازدگی شدید شد وریزش برفهای سنگین ویخبندان شدید باعث وارد آمدن خسارات زیاد به کشاورزان وباغداران گردید. سنگین ترین این برفها ویخبندانهای شدید در سالهای ۱۳۱۷ ، ۱۳۲۷و۱۳۴۲ ش بود که باعث نابودی بسیاری از درختان مرکبات شد مضافاً محصول مرکبات را که هنوز باغداران موفق به چیدن آن نشده بودند به کلی از بین برد.

خاطره تلخ برف ۱۳۴۲ ش هنوز در یاد نگارنده مانده است. در شامگاه چهارم دی ماه همین سال به دنبال وزش باد سرد که حدوداً یک ساعت به طول انجامید بارش برف آغاز شد وتا روز بعد به شدت ادامه یافت وارتفاع آن به بیش از یک متر رسید، بسیاری از درختان مرکبات پوست از تنه شان مانند دارچین جدا شد وموجب وارد آمدن خسارات سنگین واز بین رفتن شمار زیادی از درختان مرکبات گردید وکسانی که در امر مرکبات به خرید وفروش مشغول بوده وتمام سرمایه شان را از این راه به کار انداخته بودند از هستی ساقط شدند. در زمستان سال ۱۳۵۲ش برف شدیدی بارید اما خسارات وارده مانند گذشته زیاد نبود.

برنج

برنج واژه ای فارسی نیست وپور داود در هرمزد نامه آن را واژه هندی دانسته که وارد زبان فارسی گردید[1] واز غلاتی است که در اراضی مرطوب ممالک حارّه زراعت می شود ویکی ازحبوب نشاسته ای است که از آن غذاهای نیکو ترتیب می دهند وبه

۱. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۱۲۵.

نام های گرنج، اُرز وبُج نیز می نامند.

عموم مردم چین از این ماده غذایی نشاسته ای استفاده می کنند ودر کشور هندوستان برنج یکی از زراعت های عمده است ونیز کشت ومصرف برنج در آفریقا وممالک حارّه آمریکا وجنوب ایتالیا رواج کامل دارد.[۱] جایگاه اصلی کشت برنج چین است که از آن به هند رفته واز هند وارد ایران گردید.[۲]

برنج گیاهی است از تیره گندمیان وجزء غلاتی است که در اراضی باتلاقی کشت می شود وغذای نیمی از مردم جهان را تشکیل می دهد. گلهایش دارای شش پرچم است ودانه های سفید رنگی که زبانچه گل آن را به طور کامل فراگرفته است «شلتوك» می نامند. ساقه های این گیاه بند بند است وارتفاع آنها تا یک متر ونیم می رسد. این نوع ساقه ها را اصطلاحاً «ماشور» گویند وبه مصرف تغذیه دامها می رسد.[۳] کشت برنج به دو نوع آبی وديمی در جهان صورت می گیرد. محمد فرید وجدی مصری می نویسد: «برنج غذای اصلی غالب مردم آسیا است ودر همه نواحی آن به عمل می آید ودر کارولین آمریکا نیز کشت می شود. کشت برنج به دو نوع آبی وديمی صورت می گیرد. برنج خوب آن است که خشک وپاکیزه باشد وتمام دانه هایش از پوسته خارج شده ودر یک اندازه باشد. برنج کمتر فاسد می گردد امّا دچار کرم خوردگی می گردد. این کرمها از بیرون سرایت می کند».[۴]

مواد ترکیبی برنج عبارتند از: نشاسته ۸۶/۹ درصد،ازت ۷/۵ درصد وچربی ۰/۸ درصد.[۵]

کشت برنج در کرانه های جنوبی دریای خزر

سابقه کشت برنج در شمال ایران به قرون پیش از میلاد می رسد. چانک کی ین از اهالی چین درسال ۱۲۶ قبل از میلاد صحبت از کشت برنج در کرانه دریای مغرب

---

۱. لغتنامه دهخدا، ذیل واژه برنج؛ فرهنگ معین، ج ۱، ص ۵۱۳.

۲. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۱۲۵.

۳. لغتنامه دهخدا، ذیل واژه برنج؛ فرهنگ معین، ج ۱، ص ۵۱۳.

۴. دائرة معارف القرن العشرين، ج ۱، ص ۱۶۲.

۵. همان منبع.

(دریای خزر) دارد.[۱]

در کتاب حدود العالم از برنج در گیلان یاد شده ودر آن چنین آمده است: «طعام همه این ناحیت (گیلان) لتیرست وبرنج وماهی واز این ناحیت جاروب وحصیر ومصلّی نماز وماهی ماهه افتدکی به همه جهان ببرند»[۲].

شادروان دکتر محمد معین در پا نوشت لغت نامه برهان قاطع می نویسد: «از مآخذ قدیم می توان دانست که در روزگار هخامنشیان برنج در ایران بوده وشک نیست که این گیاه از سرزمین هند به ایران رسیده است».[۳]

برنج ایران از نوع آبی وباتلاقی است وبا برنج دیم یا (خاك خشک) که در جاوه وفیلیپین کاشته می شود فرق دارد.[۴]

بذر برنج صدری را که از بهترین ومرغوبترین نوع برنج در ایران به شمار می رود، میرزا آقا خان نوری صدر اعظم از پیشاور پاکستان به مازندران آورد آنگاه از آنجا به گیلان برده شد وبنا به نوشته اعتماد السلطنه در کتاب (مآثر وآثار) نامیده شدن این نوع از برنج صدری به همین سبب بوده وبرنج صدری منتسب به او می باشد.[۵]

انواع برنج

برنج دارای انواعی است وعبارتند از: صدری، دمسیاه، دیلمانی، طارم بی نام یا رمضانعلی، بیداز، سرخ عنبر بو، شاه رازی، محمدی (برنج گرم) شاهک، چمپا، سپید رود، آمل یک، آمل دو، آمل سه وچندین نوع دیگر که در سالهای اخیر به صورت اصلاح شده تکثیر گردیده ومیان کشاورزان توزیع شده است.

چگونگی کشت برنج

کشت برنج دارای مراحلی چون شخم، باتلاقی کردن زمین، آماده سازی زمین برای کشت، خزانه، نشا، وجین، درو، خرمن، خشک کردن وشالی کوبی است.

پس از آنکه زمین آماده برای نشا شد ابتدا بذر برنج (شلتوك) در گوشه ای از زمین

---

۱. گیلان، ص ۹۹.

۲. حدود العالم، ص ۱۵۰.

۳. لغت نامه برهان قاطع، تصحیح دکتر معین، ج ۱، صص۲۶۴ ـ ۲۶۵.

۴. گیلان، ص ۹۹.

۵. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۱۲۶.

زراعتی به صورت خزانه پاشیده می شود وخزانه را برای محافظت از سرما زدگی ویا پوسیدگی ناشی از بارندگی احتمالی، مانند گلخانه تا هنگام آماده شدن برای نشا با نایلون می پوشانند. بعد از آنکه شلتوك جوانه زد وبه مقدار کافی رشد نمود از خزانه خارج نموده وبه وسیله بانوان در زمین شالیکاری نشا می کنند زمین باید پیوسته باتلاقی ودارای آب باشد. حرارت لازم در بهار وتابستان به ترتیب ۱۸ و ۲۴ درجه سانتیگراد است[۱] وجین یا گرفتن علف هرز از شالیزار مرحله بعد از نشا می باشد. آخرین مرحله قطع آب از شالیزار است تا زمین از حالت باتلاقی بیرون آمده وخوشه های برنج آماده درو گردد. سرانجام مراحل درو، خشک کردن جو وشالی کوبی انجام می گیرد.

رویهم رفته کشت برنج، کار پر زحمتی است وبه عقیده بعضی کلمه برنج مأخوذ از (به رنج) می باشد.[۲] در گذشته نه چندان دور کشت برنج به طریق سنتی انجام می گرفت واز کشت تا برداشت از وسایل ابتدایی نظیر گاوآهن برای شخم وآماده سازی زمین، اسب برای خرمن کوبی وآب دنگ یا پادنگ برای شالی کوبی استفاده می شد وبرای خشکاندن، شَلتُوك (جو) را در اطاقی بزرگ که در گویش محلی آن را بُج خانه گویند ومعمولاً در مجاورت «آب دنگ» قرار داشت، به مقدار کافی می ریختند وبا حرارت آتش هیزم، آن را می خشکاندند. برنجی که از این طریق به دست می آید دودی گویند ومرغوبتر از برنجهایی است که اخیراً بوسیله دستگاه حرارتی برنج خشک کنی به دست می آید امروزه برداشت برنج به طریق سنتی تقریباً متروك شده وبا ورود ماشین آلات برنج کاری وکارخانه های شالی کوبی، کشاورزی برنج رنگ تازه ای به خود گرفته است وتیلر وخرمن کوب ودستگاه برنج پوست کنی جایگزین آلات وابزار سنتی گردید.

در گذشته نه چندان دور کشت نوع مرغوبی از برنج خوش عطر وقرمز به نام سرخ عنبر در رامسر متداول بود اما بنا به عللی نامعلوم از میان رفت، برنج شاه رازی ومحمدی که پر محصول واز نوع نسبتاً مرغوب بود به کلی از بین رفتند، برنج شاهک، چمپا وبیداز که پر محصول ونامرغوب بودند دیگر وجود خارجی ندارند.

میزان سطح کشت برنج در شهرستان رامسر

سالهای قبل از کودتای ننگین ۲۸ مرداد در بیشتر اراضی جلگه ای رامسر برنج

---

۱. جغرافیای کامل ایران ج ۲، ص ۱۱۵۴.

۲. همان منبع.

کشت می شد وبه چندین هزار هکتار می رسید اما طولی نکشید که بنا به عللی میزان کشت، رو به نقصان نهاده وبه نازلترین سطح یعنی حدوداً به هزار وسیصد هکتار رسید. مهمترین علل این نقصان عبارتند از: ازدیاد جمعیت، کشانده شدن جنگل نشینان وکوه نشینان به شهر نشینی، تبدیل اراضی شالیکاری به باغهای مرکبات ومهمتر از همه هجوم زیاده از حدّ پولداران ونو کیسه های خوش نشین از نقاط مختلف کشور به ویژه تهران وخرید اراضی جهت شهرك سازی واحداث ویلاها.

ابریشم

پرورش کرم ابریشم در کرانه های جنوبی دریای خزر سابقه ای بس طولانی دارد وبه اعتقاد بعضی به پیش از میلاد مسیح ﷺ می رسد «شودزکو» معتقد است است که پرورش کرم ابریشم از زمان تورات در نواحی دریای خزر متداول بوده وپارچه ابریشمی گیلان از بهترین پارچه های ابریشمی لیون فرانسه بادوام تر است[1] به عقیده لافون استاد مدرسه ملی کشاورزی مونپلیه که زمانی رئیس اداره نوغان گیلان بود، پیله زرد ابریشم در ایران وترکستان به وجود آمده است وپیله سفید ویژه چین است. گویند: در سال ۴۱۹ میلادی یک نفر شاهزاده چینی که با امیر ختن ازدواج کرده بود روش تربیت کرم ابریشم را به مردم آموخت ودر قرن ششم میلادی نوغان داری از طریق یارکَند وفَرغانه وارد ایران شد.[2]

«ماسون» محقّق روسی معتقد است که پرورش کرم ابریشم پیش از قرن ششم میلادی در مرو متداول بود واز آن تاریخ به بعد به گرگان وکرانه های جنوبی دریای خزر راه یافت. بیشتر محققان نیز همین عقیده را ابراز داشته ومی گویند: نوغان داری در فاصله قرن ششم تا دهم میلادی رفته رفته از مرو به گرگان واز آنجا به طبرستان، دیلَم، گیلان وسایر نقاط همجوار کرانه های جنوبی دریای خزر راه یافت[3] «اصطخری» می نویسد: «شنوده ام کی اصل ابریشم در روزگار از مرو به طبرستان افتاد وهنوز تخم از

---

۱. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۱۳۶.

۲. گیلان، ص ۱۰۵.

۳. همان منبع.

مرو به طبرستان برند». [۱]

«مسیو اولیویه» پزشک فرانسوی که در سال ۱۷۹۶م (۱۱۸۳هـ. ق) از ایران بازدید به عمل آورد درباره ابریشم گیلان ومازندران می نویسد: «مقدار ابریشمی که در ایران به عمل می آید در زمان سابق به قدری بوده است که از قراری که شاردن می گوید در هر سالی بعد از آنکه به مصرف خود اهالی به جهت اقمشه ازهر قبیل می رسید ۲۲ هزار فرده (هر فرده دوازده من) وزن داشت که از ایران به خارج حمل می شد. از گیلان ده هزار فرده، از مازندران دو هزار، عراق عجم وخراسان هرکدام سه هزار، قراباغ دو هزار، شیروان وگرجستان دو هزار که مجموعاً ۲۲ هزار فرده محصول ابریشم ایران بود.» [۲]

پیش از آنکه انگلیس در سال ۱۷۳۹م در گیلان دار التجاره وشرکتی احداث کند مقدار وافری ابریشم حمل شتر شده واز راه خشکی به اسلامبول می بردند. بازرگانان این تجارت، یهودی، ارمنی واهالی اروپا بودند. [۳]

در سالهای گذشته پرورش کرم ابریشم علاوه بر گیلان ومازندران در خراسان، آذربایجان، کاشان ویزد متداول بود اما چندی بعد صنعت نوغان در این نواحی متروک شد [۴] تقریباً پرورش کرم ابریشم منحصر به مازندران وگیلان گشت. در حدود یکصد وپنجاه سال قبل محصول ابریشم بیش از دویست میلیون کیلو پیله تازه بود وچندین قرن قبل از آن در زمان صفویه یکی از اقلام مهم صادرات کشور به شمار می رفت اما به خاطر بروز بیماری پیرین رفته رفته این صنعت سودمند رو به انحطاط نهاد ودر غالب نقاط به کلی متروک گردید. [۵]

میزان پرورش کرم ابریشم در نقاط مستعد سواحل جنوبی دریای خزر در دورانهای گذشته متفاوت وپیوسته در حال تغییر بود ودر چندین قرن اخیر نیز دچار نوسان گردیده گاهی سیر صعودی وزمانی سیر نزولی داشت. تا آنکه ورود تخم مصون از بیماری از اروپا، ترکیه عثمانی وژاپن پرورش کرم ابریشم از سر گرفته شد ورواج

---

۱. مسالک وممالک، ص ۲۰۸.

۲. سفرنامه اولیویه، ص ۱۸۳.

۳. همان منبع، ص ۱۸۲.

۴. سالنامه پارس، سال ۱۳۱۲ش، ص ۶۷.

۵. همان منبع.

یافت. با آغاز جنگ جهانی اول دوباره راه سقوط را در پیش گرفت وبه کلی متوقف شد اما پس از پایان جنگ از نو آغاز گشت.[۱]

با بروز بیماری یاد شده پرورش کرم ابریشم دچار نوسان شده وپرورش کرم نامرغوب ابریشم رواج یافت ودر تنکابن باتبدیل آن به «کج» دربافتن چادر شب وملبوسات مورد استفاده قرار گرفت وکارگاههای تبدیل پیله به ابریشم کم وبیش به کار افتاد اما تولید ابریشم خالص در حد ناچیز بود وقابلیت صدور به خارج را نداشت. ملگونف می نویسد: ابریشم تنکابن پاکیزه نیست از این روی مصرف محلی دارد وبا آن لباس محلی می بافند.[۲]

پرورش کرم ابریشم در رامسر

اگرچه تاریخ دقیق شروع پرورش کرم ابریشم در رامسر معلوم نیست اما می توان ادعا کرد که همچون نقاط دیگر ابریشم خیز از قدمت زیادی برخوردار است، وجود محله ای به نام «ابریشم محله» که پیش از سنه ۱۳۱۲ش توتستان بود وباغ های توت در روستاهای کرنگاپشته، میانلات وهم چنین در توساسان رامسر که سابقه آن به قرن ها قبل می رسد مؤید آن است.

پیش از شهریور ۱۳۲۰ شعبه های خرید پیله در رامسر وشهرها وبخش های گیلان وغرب مازندران تحت عنوان «اداره خرید پیله» دایر بود وکشاورزان دستاورد خودرا بدانجا تحویل داده وبهای آن را دریافت می کردند. اداره یاد شده در همین محل فعلی کارخانه صفا چای قرار داشت وانبار آن هنوز در پشت این کارخانه هست که اکنون مبدل به انبار چای شده است.

پیله تازه از سوی مأموران دولتی از کشاورزان خریدار شده، تحویل کارخانجات ابریشم کشی می گردید.باغات زیاد توت در نقاط مختلف رامسر از جمله ابریشم محله، میانلات، سادات محله، توساسان و... وجود داشت واغلب مردم به پرورش کرم ابریشم که از آغاز تا بهره برداری، بین ۳۰ الی چهل روز به طول می انجامد، اشتغال داشتند. هر کشاورزی در محوطه اش دارای تلمبار (تلیبار) بود وپرورش کرم ابریشم در

---

۱. گیلان، ص ۱۰۴.

۲. سفرنامه ملگونف، ص ۱۴۳.

آن انجام می داد. ساختن تلمبار چندان هزینه سنگینی نداشت واز سنگ وچوب وگل ساخته می شد.اصولاً برای پرورش کرم ابریشم زحمت چندانی لازم نیست. زنان، پیر مردان واطفال هم به خوبی می توانند از عهده آن بر آیند. کارگاه دستی ابریشم کشی در بیشتر محلات رامسر دایر بود. مردم برای تأمین مواد اولیه چادر شب وملبوسات مقداری از پیله های به دست آمده را تحویل کارگاه ها می دادند تا به ابریشم تبدیل شود وبقیه پیله ها را تحویل اداره خرید پیله می دادند. در سال هایی که هنوز اداره خرید پیله دایر نشده بود پیله ها در کارگاه های دستی تبدیل به ابریشم شده ومازاد بر مصرف به تجّاری که به تجارت ابریشم اشتغال داشتند فروخته می شد وبه خارج صادر می گردید. رابینو در باره صدور ابریشم گیلان ومازندران می نویسد: «پیله های ابریشم را از راه روسیه به میلان ومارسی صادر می کنند ومقداری ابریشم را هم در خود ایالت تابیده وآن را بانخ مخلوط نموده در کارگاههای محلی می بافند»[1] در بافت پارچه های ابریشمی برای آنکه دوام بیشتری داشته باشد از «نخ کج» نیز استفاده می شود ومنظور رابینو این نوع از نخ است. کج از پیله های نامرغوب ابریشم به دست می آید، این گونه پیله ها را در آب جوشان می ریزند تا کاملاً پخته شده وبه اصطلاح عمل بیابد آنگاه می خشکانند وبه وسیله چرخ نخریسی به صورت نخ در می آورند ومورد استفاده قرار می دهند.

منسوجات ابریشمی به مقدار زیادی در منطقه به وسیله کارگاه های محلی که به آن «پاچال» می گویند تهیه می شد. رابینو در این باره می نویسد: «صنعت عمده تنکابن منسوجاتی مانند پارچه های ابریشمی وپشمی وعبای نمدی (شَولا) برای روستائیان وکتان های زبر وشال وچوخا ومتخال است. اهالی تنکابن باقزوین وطهران تجارت دارند»[2].

در سال های گذشته نه چندان دور در بیشتر خانه ها کارگاه دستی پاچال دایر بود وهنوز هم کم وبیش در بعضی منازل شهری وروستائی رامسر دایر است وبانوان خانه دار در اوقات فراغت سرگرم بافتن چادر شب می شوند نوع ابریشمی چادر شب از مرغوبیت ومعروفیت خاصی برخوردار است به ویژه اگردارای گل قالی باشد چادر شب ابریشمی گل بوته نیز از شهرت به سزایی برخوردار می باشد که علاوه بر زیبایی فوق العاده،

---

۱. سفرنامهٔ مازندران واسترآباد، ص ۴۳.

۲. همان منبع، ص ۵۱.

ذیقیمت نیز هست. در گویش محلی چادر شب را «لابَند» یا «لاوَند» می نامند وعلت این نامگذاری آنست که بیشترین کاربرد آن بستن رختخواب ویا بستن بانوان به کمر خود می باشد که قسمت پایینی بدن را می پوشاند ودر فصل سرما بیشتر مورد استفاده قرار می گیرد.

در روزگار پیشین بانوی خانه، هنر این نوع بافندگی را به دختران خود می آموخت تا بعد از رفتن به خانه شوهر وتشکیل خانواده بتواند به وسیله این هنر ارزنده علاوه بر پر کردن اوقات فراغت، کمکی به مرد خانواده بنماید. متأسفانه این هنر اصیل که روزگاری زبانزد خاص وعام بود رو به انحطاط نهاده ودیر یازود برای همیشه به بوته فراموشی سپرده می شود. سازمان صنایع دستی ایران با آن دستگاه عریض وطویل خود اقدام جدی برای حمایت از این هنر اصیل به عمل نمی آورد. در حالی که اگر اندك حمایتی از آن به عمل بیاید رونق گذشته خودرا دوباره به دست خواهد آورد حتی می توان آن را به صورت صادرات عمده در آورد.

پرورش کرم ابریشم در سالهای اخیر مورد توجه قرار گرفت وخوشبختانه باقیمت نسبتاً مناسبی که خریداری می شود از رشد خوبی برخوردار است وکسانیکه اندك دسترسی به برگ توت دارند به این حرفه روی آوردند واز در آمد خوبی برخوردارند وچنانچه دولت حمایت جدی به عمل آورد امید می رود رونق گذشته به دست آید وبه صورت یکی از منابع مهم در آمد خانواده ها در آید وباعث اشتغال هزاران تن از بیکاران گردد.

کرم ابریشم یا نوغان

کرم ابریشم که نامهای دیگر آن کرم بادامه، کرم ایوب، کرم بهرامه وغنج ابریشم است[۱] از دوازده حلقه تشکیل شده وشانزده پا دارد که شش تای آن سخت وشبیه به شاخ است وده تای دیگر آن نرم ومتحرك ودارای قلاب می باشد واز هر طرف بدنش نُه سوراخ برای تنفس دارد.[۲]

نوزاد کِرمی شکل پس از خروج از تخم به صورت کِرمی می باشد که در سطح

---

۱. لغتنامه دهخدا، ذیل واژه کرم ابریشم.

۲. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۱۳۶.

شکمی دارای اندامهای ظریف کوچک متعددی است واز برگ درختان توت تغذیه می کند. این نوزاد کرمی شکل را «لارو کرم ابریشم» نیز می گویند که هرگاه نموّش به حدّ معین رسید دور خود پیله می تند ودر درون آن دگردیسی می یابد وپس از تبدیل شدن به پروانه، پیله را سوراخ کرده واز آن خارج می شود.[۱]

از پیله ابریشم که لعاب دهان کرم ابریشم است پیش از آنکه پروانه آن را سوراخ کند الیاف ابریشم طبیعی تهیه می کنند واز آن پارچه های ظریف می بافند. محفظه ابریشمین کرم ابریشم را که بیضی شکل وهمچون شکل بادام است پیله نامند.[۲] الیاف را نوزاد حشرات کرمی شکل به وسیله غدد مترشحه بزاقی خود ترشح نموده وبه وسیله اندامهای حرکتی خود آن را به صورت یک محفظه کاملاً مطمئن در می آورند. ترشحات این غدد به شکل لعابی است که مایع لزج دارد ودر برابر هوا به صورت رشته های باریک شبیه تار عنکبوت در می آید.[۳]

غذای کرم ابریشم برگ توت است ودرخت توت را نمی توان از درختان جنگلی به حساب آورد اما چون به وفور در ایران وجود دارد برای جنگل کاری زمینهای خشک مناسب است ودر ایران سه نوع درخت توت موجود است:

۱ ـ توت سفید که از برگهای آن برای پرورش کرم ابریشم استفاده می شود.

۲ ـ توت سیاه که اغلب به صورت توت مجنون وبه عنوان درخت زینتی کاشته می شود.

۳ ـ شاه توت که دارای میوه لذیذ خوراکی است.[۴]

اولیویه می نویسد: «درخت توت سفید وسیاه در ایران بسیار معمول است وزیاد هم می کارند. توت سفید غالباً از برای برگش وتوت سیاه از برای میوه اش. از توت سیاه شربتی نیز در ایران تهیه می کنند. توت سیاه وسفید را خشکانیده به جهت زمستان نگهداری می نمایند».[۵]

---

۱. لغتنامه دهخدا، ذیل واژه کرم ابریشم.

۲. همان منبع.

۳. فرهنگ معین، ج ۱، صص ۱۲۴، ۹۶۰ و ۹۶۱.

۴. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه توت.

۵. سفرنامه اولیویه، ص ۱۸۳.

حیوانات وپستانداران رامسر[۱]

نام فارسی	نام محلی	مهاجر	بومی	آبزی	خشک زی	ملاحظات
۱ ـ بز کوهی	کل	ـ	×	ـ	کوهستانی	نر وماده
۲ ـ پلنگ	پلنگ	ـ	×	ـ	×	
۳ ـ جوجه تیغی	فوکره	ـ	×	ـ	×	
۴ ـ خرس قهوه‌ای	خرس	ـ	×	ـ	×	نگارنده خرس پشمی را درجنگل جاده هریس
۵ ـ خرگوش	خرگوش	ـ	×	ـ	×	رامسر مشاهد نموده
۶ ـ خوک	خوک	ـ	×	ـ	×	است .
۷ ـ روباه	لویاز	ـ	×	ـ	×	در مناطق کوهستانی
۸ ـ سگ آبی	شنگ	ـ	×	×	×	مشاهده شده است .
۹ ـ شغال	شال	ـ	×	ـ	×	بیشتر در کنار رودخانه
۱۰ ـ شوکا	آهو	ـ	×	ـ	×	یادریا به صید ماهی
۱۱ ـ عروس موش	اُشکل	ـ	×	ـ	×	می پردازند .
۱۲ ـ فوك	سگ دریایی	ـ	×	×	×	
۱۳ ـ قوچ	قوچ	ـ	×	ـ	×	در رامسر وجود ندارد
۱۴ ـ گراز (خوك وحشی)	ورِاز	ـ	×	ـ	×	اما در تنکابن مشاهده شده است .
۱۵ ـ گرگ	ورِگ	ـ	×	ـ	×	
۱۶ ـ گوزن	گنجگاو	ـ	×	ـ	×	در مناطق کوهستانی
۱۷ ـ گربه وحشی	پوچا شال	ـ	×	ـ	×	مشاهده شده است .
۱۸ ـ میش	میش	ـ	×	ـ	×	در تنکابن مشاهده شده است .

(۱) اطلاعات مربوط به حیوانات، پستانداران، پرندگان وآبزیان منطقه رامسر را آقای عبدالمطلب معلمی رئیس اداره محیط زیست شهرستان رامسر در اختیار نگارنده

ببر؟

روزگاری در جنگل های رامسر ببر فراوان بود. محمد معصوم شیرازی ضمن بازدیدی که در سنه۱۳۱۴هـ. ق از سید محله (سادات محله) به عمل آورد می نویسد: «... آب شیرین وگوارا کم دارد وپلنگ وببر در جنگلش بسیار وگاهی به اهل آبادی صدمه می زنند واهالی در گذر آنهـا تله نصب نموده بدام می افتند».[1] نسل ببر در این منطقه رو به زوال نهاد وآخرین ببری که دریکی از مناطق کوهستانی رامسر مشاهده وشکار شد حدوداً درسال ۱۳۳۰ خورشیدی بود.یکی از شکارچیان معروف رامسر، مرحوم حاج اسحاق صنوبرلیماکشی باکمک شخصی به نام مشهدی ابراهیم،ببری را در سوته پشته از توابع جواهرده رامسر مشاهده نموده وبا تفنگ سر پر اورا هدف قرار داد واز پای در آورد. آقای حاج محمود کاکوان یکی از اهالی رمک رامسر پوستش را که باکاه پر شده بود به بهای ۱۵۰ تومان خریداری کرد ودر تهران آن را با ۳۰ تومان ضرر به قیمت ۱۲۰ تومان فروخت.[2]

طبق اظهار آقای معلمی رئیس محیط زیست شهرستان رامسر نسل ببر در این منطقه منقرض شده است.

آبزیان وپرندگان رامسر

ماهی

انواع ماهی هایی که در دریا ورودخانه های رامسر وجود دارند ویاصید می شوند عبارتند از:

۱ ـ ماهی آزاد: که از بهترین وزیباترین ماهی ها بوده ودراز اندام وخوش هیکل می باشد وجزو ماهیان فلس دار وحلال گوشت است واز حیوانات کوچک تغذیه می کند وقدّ آن تا دو متر می رسد ودر آب شیرین (رودخانه) تخم ریزی می کند. به طور متوسط ۲۰ تا ۳۰ هزار تخم می ریزد ویک هفته پس از تخم ریزی نوزادها از تخم خارج می شوند (فصل تخم ریزی ماههای بهمن واسفند است). در این هنگام مادر از رودخانه به دریا بر می گردد اما بچه ها تا دو سالگی در رودخانه باقی می مانند ودر این وقت قدشان بین ۴۰

---

۱. طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۶۳۲.

۲. از خاطرات آقای حسن رحیمیان مدیر کل اسبق فرهنگ وهنر.

تا ۶۰ سانتیمتر است وپس از سن دو سالگی به طرف دریا سرازیر می شوند وبقیه عمر خودرا در دریا می گذرانند ودر آنجا زندگی می کنند.[1] متأسفانه در سالهای اخیر به علت آلودگی بیش از حدّ آب رودخانه ها وآغشته بودن به مواد شیمیائی وسمّی، نسل این ماهی در حال انقراض می باشد.

۲ ـ تاس ماهی، اوزون برون یا ماهی خاویار: جثه اش بزرگ وبه درازای ۵ تا ۶ متر می رسد ووزنش بالغ بر ۵۰۰ کیلوگرم می شود.[2]

۳ ـ زالُن

۴ ـ زردك

۵ ـ سفید: بهترین نوع آن در دریای خزر فراوان است واز ماهی های اصیل این دریا می باشد. گوشتش سفید وخوش طعم است وطولش در حدود پنجاه سانتیمتر می باشد. این ماهی را پس از صید در شمال ایران به جهت محفوظ ماندن، شکمش را پاره می نمایند وپس از خارج کردن امعاء واحشاء نمک سود نموده ودود می دهند وبه نام ماهی دودی به بازار عرضه می کنند.[3]

۶ ـ سیم

۷ ـ صوف

۸ ـ قزل آلا: این ماهی مخصوص آبهای شیرین است ودر رودخانه های سرد ومعتدل زندگی می کند واز لذیذترین ماهی های آب شیرین به شمار می رود ودرنقاط ییلاقی ورودخانه های ایران فراوان به چشم می خورد وطول آن به طور متوسط بین ۲۵ تا ۴۰ سانتیمتر است.[4] سابقاً در رودخانه صفار رود بالاتر از میانلات فراوان بود اما امروزه خیلی کم است.

۹ ـ کپور

۱۰ ـ کفال: حدود هفتاد قسم آن شناخته شده است ودر دریاها فراوان به چشم می خورد. حدوداً در سال ۱۳۱۵ش به وسیله مؤسسات علمی ماهی شناسی شوروی

---

۱. فرهنگ معین، ج ۴، ذیل واژه ماهی.

۲. همان منبع.

۳. همان منبع.

۴. همان منبع.

سابق تخم آن در دریای خزر ریخته شد وبه وضع حیرت انگیزی نسل آن در این دریا رو به ازدیاد گذاشت. به طور کلی اکنون تعدادش بیش از ماهی های دیگر است.[۱]

۱۱ ـ کولی: نوعی ماهی کوچک که قدش تا سی سانتیمتر می رسد ودر آب دریا زندگی می کند.[۲] لذیذترین نوع آن را در گویش محلی «سرخ پَر» می نامند.

۱۲ ـ ماش

۱۳ ـ مارماهی: در سابق علاوه بر دریا، در رودخانه ها نیز فروان بود اما امروزه به خاطر آلودگی آب رودخانه ها دیگر در رود خانه وجود ندارد.

جدول پرندگان وآبزیان رامسر

نام فارسی	نام محلی	مهاجر	بومی	آبزی	خشکی زی	ملاحظات
۱ ـ آبیا	گبر	×	–	–	×	دارای نوك بلند است
۲ ـ باکلان	آوکلاچ ـ دارغاز	×	–	–	×	
۳ ـ باز	قوش	–	×	–	×	
۴ ـ بلبل ـ عندلیب	بلبل	–	×	–	×	
۵ ـ بلدرچین	وشم ـ بدبدك	–	×	–	×	
۶ ـ پرستو	چلچله	×	–	–	×	
۷ ـ پری شاهرخ	آهیل ـ انجیل خوره	×	–	–	×	
۸ ـ توکا	سَرِتْ	–	×	–	×	بر دو نوع است: یکی
۹ ـ جُغد	جغد	–	×	–	×	به رنگ سیاه ودیگری
۱۰ ـ چَنگَر	چِنگَر	×	–	×	–	مغزپسته ای که بر
۱۱ ـ خودکا	خودکه	×	–	×	–	بدنش خالهای سفید
۱۲ ـ دارکوب	دارکوتون	–	×	–	×	وسیاه است وبه زبان
۱۳ ـ زاغ	کشکرت	–	×	–	×	محلی آن را
۱۴ ـ زنبور خورك	زنبور خوره	×	–	×	–	«آوشکوسَرِت»
۱۵ ـ سار	سیته	–	×	–	×	می نامند.
۱۶ ـ عقاب	عقاب	–	×	–	×	

۱. فرهنگ معین، ج ۴، ذیل واژه ماهی.

۲. فرهنگ عمید، ج ۲، ص ۱۷۴۴.

نام فارسی	نام محلی	مهاجر	بومی	آبزی	خشک زی	ملاحظات
۱۷ ـ غاز	غاز	–	×	ذوحیاتین	دوزیست	بر دو نوع است:
۱۸ ـ غاز وحشی	غاز وحشی	×	–	×	×	طلایی وجنگلی.
۱۹ ـ قُمری	توبره	×	–	–	–	
۲۰ ـ قو	قو	×	–	–	×	کوچکتر از فاخته پرنده‌ای است بسیار مانوس، خوش منظر
۲۱ ـ کبک	زرج	–	×	–	×	وخوش آواز وگفته اند لفظ یاکریم
۲۲ ـ کبک دری	کوکرك	–	×	–	×	کامل الحروف از آن ظاهر گردد. (لغت نامه دهخدا ذیل واژه قُمری)
۲۳ ـ کبوتر	کوبتر	–	×	–	×	
۲۴ ـ کلاغ	کلاج	–	×	–	×	
۲۵ ـ کوکو ـ فاخته	کوکی	–	×	ذوحیاتین	×	در لانه تخم نمی گذارد ویا پرندگانی نظیر
۲۶ ـ گنجشک	میلچه	–	×	=	×	کبوتر جنگیری می نماید آنگاه خودرا در لانه
۲۷ ـ لک لک	آتنا	×	–	×	دوزیست	پرندگان مجاور می نهد چندین نوع آن در منطقه به وفور یافت می شود ومعروفترین آنها
۲۸ ـ مرغابی اهلی	بیَلی	–	×	×	دوزیست	به گویش محلی عبارتند از: گندم خوره، دُم لانکن، کُرَّج.
۲۹ ـ مرغابی دریایی	مرغ هوایی	×	–	×	–	
۳۰ ـ مرغ ماهیخوار	ماهی خورهِ	–	×	×	–	
۳۱ ـ کاکایی	کَف خورهِ	×	–	×		
۳۲ ـ کیشیم	نفت موسی	×	–	–	–	
۳۳ ـ قرقاول	تُرُنگ طلا	–	×	–	×	
۳۴ ـ هدهد	شانه به سر	×	–	–	×	
۳۵ ـ قرقی ـ باز	باز	–	×	–	×	
۳۶ ـ شاهین	کوربیلی	–	×	–	×	

شیلات رامسر

در این منطقه دو مرکز ماهیگیری خاویاری دایر است که در آنها ماهیگیران به کار صید ماهی خاویار اشتغال دارند اما برای صید ماهی غیر خاویاری صیادان محلی این شهرستان مانند شهرهای دیگر ساحلی دارای شرکت تعاونی هستند ودر نیمه دوم هر سال یعنی از بیستم مهر تا بیستم فروردین سال بعد به صید ماهی در دریای خزر اشتغال دارند ودر شش ماهه اول سال به علت فرا رسیدن فصل تخم ریزی ماهیان از صید ماهی منع شده اند.

جنگل

مساحت جنگلهای مازندران ۱/۵۴۴/۰۰۰ هکتار وجنگلهای گیلان در حدود یکمیلیون هکتار بر آورد شده است. این جنگلها را غالباً درختان پهن برگ تشکیل داده واز سایر جنگلهای ایران متمایزند. این پوشش گیاهی در آب وهوای کرانه های جنوبی دریای خزر نقش بسیار مهمی دارند[۱]

در ارتفاعات بیش از دو هزار وپانصد متر از سطح دریا به علت سرمای زیاد، جنگل وجود ندارد. در جنگلهای مازندران انواع درختان جنگلی یافت می شود که اهم آنها عبارتند از: بلند مازو، مَمرَز (در ارتفاعات میان بند)، آزاد (در ارتفاعات متوسط)، انجیلی (در ارتفاعات خیلی کم)، توسکا (در دره های مرطوب وکناره های جویبارها)، شمشاد که درختان آن همیشه سر سبزند (در میان بند)، اَفرا، نارون (ملج یا اوجا)، زبان گنجشک (ون)، شاه بلوط وراش (جنگلهای راش دارای اهمیت اقتصادی ویژه ای هستند).[۲]

در گیلان نیز انواع درختان جنگلی وجود دارد که اهم آنها عبارتند از تویی، مَمرَز، راش، بلوط لَرك، آزاد، توسکا، شمشاد وزیتون می باشند ودرختانی چون افرا، نارون، شاه بلوط وغیره نیز وجود دارند.[۳]

جنگلهای رامسر

جنگل این منطقه مساحتی را به طول تقریبی ۲۵ کیلومتر وعرض ۱۶ تا ۶۰ کیلومتر را در بر می گیرد ومحدود است از شمال به کرانه دریای خزر، از جنوب به ارتفاعات خَشچال وسراش (مرز مشترك رودبار الموت وقزوین) از مشرق به رودخانه چالکرود ورودخانه سر ولات چابکسر. وسعت جنگل سی وهشت هزار ونهصد وچهل ودو هکتار ومراتع ۳۸ هزار وهفتصد وشصت ودو هکتار است.[۴]

در جنگلهای شهرستان رامسر ۴۳ نوع درخت ودرختچه در سه قسمت جلگه ای، میان بند وارتفاعات ییلاقی وجود دارد. در ارتفاعات بین ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ متری درختان

---

۱. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۱۲۶.

۲. همان منبع.

۳. همان منبع، ج ۲، ص ۱۰۲۰.

۴. گزارش توجیهی اجرای قانون تعاریف ضوابط تقسیمات کشوری.

راش، بلوط، آزار، ملچ، زیرفون و سُردار (سرخدار) و در فرورفتگی‌ها و دره‌ها، درختان افرا، زبان گنجشک (ون)، گردو، مَمرَز و غیره و در جنگلهای جلگه‌ای درختان انجیلی، لیلکی و خرمندی که در گویش محلی «اَربا» می‌نامند یافت می‌شود. با زیاد شدن ارتفاع، شیب جنگل تغییر می‌یابد و حتی در یک منطقه با عوض شدن خاک، ترکیب جنگل نیز عوض می‌شود، به طور مثال راش در خاک آهکی قابل نفوذ و سُردار در خاک سیلیسی قابل نفوذ، پرورش می‌یابد. به طور کلی بیشتر درختان از نوع پهن برگها هستند. مراتع این منطقه از نوع خوب، متوسط و بد هستند که چراگاه تابستانی کوه‌نشینان و گله‌داران منطقه می‌باشند. جنگلداری رامسر بیشترین تلاش خود را برای جلوگیری از نابودی جنگل به کار می‌برد و در قسمت‌هایی که به حریم جنگل تجاوز گردید با غرس تدریجی درختان غیربومی مانند پیسه‌آ سدر و کاج، جنگل را از خطر نابودی نجات می‌بخشد و تا حدودی هم در این کار موفقیت به دست آورده است.[۱]

مهمترین درختان و گیاهانی که در محدوده شهرستان یافت می‌شوند عبارتند از:

نام درخت	نام محلی رامسری
۱- آزاد	ازار دار[۲]
۲- آلوچه جنگلی	دیوهَولَو[۳]
۳- آقطی - پَلهَم	پَلَم[۴]

---

۱. گزارش توجیهی اجرای قانون تعریف و ضوابط تقسیمات کشوری.

۲. چوب آن سخت و محکم است و غالب صندوق‌ها و درهای بقاع امامزاده‌ها ازاین نوع چوب ساخته شده است.

۳. واژه دیو درگویش رامسری اگر در مورد انسان به کار رود به معنای دیوانه است و مترادف با واژه «تُور» در گویش محلی رامسری می‌باشد و چنانچه در مورد نباتات و اشجار به کار رود به معنای وحشی و جنگلی می‌باشد. این میوه در شهریور ماه می‌رسد و از آن رب تهیه می‌کنند و بسیار ترش است. دانه‌های این میوه نسبتاً ریز است و برای بعضی از امراض نافع می‌باشد.

۴. آقطی که درگویش محلی رامسری «پَلَم» نام دارد در حاشیه جنگلهای شمال ایران و اراضی جنگله‌ای به وفور می‌روید میوه‌اش در پزشکی کاربرد دارد. گلهایش سفید و چتری است و میوه‌اش سیاه رنگ و ریز به شکل دانه‌های ماش می‌باشد، در رامسر هنوز شیره‌اش برای درمان سرفه به کار می‌رود. دارویی مؤثر و بی‌ضرر و خوش طعم می‌باشد. درگویش محلی شیره‌اش را مَزجُوم می‌نامند و به مربای آلبالو می‌ماند و بسیار نافع است.

۴ ـ ازگیل ـ آزگِل	دیوکُنسه[۱]	
۵ ـ اوجا	لَو	
۶ ـ انجیر جنگلی	دیو آینجیل	
۷ ـ بلند مازو ـ مازو	مَیزی[۲]	
۸ ـ بید	فیکادار	
۹ ـ پَلَت = اَفرا		پُلُت[۳]
۱۰ ـ توت وحشی		سُردانه[۴]
۱۱ ـ توسکا		تُسا[۵]
۱۲ ـ چنار		چناردار

۱. در جنگلهای رامسر به ویژه جنگل دُرمُد فراوان است ومیوه‌اش ریز وترش می باشد. رسیده اش خوش طعم است ودر اواخر شهریور آن را می چینند. می گویند میوه مورد علاقه خرسها می باشد، تجمّع خرسها در اواخر شهریور در جنگلهای ازگل خیز، مؤیّد این مدعا است. مصرف کُنُس ترشی همچون سیر ترشی از قدیم متداول بوده وهنوز هم در میان مردم بیش وکم متداول است. از شاخه این درخت دسته تبر وچوبدستی تهیه می کردند واین به خاطر سختی ومحکمی چوب آن می باشد.

۲. چوب آن سخت ومحکم است وبه ندرت دچار کرم خوردگی می شود. در اغلب بناهای قدیمی به ویژه بناهای مناطق کوهستانی این نوع چوب به کار رفته است. ظاهراً در مناطق کوهستانی چوب مازو دچار کرم خوردگی نمی شود.

بلند مازو در جنگلهای شمال ایران وجود دارد واز سایر گونه ها فراوانتر است وتا ارتفاع زیادی بالا می رود. درون چوب قرمز مایل به قهوه ای تا قهوه ای شکلاتی مایل به خاکستری است وبه تدریج در هوا تیره می شود. چوب درختان جوان سخت تر از مسن است. (جنگلها وگسترش کویرهای ایران، ص ۶۲).

۳. برگ این درخت پهن است ورنگ دو روی آن سیر وروشن می باشد ودر گویش محلی ضرب المثل شده وبه آدم دو رنگ ومتلوّن می گویند: «فلانی پُلُدوکَگ مانه» یعنی فلانی مانند برگ پلت است.

۴. طعم توت فرنگی دارد ودانه های آن ریز می باشد ودر تپه های اطراف جواهرده به وفور یافت می شود.

۵. این درخت دو گونه است: قشلاقی وییلاقی وتا ارتفاع دو هزار متری پراکنده می باشد (جنگلها وگسترش کویرهای ایران، ص ۶۶) نوع ییلاقی آن مرغوبتر وبادوام تر است. دارای تانن یامازو است که در صنعت چرمسازی به کار می رود. (جنگلها وگسترش کویرهای ایران، ص ۸۸).

۱۳ ـ توبی ـ انجیلی	تَوْ
۱۴ ـ خرمندی ـ خرمای اَربَه	اربا[۱]
۱۵ ـ درخت ابریشم ـ شب خُسب ـ هزار برگ	شَقُزْ دار[۲]
۱۶ ـ راش	راش
۱۷ ـ زرشک وحشی	میالسک[۳]
۱۸ ـ زربین = سور	سَرَ
۱۹ ـ سنجد تلخ	دیوزیت[۴]
۲۰ ـ سرخدار	سُردار[۵]
۲۱ ـ سفیدار	اِسپی دار

۱. این درخت تا ارتفاع ۱۱۰۰ متری سطح دریا می روید ودر کلیه جنگلهای ایران وجوددارد. در رامسر اَربا ودر مازندران خرمندی می نامند (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه خرمندی)، عصاره آن دوشاب نامیده می شود.

۲. پوست این درخت را به گاو می دهند تا شیرش زیاد شود. ذغال چوب آن زود خاکستر می شود. برگش شبها جمع وروزها باز می شود وبه همین دلیل شب خُسب می نامند (فرهنگ گیل ودیلم، ص ۳۶۰) چوب این درخت دارای استحکام خارق العاده ای است وهیچگاه دچار پوسیدگی یا کرم خوردگی نمی شود. نگارنده چوبهایی از این نوع درخت را مشاهده نموده است که باگذشت بیش از دو قرن باوجود رطوبت شدید هنوز سالم وبدون کرمخوردگی می باشد. متأسفانه سالهاست که براثر نوعی آفت زدگی در جنگلهای رامسر از میان رفته است ودیگردرختی به نام شب خسب در این منطقه وجود ندارد.

۳. در اطراف بقعه رستم سَر جواهرده به وفور یافت می شود ومردم از آن ربّ تهیه می کنند وبسیار نافع می باشد.

۴. چوب این درخت سخت ومحکم است ودر اراضی جلگه ای رامسر به وفور یافت می شود.

۵. از درختان سوزنی برگ است وبیشتر در ارتفاعات متوسط جنگلهای شمال دیده می شود وتا ارتفاع ۳۰۰۰ متر از سطح دریا می روید. درون چوب درخت سُر قرمز مایل به قهوه ای است، چوب آن سخت وسنگین ودارای الیافی یکنواخت ورشد آن نامنظم ودر برابر موریانه وسایر حشرات مقاوم واز دوام زیاد برخوردار است وسالها بدون آن که فسادی در آن رخ دهد مورد استفاده قرار می گیرد. (جنگلها وگسترش کویرهای ایران، ص ۶۱) جنگل معروف سُردار در ضلع شمال غربی جواهر ده رامسر در آن سوی کیاکن واقع است. قطع بی رویه این گونه درختان درگذشته نه چندان دور این جنگل را از اهمیت انداخته است.

۲۲ـ سیب جنگلی	دیو هَیسی[۱]
۲۳ـ شمشاد	شوشار[۲]
۲۴ـ صنوبر	صنوبر[۳]
۲۵ـ عَرعَر	عَرعَر
۲۶ـ فندق	فندق
۲۷ـ گردو	آغزدار[۴]

۱. سابقاً در جواهر ده به وفور یافت می شد وامروزه به ندرت به چشم می خورد. میوه اینگونه درختان به اندازه دانه های فندق است ومزه ترش دارد ودر سابق، از آن رب تهیه می کردند. در حیاط منزل نگارنده سالها پیش این درخت خود نمایی می کرد اما متأسفانه چندین سال است که خشکیده واز میان رفته است. رسیده این میوه بسیار خوشمزه می باشد.

۲. شمشاد جنگلی در حاشیه جنگلهای رامسر فراوان است ودر اطراف بعضی امامزاده ها نیز مشاهده می شود. چندین اصله از این نوع درختان در ضلع جنوبی هتل بزرگ رامسر که روزگاری بقعه آقا سید اسماعیل کیا در آن مکان وجود داشت هنوز خودنمایی می کند ویاد آور روزگاری است که بقعه برقرار بود ومردم از دور ونزدیک برای زیارت بدانجا می رفتند این بقعه به دستور پهلوی اول هنگام بنای هتل تخریب شد. در برگ اینگونه درختان (شمشاد جنگلی) ماده ای به نام بوکسین موجود است که در پزشکی به عنوان مسهل وداروی قی آور تجویز می شود ودر برگ آن مقداری ازت است که به عنوان کود درخت مو به کار می رود. (جنگلها وگسترش کویرهای ایران، ص ۸۶) درگذشته نه چندان دور مردم رامسر از برگ شمشاد جنگلی که در تمام فصول سبز وخرم است به عنوان داروی ضد کرم قلاّبدار استفاده می کردند طریقه استفاده از آن چنین بود که: نخست برگ تازه شمشاد جنگلی را می سائیدند وآنگاه بامقداری آب مخلوط کرده وبه بیمار می خوراندند. داروی مؤثر ومفیدی بود. قبل از رواج شانه های پلاستیکی از چوب این درخت شانه می ساختند که متأسّفانه متروك شد. از این چوب برای کارهای تزیینی، هنری، منبّت کاری وخاتم کاری استفاده می شود. چوب شمشاد رنگ زرد مایل به قهوه ای دارد.

۳. برگهایش از درخت تبریزی پهن تر است. درخت تبریزی از نوع، صنوبر می باشد ودر اراضی جلگه ای، در باغها وحیاط خانه به وفور به چشم می خورد. اگر در فصل زمستان که زمان خواب درختان است درخت تبریزی قطع شده باشد مقدار آب آن ۱۸ / ۵۱ یعنی حد اکثر می باشد (جنگلها وگسترش کویرهای ایران، ص ۸۷).

۴. در جنگلهای رامسر درخت گردو همچون اراضی جلگه ای به وفور یافت می شود. در منطقه جنگلی تپچمیر رامسر انبوهی از این درختان به چشم می خورد. درخت گردو در ایران یکی←

۲۸ـ گلابی وحشی	دیو اَوْربُو[1]
۲۹ـ گیلاس جنگلی	هَوْل دانکا[2]
۳۰ـ لُرگ	کُهل
۳۱ـ لَبْلَک ـ لَیْلَکی	کَرات[3]
۳۲ـ مَمرَز	جَلَم
۳۳ـ مَو وحشی	دیورَز[4]
۳۴ـ ناروَن	ملج
۳۵ـ نَمْدار (زیزفون)	گاوکُهل[5]

←از بهترین درختان جنگلی ایران به شمار می آید واهمیت بین المللی در، صنایع چوبی دارد. آن زمان که، صدور چوب گردو به خارج از کشور آزاد بود فرانسه از خریداران دائمی آن بود وسفیر کبیر درختان، صادراتی نامیده می شد. (جنگلها وگسترش کویرهای ایران، ص ۸۹).

۱. گلابی وحشی: از گونه های وحشی این درخت چهار نوع در ایران شناخته شده، دو گونه آن در جنگلهای شمال ودو گونه نیز در نواحی اسپتی کوهستانی مشاهده گردیده است. (جنگلها وگسترش کویرهای ایران، ص ۷۰) در محوطه اجدادی نگارنده واقع در انتهای آخوند محله رامسر یک درخت گلابی وحشی تا سالهای اخیر وجود داشت که هرساله محصول زیادی به بار می آورد ومیوه اش به اندازه دانه فندق بود ورسیده اش بسیار خوش مزه بود. در گویش محلی رامسری این نوع از درختان را گل اَوْرْ بودار می نامند.

۲. گیلاس جنگلی در گویش محلی رامسر هول دانکا نام دارد در منطقه رامسر گیلاس را روی این درخت پیوند می کنند.

۳. این نوع از درختان در جنگلها واراضی جلگه ای رامسر به ویژه در کرانه دریای خزر فراوانند. خارهای جوالدوزی دارد وپیله اش غذای مقوی زمستانی برای گاو وگوسفند است. آدمهای حقّه باز وپر شیله وپیله را به تمسخر کرات دار (درخت کرات) می گویند. (فرهنگ گیل ودیلم) خارهای این درخت در گویش محلی رامسری «کرات تَوْلُوْ» نام دارد.

۴. ظاهراً محل اولی مو «تاك» مازندران بوده است (تاریخ ایران نوشته سرپرسی سایکس ج ۱، ص ۳۹) میوه اش در گویش محلی رامسری «دیو اَوْنگور» نام دارد. مو در شمال ایران از شاخه های درخت بالا می رود ورشدی سریع دارد ودر آنجا بارور می شود وخوشه هایش در لابلای شاخه های درختان جلوه خاصی دارد.

۵. به علت قطع بی رویه درختان جنگلی به ویژه در سال های اخیر به دست افراد سودجو وناآگاه وشرکت هایی تحت عنوان «شرکت های تعاونی...» در حال انقراض است. سابقاً در←

۳۶ـ ون ـ زبان گنجشک	ون[1]
۳۷ـ اورکاریا	کاج مطبّق[2]

کنوانسیون علمی بین المللی محیط زیست رامسر

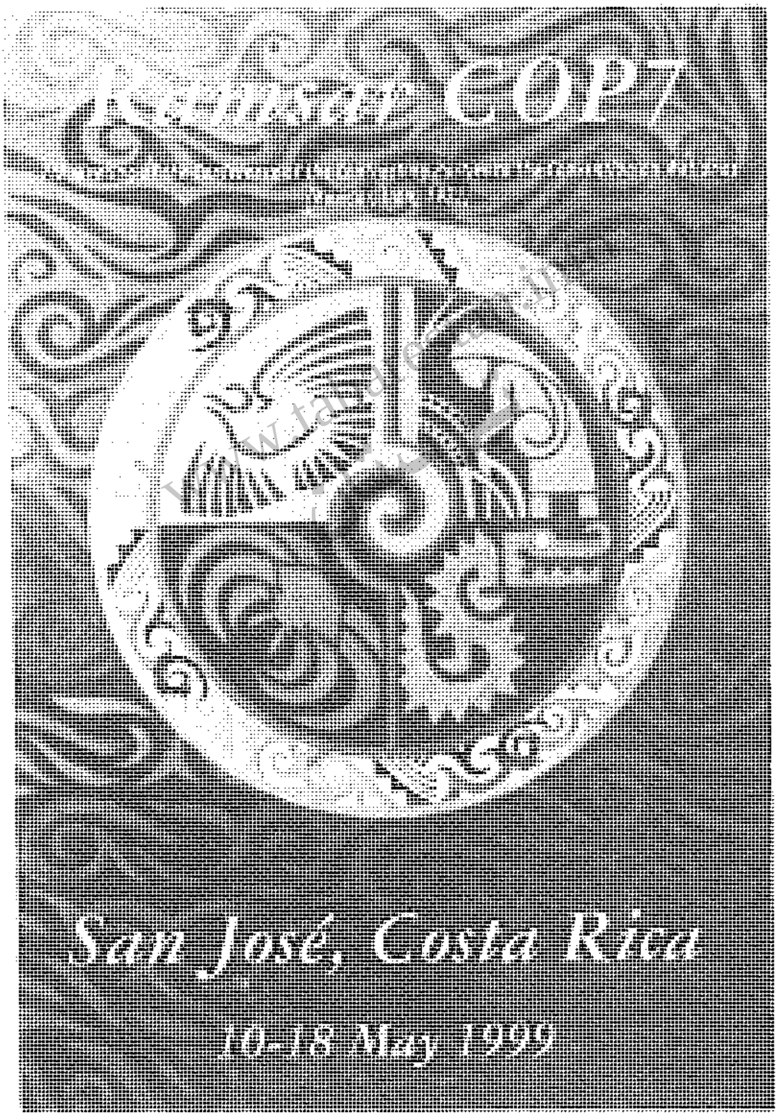
یکی از مهمترین کنوانسیونهای علمی بین المللی حاضر، کنوانسیون رامسر می باشد که ایران در سال ۱۳۴۹ش بانی آن بوده است. این کنوانسیون که هم اکنون ۱۰۶ کشور جهان عضو آن بوده و ۸۹۶ تالاب را با مساحتی بالغ بر ۶۷ میلیون هکتار در فهرست تالاب های مهم بین المللی تحت عنوان RAMSAR SITE (رامسر سایت) ثبت کرده است به دلیل سوابق تحقیقاتی وارشادی خود در زمینهٔ مدیریت وبهره برداری اصولی از تالابها دارای اعتبار وشهرت جهانی است ودر امر جلب همکاری دولتهای جهان برای حفاظت تالابها موفق بوده است. طی آخرین اجلاس این کنوانسیون که سال گذشته در استرالیا تشکیل شد روز ۱۳ بهمن که در واقع روز تأسیس آن در شهر رامسر بوده به عنوان روز جهانی تالابها نامگذاری گردید، این کنوانسیون به نام کنوانسیون رامسر معروف است و در مکاتبات عمومی آن که روزانه برای اکثر کشورهای عضو وغیرعضو ارسال می گردد، چندین بار اسم رامسر کاملاً عنوان می شود واگرهم کنوانسیون تالابها ذکر گردد بلافاصله بعد از آن (RAMSAR IRAN) ذکر می شود.
در فروردین ماه ۱۳۷۷ ش دبیرکل این کنوانسیون آقای دلماربلاسکو که به رامسر سفر کرده بود طوری از رامسر صحبت می کرد که گویی قسمتی از وجود اوست. وی اظهارداشت که ما روزانه چندین بار این کلمه (رامسر) را می نویسیم ویا به زبان می آوریم

← جنگل های رامسر فراوان بود، تا ارتفاع ۲۳۰۰ متری می روید وچوب درون آن قهوه ای روشن است. (جنگلها وگسترش کویرهای ایران، ص ۶۷).

۱. درختی است دیر رشد که در مناطق جنگلی، کوهستانی وجلگه ای فراوان به چشم می خورد. در جواهرده رامسر درختان قطوری از این نوع در میادین وجلو بعضی منازل خود نمایی می کند. چندین اصله درخت ون در میدان بزرگ جواهر ده هست که محیط یکی از آن ها هفت متر است وعمرش به بیش از چهارصد سال می رسد. چوب این درخت سخت ومحکم وباداوام است.

۲. باتشکر از آقای مهندس ببری معاون دفتر جنگل ها وپارک های سازمان جنگلها و مراتع که از راهنمایی های شان در این مقال استفاده شده است.

ودر تمام کشورهای عضو که حداقل در یک نقطهٔ آن تالاب قرار دارد به عنوان رامسر معروف است. در کشور ما نیز ۱۸ تالاب وجود دارد که عضو کنوانسیون رامسر می باشند.[1]



آرم کنوانسیون بین‌المللی محیط زیست

۱. از آقای عباسعلی منصورکیائی، رئیس ادارهٔ محیط زیست شهرستان رامسر.

آبشارهای رامسر

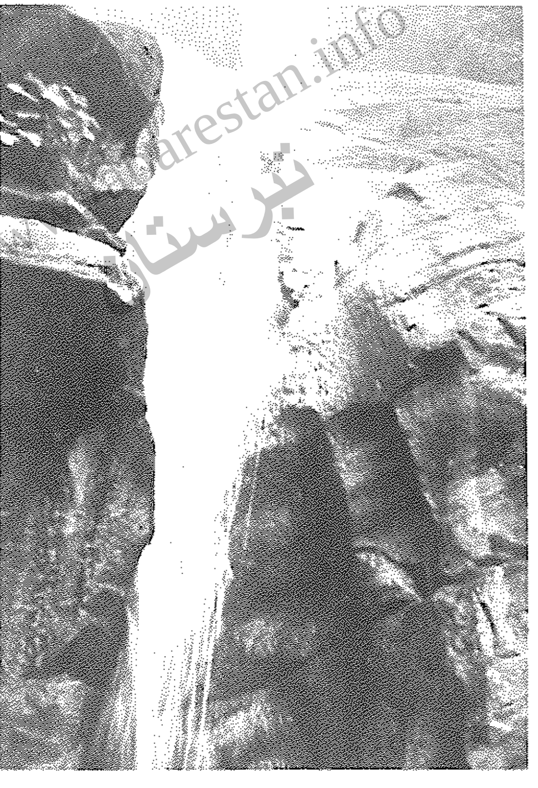
در ارتفاعات و مناطق کوهستانی شهرستان رامسر چندین آبشار با چشم اندازی زیبا وجود دارد که اغلب مردم جز آبشار دره راشمه در جاده جواهر ده از بقیه بی‌خبرند. این آبشارها عبارتند از:

۱- آبشار جنگلی کَمیسیستان[1] واقع در جاده کوهستانی پلهم جان جنت رودبار.

۲- آبشار خشکاکه در جنگلهای جاده هریس رامسر جریان دارد.

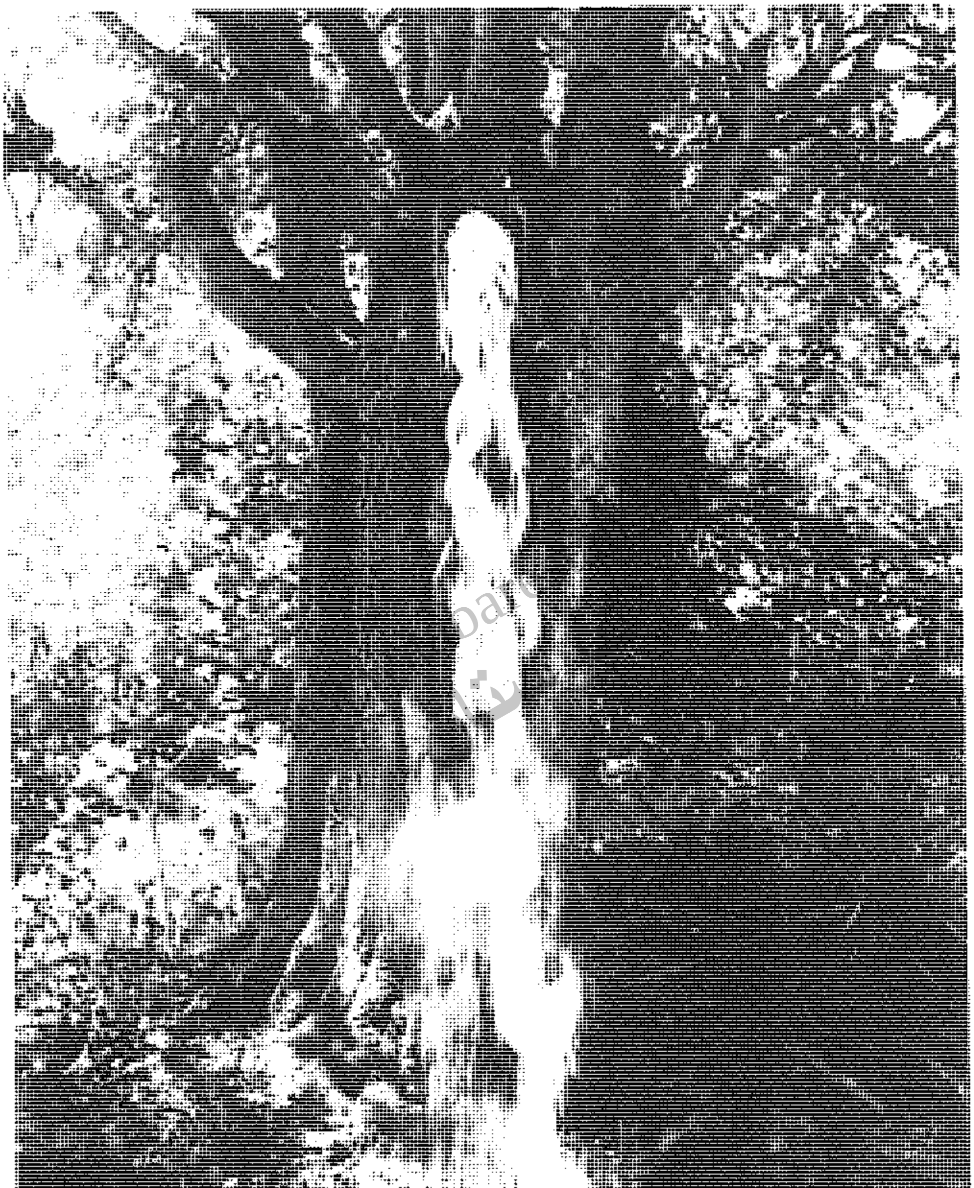
۳- آبشار لج و میج که در مجاورت روستاهای لج و میج اشکور رامسر در جریان است.

۴- آبشار دره راشمه واقع در ضلع شمال غربی جاده جواهر ده.



آبشار در جاده رامسر به جواهرده

۱- کَمیسی درگویش محلی به معنای سیب است و با پسوند «ستان» موضعی را گویند که در آن درختان سیب جنگلی می‌روید.



درختی در ماس‌راش که از درون آن آب فوران می‌کند

عکس از اسماعیل بهاری

دهستان‌ها و روستاها و آبادی‌های شهرستان رامسر



خانه مرحوم آقا میر عبدالباقی در جواهرده
که قدمت آن به بیش از ۱۵۰ سال می‌رسد.

شهرستان رامسر از یک بخش مرکزی، سه شهر، سه دهستان و ۲۰۰ روستا وآبادی تشکیل شده است.

شهرها عبارتند از: شهر رامسر، شهر سادات محله وشهر کتالم که در صفحات قبل بدانها اشاره گردیده است.

نام دهستانها: جنّت رودبار، چهل شهید وسخت سر. در دهستان های چهل شهید ۴۳ آبادی وروستا، جنّت رودبار ۶۳ آبادی وروستا وسخت سر ۹۴ آبادی وروستا قرار گرفته اند وهمه آنها دارای سکنه می باشند.[۱]

الف: آبادیها وروستاهای تابعه دهستان جنّت رودبار رامسر

۱ ـ آرمو

۲ ـ ازمین چال

۳ ـ آسیاب سر[۲] ظاهراً قصر «سردابه سر» که براثر وقوع زلزله در گرجیان ویران شد، وسید ظهیر الدین در تاریخ گیلان ودیلمستان از آن یاد کرده[۳]، در همین آسیاب سر قرار داشت. آثار بر جای مانده از قرون گذشته در این آبادی مؤید آن است.

۴ ـ آغوزکی: بقعه سید هاشم وسیده فاطمه دراین قریه است وبنایی زگالی می باشد.

---

۱. گزارش توجیهی وآمار نامه استان مازندران (سال ۱۳۷۱).

۲. آسیاب سر دیگری هست که از توابع دهستان چهل شهید بوده وجاده آسفالته هریس از کنار آن می گذرد.

۳. زبدة التواریخ، ص ۱۸۵.

۵ ـ اکراسر

۶ ـ ایزکی: در بخش قلاع رامسر از قلعه‌ای که در این موضع است وعلیرضا گردن نام دارد، یاد شده است. ظاهراً این قلعه را ملاحده بنیاد نهاده‌اند. در زبدة التواریخ نام این موضع «ازیکه» آمده است.

۷ ـ ازگام دشت.

۸ ـ بکاته: بقعه سیده سکینه در این موضع قرار دارد وبنایی است زگالی.

۹ ـ بوداغ سرا

۱۰ ـ پشتگاه

۱۱ ـ پلهم جان

۱۲ ـ توله سر

۱۳ ـ جنّت رودبار

۱۴ ـ جیرچاك

۱۵ ـ جیر رود

۱۶ ـ جیر کریم

۱۷ ـ چاك: بقعه آقا سید حسن در این قریه است وبنای آن از چوب وسنگ وگل وشیروانی حلبی می‌باشد.

۱۸ ـ چورته (چورتی)

۱۹ ـ خوردیم

۲۰ ـ دراز زمین

۲۱ ـ دره دم

۲۲ ـ دره دل

۲۳ ـ ده جیر

۲۴ ـ زورسرا

۲۵ ـ زمان محله

۲۶ ـ سده

۲۷ ـ سرای دشت

۲۸ ـ سورمشک

۲۹ـ سیاه سر

۳۰ـ سیاسَرت

۳۱ـ سید گَلزار

۳۲ـ شکر گلزار

۳۳ـ کُرد خیل

۳۴ـ کری کش

۳۵ـ کَش کلایه

۳۶ـ کولی زی

۳۷ـ گاوسان توله

۳۸ـ گرسباسر : در تاریخ گیلان ودیلمستان از آن به نام گرزمان یاد شده است[1] ودر گویش محلی «گرسمه سر» نامیده می شود رابینو ازآن به نام «گرلسپه سر» یاد نموده[2] ونام قلعه را «کرزمان سر» آورده است.[3]

۳۹ـ گرزه چال

۴۰ـ گَلینَ

۴۱ـ کرکش

۴۲ـ گوزوکش

۴۳ـ لیج کوه

۴۴ـ لیماك ده

۴۵ـ ماسراش : در این قریه آبگرم وجود دارد ومردم محل واهالی اطراف گاهی از آن آب استفاده می نمایند.

۴۶ـ مرجان لات

۴۷ـ مشاورك

۴۸ـ نمکدره : بقعه آقا سید ابو الحسن در این قریه است وبنایی زگالی می باشد.

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۳۰.

۲. سفرنامه مازندران واستراباد، صص ۱۶۷ و ۲۲۳.

۳. همان منبع.

۴۹ ـ ولنگاه

۵۰ ـ هزار لات

ب : آبادیها وروستاهای بالا اشکور که از قرای تابعه دهستان جنّت‌رودبارشمار می روند.

۱ ـ افی

۲ ـ آکنه

۳ ـ تُملْ : بقعه ملک محمد سبز پوش در آن واقع است وبنای آن از چوب وسنگ وگل می باشد.

۴ ـ سپارده

۵ ـ سیاه گل سرا

۶ ـ شجی

۷ ـ کلایه

۸ ـ کیت : در این قریه بقعه طیّب قاسم واقع است وبنای آن از چوب وسنگ وگل می باشد (در محل به طب قاسم مشهور است).

۹ ـ لج

۱۰ ـ مِیج : در یک کیلومتری قریه، بقعه سید برهان قرار دارد وبنای آن از سنگ وگل وچوب می باشد. این بقعه در میان گورستانی قدیمی واقع است ودر ایام متبرکهِ از اطراف به زیارت این بقعه می آیند وگاو وگوسفند قربانی می کنند.[۱]

۱۱ ـ نارنه : بقعه آقا سید حسین در این قریه است وبنای آن از چوب وسنگ وگل می باشد.

۱۲ ـ نداك

۱۳ ـ یَازَن : در این قریه بقعه پیر بشیر است وبنای آن از چوب وسنگ وگل می باشد.

ج : آبادیها وروستاهای تابعه دهستان چهل شهید رامسر

۱ ـ آزارك

۲ ـ اَربَه کله

---

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۳،صص۱ ـ ۲.

۳ ـ استل کش

۴ ـ آسیاب سر

۵ ـ بصلکوه

۶ ـ بنشکی : در این آبادی بقعه آقا سید ابراهیم قرار دارد.

۷ ـ بِهار پشته

۸ ـ پلسه

۹ ـ پیازکش

۱۰ ـ پیشتاز

۱۱ ـ جلو

۱۲ ـ جَلمه

۱۳ ـ چالَکرود

۱۴ ـ چهل شهید : بقعه چهل شهید در این قریه واقع است واطرافش قبرستانی نسبتاً بزرگ می باشد. بنای این بقعه زگالی است.

۱۵ ـ دوجی گَنه

۱۶ ـ روجا (راَجوب) که به معنای ستاره درخشان صبح است در محل راجوب نامیده می شود. بقعه آقا میر ملک در این قریه قرار دارد وبنایی زگالی می باشد.

۱۷ ـ سرگوسرا

۱۸ ـ سرلیماك

۱۹ ـ رنگه پشته

۲۰ ـ سیاه مازو

۲۱ ـ شاهمراد محله

۲۲ ـ شُستا

۲۳ ـ طالش سرا

۲۴ ـ تالار سر

۲۵ ـ کری کش

۲۶ ـ کل چی کی

۲۷ ـ کلایه بن

۲۸ـ گالش محله

۲۹ـ گانک سَر

۳۰ـ گاولیماك

۳۱ـ گرماب کَش (کَشِ گرما): آبگرم معدنی بهداشتی این آبادی که در کنار رودخانه در درّه‌ای قرار گرفته است شهرت بسزایی دارد.

۳۲ـ گوگین

۳۳ـ گهواره پشته

۳۴ـ لات محله

۳۵ـ لاتی

۳۶ـ لاسر

۳۷ـ لَتَر: حدوداً تا ۳۰ سال قبل قلعه‌ای در آن وجود داشت که اکنون آثار آن از میان رفته است.

۳۸ـ لَتَرنسا: در این محل آثار قدیمی مشاهده می‌شود.

بنابه اظهار معمّرین محلی در لتر بازار وجود داشت وهفته بازار در آنجا برپا می‌شد.

۳۹ـ لَر سانوَر

۴۰ـ لَوسَر

۴۱ـ لیماك

۴۲ـ لیما کُلام

۴۳ـ ماز وباغ سر.[1]

د: آبادی ها وروستاهای تابعه دهستان سخت سر

۱ ـ ابراهیم پاره

۲ ـ اَستَلْ کنار (استخر کنار)

۳ ـ اُسالم دشت

۴ ـ اُشکُنه

---

۱. گزارش توجیهی..

۵ ـ انبار دار

۶ ـ انجیل کش

۷ ـ بارنا

۸ ـ بالابند

۹ ـ بالا شهرستان[1]

۱۰ ـ بامسی: قریه‌ای است قدیمی که در سر راه رامسر به جواهر ده در کنار جاده اسفالته در یک سراشیبی نسبتاً تند واقع است وتا رودخانه صفا رود امتداد دارد. به موجب یک طغری سند خطی که مربوط به فروش یک جریب زمین است وفروشنده‌اش سیاحسن بامسی تنهجی وخریدارش کارکیا میر سعید می‌باشد نام چندتن به عنوان شهود آمده است که از آن جمله قاضی نصر اللّه بامسی، ملا شمس الدین پورچی ومحمد بن حاجی ملا حسین بامسی هستند، باتوجه به نکات یاد شده معلوم می‌شود که بامسی روزگاری دارای قاضی وافرادی درس خوانده بوده است.

۱۱ ـ بندبن

۱۲ ـ پُتَک

۱۳ ـ پایین مازو[2]

۱۴ ـ پَس کرات

۱۵ ـ پَس کلایه بالا: بقعه آقا سید محمد در این آبادی است وبنایی زگالی می‌باشد.

۱۶ ـ پَس کلایه پایین

۱۷ ـ ترمک

۱۸ ـ تَله پس

۱۹ ـ تَله کین

۲۰ ـ توسا پشته

۲۱ ـ توسا کوتی

---

۱. فرهنگ آبادیهای ایران.

۲. نام قدیمی این روستا «وَن مَیزی» بود وامروزه به ندرت این واژه استعمال می‌شود،واژه یادشده مرکب از نام دو درخت «وَن» و«میزی» (نام محلی مازو) می‌باشد.

۲ ۲ ـ تمیجان کری

۳ ۲ ـ تیر کلام (در اسناد خطی قدیمی تیکلام آمده است)

۴ ۲ ـ جمالنگه

۵ ۲ ـ جوربند : بقعه آقا سید محمد باقر در این آبادی قرار دارد ودارای مسجد وقبرستان می باشد

۶ ۲ ـ جور کوه : شرح آن در بخش روستاهای جواهر ده آمده است .

۷ ۲ ـ جواهرده (جورده وجوارده نیز خوانده می شود) شرح مفصل آن در بخش جواهرده آمده است .

۸ ۲ ـ جیرکوه : این روستا سر راه رامسر به جواهر ده واقع است وشرح آن در بخش روستاهای جواهر ده آمده است . حدّ فاصل میان این قریه وپایین مازو، دارای شیبی تند است وکشتزار گندم وجو وباغ های فندق وگردو است .

۹ ۲ ـ چالکه

۰ ۳ ـ چاهک (چابک)

۱ ۳ ـ چکِ لم : یکی از مراتع بزرگ جنگلی است که اکنون دارای چندین سکنه می باشد .

۲ ۳ ـ چُوتک

۳ ۳ ـ چوکاسرا پشته

۴ ۳ ـ حسن لنگه

۵ ۳ ـ خشت کوه

۶ ۳ ـ دارتنگه

۷ ۳ ـ دراز پشته

۸ ۳ ـ دریا پشته : قریه ای است قدیمی که در حد فاصل میان لپاسرك ، طالش محله فتوك ، ترکرود ، اردوگاه ورزشی وجاده آسفالته قرار دارد . رابینو سفرنامه نویس انگلیسی که از این روستا بازدید کرده است می نویسد :

«ده دریا پشته دارای سی خانه ویک مسجد ویک امامزاده ومزارع بسیار وتوتستان است» .[۱]

---

۱ . سفرنامه مازندران واستراباد ، ص ۴۶ .

ملگونف سفرنامه نویس روسی نیز در کتاب سفرنامه خود از این قریه یاد کرده وآنجا را از دهات بلوك سخت سر به شماره آورده است[۱] مزارع برنج این قریه از آب نهر فتوك آبیاری می شود.

ساکنین اصلی این قریه را عبدالکریمی ها تشکیل می دهند. خاندان عبدالکریمی از مهاجرین گسکر گیلان وخاندان عسکریان از مهاجرین طالقان هستند که حدوداً دو قرن قبل بدینجا کوچ کردند. بقعه آقا سید ابو القاسم در میان قبرستان واقع است واخیراً مسجدی نیز در جوار بقعه بنا کرده اند ومسجد نوساز دیگری در کنار نهر فتوك در فاصله پنجاه متری جاده اصلی قرار دارد وحدوداً سی سال قبل ساخته شد.

۳۹ـ دستانکوه بالا

۴۰ـ دستانکوه پایین

۴۱ـ دیسر: در اسناد خطی قدیمی «دسر» آمده است.

۴۲ـ دیوانی اربا

۴۳ـ راش پشته

۴۴ـ رُشه لنگه

۴۵ـ رمل

۴۶ـ رنگه پشته بالا

۴۷ـ رنگه پشته پایین

۴۸ـ زَوْرَیْک (زروَدك) که شرح آن در بخش روستاهای جواهرده آمده است.

۴۹ـ سفید تمشک (سفید تمیشه)

۵۰ـ سَلمَل: شرح آن در بخش روستاهای جواهرده آمده است.

۵۱ـ سورگلو

۵۲ـ سیاستان

۵۳ـ سیاه کش بالا

۵۴ـ سیاه کش پایین

۵۵ـ شاغوز کله

۵۶ـ شرکت جهان: مرحوم فاتح، مؤسس شرکت جهان در آنجا که ناحیه ای

۱. سفرنامه ملگونف، ص ۱۴۳.

جنگلی بود باغ بزرگ چای احداث کرد واین سبب گردید که چندین خانوار در آن اسکان یابند.

۵۷ـ شوسار سرا (شوشار = شمشاد)

۵۸ـ شین گرد

۵۹ـ شیطان سرا

۶۰ـ عسل پشته

۶۱ـ عسل کوه (کوه اِستَل)

۶۲ـ فوسه لسا

۶۳ـ فیلکدُم: رجوع شود به بخش روستاهای جواهرده

۶۴ـ قدمعلی گاوسره

۶۵ـ کبود آب ور

۶۶ـ کرات کله لوك

۶۷ـ کرکنک

۶۸ـ کُرُس بُن[1]

۶۹ـ کلالم (کلیلم)

۷۰ـ کَلک بالا

۷۱ـ کَلَکَ پایین

۷۲ـ کَلَیجَ کوه که شرح مبسوط آن در بخش ولایات گمشده تحت عنوان کلاجه کوه آمده است.

۷۳ـ کنار رود (کینارود)

۷۴ـ کهنه پتک: دو بقعه آقا سید محمد وسیده فاطمه، جدای از هم ودر فاصله ای معین در این قریه قرار دارد ومردم از دور ونزدیک در این دو بقعه به قصد زیارت جمع می شوند ووجوه نذری در آن می نهند. در دوره خفقان پهلوی اول که انعقاد هر نوع مجالس وعظ وسوگواری ایام محرم، ممنوع بود کسانی که شیفته عزای حسینی بودند بدانجا که دور از دسترس مأمورین بود می رفتند ومراسم عزاداری برپا می کردند.

چند سال قبل در پی جاری شدن سیل چندین سکه طلا مربوط به عهد سامانیان

---

۱. گزارش توجیهی...

ضرب نیشابور پیدا شد. آقای حاج محمد لاریجانی که یکی ازآن سکه ها را مشاهده کرده بود، برای نگارنده مشخصات آن را چنین بیان داشت: «در یک طرف سکه: لااله الاّالله ومحمد رسول الله ودر طرف دیگر آن به خط کوفی کلماتی حک شده بود که مربوط به عهدامیر منصور سامانی می شد».

۷۵ـ گاورمک (رومک): بقعه آقا سید محمد در وسط قبرستان این قریه قرار دارد.

۷۶ـ گرمخانی

۷۷ـ گنج کرد

۷۸ـ لات دیسر

۷۹ـ لات گاورمک

۸۰ـ لپاسرك

۸۱ـ لوکاچال

۸۲ـ لیماکش: آثار گورگبری در این قریه فراوان به چشم می خورد.

۸۳ـ مازولنگه

۸۴ـ مُدَك

۸۵ـ مُدکوه: شرح آن در بخش روستاهای جواهر ده آمده است.

۸۶ـ مارمیجه

۸۷ـ مرگ دشت.

۸۸ـ میانلات: آبادیهای جور بندو بالابند ضمیمه این روستاست، تا ۳۰ سال قبل بیشتر اراضی آنجا زیر کشت درختان توت قرار داشت وابریشم نیکو به عمل می آمد. هرچند امروزه پرورش کرم ابریشم بیش وکم رایج است اما بیشتر اراضی زیر کشت مرکبات وچای قرار دارد.

۸۹ـ نارنا

۹۰ـ واچ کلایه: در موضعی کمی بالاتر از پس کلایه واقع است وبقعه سیده کافیه میان قبرستان این قریه است که موضعی است خوش وخرم. بنای بقعه زگالی بوده وصندوقی چوبین روی قبر نهاده شده است. شهرهای باستانی گمشده پورچی، اشکونه وشهرستانک در همان حوالی قرار دارند.

۱ ۹ـ ول سیالم
۲ ۹ـ ولکان لم (ولگام لم)
۳ ۹ـ هالگام پشته
۴ ۹ـ بلنگه پایین[1]

سفید تمیشه (سفید تمشک)

سفید تمیشه که نام فعلی آن سفید تمشک بوده ودر گویش محلی «سفید تمش» نامیده می شود، آخرین روستائی است باجمعیت ۵۹۸ نفر[2] که در غرب شهرستان رامسر قرار دارد وباریکه ای است جلگه ای که از شرق به اردوگاههای تربیتی رامسر، از غرب به رودخانه سورخانی (مرز آبی میان استانهای مازندران وگیلان)، از جنوب به کوه وجنگل واز شمال به جاده اصلی گیلان ومازندران محدود است. سفید تمیشه در گذشته نه چندان دور مرتعی بیش نبوده وعلفچر زمستانی احشام واغنام به شمار می آمد وحیوانات اهلی سرگردان نیز در آن چرا می کردند، اشجار جنگلی از قبیل شمشاد ولیلکی که در گویش محلی «کرات» می نامند، در آنجا به حد وفور وجود داشت جز دو سه کلبه شبانی ومحل نگهداری اغنام واحشام که متعلق به چوپانان منطقه بود، بنای دیگری در آنجا وجود نداشت تنها راه اوتباطی ساحلی که به جاده شاه عباسی معروف بود، از آنجا می گذشت واین جاده به خاطر وجود راهزنان، که کوه ایلمیلی پناهگاهشان محسوب می شد نا امن بود وطبق روایات محلی این گونه راهزنان علاوه بر غارت اموال مرتکب قتل نیز می شدند. بعضی ریش سفیدان محلی بر این عقیده اند که سفید تمیشه روزگاری معمور بود هرچند نمی توان به کلی منکر آن شد اما دلیلی برای اثبات آن نیست. سالهای بعد از ۱۳۲۹ خورشیدی بود که روستائیان جنگل نشین وچوپانانی که زمستانها گوسفندان شان را در آنجا نگهداری می کردند، مقیم شدند وبه احداث خانه ومحوطه وباغ چای ومرکبات پرداختند. نخستین کسی که بدان کار اقدام کرد آقای حاج غلامحسین پورشمیان بود ودیگران نیز از او پیروی کرده وسراسر سفید تمیشه را مبدل به باغهای چای ومرکبات کردند وچهره سفید تمیشه را چنان عوض نمودند که گوئی

---

۱. گزارش توجیهی...
۲. همان منبع.

هیچگاه مرتعی به نام سفید تمیشه وجود نداشت . سفید تمیشه در حال حاضر یکی از روستاهای معمور وپر درآمد شهرستان رامسر است ودارای مدرسه ، خانه بهداشت ، مسجد ، تلفن ، آب لوله کشی بهداشتی ، برق ودیگر امکانات رفاهی می باشد وبه خاطر قرار گرفتن میان دریا وکوه پوشیده از درختان جنگلی ، دارای منظره ای بدیع ودل انگیز است .

نگاهی به گذشته سفید تمیشه

ملگونف عقیده دارد که سفید تمیشه همان تمیشه بوده ودر تاریخ طبرستان ذکری از آن به میان آمده است . ملگونف در این باره چنین می نویسد : «سرحد مازندران با گیلان رود سرخانی یاسفید تمیشه است که در تاریخ طبرستان نیز نام برده شده است» آنگاه به گفته سید ظهیر الدین استناد جسته ومی نویسد : «ظهیر الدین گوید : که فریدون اواخر زندگانی در سفید تمیشه بسر بردی این شعر از اوست : بیت :

زآمل گذر سوی تمیشه کرد نشست اندر آن نامور بیشه کرد[1]

اما در تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار کاتب وتاریخ طبرستان ورویان ومازندران نکته ای که دالّ بر تأیید نظر ملگونف باشد ، به چشم نمی خورد واز نظر مکانی فرسنگها میان تمیشه وسفید تمیشه فاصله است ابن اسفندیار کاتب ضمن شرح داستان ضحاك وفریدون می نویسد : «بعد از آنکه فریدون ضحاك را به بند آورد ودر کوه دماوند در چاهی مقید ومحبوس ساخت ، به تمیشه آمد وهمه عمر خودرا در آنجا سپری کرد» وی آنگاه به توصیف تمیشه پرداخته ومی نویسد : «... هنوز اطلال ودمن سرای او (فریدون) به موضعی که با نصران گویند ظاهر ومعیّن است وگنبدهای گرماوه را آثار باقی وخندقی که از کوه تا دریا فرموده بود پیدا ، ومن جمله آن بنوبتها مطالعه کرده ام وآنجا بطواف رفته وعبرت گرفته وفردوسی در شاهنامه یاد کرد نظم :

فریدون فرخ تمیشه بکرد نشست اندر آن نامور بیشه کرد

وبیشه نارون در کتب هم آن موضع را خوانند وجوی نارون الی این ساعت برقرار است ومعمور واز آن ، خلایق متمتّع» .[2] آنچه که مسلّم است این تمیشه در شهرستان

---

۱ . سفرنامه ملگونف ، ص ۱۴۴ .

۲ . تاریخ طبرستان ، ص ۵۸ .

نور واقع است .[۱]

در تاریخ طبرستان ورویان ومازندران در هیچ کجای کتاب کمترین اشاره ای به سفید تمیشه نشده است وسید ظهیر الدین تمیشه را حد غربی استراباد می داند[۲] ونیز از تمیشه به عنوان مملکت نام می برد .[۳]

رابینو در باره تمیشه اطلاعاتی جامع تر به ما می دهد ومی نویسد : «تمیشه هم محلی بوده در جوار غربی خندقی که اسپهبد فرخان کبیر برای دفاع در برابر تورانیان کنده بود وخود استراباد بیرون تمیشه نامیده شده است نواحی شرقی مازندران را که هم مرز آن بود بیرون تمیشه می خواندند» .

«حدود مازندران از تمیشه وجنگل انجدان درمشرق بوده تا نمک آبرود در مغرب ، وحدود رستمدار از سی سنگان یا «رود مانهیر» تاملاط توسعه داشت اما به سبب جدا شدن قسمتی از اراضی به دست ملاحده اسماعیلیه ، وتصاحب بعضی از املاك كه به استندارها از طرف زنان ایشان به عنوان جهیزیه رسیده بود ، حدّ مزبور به نمک آبرود در سمت مغرب وبه الیشرود در مشرق که در غرب آمل قرار دارد انتقال یافت» .[۴]

آنچه که مسلم است در مازندران به غیر از سفید تمیشه که در منتهی الیه مازندران فعلی واقع است ، دو تمیشه دیگر هم بوده است . یکی را تمیشه «اهلم» ویکی را تمیشه «بانصران» می گفتند .[۵]

جَنْدَهْ رودبار (جنّت رودبار)

جنت رودبار که نام تاریخی آن جنده رودبار به فتح جیم ودال است تنها مرکز دهستان کوهستانی بخش مرکزی شهرستان رامسر به شمار می رود . این دهستان در فاصله ۴۲ کیلومتری جنوب غربی رامسر قرار دارد . تا قبل از سلطنت پهلوی اول ، این دهستان به همان نام تاریخی جنده رودبار معروف بود اما از آن به بعد به جنّت رود بار تغییر نام یافت ، با این وصف هنوز هم کسانی هستند که آنجارا به همان نام تاریخی می نامند .

---

۱ . نشانیهائی از گذشته دور گیلان ومازندران ، ص ۱۴۱ .

۲ . تاریخ طبرستان ورویان ومازندران ، ص ۳۱۹ .

۳ . همان منبع ، ص ۱۱ .

۴ . سفرنامه مازندران واستراباد ، ص ۲۴ .

۵ . لغت نامه دهخدا ، ذیل واژه تمیشه .

جنده رودبار واژه ای است مرکب از جنده+رود+بار وهمچون دیگر واژه های مرکب اضافی گیلکی رامسری اضافه مقلوب است. جنده به معنای جنّ وپری[1] وروِدبار به معنای ساحل وکناره رود[2] می باشد، های جنده نشانه اضافه است، ازاین رو می توان گفت که جنده رودبار به معنای ساحل رودخانه پریان است واین نام به خاطر رودخانه ای است که از کنار آن می گذرد.

وجود چشمه سارهای متعدد در ارتفاعات اطراف جنده رودبار سبب گردید که این ناحیه از دیر باز معمور باشد تا آنجا که در زمستان باوجود سرمای شدید خالی از سکنه نیست. رودخانه چالکرود رامسر از ارتفاعات این دهستان سرچشمه می گیرد.

اراضی جنّت رودبار مستعد کشاورزی است ومحصول عمده آن غلات، فندق، گردو وسیب زمینی است ودر سال های اخیر به کشت گل گاوزبان نیز توجهی اندك شده است اما در نواحی اشکور بیشتر به کشت این گل داروئی که از قیمت مناسبی برخوردار می باشد توجه شده است.

تاسیسات برق آبی

جنت رودبار به خاطر وجود جاده ارتباطی رامسر اشکور که از وسط آن می گذرد در سالهای اخیر مورد توجه قرار گرفته است، نیروگاه آبی جنت رودبار به وسیله مهندسان چینی نصب وراه اندازی شد ومردم روستاهای کوهستانی منطقه از ۲۲ بهمن ۱۳۷۳ از نعمت روشنائی برخوردار شدند. هوای جنت رودبار وروستاهای مجاور سرد وسالم بوده وهمه آنها دارای آب لوله کشی هستند.

جنده رودبار ییلاق سادات کیائی

این منطقه به خاطر دارا بودن هوای مطلوب وزیبایی طبیعی مورد توجه سادات کیائی بوده ودر فصل ییلاق بدانجا می رفتند ومدتی را در آنجا به سر می بردند ودر واقع پایتخت تابستانی آنان محسوب می شد. سید ظهیر الدین ضمن شرح سفر خود بدانجا می نویسد: «. . . ومؤلف حقیر را روز دوشنبه سیزدهم ماه مذکور (جمادی الاولی) به جنده رودبار اتفاق افتاد وصورت حالات واقعیه معروض پا به سریر علی (میرزا علی

۱. فرهنگ گیل ودیلم، ص ۷۳۶.

۲. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه رودبار.

سلطان بیه پیش) مصیر گردانیده شد. . . ». [1]

مؤلف تاریخ خانی نیز ضمن اشاره به ییلاق جنت رودبار می نویسد: «این موسم که فصل بهار بود حضرت سلطان حسن را نشاط گشت گرجیان از خاطر شریف سر بر زد واز حضرت میرزا علی رخصت حاصل کرده ومتوجه گرجیان شد. بعد از فراغ حضور قشلاق گرجیان، هوای ییلاق تشمیم فرموده، متوجه واره کوه وجنده رودبار شد وبساط عشرت وخوشدلی گسترانیدند. . . ». [2]

جَنگ سرا

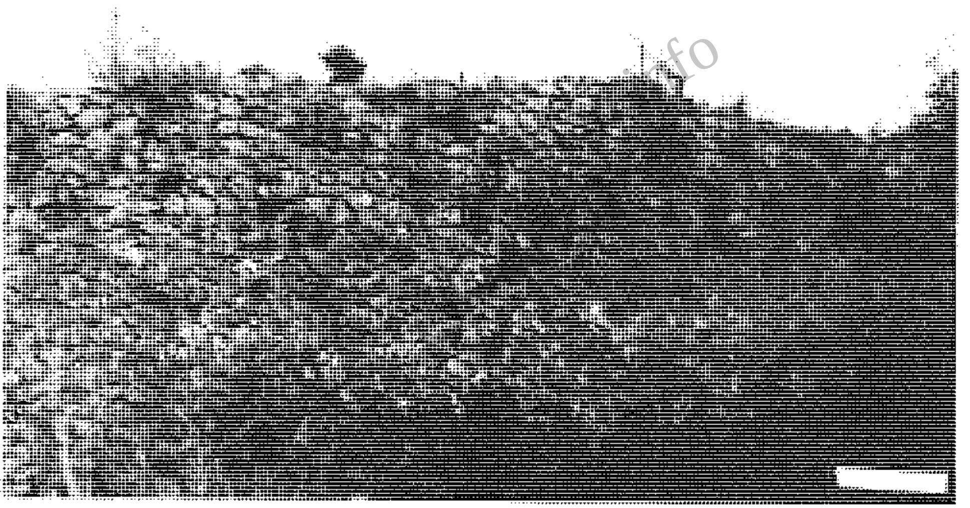
روستایی است واقع در آن سوی ایلمیلی وپتک که در ۱۸ کیلومتری غرب رامسر قرار دارد. [3] تاچندی قبل از توابع رامسر بوده واکنون تابع شهرستان رودسر است. مردم این روستا تابستانها به جواهرده رامسر می روند ومانند روزگار گذشته داد وستدهای شان بامردم رامسر می باشد وگویش آنان با گویش مردم رامسر هیچ فرقی ندارد. مراتع تابستانی احشام شان در ارتفاعات اطراف جواهرده واقع است. جنگ سرا در بلندی قرار دارد وشغل سکنه آنجاعلاوه بر دامداری سنتی کشاورزی چای ومرکبات می باشد. این روستا از آب لوله کشی، برق وارتباط تلفنی از راه دور برخوردار می باشد و۱۵۰ خانوار در آن زندگی می کنند. تپه ای به نام «مهران»، جنگ سرا را از کهنه میانده جدا می سازد.

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۴۴۷.

۲. تاریخ خانی، ص ۱۴۷.

۳. فرهنگ جغرافیائی ایران. ج ۳.

قلاع رامسر و ...



آثار برجا مانده از قلعه مارکوه

مارکوه

مارکوه یکی از کوه‌های رامسر است که از زمان‌های خیلی دور شاهد حوادث و رویدادهای مهمی بوده و با ارتفاعی کم در جنوب شرقی رامسر و در شرق شهر کتالم واقع است و مشرف به دریا می‌باشد، این کوه که بر بخشی از منطقه کتالم رامسر سایه افکنده و چندان مرتفع نیست با موقعیت خاصی که دارد در همه ادوار تاریخ مورد توجه بوده است، چرا که در منتهی الیه شمال البرز قرار گرفته و نزدیک دریا می‌باشد و از سمت جنوب تا ارتفاعات گرسباسر که فاصله زیادی از همدیگر دارند همه جا را می‌توان زیر نظر قرار داد. وجود قلعه مستحکم روی این کوه گویاترین دلیل اهمیت سوق‌الجیشی آن است.

چرا مارکوه نامیده شد؟

درباره وجه تسمیه این کوه نظرات متفاوت است، جمعی بر این عقیده‌اند که وجود مارهای زیاد سبب گردید آنجا را مارکوه بنامند. مشاهدات یکی از دوستان مبنی بر وجود مارعظیم‌الجثه‌ای که خود آن را از نزدیک دیده مؤید این مدعا است. کسان دیگری هم اظهارات مشابهی داشتند. بعضی بر این باورند که در زمان‌های بسیار قدیم اموال زیادی برای ایمنی از دستبرد دزدان و غارتگران در گوشه و کنار قلعه در دل خاک به ودیعت نهاده شد و بعدها به مالکوه مشهور شد و براثر مرور زمان به تدریج مبدل به مارکوه گردید. به نظر نگارنده نظرات یاد شده احتمالاتی ضعیف می‌باشند و آن چه که به حقیقت نزدیک‌تر می‌باشد این است که مارکوه منسوب به مار و مار مترادف با

مارد، آمارد و مرد به فتح میم است.[۱] ماردهابه مردمی می گفتند که پیش از ورود آریانها میان کادوسی ها وتپورها در تنکابن امروزی وحوالی آن سکونت داشتند[۲]، از طرفی هم بنا به نوشته حدود العالم «مَرد» نام یکی از نواحی دهگانه جلگه ای ساحلی دیلم بوده است[۳] که ظاهراً در حوالی همین مارکوه قرار داشت چه بر اساس تقسیماتی که همین نویسنده به عمل آورده است از چالکرود، لترا، مرد وجود اهنجان[۴] (=جورده آهنجان که منطبق بامنطقه ییلاقی جواهرده است) نام می برد ونواحی یاد شده در محدوده شهرستان رامسر واقع اند، ظاهراً چنین به نظر می رسد که: مارکوه یعنی کوهی است که متعلق به مارها (آماردها، ماردها ومردها) می باشد. چیزی که هست در تلفظ عامیانه مارکو بدون «ها» به کار می رود.

مارکوه را به نام های دیگری نیز نامیده اند که از آن جمله: مبارك کوه،[۵] بارکوه[۶] وبه لحاظ قلعه ای که در آن بنا نهاده شد قلعه کوه نیز نام داده اند.[۷]

در تاریخ طبرستان از قلعه ای به نام اُزبلو نام برده شد[۸] وچنین به نظر می رسد که مقصود از آن همین قلعه مارکوه باشد.

سنگ های مارکوه آهکی بوده وقابلیت تبدیل آن به آهک زیاد می باشد وبه همین لحاظ حدوداً نیم قرن قبل مبادرت به تأسیس کوره آهک پزی دردامنه شمالی این کوه در مجاورت جاده اتومبیل رو گردید وبا استخراج بی رویه سنگ آهک از جداره شمالی کوه، از زیبایی خاص ودل انگیزی که دارد به میزان قابل ملاحظه ای کاسته شده است. خوشبختانه در چند ساله اخیر از ادامه فعالیت کوره آهک پزی جلوگیری به عمل آمده است.

---

۱. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۷۳۳؛ ج ۲ ص ۱۴۷۴.

۲. همان منبع، ج ۳، صص ۲۲۱۶ و ۲۶۴۰.

۳. حدود العالم، ص ۱۴۷.

۴. همان منبع.

۵. جامع التواریخ، ص ۱۴۸.

۶. همان منبع، پاورقی ص ۱۴۸.

۷. سفرنامه ملگونف، ص ۱۴۳.

۸. تاریخ طبرستان، قسم دوم، ص ۱۴۴.

مارکوه علاوه بر این که نام این کوه است نام روستایی نیز می باشد که در دامنه شمالی آن قراردارد ودر حال حاضر داخل محدوده شهر کتالم است وآن را مارکوبن می نامند وجاده آسفالته کتالم به تالار سر از کنار آن می گذرد. حدوداً بیست سال قبل تأسیسات تقویت کننده رادیو وتلویزیون روی این کوه به وجود آمده است.

قلعه مارکوه

این قلعه روی مارکوه قرار دارد وباگذشت چندین قرن هنوز آثاری از آن برجای مانده است. تاریخ بنای این قلعه بر ما معلوم نیست اما وقایعی که در نیمه اول قرن ششم هجری قمری در آنجا رخ داد حکایت از قدمت تاریخی قلعه دارد وبیانگر آن است که این قلعه پیش از آن تاریخ نیز معمور بوده ومورد استفاده قرار می گرفت، احتمالاً تاریخ بنای آن به پیش از اسلام می رسد.

از این قلعه برای نخستین بار در کتاب جامع التواریخ خواجه رشید الدین فضل الله همدانی که در اوایل سده هشتم هـ. ق تألیف یافت سخن به میان آمده ودر وقایعی که در سال ۵۳۶هـ. ق در این قلعه اتفاق افتاد وبه تسخیر اسماعیلیان در آمد، آنان برای آن حاکم معین نمودند[1] که در صفحات آتی شرح آن خواهد آمد.

میان این قلعه وقلعه شاه نشین یا قلعه بند که در پشت هتل بزرگ رامسر روی کوه بلند پوشیده از درختان سرسبز جنگلی قرار گرفته است، ارتباطی تنگا تنگ وجود دارد. این قلعه در قرن ششم هـ. ق همانند قلعه مارکوه به تسخیر اسماعیلیان در آمد واسماعیلیان قبل از آن که قلعه مارکوه را متصرف شوند به تسخیر قعله یادشده پرداختند. نحوه ارتباط میان این دو قلعه به صورت مبسوط متعاقباً مورد بحث قرار خواهد گرفت.

وضع داخلی قلعه مارکوه از لحاظ وسعت به نحوی است که گنجایش صد سرباز را دارد وهمگی به راحتی می توانند در آن سکنی گزینند.

در وسط قلعه چاهی است که براساس روایات محلی، روزگاری میان آن وقلعه ای به نام قلعه باغ که در نیاسته رامسر واقع است وفاصله بالنسبه زیادی با مارکوه دارد راه ارتباطی وجود داشت.

وجود قطعات سفالین تنبوشه های شکسته در داخل قلعه مارکوه حاکی از آن است که آب آشامیدنی قلعه از چشمه های دور دست تأمین می گردید.

---

۱. جامع التواریخ، ص ۱۴۸.

برج وباروی این قلعه با گذشت قرون متمادی هنوز برقرار است وتند باد حوادث نتوانست آن را محو ونابود سازد واستحکام آن بیشتر بدان لحاظ می باشد که از سنگ وگچ غربالی ساخته شده است.

طول ضلع شرقی آن ۱۷/۷۰ متر وقعر آن ۲/۳۰ متر وارتفاعش ۶/۳۰ متر وطول ضلع غربی آن ۹ متر تمام است. ضلع شمالی با سنگی که در امتداد آن قرار دارد به دو قسمت تقسیم می شود: قسمت غربی آن ۱۴/۸۰ متر وقسمت شرقی آن که از سرسنگ جدا می گردد ۱۵ متر تمام است.[1]

نقاره خانه قلعه مارکوه

میرزا حسن خان اعتماد السلطنه که این قلعه را از نزدیک دیده است می نویسد:

«در تنکابن کوهی است موسوم به مارکوه ودخمه های متعدد وشب پره های زیادی در این دخمه ها هست که خودرا به آدم وچراغ می زنند ومانع از دخول به دخمه ها می باشند. بالای آن کوه، جائی است مشهور به نقاره خانه، هرگاه سنگی بر آن موضع بزنند صدائی مثل طبل حادث می شود وتا نیم فرسخ آن صدا می رود»[2]

اسماعیلیان در قلعه مارکوه

قلعه مارکوه در نیمه اول قرن ششم هجری بر اثر یورش های مکرر اسماعیلیان به تسخیر آنان در آمد وچندی بعد یعنی در اواخر همین قرن بر دامنه فتوحاتشان افزوده گشت واز ملاط تا سخت سر به چنگ ایشان افتاد وچون این فرقه بیش از نیم قرن این منطقه را زیر سلطه خود داشتند جای آن دارد به اختصار سخنی از این گروه به میان آید تا خوانندگان عزیز باشکل گیری، عقاید وچگونگی فعالیت آنان آشنا گردند.

فرقه اسماعیلیه

اسماعیلیه فرقه ای را گویند که به امامت اسماعیل بن جعفر الصادق علیه‌السلام قایلند ومعتقدند که: اسماعیل بعد از امام جعفر الصادق علیه‌السلام هفتمین امام بوده واز انظار پنهان می باشد وائمه بعد از او همه پنهانند وموقعی که مصلحت باشد ظاهر خواهند شد وبه همین علت است که ایشان را اسماعیلیه خوانند واز آن جهت که قائل به هفت امامند

---

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۳۷.

۲. مرآة البلدان، ج ۱، ص ۸۱۲.

سبعیه می نامند.[۱]

طرّاح وبنیانگذار این فرقه عبدالله بن قداح است. وی در قرن دوم هـ. ق می زیست. این گروه‌را تعلیمیه نیز می نامند، چه براساس اعتقادشان عقول بشر برای معرفت خداوند کافی نیست ولازم است شخصی به عنوان امام، مردم رااز راه تعلیم به این معرفت آگاه کند. آنان همچنین معتقدند که اسلام دارای ظاهر وباطن است واگر کسی بر باطن شریعت پی ببرد وظواهر را مهمل گذارد ایرادی بر وی نیست وبه همین علت به باطنیه شهرت یافتند. بر پایه این عقیده غالب احکام شریعت را به وجهی تأویل می کنند وبرای هریک از عبادات وغیر عبادات، باطنی می سازند.

پیروان فرقه اسماعیلیه درغرب آفریقا به پیشرفت بزرگی نائل آمده ودر سال ۲۹۶هـ. ق توانستند در تونس دولتی تشکیل دهند وبرای آنکه ائمه شان باعلویان ایران مشتبه نشوند خودرا منتسب به حضرت فاطمه ﷺ دخت حضرت رسول اکرم ﷺ ساختند وبرخود نام خلفای فاطمی نهادند. اینان به تدریج بر مصر وبخش اعظم شام وعربستان تسلط یافتند ودر عهد ارسلان بساسیری، یک سال هم در بغداد به نام خود خطبه خواندند. مهمترین عامل پیشرفت کار ایشان قبل از اینکه سلسله فاطمیان در آفریقا اهمیت پیدا کنند قیام قرامطه است که در سال ۲۷۸هـ. ق ظهور کردند وبر بسیاری از شهرهای عراق، شام، عمان وبحرین استیلا یافتند ومکه را تسخیر کردند ومدتها باعث آزار وکشتار مسلمین در این نواحی بودند.[۲]

قرامطه شاخه ای از فرقه اسماعیلیه بوده ومنتسب به حمدان بن اشعث معروف به قرمط[۳] هستند که باخلفای عباسی جنگیدند وقریب دویست هزار زن ومرد مسلمان را کشتند. ودر هنگام یورش به مکه بیش از ده هزار زائر را که سرگرم انجام مناسک حج بودند سر بریدند وحجر الاسود را از دیوار کعبه معظمه کندند وبا خود به عراق بردند، اما پس از گذشت ۲۳ سال آن را برگرداندند.[۴]

---

۱. تاریخ مفصل ایران، ص ۳۳۲.

۲. همان منبع.

۳. قرمط کسی را گویند که دست وپایش کوتاه باشد (تاریخ تمدن اسلام، پاورقی صص۶۸۲ـ۶۸۳).

۴. تاریخ تمدن اسلام، پاورقی صص۶۸۲ـ ۶۸۳.

به دنبال مرگ المستنصر باللّه خلیفه فاطمی مصر میان دو پسرش «المصطفی لدین اللّه نزار» و«مستعلی» بر سر مسأله خلافت نزاع در گرفت. المستنصر باللّه در عهد خلافت خود ابتدا نزار را به جانشینی خود برگزید اما بعداً از این عمل خود نادم شده وولیعهدی را به پسر دیگرش مستعلی سپرد. اختلاف ونزاع دو برادر که هریک هوادارانی داشتند سبب گردید تا فرقه اسماعیلیه به دو گروه نزاریه ومستعلویه منشعب گردند، چیزی که هست نزار هیچگاه به خلافت دست نیافت ومغلوب واسیر برادر شد وهمچنان در اسارت بماند تا آن که درگذشت، اما پیروان وهوادارانش در اطراف واکناف پراکندند ومردم را به سوی خود دعوت کردند. نزاریه این دعوت را دعوت جدید می نامند.

اسماعیلیان ایران که از این تاریخ به بعد به دعوت مردم پرداختند جملگی از نزاریه اند ومدعی آنند که نسب شان به یکی از پسران نزار می رسد.[1]

حسن صبّاح

در عهد خلافت المستنصر باللّه، یکی از کسانی که به فرقه اسماعیلیه گرایید شخصی بود به نام حسن صبّاح از مردم قم که اصل ونسب وی نامعلوم است[2] مؤلف جامع التواریخ زادگاهش را قم دانسته ومی نویسد: «نسبش به قبیله «حمیَر» در یمن می رسد. پدرش علی بن محمد که در کوفه می زیست به قم آمد ودر آنجا رَحل اقامت افکند وحسن در همین شهر به دنیا آمد.[3] عطا ملک جوینی را عقیدتی دیگر است، وی در این باره می نویسد: «او به قبیله حمیر منسوب است پدرش از یمن به کوفه وسپس به قم آمد واز آنجا به ری کوچ کرد ودر این شهر مقیم گشت وحسن صباح در آنجا به دنیا آمد[4]

حسن صبّاح تا سن هفده سالگی پیرو مذهب شیعه اثنا عشریه بود اما به دنبال ملاقات با شخصی به نام امیره ضرّاب که از معتقدان مذهب اسماعیلیه بود با این مذهب آشنا شد وبر اثر مداومت در هم نشینی با او، تحت تأثیر سخنان وی قرار گرفته ومتمایل به این مذهب شد وپس از تماس های مداوم بابعضی از دعاة این فرقه نظیر ابونجم سراج

---

۱. تاریخ مفصل ایران، ص ۱۳۳.

۲. همان منبع.

۳. جامع التواریخ، ص ۹۷.

۴. تاریخ جهانگشا، ج ۳ ص ۱۸۷.

وعبدالملک عطاش در سلک پیروان نزاریه در آمد واز جانب عطاش که داعی عراق بود به نیابت برگزیده شد وبه توصیه اش سفری به مصر کرد. این سفر به سال ۴۷۱ هـ. ق انجام گرفت وحسن یک سال ونیم در آنجا بماند.[1] وسپس عازم اسکندریه شد وهفده ماه در آنجا ماندگار گشت وآنگاه از طریق بغداد، خوزستان، یزدو کرمان به اصفهان آمد واز آنجا روانه فریم وشهریار کوه گردید وپس از چهار ماه اقامت دوباره به خوزستان رفت وسه ماه بعد آهنگ مراجعت کرد وبه دامغان آمد وبه مدت سه سال در دامغان، گرگان وچناشک بماند[2] وسپس به شهریار کوه رفت وجمعی از داعیان را به اندج رود وولایات دیگر الموت فرستاد تا مردم را به سوی او دعوت نمایند.

حسن مصمم شد به دیلمان برود اما نه از راه ری، چه از آن بیم داشت که مبادا به دست ابومسلم رازی بیفتد، زیرا خواجه نظام الملک، ابومسلم رازی را مأمور دستگیری او نموده بود وابومسلم پیوسته اورا دنبال می کرد.

حسن صباح به ساری آمد واز آنجا عازم دماوند شد واز راه خوار ری وارد قزوین گردید وچند روزی در آنجا ماندگار گشت وگروهی از یاران را که همراهش بودند به طور پراکنده ومتفرق به الموت فرستاد.[3] در آن ایام که مهدی علوی از سوی سلطان ملکشاه حاکم الموت بود، حسن قائینی اورا به مذهب اسماعیلیه دعوت کرد، مهدی علوی به ظاهر دعوتش را قبول کرد. گروهی از الموتیان نیز دعوتش را پذیرفتند.

مهدی علوی از آن جهت تظاهر به قبول این مذهب کرد تا آن نو کیشان را بشناسد واز قلعه بیرون براند. وی با این حیله نگهبانانی را که دعوت حسن قائنی را پذیرفته وبه کیش تازه در آمده بودند شناخت وایشان را به بهانه های گوناگون از قلعه بیرون کرد وآنگاه دروازه را بست وگفت: «دژ از آن سلطان است وبیگانه را به درون آن راه نیست». اما حسن قائنی وساطت کرد ورانده‌گان دوباره به قلعه بازگشتند ولی دیگر فرمان مهدی علوی را نمی بردند.[4]

حسن صباح از قزوین وارد دیلمان شد واز سلسکویه اشکور به اندج رود که در

---

۱. تاریخ مفصل ایران، ص ۱۳۲.

۲. جامع التواریخ، ص ۹۷.

۳. همان منبع، صص۱۰۳ ـ ۱۰۴.

۴. همان منبع، ص ۱۰۴.

همسایگی الموت قرار گرفته است آمد ویک چندی در آنجا مقیم شد ومردم را به کیش خود دعوت می کرد، تا آنکه در شب چهارشنبه ششم رجب سال ۴۸۳هـ. ق گروهی از یارانش مخفیانه اورا وارد قلعه الموت کردند وبا نام عاریتی دهخدا در آنجا جای دادند.

الموت را در قدیم الایام اله موت به معنای آشیانه عقاب می گفتند وعجیب آن که حروف اله موت به حساب جمل (ابجد) منطبق با سال ورود حسن صباح بدانجا است.[۱]

مهدی علوی زمانی متوجه ورود حسن صباح شد که دیگر دیر شده بود لذا ناگزیر شد به او اجازه اقامت بدهد. آنگاه مهدی علوی تحت فشار شدید قلعه الموت را به بهای سه هزار دینار زر به حسن صباح فروخت وحسن صباح پیش از آنکه او را از قلعه بیرون براند براتی به عهده رئیس مظفر حاکم گردکوه ودامغان که در خفا دعوت اورا پذیرفته وبه کیش اسماعیلیه در آمده بود نوشت تا سه هزار دینار زر به او بپردازد.[۲] متن برات چنین است: «رئیس م ـ ظ حفظه اللّه مبلغ سه هزار دینار بهای دژ الموت به مهدی علوی رساند. علی النبی وآله السلام وحسبنا اللّه ونعم الوکیل».[۳]

روایتی مشهور در باره فریبکاری حسن صباح است که این مرد بعد از ورود به قلعه الموت باتظاهر وریاکاری که در انجام تکالیف شرعی داشت واصولاً بنیان کارش بر پایه حیله ونیرنگ بود از مهدی علوی خواست که زمینی به قدر پوست گاو به او بفروشد ومهدی علوی با این درخواست موافقت کرد وبفروخت، حسن صباح پوست گاو را به صورت رشته های دراز برید وبه دور قلعه کشید وبا این حیله توانست قلعه الموت را به چنگ آورد ومهدی علوی را از دژ بیرون راند.[۴]

مدتی بعد مهدی علوی به دامغان وارد شد وبه علت فقر واحتیاج، برات را نزد رئیس مظفر برد واو برات را بوسید وبی درنگ سه هزار دینار زر سرخ تحویلش داد.[۵]

کار حسن صباح بالا گرفت و ۳۵ سال باقدرتی فوق العاده فرمانروایی کرد.

---

۱. جامع التواریخ، ص ۱۰۴؛ تاریخ جهانگشها، ج ۳، ص ۱۹۴.

۲. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، صص۳۶۵ـ ۳۶۶.

۳. تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۱۹۵

۴. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، صص۳۶۵ـ ۳۶۶.

۵. تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۱۹۵.

حکومتی را که او به دست خویش بنا نهاده بود ۱۷۱ سال دوام یافت وجانشینانش که هفت تن بود راه اورا ادامه دادند[۱] ودر طول این مدت ۳۵ قلعه در الموت وحوالی آن و ۷۰ قلعه در قومس ودامغان را تسخیر کردند[۲] واین تعداد غیر از قلاعی است که در مناطق کوهستانی وارتفاعاتی که در مجاورت دریا ویا کمی دورتر از آن بنا نهاده یا تسخیر کرده بودند.

حسن صباح رهبری گروهی را که فدائیان نامیده می شدند بر عهده داشت ودر واقع این گروه تروریست هایی بودند که تبعیت از رهبرشان را لازم الاتباع دانسته واز او دستور می گرفتند. فدائیان در طول حکومت ۳۵ ساله اش ۴۸ تن را کشتند.[۳]

حسن صباح که به شیخ الجبل شهرت داشت، توانست مذهب اسماعیلیه را اشاعه دهد ورؤسای کیش زردشتی را وادار به پذیرش این مذهب نماید.

خوچکو (شودزکو[۴]) محقق روسی که در آغاز قرن نوزدهم میلادی از طرف حکومت روسیه سمتی رسمی در رشت داشت در این باره می نویسد: «در ایام سلطنت سلجوقیان آئین اهورا مزدا هنوز چندین معبد در گیلان به یادگار داشت لکن وقتی شیخ الجبل (حسن صباح) در الموت ظهور کرد رؤسای مذهبی گبر به زور اخراج ویا مجبور به قبول مذهب اسماعیلی شدند».[۵]

حسن صباح ظاهر الصلاح بود ومبالغه او در ترویج مذهب به مرتبه ای رسید که شخصی را در الموت به خاطر آن که نی می نواخت از قلعه بیرون کرد، مردم هرچه التماس کردند که اورا به قلعه بازگرداند نپذیرفت. وی طی اقامت خود در قلعه الموت فقط در دو نوبت روی بام خانه ای که در آن اقامت داشت رفت وهرگز از حصار قلعه بیرون نیامد وسرانجام در ربیع الآخر سال ۵۱۸هـ.ق درگذشت.[۶]

حمله به گیلان

---

۱. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، صص۳۶۵ـ ۳۶۶.

۲. قلاع اسماعیلیه، صص۱ ـ ۲.

۳. جامع التواریخ، ص ۱۳۴.

۴. تاریخ گیلان، رابینو، ص ۶۳۴.

۵. جامع التواریخ، ص ۱۴۸.

۶. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص ۳۶۶.

پس از درگذشت حسن صباح، کیابزرگ امید که در اصل از مردم ولایت رودبار بود به امارت رسید ومانند سلف خود به تحکیم مبانی مذهب اسماعیلیه اهتمام ورزیده وطی چهارده سال ودو ماه وبیست روز حکومت خویش با سلاطین سلجوقی جنگید. وی در سنه ۵۲۶هـ. ق سپاهی از الموتیان را روانه گیلان کرد تا با ابوهاشم زید علوی که دعوی زعامت داشت به مقابله بپردازد.[۱]

کیا بزرگ نخست نامه ای به ابوهاشم نوشت واورا دعوت به پذیرش مذهب اسماعیلیه واطاعت از خویشتن کرد. ابوهاشم به کسی که نامه کیا بزرگ را بدو رسانده بود گفت: «گفتار شما همه کفر والحاد وزندقه است، اگر حاضر شوید مناظره کنیم، کافری شما ظاهر گردد». بنا به قولی ابوهاشم گفت که: «مسلک اسماعیلیه غیر از طریقه اثنا عشریه است ومن زیر بار این مسلک نخواهم رفت».[۲] سخنان ابوهاشم اثری نبخشید والموتیان به ستیز با او برخاستند، سید که سخت وحشت زده شده بود به تجهیز قوا پرداخت وجنگ میان طرفین آغاز شد وبه شکست وفرار ابوهاشم انجامید. مهاجمان به تعقیبش پرداخته اورا دستگیر نمودند وکشتند وپیکرش را سوزاندند.[۳]

یورش به گرجیان وتسخیر قلعه مارکوه

اسماعیلیان هرکجا که قدم می نهادند اگر قلعه ای را می یافتند بلا فاصله آن را تسخیر می کردند. قلعه مارکوه به لحاظ اهمیت سوق الجیشی مورد توجه آنان قرار گرفت ودر بعضی مواقع ولایت گرجیان را به طمع تسخیر قلعه یاد شده مورد هجوم قرار می دادند. در سنه ۵۳۲هـ. ق به گرجیان حمله کردند وچندین آبادی وقریه را ویران ساختند.[۴] این نخستین حمله جدی اسماعیلیان بعد از حمله به گیلان بود. دومین حمله یک سال بعد از درگذشت کیا بزرگ امید وروی کار آمدن پسرش محمد روی داد.[۵] در ماه رجب سنه ۵۳۳هـ. ق (به روایتی ۵۳۶هـ. ق) سپاهیان الموت حمله را

---

۱. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص ۴۶۹.
۲. سادات متقدمه گیلان، ص ۱۲۴.
۳. جامع التواریخ، ص ۱۴۱؛ تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص ۴۷۰.
۴. جامع التواریخ، ص ۱۴۴.
۵. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص ۴۶۹.

آغاز کردند وبه عزم تسخیر سیحان بدانجا لشکر کشیدند وسراسر آن منطقه را به آتش کشاندند ودژ را تعمیر کردند وذخایر خودرا به دانجا منتقل نمودند وگاهگاه نیز گرجیان را سخت در محاصره خویش قرار می دادند وچنان عرصه را بر آنان تنگ می کردند که کوه نشینان گرجیانی وهمسایگان تنهجی یارای کمک رسانی به محاصره شدگان را نداشتند وحتی گرشاسب، امیر گرجیان ناگزیر به ترك مملکت خود شد.

مؤلف کتاب جامع التواریخ می نویسد: امیر طراسف بن ملک شاه گرجی از برادرش گرشاسف برگشت وپیش رفیقان آمد وکارگرشاسف به جایی رسیده بود که یک دم ایمن نبود. پس نزد داعی، پادشاه دیلمان کس فرستاد ونیز به اصفهبد علی بن شهریار پادشاه طبرستان پیغام داد که: «اینجا نمی توانم بودن که می خواهم بیایم وبا ایشان مواضعه کرد. امیر لشکر گیر پسر عم گرشاسف، با اصحاب خود به جانب طبرستان شد...».[1]

قلعه مارکوه سرانجام به دست اسماعیلیان افتاد وآنان به بازسازی آنجا پرداختند ونامش را مبارك کوه نهاده وکیا محمدبن علی خسرو فیروزی را حاکم آنجا قرار دادند وچون کارگرجیان بساختند به الموت بازگشتند.[2] گرجیان قبلاً نیز دوبار به دست اسماعیلیان افتاده بود، بار اول در سنه ۴۹۸هـ.ق بعد از مرگ سلطان محمدبن ملکشاه سلجوقی اتّفاق افتاد وگیلان ومازندران ورستمدار وتنهجان وگرجیان به تسخیر آنان درآمد[3] وبرای دومین بار در سنه ۵۱۰ هـ.ق ولایات یادشده را اسماعیلیان تصرّف کردند.[4]

چهل شهید

در مشرق مارکوه در آن سوی رودخانه نسارود، گورستانی است که بقعه ای کوچک در ضلع شمال غربی آن قرار دارد وبه چهل شهید معروف است. گویند در یک روز چهل تن درآنجا به شهادت رسیدند. ظاهراً شهادت این چهل تن با حمله اسماعیلیان

---

۱. زبدة التواریخ، صص۱۸۴ـ۱۸۵؛ جامع التواریخ، صص ۱۴۸-۱۴۷.

۲. جامع التواریخ، ص ۱۴۸.

۳. زبدة التواریخ، ص ۱۵۵.

۴. همان منبع، ص ۱۶۷.

به گرجیان وتسخیر قلعه مارکوه بی ارتباط نیست ومورخان به غیر از این یورش اسماعیلیان تهاجم دیگری را ثبت نکردند. از این رو می توان گفت که: این شهیدان به دست ایشان جان خودرا از دست دادند.

قلعه باغ نیاسته رامسر

در دامنه شمالی مارکوه در حد فاصل جاده آسفالته ونیاسته رامسر آثار قلعه ای قدیمی وجود دارد که بی ارتباط با قلعه مارکوه نیست وبه قلعه باغ معروف می باشد.

به نظر می رسد از داخل قلعه مارکوه به قلعه باغ، سمجی وجود داشت واین سمج سر از چاه قلعه مارکوه بیرون می آورد. اطراف آن خندقی به عرض ۸ متر وعمق چهارمتر حفر شده بود که باگذشت ایام آکنده از گل ولای شد وبقیه اراضی آن مبدل به باغ چای[1] ومرکبات گردید. مساحت داخل قلعه حدوداً پانزده هزار متر وارتفاع آن دو متر است.

قلعه گرزمانسر

قلعه گرزمانسر یا قلعه دزکول در مجاورت قریه گرسباسر وبه گفته رابینو گرلسپه سر[2] قرار دارد واین قریه یکی از روستاهای کوهستانی رامسر است واکنون به گرسمه سر شهرت دارد وباجَنْدَه رودبار رامسر فاصله چندانی ندارد. گرسباسر، گرلسپه وگرسمه سر تحریف شده گرزمانسر است وگرزمانسر مرکب از گرزمان+سر می باشد وگرزمان را در لغت، آسمان، عرش اعظم یا فلک الافلاك وبهشت گویند، این واژه پارسی است ودر اوستا، گرودمانا وگرونمانه ودر پازند، گروثمان وبه زبان سُغدی، غرومن ودر اصطلاح مانوی، به پارسی میانه گراسمان نامیده می شود. سر در گویش محلی بالا وروی چیزی را گویند، لذا گرزمان سر به معنای بالای بهشت است.[3]

قلعه یاد شده که در منطقه خوش آب وهوای ییلاقی جنت رودبار رامسر قرار گرفته است از نامش چنین پیداست که باید قلعه ای باستانی ومربوط به دوره پیش از اسلام ویا لا اقل مربوط به عهد حسن صبّاح باشد چه این قلعه روی قلّه مخروطی شکل قرار

---

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۴۲.

۲. سفرنامه مازندران واستراباد، ص۲۳.

۳. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه گرزمان.

گرفته ومحیط بر اطراف است ومی توان تا ساحل دریا را که فرسنگ ها با آن فاصله دارد زیر نظر گرفت ومراقبت نمود ازاین رو مجازاً نام گرزمان به معنای آسمان بر آن نهاده شد. از سوی دیگر چشم انداز این کوه از ساحل دریا منظره ای بس دل انگیز است وچون پیروان آیین زردشت معتقد به حیات پس از مرگ برای مکافات یا مجازات وبقای روح هستند ودر حقیقت یکی از اصول اعتقادی آنان به شمار می آید، لذا وجود بهشت را امری ضروری می دانند.[1] آنان عقیده دارند که بهشت در جبال «هربرزایتی» یعنی کوه مرتفع که در زبان پهلوی البرج وامروزه البرز نامیده می شود واقع بوده وکوه مجهول الحال در زمین به سوی بالا رفته واز ستارگان می گذرد وبه قلمرو بی نهایت نور یعنی به بهشت اهورا مزدا منزلگاه نعمات می رسد، این کوه ام الجبال است وقله آن در شرافت ابدی شناور است.[2] با این اعتقاد زردشتیان، به نظر می رسد که مقصود از کوه مجهول الحال در البرز همان گرزمان سر است.

از طرف دیگر اسماعیلیان معتقد به تناسخ اند وبهشت را صورت مردم می دانند وبر این باورند که تنها یک بهشت وجود دارد آن هم گرزمان که در آسمان است. خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی می نویسد: «. . . ودر حال بعث ونشر ومبدء ومعاد، تناسخ گویند. همچنین گویند: صورت مردم بهشت است ولکن بهشت گرزمان در آسمان است».[3] از این گفته خواجه رشید الدین می توان دریافت که قلعه گرزمان سر که بعد از قلاع الموت ولمسر مهمترین قلعه به شمار می آید مورد استفاده اسماعیلیان قرار می گرفت وچون جایگاهی است سر سبز وخوش وخرم ودر مکان مرتفعی قرار گرفته است تشبیه به بهشت آسمان نموده ونام گرزمان بر آن نهاده اند تا یاد آور بهشت گرزمان در آسمان باشد. ناگفته نماند که پیروان حسن صباح بیشتر قلاع شان در سلسله جبال البرز قرار گرفته است وقلعه الموت که از استحکام بی نظیری بر خوردار است سالیان درازی مرکز رهبری آنان محسوب می شد.

در حال حاضر بقایایی از دیوار قلعه گرزمانسر که از سنگ وملاط محکم چیده شده به چشم می خورد وآثار تنبوشه های سفالین بر جای مانده داخل قلعه گواه آن است

---

۱. تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، ج ۱، صص ۱۴۵ ـ ۱۴۶.

۲. همان منبع.

۳. جامع التواریخ، ص ۱۵۲.

که آب قلعه از چشمه های مناطق نزدیک تأمین می شده است.[1]

وقایع تاریخی گرزمانسر

در قلعه گرزمانسر حوادث ووقایعی رخ داده است که در بخش سادات کیائی مؤیدی شرح مبسوطی از آن آمده است وتوجه خوانندگان گرامی بدان معطوف می گردد.

قلعه ایزکی

این قلعه در ضلع جنوبی جاده جنّت رودبار جنب انبار شرکت تعاونی وکمی بالاتر از روستایی که نامش ایزکی می باشد قرار دارد وامروزه به قلعه «علیرضا گردن» شهرت دارد واین قلعه را امیر نامـاوربن کیکاوس یکی از سرکردگان ملاحده به سال ۵۳۴هـ. ق بنا نمود، ظاهراً در آن زمان موضع یادشده را ازیکه می نامیدند[2] وایزکی صورت تغییر یافته آن است.

در زبدة التواریخ که به سال ۷۰۰هـ. ق تألیف شده، آمده است که: «رفیقان چون کارگرجیان بساختند به الموت آمدند وبیست وسوم محرم اربع وثلثین وخمسمائة امیر ناماوربن کیکاوس به گیلان مبادرت نمود به جایی که سیاه کیله رود (سیاهکلرود امروزی) خوانند وبه موضعی که ازیکه گویند دزی بنا کرد ورفیقان را باذخایر آنجا نشاند»[3] از این قلعه آثار قابل توجهی بر جای نمانده است.

قلعه گِل کَند جنت رودبار

این قلعه که در محل آن را گاو سره گردن می گویند در جنده روبار (جنّت رودبار) واقع است، در محل معروف است که سمجی به چاه قلعه مارکوه دارد.[4]

قلعه دربندان جنّت رودبار

این قلعه نیز در جنّت رود بار واقع است[5]

---

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۲۹.

۲. زبدة التواریخ، ص ۱۸۵.

۳. همان منبع.

۴. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۴۲.

۵. همان منبع، ج ۳، ص ۴۳.

قلعه چاک جنت رودبار

این قلعه روی تپه ای در چاك جنده رودبار قرار دارد ودر محل معروف به قلعه چاك کوتی می باشد وکوتی در گویش محلی به معنای تپه وموضعی کم ارتفاع است وبه همین سبب بدان نام شهرت یافت.

قلعه زین پشت رامسر

این قلعه روی قلّه کوه زین پشت جواهرده رامسر بنا شده وهنوز هم آثاری از آن به چشم می خورد.[1]

قلعه پایین مازو رامسر

این قلعه بر سر قله کوه بنا شده وآثار باقیمانده ودیوارهای قلعه ای قدیمی از سنگ دیده می شود.[2]

قلعه لَتَر رامسر

این قلعه تاچندی قبل در ضلع شمالی لتر کمی بالاتر از امامزاده گالش محله باقی بود، اما بعضی مردم ناآگاه بابیل وکلنگ بدانجا حمله ور شده وبه طمع دست یابی به دفینه تمامی آثار آن حتّی بقایای برج دیدبانی را با خاك یکسان کردند.

قلعه خَش چال

آثار قلعه ای قدیمی در خش چال بالای دهکده میج بالا اشکور به چشم می خورد.[3]

قلعه دزکول رامسر

تپه دزکول در ضلع جنوبی خیابان تنگدره قرار دارد وارتفاع آن از سطح زمین اندك است. اطراف آن منطقه مسکونی بوده وبه دزکول بن معروف می باشد. دزکول ترکیب اضافی مقلوب بوده وبه معنای تپه ای است که قلعه روی آن بنا شده باشد چه کول در گویش محلی به معنای بر آمدگی است وتل وپشته را که نوعی بر آمدگی روی زمین است

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۴۲.

۲. همان منبع، ج ۳، ص ۴۰.

۳. همان منبع، ج ۲، ص ۴۱۵.

کول می نامند. معروف است که روی دزکول قلعه ای بوده وسمج غار «شب پره چال» به این قلعه واحتمالاً به کوه ایلمیلی منتهی می شد.

دامنه اطراف دزکول به منطقه مسکونی وباغ چای ومرکبات تبدیل گردید وجاده منبع آب وروستای پس کرات از ضلع جنوبی آن می گذرد.

از این قلعه اثری بر جای نمانده است. دزکول همچون نقاط دیگر از ضربات کلنگ حفاران غیر مجاز مصون نمانده وحفاری هایی در آن صورت گرفت، اما بر کسی معلوم نشد که دفینه ویا اثری باستانی به دست آمده باشد. چیزی که هست شایعات زیادی در مورد وجود دفینه در دزکول بر سر زبانها است والله اعلم.



قلعهٔ دزکول رامسر

ایلمیلی (الملی)[1]

ایلمیلی نام کوه معروفی است که در غرب شهر رامسر قرار دارد ودر سراسر کرانه جنوبی دریای خزر یگانه کوهی است که فاصله آن با دریا از هرجای دیگر کمتر می باشد

---

۱. در یک سند خطی که نزد نگارنده موجود است، تاریخ آن ۱۲۴۷ هـ. ق،نام این کوه الملی آمده است.

ودماغه جبال البرز در این موضع به دریا خیلی نزدیک است. شیب این کوه نسبتاً زیاد بوده وشاهراه ساحلی از کنار آن می گذرد واین کوه مانند مارکوه چشم انداز زیبا وخیره کننده ای دارد واز بالای آن می توان نقاط دور دست اطراف را تماشا کرد، از این رو در ادوار مختلف از اهمیت سوق الجیشی برخوردار بوده وظاهراً برای دیدبانی وکنترل عبور ومرور کشتی ها وآمد ورفت های تجاری وجنگی مورد استفاده قرار می گرفت. مضافاً این موضع مناسب ترین کمینگاه برای شبیخون زدن به قوای دشمن ومتجاوزان به شمار می آمد وهمچون قلاع دزکول، شاه نشین، مارکوه وشاه سیروس چابکسر که در فواصلی معین ومحاذی هم قرار گرفته اند برای تبادل اطلاعات نظامی بهترین موقعیت را داشت. وضع جغرافیایی این کوه ها وقلاع یادشده طوری است که دیده بانان در مواقع اضطراری به سبب مسلط بودن بر خشکی ودریا می توانستند با دادن علامت، هر نوع حرکت مشکوك دشمن را در کوتاه ترین مدّت به اطلاع یکدیگر برسانند.

چاه ایلمیلی

روی این کوه چاهی است که دیواره داخل آن را با سنگ چیده اند. دهانه این چاه که در محل به «یاغی لوکا» معروف است حدوداً سه متر می باشد. آقای اسکندر لاریجانی اهل توبن رامسر که چند سال قبل تا عمق سی متری آن رفته است اظهار می دارد که: «در ایام جوانی همراه دوتن از بستگان بدانجا رفتیم ومن داو طلبانه مصمم شدم وارد چاه شوم، لذا ریسمانی محکم وبلند به کمر بستم ویک سر آن را همراهانم محکم نگه داشتند تا در صورت بروز خطر احتمالی مرا بالا بکشند، تا عمق سی متری به راحتی پایین رفتم اما بر اثر فشار وسنگینی هوا نتوانستم پایین تر بروم وناگزیر از خروج آنجا شدم، چیزی که بیش از همه توجه مرا بدان معطوف نمود وجود فضای نسبتاً وسیع آنجا بود که وسعتی بیشتر از دهانه چاه داشت. انتهای آن ناپیدا بود. پیش از ورود من به داخل چاه برای آن که از عمق اطلاع یابیم، تنه بریده درختی را به درون افکنده بودیم، اما در آن عمق سی متری اثری از آن ندیدم ظاهراً در عمق پایین تری فرو رفته بود».

گویند: این چاه به سوی ساحل دریا راه دارد. محتمل است که منتهی به شهر گمشده ای می شد که شرح آن در همین بخش خواهد آمد.

یاغی لوکا

واژه ای مرکب از یاغی ولوکا بوده وترکیبی اضافی ومانند ترکیبات دیگر اضافی

گیلکی مقلوب می باشد ومشتمل بر دو واژه ترکی مغولی وگیلکی است ویاغی واژه ای مغولی است ومتمرد وسرکش را گویند و«لوکا» در گویش محلی رامسری سوراخ وروزنه ومعنای مجازی آن پناهگاه است. ظاهراًاز اوایل قرن هفتم هـ.ق که مغولان وارد سرزمین ساحلی جنوب دریای خزر شدند، استعمال چنین واژه هایی متداول گردید. اینکه یاغیان وراهزنان از کوه ایلمیلی وچاه یاغی لوکا برای حمله ویورش به کاروان ها ویا دستبرد به منازل آبادی های اطراف استفاده می کردند جای تردید نیست. مؤید آن داستان هایی از این گونه حملات ویورش ها است که از زمان های دور سینه به سینه به ما رسیده که برآن اساس یاغیان وراهزنان به راحتی می توانستند از داخل چاه، خودرا به نقطه امنی در ساحل برسانند ودرآنجا راهزنی کنند. چاه دیگری در ضلع غربی همین چاه با فاصله ای نزدیک قرار دارد ومحتمل است از این چاه در مواقع اضطراری برای حمله به کاروان ها استفاده می شد ویا آن که یکی از این چاهها ورودی ودیگری خروجی بوده است.

داستانی از رشادت وجانفشانی آقا جهان قلی بیک

بنا به روایات محلی در آن زمان که یاغیان وراهزنان، ایلمیلی را پایگاه عملیات راهزنی خود قرار داده وعرصه را بر مردم تنگ می نمودند، مردی سلمانی در آن حوالی می زیست وبه آرایشگری اشتغال داشت وسلمانی رئیس یاغیان نیز بود. وی گرچه به اصطلاح امروزی سلمانی مخصوص به حساب می آمد اما راهزنی ویاغیگری را نمی پسندید واز راهزنان که مردم را به ستوه آورده وسلب آسایش وامنیّت آنان می کردند سخت متنفّر بود.

هرچند سلمانی پاکدل تظاهر به دوستی با آنان می کرد ورئیس ایشان نسبت به او اعتماد کامل داشت اما در صدد به دست آوردن فرصتی مناسب بود تا این مرد دیو سیرت را از پای در آورد ومردم را از شر وجودش راحت کند. وی که قلبش مالامال از ایمان به خدا بود روزی هنگام اصلاح سر وصورت رئیس راهزنان با تیغ سلمانی سر آن ناپاك را از تن جدا کرد وپا به فرار نهاد واز بالای کوه ایلمیلی به طرف پایین سرازیر شد وتوانست از رودخانه ترك رود بگذرد، اما راهزنان به تعقیب وی پرداختند وبا عبور از رودخانه، خودرا به او رساندند وبه ضرب شمشیر یک دست اورا قطع کردند.[۱] سلمانی که خون

۱. موضعی که دست سلمانی در آنجا قطع شد بعدها به صورت گورستان در آمد. این ←

از دستش فرو می چکید به فرار خود ادامه داد اما دیگر توان رفتن را نداشت. هنوز گامی چند برنداشته بود که، تعقیب کنندگان اورا از پای در آوردند. پیکرش در همانجا به خاك سپرده شد. وزیارتگاه مردم گردید اطراف آن گورستانی قدیمی است که بیشتر مدفونین آنجا سادات هستند.

چکامه ایلمیلی

در این مقال جای آن دارد از شاعری پر شور ودلسوخته یادی بشود که چکامه ای زیبا به زبان گیلکی ولهجه رامسری خطاب به ایلمیلی سروده ودر آن از نابسامانی ها ونابرابری های موجود عصر خویش سخن به میان آورده است. او با طبقه محروم اجتماع درد آشنا بوده وسوز درونی خود را چنان زیبا بیان داشت که با گذشت سالیانی چند، هنوز از تازگی وطراوت برخوردار می باشد. شادروان مهندس سید مرتضی روحانی در جواهرده رامسر به سال ۱۳۲۱ ش در خانواده ای روحانی تولد یافت ودوره دبستان را در شهر رودسر گذراند وسپس عازم قم شده ودر دبیرستان حکیم نظامی (امام صادق ﷺ فعلی) سرگرم تحصیل گردید وپس از اتمام دوره دبیرستان وارد دانشکده فنی شد وآن را به پایان رساند ودر بخش حفاری واکتشاف شرکت ملی نفت استخدام وسرگرم کار گردید. کثرت مشغله اورا از عشق به شعر وادب باز نداشت ودر اوقات فراغت گاهی شعر می سرود ولی اجل مهلتش نداد ودر اوایل اردیبهشت ۱۳۵۸ ش در بازگشت از سفر یزد دچار سانحه اتومبیل شد ودر حین رانندگی بین راه یزد ونائین جان خود را از دست داد وپیکر خونینش در گورستان بهشت زهرای تهران به خاك سپرده شد.

آن مرحوم این قطعه شعر را در بهار سال ۱۳۴۷ ش در مشهد سرود ودر تابستان همان سال در یک روز مه آلود که میهمان نگارنده در ییلاق جواهرده بود قرائت نمود ونگارنده آن را ضبط نمود. شاعر ضمن بیان مقدمه ای اظهار داشت که: «ایلمیلی کوهی است در غرب رامسر وبه خاطر آن که این کوه ناظری آگاه برای مردم رامسر است، این قطعه شعر بیانگر احساس آنان بوده وبازگو کننده آلام ودردهای طبقه محروم ورنجدیده ای است که می سوزند ومی سازند».

← گورستان در ضلع شرقی مسجد فعلی تنگدره رامسر واقع است وامروزه مبدل به باغ مرکبات گردیده است.

ایلمیلی ایلمیلی جان!

ایلمـیلی! هَند بَهـار پادکته — هَند مِنْ دامـان وَرْفْ آب بُبَه

آبِرشـان فـرار کُنُن فـرار کُنُن — آبرشـان فـرار کُنُن فـرار کُنُن

ایلمـیلی! میشیم بُمَ رُخانُ کنار — چَتر بَز مثل عَوروس

هَمَ جارْ میلَجَ کَ شانْ خوانْ دَرنْ — هـال سَرْ پَیْزْ چِبین سَرْ

ایلمـیلی هَند بجـارْ زند بُبه — زن گل وجین رَ را دکتن همه جار تا زونو سر گل دکتن

از صُبی کـار کُنُن کـار کُنُن — شان سَر خـان هَنَنْ

چای دار بُوله بَزَ چای دار مثل زُمُرّد وکت — کیجا گلْ هَند زبیل پَرْ بَیکیتَنْ

ایلمـیلی! ؛الش شان یَلاق شُنَنْ — گونُن هانَ جور دی مَحَلْ وَرْفْ دَر

تُ دان کـالش رُ وَرْفْ بُم — ایلمـیلی! گالش شان رَحَتْ بُونَنْ

هَند گـالش وَج مَوجبور نیه — بُشا تا دار تکالْ وَلکْ بَیچین

ایلمیلی! یادَهَر تا الَنْ چَنتا جوان داربکت؟ — ایلمـیلی! مُرکّبات شوکُف بَزَ

دَشت صَحـرا هَمَ جـا عَطر دَر — ایلمـیلی! مُوردُوم دل دارْ سَرْ نیه

ایلمـیلی! مَوردوم دل ترس دَر — نکُن وَرْف بیه باد بیه[1]

ایلمیلی! یادَهَر اُزمستان سیا وَرْفْ بُم[2] — پَردخال یَخْ بَز نابود بَبُ

ایلمـیلی! مَوردُوم اُسـالْ عَید نَتَنْ — کیج شانُ خ گوش گوشوار وَتَنْ

وَج شـانْ کوشتی نَتَن مَیدان مَنَ — ایلمـیلی! مَوَردُوم دلْ تَرسْ دَر

ایلمـیلی! تیرانی شـان[3] رادَ کتَنْ — رَشت رَ چالوس رَ

سَخت سَرَی مُوشت آدمْ وکت زن گلْ لَخَ نیشنَنْ — ماشین دلَ مَرد گلْ گُل پیرَنْ دُکْتَنْ

تـا صُبی رَقصْ کُنَنْ دَیر یـا کنار — ایلمیلی! گمان کُنُم تیرانی شان غم ندَرنْ

---

۱. این باد را باد سیاه می نامند که اگر بوزد پوست تنه درختان مرکبات را می ترکاند وسبب خشکیدن آن می گردد.

۲. منظور شاعر ریزش برف سنگین ووزش باد سیاه زمستان سال ۱۳۴۲ش است که خسارت زیادی وارد آورد.

۳. گرچه در اینجا روی سخن با تهرانی ها است اما منحصر به آنان نیست بلکه همه مسافران بی غم را در بر می گیرد که از گوشه وکنار مملکت وسراسر دنیا راه می افتند وسر از رامسر ونقاط دیگر ساحلی در می آورند.

ایلمـــــیلی نیـــا کـن چت اُشـــانْ
ایلمـــــیلی! وَختـی هُنَمْ تَیران جی
وَخـــتی مُ نیـــا کُنُمْ ت سُرْخ آلال دیم
مُ ك بـــاور نَکــنَم گرد دُکُردَن تَ چُمْ
مَوزدومُشــــانْ تفنگ وَتن بُشـــان
تر یا سُف نُکُرْدُ ایلمـــــیلی جـــان؟

وازْ کُنُنْ چَیندی اُشــــانْ بی خیـــالنْ؟
وَختی م چُمْ دکَن تُت سَبــز دامـــان دل
مُ ك بـاور نُکُنُم کُتــــا بُکُرْدن ت دَس
ایلمــیلی ایلمـیلی جـان! یاد دَیـاز هَرمْ
هَفْ ســال تمام دامـــان منْ جنگ بُکُردُنْ

ایلَمــیلی! وَخـــتی ت سَرْ وَرْفْ نیـشتَر
دیـــــو بـــادْ تَل دُوج منْ زُوکُو کُنْ
آســمـــان جـیــــزْ هَن سِیا بُونْ
تُ هـــشـــه راسْ هـــس
تُ دان هَند بـهـــــــار را دَکن
آبرشــــانَ فــــرار کُنُنْ فــــرار کُنُنْ
هَم جـــــــا راد کـنـه راد کـنـه

سیه تَیزْ مـــــــــــی تهْ چُمُ پَرد زَن
وَلَک شـــــــــانْ بَرْمُ کُنـان جر کُنُنْ
ایلمَـــــیلی! م دل هَمَشْ ت وَرْنَیه
تُ نَ فـــــــــریـادْ زَن نَ کُبْ زَن
هَنَد منْ دامــــــــــان وَرْفْ آب بُونَ
آفتــابْ دریا اُلک مثل عَورُوسْ خَنَد زَن
ایلَمـــیلی! ایلمـیلی جـــان! [1]

---

۱ . ایلمیلی! بار دیگر فصل بهار فرا رسید ودوباره برف جنگل آب شد
ابرها می گریزند، می گریزند
ایلمیلی! بنفشه همچون عروس، در کنار رودخانه چتر کشیده است.
گنجشک ها در هر کجا روی شاخه ها وپرچین ها سرگرم نغمه سرایی هستند
ایلمیلی! برنجزار دوباره زنده شد، زنان برای وجین (از بین بردن علف های هرزه) مزارع راه افتادند ودر هر کجا تا زانو در گل فرو رفتند.
از بامداد سرگرم کار می شوند وشامگاه به خانه می آیند.
بوته های چای جوانه زد وزمردین شد ودختران زنبیل بغل کردند
ایلمیلی! گالش ها به ییلاق می روند، آنان می گویند: جوردی (جواهرده) هنوز پوشیده از برف است
تو می دانی که برف برای گالش خوشایند نیست. ایلمیلی! با فرا رسیدن بهار گالش ها آسوده خاطر می شوند، دیگر بچه گالش مجبور نیست روی شاخه ها برود وبرگ بچیند.
ایلمیلی! هیچ به یاد داری که تاکنون چندین جوان از بالای درخت سقوط کردند. ایلمیلی! درختان مرکبات شکوفه زده وهمه جای دشت وصحرا عطر آگین است. ایلمیلی! دل های مردم نگران درختان مرکبات است ←

← ایلمیلی! دل های مردم آکنده از ترس است که مبادا برف بیاید ویا باد وزیدن آغاز کند.
ایلمیلی! هیچ به یاد داری که در آن زمستان سیاه، برف آمد وپرتقال نابود شد؟
ایلمیلی! در آن سال مردم عید نگرفتند، دختران گوشوار از گوش خود در آوردند،
بچه ها در میدان (میدان جواهرده) کشتی نگرفتند. ایلمیلی! دل های مردم آکنده از ترس است.
ایلمیلی! تهرانی ها راه افتادند، از راه رشت، از راه چالوس،
سخت سر (رامسر امروزی) ازجمعیت موج می زند، زنان لخت وعور توی ماشین می نشینند. مردان پیراهن گلدار به تن می کنند،
تا سپیده دم به رقص وپای کوبی می پردازند. ایلمیلی! به گمانم تهرانی ها بی غم اند.
ایلمیلی! هیچ می بینی که آنان چگونه جست وخیز می کنند وچقدر بی خیالند؟
ایلمیلی! وقتی که از تهران می آیم، چشمم به درون جنگل سرسبز تو می افتد، موقعی که به چهره سرخ فام آلاله تو می نگرم
باورم نمی آید که گرد وخاك به چشمت ریخته باشند
ایلمیلی! ایلمیلی جان! گذشته را به یاد می آورم که مردم تفنگ به دست گرفتند
وهفت سال تمام رفتند ومیان جنگل جنگیدند [اشاره ای است به نهضت جنگل که میرزا کوچک خان سردار شهید آزادیخواه ویاران باوفای او که جانانه بر ضد نظام حاکم وقت جنگیدند وباخون خود جنگل سرسبز گیلان وتنکابن را لاله گون کردند] ایلمیلی! آیا دلت برای آنان تنگ نشده است؟
ایلمیلی! زمانی که برف روی تو می نشیند مه سیاه بر چشمانت پرده می افکند.
باد دیوانه در پنجره ها روزه می کشد، برگها گریه کنان فریاد سر می دهند،
گویی آسمان فرود می آید وسیاه می شود.
ایلمیلی! قلب من همه اش نگران توست، تو همان طور، راست قامت،
نه فریاد می زنی ونه سخنی بر زبان می آوری، تو می دانی که بهار دوباره راه می افتد،
بار دیگر برف جنگل آب می شود، ابرها فرار می کنند، فرار می کنند،
آفتاب در آن سوی دریا همچون عروس می خندد همه جا راه می افتد راه می افتد،
ایلمیلی! ایلمیلی جان!

رامسر در شعر شاعران

رامسر

از دکتر نصرت‌الله کاسمی

بگذر ز رامسر که صفا بینی — خاک بهشت و آب بقا بینی
آنچ از بهشت و آب بقا گویند — آنجا نظر گشا که تا بینی
هرجا که بنگری اثری زیبا — در کارگاه صنع خدا بینی
هرسو که بنگری هنری دلچسب — از کلک نقش بند قضا بینی
هرچند نیست رنگ وفا در دهر — آفاق را به رنگ وفا بینی
از فرق کوه تا قدم دریا — سبزی و خرّمی و صفا بینی
بس نقش روحبخش و عجب یابی — بس رنگ دلپذیر و بجا بینی
جوشان سنگ خاره گل و سبزه — تک ز اعتدال، آب و هوا بینی
از جنبش نسیم روان پرور — رقصان گیاه و گل به فضا بینی
در سنگریزه خاصیت گوهر — در ابر پارهٔ فرّ هما بینی
بر فرق دشت سرخ کُلَه یابی — بر دوش کوه سبزه ردا بینی
از فیض ابر و لطف هوا مانا — در چوب خشک نشو و نما بینی
از نکهت شمیم گل و ریحان — مشکین نفس نسیم صبا بینی
در باغ، بلبلان به غزلخوانی — در راغ آهوان به چرا بینی
بر شاخسار شسته رخ از شبنم — بس رنگ‌های زنگ‌زدا بینی
آراسته عروس طبیعت را — بیرون ز هر چون و چرا بینی
چون اشتران مست دهان پر کف — امواج را به پیش و قفا بینی
یا خود ز سیم خام دو صد زنجیر — بر پای بحر حادثه‌زا بینی
بر کوه پر درخت، دو گون منظر — از مهر و مه به صبح و مسا بینی
شامش به روی جامه نیلی رنگ — سیمینه تکمه جای به جا بینی
صبحش هزار رشته زرینه — آویخته به سبز قبا بینی
دریا و آسمان و زمین و کوه — این‌گونه دلپسند کجا بینی؟
دریا کبود و کوه کبود امّا — این را از آن به گونه جدا بینی

رامسر

از شادروان سید ابوالقاسم الهی‌نیا

رامسر آن رام کن سرکشان — مأمن آرامش آهووشان
رامسر آن رشک بهشت برین — آیت زیبای جهان‌آفرین
دست هنرمند قضا و قدر — داده بسی منظره بر رامسر

دختر سرو آمده یک‌سو به رقص رقص بدون طرب آمد به نقص
جنگل و کوه در و دشت چمن پر شده از نسترن و یاسمن
هر طرفش لاله و سنبل بود نغمه جان‌پرور بلبل بود
از طرفی جنگل و دریا بود هرچه دلت خواست همانجا بود
مشرق آن مغرب آن یک‌سره هست فقط مزرعه و منظره

گویش گالشی

رامسر

از دکتر سیّد مجتبی روحانی (مِندجْ)

رامسر سَبزِ قبایِه مُردُم چُم نَسیایِه
همه جا گل پیرَنْ زَنگِ آوِ، خُوش هوایِه
«بابران» سَز بَکِشیِه چُم دُکوردِه «سختِ‌سرِ»
راش دار قَذْ بَکِشیِه «جَلْ دَرِه» دامانِ صدایِه
«آب گرمِ رامِسَز مُردُمِ دَرْدِرِ، دَوایِه
جُوتَه تر، «جوردی محل» «آینه مسجد» وِ نوایِه
سَبزِ دامانْ یِه طرف خُوندشِ دِریا یِه طرف
دُسُوسون چُمِه بَرارِه که ای کار، کارِ خدایِه

[رامسر جامهٔ سبز است نگاه دیدگان مردم است
همه‌جا چونان پیراهن رنگارنگ است آب زلال است، خوش آب و هوا
«بابران» (کوه جنگلی در شرق جواهرده) سر به آسمان سائیده و چشم به سخت‌سر دوخته است
درختان «راش» (نوعی درخت جنگلی است) قد برافراشته‌اند و صدای جنگل «جل‌دره» (موضعی در جاده جواهرده) است.
آبهای گرم معدنی رامسر داروی بیماری‌های مردم است بالاتر (بالاتر از رامسر) در ییلاق جواهرده مسجد آدینه نوای اوست. (منظور نوای رامسر)
یک‌سو جنگل سبز، سوی دیگر آواز و نغمه دریا.
هان ای برادرک چشمهایت را مالش ده (بازکن) و بنگر که این همه، کار خداست.]

در جوار سخت‌سر[1]

نیمایوشیج

من که دورم از دیارِ خود، چو مرغی از مقر،
همچو عمر رفته، امروزم فراموش از نظر،
من که سر از فکر سنگین دارم و بر بسته لب،

۱. مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج به اهتمام سیروس طاهباز، ص ۱۵۷، نگاه، تهران ۱۳۷۱.

شب به من می‌خواند از رازِ نهانش، من به شب،
من که نه کس با من و نه من به کس دارم سخن
در جوار «سخت‌سر» دریا چه می‌گوید به من؟
موجِ او بهرِ چه می‌آید به سوی من درشت؟
وین هیون بهر چه‌ام آشفته می‌کوبد به مشت؟
گر مرا پیوند از غم بگسلد او را چه سود؟
می‌کند در پیشِ این دریا، غم من، چه نمود؟
لیک این سرد و خروشان گرم در کار خود است
پای می‌کوبد به شوق و دست می‌مالد به دست،
الخ...

رستاخیز[1]

از دکتر حمیدی شیرازی

تا بگیرد داد ما زین ناخدا ترسان خدائی — باید آخر از بن این دخمه برخیزد صدائی
تا نگرید ابر کی خندد چمن، روید بهاری — تا نگرید طفل کی نوشد لبن جوید نوائی

. . . .

گوش دل واکن که چون من بشنوی از کاخ ایران — داستان‌هائی که بینی دور از عدل خدائی
من‌شبی در «رامسر»کردم به قصر شه نگاهی — تا ابد خونین دلم از دیدن جور و جفائی
لحظه‌ای چون دیدگانم خیره بر کاخ گران شد — کاخ روشن گشت چون آیینهٔ گیتی نمائی
و اندر آن آیینه چیزی دیدم و تا عمر دارم — از ته دل دشمنم با هر بساطی هر بنائی
دیدم آنجا قدرت شاهی نشسته بر زمینی — دیدم آنجا شعله آهی کشیده بر سمائی
زین‌طرف سرهنگ مست‌خیره‌ای با تیغ‌تیزی — زآن‌طرف آهنگ آه و ناله‌ای از روستائی
آن برهنه شوی در فرمان شه بی‌دستمزدی — و آن زن سنگین شکم ناچار دنبال غذائی
کشتزاران جمله چون شهر زنان در کشتزاران — مردها چون چارپا ناوه‌کشان بی‌نوائی
دیده‌ای هرگز زنی در بیشه بر کشت برنجی؟ — من میان بیشه زنها دیده با پشت دوتائی
کودکی بر دوش‌و طفلی‌در شکم‌عریان و بی‌نان — تشنه لب از بیم و ز انده اشک جای ناسزائی
پیرمردان زمین‌گیرِ ز خدمت خرد گشته — جان سپرده آخرین شب بی‌طبیبی پی دوائی
کودکان افتاده تنها بر کنار جویباران — پُر وَرَم هر چهره‌ای از پشّهٔ مالاریائی
نه پرستاری نه مهر مادری نه اشک شوقی — مردمی لیکن به پستی کمتر از مردمگیائی

. . . .

۱. این قصیده را روانشاد حمیدی شیرازی ضمن بازدیدی که پس از مرگ پهلوی اوّل از شهر زیبای رامسر به عمل آورده بود و کاخ اختصاصی پهلوی را از نزدیک مشاهده کرد، سرود.

برای شهدای لیماکَش

لیماکش[1]

لیما صالح رامسری

بر سینه کش البرز
کنون نشسته‌ای بسان پلنگی زخمی
با ستون پیل پای استوارت
چون به رفتار غرور
استواریت از کوه
غرورت از جنگل
جنگلت؛ جنگلِ «کوچک»های تاریخ‌ساز
هُرمِ نفست
گرمای شفا
دست نوازشگرت
چو دست مسیح
برسر یحیی.
نبضِ رودت، آوای زیستن دارد
پای شوقِ رفتن، شورِ شعر خواندن
زندگی را از تو آموختیم، در هر بهاران
و شهادت را
از برگ ریز درختانت
به هنگام بیداد خزان.

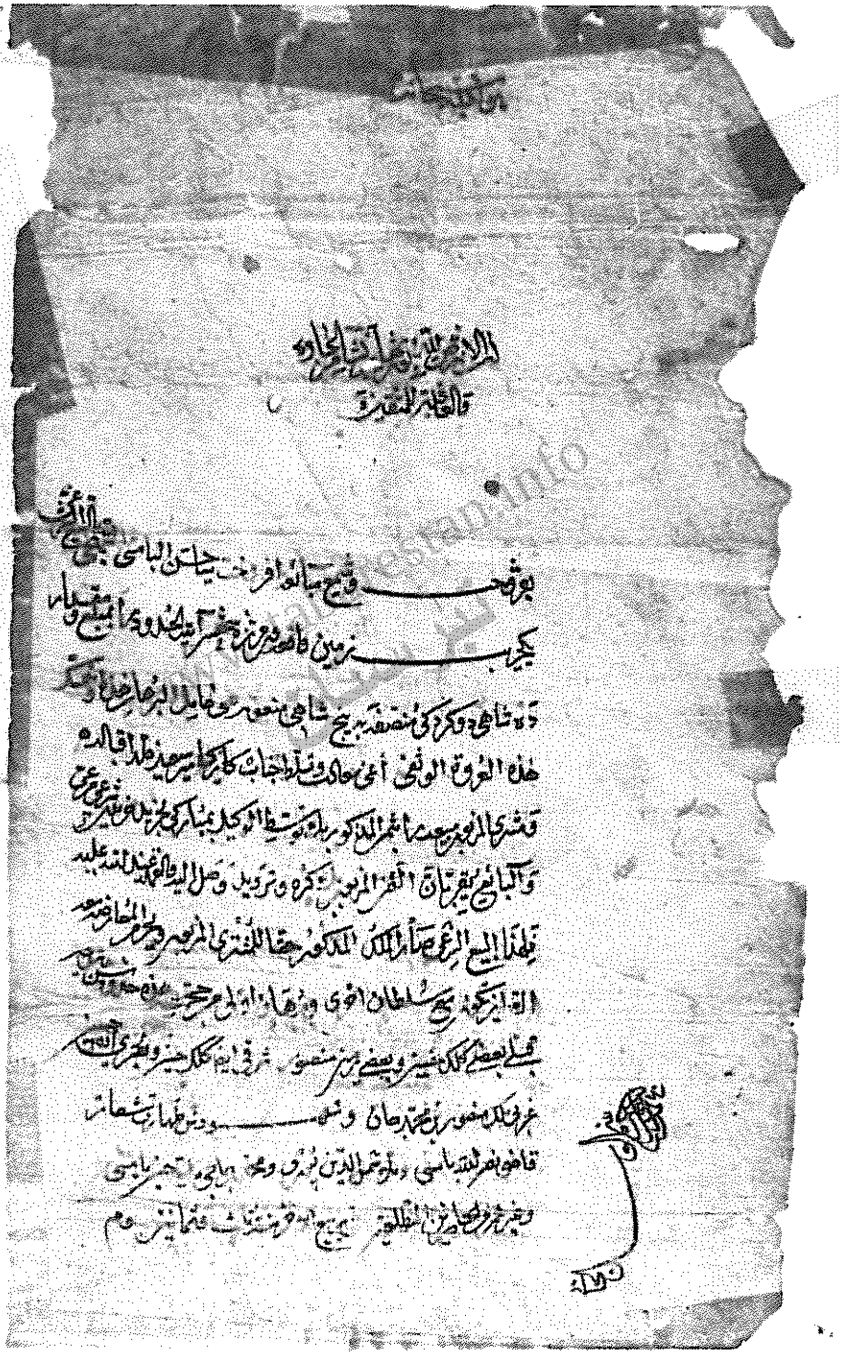
صبور،
ـ عاصی،
ـ دلتنگ
ز چه روا
به خنج خونین نشسته‌ای کنون!
بر تو چه گذشت؟!
که صولت اندیشه‌هایت
تا دور دست نگاهت
این چنین سرگردان می‌رود.
شهیدانت اینک
جاوید،
ـ سرفراز
چون تو
جاری در خون تاریخند.
لیماکَش
شهادت
شهیدانت
مبارک باد.[2]

---

۱. لیماکش [کَ] دهی از دهستان شهرستان رامسر در ۵۰۰۰ گزی جنوب خاوری این شهر. کوهستانی، جنگل، معتدل، مرطوب، دارای ۶۵ سکنه گیلکی و فارسی زبان. آب از چشمه، محصول لبنیات و چای، شغل اهالی گله‌داری. اهالی تابستان به ییلاق جواهرده می‌روند. (لغت‌نامه دهخدا)

۲. فریاد، خون، آزادی (مجموعه شعر)، ص ۱۴، تهران، انتشارات نصر.

ولایات، شهرها و آبادی‌های گمشده رامسر



این سند در سنهٔ ۹۸۳ هـ. ق. در بامسی رامسر تنظیم گردید.

کلاجه کوه

کلاجه کوه نام یکی از ولایات گمشده‌ای است که نام آن در تاریخ اولجایتو (۷۵۲هـ. ق) آمده است.[1] حد شرقی این ولایت، گرجیان وحد غربی آن، تنهجان بود ودر قرن هشتم هـ. ق سرزمینی آباد به شمار می آمد. در جامع التواریخ از آن به نام قلاجکوه یاد شده است. با آنکه سید ظهیرالدین مرعشی مؤلف دو کتاب ارزنده «تاریخ طبرستان وریان ومازندران» و «تاریخ گیلان ودیلمستان» از بسیاری از شهرها وآبادی ها نام برده است، کمترین اشاره ای به کلاجه کوه ننمود.

رابینو سفرنامه نویس انگلیسی، ملگونف سفرنامه نویسی روسی، شودزکو سفرنامه نویس روسی ودیگر سفرنامه نویسان غربی که از سواحل جنوبی دریای خزر سیاحت به عمل آورده وتحقیقات مفصّلی در باره این نواحی انجام داده اند از این ولایت بی اطلاع بودند.

مؤلف تاریخ اولجایتو ضمن توصیفی که از ولایات گیلان می نماید می نویسد:
«ابتداء اول ملک زمین گیلان، دوازده هزار است، بعد از آن گرجیان، پس کلاجه کوه، که اکنون پسر حیدرکیا متصرف است بر شرق سفید رود که مدعی ایشانست از نژاد امام ناصر، که حسن اطروش علوی بود، بعد از آن تنهجان بر شرقی‌سفید رود افتاده که حاکم آن صعلوك خواهر زاده نوپادشاه است، بعد از آن سیاه کله رود، بعد از آن پلو رود، بعد از آن لاهیجان بر شرقی سفید رود افتاده که بنوپادشاه تعلق دارد. . . »[2].

---

۱. تاریخ اولجایتو، ص ۶۰.

۲. همان منبع.

واما خـواجه رشـیـد الـدین فـضل اللّه همـدانی در جـامع التـواریخ کـه بـه سـال ۷۱۰هـ. ق تألیف گـردید از کـلاجه کـوه تحت عنوان قـلاجکوه نام می برد وضـمن شـرح وقـایع سال پانصـد وبیست هـ. ق در این باره چنین می نویسد: «بزرگ امـید بفرمـود تا بر سـعـادت کـوه کـه پیش از این قـلاجکوه گـفـتندی قـلعـه ای بسـاخت»[۱] و«در سـال ۵۳۶هـ. ق کـیا مـحـمـد بن علی خسرو فـیروز کوهی را بـه حکومت سعـادت کـوه نصب کردند وبهرچندگاه لشکر به گرجیان مـی رفتند ومحاصره می کردند چنانکه سُکّان آنجارا امکان دخـول وخـروج نماند. از یکسـو رفـیـقـان تاختن می بردند واز دیگـر جـهت مـردم سعـادت کوه واز طرف دیگر مـردم کوه گـرجیـان به هیچ وجه بیـاری گرجی نمی توانسـتند آمدن، کار بر مردم گرجیان سخت شد...»[۲]

این قـلاجکوه همـان است کـه در زبدة التـواریخ به نام قـلاچکوه آمـده[۳] ودر تاریخ اولجایتو از آن به نام کلاجه کوه[۴] یاد شده است.

کلاجه کوه در کجاست؟

در فـاصله چند متری ضلع جنوبی کوه قلعه بند، روستـایی به نام کلیج کـوه واقع است که منطبق با کلاجـه کوه می باشد. جـاده ارتباطی آن از رمک رامسر بدانجـا کشیده شـده است. وجود قـلعه شـاه نشین در بالای کـوه قلعـه بند مؤید ایـن نکته است کـه قلعـه قـلاجکوه یاسـعـادت کوه هـمان است کـه امـروزه آثاری از آن در قلعـه شـاه نشـین به چشم می خـورد وظاهراً مـردم کـلاجه کـوه (کلیج کـوه) از این قلعـه برای دیده بانی وکنتـرل آمـد ورفت کـشتی ها در دریای خـزر که قلعـه یاد شـده مشرف به آن می باشد ونیـز تردد قشـون اجنبی کـه از طریق تنهـا راه سـاحلی صـورت می پذیـرفت، استـفـاده می کـردند، مـضـافاً جنگلی بودن کوه همـواره مناسب ترین پناهگاه مردم این ولایت به شمار می آمد.

مغولان در قلعه کلاجه وگرجیان

یکی از وقـایع سنه ۷۰۶هـ. ق تسخیر گرجیان وقلـعه کلاجه (کلاجه کوه) به دست مغـولان است. ظاهراً لشکر مـغول که از طریق کـلاردشت به عزم تسـخیـر گیـلان حرکت

---

۱. جامع التواریخ، ص ۱۲۹.

۲. همان منبع، ص ۱۴۷.

۳. زبدة التواریخ، ص ۱۷۳.

۴. تاریخ اولجایتو، ص ۶۰.

کرده بودند[1] به هرکجا که می رسیدند آنجا را متصرف می شدند. «امیر توغان پسر توغو امیر تومان» و «امیر مؤمن پاورچی» که سرکردکان لشکر مغول بودند نخست به گرجیان حمله بردند وسید محمد کیا حاکم آن ولایت چون تاب مقابله نداشت از انظار ناپدید شد ومردم گرجیان مطیع ومنقاد مغولان گردیدند. پس از آن که کار گرجیان ساخته شد قلعه کلاجه را بگرفتند.[2]

قلعه بند

کوه جنگلی قلعه بند در ضلع جنوبی هتل بزرگ رامسر در فاصله ای نزدیک آن قرار گرفته وروی آن قلعه ای به چشم می خورد که متعلق به قرن ششم است. این قلعه در عهد کیا بزرگ امید جانشین حسن صبّاح ساخته شده وتاریخ بنای آن ۵۲۰ هـ. ق است. در زبدة التواریخ ضمن شرح وقایع مربوط به سنه ۵۲۰هـ. ق آمده است که: «کیا بزرگ فرمود تا بر سعادت کوه که پیش از آن قلاچکوه گفتندی بر سرش قلعه عالی بنا کردند وبرگ وذخایر سعادت کوه از نته آجان[3] مهیا کرد.»[4]

قلعه شاه نشین از لحاظ وسعت حدوداً بیش از هزار وپانصد متر مربع مساحت دارد وشکل آن مستطیلی است وبنایی است با دیوارهای سنگی وآجری ودارای چندین غرفه می باشد. بیشتر پله ها وغرفه ها را گل وسنگ ودرختان جنگلی پوشانده است، آب انباری در آنجا وجود دارد که وسعتش حدوداً بیست متر مربع بوده وآب آن از چشمه جولابن که در ارتفاعات دور دست ودر نزدیکی قلعه دزکول گرسباسر قرار گرفته است، تأمین می شد وآب رسانی آن ازفاصله حدوداً بیست کیلومتری به وسیله تنبوشه های سفالین صورت می پذیرفت. آثار برجای مانده حکایت از آن دارد که این تنبوشه ها با ساروج به یکدیگر متصل بودند. گویند: به دنبال جنگی که میان قلعه نشینان وقوای مهاجم روی داد، مهاجمان نتوانستند قلعه را تسخیر کنند، لاجرم برای واداشتن ساکنان قلعه به تسلیم، جریان آب را قطع کردند ودر نتیجه قلعه نشینان راضی به تسلیم ویا ترک

---

۱. تاریخ مغول، ص ۳۱۱.

۲. تاریخ اولجایتو، ص ۶۹.

۳. در جامع التواریخ بنه ارجان آمده است، ص ۱۲۹.

۴. زبدة التواریخ، ص ۱۷۳.

آنجا شدند.[۱]

تنهجان

تنیجان، تنهیجان[۲]،تنهجان وتنهج ولایتی است که فقط نامی از آن برجای مانده است وظاهراً در حوالی سخت سر قرار داشت. محقق گرانقدر دکتر منوچهر ستوده تنهجان را منطبق با بخشی از خاك اشکور علیا می داند وبه نقل از کتاب «تاریخ گیلان ودیلمستان» تألیف سید ظهیر الدین مرعشی می نویسد: «ص ۱۱۷ س ۱۱: سید حسین (یکی از سادات کیائی ملاطی) از لیل بیرون رفت به تنهجان رفته به مدرسه فقیه یحیی نامی منزوی گشت» ودر ص ۱۸۸ س ۵ چنین آمده است: «وطرف شرقی ولیسارود تا سرحد تنهجان بدو مسلّم داشت» ودر ص ۲۳۶ س ۲۱ ذکری از راه تنهجان به میان آمده است ودر ص ۴۴۵ س ۳ می نویسد: «ولایت تنهجان به قریه جورده مقام ومسکن آن والی بوده» «بنابر اینها خاك تنهجان باید قابل تطبیق با قسمتی از خاك اشکور علیای امروزی باشد ودر مشرق کوه سمام قرار داشته است».[۳] اما در همین کتاب که دکتر ستوده بدان استناد جست نکاتی مندرج است که با توجّه بدان می توان تنهجان را با ناحیه ای از سخت سر که جورده (جواهرده) از آن جمله است منطبق دانست.

سید ظهیر الدین در این کتاب ضمن بیان وقایع سنه ۸۸۸هـ. ق به سفر میرزا علی، سلطان بیه پیش به سخت سر اشاره نموده از دو جورده نام می برد که یکی ازآنها جورده تنهجان ودیگری جورده ناحیه وَسَکُو از توابع اشکور علیا است. این دو جورده هنوز هم وجود دارند، مضافاً مطالب مندرج در ص ۴۴۴ وص ۴۴۵ کتاب یاد شده که بخشی از آن مورد استناد آقای دکتر ستوده می باشد نه تنها مؤیّد ادّعای ایشان نیست بلکه با آن مباینت دارد. سید ظهیر الدین در شرح این سفر می نویسد: «روز شنبه دوم ربیع الآخر مطابق بیست وششم شهریور ماه قدیم فکر عالی بر آن مصروف شد که جهت سخت سر تشریف فرمایند واز آنجا به ییلاق شکور (اشکور) به سعادت اقدام نمایند. روز مذکور

---

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۳، ص ۴۱.

۲. زبدة التواریخ، ص ۱۶۷ و ص ۱۸۴ (تنیجان موضعی است که در حوالی جنت رودبار رامسر قرار گرفته است).

۳. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۴۸۳ (قسمت تعلیقات به قلم دکتر منوچهر ستوده).

چون عنان عزیمت معطوف شد، شب یکشنبه به کنار پلورود، به خانه سید یحیی فرود آمدند وشب دوشنبه در قریه شیوه زایان ولایت سیاه کله رود فرود آمدند وروز مذکور به موضعی که آب گرم[1] از قدرت سبحانی نابع است، خیام اقبال به اوتاد اجلال محکم گشت. شب سه شنبه وچهار شنبه همانجا تشریف فرمود وروز مذکور کوچ کرده به ولایت تنهجان به قریه جورده که مقام ومسکن والی آن بقعه است فرود آمدند وآن سید که والی آن ملک است وظایف عبودیت، حسب المقدور به تقدیم رسانید وشب پنجشنبه همانجا بسر بردند. روز مذکور عنان عزیمت به تفرج قله های گرجی کوه وتنهج مصروف فرمود وشب جمعه سربژم[2] که آب وهوا لطیف بود درخیمه اقبال وسرادقات اجلال، همانجا بسر بردند وروز مذکور به جورده ناحیه وسکو فرود آمدند ودیالمه آن دیار عبودیت بجا آوردند. شب شنبه همانجا بودند وروز مذکور تخت شکور به سعادت قدوم شریفه مشرف گشت...» باتوجه به سطور بالا برای خواننده گرامی واضح وروشن است که بر خلاف استنباط آقای دکتر ستوده، جورده مرکز تنهجان منطبق باجورده امروزی رامسر است، چه فاصله آبگرم سخت سر (رامسر امروزی) تاجورده (جواهرده) در حدی است که می توان تفرج کنان سواره طی پنج الی شش ساعت آن را پیمود ودر سراسر منطقه سخت سر وکوهستان های اطراف، جورده دیگری وجود ندارد که بتوان از آبگرم تا آنجا را یک روزه طی کرد. مضافاً برنامه سفر میرزا علی طوری تنظیم شده بود که شب پنجشنبه در جورده تنهجان وشب جمعه در سربژم وروز جمعه در جورده وسکو فرود آمد. بنابراین جورده تنهجان همان جواهرده امروزی بوده وتنهجان هم قطعاً در همین حوالی قرار داشته است.

جمال الدین ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن علی قاشانی (=کاشانی) مورخ معروف نیمه دوم قرن هفتم هـ. ق که تا اوایل قرن هشتم در قید حیات بود[3] ضمن توصیف ولایات شرقی گیلان، تنهجان را یکی از آن ولایات به شمار آورده ومی نویسد:

---

۱. چشمه های آب گرم معدنی گوگردی است که در ضلع جنوبی هتل بزرگ رامسر قرار دارند.

۲. ظاهراً همان بژم دشت امروزی است که در حاشیه راه ارتباطی مالرو جواهرده به اشکور واقع است.

۳. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش دوم، ص ۱۲۳۱.

«ابتدا اول ملک گیلان زمین، دوازده هزار است بعد از آن گرجیان، پس کلاجه کوه که اکنون پسر حیدر کیا متصرف است بر شرقی سفید رود که مدعی ایشانست از نژاد امام ناصر که حسن اطروش علوی بود، بعد از آن تنهجان بر شرقی سفید رود افتاد که حاکم آن صعلوك (سالوك) خواهرزاده نوپادشاه است، بعد از آن سیاه کله رود (سیاه کله رود، سیاهکلرود امروزی)، بعد از آن پلورود، بعد از آن لاهیجان بر شرقی سفید رود افتاده که بنو پادشاه تعلق دارد که از نژاد ناصر است...»[1]

از این نوشته جمال الدین به روشنی می توان دریافت که تنهجان ولایتی بود که میان کلاجه کوه وسیاه کله رود قرار داشت (سیاه کله رود ناحیه نسبتاً وسیعی است که در غرب رامسر قرار دارد وهنوز هم بدین نام مشهور است).

کلاجه کوه در قسمت غربی رودخانه رمک رامسر در مناطق کوهستانی واقع است وهمان کلیج کوه امروزی می باشد که از روستاهای شهرستان رامسر به شمار می آید وظاهراً حد شرقی آن رودخانه صفا رود رامسر است که در بعضی اسناد خطی سفید رود آمده است. در یک سند خطی که تاریخ ذیل آن «ثلاث وثمانین وم» می باشد به واژه تنهج بعد از بامسی[2] اشاره شده ودر آن سند چنین آمده است: «بفروخت وشمع مبایعه افروخت سیا حسن البامسی التنهجی بالبیع الشرعی یک جریب زمین واقعه فی مرزّه سختسر آتیه الحدود را به مبلغ ده شاهی ودو کردکی...».

در سنه ۵۳۳ هـ. ق اسماعیلیان به تنهجان یورش برده وآنجا را بسوزانیدند[3] وبا خاك یکسان کردند.

جود آهنجان یاجورده تنهجان

نکته ای که در خور توجه است این می باشد که در کتاب حدود العالم از ۱۰ ناحیه کوچک جلگه ای دیلم سخن به میان آمده که یکی از آنها جوداهنجان می باشد ورابینو

---

۱. تاریخ اولجایتو، ص ۶۰.

۲. روستایی است واقع در ۶ کیلومتری رامسر، در حد فاصل جاده آسفالته جواهرده ورودخانه صفارود.

۳. زبدة التواریخ، ص ۱۸۴.

جورده تنهجان را شکل تغییر یافته آن دانسته ومی نویسد: جورده تنهجان (جود اهنجان در حدود العالم) است.[۱] این نویسنده درجای دیگر می گوید که: «ناحیه کوهستانی تنهجان شاید در تنکابن بوده است»[۲] وی آنگاه چنین نتیجه می گیرد که تمیجان شکل تغییر یافته تنهجان است.[۳] ظاهراً این گفته رابینو یعنی تمیجان قابل انطباق است باتمیجان کری که ناحیه ای جنگلی واقع در غرب بامسی ودر مجاورت پورچی قرار دارد. در پورچی آثار قدیمی فراوان به چشم می خورد وملا شمس الدین پورچی از اهالی آنجا بوده است.

باتوجه به اینکه واژه «جان» مزید مؤخر مکان است می توان گفت آهنجان موضعی است که در آن آهن یافت شود واین کاملاً منطبق با ناحیه ای کوهستانی پوشیده از جنگل است که درجنوب غربی مرتع «شهرستان» رامسر قرار دارد وامروزه به آهن پچان مشهور است وبرای مردم منطقه نامی آشناست. پس مانده گدازه های آهن که از روزگار پیشین در آنجا به وفور به چشم می خورد حاکی از آن است که اقوامی در آن سکونت داشتند وجمعی از ایشان سروکارشان با آهن بوده وبه استخراج آهن وآهنگری می پرداختند. اصولاً آهن پچان واژه ای است مرکب از آهن وصفت فاعلی پچ به فتح پ به معنای پزنده والف ونون نسبت. در گویش محلی پچ به ضم «پ» در همین معنی به کار می رود، الف ونون نسبت در شمال ایران کاربرد زیادی دارد مانند: گیلان منسوب به گیل، مازندران منسوب به مازندر، بامداادان منسوب به بامداد، توران منسوب به تور. بنابراین الف ونون یاد شده را نمی توان نشانه جمع دانست.[۴]

آهن پچان نیز از این قاعده مستثنی نیست ومنسوب است به آهن پچ (آهن پز) چه پچ در گویش محلی به معنای پزنده است وگاهی نیز در معنای مصدری پختن به کار می رود.

آهن پچان را هم می توان مرکب از آهن وپچ به فتح پ به معنای کوه وجبل[۵]

---

۱. فرمانروایان گیلان، ص ۱۸۱.

۲. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۱۶۷.

۳. فرمانروایان گیلان، ص ۱۱۲.

۴. تاریخ ایران باستان، ج ۳،ص ۳۶۰۱.

۵. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه پچ.

والف ونون نسبت دانست. در این صورت آهن پچان به معنای کوهی است که در آن آهن وجود دارد واین نیز منطبق با آهنجان است. ونظر رابینو را مبنی براین که جوداهنجان همان‌جورده‌تنهجان است صحیح دانست وبه یقین جورده (جواهرده امروزی) مرکز ولایت تنهجان بوده است.

گرجیان وامرای آن

گرجیان که نام دیگر آن کرجیان است، ناحیه ای میان سخت‌سر وگلیجان تنکابن بوده است که بنای آن را به اردشیر بابکان نسبت می دهند ودر بعضی کتب کَرْجان نیز به کار رفته است.

نام باستانی گرجیان، بهمنشیر بود که اردشیر بابکان سر سلسله ساسانیان آن را بنا نهاد.

اردشیر بابکان در اوایل قرن سوم میلادی به سلطنت رسید واز چهل وچهار سال سلطنت خود، سی سال آن را به جنگ وکشور گشایی پرداخت وتوانست بر سراسر گیتی دست یابد وچهارده سال بر تمام جهان حکومت کند.[1] وی برای هریک از بلاد خراسان، مغرب، جنوب وشمال، اسپهبد معین کرد واداره امور آن نواحی را به دست ایشان سپرد. این اسپهبدان هریک دارای مرزبان بودند که نیابتشان را عهده دار بود[2] وظاهراً مقارن همین ایام بود که شهر گرجیان بنا نهاده شد.

حمدالله مستوفی می نویسد: «بهمنشیر به گیلان، که اکنون گرجیان می خوانند، ونه در بیابان سیستان وکرمان، واردشیر بابکان این شهر را بنا نهاد»[3] وگرجیان را به نام های دیگری چون بهمنشیر، بهمشرونهمس نیز نامیده اند.[4]

گرجیان در دوره بعد از اسلام

گرجیان در قدیم الایام یکی از دوازده شهر معروف گیلان به شمار می آمد وشهری آباد ومشهور بود. مؤلف نزهة القلوب می نویسد: «از شهرهای معروف گیلان: اصفهبد

---

۱. تاریخ گزیده، ص ۱۰۵.

۲. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه اردشیر؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۴۵.

۳. تاریخ گزیده، ص ۱۰۴ (متن وپاورقی).

۴. همان منبع.

ورشت وتولم وشفت وگشکر وکوچسفهان وکوتم وگرجیان وتمیجان ونیسرو لاهیجان اند واز اقلیم چهارمند در کنار دریای گیلان وطولش از سفید رود ورستمدار تاموقان [مغان] چهل فرسنگ وعرضش از دیلمان وطوالش تا دریا یک فرسنگ وحدود آن با ولایت مازندران وعراق عجم وآذربایجان وبحر خزر پیوسته است».

«حقوق دیوانی هر ناحیه ای به امیری تعلق دارد که حاکم آنجاست. اما آنچه به دیوان مغول می دهند دوتومان است ومعظم بلاد آن، لاهیجان وفومن است ودیگر جیلانات بایکی از ایندو، دوست باشند ومتابعت نمایند». وی پس از شرح وبیان ویژگی های این شهرها، درباره گرجیان چنین می نویسد: «گرجیان در قدیم شهری بزرگ بوده، اما اکنون وسط است وآب وهوایش همچون ولایات دیگر». [1]

گرجیان علاوه بر آن که نام شهری بود، بر ناحیه ای نیز اطلاق می شد وروزگاری دارای حکومت مستقلی بود که امیر هند وشاه گرجیانی وسادات کیائی بر آن حکمروائی داشتند، ولی بر اثر حوادث ورویدادهای گوناگون از میان رفت وفقط نام آن را در کتاب های تاریخی می بینیم. متأسفانه با حفاری های غیر مجازی که به دست افراد نا وارد وسودجو در منطقه انجام می گیرد، بیم آن می رود که محققان وباستان شناسان نتوانند در آینده به کشف آثار ارزنده دفن شده در دل خاك بپردازند وبه هویت تاریخ این منطقه که ارتباط تاریخی آن با ادوار گذشته قطع شده است پی ببرند وباید متأسف بود از این که مسؤولان سازمان میراث فرهنگی کمترین توجه وعلاقه ای به حفظ این میراث گرانبها وبی نظیر تاریخی وباستانی ندارند وگرنه تاکنون می بایست این مهم انجام گرفته باشد. هرچند محققان علاقمند برای ردیابی ویافتن این ولایت ودیگر ولایات گمشده تحقیقاتی در خور توجه به عمل آورده ومتحمل زحماتی شده اند اما در این حد کافی نیست وامید می رود که آیندگان بتوانند باتحقیقات بیشتر وکاوش های دقیق تری که باستان شناسان به عمل خواهند آورد به هویت تاریخی این مناطق پی ببرند.

حدود جغرافیایی گرجیان

در بخش یاد داشت های تاریخ زمین لرزه های ایران در باره محل تقریبی گرجیان به کتاب تاریخ گیلان ودیلمستان تألیف سید ظهیر الدین استناد گردیده وچنین اظهار نظر

---

۱. نزهة القلوب، ص ۱۶۳؛ گیلان در گذرگاه زمان، ص ۲۰۳.

شده است: «باری می توان محل تقریبی گرجیان را با استفاده از آنچه که مرعشی [سید ظهیرالدین مرعشی] در باره جنده رودبار گفته است تعیین کرد، او می گوید: در جنده رودبار واقع در گرجیان یک خوك که در نتیجه زمین لرزه، وحشتزده بود، از فراز یک کوه[1] به پایین پرید وبه درون رودخانه افتادومرد. نظر ستوده [دکتر منوچهر ستوده] مبنی بر این که جنده رودبار همان جنّت رودبار کنونی است، بسیار جالب توجه است. جنّت رودبار منطقه کوچکی است که بر مسیر علیای چالکرود در سوی باختر گلیجان جای دارد وبدینسان گرجیان در دره علیای چالکرود واقع می شود، از آنجا که مرعشی بارها از گرجیان و گلیجان باهم یاد می کند، می توانیم با اطمینان تصور کنیم که گرجیان بخشی از سیستم چالکرود علیا یا همه آن را در بر گرفته است. البته ممکن است که فراتر از این نیز گسترده تر بوده باشد».[2]

محقّق عالیقدر ونویسنده توانا دکتر منوچهر ستوده گرجیان را باگلیجان قابل تطبیق دانسته ومی نویسد: «ظاهراً گلیجان امروز با ناحیه گرجیان قدیم کم وبیش قابل تطبیق اند»[3] اما این نظر دکتر ستوده را می توان مورد تردید قرار داد، چه گلیجان هنوز هم بدان نام نامیده می شود ومشتمل بر روستاهایی است که بین رودخانه چالکرود وخرم آباد تنکابن قرار دارد، ودر قدیم الأیام دارای محدوده گسترده تری بود وحدّ غربی آن به نیاسته رود [نسارود] اتصال داشت ورابینو هم همین نظر را دارد، چه او می گوید: «این بلوك (گلیجان) از مغرب به نیاسه رود واز مشرق به مَزَر[4] واز جنوب به وسیله کوههای لیمرز وگرد کوه که در حوالی آن ییلاق اشکور واقع است محدود می شود».[5]

علاوه بر نکات یاد شده، سید ظهیر الدین مرعشی گرجیان وگلیجان را باهم یاد می کند، از این رو نمی توان آن دو را منطبق با یکدیگر دانست چرا که هرکدامشان دارای

---

۱. کوهی که خوك از آنجا به رودخانه پرتاب شد به «پرکاه» معروف است ومقابل روستای جنّت رودبار قرار گرفته است.

۲. تاریخ زمین لرزه های ایران، ص ۵۰۳.

۳. از آستارا تا استار باد، ج ۳،ص ۴۸.

۴. مَزَرْ نام رود خانه ای است در حوالی خرم آباد تنکابن (سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۴۸) ومزر دشت نام یکی از روستاهای خرم آباد تنکابن می باشد.

۵. سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۴۸.

حدود جداگانه ای هستند.

رابینو احتمال دیگری می دهد و می نویسد: «ناحیه قدیمی کرجیان شاید نام خودرا از کرجی کوه یا گرجی کوه گرفته باشد». [۱] ذکر این مطلب ضروری است که گُرجیان یا کرجیان از دیر باز نامی متداول در بعضی متون تاریخی است، چنانکه در جامع التواریخ[۲] وتاریخ گزیده[۳] به همین نام آمده است.

علامات ونشانه های تاریخی حکایت از آن دارد که گرجیان از دو قسمت جلگه ای وکوهستانی تشکیل شده ومحدود است از طرف مشرق به رودخانه شیرود، واز جانب مغرب به رودخانه رمک رامسر، از سمت جنوب به جنده رودبار (جنت رودبار) وجنوب غربی آن متصل است به کوه سماموس وحد شمالی آن دریای خزر می باشد.

۱ـ قسمت جلگه ای آن از سمت دریا به سوی جنوب تا گالش محله فعلی امتداد دارد ومشتمل است بر تعدادی از روستاها وآبادی ها که می توان چورسر (چپرسر)، معاف محله (سادات محله)، برشی، تالارسر، چالکرود، وواجک (واچک) را از آن جمله دانست وشهرهای کنونی کتالم وسادات محله در محدوده جلگه ای گرجیان قرار گرفته اند.

قصر سردابه سر که در تاریخ گیلان ودیلمستان از آن نام برده شده است در گرجیان قرار داشت ودر زمین لرزه عظیمی که درسال ۸۸۹هـ.ق در گرجیان رخ داد، به کلی ویران گردید ودو نفر نگهبان آن کشته شدند، [۴] ظاهراً این قصر در آسیاب سر فعلی از توابع جنت رودبار بوده وآسیابسر تحریف شده سردابه سر است ومطلعین محلی نیز این احتمال را مورد تأیید قرار می دهند. [۵] این که حد شرقی گرجیان رودخانه شیرود است

۱. سفرنامه مازندران واستر اباد، ص ۱۶۷.

۲. جامع التواریخ، ص ۱۴۷.

۳. تاریخ گزیده، ص ۱۰۴.

۴. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۴۵۴.

۵. هرچند امروزه محل یاد شده خالی از سکنه است اما آثاری در آن به چشم می خورد. محتمل است سردابه سر همان آسیاب سر رامسر باشد که در مجاورت گالش محله رامسر قرار گرفته است واحتمال سوم آن که سردابه سر، سیاه آب سربالا بند تنکابن باشد که در دامنه بالابند سمت مشرق رودخانه چالکرود واقع است. آثار برجای مانده مؤیّد وجود خرابه هایی است که ظاهراً متعلّق به قصر یادشده می باشد.

بعید به نظر نمی آید چرا که سید ظهیرالدین واجک (واچک) را که فاصله چندانی با شیرود ندارد، از توابع گرجیان دانسته ومی نویسد: «چهارم سید نصیر واورا سه پسر بود یکی سید عبدالحی که قبر او در گرجیان در قریه واجک است. . .»[۱] ونیز همین نویسنده از لنگرگاه شیه رود نام می برد که آن هم از توابع گرجیان است[۲] واحتمال می رود که شیه رود همان شیرود فعلی باشد.

اما حد غربی گرجیان مستند است به گفته عالم بزرگوار ومجتهد جلیل القدر مرحوم سید اسماعیل حسینی که در قرن سیزدهم هجری در سخت سر می زیست وتا اوایل قرن چهاردهم در قید حیات بود. وی در آخرین بخش کتاب ارزشمند خود ضمن شرح سلسله نسبت سادات حسینی آخوند محله رامسر، معاف محله (ساداتمحله) را از توابع گرجیان معرفی کرده ودرباره پلاسید می نویسد: وی از اجداد ماست که از اصفهان برای ارشاد مردم به این منطقه آمد و. . . وسرانجام دیده از جهان فرو بست ودر معاف محله گرجیان (سادات محله) دفن گردید.[۳] همین نویسنده در بخش دیگر این کتاب ضمن شرح احوال علما، از عالمی یاد می کند به نام سید زین العابدین کرجانی چورسری که در چور سر (چپرسر) کرجان (کرجیان، گرجیان) می زیست.[۴] واین چورسر در مشرق رودخانه رمک واقع است.

۲ ـ بخش کوهستانی گرجیان حدوداً از گالش محله رامسر تاجنده رودبار (جنت رودبار) واز آن جا تا کوه سماموس امتداد می یابد.

سید ظهیرالدین در آثار خویش چندین بار از جنده رود بار گرجیان نام می برد ودکتر منوچهر ستوده که بیشتر عمر خودرا صرف مطالعه وتحقیق در باره سواحل جنوبی دریای خزر ومناطق شمالی جبال البرز نموده وخدمات ارزنده ای در جهت شناساندن این نواحی کرده است در شرح حال کارکیا یحیی جان حاکم الموت وگرجیان می نویسد: «ظاهراً این سیه سر همان سیه سر خرمدشت است که روی کوه سماموس است. در

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۳۲۵.

۲. همان منبع، ص ۲۴۵.

۳. نضرة الناظرین بخش پنجم. این کتاب خطی است وبه خط مؤلف می باشد ودر پنج بخش تنظیم گردید.

۴. همان منبع ، باب دوم.

اینجا آستانه ای قدیمی است که باید گور کارگیا یحیی جان باشد». [۱]

این یحیی جان (سید یحیی) از سادات کیائی ملاطی است وفرزند سید رکابزن کیای حسینی بن امیر سید محمد کیا می باشد. وی حکومت الموت را بر عهده داشت [۲] وبامردم بدرفتاری می کرد وبه نوعی جنون دچار گردیده وچنان دچار سوء ظن شده بود که همه را دشمن خود می پنداشت. سرانجام سلطان میرزا علی اورا از حکومت خلع نموده وبرادر بزرگترش امیر کیا را به جانشینی وی برگزید. [۳]

یحیی جان سرانجام در روز شنبه ۲۹ صفر ۸۸۴هـ.ق مطابق باهفتم مهرماه قدیم وفات یافت. بنا به وصیت وی در گرجیان در موضعی به نام سیه سر به خاك سپرده شد. [۴]

آیین مردم گرجیان در دوره پیش از اسلام

گرچه پیش از اردشیر بابکان بسیاری از ایرانیان پیرو کیش زردشتی بودند، اما در عهد اردشیر آیین زردشتی دین رسمی ایرانیان شد.

اردشیر بابکان در سال ۲۲۴ میلادی با تاختن به دشت هرمزان خوزستان بر اردوان چهارم آخرین پادشاه اشکانی غلبه یافت وبا منقرض کردن این سلسله سرزمین ایران را از چنگ پارت ها خارج ساخت وآثار ملوك الطوایفی را پس از گذشت پنج قرن ونیم از بین ببرد ومملکت را متحد نموده ووحدت سیاسی را بر آن حکمفرما کرد وآنگاه کیش زردشتی را رسمیت بخشید وآن را مذهب دولت ومملکت قرار داد [۵] ودر طول چهارده سال که به استقلال حکومت کرد [۶] به ترویج این آیین پرداخت، اما این که مردم سرزمین گرجیان که در بخش شرقی دیلم قرار گرفته است از چه زمانی پیرو این کیش شدند، ظاهراً به عصر اردشیر بابکان مربوط می شود ومؤید آن چنانکه قبلاً گفته شد سخن

---

۱. از آستارا تا استار باد، ج ۲، ص ۴۱۵.

۲. تاریخ گیلان ودیلمستان، صص ۱۸۹ و ۵۵۵.

۳. همان منبع، ص ۴۲۳ ـ ۴۲۴.

۴. همان منبع.

۵. مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۱ و ۲، صص ۵۱ ـ ۵۲.

۶. لغتنامه دهخدا، ذیل واژه اردشیر.

حمدالله مستوفی است که بنای شهر گرجیان را به اردشیر نسبت داده و می گوید: «بهمنشیر به گیلان که اکنون گرجیان می خوانند و نه در بیابان سیستان و کرمان و اردشیر بابکان آن را بنا نهاد»[1] از این گفته حمدالله مستوفی پیداست که کسی که شهری را بنا می نهد کیشی را که بدان دلبسته و علاقمند است در میان مردم آن شهر ترویج می نماید و مردم ناگزیر از پذیرفتن آن می شوند.

گویند: شهر گرجیان در عهد جسنف شاه (گشنسب شاه) بنا شده است. تنسر در نامه خود ادعا می کند که در اواخر فرمانروایی اشکانیان، گیلان، دیلمان، رویان و دنباوند (دماوند) توأماً با پتشخوار گر تحت امارت جسنف شاه بود و اردشیر بعد از آن که جسنف شاه مطیع وی شد اورا در امارت آن ولایات ابقا کرد.[2]

ضرب سکه در گرجیان

رابینو ضمن معرفی روستای پایین آوند (پی نود) که یکی از روستاهای رانکوه است می نویسد: این روستا در ارتفاع ۱۰۳۲ متری قرار دارد و در ۱۲ کیلومتری و ۸۰۰ متری پیر کوه و در ۲۵ کیلومتری اسبیلی واقع شده است. ساکنان آن کرد شیخ حسن عمار لو می باشند. پائین آوند بسیار قدیمی است. دهقانی که زمین را می کند تا از گل آن، خانه خودرا تعمیر کند، آفتابه ای پر از مسکوك طلا و طشتی مملو از نقره پیدا نمود، نقره ها مربوط به زمان شاه اسماعیل اول صفوی بوده و در تمیجان، لاهیجان، لشته نشا و گرجیان ضرب شده است. طلا قدمت زیادی داشت متأسفانه دهقان که به ارزش آن گنج پیدا شده آشنا نبود آن را در مقابل بهائی ناچیز به یک یهودی لنگرودی فروخت و در عوض، هم وزن آن مس دریافت نمود. یهودی سکه های طلا را ذوب کرد، من فقط توانستم چند سکه نقره به دست آورم. آنهارا به موزه بریتانیا دادم وآفتابه وطشت مس را نزد خود نگهداشته ام.[3]

وقوع زمین لرزه در گرجیان

زمین لرزه مهیبی درغروب روز یکشنبه سوم شعبان سال ۸۸۹هـ. ق در گرجیان

---

۱. تاریخ گزیده، ص ۱۰۴.

۲. مقدمه تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، ص ۱۱.

۳. تاریخ گیلان، ص ۴۲۹.

رخ داد وموجب مرگ هفتاد ودو تن مرد وزن در اشکور شده وبسیاری از بناهای قدیمی ویران وبا خاك یکسان گشت. تلفات این زمین لرزه در گرجیان ۱۰۶ تن بود.[۱] قصر سردابه سر گرجیان که بنایی محکم بود با خاك یکسان گردید ودو نفر نگهبان قصر به هلاکت رسیدند.

در تنکابن بسیاری از عمارات، کاخ ها، مساجد، امامزاده ها وچندین حمّام منهدم گردید. این زمین لرزه رانکوه، لاهیجان، گوکه، کیسم، پاشیجا، ولشتنشا را به شدت لرزاند اما خرابی وتلفات به بار نیاورد، پس لرزه ها به مدت شش ماه یعنی تا اواخر ماه رمضان ادامه یافت وهر روز یک ودوبار زمین را می لرزاند ومردم از بیم وهراس جرأت ماندن در خانه هایشان را نداشتند وپیوسته به صحرا وبیابان پناه می آوردند.

سید ظهیرالدین که خود شاهد وقوع این زمین لرزه بود برای نظارت بر کار کمک رسانی وباز سازی کرجیان به آنجا فرستاده شد.[۲] زمین لرزه نیرومند دیگری در دوشنبه اول رجب سال ۸۹۱هـ. ق برابر ژوئیه ۱۴۸۶ میلادی رخ داد اما به قدرت زمین لرزه اصلی نبود وکمتر ویرانگری داشت.[۳]

امرای گرجیان

۱ ـ ملکشاه گرجی

ظاهراً وی تا اوایل قرن ششم هـ. ق بر گرجیان امارت داشت، چیزی که هست از سرنوشت وزندگی نامه اش هیچ اطلاعی در دست نیست.

۲ ـ گرشاسب بن ملکشاه گرجی

در زبدة التواريخ وجامع التواریخ از این امیر گرجی یاد شده است. وی در سال ۵۳۳هـ. ق قلمرو مورد هجوم اسماعیلیان[۴] قرار گرفت، این حمله بعد از تسخیر

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۴۵۳.

۲. همان منبع ص ۴۵۴.

۳. همان منبع، ص ۴۵۸.

۴. به اسماعیلیان، ملاحده ورفیقان نیز می گویند.

سعادت کوه (کلاجه کوه) وسوزاندن ولایت تنهجان انجام گرفت. کار بر مردم گرجیان سخت شد. لهراسب بن ملکشاه گرجی از برادرش گرشاسب امیر گرجیان، به خاطر وحشتی که از اسماعیلیان داشت، دست کشیده، به مهاجمان پیوست. گرشاسب نزد داعی پادشاه دیلمان کس فرستاد ویاری طلبید وبه اسپهبد علی بن شهریار پادشاه طبرستان پیغام داد که: «اینجا نمی توانم بودن می خواهم که آنجا بیایم ودیده به دیدار شما روشن کنم».

گرشاسب از مهاجمان امان طلبید تا با عیال واصحاب به طبرستان رود، داعی پادشاه دیلمان نیز نزد اسماعیلیان کس فرستاد واز ایشان خواست تا امیر گرشاسب به سلامت از گرجیان خارج شود، اسماعیلیان پذیرفتند وامیر گرشاسب با اصحاب خود به سلامت به طبرستان رفتند[1] وقلعه مارکوه به دست مهاجمان افتاد.[2] سرانجام امیر گرشاسب در ذی حجه ۵۳۷هـ. ق به دست اسماعیلیان به قتل رسید.[3]

۳ ـ امیر هندوشاه گرجیانی

امیر هندوشاه ظاهراً از دودمان هزار اسبی است ونام پدرش کیا اسماعیل می باشد وبا سه واسطه به کیا جلال الدین می رسد[4] وی از امرایی است که در گرجیان وگلیجان دم از استقلال زد واز اطاعت سادات کیایی ملاطی که در این زمان سراسر ولایات بیه پیش، اشکور، رودبار ولمسر وتنکابن حکومت داشتند، امتناع ورزید.[5]

امیر هندوشاه معاصر با سید رضا کیا سلطان مقتدر بیه پیش دیلمان بود. سید رضا کیا در میان سادات کیایی ملاطی، قلمرو مملکتش وسیع تر از سادات دیگری بود که بر این ناحیه حکومت داشتند. در واقع دو سلطان مقتدر بودند که هریک بر بخشی از گیلان فرمانروایی می کردند یکی امیره محمد رشتی سلطان بیه پس ودیگری سید رضا کیا سلطان بیه پیش بود وسلطنت هردو مقارن با حمله تیمورلنگ به این مناطق بود. علت

---

۱. زبدة التواریخ، صص۱۸۴ ـ ۱۸۵؛ جامع التواریخ، صص۱۴۷ ـ ۱۴۸.

۲. جامع التواریخ، صص۱۴۷ ـ ۱۴۸.

۳. زبدة التواریخ، ص ۲۳۷.

۴. فرمانروایان گیلان، ص ۱۲۶.

۵. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۱۳۷.

حمله این بود که تیمور از این که این دو سلطان قدرتمند ودیگر سلاطین کوچک به ملاقاتش نرفته وفقط به فرستادن هدایا جهت او اکتفا کرده بودند ناراحت شده، مصمّم به لشکر کشی گردید ولشکری به سوی گیلان گسیل داشت وتا منجیل جلو رفت، اما سلاطین یاد شده که تاب مقاومت در برابر سلطان مغول نداشتند، به قصد پیشگیری از این حمله ضمن فرستادن تحف وهدایا، نزد او رفتند واظهار انقیاد نمودند ومتعهد شدند خراج سالیانه خودرا به میزان ده هزار من ابریشم، هفت هزار رأس اسب وسه هزار رأس گاو بپردازند. تیمور از این عمل سلاطین محلی خرسند شد ورضایت داد تا سهمیه پرداختی سیدرضا کیا وامیره محمد رشتی به نصف وقدر سهمی سلاطین دیگر محلی به ثلث تقلیل داده شود[۱] با این تدبیر بود که خطر حمله تیمور به گیلان دفع گردید وجلوی خونریزی گرفته شد وخیال سلاطین از جانب تیمور آسوده گشت.

بعد از آن که کیا ملک هزار اسبی اشکوری[۲] در دیلمان به دست پسر کوچکش کیا جلال الدین کشته شد، مردم دیلمان که از این خانواده ناخشنود بودند از سید رضا کیا تقاضا کردند تادیلمان را ضمیمه خاك خود کند، سید رضا کیا آن را پذیرفت وبه دیلمان لشکر کشید وکیا جلال الدین را به پسا گیلان فراری داد وسراسر دیلمان واشکور، به چنگ سید افتاد.[۳]

حمله به گرجیان وعاقبت کار امیر هندوشاه

سید رضا کیا بعد از آن که سراسر ممالک دیلمستان مسخر فرمان او شد مصمم گردید گرجیان وگلیجان را ضمیمه خاك خود کند، چه امیر هندوشاه وجمعی از مردم گرجی وگلیج واشکوریانی که مقیم گرجیان بودند، از سید رضا کیا اطاعت نمی کردند[۴] از این رو امیر سید محمد کیا حاکم رانکوه که همسایه غربی امیر هندوشاه بود پس از مشورت با سید رضا کیا سلطان بیه پیش فرزند خویش سید ناصر کیا را با سپاهی گران به سرکردگی محمد نوپاشا روانه گرجیان کرد وجمعی از اشکوریان را به مدد ایشان فرستاد، این اشکوریان همان کسانی بودند که در دوران کودکی بر اثر قتل

۱. تاریخ گیلان، رابینو، ص ۴۷۵.

۲. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۹۵.

۳. تاریخ گیلان، رابینو، ص ۴۷۵.

۴. همان منبع، ص ۱۳۷.

عام مردم اشکور بی سرپرست شده وبه امیر هندوشاه پناه آورده بودند، امیر از آنان مواظبت نمود تا آن که به سن رشد رسیدند، اما بعدها نزد سید رضا کیا رفتند وماندگار گشتند. آنان پیش از آن، طی اقامت چندین ساله خود در بارگاه امیر هندوشاه به همه طرق ومواضع ولایت گرجیان آشنا شده بودند.

در میان ایشان شخصی بود به نام کیا همایون شاه، که امیر هندوشاه نسبت به او عنایتی خاص داشت ودر میان اشکوریان او را بیش از همه به خود نزدیک کرده بود. این مرد گرجیان را وجب به وجب می شناخت واز درون حرم سرا آگاهی کامل داشت وبه همین علت در این لشکر کشی جلو دار لشکر شد وراهنمایی مهاجمان را به عهده گرفت.

لشکریان بیه پیش سپیده دم خودرا به سرای هندوشاه رسانده وآنجا را در محاصره خویش گرفتند وبر امیر هندوشاه که در این زمان بیرون از سرای خویش جهت ادای نماز صبح مشغول گرفتن وضو بود تاختند وبا پرتاب تیر، این امیر خداشناس را که برای ادای فریضه الهی مهیا می شد از پای در آوردند.

کیاهمایون نمک به حرام، سر از تن امیر هندوشاه جدا ساخت، تا برای دریافت جایزه نزد سید رضا کیا ببرد وبا ارتکاب این عمل شنیع جبران زحمت ها ومحبّت های امیر گرجیانی را بنماید.

مهاجمان پس از کشتن امیر هندوشاه به غارت پرداخته وخان ومال اورا تاراج کردند. مردم گرجیان صبح که از خواب بیدار شدند دریافتند که امیرشان را کشتند لذا خواستند سر به شورش نهند، حتی حرکت مذبوحانه ای کردند، اما بی تأثیر بود، چه در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بودند.

مهاجمان، پس از نیل به هدف، باغنایم به دست آمده به سلامت بازگشتند[۱] وبدین ترتیب طومار حکومت مستقل گرجیان وگلیجان درهم پیجیده شد واین دو ولایت ضمیمه خاك بیه پیش گردید[۲] اما اعقاب امیر هندوشاه در اشکور باقی مانده ومدت ها بر آنجا فرمانروایی کردند.[۳]

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۱۳۸.

۲. همان منبع، ص ۱۳۹.

۳. فرمانروایان گیلان، ص ۷۷.

پس از سقوط گرجیان وگلیجان به دست قوای سید رضا کیا، سید امیر کیا بن سید هادی کیا امارت این دو ولایت را بر عهده گرفت وهمسایه برادرش سید یحیی کیا حاکم تنکابن شد.[۱]

عاقبت کار کیاهمایون

کیاهمایون اشکوری که در قتل امیر هندوشاه وتسخیر گرجیان وگلیجان نقش عمده ای داشت به خاطر این ناسپاسی نسبت به ولینعمت ومخدومش، در دستگاه سید رضا قرب ومنزلتی یافت واز نزدیکان وخاصان او گردید، اما دیری نپایید که مورد سوء ظن سید رضا کیا واقع شد وپیوسته این اندیشه سید را آزار می داد که: چگونه می توان به کسی اعتماد کرد که با وجود حق نمک، این گونه نسبت به ولی نعمت خود ناسپاسی روا داشت؟ نه، چنین کسی شایسته زیستن نیست، از این رو فرمان قتل او وپسرش را صادر کرد وبه سزای اعمال خائنانه اش رساند.[۲]

بیت زیر مناسب حال چنین کسانی است که نمک می خورند ونمکدان را می شکنند:

زود بگیرد نمک دیدهٔ آن کس که او نان ونمک را بخورد، باز نمکدان شکست[۳]

۴ ـ سید امیر کیا بن سید هادی کیا

به دنبال قتل ناجوانمردانه امیر هندوشاه گرجیانی وتسخیر ولایت گرجیان به دست سادات کیائی ملاطی که درسال ۸۲۰هـ. ق روی داد، امیر کیا از سوی سید رضا کیا به امارت گرجیان منصوب شد[۴] وگرجیان به عنوان یکی از ولایات سلطان نشین بیه پیش محسوب گردید.

سید امیر کیا پیش از آن که به امارت ولایت گرجیان برگزیده شود، مدتی از سوی پدرش قلعه بان قلعه الموت بود وجمعی از سادات او را در حفاظت از قلعه کمک می کردند، اما بعدها کیا ملک اشکوری که در ساوه اقامت داشت، با لشکری گران

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۱۳۹.

۲. همان منبع.

۳. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۱۳۹.

۴. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۲۲۳.

متوجه الموت شد وقلعه را محاصره کرد وچهار ماه این محاصره به طول انجامید، آن دسته از سادات که در قلعه بودند به ستوه آمده وامان طلبیدند. کیاملک به ایشان امان داد ومحاصره شدگان که در میانشان سید امیرکیا وجمعی از مردم گیل بودند، از قلعه خارج شدند وکیا ملک پس از تسخیر قلعه به وعده خود وفا کرد وبی آنکه آزاری به ایشان برساند اجازه داد تا به ولایت خود برگردند. سید امیر کیا نیز همراه سادات به تنکابن نزد سید هادی کیا برگشت.[۱]

سید امیر کیا بعد از آن که به امارت گرجیان دست یافت مدتی بر سر کار بود، تا آنکه سید ناصر کیا بن سید امیر محمد کیا جانشین سید رضا کیا شد وسلطان بیه پیش گردید، اما حکومتش بی منازع نبود چه برادرش سید احمد کیا با او اختلاف داشت وپیوسته با وی در ستیز وجدال بود.

سید ناصر کیا به سید امیر کیا مظنون شد. این بدگمانی بی سبب نبود، چه سید امیر کیا گرچه به ظاهر پیوسته دم از موافقت با سید ناصر کیا می زد، اما در باطن با وی موافقت نداشت وموجب فتنه انگیزی بود، از این رو به دستور سید ناصر کیا اورا در حالی که عازم رانکوه بود دستگیر کرده ودر رانکوه به زندان افکندند وبند بر او نهادند[۲] وبدین ترتیب در سال ۸۳۴هـ. ق بساط فرمانروایی سید امیر کیا برچیده شده وحکومت چهارده ساله اش بر گرجیان خاتمه یافت[۳] وسید شاه یحیی پسر سید ناصر کیا جانشین او گردید.[۴]

۵ ـ سید شاه یحیی

سید یحیی بن سید ناصر کیا بعد از آن که از سوی پدر به امارت گرجیان برگزیده شد مأمور سرکوبی حسام الدین، سپهسالار وسر کرده سپاه عم وی سید احمد کیا شد ودر جنگی که میان طرفین روی داد، مردم گرجیان به حمایت از سید شاه یحیی رشادت ها از خود نشان دادند، اما گروهی از ایشان به قتل رسیدند وجمعی دیگر زخمی

---

۱. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۲۲۳.

۲. تاریخ گیلان ودیلمستان، صص ۲۰۹ ـ ۲۱۰.

۳. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۲۲۳.

۴. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۲۱۱.

شدند. سربازان سپاه خصم، شاه یحیی را از اسب فرود آورده وبهارك نامی، اورا بگرفت. در این میان از سوی ناصر کیا مدد رسید وبهارك پا به فرار نهاد وشاه یحیی آزاد شد. حسام الدین با وجود آن همه جانفشانی ها نتوانست در این جنگ بر شاه یحیی پیروز شود، لاجرم باشتاب خود را از گرداب بلا رهانیده ونزد سید احمد کیا رفت. سپاه شاه یحیی بازماندگان سپاه شکست خورده دشمن را دنبال نموده وجمعی را که بهارك در میان ایشان بود بگرفتند ونزد سید ناصر کیا بردند وبهارك به خاطر جسارتی که نسبت به شاه یحیی ورزیده بود به دستور ناصر کیا به قتل رسید.[1]

حکومت شاه یحیی بر گرجیان یازده سال ادامه یافت، اما در سنه ۸۴۵هـ.ق که کارکیا سید احمد برضد برادرش سید ناصر کیا شوریده ورانکوه را تسخیر کرده بود، حکومت این ولایت را به کارکیا محمدکیای تنکابنی سپرد واو نیز آن را پذیرفت[2] ظاهراً بعد از سرنگونی وفوت کارکیا سیّد احمد که در سنه ۸۵۳هـ.ق اتفاق افتاد[3] حکومت شاه یحیی بر گرجیان از سر گرفته شده وتا سنه ۸۸۴ ادامه یافت. سرانجام روز شنبه بیست ونهم صفر همین سال دیده از جهان فروبست وسلطان حسین جانشین او گردید.[4]

۶ ـ سلطان حسین

چون میان فرزندان شاه یحیی کسی نبود که لایق حکومت گرجیان باشد، سید ناصر کیا سلطان بیه پیش، برادر خود سلطان حسین را نامزد حکومت گرجیان کرد. او در بیست وچهارم ربیع الاول سنه یاد شده فرمانروایی آنجارا به عهده گرفت[5] اما حکومتش چندان دوام نیافت وعمر زیادی نکرد وشب چهار شنبه پنجم رمضان همان سال در گذشت.[6]

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، صص۲۳۶ ـ ۲۳۷.

۲. همان منبع، صص۲۴۰ ـ ۲۴۱.

۳. همان منبع، ص ۲۵۶.

۴. همان منبع، ص ۴۲۴.

۵. همان منبع، ص ۴۲۴.

۶. همان منبع، ص ۴۲۹.

۷ ـ کیا علی اشکوری

بعد از مرگ سلطان حسین، حکومت گرجیان به یکی از دیالمه اشکور «کیاعلی» نام واگذار شد (سنه ۸۸۷هـ. ق)[۱] مقارن همین ایام سید ظهیرالدین مؤلف کتاب های «تاریخ گیلان ودیلمستان» و «تاریخ طبرستان ورویان ومازندران» به سپهسالاری ولایت گرجیان برگزیده شد[۲] وتا سنه ۸۸۹هـ. ق در این سمت باقی ماند، در این سال بر اثر وقوع زمین لرزه در گرجیان وبه بار آوردن خرابی بیش از حد مأمور ارزیابی خسارات وارده وبازسازی ویرانی های آن ناحیه گردید.[۳] آخرین باری که سید ظهیرالدین به گرجیان آمد روز چهارشنبه بیست وهفتم ذیقعده ۸۹۳هـ. ق[۴] بود واز آن به بعد اطلاعی از وی در دست نیست وتاریخ مرگ وی نیز نامعلوم است.[۵]

۸ ـ سلطان حسن بن سلطان محمد کیا

در سنه ۹۰۷هـ. ق میرزا علی سلطان بیه پیش، فرمان حکومت برادرش سلطان حسن بر گرجیان را صادر کرد[۶] وسلطان حسن تا سنه ۹۱۰هـ. ق در این سمت باقی بود، اما در این سال سر به شورش نهاد وبرادرش میرزا علی را از فرمانروایی بیه پیش عزل نموده وخود بر تخت جلوس کرد.[۷] دوران امارت این امیر چندان دوامی نیافت ودر شب پنجشنبه چهارم رمضان سنه ۹۱۱هـ. ق به دست عمال میرزا علی کیا در حمام به قتل رسید.[۸]

۹ ـ سلطان هاشم بن سلطان محمد کیا

سلطان هاشم کیا در سنه ۸۹۱هـ. ق از طرف میرزا علی کیا سلطان بیه پیش

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۴۲۹.
۲. همان منبع، ص ۴۳۰.
۳. همان منبع، ص ۴۵۴.
۴. همان منبع، ص ۴۶۸.
۵. همان منبع، مقدمه به قلم دکتر منوچهر ستوده، ص «نه».
۶. تاریخ خانی، ص ۱۲۹.
۷. همان منبع، ص ۱۷۴.
۸. همان منبع ، ص ۲۲۴.

به حکومت تنکابن برگزیده شد[۱] ودر سنه ۹۱۰هـ. ق پیکی نزد شاه اسماعیل فرستاد وعرضه داشت که: «همچنان که سلطان حسن وارث ملک است، من نیز وارثم وسلطان حسن آنچه شرط مهتری وبزرگی است بامن به جای نمی‌آرد ومسؤول وملتمس به انجام مقرون نمی گرداند وبی معاونت وعنایت نواب شاهی حصول امانی میسّر نیست، به آستانه همایون که منزلگه وآستان وقبله اسلامیان است پناه آورده تا از کمال عدالت غور رسی فرمایند».

شاه اسماعیل فرمان حکومت گرجیان را که خواسته سلطان هاشم بود، به نام او صادر کرد[۲] وبدین ترتیب سلطان هاشم که حکومت تنکابن را برعهده داشت، حاکم گرجیان نیز گردید وبالشکر خویش در گرجیان جلوس کرد ودر سخت سر از بیم حمله لشکر سلطان حسن به استحکام موضع خویش پرداخت، تا آن که در سنه ۹۱۱هـ. ق لشکر سلطان حسن متوجه گرجیان شد وسلطان هاشم را از این موضع بیرون راند، سلطان هاشم به مازندران گریخت وگرجیان وتنکابن به تسخیر سلطان حسن در آمد.[۳]

عاقبت سلطان هاشم

سلطان هاشم از حکام مازندران استمداد جست ومدّتی در انتظار به سر برد امّا کمکی دریافت نکرد، لاجرم به رستمدار نزد ملک بیستون که رابطه دوستی فیما بین برقرار بود رفت.[۴] ومدتی در آنجا ماندگار شد، ولی توقّع بیش از حدّ ملک بیستون اورا به ستوه آورد وناگزیر شد به طالقان برود در آنجا مورد بی اعتنایی قرار گرفت واز راه شیرو دو هزار به تنکابن آمد.[۵] چون دشمن در تعقیب او بود عازم گیلان شد واز رودسر ولنگرود گذشت وموقعی که می‌خواست از سفید رود بگذرد[۶] علاء الدین نامی اورا دستگیر نموده وبه رانکوه برد ودر آنجا زندانی کرد وآنگاه شاعری به نام «پای شتر» مأمور قتل سلطان هاشم شد وهنگامی که سلطان هاشم دانست که از عمرش چیزی باقی نمانده

۱. تاریخ خانی، ص ۱۸.
۲. همان منبع، ص ۲۰۱.
۳. همان منبع، ص ۲۰۲.
۴. همان منبع، ص ۲۶۹.
۵. همان منبع، صص ۲۹۰ ـ ۲۹۱.
۶. همان منبع، ص ۲۹۳.

است، شهادتین را بر زبان راند وتسلیم گردید. پای شتر اورا به قتل رساند وپیکرش در ملاط به خاط سپرده شد.[۱] این قتل در سنه ۹۱۲هـ. ق اتفاق افتاد.[۲]

شهرها وآبادی های گمشده

اشکُونه

نام شهری گمشده است که در شمال غربی بامسی قرار داشت واکنون موضعی جنگلی است. آثار برجای مانده ووجود قبور که در آنجا فراوان به چشم می خورد حکایت از آن دارد که روزگاری معمور بوده است وامروزه چراگاه اغنام واحشام می باشد، راه ورودی آن از جاده اصلی رامسر-جواهرده واز کنار رودخانه بامسی به طرف شمال غربی می باشد.

شهرستان

نام شهر دیگر گمشده دیگری است که در مجاورت اشکونه قرار داشت. قبور گبری در آنجا فراوان است، از نامش پیداست که روزگاری شهر بوده است که بر اثر مرور زمان وبروز حوادث گوناگون به ویرانه مبدل شده وآنگاه به صورت منطقه ای جنگلی در آمده است وامروزه چراگاه اغنام واحشام می باشد.

پَوْرْچَیْ

پورچی نیز شهر گمشده ای است که در ارتفاعات غرب بامسی قرار گرفته بود. به موجب یک طغری سند (سندی است متعلق به قرن دهم هـ. ق) که مربوط به فروش زمین است نام ملا شمس الدین پورچی به عنوان یکی ازشهود معامله آمده است واین بدان معنی است که در آن عصر پورچی، شهری آباد ومعمور بوده است وبنا به روایات محلی در آنجا حوزه علمیه دایر بود[۳] اما اکنون فقط آثار کمی از آن بناها در گوشه وکنار

---

۱. تاریخ خانی، صص۲۹۵ـ۲۹۶.

۲. همان منبع، ص ۲۹۰.

۳. محتمل است که مدرسه فقیه یحیی (در صفحات گذشته همین بخش شرح آن آمده است) همین مدرسه باشد.

به چشم می خـورد ورویش درختـان جنگلی سـبب گـردید کـه پورچی بـه صـورت شـهر گمشده ای در آید.

سَیْـرْسی

سیرسی نیز شهری بوده است کـه در میانه راه رجه قـرار داشت واکنون فقط قـبور گبری در آن به چشم می خورد.

چالِه سَر

چاله سـر نیـز در مـیـانه راه رجـه قـرار داشت وامـروزه قـبـور گـبـری در آن مـشـاهـده می شود وآثار دیگری در آن بر جای نمانده است.

قبرستان فاتحه خوانی میان لات

این قـبرسـتـان در ضلع غـربی مـیـان لات ودر بین راه مـیـان لات وکـلالـم واقع است وقـبرسـتـانی قدیمی می باشد، مـحـتمل است که این قـبرسـتـان متعلق به اهالی شـهر گـمشـده کلالـم باشـد وشـایـد هـم در ازمنـه قدیـم میـان لات شـهری بوده است که این قـبـرسـتـان مـتـعلق بدانجـا باشد امـا احـتـمـال این کـه متعلق به کـلالـم باشـد قـوی تر اسـت چـه مـیـانلات دارای گـورسـتـانی در جـوار مـرقـد امامـزاده مـحـمـد باقـر است کـه در حـد فـاصـل جاده جـواهـرده و رودخانه قرار دارد.

امـا بعـضـی مـعـمّرین مـحلی بر ایـن باورنـد کـه در این مـوضـع تا پیش از وفـات آقـا پلاسید هیچ اثری از قـبور وجـود نداشت امـا موقـعی که آن سـیـد جلیل القـدر در جـوردیـه (جواهـرده) وفات یافت وجنازه اش را به مـعاف مـحله گرجیان (سـادات مـحله امـروزی) انتـقـال می دادند در چندین مـوضـع کـه قـبـرسـتـان فـاتحـه خـوانی از آن جـملـه است، برای استراحت ورفـع خسـتگی، جنازه را بر زمین نهادند وبعدها مردم مـحل به احترام پیکر پاك آن مرحوم آنجا را مزار وقبرستان قرار دادند.

آهن پُچان

یکی از شـهرهـایی است کـه امروزه به صـورت جنگل در آمـده است. آثار برجـای مـانده حکایت از آن دارد کـه روزگاری مـعـمـور بوده است که شـرح آن در صـفـحات قـبل همین بخش آمده است.

کلالم (کلیلم)

موضعی است مرتفع واقع در جنوب غربی میان لات و ضلع جنوبی رودخانه صفا رود. گرچه دو سه دستگاه خانه مسکونی در آنجا به چشم می‌خورد اما منطقه‌ای جنگلی می‌باشد و سالیان متمادی است که چراگاه اغنام و احشام بوده و بخشی از آن را شرکت چای جهان مبدل به باغ چای کرده است. به موجب مفاد یک سند خطی که در سنه ۱۲۴۷هـق تنظیم گردید مال‌الاجاره سالانه علفچر آن ششهزار دینار بوده است.

پِلَمْ دشت

مرتعی است کوهستانی واقع در ارتفاعات جنوب شرقی جواهر ده. بنا به اظهار معمرین روزگاری در آنجا قصری بود. محتمل است که قصر سردابه‌سر که در سنه ۸۸۹هـق بر اثر وقوع زلزله با خاک یکسان گردید[1] همان باشد.

لپاسر

لپاسر یکی از تفرجّگاه‌های کوهستانی مردم منطقه رامسر، گیلان شرقی و تنکابن است که در فصل گرما در آنجا چادر برپا کرده و چند روزی را به استراحت می‌پردازند. گورستانی قدیمی شامل گورهای گبری و اسلامی در آنجا به چشم می‌خورد[2].

در لَزَنْ چاک بالاتر از آسیا گاه آثاری به چشم می‌خورد.

در شیلی‌سرا واقع در آن سوی سماموس آثار بیش از پنجاه خانه مسکونی برجای مانده است.

می‌گویند: در آسیا گاه آسیاب وجود داشته است.

در باغدشت سه راه لپاسر آثار زیادی مشاهده می‌شود.

سَلَنْ دشت: در قسمت سفلای رستم سر و در فاصله‌ای نسبتاً زیاد آن واقع است و قبرستانی بسیار بزرگ (گورهای گبری) در آنجا به چشم می‌خورد و چنین به نظر می‌رسد که در آنجا شهری بزرگ وجود داشته است.

لَشْتِ کُنُس: موضعی است مسطّح و مستطیل شکل که در ارتفاعات غربی چاک دشت

---

۱. تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۴۵۴.

۲. از آستارا تا استارباد، ج ۳، ص ۴۳.

و دامنه شمالی کمربن و اِسْپِتْ پشته واقع است و گورهای گبری زیادی در آنجا هست و بیانگر آن می‌باشد که روزگاری شهری آباد بوده است.

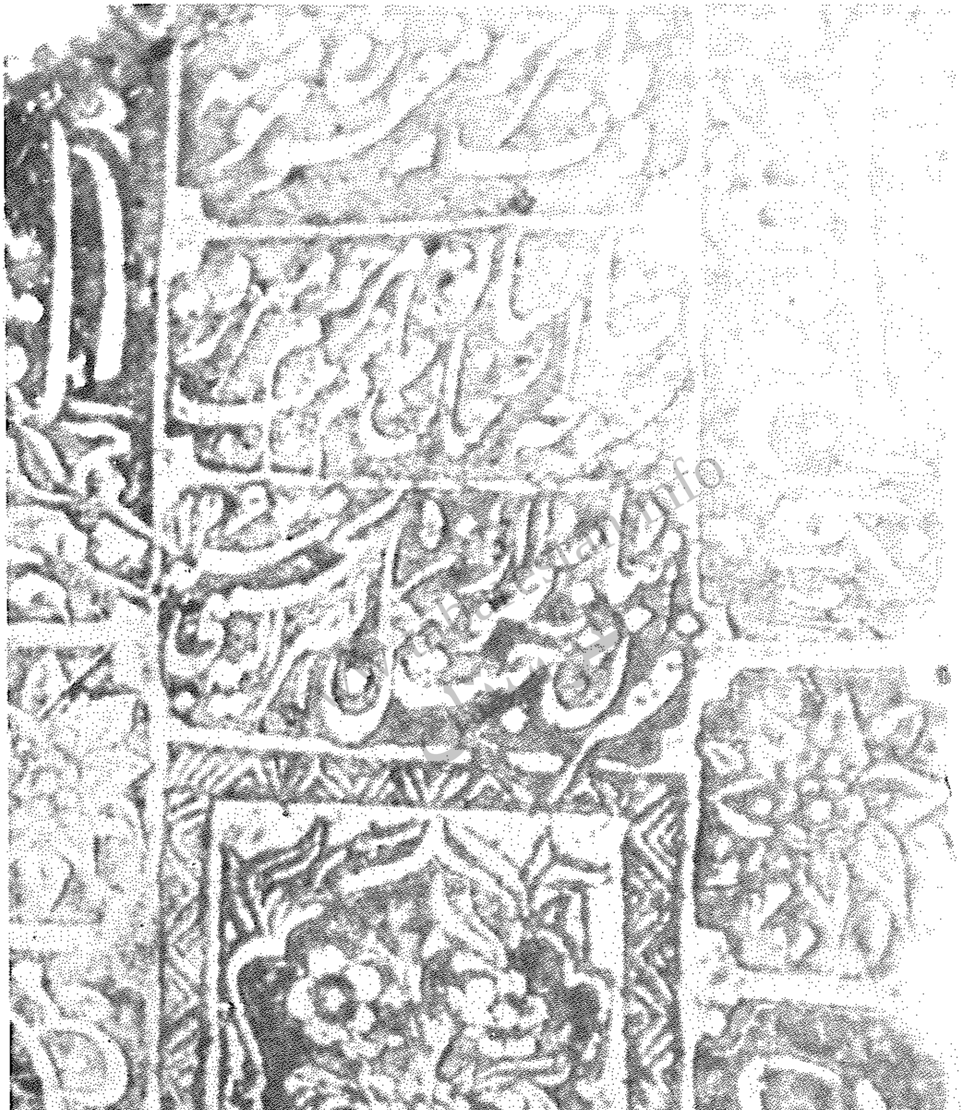
لی سَرا: موضعی است واقع در دامنه کوههای سیاه کند و سه برارکِ رَجِه جواهر ده که در آنجا گورهای گبری فراوانی مشاهده می‌شود.

مرگِ لوپو: موضعی است که در دامنه جنوبی کوه سه برارک رجه قرار گرفته و گورهای گبری زیادی در آنجا به چشم می‌خورد.

در وژک گورهای گبری زیادی است. در سیاه چال کش واقع در غرب وژک آثار زیادی به چشم می‌خورد که متأسفانه حفاران غیر مجاز اغلب آنها را به یغما بردند.

در دیگ‌سر جواهر ده به ویژه در لبه دیواره جنوبی آن که منتهی به رودخانه می‌گردد گورهای گبری فراوانی به چشم می‌خورد که متأسفانه از دستبرد حفاران غیر مجاز مصون نمانده است.

در مرزنه دشت واقع در بالای استخر کنار رامسر آثاری مشهود است.

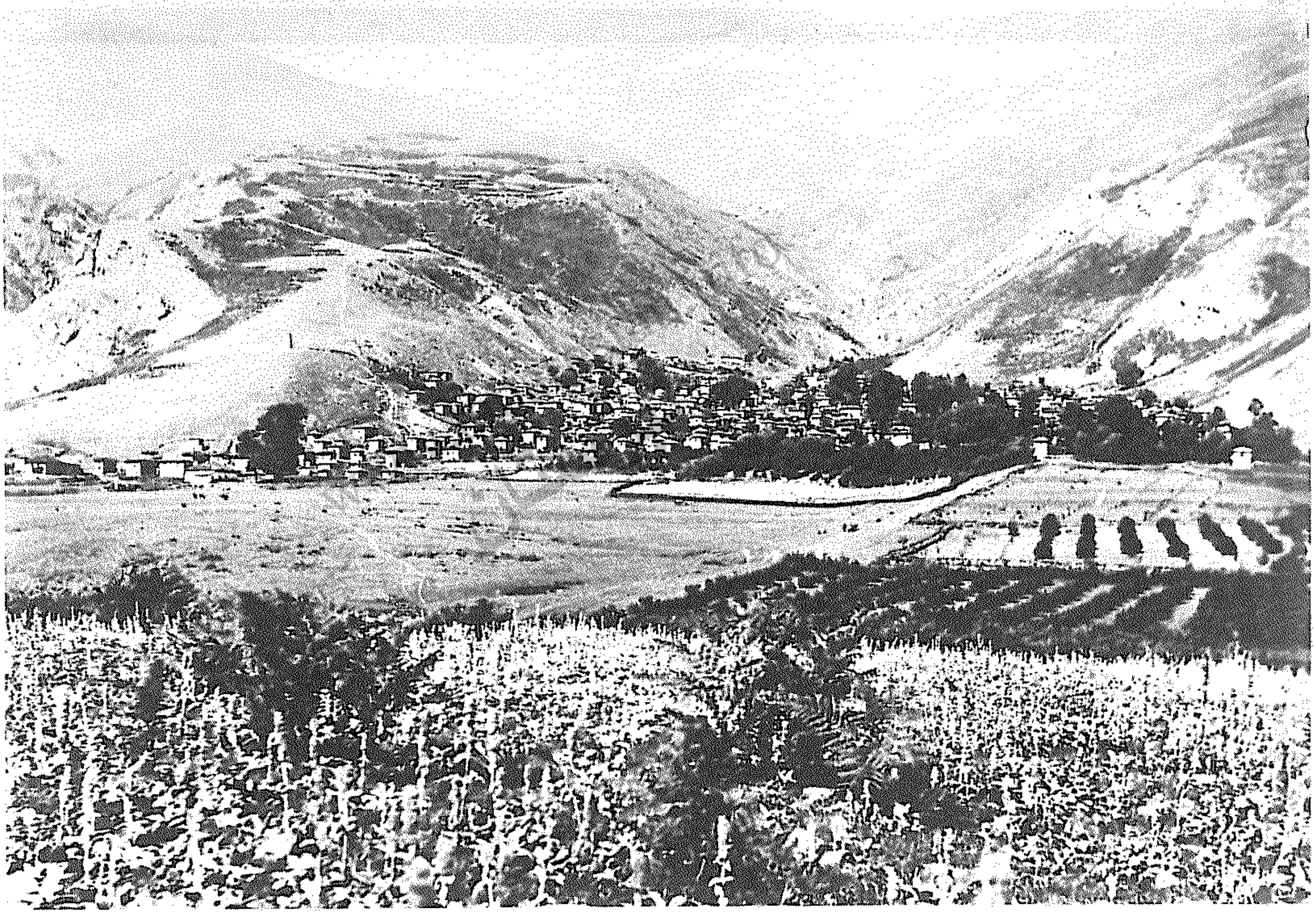


سنگ قبر ساره خاتون خانم در قبرستان مسجد آدینه جواهرده

اقتباس از «از آستارا تا استارباد»

جواهرده رامسر

منظره‌ای از جواهرده در تابستان ۱۳۴۰ شمسی



جواهرده که پیش از عصر پهلوی نامش جورده بود ودر گویش محلی به جوردی مخفف جوردیه شهرت داشت در فاصله ۲۵ کیلومتری جنوب غربی شهر رامسر واقع است ویکی از مناطق باستانی زیبا ودل انگیز کوهستانی سلسله جبال البرز به شمار می آید وقدمت آن به هزاران سال پیش می رسد .

جورده واژه ای است مرکب از جور+ده که در گویش محلی به معنای بالاده یا قریه بالا می باشد وچون آخرین ومرتفع ترین روستای کوهستانی جنوب غربی رامسر بوده وبالاتر از آنجا روستایی وجود ندارد از این رو جورده نامیده شد .

سابقه تاریخی جواهرده

وجود گورستانهای گبری در مناطق کوهستانی رامسر به ویژه جواهرده ونقاط اطراف آن که به وفور یافت می شود ، حکایت از قدمت تاریخی آن دارد . پیش از آن که اسلام وارد این سرزمین شود ، مردم پیرو آیین مزدیسنا بودند ، وجود گورهای زردشتیان که در گویش محلی آن را گبر گور (گورگبری) می نامند در نقاط مختلف جواهرده از قبیل بازرش ، وَژَکْ ، سیاه چالَکَش ، دیگ سر ، گیشی سنگ(حوالی چشمه آبعلی) ، لَشْت کنس وحد فاصل بین مسجد آدینه وپَودار سر ، گواه صادق این مدعا است . این گورها سالیان متمادی است که حفاران غیر مجاز به طمع گنج یابی بدانها چشم طمع دوخته وبه حفاّری وکند وکاو می پردازند وکم وبیش اشیاء قیمتی را که قدمت تاریخی آن ها به هزاران سال می رسد ، از دل خاک بیرون آورده وبه سودا گران آثار باستانی که اغلب ایشان یهودی اند می فروشند وبا خروج از مرز ، سر از موزه های کشورهای غربی در می آورد ، در واقع این حفاران غافلند از اینکه چه آسیب جبران ناپذیری به تاریخ کهن این

منطقه ومناطق دیگری که در آن آثار باستانی کم وبیش وجود دارند وارد می آورند.اغلب این آثار به دوران قبل از اسلام تعلق دارد.

گورهای گبری این ناحیه ظاهراً بر دو نوعند: یکی گورسردابه ای است به شکل اطاق زیر زمینی نسبتاً بزرگ با ابعاد معیّن ودیوارهای سنگی که سنگ ها به طور منظّم رویهم چیده شده وچنان از استحکام برخوردار است که گویی از عمر آن بیش از چند سال نگذشته است. نوع دیگر گور خمره ای است. در گورهای سردابه ای معمولاً لوازم زندگی وابزار کار نهاده شده است واین بر اساس اعتقادی بود که عده ای از اقوام باستانی به زنده شدن دوباره مردگان در روز رستاخیز با همان اجساد خاکی داشتند وقائل به معاد جسمانی بودند. آنان در حفظ اجساد مردگان خود نهایت کوشش را به کار می بردند وبرای آن که مردگان پس از زنده شدن در روز واپسین احتیاجات زندگی خودرا رفع نمایند، اسباب ولوازم زندگی از قبیل خوراك، پوشاك، وسایل وابزار کار را با جسد در سردابه می نهادند. حتی بعضی ها پارا فراتر نهاده، اسبان، غلامان وکنیزان شخص متوفی را کشته وبا او دفن می کردند تا در روز رستاخیز بتواند از آنها استفاده کند.[1] در ورودی این گونه قبور به طرف مشرق گشوده می شود. این نوع قبور درلی سرا، سیاه چال کش سَلْمَلْ، لشت کُنُس، بازرش وکوهستان های اطراف جواهرده زیادند.

امّا گور خمره ای چنان که از نامش پیداست به شکل خمره با دهانه ای تنگ می باشد ومتعلق به دوره قبل از زردشتیان است. خمره ای که مرده را در آن دفن می کردند دست ساز بود واز دو قسمت نیمه مساوی جدای از هم تشکیل می شد وبعد از آن که مرده را به صورت چمپاتمه زده در آن می نهادند، دو نیمه خمره را با ساروج به یکدیگر وصل می کردند. این گونه قبور در بازرش جواهرده فراوان به چشم می خورند ودر حد فاصل چشمه آبعلی ومسجد کهنه تنگدره قبوری از این نوع نیز مشاهده گردیده است.

اغلب قبور زنان در اطراف رودخانه ها قرار گرفته است وچنانچه رودخانه ای در آن ناحیه وجود نداشت، گورستان را در کنار موضعی که برکه آب بود به وجود می آوردند.

در حد فاصل اِزْدَلَم (موضعی جنگلی در بین راه رامسر وجواهرده) وسفید آبکش جواهرده، در دو طرفِ رودخانه قبور گبری زیادی به چشم می خورد.

---

۱. آیین دفن مردگان، ص ۲۷.

جواهرده مرکز ولایت تنهجان

جواهرده در عـهد سادات کیائی ملاطی مرکز ووالی نشین تنهجان بوده وتنهجان یکی از ولایات تابعه بیه پیش به شمار می آمد.[۱] در ولایت یادشده مدرسه ای بود که به مدرسه فقیه یحیی شهرت داشت.[۲] این فقیه یحیی[۳] همان است که با سیدعلی کیا به مخالفت برخاست وزمانی که سیدعلی کیا پس از تسخیر لاهیجان در آن شهر استقرار یافته بود، در آنجا حضور داشت وبرخلاف نظر علما، فقها، صلحا، دعاة شرع ومفتیان که مقدم سیدعلی کیا را گرامی داشتند واو را واجد شرایط امامت زیدیه دانسته وبا او بیعت کرده بودند نظر مخالف ابراز داشت ولاهیجان را ترک گفت وبه رشت رفت ونزد امیر محمد تجاسبی ماندگار شد[۴] ودر مخالت با سیدعلی کیا پافشاری می کرد وحتی باعث قتل سادات زندانی در رشت گردید.[۵] بعدها دو تن از سادات کیایی در این مدرسه منزوی شدند، یکی از آن دو سیدحسین کیا پسر سیدعلی بود که بعد از خلع از حکومت بیه پیش بدانجا رفت ومنزوی شد اما اقامتش چندان دوام نیافت ودستگیر وزندانی شد ودیگری سیدهادی کیا حاکم تنکابن بود که پس از تسخیر لاهیجان از سوی برادرزادگانش دستگیر وبه میل واراده خود در مدرسه یادشده منزوی گردید وحکومت تنکابن را که موروثی او بود به فرزند خود سیدیحیی کیا سپرد.[۶]

از جمله کسانی که بر تنهجان فرمانروایی داشتند صعلوك خواهرزاده نوپادشاه است که در نیمه دوم قرن هفتم هـ. ق امارت آنجا را برعهده داشت.[۷]

جغرافیای طبیعی جواهرده

جواهرده یکی از مناطق ییلاقی انگشت شماری است که باوجود فاصله اندکش از دریای خزر، در ارتفاع قابل ملاحظه ای از سطح دریا که حدوداً دو هزار متر است قرار

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۴۴۵.
۲. همان منبع.
۳. فقیه یحیی بن محمد صالحی (همان منبع، ص ۴۱).
۴. تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۴۱.
۵. فقیه یحیی بن محمد صالحی، ص ۹۱.
۶. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۱۱۷.
۷. تاریخ اولجایتو، ص ۶۰.

دارد، حدوداً نصف از فصول سال پوشیده از برف می باشد ودر فصل تابستان از هوای مطبوع برخوردار است ودر بعضی اوقات مه آلود می باشد واین بر سرسبزی وطراوت جواهرده ونقاط مجاور می افزاید. جواهرده را می توان در زیبایی وطراوت از شاهکارهای طبیعت به شمار آورد که همچون نگینی فیروزه فام، در دل کوههای البرز می درخشد. این منطقه ییلاقی از سه جهت در محاصره کوه قرار گرفته وشبیه به دره کم عمقی است با عرض کم وشیبی ملایم، که عرض آن در اوشیان سر اندك است وبه تدریج از غرب به شرق بر گستردگی آن افزوده می گردد ودر منتهی الیه دامنه شرقی تپه های «تاك سر» و«دیگ سر»، یعنی رمک محله، صیقل محله، چاك دشت وتنگدره به صورت جلگه است. تپه تاك سر به شکل مستطیل وبا ارتفاعی نسبتاً کم از غرب به شرق در ضلع جنوبی جواهرده قرار گرفته وتفرجگاه مردم منطقه به شمار می رود. تپه دیگ سر نیز در ضلع شمالی واقع است وآن هم یکی از تفرّجگاه های بسیار زیباست. کوههای نسبتاً مرتفع در آن سوی تاك سر ودیگ سر از غرب به سمت شرق کشیده شده، یعنی کوه «وَژْكْ» در سمت شمال وکوه «سه بَرارك رَجه»[1] در سمت جنوب و«کُهُبُنْ» و«سرخ تله کَش» در سمت غرب جواهرده قرار گرفته اند.



منظرهٔ زیبای جواهرده

۱. نام معادل آن در فارسی «کوه سه برادر» است.

کوه سه بَرارك رجه از ضلع جنوب شرقی گردنه «سیاه کند» تا تپه «ورگ چال سُوسَر» امتداد دارد. کوه «بَرتَل» در دامنه سرخِ تله کَش واقع است وزلزلان دشتَ از دامنه شمال شرقی سیاه کند تا تپه تاك کشیده شده است. دو رشته کوه نیز در ضلع شمالی سرخ تله کش وجود دارد که یکی از آن دو امتدادش تا تپه دیگ سر می باشد وقسمت بالایی آن «لَیْ کُلش» وپایین تر آن «طاقْ طاق تله» نام دارد اما رشته دیگر از گردنه «کیاکن» تا کمی پایین تَر از چشمه آبعلی کشیده شدهَ ونامش «وَژَكْ» می باشد.

چشمه های منطقه جواهرده

ارتفاعات اطراف جواهرده پر آب ترین مناطق کوهستانی است وچشمه هایی با آب فراوان از دامنه کوهها بیرون می ریزد ودر قسمت های پایین تر با پیوستن به یکدیگر رودخانه صفارود رامسر را که از رودخانه‌های مهم غرب مازندران است، تشکیل می دهند. چشمه هایی که در جواهرده از زمین می جوشند عبارتند از: سلیمان چشمه، بَرشی چشمه وکوه کین چشمه، که در دامنه شمالی تپه تاك در فواصلی معین واقع اند وچشمه دیگری است در ضلع شمال غربی مسجد کهنه تنگدره وچشمه آبعلی واقع در دامنه جنوبی کوه وَژَك وکنار جاده اصلی وچشمه سلمل که مورد استفاده عموم قرار می گیرد. در گذشته نه چندان دور این چشمه ها فقط آب آشامیدنی بخش کوچکی از جواهرده وسلمل را تأمین می کردند در حالیکه آب مصرفی قسمت های دیگر، از چشمه های ارتفاعات مجار تأمین می شد. افرادی خیر باهزینه خود آب این چشمه ها را با نصب گنگ ها وتنبوشه های سفالین از فاصله ای دور هدایت کرده ودر جلو منزل خود رها می کردند. اکنون جای آن دارد نام این چشمه ها وبانیان آنها در این مقال آورده شود تا نام نیک این مردان خیر اندیش ونیکوکار در خاطره ها زنده بماند.

۱ ـ چشمه شیخ الاسلام که بانی آن مرحوم سید حسین شیخ الاسلام بود ودر جلو خانه اش قرار داشت.

۲ ـ چشمه مرحوم آقا سید عبدالصمد حسینی بن سید ابوالقاسم که جلوی خانه اش قرار داشت. وی دائی پدر نگارنده وهمچون پدرش یکی از علمای برجسته بود.

۳ ـ چشمه آقا پیر سید علی. این چشمه در جلو خانه آقا سید احمد پدر مرحوم سید حسین میر مشتاق واقع بود.

۴ ـ چشمه میر عبدالباقی بن سید محمد هادی که این چشمه جلوی خانه اش قرار داشت .

۵ ـ چشمه رمک محله که بانی آن مرحوم ملا احمد کاکوئی جدّ مادری خاندان مرحوم سیف الله کاکویی واخوان بود ودر رمک محله حوالی مسجد آدینه جریان داشت .

۶ ـ چشمه جلو خانه مرحوم شیخ محمد حسین جلالی جیلانی که هنوز هم دایر است ومورد استفاده عموم می باشد وبانی آن نامعلوم است .

۷ ـ چشمه مرحوم آقا شیخ محمد حسین تنکابنی جدّ مادری نگارنده است که در جلو خانه اش جریان داشت . مرحوم تنکابنی قدر سهمی مرحوم آقا سید حبیب الله بن پیر سید علی را خریداری نمود وآب چشمه به دو سهم متساوی تقسیم گردید که یک سهم آن جلو خانه سید احمد ویک سهم دیگر جلو خانه مرحوم تنکابنی رها شده بود .

۸ ـ چشمه حسین زاده که آب آن از ارتفاعات کوه بَرْتَل تأمین می گردید ، در جلوی خانه مرحوم حاج حسین حسین زاده رها شده بود .

۹ ـ چشمه مرحوم حاج قاسم لاریجانی که در فتوك محله جواهرده مورد استفاده عموم قرار می گرفت .

۱۰ ـ چشمه مدرسه علمیه مرحوم آقا سید محمد هادی بن میر محمد رضا (پدر مرحوم میر عبدالباقی) واقع در محل فعلی درمانگاه جواهرده که آب آن از سلیمان چشمه تأمین می شد .

امروزه با تأسیس شبکه آبرسانی بهداشتی ، آب چشمه های یادشده قطع گردیده است .

چشمه هایی که در اطراف جواهرده قرار دارند عبارتند از :

۱ ـ چشمه آبعلی

پیش از آن که جاده شوسه رامسر جواهرده احداث شود اغلب مردم از وجود چنین چشمه ای بی اطلاع بودند چرا که در آن زمان در کنار رودخانه جاری بود وتنها مکاری ها وشبانان وبعضی از کوه نشینان بودند که از آن آگاهی داشتند .

آب این چشمه همچنان وارد رودخانه می شد تا آن که در سال ۵۰ـ۱۳۴۹ ش آقای مهندس زین آبادی سرپرست راه سازی جواهرده دامن همت به کمر زده وباهزینه خود آب های پراکنده را جمع آوری نمود وبه چشمه ای بهداشتی مبدل ساخت وچون این

مهندس بزرگوار که اکنون مقیم آمریکاست از اردا‌تمندان وشیفتگان مولای متقیان وسرور آزادگان حضرت امیر المؤمنین علی ﷺ بود، آن را چشمه آبعلی نامید ویک قطعه کاشی منقش ومزین به تمثال مبارك آن حضرت را روی جدار بتونی چشمه نصب کرد واز آن تاریخ به چشمه آبعلی شهرت یافته ومورد استفاده عموم قرار می گیرد، این عمل آقای مهندس به یاد ماندنی است. خدای مردگانش را بیامرزاد.

آب این چشمه مدرّ ودر دفع سنگ کلیه مؤثر است.

۲ - چشمه شیخان آبْ وِرْ

این چشمه سر راه جواهرده به جواهردشت در آن سوی کوه طاقْ طاقِ تله در کمره کوه ومشرف به کوه وَرْك ومسجد کهنه تنگدره قرار گرفته است. آب این چشمه سرد وخوشگوار می باشد ومورد استفاده عموم قرار می گیرد وآبشخور اغنام واحشام نیز می باشد. موضعی است خوش وخرّم وچشم اندازِ زیبایی دارد، در تابستانها تفرّجگاه مردم جواهرده ومسافرانی می باشد که از دور ونزدیک بدانجا می آیند. قارچ هایی که در اطراف آن می روید لذیذ است وقسمت پایین چشمه تا دره، بوته‌های توت وحشی[1] فراوان به چشم می خورد. اخیراً بخش اعظم این آب از طریق لوله کشی به جواهرده هدایت شده ومورد استفاده بخشی از محلات قرار می گیرد.

۳ - چشمه کَمَرْبُن

کمربن موضعی است مرتفع که در کمره کوه سه برارك رجه وبالاتر از «شُرَك» قرار دارد وچشمه ای در آن می جوشد که آب آن سبک، سرد وخوشگوار است.

کمربن ونقاط مجاور آن سر سبز ودارای مناظری بدیع ودل انگیز است وبه همین سبب تابستانها تفرجگاه جوانان وکسانی است که توان رفتن به آنجا را دارند. سابقاً بعضی از افراد باذوق در فصل گرما در آنجا چادر برپا می کردند وچند روزی را در آن به سر می بردند، اما امروزه بعضی ها به قصد تفرج یک روزه می روند وفقط ناهار را در آنجا صرف می کنند. کمربن مانند دیگر مراتع، علفچر اغنام واحشام است.

مسافت جواهرده تا آنجا را می توان پیاده طی دوساعت پیمود. مارهای آن حوالی گزنده وخطرناك است وگاهی آدمی را دنبال می کنند. نگارنده در عنفوان جوانی خود

---

۱. در گویش محلی آن را «سُرْدانه» می نامند وطعم توت فرنگی دارد وکمی بزرگ تر از دانه گندم است.

شاهد بودم که ماری مرا دنبال کرد وبا زحمت بسیار توانستم خودرا نجات دهم.

ظاهراً مواد قلیایی چشمه کمربن زیاد است، تاحدی که دست انسان اگر چرب باشد وبا آن آب شسته شود اثری از چربی باقی نمی ماند.

در شُرَك که شبیه به غار است، یخچال طبیعی وجود دارد وسالهای خیلی دور، تابستانها از آنجا برف ویخ آورده می شد. حدوداً در سنه ۱۳۳۰ش باجمعی از دوستان بدانجا رفتیم وبا روشن کردن مشعل وارد آنجا شدیم ومقداری برف ویخ از آن بیرون آوردیم. در این موضع تخته سنگ های کوچک وبزرگ فراوان به چشم می خورد. از آن تخته سنگها برای سنگ قبور استفاده می شود ونمونه های زیادی از آن در گورستانهای جواهرده موجود است.

۴ ـ چشمه های بَرْتَلْ

بَرْتَلْ به معنای بالا وروی تل است و«تل» پشته وتپه را گویند وموضعی است واقع در ارتفاعات غرب جواهرده، در دامنه کوه کُهْبُن یاسرخ تَله کَشْ که از جواهرده تا آنجا را می توان پیاده یک ساعته پیمود.

برتل گرچه از دور به صورت تپه به نظر می رسد اما جایگاهی است نسبتاً پهن که روزگاری زیر کشت گندم وجو قرار داشت.

در برتل چندین چشمه پر از آب از زمین می جوشد ورودخانه سفید آبکش را تشکیل می دهد که این رودخانه در دوران گذشته چندین آسیاب آبی را به گردش در می آورد[1] وامروزه فقط آسیاب آقای محمد حلاجیان در فاصله حدوداً دویست متری آبشار سفید آبکش دایر است.

چشمه ای کم آب در کُهْبُن هست که آبشخور اغنام واحشام آن حدود می باشد. مارهای افعی زیادی در کهبن وبرتل وارتفاعات زلزلان دشت وجود دارد که اغلب آنها سمی وخطرناك هستند اما مارهای برتل کمتر نیش می زنند، ظاهراً علت آن وفور آب

---

۱. نخستین آسیاب متعلّق به کریمی بود که زیر آبشار سفید آبکش قرار داشت وآسیابهای دیگر از سمت غرب به شرق عبارت بودند از آسیاب محمد قلی، آسیاب نوروزی، آسیاب مشهدی محمد مسگران کریمی، آسیاب قربان حلاجی ثانی، آسیاب محمدتقی، آسیاب اللهقلی (واقع در ضلع شمالی فیلکدم محل تقاطع جاده فرعی ورودخانه) وآسیاب پایین مازو.

می باشد، در حالیکه مارهای کهبن وارتفاعات زلزلان دشت به خاطر قلت آب خطرناك ترند واحشام بیشتری را نیش می زنند. اگر باران ببارد ویا شبنم بیفتد صبح روز بعد مارها روی علف ها وبوته های گَوَنْ چنبرزده، خود را در معرض تابش آفتاب قرار می دهند. نگارنده در ایام جوانی در یک صبح آفتابی در حالی که زمین نمناك بوده ودانه های درشت شبنم روی علف ها وبوته ها می غلطید، شاهد چنبر زدن دهها مار بود که بدون حرکت وبی توجه به حرکت وصدای پای عابران، به حالت چنبره آرمیده بودند.



آسیاب آبی واقع در جواهرده

برتل یکی از تفرجگاههای معروف مردم جواهرده است وهرساله هزاران نفر بدانجا می روند وساعاتی از روز را در آنجا سپری می کنند. طراوت وسرسبزی ووجود چشمه سارها ونزدیکی راه، آنجارا مبدل به موضعی خوش وخرم کرده است وکمتر کسی است که بدانجا گام نهد وشیفته آن نگردد.

قهوه خانه های بین راه رامسر وجواهرده

همان طوری که قبلاً آمد، پیش از آن که جاده شوسه میان رامسر وجواهرده

احداث شود، یکی از دو راه ارتباطی، راه مالرو بود وبه راه رودخانه شهرت داشت زیرا که این راه در امتداد ومجاورت رودخانه صفارود قرار گرفته بود، این راه نه تنها راه ارتباطی جواهرده بود بلکه تا قزوین امتداد داشت وکالاهای تجارتی در غیر فصل زمستان از این طریق میان تنکابن وقزوین مبادله می شد. نخستین قهوه خانه بین راهی در کنار چشمه آب معدنی نیدشت قرار گرفته بود. دومین قهوه خانه در ولگام لم که فاصله اش تا قهوه خانه نیدشت بیش از دو سه کیلومتر نبود قرار داشت وبانویی به نام خانم شیشه، مادر مرحوم تقی پروانه آن را دایر کرده بود. سومین قهوه خانه در دُرمُد به دست پسران مرحوم کربلائی صادق باقر سلیمی اداره می شد وقهوه خانه چهارم در پایین مازو زیر نظر آقای سهراب چوپان کریمی دایر بود. در عهد قدیم چون مردم نزدیک به ۸ ماه از سال را در جواهرده به سر می بردند این قهوه خانه ها باز بود گرچه این راه از رونق خاصی برخوردار بود اما در فصل بارندگی که منجر به طغیان رودخانه صفارود ویا رودخانه های فرعی می شد عبور ومرور قطع می گردید ومردم ناگزیر می شدند از راه رجه که راه دیگر ارتباطی مالرو میان جواهرده ورامسر وجواهرده وجنگ سرا، میانده واوشیان بود، آمد وشد کنند. در این راه که از ارتفاعات کوه وجنگل می گذشت کمتر رودخانه وجود داشت. گرچه دورتر از راه رودخانه بود اما راه مطمئنی بود. فقط یک قهوه خانه در بارگاه وجود داشت. سبب آن که این راه را رجه می نامیدند این بود که رجه در گویش محلی کمره وجداره شیب دار کوه را گویند وچون بخش اعظم راه یاد شده از این طریق می گذشت به راه رجه شهرت یافت.

راههای ارتباطی میان جواهرده وقزوین

جواهرده که روزگاری مرکز داد وستد بود وبازار آن اهمیت خاصی داشت اغلب بازرگانان منطقه با قزوین داد وستد می کردند وکالاهایی نظیر چرم، اقمشه، کشمش، قند وشکر، صابون، خواروبار، وانواع ظروف ودیگر امتعه مصرفی از آنجا وارد می شد ودر مقابل، روغن حیوانی، سالامبور، پشم گوسفندی، چرم خام، موی بز، گل گاوزبان، ثعلب وغیره بدانجا صادر می گشت.

مکاری ها همواره به حمل کالا به وسیله چهارپا مشغول بودند که اغلب آنان از اهالی رودبار الموت بوده وبه امانت داری شهرت داشتند. ضمناً مسافرت به قزوین، تهران، عتبات عالیات ومکه معظمه از این طریق انجام می گرفت. میان جواهرده

وقزوین دو راه ارتباطی وجود داشت، راه اول از طریق زلزلان دشت، سیاه کند، اژدها سنگ، باغ دشت، یال بکتْ، لپّاسر، تُمُل (دهکده ای در بالای اشکور رامسر) و ازْگرِین (روستایی در رودبار الموت) که تا قزوین امتداد داشت. مسافران این مسافت را سه روزه می پیمودند. شب اول در تُمُل وشب دوم در ازگرین باراندازی واستراحت انجام می گرفت وورود به قزوین عصر روز سوم بود. راه دوم تا لپاسر یکی بود واز آنجا مسافران به پیش چاك (مرتع معروف زرود) می رفتند وپس از یک شب توقف به طرف یارود حرکت می کردند وشب را در آنجا بار اندازی واستراحت می نمودند ودر سومین شب وارد قزوین می شدند. راه دیگری نیز وجود داشت که تا تمل از راه های یاد شده جدا بود، اما از آنجا تا قزوین با راه اوّل یکی می شد این راه، جواهرده را از طریق گرسباسر (گرسمه سر امروزی که روستایی کوهستانی است) وپَلْهَمْ جان به تمل مرتبط می ساخت. راههای یاد شده در ماههای آخر پاییز وزمستان بر اثر ریزش برف سنگین بند می آمد اما در بقیه فصول سال باز بود ورفت وآمد در آن جریان داشت.

جاده ماشین رو

احداث جاده جواهرده در اواخر بهار سال ۱۳۵۰ ش پایان یافت ومورد بهره برداری قرار گرفت. این جاده پیش از شروع جنگ جهانی دوم به دست مهندسان آلمانی تا آب معدنی نیدشت ساخته شد اما با آغاز جنگ ورفتن مهندسان یاد شده از ایران به حال خود رها گردید وبعدها مبدل به راه مالرو گردید وهمچنان فراموش شده به حساب می آمد.

آلمان ها که به صداقت در کار شهرت دارند، دیواره ها، سیل بندها وپل ها را چنان محکم وبادوام ساخته بودند که با وجود آن همه بی توجهی در سال های پس از جنگ، استحکام اولیه خودرا از دست نداده وهنوز هم پابرجا واستوارند وبا آنکه به صورت راه مالرو در آمده ودر معرض انواع حوادث وسیلاب های ناشی از بارندگی شدید وطغیان رودخانه ها قرار گرفته بود، به استحکام آن ها آسیبی نرسید. به هر حال این راه اتومبیل رو تا جواهرده امتداد یافت.

زلزلان دشت

زلزلان دشت که در قدیم زلزله داشت نامیده می شد، موضعی است واقع در جنوب شرقی برتل که رشته باریک آب چشمه ای آن دو را از یکدیگر جدا می سازد، آنجا

مرکز دامداری سنتی آقای حاج سید محمد جواد میررضائی است وبخشی از آن محصور می باشد وبعضی سالها زیر کشت گندم وجو می رود. آثار برجای مانده در زرین سرای زلزلان دشت حکایت از وجود دفینه های باستانی دارد که ظاهراً بکر ودست نخورده است، اما بیم آن می رود دیر یازود مورد تجاوز حفاران غیر مجاز قرار گیرد.

ارتفاعات اطراف جواهرده از مراتع سرسبز وغنی به شمار می رود ودر بهار وتابستان ونیمی از فصل پاییز مورد استفاده هزاران رأس گاو وگوسفند ودیگر حیوانات اهلی قرار می گیرد وهریک از دامداران سنتی در محدوده ای معین به گله داری مشغولند. فراورده های لبنی این گونه مراتع خوشبو ومعطّر است.

محلات جواهرده

جواهرده از دیر باز از چندین محله تشکیل شده است که عبارتند از:

۱ ـ اوشیان سر واقع در منتهی الیه غرب جواهرده (قسمت پایین مسجد دارالوداع).

۲ ـ سید محله (سادات محله امروزی) که در ضلع جنوبی مسجد آقا سید سعید قرار دارد.

۳ ـ بَرشی محله (چشمه معروف برشی در وسط آن محل واقع است).

۴ ـ آموسی خیل که در حد فاصل میان اوشیان سر ومدرسه علمیه قرار گرفته است.

۵ ـ جولا خیل که بزرگترین محله جواهرده می باشد.[1]

۶ ـ کربلا بُنه که نام قدیمش سراب بوده است.

۷ ـ صیقل مَحله.

۸ ـ چاك دشت.

---

۱. جولاها طایفه ای مهاجرند که در حوالی شاهمراد محله جنّت رودبار رامسر می زیستند وبنا به اظهار آقای حاج سهراب خلعتبری لیماکی که مادربزرگش از آن طایفه است، از قدیم الأیام به جواهرده مهاجرت کردند. امروزه اغلب جولاها در جنگ سرا، دیسر، پتک، مازولنگه، سفید تمشک وتعداد کمی نیز در روستاهای دیگر رامسر سکونت گزیده وبه کشاورزی ودامداری اشتغال دارند، اما جوانان شان به شهر روی آوردند وحرفه بنایی، گچکاری، مکانیکی و... را پیشه خود ساختند.

۹ ـ رمک محله
۱۰ ـ فتوك محله
۱۱ ـ تنگدره
۱۲ ـ کهنه تنگدره

وجه تسمیه محلات یاد شده این بود که سکنه هریک از محلات سخت سر (رامسر امروزی) که ییلاق شان جواهرده بوده، اغلب سعی شان بر این بود که در ییلاق نیز دارای محله ای باشند، ازاین رو نام محله خود در سخت سر را بر آن بخش از جواهرده که سکونت داشتند نهادند. چنان که اهالی سادات محله سخت سر در سید محله، مردم طالش محله فتوك درفتوك محله، رمکی ها در رمک محله، مردم تنگدره در تنگدره جواهرده و. . سکونت داشتند.

حمام های جواهرده

جواهرده حدوداً صد وپنجاه سال قبل دارای حمام بود که آن را مرحوم عبدالباقی بن سید محمد هادی یکی از مجتهدان صاحب نام آن عصر با مساعدت وکمک مالی صدر اعظم میرزا آقا خان نوری بنا نهاد.[1] این حمام در حد فاصل بازار وجاده ساخته شد وتا سال ۱۳۵۷ش دایر بود وآب آن از چشمه های ارتفاعات غربی جواهرده به وسیله تنبوشه ها ولوله های سفالین تأمین می شد ودارای خزینه های آب گرم وسرد بود. این حمام از سپیده صبح تا اوایل شب مورد استفاده عموم قرار می گرفت. در بهار سنه ۱۳۵۸ش تخریب شد وبا مساعدت مالی وخود یاری مردم حمامی بهداشتی در همان موضع بنا گردید.

حمام دیگری هم در رمک محله جواهرده به همت مرحوم سید حسین بنی هاشمی در ۵۰ سال قبل بنا گردید. این حمام از دو بخش مردانه وزنانه تشکیل شده واز سپیده صبح تا شامگاه برای استفاده عموم باز بود ودر هر قسمت خزینه آب سرد وگرم قرار داشت اما متأسفانه در سالهای اخیر تعطیل شد وسرانجام ویران گردید.

میدان جواهرده

میدانی است نسبتاً بزرگ که در وسط محل قرار گرفته وبازار وایستگاه وسایط

---

۱. نضرة الناظرین، باب دوم.

نقلیه در جنوب، مسجد سکینه آباجی ودرمانگاه در مغرب، گورستان متروکه ومسجد واجب الاحترام در شمال وشمال غربی ودفتر شورای ده ومخابرات در مشرق آن واقع اند. قدمت این میدان به قرنها قبل می رسد (وجود درختان کهنسال ون مؤید آن است) وجایگاهی منحصر به فرد برای تفریح مردم به شمار می آید وپیر وجوان وکودك ساعاتی از روز را در آنجا سپری کرده وخستگی را از تن خود بیرون می نمایند. کودکان سرگرم بازی کودکانه می شوند ونوجوانان وجوانان به بازی والیبال می پردازند وبزرگترها گاهی قدم می زنند وگاهی نیز در گوشه وکنار میدان دورهم می نشینند واز هر دری سخن می گویند.

درختان قطور وسر به فلک کشیده ون که شمار آن ها به هفت اصله می رسد در اطراف میدان خود نمایی نموده وقرنهاست که نظاره گر آن همه آمد ورفت ها وصحبت های پیر وجوان می باشند. ریشه های پیچ در پیچ بیرون زده از زمین، سایه های بلند این درختان که حکایت از عمر درازشان دارد ونیز تخته سنگ های پهن وبزرگ بهترین ومناسب ترین نشمینگاه کسانی است که از تابش نور خورشید می گریزند وبدانجا پناه می آورند. دریغا که این درختان بی شناسنامه که روزگاری شمار آنها بیشتر بود بر اثر بی توجهی مسؤولان مسئولیت ناپذیر آفتاب عمرشان بر لب بام آمده ودر حال نابودی هستند. این گوهرهای نایاب چنان به حال خود رها شده اند که حتی شاخه های سالم آنها قطع گردید تا از تخته های آن برای قالب بتون استفاده شود. گرچه بعضی افراد خیر اندیش[1] چندین اصله درخت در اطراف میدان کاشتند واین درختان باقامتی افراشته خودنمایی می کنند اما قرنها باید بگذرد تا کهنسال شوند.

ذکر این نکته ضروری است که ارزشمندی وزیبایی میدان به وجود درختان یاد شده بستگی دارد واگر در حفظ وحراست آنها توجه کافی مبذول نشود، دیر یا زود از میان رفته ومیدان به صورت پیکری بی جان در خواهد آمد ودیگر انگیزه ای برای تفریح واستراحت در آن باقی نخواهد ماند یکی از کارهای بی هدفی که از سوی بعضی اعضای شورای ده به عمل آمد جدول بندی میدان است که به صورت قطعات کوچک در آمد وگوئی می خواستند چندین واحد مسکونی در آن بنا کنند وجالب توجه آن که دور آنها

---

۱. درختان در ضلع شرقی میدان پایین تر از مخابرات را مرحوم جواد بهره مند کاشت وبقیه درختان تازه سال زیر نظر بعضی اعضای شورای ده غرس شد.

سیم خاردار کشیده بودند واین عمل چنان چهره میدان را زشت نمود که فرماندار وقت ناچار شد مداخله کند وسیم هارا برچیند. البته نباید منکر شد که کار مفیدی از سوی شورای اسبق ده که افرادی باکفایت بودند صورت پذیرفت ودور میدان دیوار کشی گردید واز تجاوز همسایگان محفوظ ماند و با این عمل فضای سبز آنجا که بر اثر تردد احشام ووسایط نقلیه دچار آلودگی شده بود از نابودی نجات یافت.

اتاق جواهر ده

در جواهر ده نیز همچون آخوند محله اتاق وجود داشت که آنهم متعلق به شیخ الاسلام وقت بود واعمالی نظیر آنچه که در آخوند محله انجام می گرفت در اینجا نیز به وقوع می پیوست. آثار این اتاق نیز به کلی از میان رفت. تاچند سال قبل آثار جزئی به صورت توده ای از سنگ وگل وجود داشت اما بعدها به دستور شورای ده تسطیح گردید. محل دقیق بنا در قسمت شمالی میدان جواهر ده حد فاصل میان گورستان متروکه مسجد واجب الاحترام ومیدان بود وماند اتاق آخوند محله متشکل از چند اتاق ویک سالن پذیرایی بود وزندانی زیر زمینی نیز در آنجا وجود داشت.

درختان ون

هفت اصله درخت قطور ون که بر میدان سایه افکنده اند دارای مشخصات زیر می باشند:

	محیط	قطر
۱ـ درخت ون واقع در جنوب میدان	۴/۱۷متر	۱/۳۳متر
۲ـ درخت ون واقع در جنوب میدان	۷/۱۹متر	۲/۲۹متر
۳ـ درخت ون واقع در جنوب میدان	۳/۴۰متر	۱/۰۸متر
۴ـ درخت ون واقع در ضلع شرقی میدان	۵ متر	۱/۵۹متر
۵ـ درخت ون واقع در ضلع غربی میدان	۴/۴۶متر	۱/۴۲متر
۶ـ درخت ون واقع در ضلع غربی میدان	۵متر	۱/۵۹متر
۷ـ درخت ون واقع در ضلع غربی میدان	۳/۴۰متر	۱/۰۸متر

سراب جورده

سراب بر وزن خراب نام محله ای بود که در ازمنه قدیم در فاصله حدوداً دویست

متری جنوب مسجد آدینه جواهرده قرار داشت. سراب واژه ای است مرکب است از سر+آب ودر گویش محلی موضعی را گویند که آب چشمه یا رودخانه از آنجا جریان می یابد وتقریباً مترادف سرچشمه است. براساس روایات محلی واظهارات معمرین، سراب محله ای آباد بود.

نگارنده طی صحبت هائی که در چهل سال پیش با یکی از پیر مردان مطلع[۱] در مورد محل دقیق سراب داشت معلوم شد که در کناره شرقی رودخانه صیقل محله که در آن زمان جویباری بیش نبود قرار داشت اما بر اثر مرور زمان وجاری شدن سیلابها از ارتفاعات ناف کَش مبدّل به رودخانه گردیده وبا فرسایش خاك بر وسعت وعمق رودخانه افزوده گشت تا آنجا که با فروریختن دیوارهای دوطرف رودخانه، محله سراب از میان رفت ونام آن نیز از خاطره ها محو گردید. اما مردانی بزرگ ودانشمند چون مولی محمد بن عبدالفتاح سرابی جوردهی وفرزندش مولی محمد صادق که از این محل برخاستند نامش را در تاریخ زنده نگاه داشتند.

محمد بن عبدالفتاح سرابی

مرحوم میرزا محمد مجتهد تنکابنی در باره این دانشمند گرانقدر می نویسد: «محمد بن عبدالفتاح تنکابنی از اهل بلد مؤلف کتاب است واز اهل قریه ای است مسماة به سراب که در سابق اوقات آباداني بود واکنون خراب ودر جوار جورده ییلاق تنکابن واقع است».[۲]

مولی محمد بن عبدالفتاح سرابی از نویسندگان بنام قرن دوازدهم هجری ومعاصر آقا جمال خونساری است که در سال ۱۱۲۴هـ.ق در اصفهان درگذشت.[۳] نام او در حاشیه کتاب قوانین الاصول ودر کتب علمیه وکتب اجازات آمده واز محققان بنام بوده است. وی علاوه بر آن که از شاگردان محقق سبزواری بود از وی اجازه روایت نیز داشت.[۴]

این عالم فرزانه دارای تألیفات زیادی است که مهمترین آنها عبارتند از:

---

۱. مرحوم کربلایی رفیع نارنج صالحی که عمرش بیش از هشتاد سال بود.

۲. قصص العلماء، ص ۳۸۷.

۳. تاریخ نهضتهای ادبی ایرانیان، بخش اول، ج چهارم، ص ۴۶۹.

۴. قصص العلماء، ص ۴۶۹.

۱ ـ اثبات صانع القديم بالبرهان القاطع القويم

۲ ـ حاشيه آيات الاحكام اردبيلى

۳ـ حاشيه روضه شهيد ثانى

۴ ـ حاشيه مدارك الاحكام

۵ ـ حاشيه ذخيره محقق سبزوارى

۶ ـ حاشيه معالم الاصول

۷ ـ حجيّة الاجماع وخير الواحد

۸ ـ حجيّة الاخبار

۹ ـ سفينة النجاة

۱۰ ـ ضياء القلوب[۱]

۱۱ ـ تفسير سراب كه از تفاسير قرآن در سده دوازدهم هجرى است، حاشيه بر زبدة البيان اردبيلى است. علاوه بر اين تفسير، تفسير سورة الفيل ودو تفسير ديگر از سوره قدر به زبان فارسى وتفسير سوره نصر را به او نسبت داده اند.[۲]

۱۲ ـ رساله اى در امامت

۱۳ ـ رساله اى در احكام ومسائل اجماع

۱۴ ـ حاشيه بر قوانين الاصول ميرزاى قمى[۳]

محمد صادق بن محمد بن عبدالفتاح سرابى

وى ساكن اصفهان بوده واز علامه مجلسى اجازه روايت دارد وحواشى بر شرح لمعه نوشته است.[۴]

بازار جواهرده

روزگارى بازار جواهرده از اهميت ويژه اى برخوردار بود، اما امروزه رونق گذشته خودرا از دست داده است. همانطوريكه قبلاً ذكر شد حدوداً تانيم قرن قبل

۱. تاريخ نهضتهاى ادبى ايرانيان، ص ۴۶۹.

۲. همان منبع. ص ۶۲۰.

۳. همان منبع.

۴. قصص العلماء، ص ۳۸۷.

بیشترین داد وستد تجار این منطقه با قزوین انجام می گرفت وکالاهایی چون روغن سالامبو، موی بز، گل گاوزبان وبعضی گیاهان خشک شده کوهی به قزوین صادر می شد وکالاهائی نظیر انواع اقمشه، خواربار، چرم، بلور، مغز گردو، کشمش وغیره از آنجا وارد می گردید.

در این بازار کارگاه هایی چون نمد مالی، کلاه مالی، کلاهدوزی (کلاه پوستی مخصوص گالش ها وشبانان)، آهنگری، مسگری ورنگرزی دایر بوده واستادان ماهر در آن سرگرم کار بودند ودسترنج خودرا در معرض فروش می نهادند. بازار جواهرده حدوداً صد وپنجاه باب دکان داشت وکالاهای متداول آن عصر نظیر خوارو بار، انواع اقمشه، بلور وچینی، روغن، پنیر ودیگر فراورده های لبنی به فروش می رسید. این دکانها به جز فصل زمستان در بقیه فصول سال دایر بوده ودر آن داد وستد جریان داشت.

امروزه بازار اصلی نیمه متروك بوده وغالب آنها ویران گردیده است وتعداد کمی از آنها در فصل تابستان باز است اما بازار پایین تقریباً یاد آور دوران گذشته است وحدوداً سه ماه تابستان به نحو چشمگیری رونق دارد.

هم اکنون جواهرده دارای شش باب قهوه خانه ورستوران، ۶ باب نانوایی (یک باب آن نانوایی بربری وبقیه لواشی است) ۷ باب قصابی که روزانه چندین رأس گاو وگوسفند در آن ذبح می شود وچندین باب میوه فروشی است.

قماش فروشی در بازار جواهرده منسوخ شده است اما سالها پیش یکی از شغل های پر در آمد بود، به ویژه فروش رخت عروسی که رونق خاصی داشت. در آن عهد پیش از انجام مراسم عروسی رسم بر این بود که خانواده داماد برای عروس وخانواده وبستگانش، داماد وخانواده ونزدیکانش لباس نو تهیه کند. برای قماش فروشها فروش قماش به گالشها، سود بیشتری داشت، اغلب اینها که از ماه شهریور به بعد مراسم عروسی بر پا می کردند، چون قدرت خرید نقدی نداشتند با نرخی گران تر نسیه می خریدند، از این رو کمتر می توانستند از زیر بار قرض قماش فروشان خلاص شوند.

گیشی سنگ

در مجاورت چشمه آبعلی جواهرده سنگی بزرگ ونسبتاً پهن هست که آن را گیشی سنگ می نامند. این سنگ در فاصله چندمتری غرب چشمه واقع است وجاده

فرعی کهنه تنگدره از کنار آن می گذرد. «گیشی» واژه ای گیلکی رامسری است وبه نو عروس اطلاق می شود.

سابقاً در مراسم عروسی چنین متداول بود که عروس را پیش از غروب آفتاب به خانه داماد می بردند ومعمولاً این مسافت پیاده پیموده می شد ، مگر آن که عروس از اهالی روستای دیگر بوده ویا آن که خانه اش در فاصله ای نسبتاً دور باشد، در این صورت سواره به منزل داماد می رفت.

معمولاً جمعی از بستگان ودوستان طرفین که بیشترشان زن بودند، عروس را در رفتن به خانه داماد همراهی می کردند. در میانه راه عروس را در مکانی از بیش تعیین شده فرود می آورند ودقایقی در آنجا درنگ می کردند تا داماد که برای استقبال از عروس از خانه حرکت کرده بود خودرا بدانجا برساند تامراسم نارزنی انجام گیرد.

نارزنی وسیله داماد صورت می گرفت وداماد مشتی سکه معمولی، برگ سبز ومقداری نقل ودوسه تکه قند از فاصله ای نزدیک بر سر عروس می ریخت وآنگاه به اتّفاق به سمت خانه داماد حرکت می کردند.

گیشی سنگ را نمی توان بی ارتباط با این امر دانست ظاهراً نارزنی در این مکان صورت می گرفت وعروس به انتظار رسیدن داماد که احتمالاً از مردم آبادی های دیگر بوده است روی سنگ یاد شده می نشست وبا ورود داماد نارزنی انجام می شد.

وجود گیشی سنگ منحصر به این منطقه نبود ونظیر آن در نقاط دیگر وجود داشت چنان که سید ظهیر الدین بدان اشاره کرده ودر شرح نبرد میان امیر سید محمد کیا حاکم رانکوه وسید حسین کیا سلطان بیه پیش موقعی که بعضی از سران لشکرامیر سید محمد به لاهیجان نزدیک می شوند می نویسد: «... یکی به هنگام طلوع صبح صادق به گوراب دزدبن ودیگری به قریه دویشل [دیوشل] ودیگری به کنار سطل اکته به مقامی که کیش سنگ [کیشه سنگ = گیشی سنگ] می خوانند از پشته اهتکوه [عطاکوه] به زیر می آیند وبر خصم تیرباران کنند». [1]

---

۱. تاریخ گیلان ودیلمستان، ص ۱۶۷.

وقایع وسوانح جواهر ده

غارت جواهرده به دست عسکرخان «اوایل قرن سیزدهم»

کریمخان زند در طول حکومت نوزده ساله خود با دو مدعی تاج وتخت یعنی محمد حسن خان قاجار وآزادخان افغان در ستیز بود وسرانجام بر آن دو پیروزشد. بعد از درگذشت او بود که کشور دچار هرج ومرج گردید واین، ناشی از بی احتیاطی وی بود که مسأله جانشینی را جدی نگرفت وبی آن که کسی راجانشین خود کند اطاعت از حکومت فرزندانش را به مردم واگذار کرد. این مسأله باعث شد که اعقاب او نتوانند آرامش را به کشور بازگردانند ودر نتیجه یکی پس از دیگری به وضع دردناکی کشته شدند ونفاق وچند دستگی چنان ریشه دوانده بود که به سقوط خاندان زند انجامید. هر گردنکشی در گوشه ای از مملکت که عده‌ای را در اطراف خود می دید سر به شورش می نهاد.[1] هدایت الله خان فومنی وبرادرش عسکر خان نیز از آن جمله بوده اند. هدایت الله خان فرزند کوچک آقا جمال ونواده امیر دیباج فومنی است که بعد از محمد حسن خان قاجار به کریمخان زند پیوست وخواهر خودرا به زوجیت ابوالفتح خان پسر کریمخان درآورد.[2] همین هدایت الله خان تنکابن را از رستم خان عمار لو که مدت شش سال بر آن فرمانروایی داشت گرفت وبا کسب موافقت کریم خان زند آن را به گیلان ملحق ساخت[3] اما سرانجام مغضوب درگاه محمد خان قاجار واقع شد وجانش را از دست داد.[4]

---

۱. لطفعلی خان زند وآقا محمد خان قاجار، صص۱۲ ـ ۱۳.

۲. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۲۳۴.

۳. سفرنامه مازندران واستراباد، ص ۲۳۲.

۴. هدایت الله خان در سنه ۱۲۰۰ هـ.ق کرسی ایالت گیلان را از چفل گیلان به رشت منتقل ساخت وچند بار میان او وآقا محمد خان نزاع درگرفت که هربار با وساطت ریش سفیدانی نظیر میرزا صادق منجم باشی ومیرزا محمد صالح منجر به صلح وآشتی شد. آخرین بار که هدایت الله خان به تهران احضار گردید، تمرّد کرد ونرفت وکار به زد وخورد کشید ومیان طرفین نزاع در گرفت ودر زمین ودریا به یکدیگر تاختند وسرانجام هدایت الله خان به علت قلّت ساز وبرگ جنگی واختلافات داخلی تاب مقاومت نیاورد واز رشت به پیربازار←

بعد از مرگ کریمخان بود که قدرت دولت مرکزی بر اثر بروز هرج ومرج در سراسر مملکت به ویژه در ولایات دار المرز نظیر تنکابن وگیلان روی به زوال نهاد وزمینه برای اغتشاش وغارت اموال فراهم گردید ودست چپاولگرانی چون عسکرخان برادر هدایت الله خان به سوی مردم دراز شد وجواهرده نیز از این یورش ودستبرد مصون

← عقب نشست واز آنجا به قلعه انزلی پناه برد واندکی مقاومت نمود ودر نظر داشت به بادکوبه برود اما ناگهان به تیر یک نفر تالش به قتل رسید وسرش نزد آقا محمد خان به تهران فرستاده شد (گیلان در گذرگاه زمان،صص۲۳۵ ـ ۲۳۴) وی در قلمرو خود از اعتبار خاصی برخوردار بود وعلما را می نواخت وبه دستور وتوصیهٔ او کتاب تألیف می شد که نمونه آن کتابی است تحت عنوان «مقامع الفضل» که تألیف آقا محمد علی بن وحید بهبهانی یکی از علمای معروف آن عصر است. این کتاب حاوی هزار ودویست مسأله که اغلب آن مسایل شرعی است به سال ۱۱۹۲هـ.ق به فارسی نوشته شد ودوبار به طبع رسید که چاپ اول آن به سال ۱۲۷۵هـ.ق وچاپ دوم به سال ۱۳۱۶هـ.ق بوده است. (الذریعه، ج۲۲، ص۱۴) کتابی که نزد نگارنده است به خط مؤلف می باشد ودر مقدمه آن چنین آمده است:
«اما بعد بر سائلان مسائل دین مبین وناهجان مناهج شریعت حضرت خیرالمرسلین، مخفی ومستور نماند که در حالی که دست تقدیر عنان جواد این فقیر جانی محمد علی بن محمد باقر اصفهانی مشهور به بهبهانی به جانب اُلکای جنت افزای گیلان کشیده وقلیل وقت در بلده طیبه رشت در ظلّ رأفت وسایه عطوفت نواب مستطاب معدلت الکتاب مرحمت انتساب امیر مکرم دلبر مشرق مفخم هدایت خان بیکلربیکی رشت وگیلان آرمید، اورا به خاطر فاطر رسید که مجموعه ای مشتمل بر سؤال وجواب مسائل یقینی وفتاوی دینی وفوائد شریفه قلمی نموده، مرتب ومدون نماید که در وقت ضرورت، ارباب احتیاج را به کار آید.
لهذا به تاریخ اواخر سنه هزار وصد ونود ودو از هجرت خیر الانام علیه وآله افضل الصلاة والسلام شروع به تحریر وترقیم نموده به عنایت الله العزیز العلاّم، در شهر شعبان همان عام، زینت اتمام وحلیه اختتام پذیرفته، آن را موسوم به «مقامع الفضل» وملقب به اخبار رشت که هریک از این دو کلمه جداگانه، تاریخ آن است، نمود واز غرائب آن که عنوانان مسائل وجمل اسم شریف نواب عالی اعنی هدایت خان گیلانی که علت غائیه تألیف مزبور بوده نیز با تاریخ، موافق وبا اسم ولقب، مطابق...». در آخر همین کتاب چنین آمده است: «... علی ید مؤلفه القاصر محمد علی بن محمد باقر الاصفهانی الشهیر بالبهبهانی...» سند خطی نزد نگارنده موجود است.

نماند. مؤیّد آن یک طغری سند خطی است به خط علمای آن عهد که به سال ۱۲۳۵ هـ. ق نوشته شد. در بخشی از این سند چنین آمده است: «اما بعد: بر ضمایر صافی سالکان مسالک رشاد وعارجان معارج سداد، مخفی نماناد که قطعه ملک مسکونه ومرتع ومزرع قریه جورده [جواهرده] ییلاق تنکابن که اباً عن جدٍّ از مال سادات عالی درجات دو قریه سخت سر وبریشی [سادات محله در آن عصر از توابع بریشی بوده وخود نام جداگانه ای نداشت] که منسوب به مرحوم مغفور رضوان جایگاه جنت آرامگاه سید جلیل وسند نبیل ولی صفیّ، سید علی مشتهر به پیلا سید، نوّر اللّه مضجعه وثراه وطاب مرقده ومثواه بوده اند می باشند. قاطبه سادات وغیر ایشان از علماء وفضلاء کدخدایان وریش سفیدان وعامه تنکابن، همه، ایشان این قطعه را از سادات عالی درجات می دانستند واز سنوات سابقه تا اواخر سلطنت کریمخان زند، حصه هر بطن وطبقه از سادات در قطعه مزبوره معین ومشخص بوده، هریک از بزرگان این طبقه که در این قطعه، زرع وعلفچران می کرده اند وجه اجاره آن را در سهام بطون، به آن طریق که معلوم ومشخص شان بوده تقسیم می نموده، حق را لمن له الحق عاید می کردند، تا آنکه بعد از وفات مرحوم کریمخان ووقوع هرج ومرج در ولایات ایران، به خصوص دار المرز، لاسیّما تنکابن وگیلان، که در این مدت اغتشاش بر آمده از مرور جنود باغیه وتصادم عساکر طاغیه، اکثر اموال واثاث البیت اهل تنکابن، به خصوص قریه جورده، به غارت ویغما رفته، در دست عساکر شرارت اثر عسکرخان برادر هدایت اللّه خان گیلانی افتاد، پامال حوادث گردید، از آنجمله تقسیم نامه قطعه مزبوره که در دست اعاظم سادات سختسر بوده مفقود بر آمده...».

میرزا کوچک خان در جواهرده

موقعی که مجاهدین جنگلی فومنات را تخلیه کرده[1] ووارد لاهیجان شده بودند[2] میرزا ماندن در این شهر را مصلحت ندید زیرا قوای بیست هزار نفری دولت اورا تعقیب می کردند. میرزا برای آن که دشمن اورا ضعیف نداند واین عقب نشینی را حمل بر ناتوانی وسستی نکند، ناگزیر شد در حین عقب نشینی با آنان بجنگد واین

---

۱. میرزا کوچک خان سردار جنگل، ص ۱۵۲.

۲. همان منبع، ص ۱۵۴.

درحالی بود که وی میل به جنگ نداشت وتا آنجا که در توانش بود از آن پرهیز می کرد، ازاین رو با دکتر حشمت ودیگر سران نهضت از لاهیجان خارج شد ومتوجه دامنه های کوه های لنگرود، رودسر، رانکوه وتنکابن گردید وزدوخوردهای پراکنده ای نیز بین مبارزان جنگلی وقوای دولتی در گرفت که مهمترین آنها جنگ های جواهردشت، کاکوه، جواهرده، گاوبن وقلعه گردن بود ودر این زد وخوردها عده قابل ملاحظه ای از قوای طرفین کشته شدند ودرجنگ جوارده که ظاهراً شدیدتر بود، ۲۷ تن از مجاهدین به شهادت رسیدند.[۱]

مؤلف گرانقدر کتاب میرزا کوچک خان سرادر جنگل، به نقل از محمد حسن صبوری یکی از سردسته های مجاهدین وتربیت شده زیردست رزمندگان آلمانی می نویسد: «. . . نفرات مسلح جنگل هرچه بیشتر می رفت مشکلات ونابسامانیها افزون تر می گردید، کما اینکه در جنگ جوارده [جواهرده] ۲۷ تن از همقطاران ما شهید شدند وعده زیادی هم مجروح گردیدند. ما نتوانستیم کشتگانمان را دفن نمائیم ومجروحین را از میدان بیرون ببریم وبه مداوای ایشان بپردازیم. روزگار تلخی بر ما می گذشت وکوهی از غم ودرد اعصابمان را درهم می فشرد واز سیما وچهره همه مان آثار ملال وخستگی وناتوانی هویدا بود، زیرا گذشته از تعقیب بی اندازه دشمن که همه جا به دنبالمان بود، رنج تشنگی وگرسنگی وبی خوابی را متحمل می شدیم. . . ».[۲]

صبوری در ادامه سخنان خود ضمن شرح گرفتاری ها وناراحتی هائی که مجاهدین متحمل شدند می گوید: «در مقام مراجعت بر آمدیم وهنگام مراجعت بود که دکتر حشمت با ۲۷۰ تن از یارانش تسلیم گردید. داستانی که بعد از تسلیم دکتر قابل ذکر است یکی این است که روزی یک زن از گالشهای آن حدود [ظاهراً جواهرده می باشد] صفوف هشتصد نفری مجاهدین را شکافت وتاجائی که اقامتگاه میرزا بود پیش رفت ودر آنجا همه رؤسا وزعماء جنگل را با تفرس ودقت نگریست وبه اصطلاح ورانداز کرد. وقتی میرزا را شناخت به وی چنین گفت:

«من آمده ام به شما بگویم که اگر می خواستی اسم درکنی در کردی واگر می خواستی به جاه وجلال برسی رسیدی دیگر بس است. راضی نشو از این به بعد خون

---

۱. میرزا کوچک خان سردار جنگل، ص ۱۵۴.

۲. همان منبع.

این جوانها ریخته شود وآنها را بفرست بروند به خانواده هایشان ملحق شوند».

میرزا از حرف این زن یکّه خورد وبسیار مغموم ومتأثر شد. خود ماهم از رشادت این زن گالش متعجب شدیم. کمی بعد که میرزا بر اعصابش تسلط یافت به او گفت: «آیا تو می دانی که افراد این جمعیت تماماً تشنه وگرسنه اند؟». او فوراً خیز برداشت ورفت، طولی نکشید که مشک دوغ را آورد وتشنگان در اطرافش جمع شدند وپس از آنکه رفع تشنگی کردند وتا حدّی رفع عطش شد میرزا رو به آن زن نمود وگفت: «بچشم بر طبق اندرز ونصیحتت عمل خواهیم کرد».

صبوری پس از شرح این ماجرا می گوید: «روزهائی گذشت وبه این عده هشتصد نفری غذائی نمی رسید اما من در جوارده ضمن بازرسی خانه های محل به سه خم ماهی شور کنی برخوردم که مملو از مغز گردو وکشمش بود حدسم به آنجا رفت که این کالاها ممکن است مربوط به آذوقه زمستانی صاحب خانه باشد ویا انباری است متعلق به شخص کاسبکار که به مصرف فروش سالیانه خواهد رساند[1] ودر هر حال برای ما از همه لازم تر به نظر می رسید این بود که همه آنها را خالی وبین مجاهدین قسمت کردم. وقتی میرزا از حال وقضایا اطلاع یافت به ما سپرد وتأکید کرد که قیمت کالاها را به صاحبش بپردازیم، زیرا چنانچه چیزی از کسی اخذ می شد وپولش داده نمی شد میرزا بسیار ناراحت می گردید وافراد وسر دسته هارا ملامت وسرزنش می کرد، کما اینکه در همین گیر ودار، مجاهدین سه بار برنج متعلق به چهارپادارها را که برای فروش به ده برده می شد گرفتند، میرزا به میر عباس جلیل زاده که سکه های طلا در اختیار داشت دستور داد فوراً پول برنج را بپردازد واو بی درنگ پرداخت وهمین برنج وگردو وکشمش بود که توانست برای سدّ جوع چند روزه این جمعیت معتنابه در حکم منّ وسلوای

۱. مرحومه مادرم که بانویی فاضله بود واز این حوادث وتوقف وجنگ میرزا در جواهرده اطلاع کافی داشت برایم نقل کرد که مجاهدان، تحتانی خانه مرحومه مشهدی مرجان (مادر آقای حاج غلامحسین پورشمسیان مقیم سفید تمشک رامسر) را که از دامداران بنام جواهرده وبانویی شیردل وزبان آور بود گشودند وآنچه را که انبار شده بود میان خود قسمت کردند واو نزد میرزا رفت وتظلّم نمود وبه دستور میرزا بهای اجناسی را که برده بودند به وی پرداخت کردند وظاهراً همین زن بود که زبان به نصیحت میرزا گشود وسخنان یادشده را خطاب به میرزا بیان داشت.

بنی اسرائیل باشد». [۱]

جنگ دیگری در پایین مازو یکی از روستاهای شرق جواهرده میان مجاهدین وقوای دولتی روی داد. این روستا که در دره قرار گرفته واز لحاظ سوق الجیشی اهمیت خاصی دارد، شاهد جنگ خونینی بود که بر اثر آن چهارتن کشته وچهارتن دیگر زخمی شدند، مجروحان به جواهرده حمل شدند وچون در آنجا طبیب نبود، طبق دستور مرحوم آقا شیخ محمد حسین تنکابنی «جدّ مادری نگارنده» جهت مداوا به جواهردشت نزد میرزا علی سیاه طبیب که از شاگردان سابق مرحوم تنکابنی بود، برده شدند.

حال که سخن از مجاهدین در اینجا به میان آمد شایسته است که نامی از مرحوم فرامرز فلکی مقدم اهل تنگدره رامسر برده شود.

سالها پیش که هنوز کتاب گرانقدر میرزا کوچک خان سردار جنگل به قلم شیوای مرحوم ابراهیم فخرائی چاپ ومنتشر نشده بود، مرحومه مادرم که داستان آمدن میرزا به جواهرده وجنگ با قوای دولتی را به خاطر داشت برایم تعریف کرد وسخن از مرحوم فرامرز را به میان آورد، که با مجاهدین همکاری داشته است، تا آن که در کتاب یاد شده آن را خواندم.

در این کتاب به نقل از میرزا محمد علی خان جنگلی که از همراهان میرزا بود پس از شرح راهنمایی های سرنوشت ساز مرحوم وثوق الممالک عسکری [۲] که از سادات جلیل القدر واز خاندانی اصیل وشریف بوده ودر رانکوه می زیسته است، به بیان ماجراهائی پرداخت که در جریان عقب نشینی به سوی قلعه گردن تنکابن برای اردوی میرزا رخ داد وماجرای زیر از آنجمله است: «. . . راهنمای ما اسدالله بعد از چند شبانه روز راهپیمایی از مارکوه [۳] نزدیکی های شهسوار (تنکابن امروزی) سردر آورده به دنبال فرامرز نام که از دوستانش بود رفت واو پس از استحضار از ماجرای فرارمان از مهمانهایش پذیرائی نمود وهنگام خدا حافظی به اسدالله سپرد که ما را در گلیجان به خانی یکبالی تحویل دهد.

واسدالله مطابق دستور طابق النعل بالنعل عمل نمود». [۴]

---

۱. میرزا کوچک خان سردار جنگل، ص ۱۸۲.

۲. همان منبع، ص ۲۱۱.

۳. مارکوه در ضلع شرقی شهر کتالم رامسر قرار دارد.

۴. میرزا کوچک خان سردار جنگل، ص ۲۱۳.

سقوط بهمن

در یکی از روزهای سرد زمستان سال ۱۳۲۷ خورشیدی که سوزش سرما بر همه جا حکمفرما بود، بهمن عظیمی در جواهرده سقوط کرد. گرچه به علت خالی بودن از سکنه تلفات جانی نداشت اما باعث تخریب منازل ومساجد ودکانها گردید.

این بهمن از ارتفاعات غرب سفید آب کش به سمت جنوب شرقی حرکت کرد وبه نخستین بنا که مسجد دار الوداع بود اصابت نمود وآن را درهم کوبید، آنگاه تغییر مسیر داد وبه سمت شرق جواهرده سرازیر شد وبیشتر منازلی را که در دو طرف راه قرار داشتند ویران ساخت وتا مسجد آقا سید سعید جلو رفت وآنجارا هم درهم کوبید وسپس به سمت مسجد بازار منحرف شد وپس از تخریب مسجد وچندین دکان از حرکت بازایستاد.

طبق روایات محلی این نخستین بهمن در قرن اخیر بود اما سال ها قبل از آن بهمنی مهیب تر ونیرومندتر در جواهرده سقوط کرد که تامسجد آدینه پیش رفته وعلاوه بر تخریب منازل به خود مسجد نیز که در آن عصر آخرین بنای جواهرده محسوب می شد آسیب رسانده بود.

واعظی شوخ طبع به نام مرحوم آقا شیخ جواد مجد ابکائی که خانه اش در ضلع غربی مسجد قرار داشت وباخاك یکسان شده بود، به مناسبت سقوط بهمن ۱۳۲۷ خورشیدی ابیاتی سرود. گرچه از لحاظ قواعد شعری سست بوده واز استحکام برخوردار نمی باشد اما ذکر آن در این مقال خالی از لطف نیست. نگارنده به یاد دارد که در آن زمان با استقبال کم نظیری روبرو شده ودر هر محفلی ورد زبان خاص وعام بود. هنوز هم کسانی هستند که آن ابیات را به یاد دارند وکم وبیش برای جوانان می خوانند. واینک گزیده هایی از آن ابیات:

ز اوشیان سر[1] گرفته تا به بازار — زده خانه به خانه دار بردار[2]

عجب قدرت نمایی کرده خالق — نموده پخش مسجد، مانده دیوار

---

۱. اوشیان سر آخرین محله ای است که در غرب جواهرده قرار دارد ومسجد دار الوداع در ضلع جنوبی غربی آن در مکانی نسبتاً مرتفع واقع است.

۲. دار: تیرهای گرد وبلندی است که در دیوار، سقف وسربندی خانه مورد استفاده قرار می گیرد.

زگیلان[۱] آمدند از بهر تعمیر بدیدند چوب دارد مثل سردار[۲]
ستون روی ستون وشمع بر شمع زدند بر میخ تاگردیده هموار[۳]

مقارن با سقوط این بهمن، برف سنگینی در رامسر به زمین نشست وباعث آسیب درختان مرکبات شده وبخش اعظم باغ های مرکبات مناطق ساحلی را خشکاند وبه نقاط دیگر زیان های هنگفت وارد کرد.

روستاهای جواهرده

۱ ـ سَلْمَلْ

سلمل مهمترین روستایی است که در فصل تابستان جمعیت نسبتاً قابل ملاحظه ای را در خود جای می دهد گرچه در زمستان ها خالی از سکنه نمی باشد، اما تعدادشان از شمار انگشتان تجاوز نمی کند. این روستا در مشرق جواهرده در کنار جاده شوسه واقع است وقدمت آن کمتر از جواهرده نیست. وجود قبور گبریها در این منطقه مؤید آن است.

این روستا دارای آب لوله کشی است ونانوایی وقصابی دارد. بیشتر خانه ها زگالی ویا داروارجن با شیروانی حلبی است اما هنوز هم خانه های لت پوش در گوشه وکنار به چشم می خورد. اخیراً خانه های آجری وبلوکی در گوشه وکنار به چشم می خورد، مسجدی کوچک وقبرستانی قدیمی در این روستا هست. در قسمت جنوب شرقی قبرستان، کمی پایین تر، چشمه ای است که آب آن سرد وگوار بوده وهنوز هم مورد استفاده عموم قرار می گیرد وسابقاً تنها منبع آب آشامیدنی این محل بود.

---

۱. در گویش محلی به مناطق قشلاقی، گیلان گفته می شود.

۲. سردار: درخت سُر: نوعی درخت است که در جنگلهای کرانه دریای خزر در میان بند وییلاق یافت می شود ودر مازندران آن را سرخ دارگویند. درختی است روشنایی پسند وهزار وششصد سال عمر می کند وبه بلندی ۱۵ متر وقطر ۸۰٪ متر می رسد. (لغت نامه دهخدا ذیل واژه سرخ دار).

۳. شمع در تداول عامه چوبکی را گویند که در بنا به کار برند. وتیر چوبی است که به زیر سقف یا دیوار شکسته زنند تا نیفتد ویک سر آن بر دیوار استوار شده وسر دیگر آن بر زمین محکم است. (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه شمع).

محصولات کشاورزی این روستا عبارت است از: گندم، جو، فندق، گردو، لوبیا، سیب زمینی وانواع سبزی. پیش از احداث جاده، کشاورزی این روستا از اهمّیت خاصی برخوردار بود ومخصوصاً گندم وجو بخشی از نیاز منطقه را تأمین می کرد اما حالا دیگر رونق گذشته را ندارد.

دو واحد مرغداری در شمال غربی سلمل کمی بالاتر از جاده قرار دارد ومتعلق به آقای سید حسین حکیم قیاسی است. دامداری این روستا همانند دیگر روستاها به صورت سنتی انجام می گیرد ودر آنجا فراورده های لبنی، نسبتاً فراوان است. سابقاً ذغال وهیزم تنها منبع سوختی بود اما امروزه مواد نفتی وکپسول گاز جانشین ذغال وهیزم شده است.

۲ - پایین مازو (وَنِ مَیزی)

پایین مازو یکی از روستاهای کوچک ییلاقی است که در دره ای کنار رودخانه قرار دارد. زمانی معمور وآباد بود واغلب سکنه به کوزه گری اشتغال داشتند. پیش از احداث جاده، قهوه خانه ای دایر بود ومسافران ومکاری هایی که میان رامسر وجواهرده در آمد وشد بودند در آنجا استراحت می کردند وناهار خوران کسانی بود که از رامسر به جواهرده می رفتند. نام محلی این روستا «وَن مَیزی» می باشد ومرکب است از «ون» و«میزی» (ون: زبان گنجشک ومیزی: مازو) ظاهراً به علت کثرت وجود درختان یاد شده در این محل بدان نام شهرت یافته است. پایین مازو که سر راه رامسر جواهرده واقع است با جاده اصلی چندان فاصله ای ندارد ومسافت آن حدوداً نیم کیلومتر است. این روستا مانند گذشته پر رونق نیست وزمستانها خالی از سکنه است در حالیکه پیش از احداث جاده چندین خانوار در تمام فصول سال مقیم آنجا بودند ودر کارگاههای کوزه گری که شمار آنها زیاد بود، سرگرم کار بوده وبه کار کشاورزی نیز می پرداختند. شماری از آنان اشکوری تبارند.

پایین مازو زیبا ودل انگیز است، چه از یک طرف احاطه کوههای نسبتاً بلند وتپه های سرسبز واز طرف دیگر وجود انبوه درختان سر به فلک کشیده جنگلی بابران وکوه زین پشت که در منتهی الیه شرقی پایین مازو در آن سوی درّه نسبتاً عمیق واقع است، جلوه خاصی بدو بخشیده است.

محصولات عمده پایین مازو، گردو، فندق، سیب زمینی، سیب، گلابی، به،

انواع سبزی، لوبیا، گندم، جو وفراورده های لبنی است دامداری این محل مانند دیگر روستاها سنتی است.

آب آشامیدنی این روستا از چشمه است وبرای مصارف دیگر از آب رودخانه استفاده می شود. این روستا مسجد ندارد، اما تاچند سال پیش تکیه داشت ومرحوم حسین رحیمیان پدر دوست بزرگوارم آقای حسن رحیمیان مدیر کل اسبق فرهنگ وهنر، آن را بنا نهاده بود ومردم در آنجا در ماه مبارك رمضان وایام سوگواری وماه محرّم مجالس وعظ وروضه خوانی برپا می کردند. در حال حاضر هیچ اثری از آن تکیه باقی نمانده است. جمعیت این محل تابستانها حدوداً ۱۲۰ نفر است.[۱]

۳ - جیرکوه

جیرکوه در ارتفاعات شمال غربی پایین مازو ودر کمره کوه واقع است وجاده جواهرده از وسط آن می گذرد وپیش از احداث جاده یکی از روستاهای معمور بود ومردم در تمام فصول سال در آن سکونت داشتند. تاچند سال پیش دارای مدرسه ابتدائی بود ولی بعدها به علت قلّت جمعیت تعطیل شد. این روستا دارای حمامی کوچک ومسجدی است که هر دو جدیدالاحداث می باشند وبا مساعدت های مادی افراد خیّر به دست مرحوم استاد صمد پور رستمی بنا گردید. فندق آنجا معروف می باشد. محصولات عمده آن: فندق، گردو، سیب زمینی، گندم، جو ودیگر فراورده های کشاورزی است، دامداری این محل سنتی است. جمعی از سکنه آن اشکوری تبارند. تعداد سکنه دائمی ۱۱ نفر است.[۲]

۴ - جور کوه

جور کوه در شمال غربی جیره کوه کمی بالاتر واقع وحدوداً در فاصله ۵۰۰ متری آن قرار دارد وجمعیت آن کم است ومانند دیگر روستاهای کوهستانی این منطقه، ییلاق نشین است ودر زمستان خالی از سکنه می باشد. جور وجیر هر دو واژه گیلکی وبه معنای بالا وپایین است. چون جیرکوه در قسمت پایین کوه وجور کوه در قسمت بالای آن واقع اند، به همین لحاظ بدان نامها نامیده شده اند. اطراف این محل را باغ های

---

۱. گزارش توجیهی

۲. همان منبع.

فندق، انواع سبزی، گردو واراضی زیر کشت جو و گندم قرار دارد.

۵ ـ کنار رود

کنار رود که در گویش محل کینا رود نامیده می شود بزرگتر از جیرکوه است وبالاتر از جور کوه در کمره کوه قرار دارد، در سالهای اخیر جاده فرعی اتومبیل رو بدانجا کشیده شد زمستانها تنها یک نفر به عنوان نگهبان منازل در آنجا سکونت دارد. این محل پیش از احداث جاده از رونق خاصی برخوردار بود اما دیگر اهمیّت گذشته را ندارد. دامداری در این محل سنتی است وکشاورزی آن مانند روستاهای دیگر کوهستانی می باشد ومحصول آنجا جو، گندم، انواع سبزی، لوبیا، فندق، گردو وفراورده های لبنی است.

۶ ـ زرودک

زرودك که در گویش محلی زَوْرَیْک نامیده می شود، در ضلع جنوب شرقی سلمل با اندکی فاصله وبالاتر از مُد کوه واقع است. مسجدی کوچک وبقعه امامزاده وقبرستانی قدیمی درآنجا هست وتابستانها پذیرای زائرانی است که از راه دور ونزدیک برای زیارت بدان سو رهسپار می شوند. در این بقعه دو امامزاده به اسامی فضل وفاضل مدفون هستند وصندوقی روی قبرها نهاده شده است. بقعه در ضلع شرقی مسجد قرار گرفته بود ووصل به آن است. هر دو بنا زگالی واز چوب وکاهگل ساخته شده وشیروانی آن حلبی است. باغهای فندق ومزارع گندم وجو در این محل فراوان به چشم می خورد ودامداری آنجا سنتی است. گردو نیز فراوان است.

۷ ـ مدکوه

روستایی است حدوداً دارای بیست خانوار که در ضلع جنوب شرقی زرودك واقع است وفاصله چندانی با آن ندارد. وجود دو چشمه که بیش از دویست متر از یکدیگر فاصله دارند سبب گردید که این روستا به دو قسمت تقسیم شود ودر مجاورت هر چشمه چندین خانوار سکونت گزینند. زمستان ها تعداد کمی زندگی می کنند. محصولات عمده آن گردو، فندق، سیب زمینی، لوبیا، انواع سبزی وفراورده های لبنی است ودامداری سنّتی می باشد.

در باره وجه تسمیه مدکوه این احتمال وجود دارد که مادکوه باشد، چه پیش از

تأسیس دولت بزرگ ماد، امارت های مادی در شمال وغرب ایران وجود داشته وتاریخ آن به ده قرن قبل از میلاد می رسد. مادی ها، آریایی نژاد، میترا پرست وآتش پرست بودند.[۱] آنان در آغاز، گیلان یا حوالی آن را در تصرف خویش داشتند وبعدها این ولایت از دولت ماد جدا شد[۲] بنابراین بعید نیست که مادی ها در این نواحی سکونت داشته ومُدکوه (مادکوه) منتسب بدانها باشد مضافاً یکی از روستاهای رامسر که سابقاً مرتع بوده مُدك نام دارد ومحتملاً مخفف ماد کوه است. تعداد جمعیت دائمی مدکوه یازده نفر می باشد.[۳]

۸ ـ فیلک دم

این روستا را که فیل دم نیز می گویند، در گویش محلی فیلیک دم می نامند. در دامنه شرقی تپه تنگدره سه راه قدیم رامسر جواهرده واقع است. طایفه فیلی های رامسر از اهالی آنجا هستند. پیش از احداث جاده آسیابی آبی در رودخانه ای که از کنار این محل می گذرد وجود داشت که در آنجا گندم مردم محل وروستاهای مجاور آرد می شد ومردی به نام مرحوم اللّهقلی پدر آقایان فیلی ها آن را اداره می کرد. محصول گردوی این محل بسیار مرغوب است، فراورده های کشاورزی آنجا گردو، انواع سبزی، فندق، سیب زمینی، گندم وجو می باشد ودامداری آن سنتی است.

۹ ـ چوتوک

چوتوك در دامنه شرقی تپه ورگ چال سوسَر واقع است. سابقاً روستایی معمور وآباد بود وعسل طبیعی آنجا شهرتی بسَزا داشت اما امروزه رونق گذشته را ندارد. این روستا حدوداً دارای ده واحد مسکونی روستایی است که زمستانها خالی از سکنه می باشد. خان رمکی های رامسر از اهالی آنجا هستند.

بازرَشْ

بازرش موضعی است که در منتهی الیه مشرق جواهرده وپایین تر از فیلک دم جواهرده قرار دارد ورودخانه کم آب وکوچکی، بازرش را از این دهکده جدا می سازد،

---

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه ماد.

۲. تاریخ ایران باستان، ج ۳، ص ۲۱۷.

۳. گزارش توجیهی... .

گورهای گبری که در آنجا فراوان به چشم می خورد حکایت از آن دارد که این ناحیه روزگاری معمور وآباد بود. هرچند از گذشته تاریخی آن اطلاعی در دست نیست ونمی توان اظهار نظر قطعی نمود اما باتوجه به واژه ترکیبی بازرش ومعانی آن احتمالاتی به نظر می رسد که بیان وشرح آن خالی از لطف نیست.

بازرش ترکیبی اضافی است ومرکب از باز+رش به فتح راء وسکون شین می باشد وکسره اضافی آن دو را به هم مرتبط می سازد.

این ترکیب اضافی همانند دیگر اضافات رایج در گیلکی رامسری اضافه مقلوب است وبرعکس زبان فارسی، مضاف الیه پیش از مضاف می آید مانند: حسنِ خانه = خانهٔ حسن، نارنج بن مسجد = مسجد نارنج بن و... واضافه بنوّت مانند: حسینِ پرْ = پدر حسین، کلثومِ مارْ = مادر کلثوم و...

در ترکیبات وصفی نیز موصوف بعد از صفت می آید مانند: پوسّیْ قبا = قبای سبز، سرخ هَیْسی = سیب سرخ، کُلِ لنگْ = پای چلاق و...

واژه های «باز» و«رش» هریک به تنهایی دارای معانی زیادی هستند. «باز» همان پرنده شکاری معروف می باشد ومعبر وگذرگاه را نیز گویند[1] وبه پرنده از نوع شاهین وپرنده شبیه به عقاب نیز اطلاق می شود.[2]

«رش» که به لغت پهلوی «رشن» می باشد، در کیش زردشتی نام فرشته عدالت وموکل روز هجدهم هرماه شمسی است که موکل عدل وداد ودشمن دزدان وراهزنان است[3] وبه معنای رخش، اسب رستم پهلوان ایرانی نیز آمده است وهمچنین گاوی را گویند که بازو وساق دستش پر از خال های سیاه باشد. وبه معنای زمین پر فراز ونشیب وزمینی که در فراز وبلندی قرار گرفته است می باشد.[4]

با توجه به معانی یاد شده چنین به نظر می‌رسد که:

۱- بازرش از دیدگاه مردم این ناحیه که کیش زردشتی داشتند، گذرگاه فرشته عدالت و دادگری و دشمن دزدان و راهزنان بوده است و دزدان و راهزنانی که در پناهگاه‌های

---

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه های «باز» و «رش».

۲. همان منبع.

۳. همان منبع.

۴. همان منبع.

جنگلی اطراف اطراق کرده و قصد راهزنی و غارت اموال مردم داشتند، بر پایه چنین اعتقادی از غارت و چپاول مردم بازرش پرهیز می‌نمودند.

۲- بازرش جایگاه شاهین و پرنده‌ای شبیه عقاب بوده است، چه، وجود شاهین در این موضع همچون نقاط مجاور فراوان به چشم می‌خورد، از این‌رو می‌توان علت نام نهادن بازرش بر موضع یاد شده را وجود شاهین‌ها دانست.

۳- براساس اعتقاد به این افسانه که اینجا گذرگاه رخش اسب افسانه‌ای رستم است نام بازرش بر آن نهادند.

۴- وجود گاوهائی که ساق دست آنها دارای خال‌های سیاه بوده است سبب گردید که این موضع به بازرش شهرت یابد.

تپه بلند «ورگِ چالِ سُوسَر» در ضلع جنوبی و دهکده کوچک «چوتوک» در ضلع جنوب شرقی بازرش واقع‌اند. حدفاصل بازرش و دهکده فیلکدم رودخانه‌ای با عمق نسبتاً کم در جریان است و درهٔ بازرش را از جنگلها به ویژه جنگل معروف بابران[1] جدا می‌کند. دهکده‌های سَلْمَلْ، زرودک و مدکوه در فواصل کمی از بازرش قرار دارند.

گهواره سنگی سلاژ پشته

در دامنه کوه سلاژ پشته دُرمُد سنگ بزرگی وجود دارد که شبیه گهواره می‌باشد و زیبایی خیره کننده‌ای دارد و بزرگتر از یک اتاق به نظر می‌آید. اطراف آن را درختان جنگلی فراگرفته است. این سنگ را می‌توان از فاصله دور مشاهده کرد و کسانی که از کنار قهوه‌خانه عبور می‌کنند به آسانی می‌توانند آن را ببینند، چشم‌انداز آن از سمت مشرق بسیار جالب توجه و دل‌انگیز می‌باشد.

شیرسنگی

روی تپه‌ای نسبتاً بلند واقع در حد فاصل «ورگِ چالِ سُوسَر» و کمی بالاتر از بازرش، مجسمه شیرسنگی به چشم می‌خورد که نگاهش به سوی سلمل است، گرچه تحقیقاتی در این باره به عمل نیامده است اما بعید به نظر نمی‌آید که این تندیس ساخته

۱- بابران بر وزن خاوران جمع بابر است و بابر واژه‌ای ترکی بوده و به معنای ببر می‌باشد. (لغت نامهٔ دهخدا ذیل واژه بابران) گویا وجود ببرها که در روزگاری نه چندان دور در این منطقه فراوان به چشم می‌خورد سبب گردید که به «بابران» شهرت یابد.

وپرداخته دست هنرمند انسان باشد. وجود آثار باستانی مربوط به هزاران سال پیش در گورهای گبری بازرش وسلمل که متأسفانه بسیاری از آنها به یغما رفته است این گمان را تقویت می کند.



شیر سنگی

تبار نمای
سادات پلاسیدی
آخوند محله رامسر



مقبرهٔ آقا پلاسید در سادات محله رامسر

در شهرستان رامسر چندین تیره از سادات سکونت دارند که اغلب آنان از تبار آقا میر علی حسینی معروف به آقا پلاسید می باشند. سادات دیگری نیز هستند نظیر سادات موسوی یمنی[1] احتمالاً سادات کیائی مقیم طالش محله فتوك، سادات معاف مقیم نارنج بن رامسر [2] وسادات کیائی اشکور وروستاهای تابعه جنت رودبار رامسر وجمعی دیگر از سادات مقیم آخوند محله رامسر که نگارنده در خد توان خود سعی وافر مبذول داشت تا سلسله نسب آنان را به رشته تحریر در آورد اما به علت قلّت منابع وعدم مساعدت سادات یاد شده توفیقی به دست نیاورد ونیز سادات پلاسیدی مقیم سادات محله وسادات دیگری که در آنجا سکونت دارند[3] با آنکه نگارنده از آنان استمداد طلبید وبارها بدیشان مراجعه نمود، هیچگونه مساعدتی ننموده وبا وعده های خویش مدت پنج سال نگارنده را معطل نمودند ومتأسفانه نتیجه ای حاصل نگردید. در این مقال ذکر این نکته ضروری است که شمار زیادی از سادات پلاسیدی آخوندمحله هستند که به علت عدم دسترسی به سلسله نسب ایشان مبادرت به درج اسامی آنان نگردید وبا آن که کوشش زیادی به عمل آمد وبه اشخاص زیادی مراجعه شد ولی بی فایده بود. ضمن طلب پوزش از این عزیزان امید است با بزرگواری خود نگارنده را مورد عفو قرار دهند.

---

۱. ظاهراً از لاهیجان به سخت سر مهاجرت نمودند.

۲. از سادات مهاجر مازندران می باشند

۳. سادات میر حسینی، شفائی وامیر حسینی.

آقا میر علی معروف به آقا پلاسید

آقا میر علی بن سید حسین[۱] معروف به پلاسید[۲] وپیرسید[۳] جدّ سادات پلاسیدی آخوندمحله وسادات محله رامسر ظاهراً در اوایل سلطنت صفویه به منظور ارشاد خلق وتصدی امور شرعیه آنان از اصفهان به سخت سر مهاجرت کرده ودر آنجا رحل اقامت افکند. در اینجا این سؤال مطرح است که آیا آن مرحوم از سوی سلطان صفوی به این سامان اعزام گردید ویا آن که خود رأساً اقدام به این مهاجرت نموده است. بنابه روایات محلی وعقیده بعضی از نویسندگان دو قرن اخیر که از اعقاب آقا پلاسید واز علمای صاحب نام عصر خویش بودند مرحوم پلاسید به دستور شاه عباس صفوی از زادگاه خویش اصفهان به منظور ارشاد مردم روانه این دیار شد[۴] واو که مدفون در معاف محله مشهور به سادات محله تنکابن است، مقبره وبقعه ای دارد وزیارتگاه مردم می باشد وبدان تبرك می جویند. وی در اصفهان تولد یافت وبه امر شاه عباس صفوی به این سامان آمد. گویند: او به قتل رسید ودر قریه مزبور دفن گردید.[۵] مهمترین ایرادی که بر آن وارد می شود این است که تاریخ فوت آقا پلاسید مقارن سنه

---

۱. آقا میر علی بن سید حسین بن سید وکیل بن سید حاتم شاه بن سید نبیل شاه بن سید شاه درگاه بن سید خضر شاه بن سید ناصر شاه بن سید یحیی شاه بن سید شاه سمّی بن سید میر قاسم بن سید شاه کریم بن سید داود بن سید شاه حبیب بن سید شاه شمس بن سید غیاث بن سید افضل بن سید افتخار بن سید ضیاء الدین بن سید طاهر بن سید طیب بن سید انوار بن سید فخر (کنیه اش سید ابو الحسن است) بن سید ابو القاسم بن سید میر حسن بن سید میر حسین بن سید جعفر بن سید عبدالله الاعرج بن سید حسین الاصغر بن سید الساجدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام (نضرة الناظرین بخش خاتمه).

۲. پلا وپیله در گویش رامسری به معنای بزرگ وسرور است.

۳. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

۴. نضرة الناظرین، تألیف مرحوم آیة الله سید اسماعیل حسینی آخوند محله ای، (متولد ۱۲۳۲ ومتوفی به سال ۱۳۰۶ هـ. ق)؛ ایضاح الفرائد، ج۲، ص ۱۰۶۵، تألیف مرحوم آیةالله سید محمد حسینی معروف به سنگلجی مقیم تهران (متولد ۱۲۷۷ هـ ومتوفی به سال ۱۳۵۹ هـ. ق).

۵. ایضاح الفرائد، ج ۲، ص ۱۰۶۵.

۹۵۱هـ. ق[۱] است در حالی که شاه عباس صفوی «شاه عباس اول» در سنه ۹۸۶هـ. ق به سلطنت رسید[۲] واصفهان را پایتخت قرار داد در حالی که فوت سید در عهد شاه طهماسب اول (۹۳۰ ـ ۹۸۴هـ. ق)[۳] که پایتختش قزوین بود اتفاق افتاد. بنابر این محتمل است که مهاجرت این سید جلیل القدر از اصفهان به تنکابن در اوایل سلطنت شاه طهماسب اول صورت پذیرفته باشد، چرا که شاه اسماعیل وشاه طهماسب اول برای تعلیم اصول ومذهب امامی اثنا عشری از عالمان معدودی که در ایران در دسترس شان بود استفاده می کردند وآنان را به شهرهای مختلف می فرستادند.[۴]

در تاریخ حبیب السیر پس از ذکر اسامی وشرح حال مختصر ونوع مأموریت عده ای از فرستادگان به شهرهای مختلف چنین آمده است:

«پوشیده نماند که از این زمره عظیم الشأن، در این زمان میمنت نشان، جمعی کثیر در بلاد عراق عرب وعجم وآذربایجان وفارس وکرمان وخراسان توطن دارند ودر ظلال عاطف لایزال پادشاه مرتضوی خصال، در سایه مرحمت خدام بارگاه جاه وجلال، در غایت فراغت ورفاهیت به سر می برند وذکر مجموع ایشان موجب اطناب وتطویل بود، لاجرم بر تحریر اسامی بعضی از مشاهیر اقتصار نمود».[۵] این نکته را نباید از نظر دور داشت که تنکابن وبخش شرقی گیلان تا زمان احمد خان یکی از سلاطین سلسله سادات کیائی ملاطی زیر سیطره زیدیه بوده واین سلطان احمد خان بود که از مذهب خویش دست کشیده وبه مذهب حقه امامیه اثنا عشریه گروید. وی که معاصر شاه اسماعیل وپسرش شاه طهماسب بود وبین سالهای ۹۱۱ـ ۹۴۰ بر بیه پیش حکومت داشت، در سنه ۹۳۳هـ. ق مقارن با اوایل سلطنت شاه طهماسب، شیعه امامیه شد ومردم را تشویق به گرویدن به این مذهب نمود.[۶] بنابر این می توان قاطعانه گفت که در این برهه از زمان حضور عالمی چون پلاسید به منظور انجام تبلیغات گسترده آیین

---

۱. بر بدنه صندوق چنین آمده است: تاریخها سنة احدی وخمسین وتسعمایة = ۹۵۱هـ. ق.

۲. زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۱۰۲۱.

۳. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه اسماعیل.

۴. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۷۰.

۵. تاریخ حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۱۸.

۶. تاریخ گیلان، رابینو، ص ۴۹۸.

تشیع امامیه، بسیار ضروری بوده تا بتواند ضمن تحکیم مبانی تشیع وترویج آن در محدوده نسبتاً وسیع منطقه تنکابن، مرجعی شایسته ومطمئن برای مردمی که تازه به این مذهب گراییده ونیاز مبرم به تبلیغ ورفع شبهات داشتند، باشد وبعید به نظر نمی آید که او منصب شیخ الاسلامی تنکابن را نیز عهده دار بوده است چنان که روایات محلی مؤید آن است. ظاهراً سید در عصر خود یکی از معاریف اصفهان به شمار می آمد وشهرتش تا آن حد بود که شاه طهماسب اورا به عنوان مبلغ ومحتملاً شیخ الاسلام، به تنکابن اعزام داشت. سید در سخت سر اقامت گزید، چیزی که هست شرح حال وی در پرده ابهام است وکمترین اطلاعی از آن در دست نیست.

ظاهراً فوت او درجواهرده رخ داد وجنازه اش از آنجا به سادات محله حمل گردید ودر آنجا به خاك سپرده شد. می گویند: در طول راه هرکجا که جنازه اش روی زمین نهاده می شد، مردم آنجا را متبرك می شمردند چنانکه بقعه بامسی، گورستان فاتحه خانی واقع در حد فاصل میان لاکتر وکتالم، بقعه شکونه کوه وموضعی واقع در روبروی در ورودی قصر، که در آن زمان درختی در آن کاشته شده ومردم به عنوان نذر پارچه بر آن می بستند وبه نام «جل بَزَه دارك وَر» یعنی (درختی که جل بر آن بسته باشند) معروف بود از جمله آن مکانها است.

چرا آقا پلاسید در سادات محله سخت سر به خاك سپرده شد؟

بر پایه تحقیقاتی که نگارنده به عمل آورد، سادات محله در عصر آقا پلاسید وجود نداشت وفقط روستاهای برشی وشیشه کلایه در آن منطقه، دارای نام ونشان بودند وحتی سادات آن حدود به «سادات برشی» شهرت داشتند.[۱] ظاهراً چنین به نظر می آید که بقعه متبرکه ای در آن نواحی وجود داشت که مورد توجه آقا پلاسید بوده وسبب گردید تا طبق وصیت در آنجا به خاك سپرده شود ومؤید آن در ورودی بقعه آقا پلاسید می باشد که دو قرن قبل از فوت آن بزرگوار یعنی در سنه ۷۴۶هـ.ق ساخته شد وبعید نیست که متعلق به بقعه متبرکه ای باشد که از میان رفته وآن در، بعدها در بقعه آقا پلاسید کار گذارده شده باشد وگرنه دلیلی نداشت که پیکرش از فاصله سی کیلومتری به سختی وباتحمل رنج فراوان به دوش کشیده شده ودر موضعی دور افتاده وغیر مسکونی دفن گردد.

---

۱. در اسناد وقباله های خطی زیادی که نزد نگارنده موجود است از آنها به نام سادات برشی یاد شده است.

فرزندان آقا پلاسید

مرحوم آقا پلاسید پنج پسر به اسامی سید عبدالمطلب، سید عطاءاللّه، سید شاه رضا[۱]، سیدمحمدمهدی[۲] وسید حسین داشت[۳].

سیدعبدالمطلب جدسادات پلاسیدی آخوندمحله، سیدعطاءاللّه و سیدشاه رضا جدّ سادات میر باقری ومیر ابوطالبی سادات محله، سید محمد مهدی ظاهراً جد خاندان بهشتی، بهشتی نژاد اصفهان وسید حسین مقیم هند شد وبنا به اظهار آقای دکتر امامی وکیل دادگستری، اولاد واحفاد وی در هند شناسایی شده ودر عصر حاضر شمار زیادی از آنان در کشور یاد شده زندگی می کنند.

مؤلّف نضرة الناظرین می نویسد: «. . . او (آقا پلاسید) دارای چهار یا پنج فرزند بود. یکی از ایشان ترك وطن گفت ودر هند سکونت گزید وجمع کثیری، اعقابشان را در آن سرزمین دیده وخبرشان به مارسیده است حتی بعضی از اساتید معتبر از آنان سخن به میان آوردند. یکی دیگر از فرزندان آقا پلاسید، آقا سید عبدالمطلب است که ما از تبار او هستیم وپسرش نیز عبدالمطلب (نامدار پدرش) می باشد وپسر او سید محمد حسین جد اعلای ما هست وبه ذکر اولاد واحفاد وی تا آنجا که تفحّص کردیم، خواهیم پرداخت اما دو پسر دیگر آقا سید علی یکی عطاء اللّه ودیگری شاه رضا که دست روزگار آنان را متفرق کرد وبزرگانی از اعقاب آندو در معاف محله (سادات محله امروزی) مقیم هستند که خداوند امثال ایشان را زیاد گرداناد واما فرزند پنجم به فرض آن که وجود داشته باشد احوالش بر ما نامعلوم است».

در مورد فرزند پنجم آقا پلاسید، کتابی اخیراً تحت عنوان «فهرستی از سادات اصفهان» به چاپ رسید که در آن سلسله نسب سادات بهشتی وبهشتی نژاد به آقا سید محمد مهدی بن سید علی (معروف به پلاسید مدفون در سادات محله رامسر) می رسد[۴]. بنابر این آقا سید محمد مهدی همان فرزند پنجم آقا پلاسید است که مؤلف نضرة الناظرین بدان اشاره نموده ووجودش را فرضی دانسته است.

---

۱. نضرة الناظرین، فصل اول از بخش خاتمه.

۲. فهرستی از سادات اصفهان، ج ۱، ص ۱۷.

۳. نقل از دکتر امامی اصفهانی وکیل دادگستری.

۴. فهرستی از سادات اصفهان، ص ۱۷.

سادات پلاسیدی آخوند محله رامسر

سادات پلاسیدی آخوند محله به آقا میر محمد حسین که در بالا بدو اشاره گردید، منتهی می شوند. وی دارای پنج پسر بود واسامی ایشان به ترتیب سن عبارت است از:

۱ ـ آقا میر محمد صادق

۲ ـ آقا سید احمد

۳ ـ آقا میر محمد رضا

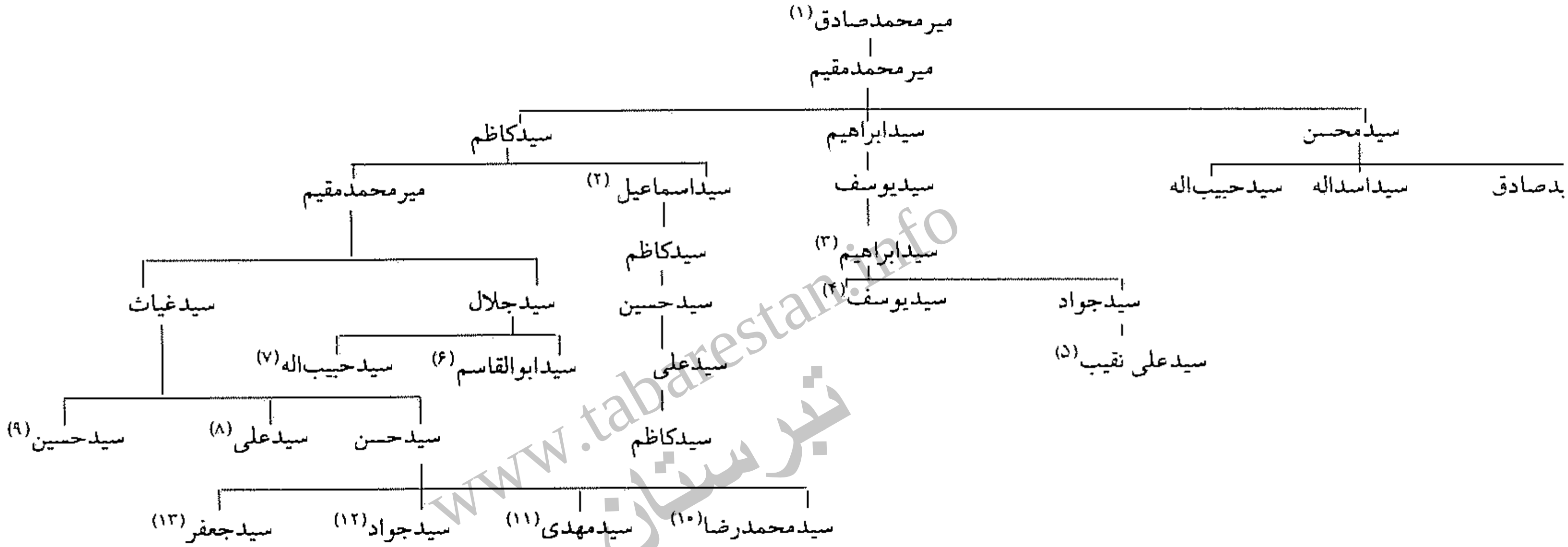
۴ ـ آقا میرعبدالمطلب

۵ ـ آقا میر ابوالحسن.

این تبار نما با رعایت ترتیب سن تنظیم گردیده است.

خاندانهای

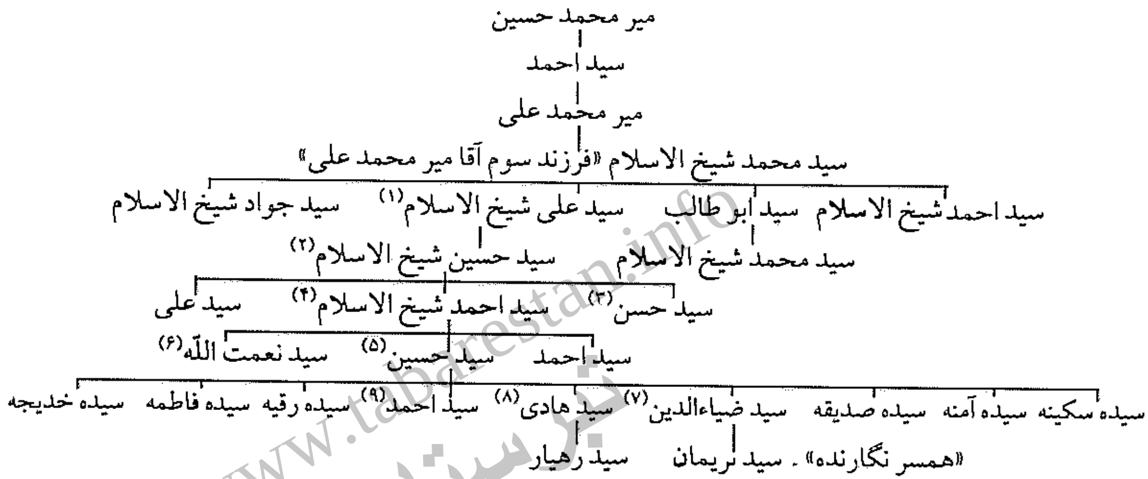
سیدعلی نقیب «نقیب السادات» و پورمقیم



فرزند اول آقامیرمحمدحسین.
۲. دارای یک دختر بود.
۳. از علمای بزرگ سخت‌سر(رامسر) بود.
داماد سکینه آباجی بود.
۵. دارای چهار دختر و مرحوم مهندس ابوالقاسم ایکائی نواده آن مرحوم بود.
۷. بدون زادو ولد مردند.
۸. داروساز و مقیم تهران .
۹. مقیم چالوس .
. پزشک ومقیم آمریکا.
۱۱. پزشک و مقیم آلمان .
۱۲. استاد اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی تهران.
۱۳. کارمند ثبت اسناد.

خاندان شیخ الاسلام

۱ ـ سید حسین شیخ الاسلامیان بن سید احمد



(۱) از وی یک دختر به نام سیده مرجان باقی ماند (مادر مرحومه سیده رقیه جده همسر نگارنده).

(۲) وی دارای سه دختر بود به اسامی سیده رباب همسر مرحوم سید زین العابدین بن سید احمد، سیده طوبی وسیده مرجان مادر سید رضا شیخ الاسلامی.

(۳) بدون زاد وولد فوت شده

(۴) در سن ۲۸ سالگی درگذشت ودر مقبره خانوادگی گورستان مسجد آدینه جواهرده دفن شد. (تاریخ درگذشت او پنجم ذیحجه ۱۳۳۷هـ. ق است)

(۵) در آبان سنه ۱۳۷۱ درگذشت ودر کنار مرقد پدرش به خاك سپرده شد.

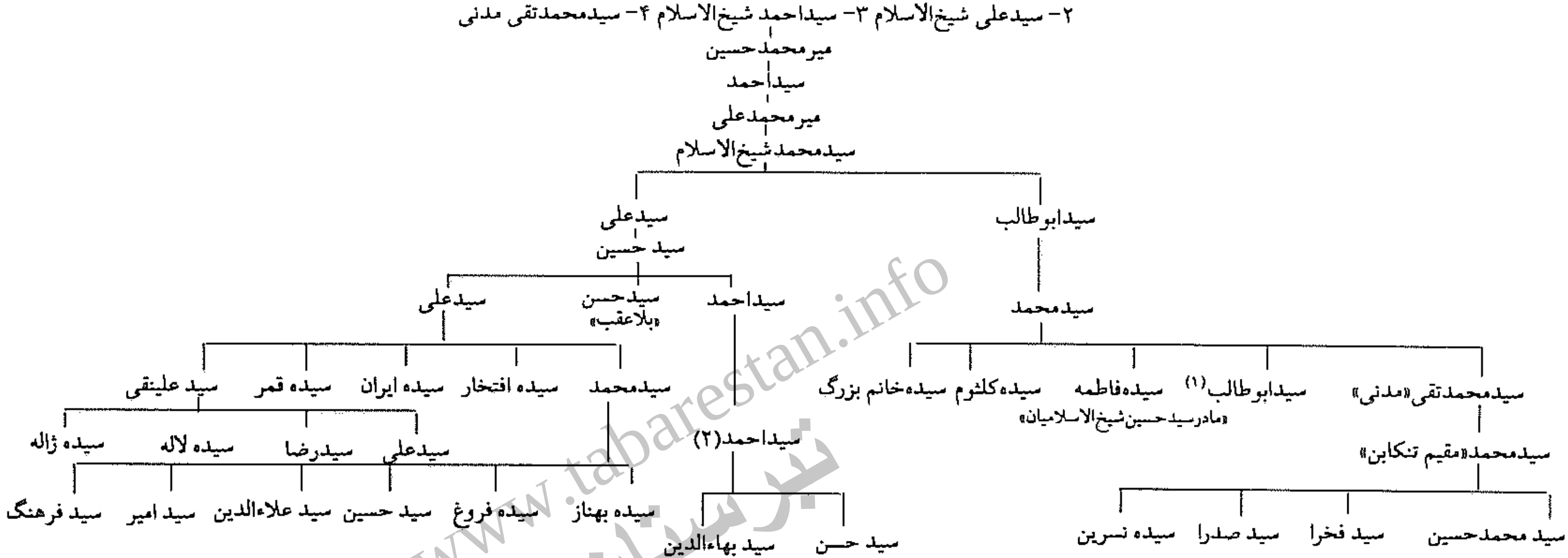
(۶) در کودکی مرد.

(۷) دو دختر به نامهای سیده نسترن وسیده نیلوفر دارد.

(۸) مقیم کشور سوئد یک دختر دارد.

(۹) سه دختر به اسامی سیده ماریا، سیده مهسا وسیده کاملیا دارد.

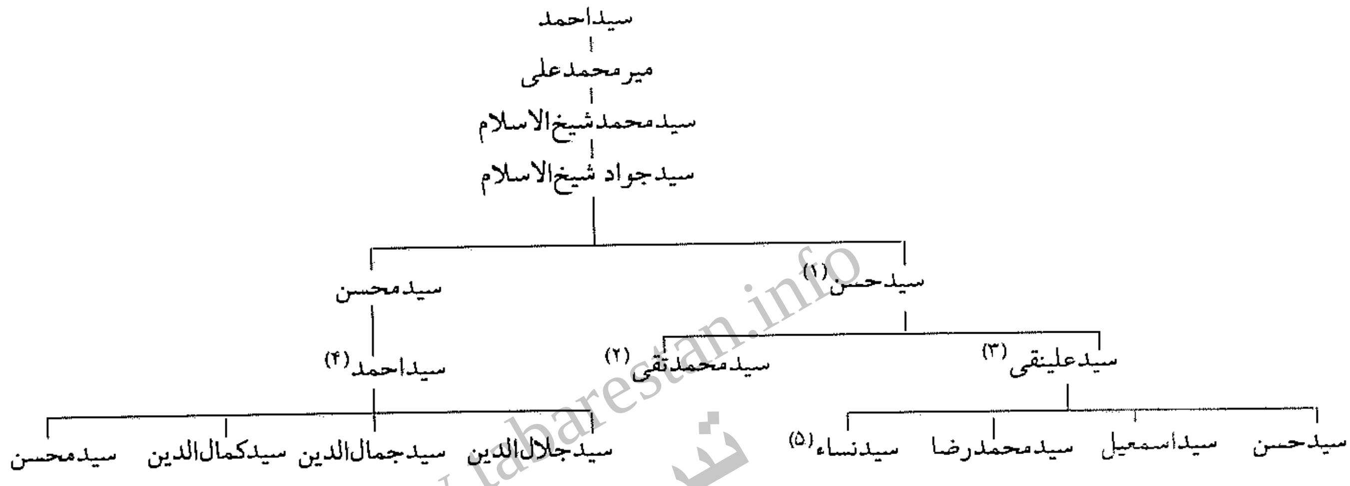
بقیه خاندان شیخ الاسلام



۱. ناکام از دنیا رفت و در گورستان مسجد واجب‌الاحترام جواهرده دفن شد.

۲. چهار دختر از او باقی ماند. وی در اوایل فروردین ۱۳۵۶ فوت شد و در مقبره خانوادگی گورستان آدینه جواهرده در جوار مرقد پدرش دفن گردید.

خاندان میرافتخاری و خاندان سیداحمد شیخ‌الاسلامی معروف به بازرگان



۱. در مراجعت از سفر زیارتی مشهد در شاهرود درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.

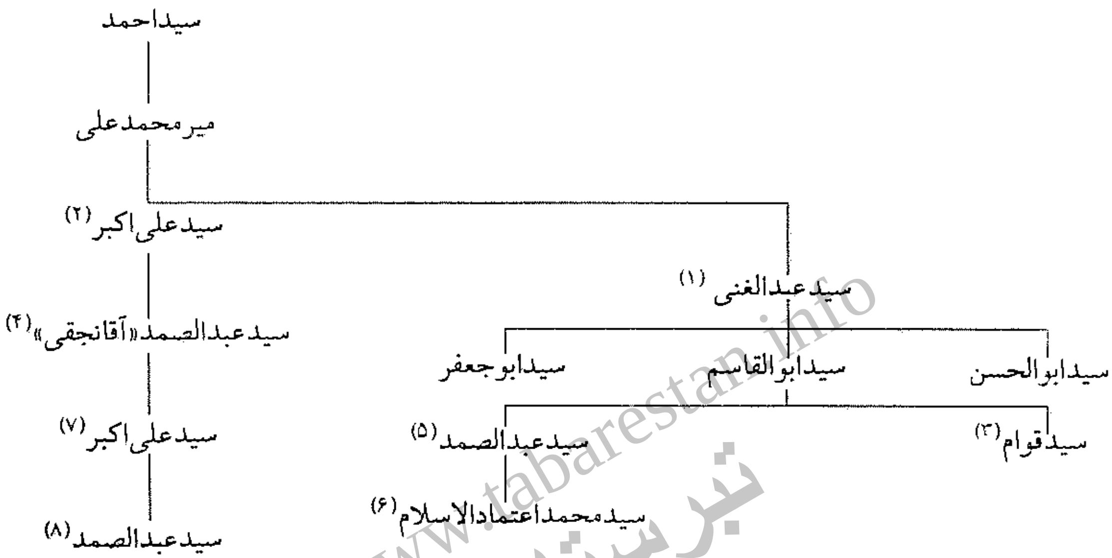
۲. بدون زاد و ولد بود.

۳. چهار دختر دارد.

۴. دو دختر از او به نامهای سیده بتول و سیده منیره باقیماند.

۵. مادر آقایان دکتر عنایت‌اله و نصرت‌اله رحیمیان

و خاندان مرحوم آیت الله آقاسید عبدالصمد بن سیدعلی اکبر معروف به آقا نجفی



۱. یک دختر به نام سیده شرفجهان (جده نگارنده) داشت. وی مقیم قزوین بود و در گورستان حلیمه‌خاتون آن شهر مدفون است.

۲. فرزند دوم آقامیرمحمدعلی .

۳. در سنهٔ ۱۳۲۳هق بدون زادوولد درگذشت .

۴. یک دختر به نام سیده زینب داشت که درقبرستان جواهرده در کنار پدرش مدفون است.

۵. دو دختر داشت: سیده رباب و سیده سوسن همسر مرحوم سید مهدی بن سیدمحمد تنکابنی معروف به سنگلجی.

۶. بدون زاد وولد درگذشت و در قبرستان خاک فرج قم به خاک سپرده شد.

۷و۸. مقیم آمل (سیدعلی اکبرسالها قبل وفات یافت و در آمل به خاک سپرده شد و سیدعبدالصمد دبیر دبیرستانهای آمل است).

خاندان سید علی مقدماتی

۱ ـ سید مهدی علوی هاشمی   ۲ ـ اخوان مهدویان



(۱) وی خطی زیبا داشت یک مجلد قرآن قطع رحلی در سنه ۱۲۶۷ هـ. ق به خط وی در مسجد میر عبدالباقی موجود است در آخر آن چنین آمده است به ید محمد علی بن مهدی الحسینی التنکابنی. ترجمه اش با خط سرخ در سنه ۱۲۷۲ در ذیل آیات نوشته شده است.

(۲) سه دختر دارد.

(۳) یک دختر دارد.

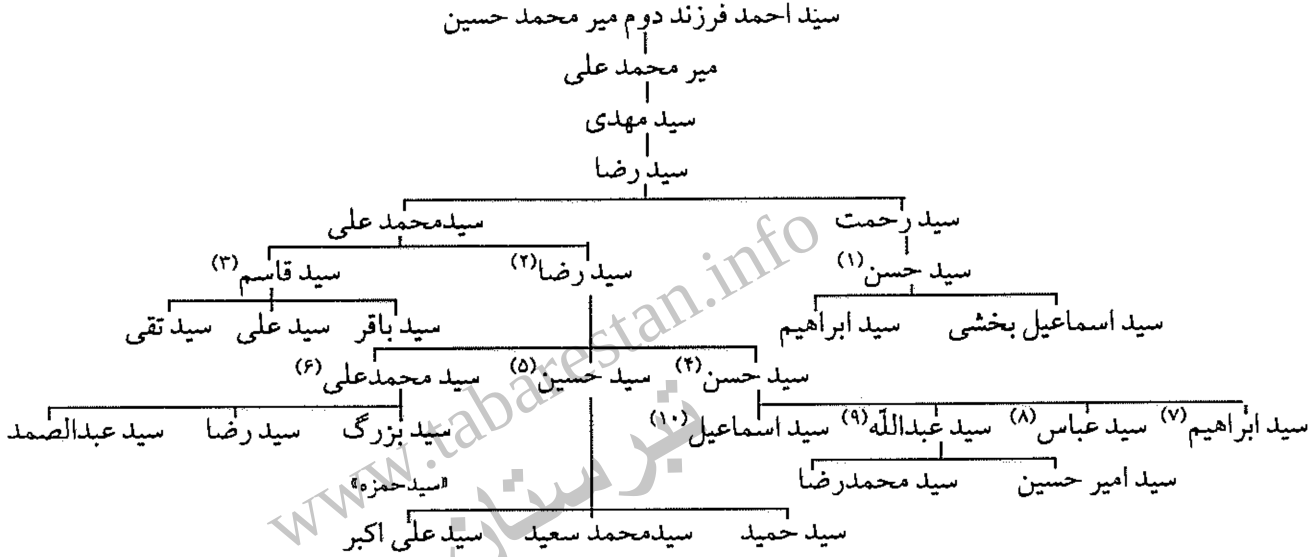
(۴) چهار دختر دارد.

(۵) و (۶) از هر کدام دو دختر باقی مانده است.

(۷) در جبهه شهید شد.

خاندان میر محمد علی

۱ ـ سیدرضاو سید قاسم مهدویان ۲ ـ بخشی مقیم کترا تنکابن



(۱) و(۲)و(۳) از هر کدامشان دو دختر باقی مانده است.

(۴) دارای دو دختر به نامهای سیده سلمه همسر سید اسماعیل بخشی مقیم کتراتنکابن وسیده جمیله همسر آقای حجت الله نحوی است.

(۵) و (۶) سه دختر دارد.

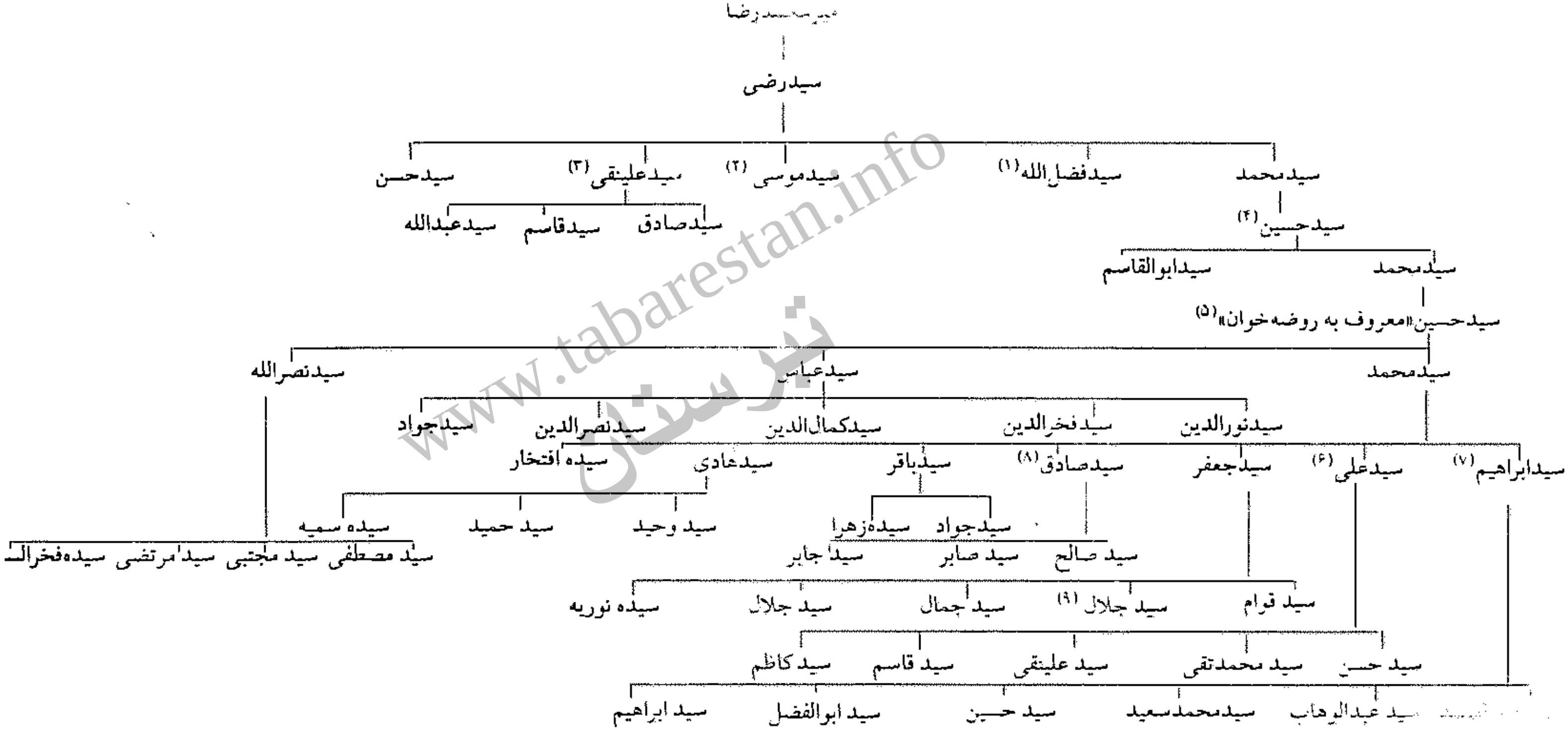
(۷) در کودکی مرد.

(۸) دو دختر به نامهای مریم وفرزانه دارد.

(۹) یک دختر به نام سیده زهرا دارد.

(۱۰) یک دختر به نام سیده لیلا دارد.

خاندان مرحوم آقاسیدمحمد نقی هاشمیان و اخوان



۱. بدون زاد و ولد بود.

۲. بدون زاد و ولد بود.

۳. دارای یک دختر بود.

۴. سه دختر داشت

۵. یک دختر داشت.

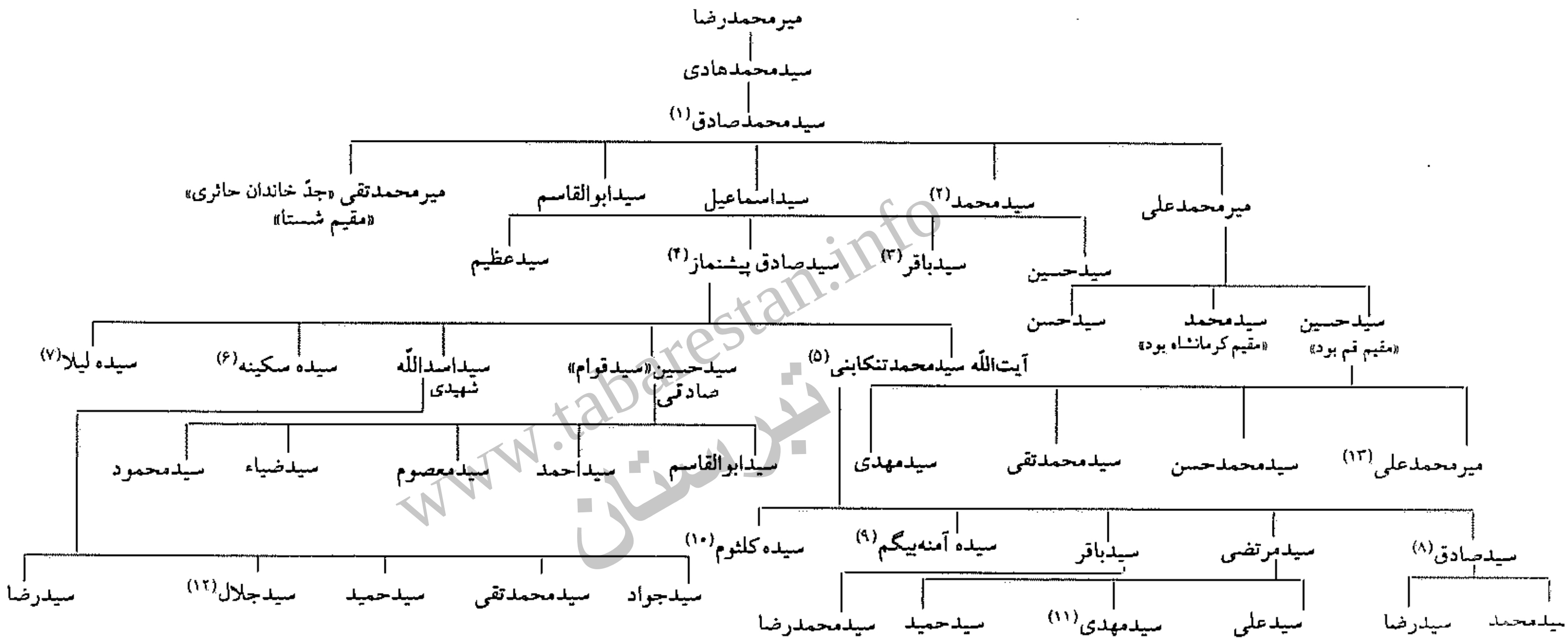
۶. یک دختر دارد.

۷. ۹ دختر دارد.

۸. دارای دو دختر است.

۹. مفقودالاثر است.

۱- خاندان مرحوم آیت‌الله سیدمحمد مجتهد تنکابنی ابن سیدصادق پیشنماز و اخوان
۲- خاندان سیدحسین حائری



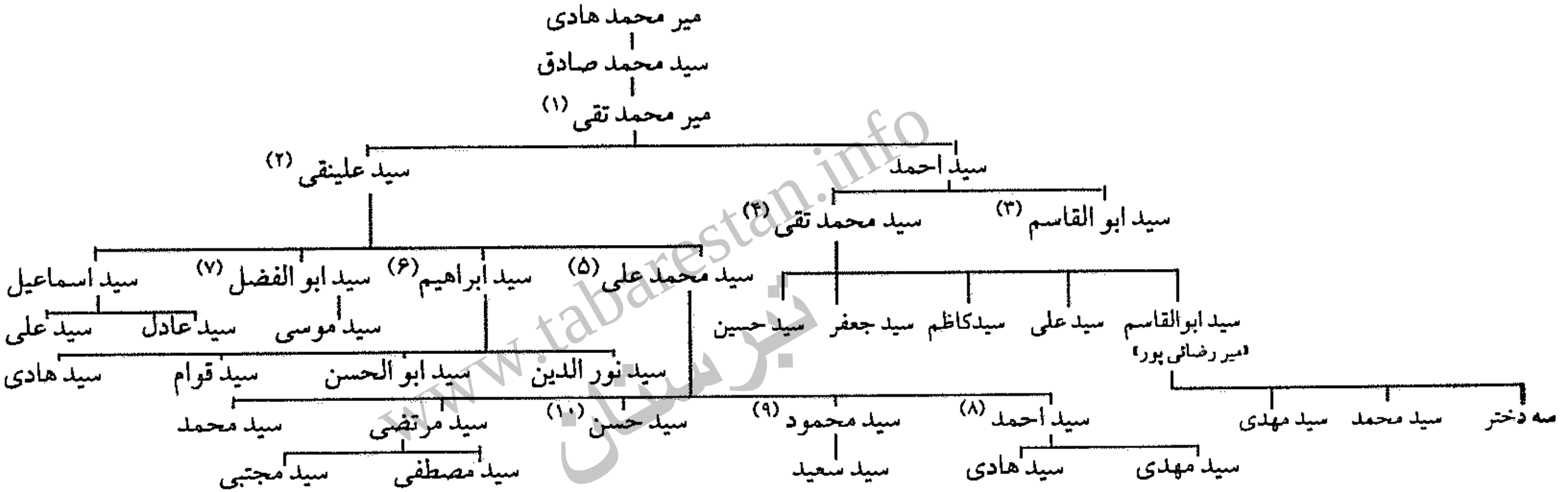
۱. یک دختر داشت. ۲. دارای دو دختر بود. ۳. در جوانی هنگام تعمیر تفنگ براثر اصابت گلوله‌ای که ناگهان خارج شد ناکام از دنیا رفت. ۴. در قبرستان آقاجهان‌قلی بیگ تنگدره رامسر در حاشیه جنوبی خیابان مدفون است.

۵. در تاریخ ۱۳۷۵/۲/۱۶ در رامسر ازدنیا رفت ودرباغ رضوان قم دفن گردید. ۶. عیال مرحوم درایه. ۷. عیال مرحوم عبدالصمدلاریجانی و مادر آقایان حاج محمد، حاج علی و حسن لاریجانی.

۸. مهندس کشاورزی بود مدتی درگرگان می‌زیست و درواخر عمر به مشهد منتقل گردید و درهمانجا از دنیا رفت (سنه ۱۳۷۳ش). ۹. عیال مرحوم تلاتری قزوینی (مرحوم شد).

۱۰. عیال آقای سیدحسن تنکابنی (مرحوم شد). ۱۱. ناکام از دنیا رفت. ۱۲. درجوانی درگذشت. ۱۳. نویسنده و روزنامه‌نگار.

خاندان حائری (مقیم قریه شستا رامسر)



(۱) دارای یک دختر بود. (۲) سه دختر به نامهای سیده بتول، سیده شریعت واشرف السادات دارد. (۳) بلا عقب. (۴) مقیم گلین جنت رودبار بود. (۵) دارای سه دختر به نامهای اشرف السادات، سیده فاطمه که همسرش پزشک پاکستانی ومقیم پاکستان است ونرجس خاتون.

(۶) سه دختر به نامهای سیده زهرا، سیده عذرا وسیده محترم دارد. (۷) دارای چهار دختر به نامهای سیده رقیه، سیده نجمه، سیده حلیمه وسیده حکیمه می‌باشد. (۸) دو دختر به نامهای سیده عاتکه وسیده آسیه دارد. (۹) دارای دو دختر به نامهای سیده سحر وسیده سمیرا می‌باشد.

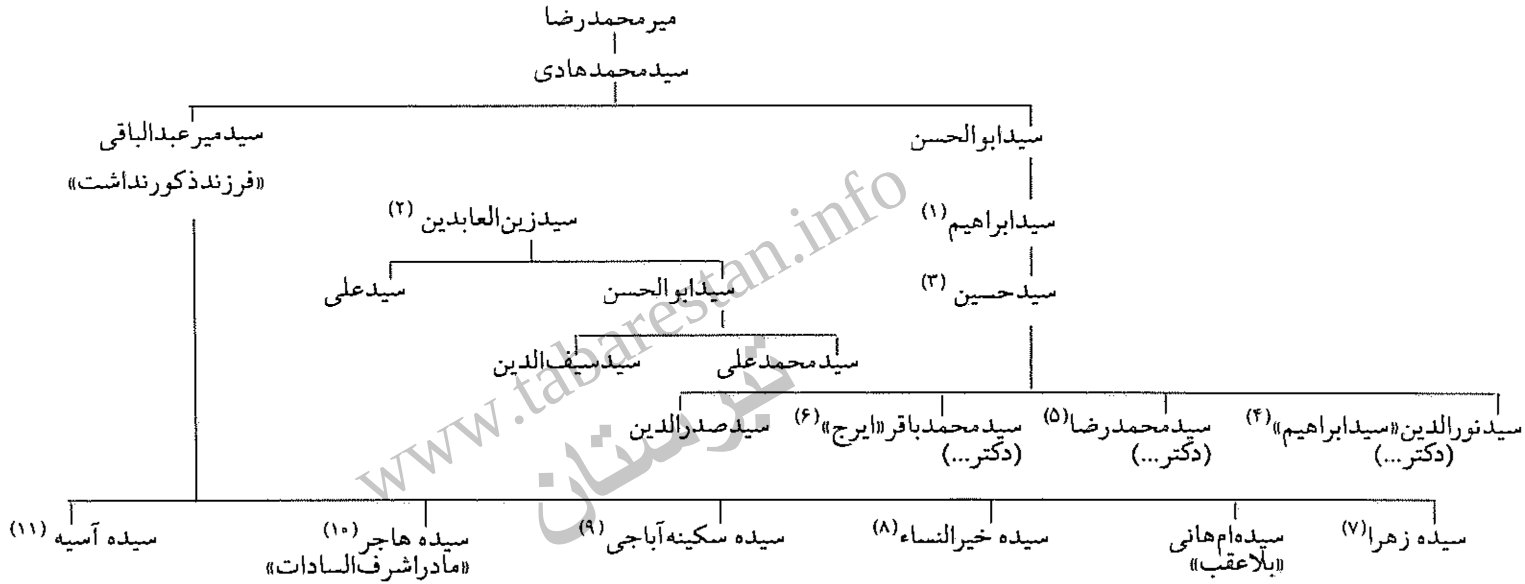
(۱۰) سه دختر به نامهای سیده سلیله، سیده نصیبه وسیده معصومه دارد.

۱- خاندان ایت‌الله اقامیرعبدالباقی

۲- خاندان آیت اللّه سیدابوالحسن تنکابنی بن سیدمحمدهادی:

آیت‌الله سیدابراهیم تنکابنی «مقیم قزوین»

آیت الله سیدزین‌العابدین تنکابنی «مقیم قزوین»



۱. دارای دو دختر به نامهای سیده زهرا و رفعت‌السادات بود که هر دو عقیم مردند.

۲. یک دختر داشت (مادر سیدرضا قدسی).

۳. یک دختر به نام سیده مریم دارد که همسر آقای دکتر سیداسحق حاج سیدابوترابی است.

۴. متخصص بیماریهای کودکان.

۵. دکترا در رشته حقوق جزا و وکیل پایه یک دادگستری.

۶. متخصص در علوم اغذیه شناسی.

۷. همسرآقا سیدابراهیم بن سیدابوالحسن.

۸. در کودکی مرد.

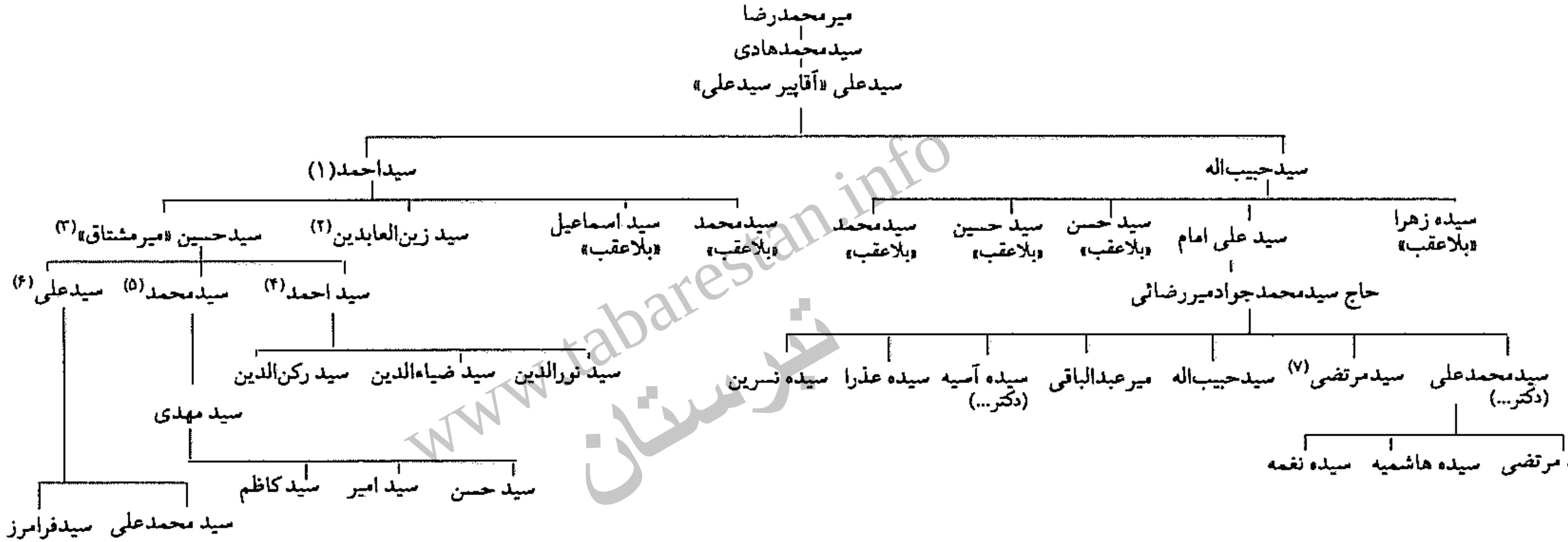
۹. همسرآقاسیدمحمد هادی بن سیدمرتضی.

۱۰. همسرآقاسیدمحمدبن سیدمرتضی

۱۱. همسرآقاسید جوادبن سیدمرتضی.

۵۶۲

خاندان میرضائی (حاج سیدمحمدجواد)
و خاندان میرمشتاق (مقیم لاهیجان)



۱. چهار دختر به اسامی زیر داشت: سیده صغری (معروف به صغری آباجی)، عیال مرحوم آقا سید اسحق (عم نگارنده) که بانوئی با تقوی بود، سیده کبری عیال مرحوم آقا سیدمحمد مجتهد تنکابنی بن سیدصادق پیشنماز، سیده طوبی مقیم لاهیجان و سیده رباب مقیم لاهیجان.

۲. دارای سه دختر به اسامی زیر بود: سیده آفاق، سیده صدیقه و سیده معصومه.

۳. پنج دختر به اسامی زیر داشت: ام‌البنین همسر مرحوم سیداسدالله شهیدی، سیده هاجر، سیده فاطمه، سیده زهرا و سیده رقیه.

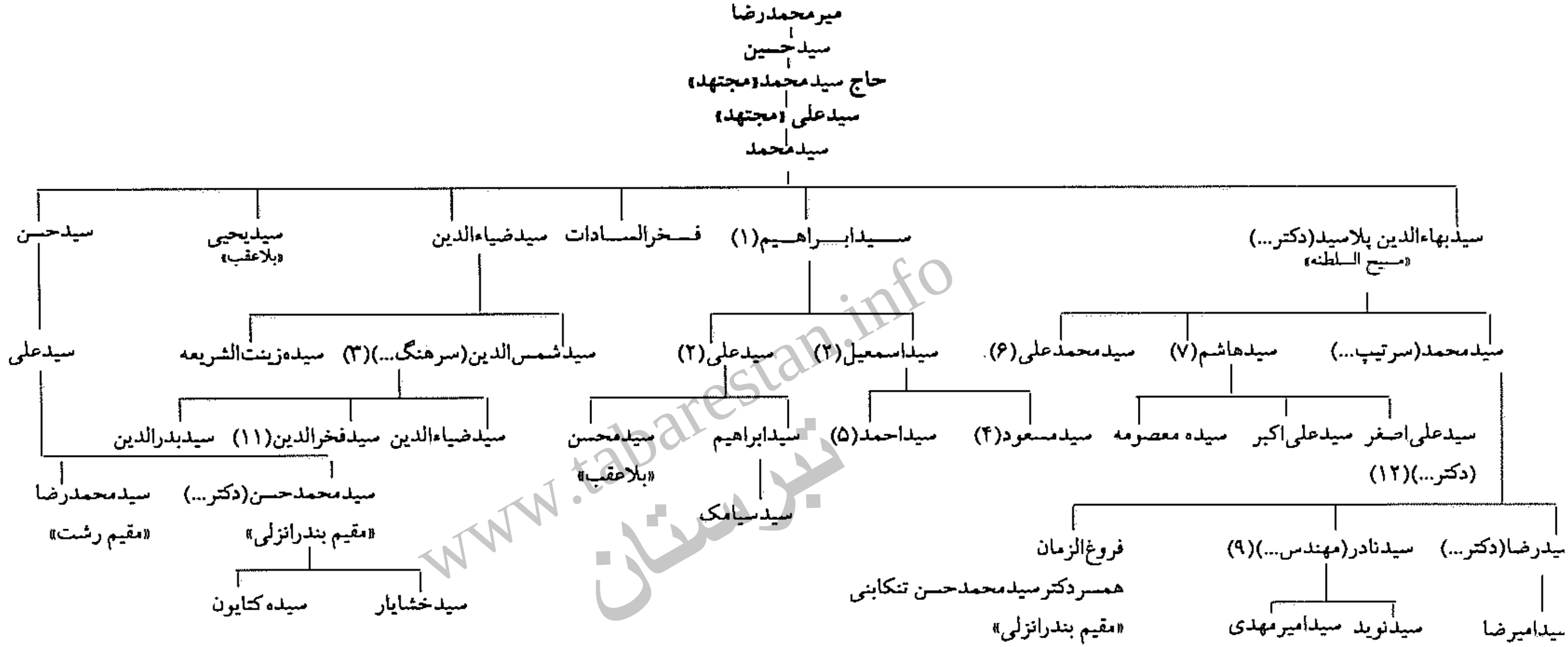
۴. دو دختر به نامهای سیده بتول و سیده نرگس دارد.

۵. سه دختر به اسامی سیده سکینه، سیده محترم و منیرالسادات دارد.

۶. سردفتر اسناد و ازدواج مقیم صومعه‌سرا می‌باشد.

۷. در شهریور ۱۳۶۰ شمسی ناکام از دنیا رفت.

خاندان سیدابراهیم قاضی عسکر «پلاسید»

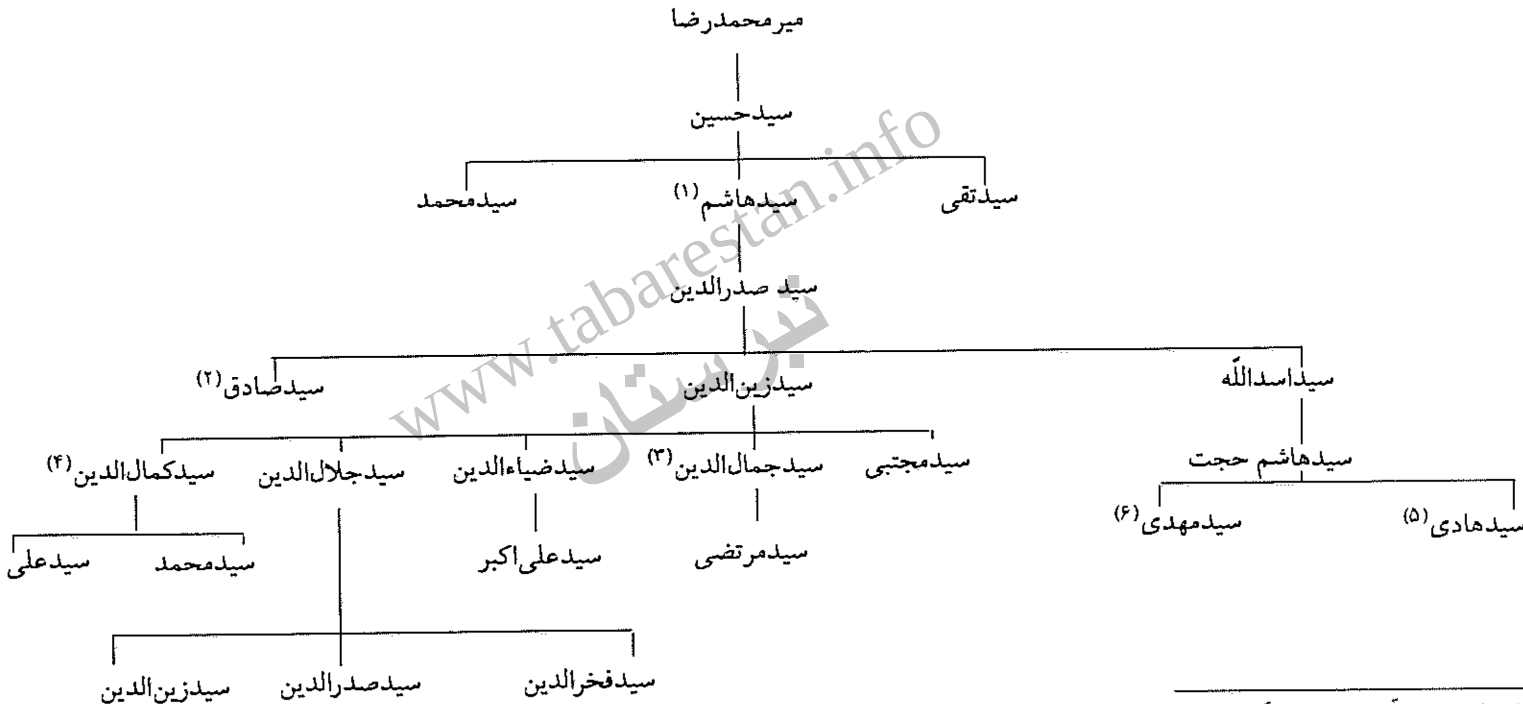


۱. از او دو دختر به نامهای سیده پروین و سیده ثریا باقی ماند.
۲. یک دختر از او به نام سیده ناهید باقی ماند.
۳. دارای سه دختر به اسامی احترام‌السادات، سیده افسر و سیده اقدس که همسر آقای مهندس سید نادر پلاسید است‌می‌باشد.
۴. مقیم سوئد.
۵. مقیم آمریکا.
۶. پنج دختر به اسامی سیده آذر، سیده قدسی، سیده فرح، سیده سی‌سی و سیده مهرالملوک دارد و کارمنددادگستری است.
۷. کارمند ارتش است.
۸. یک دختر به نام سیده آتوسا دارد.
۹. یک دختر به نام سیده مرجان دارد.
۱۰. سه دختر به اسامی سیده سوگل، سیده سارا و سیده سپیده دارد.
۱۱. دو دختر به نامهای سیده روشنک و سیده شوکا دارد.

خاندان سیدصدرالدین بن سیدهاشم تنکابنی

۱- حاج سیداسداله

۲- سیدزین‌الدین



دخترش مادر مرحوم آقاسیدمحمد سنگلجی بود.

بلاعقب از دنیا رفت.

۴. مقیم فاضل آباد گرگان هستند.

افسر نیروی انتظامی مشهد.

کارمند ثبت احوال مشهد.

خاندان مرحوم اقاسید یعقوب سجّادی



۱. یک دختر داشت که عیال مرحوم ابوطالب سادات محله‌ای بود.

۲. دو دختر داشت: یکی مادر ملاعبدالرزاق نحوی (فیلسوف معروف) و دیگری ساره خاتون خانم، عیال آقاصالح رمکی مدفون در قبرستان مسجد آدینه جواهرده که تصویر سنگ قبر او در این کتاب آمده است.

۳. سه دختر داشت.

۴. یک دختر به نام سیده صدیقه داشت که عیال مرحوم آیةا... سیدابراهیم بن سیدمحمدتقی مقیم قزوین بود.

۵. همسر آقای سیدعبدالله مهدویان اسامی فرزندان وی در ص ۵۵۷ آمده است.

۶. همسر آقای دکترعلینقی کریمی، یک دختر به نام مریم دارد.

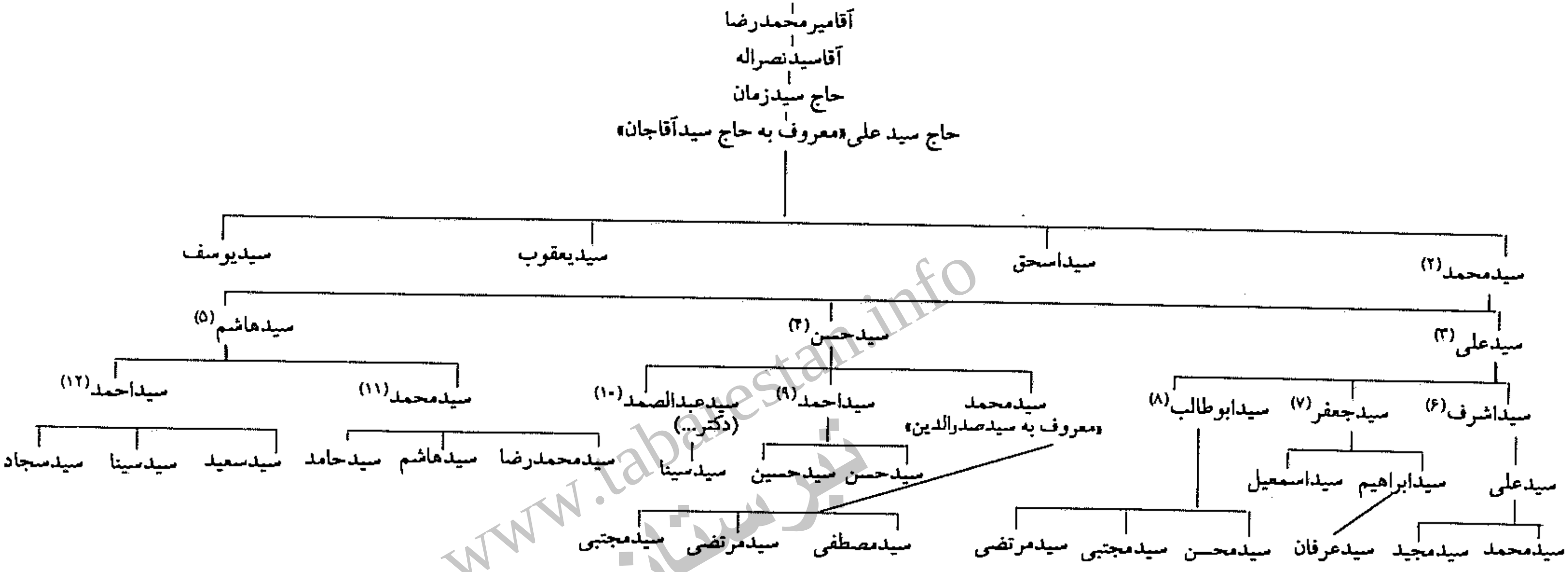
۷. همسر آقای دکتر مهرداد حسن‌زاده، یک دختر به نام مریم دارد.

بقیه خاندان آقاسیدیعقوب سجّادی
و خاندان آقاسیداسحق سجادی



۱. عیال مرحوم حاج علی‌اکبر فلکیان.
۲. عیال آقای حاج سید محمدجواد میرضیائی.
۳. عیال آقای حاج سیدحسن مهدویان.
۴و۵. در کودکی مردند.
۶. عیال مرحوم حاج سیداشرف میرمظلومی.
۷. عیال آقای سیدزمان سجادی.
۸و۹. در کودکی مردند.
۱۰. از دوهمسروی ۷ دختر باقی ماند.
۱۱. عیال مرحوم سیدمحمدبنی هاشمیان.
۱۲. عیال مرحوم سید هاشم قربی.
۱۳. عیال مرحوم سیدمحسن پیرسیدی.
۱۴. عیال آقای سیدمحمد میرمشتاق«مقیم لاهیجان»
۱۵. در جوانی درگذشت.
۱۶. عیال آقای ابوالقاسم رمانی.

خاندان آقاسید محمد مظلوم[۱]



۱. عموی نگارنده

۲. دو دختر به نامهای سیده مرجان «عیال مرحوم عباس رامسری» و سیده ساره خاتون «عیال مرحوم سید حسن شیخ‌الاسلامیان» از او باقی ماند.

۳. از وی دو دختر به اسامی سیده آسیه و سیده شمسی باقی ماند.

۴. یک دختر به نام سیده خدیجه دارد.

۵. سه دختر به نامهای سیده زهرا، سیده فاطمه و سیده اکرم دارد.

۶. سه دختر به اسامی سیده ام‌البنین، سیده طاهره و سیده راضیه دارد.

۷. یک دختر به نام سیده زهرا دارد.

۸. دارای یک دختر به نام سیده راضیه است.

۹. دارای دو دختر به نامهای سیده صغری و سیده لیلا است.

۱۰. یک دختر به نام سیده سمیرا دارد.

۱۱. یک دختر به نام سیده ساره دارد.

۱۲. یک دختر به نام سیده سمیه دارد.

تبارنمای آقابسمل و خاندان مرحوم آیة‌ا... آقاسید ابراهیم بن سیدمحمدتقی



۱. دو دختر به نامهای سیده مرجان عیال مرحوم آقاسید بزرگ از علمای چابخانه‌سر و سیده بتول که بانویی پرهیزکار بود، داشت.

۲. در سنه ۱۳۴۲ ش درگذشت.

۳. همسرآقای میراسداله قدسی مقیم تنکابن.

۴. دارای چهار دختراست.

۵. دارای یک دختر است

۶. دو دختر دارد.

۷. سه دختر دارد.

۸. عیال مرحوم اخوان مقیم تنکابن.

۹. عیال آقای علی‌کمالی مقیم لنگرود.

۱۰. متخصص علوم آزمایشگاهی و استاد دانشگاه.

۱۱. استاد دانشگاه و متخصص بیماریهای کلیوی.

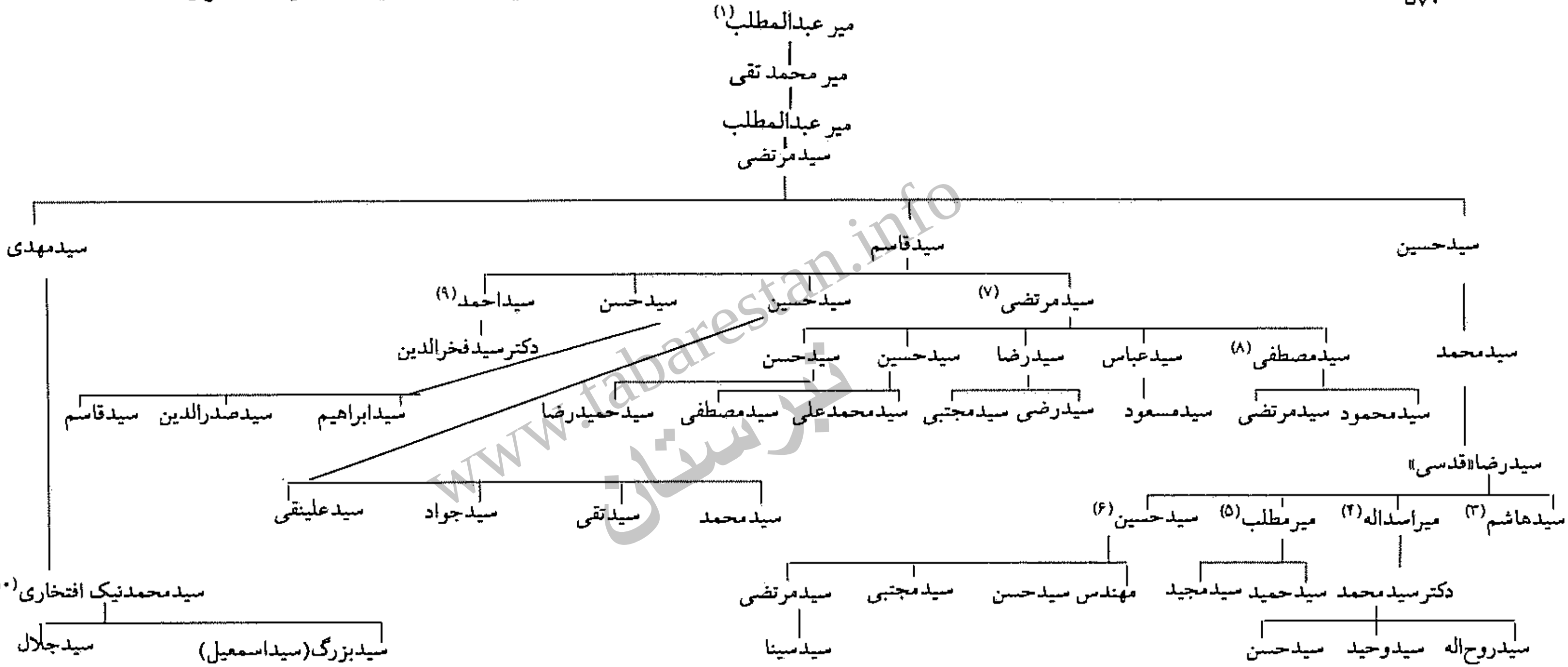
۱۲. ناکام از دنیا رفت.



(۱) آقا سید محمد در آخر مجلد اول کتاب ایضاح الفرائد با پنج واسطه سلسله نسبش را به آقا پلاسید رسانده و می نویسد: «. . . این امیر محمد تقی بن امیر عبدالمطلب بن امیر محمد تقی بن امیر عبدالمطلب بن امیر ابی طالب بن آقا سید علی . . .» گویا این سید بزرگوار از نسب خود بی اطلاع بوده است و بر پایه تحقیقاتی که نگارنده به عمل آورد سید برای مرحوم آقا سید مهدی علوی هاشمی که سیدی جلیل القدر و روضه خوان بوده نامه نوشت و از او خواست تا نسب نامه اش را تهیه نموده و برایش بفرستد، او نیز چنین کرد آقا سید محمد هم با اعتماد به نوشته او نسب نامه یاد شده را در آخر کتابش نوشت در حالی که مرحوم آقا سید اسماعیل مؤلف نضرة الناظرین مردی مجتهد و محقق بود و جلوتر از او می زیست و از روی تحقیق نسب نامه سادات پلاسیدی آخوند محله تنظیم کرد. مضافاً فاصله زمانی میان آقا پلاسید و آقا سید محمد سنگلجی بیش از سیصد و پنجاه سال است و یقیناً سید با بیش از شش واسطه نسبش به آقا پلاسید می رسد و آخرین نکته این که آقا پلاسید فرزندی به نام آقا امیر ابو طالب نداشته است.

(۲) دارای چهار دختر است. (۳) دو دختر دارد. (۴) دو دختر دارد. (۵) سه دختر دارد. (۶) دو دختر دارد (۷) یک دختر دارد.

خاندان سیدرضا قدسی- خاندان حاج سیدمرتضی تنکابنی و اخوان بنی هاشمیان-خاندان سیدمحمد نیک افتحاری



۱. فرزند چهارم آقامیرمحمدحسین.

۲. یک دختر به نام سیده سکینه بیگم(سیده قدسیه)دارد.

۳. دو دختر به نامهای سیده فاطمه و سیده فائزه دارد.

۴. دو دختر به نامهای سیده رقیه و دکتر سیده زهرا دارد.

۵. دو دختر به اسامی سیده رؤیا و سیده خاطره دارد.

۶. شش دختر به نامهای سیده خدیجه، سیده نرجس، سیده صدیقه، سیده طاهره، سیده سارا و سیده ثریا دارد.

۷. دو دختر به اسامی فخرالسادات همسر مرحوم سیداحمد میریاقری معروف به غروی و سیده زهرا دارد.

۸. سه دختر به اسامی سیده محبوبه، سیده راضیه وسیده بدری دارد.

۹. دو دختر به نامهای سیده سکینه و سیده رقیه از او باقی مانده است.

۱۰. سه دختر از او باقی مانده است.

مختصری از شرح حال علمای سادات پلاسیدی آخوند محله رامسر

آقا میر محمد صادق بن میر محمد حسین

این سید بزرگوار که عالمی بافضیلت وتقوی بود پس از تکمیل تحصیلات خود در بلاد مختلف به زادگاهش آخوندمحله مراجعت کرد ودر آنجا اقامت گزید وبه تدریس اشتغال ورزید وچون مردم بدو اعتماد داشتند، در حل وفصل اختلافات ومشکلات از او مدد می جستند ونظرش را محترم می شمردند. سید سرانجام جانش را در این راه از دست داد. ماجرای قتل او بدین گونه رخ داد:

اختلافی میان دوطایفه خلعتبری وبدربکی گلیجان تنکابن به وجود آمد که منجر به زدوخورد فیمابین در کرانه رودخانه بزرگ گلیجان گردید وبرای برقراری صلح وآشتی فیما بین وپایان بخشیدن به قتل وخونریزی، از آقا میر محمد صادق دعوت به عمل آورده شد وسید توانست با اندرز ونصیحت، صلح برقرار نموده وآنان را به ترک مخاصمه وادار کند وبه دنبال آن نزاع کنندگان پراکنده شدند. در این میان شایع شد که خلعتبری ها در کمین نشسته اند تا به جنگ ودعوی ادامه دهند. بدربکیها آن را جدّی تلقی کرده وگمان کردند که عمل آنان با صوابدید ورأی سید انجام گرفته است، لذا اورا در حالی که مشغول انجام فریضه نماز بود، با شمشیر از پای در آورده وبه شهادت رساندند. بعداً معلوم شد که هیچ توطئه ای در کار نبود وسید بی گناه به قتل رسید. دوتن از بزرگان جماعت مرشدیه به نام مولی محمد محسن وآقا محمد، پیکرش را با احترام به خاک سپردند ورروی آن بقعه ای بنا نهادند واز آن تاریخ، زیارتگاه مردم شد. از وی پسری خردسال باقی ماند وتحت سرپرستی عمش مرحوم آقا میر محمد رضا قرار گرفت. این

پسر نامش آقامیر محمدمقیم بود.[۱]

مهر مرحوم آقا سید محمد صادق به شکل مربع وعبارت زیر در آن حک شده بود: «الواثق بربّ الغنی محمد صادق بن محمد حسین الحسینی ۱۱۴۳» وی معمولاً در تأیید قباله یا سندی، مختصر ومفید می‌نوشت، از آن جمله صلحنامه ای است که در ذیل آن چنین نوشته است: «وقع ما فیه بمحضری».

مرحوم آیة اللّه آقا سید اسماعیل بن سید کاظم

آقا سید اسماعیل حسینی تنکابنی در سنه ۱۲۳۲ یا ۱۲۳۳ هـ.ق در آخوند محله سخت سر زاده شد وقرآن وخواندن ونوشتن را نزد برادر بزرگش آقا میر محمد مقیم آموخت وآنگاه به فرا گرفتن ادبیات پرداخت. در این میان بیماری طاعون در سخت سر همچون اکثر نقاط ایران شیوع پیدا کرد وسید پدرش را از دست داد، اگرچه ضایعه مرگ پدر بر او ناگوار بود، اما به تحصیل خود در زادگاهش ادامه داد ونزد استادانی چون سید محسن (عم او) ومرحوم سید هاشم (پسر عمه وداماد او)، مرحوم سید مرتضی، مرحوم سید ابوجعفر، مرحوم سید صادق ومرحوم آقا میر محمد سعید ادبیات، منطق، معانی، بیان، حکمت، کلام وبخشی از نافع، شرایع ومعالم را فرا گرفت. وی یک یا دو سال بعد از مرگ پدر همچنان در سخت سر ماندگار شد وآنگاه به قزوین رفت ودر آنجا نزد اساتیدی چون آقا سید هاشم که از سخت سر به قزوین مهاجرت کرده بود وآقا سید هاشم موسوی قزوینی، حاج ملا عبدالوهاب، ملا آقا قزوینی، ملا عبداللّه گیلانی وسید قوام قزوینی به تکمیل دانش پرداخت، تا آن که در معیت وبا مساعدت حاج ملا عبدالوهاب وآقا سید ابوالحسن بن سید محمد هادی به کربلا رفت وچند سالی در جوار حرم مطهر حضرت حسین بن علی عليه‌السلام رحل اقامت افکند ونزد آقا سید ابراهیم به آموختن فقه واصول پرداخت وبا آن که زندگی را به سختی می گذراند، لحظه ای از تحصیل دست نکشید. چندی بعد به نجف اشرف رفت وبه تکمیل تحصیل خود پرداخت واصول را نزد شیخ محمد حسین صاحب فصول آموخت. سید در نجف نیز با فقر ونداری دست وپنجه نرم می کرد، حتی با فروختن کتابهای خود امرار معاش می نمود واگر هم از سخت سر وجوهی برایش فرستاده می شد فقط کفاف هزینه سه الی چهار ماه از سال را می کرد. در این میان با زنی از اهل رودسر که در نجف اشرف مجاور بود ازدواج

۱. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

کرد.[۱] ثمره این ازدواج یک دختر بود.[۲]

سید پس از طی مدارج عالیه ونیل به درجه اجتهاد در سنه ۱۲۶۰ هـ.ق نجف اشرف را ترك گفت وبه آخوند محله سخت سر مراجعت کرد ومرجع خاص وعام گردید. نگارنده اسناد وقباله های زیادی به خط آن مرحوم را مشاهده کرده وچندین طغری از آن قباله ها را در کتابخانه خود محفوظ نگاه داشته است.

تالیفات ایشان

مهمترین تألیف سید، کتاب پر ارزش «نضرة الناظرین ونزهة الباصرین» است. این کتاب به خط آن مرحوم بوده وبه سبک کشکول شیخ بهائی نوشته شده است ودارای یک مقدمه وشش باب وخاتمه می باشد. مؤلف در آغاز کتاب در این باره می نویسد:

«اما المقدمه فهی ما یشبه الموعظة. الباب الاول فی فنون العلوم، الباب الثانی فی ذکر بعض العلماء المعاصرین والمتقاربین رحم الله معشر الماضین، الباب الثالث فی النوادر والظرائف، الباب الرابع فیما یشتبه بالالغاز والتعمیه، الباب الخامس فی المضحکات، الباب السادس فی السوانح والتوقیمات.

واما الخاتمه ففی نبذة من احوال المؤلف.[۳] کتاب یاد شده در سنه ۱۲۸۸ هـ.ق به اتمام رسید اما برخی حواشی آن به خط آن مرحوم در سنه ۱۳۰۴ نوشته شده است گرچه از تاریخ فوت او اطلاع دقیقی نیست اما به قرار مسموع سال فوت او سنه ۱۳۰۶ هـ.ق بود. قبر او در ضلع شمال شرقی مسجد واجب الاحترام جواهرده رامسر قرار گرفته وسنگی مرمرین روی آن قرار داشت که متأسفانه چندسال قبل به سرقت رفت، این سید جلیل القدر از مرحوم آیة الله حاج سید محمد بن سید حسین که از علما برجسته وفقیهی نامدار وصاحب اجازه از مراجع وبزرگان عصر خود بود اجازه روایت وحدیث داشت (شرح حال آن مرحوم در صفحات بعدی همین بخش خواهد آمد).

---

۱. این زن بعداً در سخت سر از دنیا رفت.

۲. نضرة الناظرین.

۳. همان منبع.

متن اجازه به خط مرحوم آية الله حاج سيد محمد بن سيد حسين كه در سنه ۱۲۹۳هـ‍ق نوشته شد :

بسمِ اللّه الرحمنِ الرحيم الحمد لِلّه ربّ العالمين والصلاةُ والسلامُ علىٰ محمّد وآله. أمّا بَعدُ: فَقَد استَجازَ منّي السيّدُ السَندُ والمولى المعتمدُ العلامةُ الفهامةُ، سيدُ الطّائفة وصديقُهُم ورئيسُ السلسلة ووثيقُهُم وقد بَلَغَ منَ العلمِ مُنتهاهُ ومنَ الحلمِ أقصاهُ، جامعُ المعقُول والمنقُول، حاوى الفُرُوعِ والأصول، فريدُ دَهرِه ومجتهدُ عصرِه، العالمُ النبيلُ والفاضلُ الجليلُ، سيّدى وسَنَدى، السيّد اسماعيلُ، مشيدُ ظَهرى ومروحُ بالى ومُقوى ساعدى وابنُ خالى أدامَ اللّهُ أيّامَ إفاضاته وأنَا أجزْتُهُ وافْتَخَرْتُ به لانّ إستجازَةَ الاخيارِ مُفاخَرَةُ العُلماء المجيزين الابرارِ فَاجَزْتُهُ من تَمامِ طُرُقى الّتي أجازَنى الفُحُولُ والعُدُول، كالاستاد العلامة والوالدِ الروحانى، الفهامة الّذى انْعَقَدَتْ على فضله الخناصرُ واذْعَنَتْ لورَعه أهلُ المَعاصر، الحاج ملا محمّد جعفر الاسترآبادى روّحَ اللّهُ رُوحَهُ الشريفُ والشيخُ السندُ والحبرُ المعتمدُ الحاذقُ الماهرُ البارعُ الفائقُ الممتحنُ، الشيخ محمد حسن النجفى طيّبَ اللّهُ مَضْجَعَهُ والشيخُ الفقيهُ الوجيهُ النبيهُ، الشيخ الاستاذ خضرُ الشلالُ، جُعلَ الجَنّةُ مَثواهُ والشيخُ الفاضلُ الكاملُ العادلُ العالم العاملُ الباذلُ، الشيخُ راضىّ، النجفى، بَرَّدَ اللّهُ مَضْجَعَهُ والمولَى الجلىّ الوفىُّ والولىُّ الصفىُّ الحرىُّ، ميرزا محمد على الشهرستانى، أفاضَهُ اللّهُ والمولى الباهرُ الماهرُ الزاهرُ الظاهرُ، الملا على البروجردى، صهرُ مولانا ومُقتدانا الميرزا أبى‌القاسمِ القمى عَلَيه الرحمةُ والمولى المعظمُ المكرمُ المحترمُ المفخرَ الحاج ملا نور على التنكابنى، أسْكَنَهُ اللّهُ مُقامَ العالى والسيدُ السندُ المعتمدُ المُمَجَّدُ المُشْتَهَرُ فى الآفاق، المعتقدُ علىٰ زُهده واجتهاده الاجماعُ والاتفاقُ، الحاج سيّد محمد الخراسانى المعروفُ بالقصير أسْكَنَهُ اللّهُ فَى قُصُورِه العاليَة.

ثُمَّ إنَّهُ قَد كَفاني ذكرُهُ الإجازَةَ الاوّل والاخير، بانَّهُ قَدْ أجازَهُما سيّدُ الطائفة، حجّةُ السلسلة استادُ جميع مَنْ تَأخَّرَ، يقول الواصفُ والمادحُ ماهذا بَشَرٌ، السيّد على الطباطبائى المكينُ في أعلى عليّين، عَن مَشيد حقائق المَعانى، ومسدود دقايق المباني البحرُ الذاخرُ والدرُّ الفاخرُ الفقيهُ الماهرُ، الآقا محمدباقر البهبهاني أسْكَنَهُ اللّهُ فراديسَ جنانه، عن السيّد الواحد، السيّد أبي‌القاسم الخونساري، عن وحيد عصره وفريد دهره، أفضلِ الفضلاء الكرامِ، أعلَم علماء الفخام، محمّد عن والده العلامة الفهامة، الشيخ عبدالفتّاحِ التنكابني، المعروف بالسراب، عن شيخه واستاده وسنده وعماده، سنام الملّة

البیضاء، قوام الشریعة الغرّاء، المولی محمّد السبزواری، طابَ رَمَسُهُ، عن الألمعي اللوذعي الوفي الصفي التقي النقي العلي، المولی محمّدتقي المجلسي، عن جماعة، منهم خاتمةُ المحقّقینَ، فاتحةُ المدقّقین، شیخُنا البهائي، أسْكَنَهُ اللّهُ مقامَ العالی، عَنْ والدهِ الشیخ حسین بن عبدالصمد، عنِ لثاني، عن شیخه العلامة، الشیخ علي المیسی، عَنِ الشیخ محمد الجزینی، عَنِ الشیخِ الاجلِ الشیخ عليّ، عَن والده الشهید محمّدبن مكّی، عن الشیخ أبی طالب محمد، عن والده العلامة الحلّي طاب ثَرَاهُم وجُعِلَ الجَنَّةُ مثواهُم وأمّا طُرُقُ العامة إلى المعصوم علیهم السلام مضبوطة جداً، هكذا أجَزْتُ لَهُ وأنَا الاقلُ محمدُبنُ حسینُبنُ محمدرضا الحسینی التنكابنی الرشتی في العشرِ الثالث منَ العشرِ الثالث من الشَهرِ العاشرِ منَ السنة الثالثة من العشر العاشر منَ الماة الثالثة منَ الالفِ الثانی منَ الأولِ، توضیحاً في الثالثِ والعشرینَ من شَهرِ شوّالِ سنة ۱۲۹۳هـ. ق.

آقا سید احمد بن میر محمد حسین

این عالم جلیل القدر در قرن دوازدهم می زیست. وی یکی از مجتهدان صاحب نام آخوند محله سخت سر به شمار می آمد و در یک سند خطی (قباله خرید ملک) که در سنه ۱۱۷۸هـ. ق تنظیم گردید، از وی به بزرگی یاد شد. در آن سند چنین آمده است: «. . . جناب عالیحضرت ورفیع سرشت علامی فهامی مجتهد الزمانی سلالة السادات العظام والنجباء الکرام آقا سید احمد حفظه اللّه ...».[1]

مؤلف نضرة الناظرین در باره اش می نویسد: «السید السند والحبر المعتمد السید احمد رحمه اللّه کان فاضلاً عالماً بارعاً وجیهاً رئیساً. . .»[2] از تاریخ درگذشت وی اطلاعی در دست نیست.

آقا سید ابوطالب بن سید احمد

«سید ابوطالب اول»

مرحوم آقا سید ابوطالب مانند پدر بزرگوارش عالمی فرزانه بوده وریاست عامه داشت. وی دانشمندی بافضیلت، ادیب، فقیه، متکلم وصاحب نفوذ در میان مردم وحکام وقت بود اما از نعمت فرزند بهره ای نداشت وعقیم از دنیا رفت[3] وتاریخ فوتش

---

۱. سند خطی آن نزد نگارنده موجود است.

۲. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

۳. همان منبع.

بعد از سنه ۱۲۲۹ هـ. ق است.

آقا سید محمد شیخ الاسلام بن آقا میر محمد علی

«سید محمد اول»

مرحوم آقا سید محمد نخستین شیخ الاسلام تنکابن است که از سوی فتحعلیشاه قاجار به این سمت برگزیده شد. وی از دانش وفضل وکمال برخوردار بود وریاست عامه داشت. در فرمانی که از سوی محمد شاه قاجار جهت انتصاب مقام شیخ الاسلامی پسر آن مرحوم به نام آقا سید احمد در سنه ۱۲۶۱ هـ. ق صادر شد به شیخ الاسلامی آقا سید محمد اشاره گردید. زادگاه آن مرحوم آخوند محله سخت سر است ودرهمانجا زندگی کرد ودرگذشت. از تاریخ تولد ومرگش اطلاعی در دست نیست چیزی که هست وی از زمره علمای قرن سیزدهم به شمار می آمد. در نضرة الناظرین به مقام شیخ الاسلامی او اشاره شد. وی طبع شعر داشت وغزلی در سوگ جوان ناکامش آقا میر ابوطالب (میر ابوطالب دوم) سرود وبر سنگ گورش نوشت.[1] این غزل میزان درجه علمی وتسلط اورا در ادبیات می رساند.

مقام شیخ الاسلامی تنکابن

مقام شیخ الاسلامی تنکابن از زمان فتحعلیشاه قاجار در خاندان آقا سید محمد شیخ الاسلام استقرار یافت وبعد از درگذشت او، پسر ارشدش آقا سید احمد به این مقام برگزیده شد و چند سال در این سمت باقی بود، اما عمرش وفا نکرد ودر جوانی در گذشت وپس از وی برادر دیگرش آقا سید علی به این سمت نایل آمد[2] این سید بزرگوار مانند برادرش در جوانی به سال ۱۲۹۵ هـ. ق بدون زاد وولد در گذشت وآنگاه آقا سید حسین بن سید احمد به شیخ الاسلامی منصوب شد وبعد از او پسرش آقا سید احمد عهده دار این مقام گردید. وی در پنجم ذیحجه سنه ۱۳۴۲ هـ. ق درگذشت.

آقا سید محمد بن سید ابوطالب «سید محمد دوم»

این سید بزرگوار در سخت سر زاده شد ودر زمره علمای بزرگ به شمار می آمد وریاست عامه داشت. وی که از سوی ناصرالدین شاه قاجار به مقام شیخ الاسلامی تنکابن برگزیده شده بود مورد حسادت عم خود آقاسیدعلی واقع شد وباعث خشم او

---

۱. رجوع شود به بخش مساجد (مسجد واجب الاحترام ـ سنگ قبرها).

۲. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

گردید. مرحوم آقاسیدعلی در نامه ای خطاب به سلطان وقت از این وضع گله وشکایت کرد. در این نامه که با خطی زیبا نوشته شده بود انتصاب آقاسیدمحمد به مقام شیخ الاسلامی را ناشی از توطئه ای دانست که به زعم وی یکی از علمای بزرگ سخت سر زمینه آن را فراهم آورده بود.[1] آقا سید علی سرانجام موفق شد عم خودرا کنار زند وخود به این مقام نایل آید.

آقا سید محمد در سرودن شعر دستی داشت وقمری تخلص او بود. ابیات زیر منسوب به اوست:

تو شربت اگر کام دشمن کنی　　غذایش ز حلوا و روغن کنی
هم از پر نیانش کنی جای خواب　　فضایش تو در قصر وگلشن کنی
کند کین دیرینه را آشکار　　زخبث طبیعت در این روزگار[2]

وی مرثیه سرایی می کرد ودر مرثیه ای که در سوك پسر ناکامش آقا میر ابوطالب سرود، با این مطلع آغاز کرد:

در غم ناکامیت بی اختیارم ای پسر　　بی قرارم ای پسر، داغدارم ای پسر
روز وشب مانند باران اشکبارم ای پسر　　بی قرارم ای پسر، داغدارم ای پسر

از او وصیت نامه ای بر جای مانده است که تاریخ تنظیم آن روز چهارشنبه ۱۸ شعبان ۱۳۲۸هـ. ق می باشد[3]. پیکرش در قبرستان واجب الاحترام جواهرده رامسر در جوار خانه اش به خاك سپرده شد.

آقا سید عبدالغنی بن آقا میر محمد علی

مرحوم آقا سید عبدالغنی در آخوند محله سخت سر زاده شد. تحصیلات اولیه اش در سخت سر بود وآنگاه به اصفهان رفت ونزد مرحوم حجة الاسلام شفتی ومولی علی نوری تلمذ کرد وسپس به زادگاهش مراجعت نمود. وی از برجستگان علم وادب در سخت سر به شمار می آمد ومرحوم آقا سید اسماعیل از وی به عنوان «المولی الجلی» یاد نموده ومی نویسد: «او عالمی بود با فضیلت وادیبی متکلم وحکیم وفقیهی

---

۱. فتوکپی نامه یاد شده نزد نگارنده موجود است.

۲. از یادداشت های آقای حاج محمد لاریجانی.

۳. در تاریخ بزرگان رامسر تاریخ فوتش به اشتباه سنه ۱۳۲۵هـ. ق آمده است واین اشتباه است.

خوش قریحه واستعداد، نیکو سیرت وخوش سیما، بشاش، فروتن، خوش خلق، عابد، زاهد، متهجد، قانع، دائم الذکر ودر اغلب اوقات به مناجات مشغول بود.[۱] نگارنده چندین قباله به خط ومهر آن مرحوم را دیده است. وی سالها مقیم نجف اشرف بود ودر همانجا وفات یافت وبه خاك سپرده شد.[۲]

آقا سید ابوالقاسم بن سید عبدالغنی

مرحوم آقا سید ابوالقاسم در عصر خود یکی از علمای صاحب نام سخت سر به شمار می آمد. وی مقدمات را در آخوند محله فرا گرفت وسپس به اصفهان وعتبات عالیات رفت وپس از طی مدارج عالیه به وطن بازگشت ودر سخت سر مقیم شد. این سید جلیل القدر دانشمندی فرزانه ومحقق ومتکلمی والا وشخصیتی بافضیلت وتقوی بود.[۳] که چندین کتاب را استنساخ نموده است.

آقا سید عبدالصمد حسینی بن آقا سید علی اکبر

آقا سید عبدالصمد حسینی معروف به آقا نجفی در عصر خود یکی از مجتهدان صاحب نام به شمار می آمد ودر زهد وتقوی شهرهٔ آفاق بود. وی پس از فراگرفتن مقدمات وادبیات در سخت سر عازم عتبات عالیات شد ودر نجف اشرف به کسب دانش پرداخت وپس از نیل به درجه اجتهاد به زادگاهش برگشت وبه تدریس اشتغال ورزید وبا دختر آقا سیدمحمّدهادی بن سید مرتضی ازدواج کرد وثمره آن یک پسر ویک دختر بود.

این سید بزرگوار اهل مکاشفه بود وکرامات زیادی را به او نسبت می دهند که نماز باران اونزد همگان مشهور است وکسانی که معاصر او بوده ودر آن نماز شرکت داشتند، شرح مبسوطی از آن نماز برای نگارنده بیان داشتند.[۴]

نماز باران

در تابستان سنه ۱۳۳۷ هـ. ق، جواهرده دچار خشک سالی گردید وبیماری وبا

---

۱. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

۲. در سند خطی که به صورت تقسیم نامه تنظیم گردیده ونزد نگارنده موجود می باشد آمده است که مدفن او نجف اشرف می باشد.

۳. نضرة الناظرین،بخش خاتمه.

۴. مرحوم حاج شیخ علی اکبر فلکیان، مرحوم حاج علیجان پاکزاد ومرحوم حاج صادق بهرامیان.

به این منطقه سرایت کرد وبی رحمانه جان انسان هارا گرفته وبعضی خانواده ها را کاملاً به نابودی کشانده بود. شمار قربانیان روی به افزایش نهاده ومداوای پزشکان محلی بی اثر شده بود. در این میان مرحوم آقا نجفی مردم را به اقامه نماز استسقا (نماز باران) که در گویش محلی «شیلان»[1] می نامند، دعوت نمود تا در میدان جواهرده به نماز بایستند. سید پس از اقامه نماز وانجام نیایش وطلب باران از درگاه ایزد منان، به ایراد سخن پرداخت ودر خاتمه خطاب به حاضران گفت: «مردم! بدانید که از عمرم چیزی باقی نمانده وبه زودی از میان شما خواهم رفت وباران رحمت نازل خواهد شد وخشک سالی وقحطی آب پایان یافته وبیماری وبا نیز از بین خواهد رفت ...»

طولی نکشید که آقا دیده از جهان فرو بست (تابستان ۱۳۳۷هـ.ق) وآنچه را که پیش بینی کرده بود به وقوع پیوست. پیکرش در قبرستان مسجد آدینه به خاک سپرده شد.

آقا میر محمد رضا بن میر محمد حسین

آقا میر محمد رضا در عصر خود یکی از علمای بزرگ سخت سر به شمار می آمد. مؤلف نضرة الناظرین از او به عظمت یاد کرده ومی نویسد: «... کرامات ومکاشفاتی از او حکایت شده است که ازآن جمله عبور از رودخانه موّاج وخروشان می باشد[2]. موقعی که خبر آوردند برادرش در لاهیجان در حال احتضار است از سخت سر عازم آن دیار شد وبا عبور از آب خود را به لاهیجان به برادر رساند...»

همین نویسنده بعد از ذکر مکاشفه ای دیگر چنین می نگارد:

«... از چنین نفس زکیّه آن هم از تبار ابراهیم خلیل، عجبی نیست. روا باشد اناالحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی؟»[3]

آقا سید محمد هادی بن میر محمد رضا

مرحوم آقا سید محمد هادی مشهور به سید هادی بزرگ در عصر خود یکی از علمای نامدار سخت سر به شمار می آمد ودر حکمت وکلام تبحّر داشت. وی علوم یاد

---

۱. شیلان: واژه ای ترکی وبه معنای مهمانی عام است ودر گیلکی دعوت عام وحضور در فضای گسترده به منظور دعا ونیایش ودرخواست باران از پروردگار را گویند که ضمن انجام آن، اطعام عمومی نیز صورت می پذیرد.

۲. ظاهراً رودخانه ترکرود است که سید از آن عبور نموده است.

۳. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

شده را در اصفهان نزد ملا علی نوری فرا گرفته بود. وی پس از فراغت از تحصیل در اصفهان به زادگاه خویش مراجعت کرد وبه تأسیس مدرسه ومسجد همت گماشت ودر جواهرده نیز مدرسه ای بنا نهاد وخود با آنکه به تدریس ومباحثه ومطالعه گوشه نشینی اختیار کرد وبیشتر اوقاتش به ذکر ومناجات ونماز سپری می شد.[۱] گویند تابستانها شبانی می کرد ودر مرتع اشکرستان جواهرده ساعاتی از روز را در کنار گوسفندان می گذراند وشبها تا دیر وقت بیدار می ماند وبا خدای خویش خلوت می کرد وبه دعا ومناجات ونماز می پرداخت تا آن که در همین موضع بیمار شد واو را جهت مداوا به جواهرده آوردند، اما معالجات مؤثر واقع نگردید ودرگذشت وپیکرش را در گورستان مسجد آدینه به خاك سپردند. مقبره اش در فاصله چند متری شمال مسجد آدینه قرار دارد. تاریخ فوتش را آقای سماعی حائری ۱۲۶۵ هـ. ق ومحل دفنش را مسجد میر عبدالباقی ذکر کرده است[۲] در حالی که او سال ها قبل از دنیا رفته وتاریخ فوتش پیش از سنه ۱۲۴۵ هـ. ق بوده است[۳]. نویسنده یاد شده بنای اولیه مسجد سکینه آباجی را بدو نسبت می دهد[۴] این نیز صحیح به نظر نمی آید زیرا که مؤلف نضرة الناظرین فقط بنای مدرسه جواهرده را منتسب بدو می داند واز مسجد نامی نمی برد در عین حال اگر بنای مسجدی را در جواهرده از آثار مرحوم سید محمد هادی بزرگ بدانیم ظاهراً مسجد واجب الاحترام خواهد بود. در حالی که قدمت بنای آن به چندین قرن می رسد.

آقا سید محمد صادق بن سید محمد هادی «سید صادق بزرگ»

مرحوم آقا سید محمد صادق در آخوند محله سخت سر زاده شد. وی فرزند ارشد خانواده بود ودر عصر خود یکی از علمای بزرگ به شمار می آمد. مؤلف نضرة الناظرین می نویسد: «... او عالمی بافضیلت بود ودر ادبیات وشعر مهارت داشت»[۵] خطش زیبا بود وبا دست چپ می نوشت. از آثار او صحیفه سجادیه است که با خطی بسیار

---

۱. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

۲. بزرگان رامسر، ص ۲۰۹.

۳. در یک سند خطی که تاریخ تحریر آن ۱۲۴۵ هـ. ق است از وی به عنوان مرحوم آقا سید هادی یاد گردیده است. این سند نزد نگارنده موجود است.

۴. بزرگان رامسر، ص ۲۰۹.

۵. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

خوب نوشت ودر آخر آن به چپ نویسی خود اشاره کرد. تاریخ کتابت آن ۱۲۵۹ هـ. ق است وترجمه فارسی آن را برادرش مرحوم آقا سید مرتضی، ذیل هر سطر با خطی زیبا به رنگ سرخ نوشت. [۱] در نضرة الناظرین که در سنه ۱۲۸۸هـ. ق تألیف آن پایان یافت از وی به عنوان «مرحوم» یاد شده است[۲] بنابر این تاریخ فوتش پیش از این سال بوده است. این سید بزرگوار در عصر خود به نام سید صادق بزرگ معروف بود.

آقا سید محمد بن سید محمد صادق

آقا سید محمد معروف به «سید محمد پیشنماز» همچون پدر بزرگوارش در عصر خود از علمای صاحب نام به شمار آمده ودر میان برادران از همه بزرگتر بود. وی سیدی عالم، بافضیلت، خوش خلق ومتواضع بود وامامت جماعت مسجد محل را بر عهده داشت. [۳] قبر آن مرحوم در گورستان آقا جهان قلی بیگ تنگدره در ضلع جنوبی خیابان در ابتدای گورستان قرار دارد وپیش از تعریض خیابان دارای بقعه بود اما بعدها خراب شد وحصار بلوکی، آن را از گورستان جدانمود.

آقا سید صادق بن سید محمد

این سید جلیل القدر همچون اسلاف خود از علما بوده وبه سید صادق پیشنماز شهرت داشت، قبرش در ضلع شمالی مسجد واجب الاحترام جواهرده واقع است وامروزه به صورت کفش کن در آمده است، تاریخ فوتش ۱۳۲۸هـ. ق می باشد. [۴]

آقا سید محمد بن سید صادق

مرحوم آقا سید محمد در آخوند محله سخت سر به دنیا آمد ومقدمات را در زادگاهش فرا گرفت وپس از ازدواج به اتفاق همسر به نجف اشرف رفت ودر آنجا به کسب دانش پرداخت وبه درجه اجتهاد نایل آمد پس به قزوین رفت ودر آنجا مقیم گردید وبه تدریس پرداخت. وی عالمی گرانقدر ومنزوی بود واغلب اوقات به ذکر ومناجات اشتغال داشت. در اواخر عمر به تهران مهاجرت کرد ودر انزوای کامل به سر برد. نگارنده که بدو ارادتی خاص داشت بارها در قزوین وتهران به فیض زیارتش نایل

---

۱. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

۲. صحیفه سجادیه یادشده که صفحات اولش مفقود گردیده نزد نگارنده موجود است.

۳. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

۴. تاریخ یاد شده روی سنگ قبرش نوشته شده است.

آمد واز محضرش استفاده ها برد. سرانجام این سید جلیل القدر روز سوم دی ۱۳۴۴ ش دیده از جهان فرو بست وپیکر پاك او در باغ رضوان قم در مقبره خانوادگی به خاك سپرده شد.

آقا سید ابوالحسن تنکابنی بن سید محمد هادی

آقا سید ابوالحسن بن سید محمد هادی در سخت سر به دنیا آمد وادبیات را نزد پدر وعلمای دیگر در زادگاهش آموخت وآنگاه به اصفهان رفت وبه تکمیل ادبیات پرداخت ومعانی، بیان، حکمت وکلام را در آنجا فرا گرفت وسپس به تهران سفر کرد وسرگرم تحصیل شد وچندی بعد عازم قزوین گشت وچند سالی در آنجا ماندگار شد واسفار، کلام وتفسیر را در محضر اساتیدی چون ملا آقا وسید قوام وفقه واصول را نزد آقا هاشم تنکابنی سخت سری آموخت وبا آن که زندگی را به سختی می گذراند، در عین حال لحظه ای از درس باز نمی ماند وبه تدریس نیز می پرداخت وشب ها تا دیر وقت بیدار می ماند وبه قول مؤلف نضرة الناظرین «هرگز نشد که او زودتر از من به خواب رود ودیرتر بیدار شود».[1] در این میان مرحوم حاج ملا عبدالوهاب قزوینی اورا با خود به عتبات عالیات برد ودر کربلای معلی به ادامه تحصیل پرداخت ونزد آقا سید ابراهیم قزوینی که از علمای بزرگ آن عصر به شمار می آمد تلمذ نمود، تا آن که نجیب پاشا به عراق حمله برد ونجف اشرف را به خاك وخون کشید وبه قتل وغارت مردم بی گناه پرداخت وسید ناچار شد به قزوین برگردد وبا کوشش وهمت مرحوم حاج ملا عبدالوهاب وآقا سید هاشم در آنجا رحل اقامت افکند. وی در این شهر شهرتی به سزا یافت ودر تدریس، قضاوت وامامت گوی سبقت را از دیگران ربود.

سید دائم الذکر بود ودر تهجد ومناجات مانند نداشت ودر ترویج شریعت اسلام، امر به معروف ونهی از منکر سعی وافر مبذول می نمود وسرانجام در نوزدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۶ هـ. ق درگذشت.[2][3]

---

۱. نضرة الناظرین، باب دوم.

۲. همان منبع.

۳. در الذریعه تاریخ مرگ مرحوم آقا سید ابو الحسن بن سید محمد هادی به اشتباه سنه ۱۲۵۵ هـ. ق ذکر شده است. (الذریعه، ج ۱۳، ص ۳۱۶؛ ج ۲۱ ص ۹۹.)

آثار وتالیفات ایشان

سید چندین تألیف از خود برجای نهاد که مشهورترین آنها عبارتند از: مصالح المؤمنین[۱] (عربی)، شرح شرائع الاسلام (عربی)[۲] شرح نتائج الأفکار در اصول فقه (عربی)[۳] وچندین مجلد کتاب دیگر.

آقا سید ابراهیم بن سید ابوالحسن تنکابنی

مرحوم آیة اللّه آقا سید ابراهیم تنکابنی در آخوند محله سخت‌سر زاده شد ونزد پدر بزرگوار وعلمای دیگر به کسب دانش پرداخت وآنگاه به نجف اشرف عزیمت کرد وپس از نیل به درجه اجتهاد به قزوین آمد ودر آنجا ماندگار شد. وی از علماء ومجتهدان مشهور وطراز اول وصاحب رساله عملیه بود. در قزوین به رتق وفتق امور مسلمین اشتغال داشت وآوازه اش در سراسر ایران وعراق پیچیده بود. رساله عملیه اش حاوی فتاوی مربوط به آداب طهارت، نماز وروزه می باشد که نزد نگارنده موجود است. این رساله در سنه ۱۳۱۶هـ. ق به فارسی نوشته شده ودر مقدمه آن چنین آمده است:

«... فبعد، این، رساله ای است در آداب طهارت ونماز وروزه که از اهم مسائل شرعیه است مر مقلدین راست نفعی عام وطلاب را فایده ای است تام، که تمام از رای منیف وفتاوی شریف سید سند نبیه والشیخ السعید الفقیه، مجمع بحرین سیادت وسعادت، مشرق شمسین افاضت وافادت، سید الفقهاء وسند الاتقیاء، مجتهد الزمان ورئیس العلماء المتبحرین، حجةالاسلام والمسلمین، صاحب العلم والرفادة، منبع الجود والسخاوة، المولانا الکریم آقا سید ابراهیم تنکابنی محتداً ومولداً والقزوینی مسکناً ومقیماً مد ظله العالی که بر حسب خواهش بعضی از مقلدین ومؤمنین خیر اندیش، این اقل ابناء علما وتراب اقدام اخلاّء، علینقی بن حبیب اللّه گیلانی الاصل وطهرانی المسکن، اصلح اللّه حاله در استکتاب وتصحیح ومقابله وطبع وانتشار آن اقدام نمود...».[۴]

---

۱. الذریعه، ج ۲۱، ص ۹۹.

۲. همان منبع، ج ۱۳، ص ۳۱۶.

۳. همان منبع، ج ۱۴، ص ۹۸.

۴. این رساله تحت عنوان «انیس القوم فی الطهارة والصلاة والصوم» در سنه ۱۳۱۸هـ. ق به قطع جیبی به چاپ رسید (از نوع چاپ سنگی).

سید در قزوین آثاری از خود برجای گذارد که اهم آن مدرسه تنکابنی وبازارچه تنکابنی است. مؤلف کتاب منیودر می نویسد: «مدرسه حاج سید ابراهیم تنکابنی در مغرب رودخانه سابق که اکنون تبدیل به خیابان مولوی شده ومتصل به آب انبار لالو واقع است وبانی آن مرحوم حاج سید ابراهیم تنکابنی از مجتهدین نامی قزوین بود ودر همین محله ونزدیک این مدرسه سکونت داشت. روبروی این مدرسه بازارچه آقا است که به فقید مذکور تعلق داشت ووقف مدرسه فوق است. ساختمان آن از آجر می باشد. غالباً محصلین این مدرسه که از مردم تنکابن والموت ودیلمان وعمارلو واشکور وغیره بودند از محضر بانی استفاضه می کردند»[1] وی سرانجام در سنه ۱۳۲۴ هـ.ق[2] در فروردین درگذشت ودر همانجا به خاك سپرده شد.

حاج سید حسین بن سید ابراهیم

مرحوم حاج سید حسین تنکابنی در قزوین زاده شد ودر چهار سالگی پدرش را از دست داد وتحت سرپرستی عم بزرگوارش مرحوم آیة الله آقا حاج سید زین العابدین مجتهد تنکابنی که از علماء ومجتهدین ودارای مقام زهد وتقوی بود قرار گرفت وبه تحصیل اشتغال ورزید. در سن یازده سالگی عم او در گذشت وشیرازه زندگیش از هم گسیخت، آنگاه پسر عم وهمسر خواهرش مرحوم آیة الله آقا حاج سید ابوالحسن بن سید زین العابدین که قصد تشرف به عراق به منظور ادامه تحصیل داشت، او ومادر وخواهرش را همراه خود به نجف اشرف برد. مرحوم حاج سید حسین مدت هشت سال در آنجا به تحصیل خود ادامه دارد وبه درجه اجتهاد نایل آمد وبه قزوین مراجعت کرد وشغل وکالت دادگستری را برگزید[3] وبه انتشار روزنامه «دنیای امروز» نیز پرداخت. این روزنامه در سنه ۱۳۰۴ش به طور هفتگی منتشر می شد. مؤلف کتاب مینودر می نویسد: «نگارنده وناشر ومدیر آن آقای حاج سید حسین بن حاج سید ابراهیم مجتهد تنکابنی قزوینی به وکالت دادگستری مشغول است. او از معاریف قزوین به شمار می آید. این روزنامه در ۱۳۰۴ شمسی تأسیس گردیده به طور هفتگی منتشر شده است وبه احتمال قوی در ۱۳۰۸ تعطیل شده باشد، زیرا مجله معارف در شماره یازده سال

---

۱. مینودر یا باب الجنة قزوین، ج ۱، ص ۵۹۸.

۲. دیوان موحد (مقدمه).

۳. همان منبع.

سوم دوره پنجم مورخه مرداد ۱۳۰۸ می نویسد: مطبوعات قزوین دچار ضعف بی اندازه گردیده وبه انحطاط گرائیده اند، به طوری که اکنون یکی روزنامه بازپرس ودیگری نوروز منتشر می شود وجراید دیگر از قبیل دنیای امروز وتمدن اسلام و... که از مطبوعات مهم است تعطیل است وچاپ نمی شود لذا دوران انتشار آن تا ۱۳۰۸ بوده است». [۱]

مرحوم حاج سید حسین مردی خلیق ومهربان بود واغلب وکالت هایش رایگان بود. [۲] نگارنده بارها در قم [۳] ورامسر در سنوات دهه چهل خدمت او رسید. ادب وفروتنی اش باوجود کهولت او مایه شگفتی بود. سید طبع شعر داشت ودیوان موحد اثر آن مرحوم است که در ۱۱۰ صفحه به طبع رسیده است. [۴]

آقا سید مرتضی بن سید محمد هادی

مرحوم آقا سید مرتضی بن سید محمد هادی در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری در آخوند محله سخت سر به دنیا آمد وی که فرزند چهارم مرحوم آقا سید محمد هادی است در ادبیات، کلام، حکمت ملا صدرا ودیگر علوم سرآمد دوران بود. این عالم بزرگوار مدتی را در اصفهان گذراند ونزد عالمان بزرگی چون ملا علی نوری تلمذ نموده وسپس به عتبات عالیات رفت ودر نجف اشرف به درجه اجتهاد نایل آمد واز اقران وامثال خود گوی سبقت را ربود، در عین حال به تربیت شاگردان نیز اشتغال داشت. مرحوم آیة الله سید اسماعیل حسینی تنکابنی که خود یکی از بزرگان علم وادب در آن عصر به شمار می آمد می نویسد: «وی عالمی است کامل وفاضل وتسلطی وافی در ادبیات ودیگر علوم به ویژه کلام وحکمت ملا صدرایی دارد ومن نزد او وبرادرش «سید ابوالحسن»، ادبیات، معانی، بیان، حکمت و... را فراگرفتم. رفتار او با دو برادرش [5] چنان صمیمانه بود که به گمانم نظیر آن در میان اکثر ابنای روزگار امری دشوار وغیر ممکن

۱. مینودر یاباب الجنة قزوین، ج ۲، ص ۶۸۸.

۲. دیوان موحد (مقدمه).

۳. وی مقید بود هر ساله موقع تحویل سال در جوار حرم حضرت معصومه باشد.

۴. تخلص شعری او موحد بود.

۵. آن دو تن مرحومین سید ابو الحسن وآقا میر عبدالباقی بودند. (نضرة الناظرین بخش خاتمه).

به نظر می رسد. آن سه تن حقیقتاً در ظاهر وباطن برادرند...»[1] وی پس از تکمیل تحصیل ونیل به درجه اجتهاد به زادگاهش برگشت ودر مدرسه ای که پدرش بنا کرده بود به تدریس اشتغال ورزید. خطش زیبا بود در شعر نیز دستی داشت و(سید) تخلص می کرد. نگارنده صحیفه سجادیه خطی را مشاهده کرد که با خطی زیبا نوشته شد. متن به خط مرحوم آقا سید محمد صادق (برادر ارشد مرحوم آقا سید مرتضی) وترجمه فارسی به خط مرحوم آقا سید مرتضی است.

وی در غزلی عارفانه که پس از مراجعت از نجف اشرف سرود، ناله سرمی دهد وشرح فراق ودوری از بارگاه ملکوتی سرور آزادگان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام وشکایت از نفس را این گونه بازگو می کند:

چون جسم من زارض مطهر، جدا فتاد قامت زبار محنت دوری، جدا فتاد
دل شد زدست ودست زعالم گسسته شد تا درد من زفیض حضور از دو افتاد
جان در نجف، تنم به جهان اوفتاده خوار در حیرتم که از چه چنینم سزا فتاد
چون بوالبشر زجنت فردوس گشته دور یعقوب وار دیده من از ضیا فتاد
آرام وصبر رفت چو مجنون دلفگار وحشی زخلق گشته وبی آشنا فتاد
نالم زچرخ وسیاهیّ بخت خویش تا در زمانه بر سرم این ماجرا فتاد
نی نی زچرخ وغیر، شکایت غلط بود از دست نفسِ شوم جسم وتنم در بلا فتاد
از کثرت معاصی واز قلت عمل دنیا ودین زدست من بی نوا فتاد
من ارچه از هوا وهوس خوار گشته ام لیکن تنم به گلشن آل عبا فتاد
«سید»! ببند لب که نشاید کریم را رد سازد ار بردر او التجا فتاد

سید که از عرفان بهره ای وافی داشت، در یک مثنوی ۴۷ بیتی علت ایجاد عالم را وجود مبارك پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وعلی وفاطمه وحسن وحسین علیهم‌السلام دانسته وعقیده دارد که هریک از حروف ابجد اشاره ای است به اسما وصفات خداوندی، لذا آنهارا در این حروف جستجو نموده وبا بیانی شیوا بیان کرده است وچون ذکر همه آن ابیات سبب اطاله کلام می شود لذا به درج ابیاتی چند مبادرت گردید:

به نام آنکه از خاك آدمی ساخت به شش روزی چه خوش طرحی در انداخت
به قدرت عالمی را کرد ایجاد زبهر پنج تن بنیاد بنهاد

---

۱. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

به میزان عدالت چون بسنجید — سما وارض، بالا پست گردید
زطرفی مجلس شاه مبین بود — زطرف دیگرش روح الامین بود
به حرف ابجدی نظمی بر آرم — به بحر وصف حق، دری بر آرم
«الف» مدلولش آلاء الهی است — که انعامش به هرکس لاتناهی است

آنگاه ضمن برشمردن صفات حق در حروف دیگر ابجد می گوید:

جمال اللّه را جیمی دلیل است — جهاندار است وجبّار وجلیل است
شود مفهوم از «حا» حکمت حق — حکیم جمله اشیاء است مطلق
به «خا» برگو خداوندی است خالق — خبیر جمله افعال خلایق

***

اگر بر شاخ لا پرواز کردی — به کفر کافران همراز گردی
چو بر شاخ گل إلاّ نشستی — به قلب خویش رنگ کفر شستی
از این دریاب مفهوم الف لام — ولی آخر الف گو اولش لام[1]
وگرداری به دل حاجات بسیار — بگو، گرچه کشندت بر سر دار
به صدق دل بر آر آواز یاهو — گهی هشیار وگه مستانه برگو
به «یا» گفتم کلامی نیک دریاب — مشو غافل بشو بینا به هر باب
سخن بر قدر فهم خویش گفتم — به دریای سخن من دُر بسفتم
به قلبم کن منور نور ایمان — مرا گردان به لطف خود زخاصان
مرا مگذار بر من یک زمانی — به من آن کن صلاح خویش دانی
به تقدیرات حق از دل رضایم — از آنروز نام، «سید مرتضایم»

تمت بعون اللّه مستعجلاً ۱۲۳۸ هـ. ق

وی مرثیه نیز می سرود.

از آثار او تکمیل بنای مسجدی است که در آخوند محله سخت سر به دست پدرش مرحوم آقا سید هادی بنا نهاده شده ونیمه تمام مانده بود. این مسجد را که وسعت کمی داشت مرحوم میر عبدالباقی پس از فوت آندو یعنی پدر وبرادر توسعه داد ودر سنه ۱۲۸۶هـ. ق که به حساب جمل «غفور» است[2] به پایان رساند واز آن به بعد به مسجد

۱. سه بیت فوق موقوف المعانی بوده ومنظور شاعر «لا اله الاّ اللّه» است.

۲. نضرة الناظرین. [illegible] ب دوم.

میر عبدالباقی شهرت یافت وهنوز هم بدین نام مشهور می باشد.

از تاریخ درگذشت مرحوم آقا سید مرتضی اطلاعی در دست نیست ولی قطعاً پیش از توسعه وتعریض مسجد رخ داده، چه مؤلف نضرة الناظرین ضمن شرح توسعه بنای مسجد به دست مرحوم میر عبدالباقی بدان اشاره نموده است.[1]

آقا سید هادی بن سید مرتضی

مرحوم آقا سید محمد هادی معروف به آقا سید هادی دوم در آخوند محله سخت سر زاده شد ودر عصر خود یکی از علمای بزرگ منطقه به شمار می آمد. وی با دختر عموی خود (سیده سکینه آباجی بنت میر عبدالباقی) ازدواج کرد وثمره آن سه دختر به نام های سیّده آمنه، سیده حسنیه وسیده خدیجه بوده است. دستخط های زیادی از آن مرحوم بر جای مانده است که همگی آنها بیانگر شیوایی قلم وتبحر او در ادبیات است. قبر وی در ضلع شمالی مسجد میر عبدالباقی آخوند محله جنب قبر عمو وپدر همسرش (آقا میر عبدالباقی) واقع است. وی از بزرگان طایفه به شمار می آمد ودر وعظ وخطابه ید طولایی داشت.[2]

آقا میر عبد الباقی بن سید محمد هادی

مرحوم آقا میر عبدالباقی یکی از علمای بزرگ سخت سر است که در قرن سیزدهم هـ. ق می زیسته وهنوز هم نام وی بر سر زبانهاست. وی به سال ۱۲۳۲ یا ۱۲۳۳ هـ. ق در خاندان علم وادب در آخوند محله سخت سر متولد گردید.[3] وبعد از طی مراحل کودکی به مکتب رفت وسپس مقدمات را در زادگاهش فرا گرفت وآنگاه به اتفاق برادرش آقا سید ابوالحسن (مقیم قزوین) عازم اصفهان شده وبه برادر بزرگتر خود آقا سید مرتضی

---

۱. نضرة الناظرین باب دوم. (در باره تاریخ فوت مرحوم آقا سید مرتضی، آقای شیخ محمد سمامی مرتکب اشتباه شده وتاریخ فوت اورا ۱۲۹۰هـ. ق ذکر نموده است. بزرگان رامسر، ص۲۰۳.)

۲. ایضاح الفرائد، ج ۲، بخش خاتمه.

۳. در کتاب بزرگان رامسر تاریخ تولد آن مرحوم شب بیستم صفر ۱۲۳۰هـ. ق آمده است، ص ۷۷.

که در آنجا مشغول تحصیل بود ملحق گشت. در آن عهد شهر اصفهان یکی از مراکز مهم علمی به شمار می آمد واغلب کسانی که مشتاق کسب علم بودند، از دور ونزدیک، به ویژه از تنکابن، پس از طی مراحل مقدماتی وسطح، بدانجا می شتافتند ونزد اساتید بزرگ ونامدار تلمذ می کردند. «آقامیر عبدالباقی» چند سالی را در اصفهان گذارند وبه زادگاهش برگشت وسپس عازم قزوین شد ودر آنجا به تحصیل خود ادامه داد وبه تکمیل ادبیات، حکمت، کلام فقه واصول پرداخت وپس از آن همراه برادرش آقا سید ابوالحسن به عتبات عالیات رفت ونزد اساتیدی بزرگ چون شیخ حسن کاشف الغطاء، شیخ محمد حسن صاحب جواهر وشیخ محسن به تکمیل فقه واصول پرداخت، تا آن که نجیب پاشا به کربلا ونجف حمله کرد ودست به قتل وغارت زد، آندو ماندن را مصلحت ندانسته وبه اصفهان آمدند وسرگرم تحصیل شدند. مرحوم میر عبدالباقی پیش از مراجعت، موفق به کسب اجازه روایت از استاد خود شیخ محسن شد. پس از نیل به درجه اجتهاد به تهران آمد. اما در آنجا شنید که مرحوم سید محمد شیخ الاسلام که عالمی بزرگ بوده وریاست عامه داشت در آخوند محله سخت سر از دنیا رفته است از این رو درنگ را جایز ندانست وبه زادگاهش برگشت ومرجع خاص وعام شد وبناهای عالی (مسجد وحمام) از خود به یادگار گذاشت [1] که شرح آن در بخش های مربوط به آخوند محله سخت سر وجواهرده آمده است. وی با وجود کثرت مشغله، از کتاب وقلم غافل نبود واثری به یاد ماندنی از خود برجای نهاد وآن تألیف کتابی خطی تحت عنوان: «نهایة الاصول في تنقیح تهذیب الاصول» [2] است. در پایان این کتاب که به خط مؤلف می باشد چنین آمده است: «قد فرغ مؤلفه عفی اللّه عنه عن تألیف هذا المجلد في لیلة ثالث وعشرین من شهر رمضان في سنة مأتین وخمسین وخمس بعد الالف من الهجرة النبویة، علی هاجرها سلام وتحیة، راجیاً من اللّه الاجر والثواب. عبدالباقی بن محمد هادی الحسینی التنکابنی في النجف الاشرف علی ساکنها آلاف تحیة وتحف». نگارنده یک دوره کتاب وسائل الشیعة را نزد نواده اش آقای حاج میر محمد جواد میر رضائی مشاهده کرد که با هزینه آن مرحوم در اصفهان باخطی زیبا نوشته شده است. احتمالاً آثار دیگر خطی از آن مرحوم بر جای مانده است که نگارنده از آن بی اطلاع

---

۱. نضرة الناظرین، باب دوم.

۲. تهذیب الاصول، تألیف علامه حلی است.

می باشد. این مرد بزرگ سرانجام در ۱۹ شوال سنه ۱۲۸۷هـ. ق در گذشت ودر ضلع شمالی مسجد میر عبدالباقی آخوند محله که خود بنا کرده بود به خاك سپرده شد.

صندوق چوبین بسیار قیمتی بر قبرش نهاده شده بود که متأسفانه بر اثر بی توجهی وجهالت خادم مسجد از میان رفت وبقایایی از آن نزد آقای میر رضایی موجود است.[۱]

تاریخ فوتش «غفورا»= ۱۲۸۷هـ. ق می باشد که مرحوم آقا میر محمد سعید یکی از علمای معاصر آن مرحوم ماده تاریخ یاد شده را ساخت ودر دو بیت زیر که از سروده های اوست گنجانید:

ستون دین آقا میر عبدالباقی — گذشت از این سرای پر غرورا

پی تاریخ او جستم خرد را — به پاسخ گفت بر من گو «غفورا»

صادق گیلانی متخلص به گلشن، در رثای او چکامه ای سرود وبه ماده تاریخ یاد شده اشاره کرد ودر آن چکامه چنین آمده است:

میر عبدالباقی والا گهر — نونهال گلبن باغ بشر

آنکه بُدنامش به سجد ونجد وفر — در جمیع خطّه ایران، سمر

آنکه بُد از فضل وبذل واهتمام — افتخار مرز وبوم سختسر

در مه شوال سال یویب ثیل — زین جهان فانی پر شور وشر

طایر روحش ز امر کردگار — گشت در دریای رحمت غوطه ور

کرد اندر شاخ طوبی آشیان — تکیه زد در ظل لطف دادگر

چشم احبابش زهجران اشکبار — همچو از ابر مطر آید مطر

جمله را ورد زبان هر صبح وشام — ده نجاتش قادرا از هر خطر

خاصه «گلشن» سائل است از کردگار — درگه وبیگاه ودر شام وسحر

عبدباقی را اگر باقی است جرم — باقیا از جرم باقی در گذر

خواستم تاریخ فوتش از خرد — داد پاسخ کز «غفورا» چو خبر[۲]

یکی از فرزندانش مرحومه سکینه آباجی است که به اتفاق مادرش مرحومه فاطمه

---

۱. چهار صندوق چوبین با ارزش در موضع یاد شده روی قبور مرحوم آقامیرعبدالباقی، مرحوم آقا سید هادی بن سید مرتضی، مرحوم آقا سید علی امام و مرحومه سیده عذرا بنت سید علی امام قرار داشت که همگی از میان رفتند.

۲. نضرة الناظرین، باب دوم.

آباجی مسجد بزرگ جواهرده معروف به مسجد سکینه آباجی را بنیان نهادند وشرح آن در بخش مساجد جواهرده آمده است.

اشرف السادات (حسینی تنکابنی)

مرحومه سیده فاطمه معروف به اشرف السادات در آخوند محله سخت سر به دنیا آمد ودوران کودکی ونوجوانی را در زادگاهش گذراند وسپس در قزوین مقیم شد. او بانویی عارفه وعالمه بود وگاهی شعر می سرود. حاصل ازدواجش با مرحوم شیخ طاهر اشکوری بن حاج محمد اسماعیل فرزندی بود که در کودکی از دنیا رفت ودیگر صاحب فرزند نشدند.

بانوی یاد شده بیشتر عمر خودرا در قزوین در خانه شخصی خود که دارای محوطه وسیعی بود گذرانده وکتابخانه شخصی مهمی داشت وبعضی اوقات نیز برای صله ارحام به زادگاه خود آخوند محله سخت سر می آمد وپس از اقامتی کوتاه به قزوین مراجعت می کرد اما در آخرین سفر که اقامتش در آخوندمحله بیش از یک سال به طول انجامید دیگر موفق به بازگشت نشد واجل مهلتش نداد ودر شب یازدهم فروردین ۱۳۴۳ ش دیده از جهان فرو بست وپیکرش در مقبره مادرش در قبرستان مزار زکی محله رامسر (واقع در خیابان شهدای امروزی) که خود بنا کرده بود به خاك سپرده شد. خدای رحمتش کناد.

آقا سید حسین بن میر محمد رضا

مرحوم آقا سید حسین، سیدی زاهد وامین بود که در آخوند محله سخت سر زاده شد. وی در آغاز به تجارت روی آورد، اما ناگهان دست از کار کشید وهمراه زن وفرزندان به نجف اشرف مهاجرت کرد ودر آنجا ماندگار شد، تا آن که اجلش فرا رسید ووفات یافت ودر ایوان حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین علی ﷺ دفن گردید. از وی سه پسر به اسامی آقا سید هاشم، حاج سید محمد وسید تقی وسه دختر باقی ماند.[1]

آقا سید هاشم بن سید حسین

مرحوم آقا سید هاشم تنکابنی عالمی یگانه وفرزانه ای بافضل وکمال بود که در آخوند محله سخت سر به دنیا آمد وادبیات را در زادگاهش آموخت وآنگاه به قزوین رفت وبه تحصیل خود ادامه داد. وی چندی در اصفهان ماندگار شد ونزد اساتید بزرگ آن عصر تلمذ کرد وسر آمد اقران گردید وبه زادگاهش مراجعت نمود واز آنجا به نجف

---

۱. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

اشرف عزیمت کرد وسرگرم تحصیل شد. اما به علت شیوع بیماری طاعون درس را نیمه تمام رها کرد وبه دزفول رفت وبعد از آن که این بیماری فروکش نمود، به نجف اشرف بازگشت ونزد استادانی بزرگ چون شیخ علی بن شیخ جعفر نجفی وبرادرش شیخ حسن، فقه واصول آموخت وبه درجه اجتهاد رسید. در این میان به بیماری دچار شد ونتوانست به اقامت خود ادامه دهد، لذا به قزوین آمد ودر آنجا رحل اقامت افکند وازدواج کرد وبه تدریس وامامت جماعت وارشاد خلق پرداخت ومرجع خاص وعام گردید.[۱] وی که از دانشمندان صاحب نام قزوین به شمار می آمد، در آغاز در حالت انزوا به سر می برد، تا آن که همراه جمعی از علمای قزوین از جمله حاج ملا محمد تقی برغانی معروف به شهید ثالث به عزم زیارت عتبات عالیات عازم عراق شد وبا ابن علوسی که اعلم علمای اهل سنت در بغداد بود مناظره کرد واین مناظره به دنبال دعوتی که ابن علوسی از علمای قزوین به عمل آورده بود صورت گرفت. در جلسه ای که به همین منظور تشکیل شد بدون حضور مرحوم آقا سید هاشم با این عالم سنی مذهب بحث ومجادله انجام گرفت اما علمای قزوین نتوانستند بر او فایق آیند، لاجرم به دنبال آقا سید هاشم فرستادند واو بی درنگ در مجلس حضور یافت وبا بیان ادله محکم بر ابن علوسی چیره شد واورا دعوت به پذیرفتن مذهب تشیع نمود وابن علوسی سر افکنده وشکست خورده از مجلس برخاست. سید بعد از این مناظره شهرت به سزایی یافت وبر شوکت وجلالت قدرتش افزوده گشت. وی دارای کرامات ومکاشفات بود[۲] واز مدرسان علم اخلاق به شمار می آمد. از شاگردان معروف او در این درس مرحوم آقا سید علی قزوینی خوئینی بود[۳] این سید جلیل القدر سرانجام در سنه ۱۲۶۲ هـ. ق درگذشت.[۴]

تالیفات ایشان

سید تألیفاتی چند داشت که از جمله آنها: الفقه الاستدلالی[۵] وحاشیه بر قوانین

---

۱. نضرة الناظرین، باب دوم.

۲. ایضاح الفرائد، ج ۲، بخش خاتمه.

۳. نضرة الناظرین، باب دوم.

۴. الذریعة، ج ۶، ص ۱۷۹.

۵. همان منبع، ج ۱۶، ص ۲۹۱.

الاصول[1] می باشد.

آقا سید صدر الدین بن سید هاشم

این عالم بزرگوار فرزند ارشد آقا سید هاشم ومعاصر با آقا سید اسماعیل مؤلف نضرة الناظرین بود که در قزوین اقامت داشت. وی یکی از شخصیت های علمی آن شهر به شمار می آمد وبا دختر مرحوم آقا سید محمد (دختر عمو) ازدواج کرد وثمره آن سه پسر به نامهای: سید اسدالله، سید زین الدین وسید صادق بود.[2] آقای سمامی حایری می نویسد: سید صدر الدین مقدمات را در قزوین فرا گرفت وسپس به نجف اشرف رفت ودر آنجا به تحصیل خود ادامه داده تا دم مرگ در آنجا زیست ودر سنه ۱۳۱۶هـ. ق در همانجا وفات یافت[3] واین ظاهراً بانضرة الناظرین منافات دارد چه سید صدرالدین در هنگام تألیف نضرة الناظرین «سنه ۱۲۸۸هـ. ق» در قزوین اقامت داشت ویکی از علما وشخصیت های ممتاز به شمار می آمد ودارای زن وفرزند بود.

حاج سید اسدالله بن سید صدرالدین

این سید بزرگوار یکی از برجستگان علم وسیاست بود وسه دوره به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد، که یک دوره آن از مشهد ودو دوره دیگر از قزوین بود. وی در سخت سر املاك زیادی خریداری کرد وهنوز هم به املاك حاج سید اسداللّهی شهرت دارد. آن مرحوم در نجف اشرف زاده شد ودر ۲۸ صفر سنه ۱۳۳۹هـ. ق در کرمانشاه درگذشت. از تألیفات او کتاب «روح الایمان فی اصول الدین» به فارسی است که در بمبئی زیر چاپ رفت اما معلوم نشد که به چاپ رسیده باشد.[4] اثر دیگر او کتاب «دعوة الحق فی اصول الدین» است نام این کتاب را بنا به استخاره ای که با قرآن کریم کرده بود انتخاب نمود. در این استخارة آیة: «له دعوة الحق» آمد وسید آن را بر کتابش نام نهاد.[5]

۱. الذریعة، ج ۶، ص ۱۷۹.

۲. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

۳. بزرگان رامسر، صص۷۵ـ ۷۶.

۴. الذریعة، ج ۱۱، ص ۲۶۲.

۵. الذریعة، ج ۸، صص۲۰۷ـ۲۰۸.

مرحوم آیة اللّه حاج سید محمد بن سید حسین

آقا حاج سید محمد در سخت سر زاده شد وبعد از آن که همراه پدر ومادر وبرادران به نجف اشرف مشرف گردید، مشغول تحصیل شد ومدارج عالیه را پیمود. وی در آنجا ازدواج کرد وثمره آن فرزندی به نام آقا سید علی بود، آنگاه به ایران مراجعت کرد وبا دختر حاج ملا محمد جعفر استرآبادی که یکی از علمای بزرگ به شمار می رفت ازدواج کرد وبه نجف اشرف بازگشت اما چندی بعد دوباره به ایران برگشت ودر تهران مقیم شد واغلب اوقات را در مصاحبت حاج ملا جعفر می گذراند وضمن آنکه نزد او تلمذ می کرد، مورد اعتماد وعنایت خاص وانیس وجلیس او نیز بود. مضافاً خود مستقلاً تدریس می کرد. مسافرت های متعددی به خراسان، مازندران ورشت نمود وچون فروتن وخوش بیان ودر گفتارش صادق بود، هرکجا که قدم می نهاد، دوستان زیادی پیدا می کرد ودر همدان وفیروزکوه ازدواج مجدد کرد. با این وصف از مطالعه وتحقیق غافل نبود وتألیفاتی چند از خود برجای نهاد.

سید اواخر عمر در رشت ماندگار شد وبه تدریس، قضاوت، وامامت جماعت پرداخت وگاهی برای انجام صله رحم به زادگاهش سخت سر مسافرت می کرد وبه امور خویشاوندان ودیگران رسیدگی می نمود. وی از چنان ابهت وشکوهی برخوردار بود که مؤلف نضرة الناظرین در باره اش می نویسد: «این سرور جلیل القدر، افتخار طایفه، رئیس سلسله سادات بوده وقوام ونظام امورشان در ید او قرار داشت ومایه افتخارشان بود. سوگند به جانم که او عظمت وشخصیت وشکوه بی مانندی داشت...».[1]

آثار وتالیفات ایشان

مرحوم حاج سید محمد باوجود مشغله زیاد، از مطالعه وتألیف غافل نبود وتألیفاتی از خود برجای نهاد که عبارتند از: شرح المدائن[2]، شرح المختصر فی الاصول، حاشیه بر معالم، نخبة الاصول، درّه بیضاء (شرح اصول کافی)، رساله فارسی درة التاج (در باب عقاید)، مجموعه ای در باب مصائب به نام منطق الشهادة، شرح شرایع به نام درة النجف، رسالة فارسی در فقه (از اول تا آخر فقه) که در آن تمام

---

۱. نضرة الناظرین، باب دوم.

۲. کتاب المدائن تألیف حاج ملا جعفر استرآبادی در باب ادبیات ومنطق است که سید شرح آن را نوشت.

اقوال علما آمده است وتفسیر قرآن کریم.[۱]

سید اجازه‌ای برای مرحوم آقا سید اسماعیل حسینی مؤلف نضرة الناظرین به خط خود در سنه ۱۲۹۳هـ.ق نوشت که در اول کتاب یاد شده آمده است (رجوع شود به شرح حال آقا سید اسماعیل مؤلف نضرةالناظرین) از تاریخ تولد وفوت او اطلاعی در دست نیست. وی دارای یک پسر ویک دختر بود[۲].

آقا سید علی بن حاج سید محمد

مرحوم آقا سید علی معاصر مرحوم آقا سید اسماعیل مؤلف کتاب نضرة الناظرین بوده ویکی از علماء ومجتهدان بزرگ عصر خود به شمار می‌آمد. وی در تهران اقامت داشت. آوازه‌اش چنان بود که مرحوم آقا سید اسماعیل از او تحت عناوین: نور چشم دوستان، قطب الاقطاب، عمدة الاطیاب، یگانه روزگار و وحید الدوران... یاد نموده ومی‌نویسد: «اکنون در تهران اقامت دارد»[۳] و «نور چشم طایفه، افتخار سلسله سادات، عالم با عمل، فاضل با کمال وفقیهی است که از اعیان وبزرگان تهران می‌باشد وامید است خداوند آنچه که خیر دنیاست اورا بهره‌مند نموده وتوفیق زیارتش را نصیب من گرداند».[۴]

آقا سید نصر اللّه بن میر محمد رضا

آقا سید نصر اللّه فرزند ششم آقا میر محمد رضا است. وی پس از فرا گرفتن مقدمات وادبیات در زادگاه خود سخت سر، به عتبات عالیات رفت وسرگرم تحصیل شد. در سال شیوع بیماری طاعون، پسرش سید ربیع در کربلا در گذشت (از سرنوشت واولاد واحفاد این پسر هیچ اطلاعی در دست نیست).[۵] پس از فراغت از تحصیل به زادگاهش سخت سر برگشت. وی تا سنه ۱۲۲۲هـ.ق در قید حیات بود وآخرین

---

۱. نضرة الناظرین، باب دوم.

۲. همان منبع، بخش خاتمه.

۳. نضرة الناظرین، باب دوم.

۴. همان منبع، بخش خاتمه.

۵. همان منبع.

دست نوشت او که ممهور به مهر وی می باشد به تاریخ فوق است[1] ظاهراً تاریخ فوتش مقارن همین سالها بوده است (مؤلف بزرگان رامسر در صفحه ۲۰۷ سال فوت آن مرحوم را به اشتباه سنه ۱۲۲۰ هـ. ق آورده است).

حاج میر محمد رضا بن سید نصرالله

حاج میر محمد رضا در سخت سر متولد گردید وپس از فراگرفتن مقدمات در زادگاهش عازم اصفهان شد ومدتی در آنجا سرگرم تحصیل شد واز آنجا به کاشان رفت ونزد ملا احمد نراقی تلمذ وآنگاه به سیر وسیاحت پرداخت ومدتی در رشت ولاهیجان ماندگار شد وسپس به موطن خویش برگشت وچند سالی را با فقر وفاقه زندگی کرد تا آن که به نیابت به سفر حج رفت وسرانجام به تهران مسافرت کرد ودر آنجا بیمار شد ودرگذشت.[2]

حاج سید زمان بن نصر الله

حاج سید زمان متولد در سخت سر، پدرش را در خردسالی از دست داد اما در سایه تلاش وکوشش، به کسب دانش پرداخت وبه قزوین واصفهان مسافرت کرد واز محضر اساتید بزرگ سرگرم تحصیل شد وچون اسباب تحصیل برایش مهیّا نبود، پس از اقامتی کوتاه در اصفهان به زادگاهش برگشت وازدواج کرد. ولی مدتها برایش اولاد نمی ماند واز داشتن فرزند محروم ماند ودر عین حال با فقر ونداری دست وپنجه نرم می کرد. چند سالی بدین منوال گذشت تا آن که خداوند چندین پسر ودختر بدو عطا نمود. مقارن این ایام به تجارت روی آورد وبا تحمل رنج سفرهای زیاد تمکن مالی فراوانی یافت وبه زندگی خود سر وسامان بخشید وتوفیق زیارت کعبه نصیب او گردید.[3] وی سرانجام در سنه ۱۲۶۹ هـ. ق از دنیا رفت ودر گورستان مسجد آدینه جواهرده (ضلع شمالی مقبره مرحوم آقا سید محمد هادی) به خاك سپرده شد.

مرحوم حاج سید زمان با آن که به تجارت روی آورده بود از قلم دست نکشید وبه تألیف واستنساخ کتب زیادی پرداخت که از آن جمله: تألیف رساله ای در باره معما، استنساخ کتاب های صمدیه، شرح تفتازانی، مختصر تصریف عبدالوهاب بن ابراهیم

---

۱. صفحه آخر مقدمات خطی (به خط پسرش مرحوم حاج سید زمان).

۲. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

۳. همان منبع.

زنجانی، شرح تهذیب تفتازانی، حاشیه بر شرح هدایه وحاشیه ملا عبدالله بر تهذیب تفتازانی می باشند.

در خاتمه کتاب صمدیه (خطی) چنین آمده است: قد تم الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم الجمعة سنة ۱۲۳۳ والسلام ودر حاشیه سمت چپ: عبدالعاصی الحقیر الفقیر المحتاج زمان بن نصر الله الحسینی. اللّهم اغفر لی ولوالدی فی سنة ۱۲۳۳هـ. ق.

ابیات پراکنده‌ای نیز در همین صفحه است که دو بیت عبرت‌آمیز زیر از آن جمله می باشد:

خواهی ز سر پل صراط آسان گذری — آزار دل هیچ مسلمان مطلب

* * *

دستم بزیر گل چو خواهد شدن تباه — باری بیادگار بماند خط سیاه

آخرین کتابی را که استنساخ کرد به سال ۱۲۳۶ بوده است. روی سنگ قبرش چنین آمده است: «وفات مرحوم حاجی سید زمان ولد مرحوم آقا سیدنصرالله تنکابنی سنه ۱۲۶۹». نشانه ها: شانه ومهر وتسبیح.

حاج سید علی بن حاج سید زمان

حاج سید علی معروف به حاج سید آقا جان در سخت سر زاد ه شد وهمچون پدرش به تجارت روی آورد وزندگی مرفهی داشت وبه قول مؤلف نضرة الناظرین: «در کمال رفاهیت ونهایت فراغت وادب وعفاف سرگرم کسب بود...»[1] وی سرانجام در سنه ۱۳۱۳ هـ. ق درگذشت ودر گورستان بقعه آقا جهان قلی بیک تنگدره رامسر به خاك سپرده شد. بر سنگ قبر او چنین حک شده است: «وفات مرحوم مغفور حاجی سید علی خلف رضوان جایگاه حاجی سید زمان سنه ۱۳۱۳» نشانه ها: شانه، مهر وتسبیح حک شده است.

آقا سید یعقوب بن حاج سید علی

مرحوم حجة الاسلام آقا سید یعقوب سجادی «والد نگارنده» در سنه ۱۲۶۱ ش برابر با ۱۳۰۰ هـ. ق در سخت سر به دنیا آمد وپدرش را در ۱۳ سالگی از دست داد

۱. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

و تحت حضانت مادر سرگرم تحصیل در زادگاهش شد و آنگاه به قزوین رفت و نزد اساتید بزرگ آن شهر به کسب دانش ادامه داد و سپس به تهران رفت و مدارج عالیه را در آنجا پیمود و به زادگاه خویش مراجعت نمود. در ذیقعده سنه ۱۳۳۴هـ‌ق بادختر استاد خود مرحوم آقاشیخ محمدحسین نارنج‌بنی تنکابنی ازدواج کرد و در مدرسه‌ای که زیرنظر و سرپرستی استاد اداره می‌شد به تدریس پرداخت و همزمان، به کار کشاورزی اشتغال ورزید و علاوه بر زراعت گندم، جو و برنج به کشت چای و مرکبات سرگرم شد و در عین حال به ارشاد مردم نیز مشغول بود و درمسجد نارنج‌بن و مسجد آدینه جواهرده امامت جماعت را برعهده داشت و با بیانی ساده به موعظه می‌پرداخت و در واقع تدریس و منبر و محراب را با خلوص نیت پیوسته مدنظر داشت. با فقرا همنشین بود و ملجأ بی‌پناهان به شمار می‌آمد و هرچه از درآمد کشاورزی و منبر نصیبش می‌شد، با ایشان صرف می‌کرد. به طورکلی زندگانی فقیرانه‌ای داشت، اهل تهجد بود و شبها تا دیر وقت بیدار می‌ماند و پیوسته در هر سحرگاه با صدایی بلند و دلنشین مناجات می‌کرد و مردم بی‌آنکه از این عمل مداوم وی ناراحت شوند، با شنیدن صدای وی از خواب بیدار می‌شدند و به عبادت مشغول می‌گشتند. هنوز هم هستند کسانی که خاطرات آن ایّام را به یاد دارند و برای دیگران بازگو می‌کنند.

مرحوم آقا سیدیعقوب در پاییز سنه ۱۳۲۴ش به بیماری ذات‌الریه دچار شد اما به علت اشتباه طبیب که بیماری مالاریا تشخیص داده بود هر روز حالش وخیم‌تر از روز گذشته می‌شد و بیماریش شدت می‌یافت. طبیب دیگری بر بالینش حاضر شد و تشخیص درست داد اما دیر شده بود و درمان مؤثر واقع نگردید و روز ششم صفر سنه ۱۳۶۴هـ‌ق در حالی که باران به شدت می‌بارید دیده ازجهان فروبست و روحش به شاخسار جنان پرواز کرد و مرا که در آن زمان ده ساله بودم از نعمت پدر محروم ساخت. پیکر آن مرحوم در جوار قبر پدرش در گوستان آقاجهان قلی بیک رامسر مدفون است.

آقاسیدمحمدبن سیدحسین (بسمل)

مرحوم آقا سیدمحمد متخلص به بسمل از سادات پلاسیدی آخوند محله سخت‌سراست که در همانجا زاده شد وتحصیلات خود را در زادگاهش آغاز کرد. نسب این سید بزرگوار با هفت واسطه به آقا پلاسید می‌رسد.[1] شرح زندگانی این عارف نامدار در پرده ابهام است و آنچه که درباره‌اش نوشته یا گفته‌اند بر پایه روایات محلی بوده

۱- متأسفانه سنگ نبشته روی قبر آن مرحوم در ارتباط با سلسله نسبش ناآگاهانه تنظیم گردیده و مستند نیست.

ونمی توان بدانها استناد جست. چیزی که هست جلالت وگرانقدری اورا می توان در مراثی وی که از صلابت واستحکام شعری برخوردار است، یافت. گرچه غزلیات سست نیز دارد وبعضی از آنها نزد نگارنده موجود است، اما چیزی از ابهت وعظمت او نمی کاهد.

مرحوم بسمل در مراثی خود پای بندی به اصول شعر از لحاظ قواعد قافیه وعروض را حفظ کرده واز صنایع ادبی سود فراوانی جسته است، تشبیهات واستعارات ودیگر صنایع ادبی، در ابیات او فراوان به کار رفته است وهمین، برای معرفی شخصیتش بسنده است ونیازی به ذکر کرامات ومکاشفات منتسب به او که پایه واساس آن روایات محلی است ندارد.[۱]

به طور کلی زندگانی این شاعر مرثیه سرا به دو دوره تقسیم می گردد: دوره نخست مربوط است به دوران جوانی که از سلامت روحی کامل برخوردار بود. دوره دوم به شوریدگی وپریشانی فکری خاتمه می یابد. دوره اول دوره ای آکنده از نشاط فکری وذوق ادبی بوده ومردی را نشان می دهد که درس خوانده ومطالعه کرده ودر ادبیات وفنون وصنایع ادبی مهارت کامل داشته است وحتی در انتخاب تخلص «بسمل» ظرافت خاصی به کار برده است. ومحتملاً طریق عرفان ومراحل سیر وسلوك را بدون

---

۱. اخیراً مجموعه شعری تحت عنوان «بسمل عارف وشاعر رامسری» منتشر شد که مطالب اغراق‌آمیزی درآن مشاهده می شود، این مجموعه به قطع رحلی باخطی زیبا به چاپ رسید. در مقدمه کتاب به معرفی شاعر پرداخته شد وضمن بیان کرامات عدیده منتسب به او که تنها مستند آن: گویند... گویند... است، در سلسله نسب او اشتباهات زیادی به چشم می خورد که نگارنده در تبار نمای او آن را تصحیح نموده است. گرچه مجموعه یادشده زیبا نوشته شد، اما حاشیه صفحات دارای نقوشی است که هیچ تناسبی با مرثیه ندارد وبیشتر متناسب با غزلیات عاشقانه می باشد. مضافاً در تصحیح ومقابله دقت به کار نرفته وبسیار عجولانه انجام پذیرفته است. چرا که درآن، بعضی اشتباهات به چشم می خورد وبا آن که میزان معلومات مصحح در حدی است که قابل قبول می باشد، چنین لغزشها واشتباهات را نمی توان به دیده اغماض نگریست. امید است در چاپ بعدی دقت نظر بیشتری به عمل آید وآخرین نکته این که مصحح محترم خوانندگان را زیر سؤال برده که آیا در طریق هدایتند یا خیر؟ چه وی پس از پایان مقدمه این جمله را آورده است: السلام علی من اتبع الهدی؟!!

دشواری وبرخورد با موانع جدی پیموده است.بنابر این مراثی او در این دوره سروده شد وشاعر با مهارت کامل واقعه کربلا وشهادت مظلومانه سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه‌السلام ویاران باوفایش را در ابیات خویش چنان بیان داشته است که باگذشت حدوداً یک قرن هنوز از زیبایی خارق العاده وطراوت وتازگی خاصی برخوردار است.

اما دوره دوم که تا واپسین لحظات حیات او ادامه یافت، دوران پریشان حالی اوست ودر کنج مدرسه سادات محله در اطاقی نمور ومحقر در انزوا سپری شده است. برپایه تحقیقات وپرسش هایی که نگارنده از معمّرین محلی به عمل آورد، شوریدگی او را ناشی از ضربه‌ای دانستند که بر اثر کشتی گرفتن بر سرش وارد شد واین ضربه چنان کاری بود که تا آخر عمر آزارش می داد.

اشتهار این سید بزرگوار همچون دیگر مشاهیر، مربوط به بعد از مرگ او بوده است. وی ظاهراً در گمنامی می زیست چه مؤلف نضرة الناظرین که معاصر او بوده وتبار نمای سادات پلاسیدی آخوند محله را به تفصیل در کتاب خود به رشته تحریر در آورده است فقط به ذکر نام پدرش پرداخته وبی آنکه نامی از این شاعر اهل بیت ببرد تلویحاً از او یاد نموده است وی در این باره می نویسد: «از مرحوم آقا میر عبدالمطلب بن میر محمد تقی یک دختر وسه پسر باقی ماند که بزرگترین ایشان مرحوم سید حسین است که مردی دانا وفاضل وخوش خلق ومتواضع می باشد واز او دو دختر ودو پسر به وجود آمد که یکی از آن دو جوانی است که سرگرم تحصیل می باشد»[۱] بنابر این اگر مرحوم بسمل دارای شهرتی بود قطعاً در کتاب یاد شده که تاریخ تألیف آن ۱۲۸۸ هـ. ق است بدو اشاره می شد.

آقای شیخ محمد سمامی در کتاب خود به تاریخ فوتش اشاره نموده وبی آن که به مأخذ آن اشاره کند می نویسد: «. . . در سال ۱۳۰۰ق (غرق) وفات کرد. . .»[۲] تاریخ یاد شده محل تردید است زیرا چگونه ممکن است که در سنه ۱۲۸۸ هـ. ق در اوج گمنامی به سر برده واواخر عمر شوریده باشد ودر عین حال در فاصله کوتاه دوازده ساله باقی مانده عمر بتواند آن همه مراثی آبدار وارزشمند بسراید. از این رو محتمل است که مرگ مرحوم بسمل بعد از سنه ۱۳۰۰ هـ. ق اتفاق افتاده باشد.

---

۱. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

۲. بزرگان رامسر، ص ۱۲۶.

گرچه مکاشفات وکرامات مرحوم بسمل را که شمار زیادی از آنها برپایه روایات محلی در خاطره ها باقی مانده است وهنوز هم بر سر زبانها می باشد، نمی توان به کلی منکر شد، اما باید به این نکته توجه نمود که:

هرکه را اسرار حق آموختند　　　　مهر کردند ودهانش دوختند

لذا از شخصیت بی نظیری مانند بسمل بسیار بعید به نظر می رسد که برای هر کشاورز وپیشه وری کرامتی بروز دهد.قبر این شاعر اهل بیت ﷺ در حد فاصل بقعه مرحوم آقا پلاسید ومسجد قدیمی آقا میر ابو طالب قرار دارد ومورد احترام مردم می باشد ووجوه نذری روی آن می نهند. به عنوان حسن ختام یکی از مراثی آن بزرگوار در این مقال آورده می شود.

روزی که شه سریر اعجاز، لشکر سوی نینوا کشیده　　　　از جور مخالفان وعدوان، در کرب وبلا چها کشیده
چون پادشه سریر مقصود در قید بلاء للولا بود　　　　پیچیده عنان به سوی مقصود، توسن سوی کربلا کشیده
بنهاد ردای غصه وغم، در کرب وبلا شه معظم　　　　وز ابر سیه نقاب ماتم، بر اکبر مه لقا کشیده
همراه پدر به لعل خاموش، بیداق غرا کشیده بر دوش　　　　دستار هوس نکنده از سر، پاپوش هوا زپا کشیده
رویش زعرق چو برگ وشبنم، خون از دل او زغصه مُدغم　　　　زلفش چه جفا به کوچه غم، از شانه کش صبا کشیده
گل از غم او به طرف گلزار، بنموده زغصه صد پار　　　　نرگس زفراق گشته بیمار، ریحان زقدش عصا کشیده
در کرب وبلا شه معلّی یک مجلس عیش کرده بر پا　　　　آنهم زممالدین واعدا، عشرت به سوی عزا کشیده
شد غالیه خاك وسمه کافور، شد حجله بدل به حجره گور　　　　صبح وشب غم چو شام دیجور، وزدلق سیه عبا کشیده
فراش قضا زکج نهادی، گسترده بساط نامرادی　　　　بد خوی فلک اساس شادی، از حجله کدخدا کشیده
اصغر چو چشید آب پیکان، از جدول ناوك لعینان　　　　باخون گلو ولعل عطشان، بر دامن مصطفی کشیده
تا سایه حضرت الهی، غلطیده به خون بیگناهی　　　　صد داغ نهان چو فلس ماهی، بر سینه مرتضی کشیده
سر حلقه انبیا از این غم، پوشیده سیاه هر محرم　　　　غواص سرشک درّ ماتم، از دیده اولیا کشیده
سلطان جهان کلید موجود، یک لحظه به کربلا نیاسود　　　　صد جور وبلا به راه معبود، از فرقه اشقیا کشیده
آخر به ره رضا قدم تاخت، ساز ره آخرت بپرداخت　　　　بی پرده به راه دوست سر باخت، زین دار غرور پا کشیده
از بعد شهادت شه دین، در کرب وبلا زلشکر کین　　　　وزطعن نی وسنان خولی، زینب تو بگو چها کشیده
شمر سگ دون زراه کینه، از کشور شام تا مدینه　　　　چادر زحریم حرمت، در هر سر کوچه ها کشیده
بر قامت «بسمل» از عنایت، پوشیده قدر لباس مدحت　　　　فراش قضا بساط شادی، در کلبه این گدا کشیده

آقا سید ابراهیم بن سید محمد تقی

مرحوم آیة اللّه آقا سید ابراهیم، در سخت سر به دنیا آمد وپس از فرا گرفتن مقدمات، به قزوین رفت ودر آنجا سرگرم تحصیل شد وسپس به نجف اشرف رفت وبعد از نیل به درجه اجتهاد به قزوین رفت ودر آنجا رحل اقامت افکند. وی پس از فوت همسر اولش باعمه نگارنده ازدواج کرد. [1] این سید جلیل القدر در زمره علمای بزرگ قزوین بود. مرگ او حدوداً سنه ۱۳۴۲ هـ. ق در قزوین اتّفاق افتاده است. [2]

آقا میر عبدالحسین بن سید ابراهیم

مرحوم حاج میر عبدالحسین هاشمی گیلانی، یکی از علمای بزرگ شرق گیلان بود. وی پس از فراغت از تحصیل به چایخانه سرسیاهکلرود مراجعت نموده وبه کشاورزی اشتغال ورزید، چندی بعد به رشت مهاجرت نمود، اما نتوانست در آنجا ماندگار شود لذا پس از چند سال اقامت در رشت به اقامتگاه اولیه اش برگشت وتا آخر عمر در آنجا مقیم شد. وی عالمی جلیل القدر ومنزوی بود وکمتر بامردم مراوده داشت. عمر او افزون از نود سال بود وسرانجام در سنه ۱۳۶۲ش فوت شد وپیکرش به قم حمل گردید ودر گورستان علی بن جعفر علیه السلام به خاك سپرده شد.

مرحوم آیة اللّه سید محمد حسینی بن سید محمد تقی «معروف به سنکلجی»

این مرحوم در سنه ۱۲۷۷ هـ. ق که قحط سالی سراسر منطقه را فرا گرفته بود، در آخوند محله سخت سر متولد شد ودر هفت سالگی قرآن کریم را نزد شیخ رجبعلی طی مدت یک ماه آموخت ودر همان سال یا سال بعد مادرش را که دختر مرحوم آقا سید هاشم بن سید حسین بود وبیش از ۲۷ سال عمر نداشت، به علت ابتلا به بیماری وبا از دست داد.

سید گرچه مرگ مادر برایش ضربه روحی هولناکی به شمار می آمد اما اورا از درس گریزان نکرد ونزد استادانی نظیر آقا سید حبیب اللّه وبرادرش آقا سید احمد وآقا سید یوسف وآقا سید محمد هادی بن سید مرتضی وهمچنین نزد برادر خود آقا سید

---

۱. ثمره این ازدواج یک دختر به نام سیده بتول است.

۲. آقای شیخ محمد سمامی حائری به نقل از طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۰؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۱۱۶ تاریخ فوتش را ۱۳۲۳هـ. ق نوشته است (بزرگان رامسر، ص۱۶) واین اشتباه است زیرا دختر آن مرحوم که اینک ۷۲ سال دارد هنگام فوت پدر چهار ساله بوده است.

ابراهیم تلمذ نمود وادبیات وعلوم متداول را فرا گرفت ودر سن هیجده سالگی به مطالعه کتاب حق الیقین علامه مجلسی وکتاب احقاق الحق قاضی نورالله شوشتری پرداخت وآنگاه نزد ملا حبیب الله بن ملا قربانعلی نارنج بنی شرح لمعه وقوانین الاصول را آموخت ودر این ایام در درس آقا میرزا محمد باقر بن ملا عبدالرزاق (جد مادری نگارنده) نیز شرکت می کرد ودر سن ۲۱ سالگی به دستور پدرش به قزوین رفت ودر درس حاج ملا آقا خوئینی شرکت جست ومجلد اول ریاض را نزد او فرا گرفت وفرائد الاصول «رسائل» را نزد شیخ الموتی قزوینی آموخت. اقامت سید در قزوین تا دو سال ادامه یافت ودر طی این مدت بافقر نداری دست وپنجه نرم می کرد تا آن که پدرش مبلغ پنج تومان برایش فرستاد تا هزینه سفرش به تهران باشد وبتواند در آنجا به تحصیلش ادامه دهد. سید در تهران در مدرسه حاج شیخ عبدالحسین اقامت گزید ودر محضر اساتیدی چون حاج میرزا حسن آشتیانی وآقا میرزا ابوالحسن جلوه شوارق، شرح فصوص وبیشتر اسفار اربعه وقسمتی از طبیعیات شفارا فرا گرفت وحساب، نجوم وهندسه را نزد میرزا جهانبخش ومیرزا حسین سبزواری تلمذ کرد وعلوم شرعیه را نزد آقا میرزا عبدالرحیم نهاوندی آموخت وآنگاه برای همیشه در محله سنگلج تهران مقیم شد وبه آقا سید محمد سنگلجی شهرت یافت.

وی در ۴۲ سالگی حافظ کل قرآن شد. پدرش آقا سید محمد تقی که مردی عالم وعابد بود از شاگردان آقا سید علی قزوینی صاحب حاشیه بر قوانین به شمار می آمد.[۱]

مرحوم آقا سید محمد به تدریس وامامت جماعت اشتغال داشت تا آن که روز سه شنبه دهم جمادی الآخر ۱۳۵۹ هـ. ق در دماوند از دنیا رفت وجنازه اش به ابن بابویه منتقل ودر جوار مرقد شیخ صدوق «ره» به خاك سپرده شد.[۲]

تالیفات ایشان

تألیفات سید عبارتند از: ایضاح الفرائد (حاشیه بر فرائد الاصول شیخ مرتضی انصاری) که در دو مجلد به چاپ رسید، مقتل مختصر به عربی وفارسی، رساله ای مختصر در باب عقل به عربی وفارسی، حاشیه بر ریاض وحاشیه بر مکاسب شیخ

---

۱. ایضاح الفرائد، ج ۲، بخش خاتمه.

۲. همان منبع.

مرتضی انصاری[1]

آقا میر ابو الحسن بن میر محمد حسین

مرحوم آقا میر ابو الحسن جد بزرگ مادری مؤلف نضرة الناظرین که مردی عالم وفاضل وادیب بود، در آخوند محله سخت سر به دنیا آمد وی در هیأت وحساب وهندسه وطب دستی داشت وبیشتر عمرش در دیار غربت به ویژه اصفهان ویزد سپری شد وبه صورت رهگذر به زادگاهش می‌آمد.[2] از تاریخ تولد ومرگ ومحل دفنش اطلاعی در دست نیست.

آقا میر عبدالحسین بن میر ابو الحسن

این سید جلیل القدر عالمی متین وموقر وبا فضیلت بود وچهار دختر ودو پسر از وی باقی ماند که یکی از آنها آقا میر عبداللّه دائی مؤلف نضرةالناظرین است.[3]

آقا میر عبداللّه بن میر عبدالحسین

مرحوم آقا میر عبداللّه همراه مادر وخواهرش در یحیی آباد واقع در چهار فرسنگی قزوین مقیم شد. اواخر عمر خداوند دو پسر بدو عنایت فرمود اما هیچیک از آندو باقی نماندند.[4]

آقا میر ابو الحسن بن میر عبدالحسین

آقا میر ابو الحسن دائی دیگر مؤلف نضرة الناظرین ملقب به میرزا سعید یکی از بزرگان قزوین به شمار می‌آمد. وی فرزند ذکور نداشت، دختر او پسری به وجود آورد که از آن پسر فرزند ذکوری باقی نماند.[5]

---

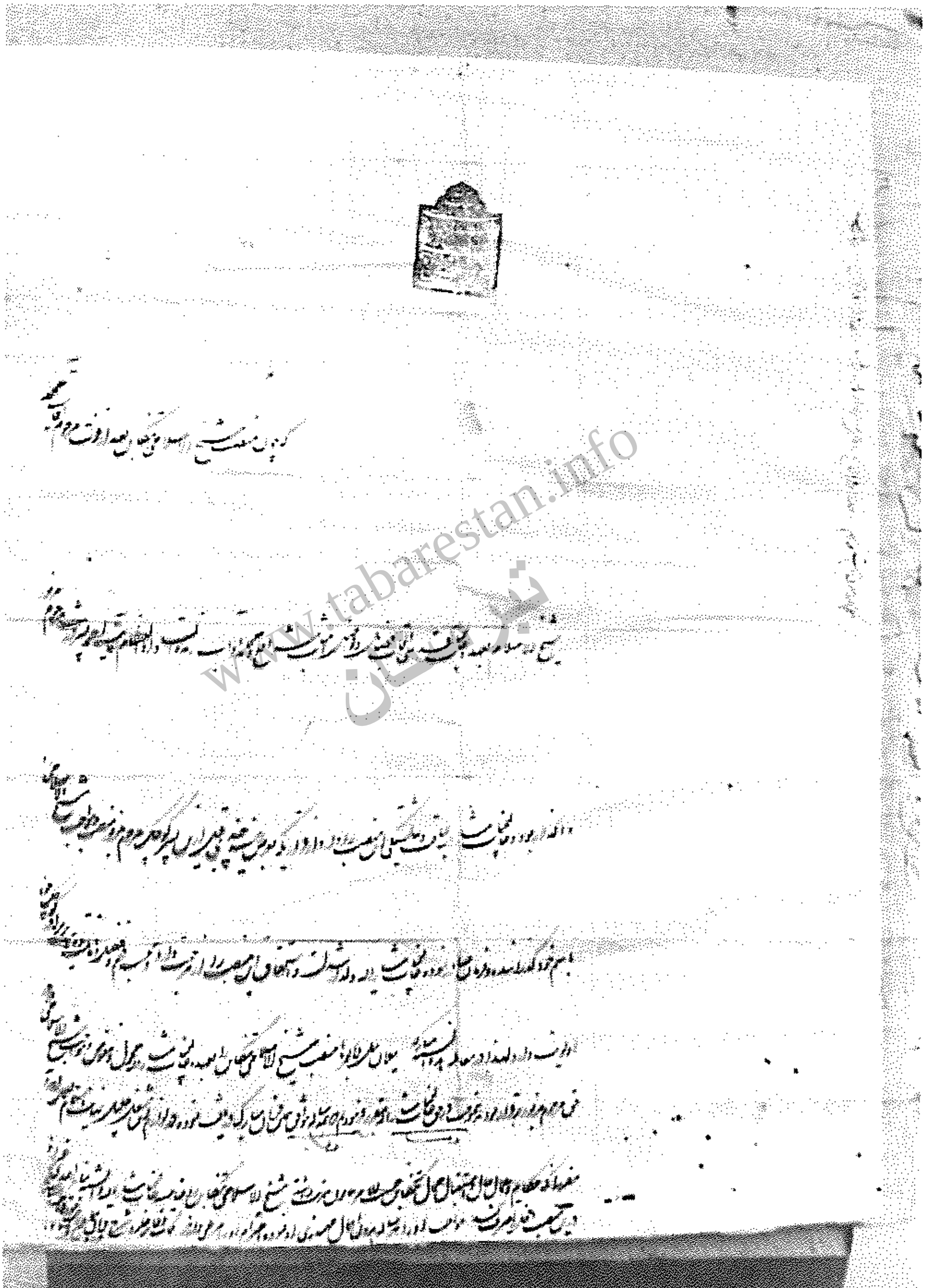
۱. ایضاح الفرائد، ج ۲، بخش خاتمه.

۲. نضرة الناظرین، بخش خاتمه.

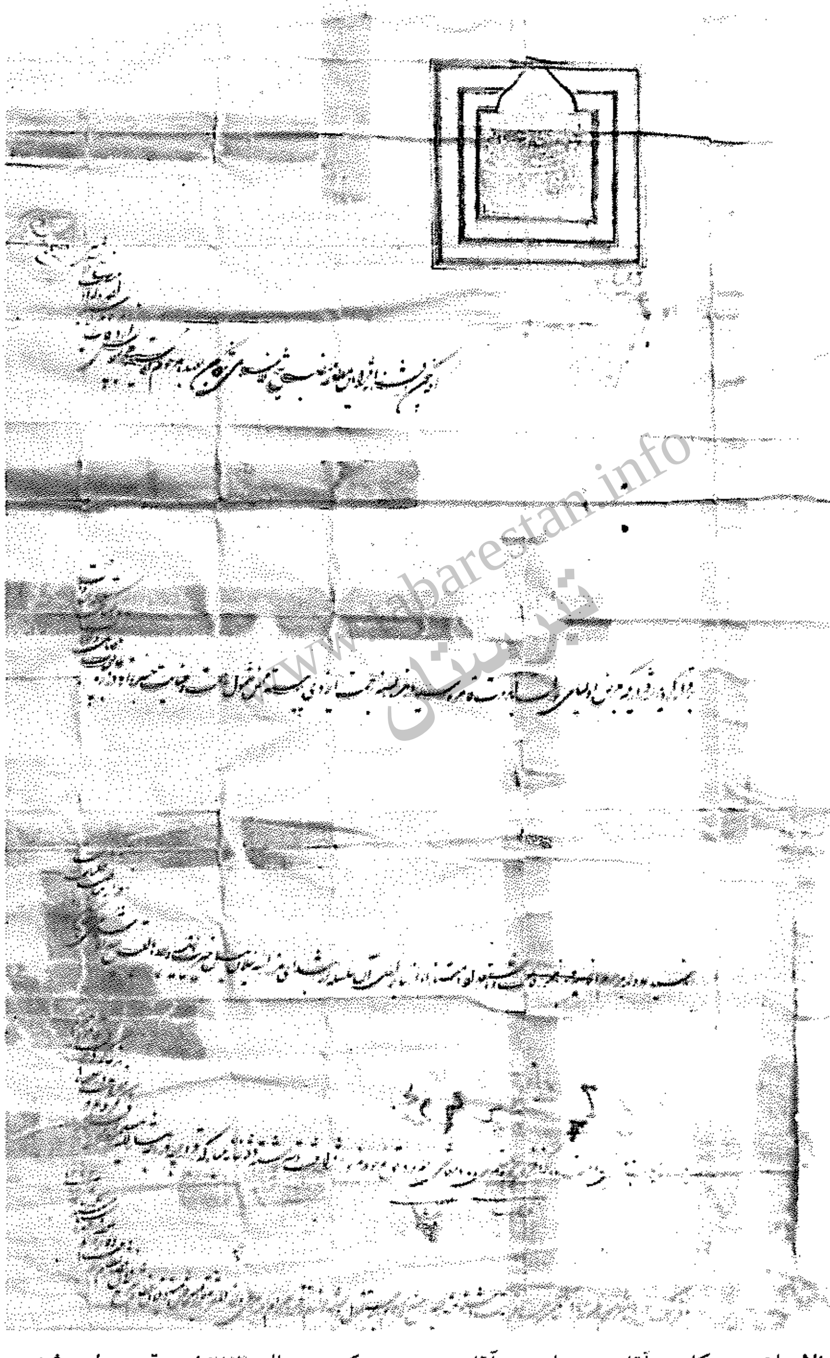
۳. ایضاح الفرائد، ج ۲، بخش خاتمه.

۴. همان منبع.

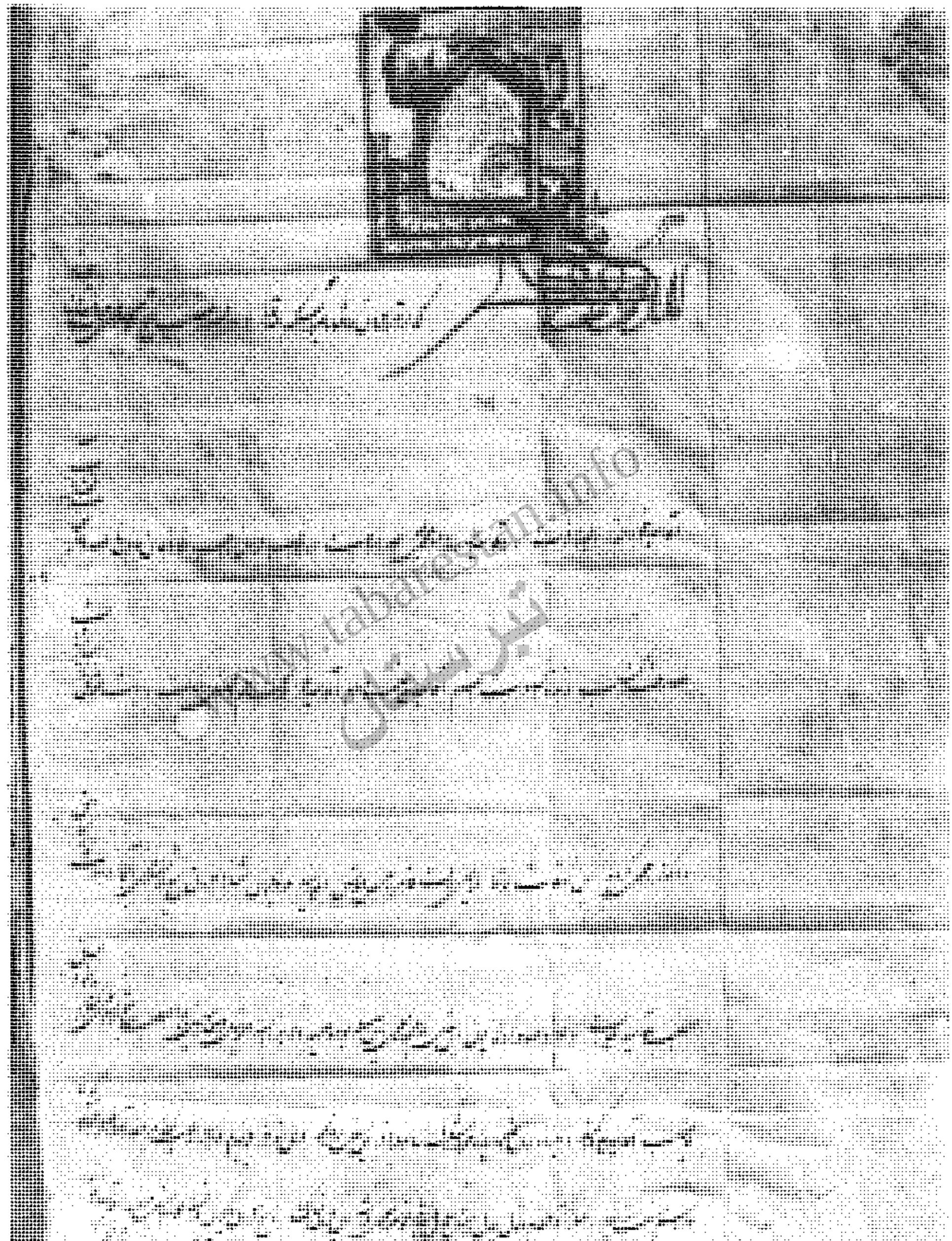
۵. همان منبع.



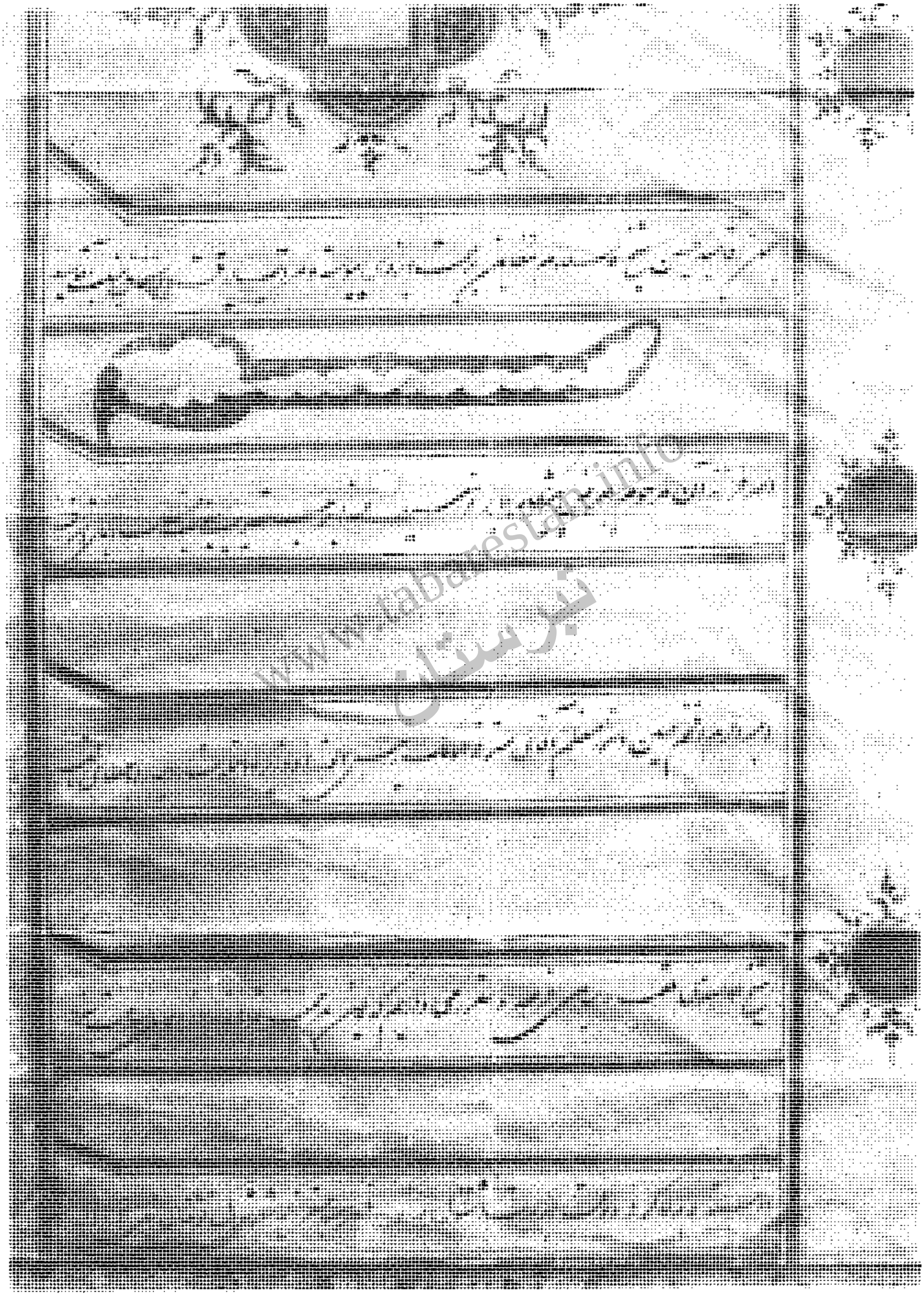
فرمان «شیخ‌الاسلامی تنکابن» آقا سید احمد بن آقا سید محمد که در سال ۱۲۶۱ ه. ق. از سوی محمدشاه قاجار صادر شد. این فرمان نزد آقای «سید علاءالدین شیخ‌الاسلامی» می‌باشد.



فرمان «شیخ‌الاسلامی تنکابن» آقا سید علی بن آقا سید محمد که در سال ۱۲۷۴ هـ. ق. صادر شد.
این فرمان نزد آقای «سید علاءالدین شیخ‌الاسلامی» می‌باشد.



فرمان «شیخ‌الاسلامی تنکابن» آقا سید حسین بن آقا سید احمد که در سال ۱۲۸۴ هـ. ق. صادر شد. این فرمان نزد آقای «سید بهاءالدین شیخ‌الاسلام» می‌باشد.



فرمان «شیخ‌الاسلامی تنکابن» آقا سید احمد بن آقا سید حسین که در سال ۱۳۳۳ هـ. ق. صادر شد.
این فرمان نزد آقای «سید بهاءالدین شیخ‌الاسلام» می‌باشد.

فهرست اشخاص و قبایل

حرف (ب)

حرف (پ)

حرف (ت)

حرف (ث)

حرف (ج)

حرف (چ)

حرف (ح)

حرف (ش)

حرف (ص)

حرف (ض)

حرف (ط)

حرف (ظ)

حرف (ع)

حرف (غ)

حرف (ف)

حرف (ق)

حرف (ک)

فهرست امکنه

حرف (ب)

حرف (پ)

حرف (ت)

حرف (ج)

حرف (چ)

حرف (ر)

حرف (ز)

حرف (ژ)

حرف (س)

حرف (ش)

حرف (ص)

حرف (ط)

حرف (ع)

حرف (غ)

حرف (ف)

حرف (ق)

حرف (ک)

حرف (گ)

حرف (ن)

حرف (و)

حرف (هـ)

حرف (ی)

فهرست منابع

۱- الآثارالباقیه عن‌القرون «الخالیه»، بیرونی،ابوریحان، ترجمهٔ اکبر داناسرشت، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۲.

۲- «آمارنامه استان مازندران»، معاونت آمار و اطلاعات برنامه و بودجه استان مازندران، ۱۳۷۱.

۳- «آیین کفن و دفن زردشتیان»، آذرگشسب، موبد اردشیر.

۴- «ابومسلم، سردار خراسان»، یوسفی، دکتر غلامحسین، تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۵.

۵- «احسن التقاسیم‌فی معرفة الاقالیم»،مقدسی،ابوعبدالله محمد، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.

۶- «الاخبارالطوال»، الدینوری،ابوحنیفه احمدبن داود، قاهره: داراحیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۰ م.

۷- «از آستارا تا استارباد»، ستوده، دکتر منوچهر، تهران: انتشارات انجمن آثارملی، ۱۳۵۵.

۸- «اطلاعات در یک ربع قرن»، مؤسسه روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۹.

۹- «اطلاعات سالانه»، مؤسسه روزنامه اطلاعات، ۱۳۳۹.

۱۰- «الاعلاق النفیسه»، ابن رسته، احمدبن عمر، ترجمه دکترحسین قره‌چانلو، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.

۱۱- «ایران در عهد باستان»، مشکور، دکتر محمدجواد.

۱۲- «ایضاح الفرائد»، تنکابنی (معروف به سنگلجی)، سیدمحمد.

۱۳- «بحارالانوار»، مجلسی، محمدباقر، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

۱۴- «برهان قاطع»، محمدحسین‌بن خلف تبریزی، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۲.

۱۵- «بزرگان رامسر»، سمامی حائری، محمد، قم: خیام، ۱۳۶۱.

۱۶- «بستان السیاحه»، شیروانی، زین‌العابدین، چاپ سنگی.

۱۷- «تاریخ ابن خلدون»، عبدالرحمن بن خلدون، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ ق.

۱۸- «تاریخ ادبیات در ایران»، صفا، دکتر ذبیح‌الله، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۳.

۱۹- «تاریخ ایران باستان»، پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن، تهران: دنیای کتاب، چاپ پنجم، ۱۳۷۰.

۲۰- «تاریخ اولجایتو»، القاشانی، ابوالقاسم عبدالله‌بن محمد.

۲۱- «تاریخ ایران از آغاز تا سده هجدهم»، پطروشفسکی، ای. ودیگران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام.

۲۲- «تاریخ ایران»، سایکس، سرپرسی، ترجمهٔ سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب، چاپ پنجم، ۱۳۷۰.
۲۳- «تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد»، بهرامی، دکتر اکرم، تهران: دانشسرای عالی، ۱۳۵۰.
۲۴- «تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان»، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده ر.ن.فرای، ترجمهٔ حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۲۵- «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی»، اشپولر، برتولد، ترجمهٔ جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
۲۶- «تاریخ بناکتی : روضةاولی‌الالباب فی معرفة التواریخ والانساب»، بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود، به کوشش دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
۲۷- «تاریخ بیهقی»، بیهقی، ابوالفضل، تهران: شرکت کتابفروشی ادب، ۱۳۱۹.
۲۸- «تاریخ تبرستان»، برزگر، اردشیر.
۲۹- «تاریخ تمدن»، دورانت، ویل، ترجمه دکتر امیرحسین آریانپور و دیگران، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
۳۰- «تاریخ تمدن اسلام»،زیدان، جرجی، ترجمه علی جواهرکلام، تهران: چاپخانه سپهر، چاپ پنجم، ۱۳۵۶.
۳۱- «تاریخ تمدن ساسانی»، نفیسی، سعید.
۳۲- «تاریخ جهانگشای جوینی»، جوینی، عطاملک علاءالدین بن بهاءالدین محمدبن شمس‌الدین محمد، تهران: انتشارات ارغوان، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.
۳۳- «تاریخ حبیب‌السیر»، الحسینی، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، تهران: کتابفروشی خیام، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
۳۴- «تاریخ خانی»، لاهیجی، علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین، تصحیح و تحشیهٔ دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۳۵- «تاریخ زمین لرزه‌های ایران»،امبرسز،ن.ن.وچ.پ. ملویل،ترجمهٔ ابوالحسن رده، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۰.
۳۶- «تاریخ رویان»، آملی، اولیاءالله.
۳۷- «تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان: پارتیان یا پهلویان قدیم»، مشکور، دکترمحمدجواد و مسعودرجب‌نیا، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
۳۸- «تاریخ طبرستان (تاریخ تألیف ۶۱۳ ق)»، بهاءالدین محمدبن حسن بن‌اسفندیار کاتب، به تصحیح عباس اقبال، تهران: انتشارات پدیده خاور، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۳۹- «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران»، مرعشی، سیدظهیرالدین، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران: انتشارات مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵.
۴۰- «تاریخ طبری: تاریخ الامم والملوک»، ابوجعفرمحمدبن جریرطبری، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۹ ق.

۴۱- «تاریخ عالم آرای صفوی (تاریخ تألیف: ۱۰۸۶ ق)»، نامعلوم، به کوشش یداله شکری، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
۴۲- «تاریخ گزیده»، مستوفی، حمداله، به‌اهتمام دکترعبدالحسین نوائی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۴۳- «تاریخ گیلان»، شودزکو، ترجمهٔ محمدعلی گیلک.
۴۴- «تاریخ گیلان»، کدیور، عباس، تهران: چاپخانه عالی، ۱۳۱۹.
۴۵- «تاریخ گیلان»، فومنی، عبدالفتاح، تصحیح عطاءالله تدیّن، تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۵۳.
۴۶- «تاریخ گیلان: ولایات دارالمرز ایران»، رابینو، هـ. ل. ترجمه جعفر خمامی‌زاده، رشت: انتشارات طاعتی، چاپ دوم، ۱۳۵۷.
۴۷- «تاریخ گیلان و دیلمستان»، مرعشی، سیدظهیرالدین، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
۴۸- «تاریخ مازندران»، ملا شیخ علی، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده.
۴۹- «تاریخ ماد»، دیاکونوف، ا.م. ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام، چاپ دوم، ۱۳۵۷.
۵۰- «تاریخ مردم ایران»، زرین کوب، دکتر عبدالحسین، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
۵۱- «تاریخ مغول»، اقبال آشتیانی، عباس، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۵.
۵۲- «تاریخ مفصل ایران ازصدر اسلام تا انقراض قاجاریه»، اقبال آشتیانی، عباس، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه خیام، ۱۳۴۶.
۵۳- «تاریخ نهضت‌های ادبی ایران»، حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع.
۵۴- «تاریخ هرودوت»، هرودوت، ترجمه وحید مازندرانی.
۵۵- «تاریخ یعقوبی»، احمدبن ابی‌یعقوب بن واضح یعقوبی، ترجمه دکترمحمدابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۱.
۵۶- «تحقیقاتی درباره ساسانیان»، اینو استرانتسف، کنستانتین، ترجمه کاظم کاظم‌زاده.
۵۷- «التدوین فی‌احوال جبال شروین: تاریخ سوادکوه مازندران»، اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، تصحیح و پژوهش مصطفی احمدزاده، تهران: انتشارات فکرروز، ۱۳۷۳.
۵۸- «ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه»، جعفری، محمدتقی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷.
۵۹- «تذکره جغرافیای تاریخی ایران»، بارتولد، و. ترجمه حمزه سردادور، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲.
۶۰- «تنقیح المقال فی‌علم الرجال»، مامقانی، عبدالله، تهران: انتشارات جهان.
۶۱- «جامع التواریخ»، فضل‌الله همدانی، خواجه رشیدالدین، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرسی (زنجانی)،
۶۲- «جغرافیای استان مازندران»، وزارت آموزش و پرورش.

۶۳- «جغرافیای رشت و مازندران»، مسیو بهلر، به کوشش علی‌اکبر خداپرست و تصحیح دکتر غلامرضا ورهرام و دکتر منوچهر امیری.
۶۴- «جغرافیای کامل ایران»، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی وزارت‌آموزش و پرورش.
۶۵- «جغرافیای مفصل ایران»، بدیعی، دکتر ربیع، تهران: انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
۶۶- «جنبش زیدیه در ایران»، حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع، تهران: انتشارات آزاداندیشان، ۱۳۵۹.
۶۷- «جنگلها و گسترش کویرهای ایران»، ملکی، حسین، تهران: انتشارات نشر آینده، ۱۳۶۷.
۶۸- «چالوس»، نوشین، جواد، تهران، ۱۳۵۴.
۶۹- «چهار مقاله»، نظامی عروضی سمرقندی، احمدبن عمربن علی، به تصحیح علامه محمدقزوینی، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
۷۰- «حدودالعالم من‌المشرق الی المغرب»، نامعلوم، تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین‌شاه، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا ورهام، تهران: دانشگاه الزهرا، ۱۳۷۲.
۷۱- «خاندان خلعتبری»، خلعتبری، محمدرضا.
۷۲- «خواجه تاجدار»، ژُور،ژان، ترجمه ذبیح‌الله‌منصوری، تهران: انتشارات‌امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۳.
۷۳- «دائرة‌معارف القرن العشرین»، وجدی، محمد فرید، بیروت: دارالمعرفه، ۱۹۷۱م.
۷۴- «دائرة المعارف سرزمین مردم ایران»، سعیدیان، عبدالحسین.
۷۵- «دائرةالمعارف نو»، سعیدیان،عبدالحسین.
۷۶- «دیوان موحد»، تنکابنی، سیدحسین.
۷۷- «دیوان کامل منوچهری»،منوچهری دامغانی،تصحیح محمدحسین نهاوندی، تهران: شرکت چاپ کتاب.
۷۸- «الذریعة الی تصانیف الشیعه»، طهرانی، آقابزرگ، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.
۷۹- «رجال دو هزار ساله ایران»، مهدوی سعیدی لاهیجانی، شیخ محمد.
۸۰- «روزنامه اطلاعات».
۸۱- «روزنامه کیهان».
۸۲- «زبدة التواریخ»، ابرو، حافظ، تصحیح سیدکمال حاج سیدجوادی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۲.
۸۳- «زندگانی شاه عباس اول»، فلسفی، نصرالله، تهران: انتشارات علمی، چاپ پنجم، ۱۳۷۱.
۸۴- «سادات متقدمه گیلان»، مهدوی سعیدی لاهیجانی، شیخ محمد.
۸۵- «سالنامه پارس (سال ۱۳۱۲ ش.)».
۸۶- «سبک شناسی»، بهار(ملک‌الشعراء)، محمدتقی، تهران: کتابهای پرستو، چاپ چهارم، ۱۳۵۵.
۸۷- «سردار جنگل»، فخرایی، ابراهیم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، ۱۳۵۱.
۸۸- «سرزمینهای خلافت شرقی»، لسترنج، گای، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم: ۱۳۵۳.

۸۹- «سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان»، نامعلوم (این سفرنامه به دست میرزا ابراهیم برای ژنرال درن نوشته شد)، به کوشش مسعودگلزاری.
۹۰- «سفرنامه مازندران و استرآباد»، رابینو، ه .ل. ترجمه غلامعلی وحیدمازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۵.
۹۱- «سفرنامه ابن حوقل»،ابن حوقل،ترجمه وتوضیح دکتر جعفرشعار، تهران : انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۹۲- «سفرنامه اولیویه»، مسیو اولیویه، ترجمه محمدطاهر میرزا.
۹۳- «سفرنامه فریزر»، فریزر، جیمز بیلی، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۴.
۹۴- «سفرنامه ملگونف»، والریانویچ، گریگوری، ترجمه مسعود گلزاری، تهران: انتشارات دادجو، ۱۳۶۴.
۹۵- «سیره و قیام زیدبن علی»، کریمان، دکتر حسین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۹۶- «شاه اسماعیل صفوی»، نوایی، دکتر عبدالحسین.
۹۷- «شاهنامه فردوسی»، فردوسی، حکیم ابوالقاسم، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران: مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی، چاپ دوم، ۱۳۴۴.
۹۸- «شرح نهج البلاغه»، ابن ابی‌الحدید، قم: دارالکتب العلمیه، ۱۳۷۸ ق.
۹۹- «شناسنامه کتابخانه‌های ایران»، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰
۱۰۰- «شهریاران گمنام»، کسروی، احمد، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳.
۱۰۱- «طبقات اعلام الشیعه»، تهرانی، حاج آقابزرگ.
۱۰۲- «طرائق الحقائق»، شیرازی، محمد معصوم.
۱۰۳- «علویان طبرستان»، حکیمیان، ابوالفتح، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
۱۰۴- «عمدةالطالب فی‌انساب آل‌ابی‌طالب»، ابن عنبه، سیدجمال‌الدین احمدبن علی‌الحسینی، نجف: مطبعةالحیدریة، ۱۳۸۰ ق.
۱۰۵- «فتوح البلدان»،بلاذری، احمدبن‌یحیی، ترجمه آذرتاش‌آذرنوش، تصحیح علامه‌فرزان، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۴.
۱۰۶- «فرمانروایان گیلان»، رابینو، ه ل. ترجمه م. پ.جکتاجی و دکتر غلامرضا مدنی، رشت: نشرگیلکان، ۱۳۶۹.
۱۰۷- «فرهنگ آبادی‌های ایران»، مفخم پایان، دکتر لطف الله.
۱۰۸- «فرهنگ جغرافیایی ایران»، دایرهٔ جغرافیایی ارتش ایران (شهریور ۱۳۳۹).
۱۰۹- «فرهنگ جامع فارسی انندراج»، محمد پادشاه (متخلص به شاد)، تهران: انتشارات کتابفروشی خیام، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۱۱۰- «فرهنگ گیل و دیلم: فارسی به گیلکی»، پایندهٔ لنگرودی، محمود، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.

۱۱۱- «فرهنگ معین»، معین، دکتر محمد، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۶.

۱۱۲- «فلاحت»، گلسرخی، دکتر مرتضی، تهران: شرکت چاپخانه فرهنگ، ۱۳۱۶.

۱۱۳- «قابوسنامه»، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندربن‌قابوس بن وشمگیر، تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۲.

۱۱۴- «قصص العلماء»، مجتهد تنکابنی، میرزا محمد، تهران: انتشارات علمیّه اسلامی.

۱۱۵- «قلاع اسماعیلیه در رشته کوههای البرز»، ستوده، دکتر منوچهر، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.

۱۱۶- «الکامل فی‌التاریخ»، ابن اثیرالجزری، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۸۷ ق.

۱۱۷- «گاوبارگان پادوسپانی»، اعظمی سنگسری، چراغعلی، تهران، ۱۳۴۵.

۱۱۸- «گیلان»، کشاورز، کریم.

۱۱۹- «گیلان»، بازن، مارسل و کریستیان مبرژه، ترجمه مظفرامین فرشچیان و دیگران.

۱۲۰- «گیلان در گذرگاه زمان»، فخرائی، ابراهیم.

۱۲۱- «گزارش توجیهی اجرای قانون تعاریف و ضوابط تقسیمات کشوری»، فرمانداری رامسر.

۱۲۲- «لغت نامه دهخدا»، دهخدا، علامه علی‌اکبر، تهران: انتشارات دانشگاه، ۱۳۳۷.

۱۲۳- «مجالس المؤمنین»، شوشتری، قاضی نوراله، چاپ سنگی.

۱۲۴- «مجله اطلاعات ماهانه»، مؤسسه روزنامه اطلاعات، مرداد ماه ۱۳۲۷.

۱۲۵- «مجله ایرانشهر»، کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۶۳.

۱۲۶- «مجله بندر و دریا»، سازمان بنادر و کشتیرانی.

۱۲۷- «مجمع الانساب»، محمدبن علی بن محمد شبانکاره‌ای، به تصحیح هاشم محدث، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۱۲۸- «مختصری از تاریخچه کشت چای در ایران»، سازمان چای ایران.

۱۲۹- «مرآةالبلدان»، اعتمادالسلطنه، میرزا حسن‌خان، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

۱۳۰- «مروج الذهب و معادن الجوهر»، المسعودی، ابی‌الحسن علی‌بن‌الحسین بن‌علی، مصر، ۱۳۸۴ ق.

۱۳۱- «مسالک و ممالک»، اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، به اهتمام ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸.

۱۳۲- «المسالک والممالک»، ابن خردادبه،ابوالقاسم عبیدالله بن‌عبدالله، ترجمه دکترحسین قره‌چانلو، تهران، ۱۳۷۰.

۱۳۳- «معجم البلدان»، الحموی، شهاب‌الدین ابی‌عبدالله یاقوت بن عبدالله، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ق.

۱۳۴- «مقدمه تاریخ ابن خلدون»، ابن‌خلدون، عبدالرحمن، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران:

انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲.
۱۳۵- «میرزاتقی‌خان امیرکبیر»، مکی، حسین، تهران: انتشارات علمی، چاپ چهارم.
۱۳۶- «مینودر یا باب الجنة قزوین»، گلریز، سیدمحمدعلی، انتشارات طه، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
۱۳۷- «نامها و نامداران گیلان»، سرتیپ‌پور، جهانگیر.
۱۳۸- «نزهة القلوب»، مستوفی، حمدالله، به اهتمام و تصحیح گای لسترانج، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۱۳۹- «نسب نامه خلفا وشهریاران و سیرتاریخی حوادث‌اسلام»، فن زامباور،ادوارد، ترجمه دکتر محمدجواد مشکور.
۱۴۰- «نشانیهایی از گذشته دور گیلان و مازندران»، سرتیپ‌پور، جهانگیر.
۱۴۱- «نصرة الناظرین»، حسینی، سیداسماعیل، «خطی».
۱۴۲- «نشریه تحقیقات نهال بذر: شماره یک»، مؤسسه تحقیقات نهال بذر.
۱۴۳- «نگاهی بر سیمای جواهرده»،تهیه و تنظیم ازمسعود طبری، سازمان جنگلها و مراتع کشور، ۱۳۷۳.
۱۴۴- «نهایة الارب فی فنون الادب»، نویری، شهاب‌الدین احمد، دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۱۴۵- «واژه نامه طبری»، کیا، دکتر صادق.
۱۴۶- «یعقوب لیث»، باستانی پاریزی، دکتر ابراهیم، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۴.
۱۴۷- «بزرگان تنکابن»، سمامی حائری، محمد، قم: کتابخانه آیةالله‌العظمیٰ مرعشی.
۱۴۸- فریاد، خون، آزادی (مجموعه شعر)، صالح رامسری، لیما، تهران: انتشارات نصر، ۱۳۵۸.
۱۴۹- مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج (فارسی و طبری) به کوشش سیروس طاهباز، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۱.

فهرست برخی از کتابهای انتشارات معین

- **طهران قدیم (۵ جلد)**
جعفر شهری
- **کتاب علی (ع)**
جعفر شهری
- **گزنه**
جعفر شهری
- **تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در عصر زند**
غلامرضا ورهرام
- **تاریخ سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار**
غلامرضا ورهرام
- **انقلاب مشروطه ایران**
به اهتمام رحیم رضازاده ملک
- **ذهن و زبان حافظ**
بهاءالدین خرمشاهی
- **یادداشت‌های عَلَم (۳ جلد)**
به اهتمام علی‌نقی عالیخانی
- **تحفة‌الغرائب**
محمدبن ایوب الحاسب
به تصحیح جلال متینی
- **دربارهٔ قیام ژاندارمری خراسان**
به رهبری کلنل محمدتقی‌خان پسیان
به کوشش دکتر مهرداد بهار
- **مدار صفر درجه (۳ جلد)**
احمد محمود
- **دیدار**
احمد محمود
- **دو فیلمنامه**
احمد محمود
- **آدم زنده**
احمد محمود
- **زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن**
احمد تفضلی / ژاله آموزگار
- **دستور زبان فارسی (آموزشی)**
دکتر نادر وزین پور
- **مدح داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی**
دکتر نادر وزین‌پور
- **مجموعهٔ مقالات دکتر محمد معین (۲ جلد)**
به کوشش دکتر مهدخت معین
- **شقایق و برف**
هانری ترویا
ترجمه پرویز شهدی
- **چهرهٔ مسیح در ادبیات فارسی**
دکتر قمر آریان
- **نسل دوم**
هاوارد فاست
ترجمهٔ خسرو همایون‌پور
- **سرگذشت ژیل‌بلاس**
آلن رنه‌لوساژ
ترجمهٔ میرزا حبیب اصفهانی
به اهتمام غلامحسین میرزا صالح
- **ارداویراف‌نامه**
فیلیپ ژینیو
ترجمهٔ ژاله آموزگار

● **دختر سروان**

الکساندر پوشکین

ترجمهٔ پرویز ناتل خانلری

● **تریستان و ایزوت**

ژوزف بدیه

ترجمهٔ پرویز ناتل خانلری

● **چند نامه به شاعری جوان**

ماریا ریلکه

ترجمهٔ پرویز ناتل خانلری

● **در آخرین روزهای رضاشاه**

ریچارد استوارت

ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات

● **انفجار جمعیت**

پل اریش

ترجمهٔ نادر وزین‌پور و سیما روحانی

● **تنور**

هوشنگ مرادی کرمانی

● **مربای شیرین**

هوشنگ مرادی کرمانی

● **توریسم در رامسر**

مصطفی حلاجی ثانی

● **یونان باستان یا دروغ بزرگ**

احمد کریمی

● **فصل سکوت شاخه‌ها (شعر)**

زهرا سیاوش آبکنار

● **نوج (سروده‌های طبری)**

محمود جوادیان کوتنایی

● **آشپزی و شیرینی‌پزی امروز (تمام رنگی)**

آتیه توکل‌نیا

● **آشپزی بچه‌ها (تمام رنگی)**

آتیه توکل‌نیا

● **۱۰۰۰ نکته بهداشتی و زیبایی**

فروغ تحصیلی

● **عروس**

فروغ تحصیلی

● **نگاه سوم یا حس برتر**

فروغ تحصیلی / پرتو مفتاح

● **ارزیابی مراقبتهای بهداشتی و استانداردهای بیمارستانی**

دکتر ابراهیم صدقیانی

● **بخش اتاق‌های عمل جراحی**

ژرژ ونسان

ترجمهٔ دکتر ابراهیم صدقیانی

● **معادلات دیفرانسیل و مشتقات جزئی**

دکتر زهرا افشار نژاد

● **آنچه گذشت...**

دکتر عبدالهادی حائری

● **ری‌را (یادمان یکصدمین سال تولد نیمایوشیج)**

عباس قزوانچاهی

● **مدیریت ریسک حسابرسی**

حمیدرضا ارجمندی

● **جدولهای لنگر خمشی در پل‌سازی**

علی گلصورت پهلویانی

● **آنارشیسم**

جورج وودکاک / هرمز عبداللهی

TARIKH VA DJOGHRAFIAY E TARIKHY E RAMSAR

M.T.Sajjadi



Moin Publications

تاریخ و جغرافیای تاریخی رامسر

سید محمدتقی سجادی

انتشارات معین